قپقان افغان

حقیقت تجاوز شوروی برافغانستان

نویسنده گان: پی یر آلن و دیتر کلی
مترجم: عبدالرحیم احمد پروانی

قپقان افغان

حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان





نویسنده‌گان: پی‌یر آلن و دیتر کلی   مترجم: عبدالرحیم احمد پروانی



مشخصات کتاب:

نام کتاب: قپقان افغان (حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان)

مؤلفین: پی یرآلن و دیترکلی

مترجم: عبدالرحیم احمد پروانی

مهتمم: فضل الرحمن فاضل

تایپ و صفحه آرایی: مؤسسهء نشراتی پامیر، وانکوور، کانادا

طرح و دیزاین پشتی: احمد فیهاش

تاریخ چاپ: سنبله، ۱۳۸۳ خورشیدی

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

چاپ: بنگاه انتشارات میوند

ناشر: **بنگاه انتشارات میوند، کتابخانه سبا**

کابل: چهار راهی صدارت، تیلفون: ۲۲۰۰۴۵۵ و ۲۱۰۳۵۶۹

موبایل: ۰۷۰۲۸۴۹۵۴ و ۰۷۰۲۹۵۲۱۴ پست بکس: ۵۲۲۵

پیشاور: دهکی نعلبندی، بازار قصه خوانی، تیلفون ۲۵۶۵۵۲۰

موبایل: ۰۳۰۰۵۹۴۶۳۲۸ ، پست بکس: U.P.O. BOX - 795

E-Mail: maiwand@asia.com



ترجمهٔ این کتاب را به روان پاک سپه سالار شهیر جهاد و مقاومت،

شهید احمد شاه مسعود اهداء می کنم

عبدالرحیم احمد پروانی

فهرست

یادداشت ناشر

به یقین که در یك دههء اخیر بیشترین رقم کتب تاریخی و خاطرات کارمندان دولتی و نخبه گان ملی در مورد افغانستان نگارش یافته و به طبع رسیده است، در حدی که این روال منحصر به مردم کشور ما نمانده، بلکه در کشورهای ذیدخل در قضیهء افغانستان نیز این روال سیر صعودی را پیموده است. که بخشی از این آثار به زبانهای فارسی و پشتو اقبال ترجمه را نیز یافته اند. شاید یکی از علل اشتیاق بیش از حد هموطنان، به روی آوردن به تاریخ خوانی و آگاهی از آن همانا کتمان بیش از حد معمول وقایع سیاسی و... از طرف مقامات حاکم بر آنها بوده است، که از سالیان درازی بدینسو به یك رسم معمول در نظامهای حاکم بر کشور پذیرفته و عملی شده است، و شاید هم وابستگی های بیش از حد حکومت ها به قدرت های بیرون از مرزها و صادر شدن احکام از آنجاها مزید بر علت بوده است.

ما نیز که خود تشنهء دانستن راز و رمز عقب مانی ها، اختلافات حاد داخلی، عدم ثبات و استقرار سیاسی - نظامی کشور خود هستیم، بخاطر یافتن راه بیرون رفت ازین تنگنای مخمصه زا خواهان نشر این اسناد بیشتر و بیشتری در زمینه هستیم، تا باشد رسم بازگویی وقایع در جامعهء ما جا افتد، نشر کتاب دست داشته که به همت محترم انجنیر صاحب پروانی به فارسی دری برگردان شده است و یکی از مستندترین کتب در مورد یکی از برهه های بحران آفرین کشور ما می باشد که اینك با گذشت دهه ها از اثرات سوء آن رهایی نمی یابیم، تا باشد بر گوشه ای از تاریکیهای تاریخ سرزمین ما روشنی آن از افراط در بیگانه گرایی های کور و افراطی دیگران جلوگیری بعمل آورده بتواند.

با احترام

نصیر عبدالرحمن

مسوول بنگاه انتشارات میوند

مقدمهٔ مترجم

هیچکس بهتر و بیشتر از خود افغان‌ها نمی‌تواند ابعاد فاجعه‌یی را که علناً از هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی در افغانستان آغاز گردید، درک نماید. هیچکس بهتر و بیشتر از خود افغان‌ها نمی‌تواند درد و رنج، ویرانی و کشتار، تخریب اساسات اقتصادی، نظامی، سیاسی و اجتماعی کشور را که جنگ چندین ساله ناشی از تجاوز اردوی سرخ شوروی بر افغانستان، به دنبال داشت، لمس نماید. و بالاخره هیچکس بهتر و بیشتر از خود ما افغان‌ها نمی‌تواند از این فاجعهٔ خونین و پیامدهای تلخ و جانسوز آن درس بگیرد؛ مایی که با دادن بسی تلفات و قربانی‌ها، باید آیندهٔ خود را بر اساس تجارب تلخی که در طی این سالیان پر از درد و ماتم باید به دست آورده باشیم، بنا نهیم.

بدون شک، جهاد قهرمانانهٔ ملت افغان در برابر اردوی سرخ شوروی - صرف نظر از آنچه که در پشت پرده جنگ افغانستان جریان داشت و بدون توجه به دست هایی که بازی بزرگ دیگری را در این منطقه به راه انداخته بودند - درخشانترین صفحات تاریخ مبارزات اعتقادی، آزادیخواهی و استقلال‌طلبی انسان‌های روی زمین را تشکیل می‌دهد. ملتی که اکثریت مطلق آن از سواد محروم، از شرکت در ساختار سیاسی، نظامی و اقتصادی حاکم بر جامعه بی بهره، از مشارکت سیاسی و اجتماعی به دور و در نتیجه از ترفند و نیرنگ‌های رنگارنگی که ابر قدرت‌ها در جریان جنگ سرد برای کوبیدن یکدیگر استفاده می‌نمودند، و همچنان بازی سودجویانهٔ همسایه‌ها ناآگاه بودند، رسالت و مسوولیت عظیم تاریخی خویش را در قبال دفاع از

دین، وطن و تمامیت ارضی کشور خویش به شایستگی غیرقابل باوری ایفاء کردند. آنان با جان‌های شیرین خود و اعضای خانوادهٔ خود دلیرانه و عاشقانه بازی کردند، اما در برابر دشمن سر خم نکردند، بازی زنده گی و مرگ را شجاعانه تا آخر به پیش بردند و بازی سیاسی را که در سپیده دم فردای پیروزی باید آبستن ثمرهٔ فداکاری‌ها، رشادت‌ها و قربانی‌های بیشمار آنان می‌بود، بر عهدهٔ رهبران خویش گذاشته بودند.

دردا و دریغا، آنچه را که ملت با تحمل جانبازی‌ها و دشواری‌های غیر قابل بیان در میدان جنگ به دست آورده بود، به مفتی در میدان سیاست به یغما رفت و نه تنها خوشی‌ها و آرزوهای ملت را که در ایجاد یک دولت مستقل، مقتدر و ملی تجسم می‌یافت با خود برد، بلکه منجر به ویرانی ساختار مادی و معنوی کشور و پیامدهای اسفبار سیاسی نیز گردید.

اینک ۲۵ سال از غضب قدرت توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان که طی یک کودتای نظامی، رژیم جمهوری را برانداخت و حکومت اختناق و ترور را در افغانستان بنیاد نهاد، می‌گذرد.

با وجود آنکه بیست و پنج سال ـ ربع یک قرن ـ از این کودتای خونین می‌گذرد، اما به دلایل مختلف آنچنانکه لازم است، منجمله ادامهٔ جنگ و خونریزی پس از سقوط رژیم حزب دموکراتیک خلق، تا هنوز پرده از روی بسیاری از اسرار برداشته نشده است. پرسش‌های زیادی تا هنوز در برابر ما قرار دارد که باید به آن‌ها پاسخ گفت. کودتای ثور چگونه رخ داد و چرا به پیروزی سریع انجامید؟ آیا در طرح و به سر رسانیدن کودتا، شوروی‌ها دخیل بودند، یا پس از پیروزی کودتا به حمایت از کودتاچیان پرداختند و کار حمایت را به جایی رسانیدند که دست به تجاوز مسلحانه زدند؟ روابط حزب دموکراتیک خلق

افغانستان با حزب کمونست اتحاد شوروی و کی جی بی (دستگاه استخباراتی شوروی) در چه سطحی بود؟ رهبری شوروی چگونه حاضر شد به افغانستان لشکر بکشد و در این لشکر کشی روی کدام دلایل و زمینه‌ها محاسبه کرده بود؟ چرا شوروی حاضر شد پس از آنهمه مصارف گزاف و تلفات بزرگ انسانی پای خود را از افغانستان عقب بکشد و رژیم تحت الحمایه خود را به دست سرنوشت رها کند؟ واکنش‌های بین المللی، به خصوص ادارهٔ امریکا در برابر حوادث افغانستان چگونه بوده است؟ مواضع اصلی همسایه‌های افغانستان و کشورهای دخیل در قضیه افغانستان که به نفع مجاهدین و یا رژیم کابل نقش بازی می‌کردند، چه بوده است؟ و پاسخ به هزاران سوال دیگر که در این ارتباط به وجود می‌آید، می‌تواند به موشکافی قضیه خونین افغانستان یاری رساند و تصویر درستی از حوادث افغانستان و علل آن ارایه دهد.

حوادث خونین در افغانستان پس از پیروزی مجاهدین، انقطاب‌های جدید سیاسی و نظامی، خاموشی دست اندرکاران سیاسی و نظامی آن زمان در مورد آنچه که گذشت، تحریف وقایع در اثر ملاحظات سیاسی توسط برخی افراد مسوول، نبود اسناد مربوط در داخل کشور از جمله دلایلی اند که هنوز واقعیت‌ها را در پرده ابهام نگهداشته‌اند.

اما، پس از فروپاشی اتحاد شوروی درب‌های بسته نهادهای دولتی و سیاسی آن کشور بر روی پژوهشگران کشوده گشت و امکان آن فراهم آمد تا بیشترینه اسنادی که تا آن زمان مُهر محرمیت را بر پیشانی داشتند، از آرشیف‌ها بدر آیند و مواضع شوروی را در قبال افغانستان روشن سازند.

کتابی که اینک در دست خواننده قرار دارد «قپقان افغان» - حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان نام دارد و توسط دو تن از دانشمندان

سویسی پی یر آلِن و دیتر کِلی با استفاده از محرمترین اسناد کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، کی جی بی و وزارت دفاع آن کشور و همچنان مصاحبه‌های آنان با افراد دخیل در قضیه به مناسبت دهمین سال خروج قطعات شوروی از افغانستان، به رشته نگارش درآمده است. این کتاب از روی نسخهٔ دستنویس آن که توسط موسسه نشراتی «پاول هاوپت» در برن - سویس به نشر رسیده بود، توسط موسسهٔ روابط بین المللی روسیه از زبان آلمان به روسی ترجمه و در سال ۱۹۹۹م در ۴۴۸ صفحه در مسکو به نشر رسید.

این کتاب، چنانکه خواننده عزیز درخواهد یافت، حاوی اسناد خیلی مهم در مورد برخورد شوروی‌ها با حزب دموکراتیک خلق افغانستان و در مجموع افغانستان بوده و به ویژه نشان می‌دهد که چگونه رهبری شوروی تصمیم گرفت برای نجات رژیم متمایل به خود به افغانستان لشکر بکشد. این کتاب که دیدگاه و اقدامات شوروی‌ها را به صورت مستند در مورد افغانستان آن زمان روشن می‌سازد، رهگشای خوبی نه تنها برای پژوهشگرانی است که می‌خواهند حوادث افغانستان را در یک برههٔ خونین و سرنوشت ساز کشور روشن سازند، بلکه عامهٔ مردم می‌توانند با مطالعهٔ آن تصویر درستی از اوضاع آن زمان را به دست بیاورند.

ترجمهٔ روسی کتاب را، در سال ۲۰۰۰ میلادی زمانی که در دهلی بودم، جناب محمد انور جگدلک از مجاهدین ناموز کشور، منحیث ره آورد سفرش از مسکو برایم ارمغان آورد که به تشویق محترم مسعود خلیلی سفیر کبیر افغانستان در هند و محترم فضل الرحمن فاضل، نویسندهٔ فاضل و عالم به ترجمهٔ آن پرداختم و به صورت پاورقی در جریده میزان ارگان نشراتی سفارتکبرای افغانستان در دهلی به نشر رسید. خانه به دوشی باعث گردید تا در تکمیل و بازنگری متن ترجمه

و در نتیجه نشر آن تاخیر صورت گیرد. خداوند منان را سپاس می‌گویم که توفیق عنایت فرمود تا بالاخره پس از گذشت چهار سال کار ترجمه و تصحیح آن را به پایان برسانم. اینک قرار است متن کامل کتاب به کوشش جناب فضل الرحمن فاضل به دست چاپ سپرده شود که بدینوسیله مراتب سپاس و امتنان خود را از ایشان ابراز می‌دارم.
قابل تذکر می‌دانم که در ترجمه بخش‌های اول کتاب از کمک‌های جناب غلام محمد شگوفان دکتر در حقوق بین الدول برخوردار بوده‌ام. من از ایشان، و از جناب محمد انور جگدلک که ترجمه روسی کتاب را در اختیارم گذاشتند، و از جناب مسعود خلیلی که همواره در کارهای فرهنگی مشوق من بوده است، نیز ابراز سپاس می‌کنم.
من زمانی که به ترجمهٔ کتاب آغاز کردم، تصمیم گرفته بودم آن را به فرماندهٔ نامدار مجاهدین و نماد مقاومت افغانستان احمد شاه مسعود که در آن زمان در برابر طالبان و یاران خارجی‌اش مردانه می‌رزمید، اهداء کنم. دریغا، که آن شخصیت افسانوی میهن توسط چند تن از مزدوران به شهادت رسید و این آرزویم برآورده نگشت. با اتحاف ادعیه به روان پاک تمام شهدای راه آزادی و آبادی افغانستان و ادای احترام به تمام مجاهدین قهرمان افغانستان که در دو دهه پوزهٔ دو هیولای استعمار را به خاک و خون کشیدند، ترجمه این کتاب را به روان مطهر قهرمان ملی افغانستان احمد شاه مسعود اهداء می‌کنم.
از خواننده‌گان عزیز و دانشمندان گرامی انتظار دارم تا از کاستی‌های ترجمه که بدون شک فراوانند، من را در جریان گذارند تا در چاپ‌های بعدی در رفع آن‌ها اقدام شود. و من الله توفیق!

عبدالرحیم احمد پروانی
ثور ۱۳۸۳ خورشیدی، اپریل ۲۰۰۴ میلادی
ونکوور - کانادا

افغان‌ها، با وجود آنکه هیچگاهی درگیری مستقیم با روسیه نداشتند، به اینکه روس‌ها را دشمن سرسخت دین و عنعنات خود بدانند، خو گرفتند...

کارل مارکس. جنگ علیه فارس، ۱۸۵۷ میلادی.

من خیلی خوشحالم که در پایتخت سرخ حکومت کارگران و دهقانان؛ نمایندهٔ مردم افغانستان را که دوست ما هستند می‌بینم، مردمی که رنج می‌برند و علیه هیولای امپریالیزم مبارزه می‌کنند.

لینن حین ملاقات با سفیر خاص محمد ولی خان، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۹ میلادی.

مقدمهٔ ناشر روسی کتاب

نشر این کتاب به زبان روسی مصادف است با پانزدهم فبروری - دهمین سالگرد برگشت قطعات محدود اتحاد شوروی از افغانستان. چنین به نظر می‌رسد که ده سال زمان کوتاهی نیست، اما تراژدیدی افغانستان که با ورود قطعات نظامی شوروی به آن کشور همسایه پیوند دارد، تا هنوز برای بسیاری از روس‌ها به مثابهٔ زخم التیام ناپذیری باقی مانده است و نه تنها برای آن ها.

موضوع تنها بر سر تلفات انسانی که بیهوده گی و بی هدفی آن امروز آشکار شده؛ نیست، بلکه پیامدهای دیگری که جنگ افغانستان داشته، نیز مهم است. یکی از این پیامدها به صورت هزاران انسان معیوب هم از لحاظ فزیکی و هم از لحاظ روانی که امروز بدون توجه رها گردیده‌اند، تبارز نموده است.

مولفین کتاب ـ سیاستدان مشهور سویسی پروفیسور پی‌یر آلن آمر دیپارتمنت علوم سیاسی پوهنتون ژنیو و دیتر کلی همکار ارشد دیپارتمنت علوم سیاسی پوهنتون مذکور می‌باشند. هر دو در ترتیب مجموعه اسناد سری شوروی در مورد جنگ افغانستان که در سال ۱۹۹۵م در زوریخ به نشر رسید، با عده دیگر از دانشمندان همکاری داشتند. از همینجاست که باید دانست این کتاب، بر اساس اسناد موثقی به نگارش درآمده است.

احتمالاً برای خوانندهٔ روسی نشر کتاب جدیدی در مورد جنگ افغانستان شگفت‌انگیز نیست. در کشور ما کتاب‌های زیادی در این مورد به نشر رسیده است که در میان آن‌ها پژوهش‌ها و خاطرات

شرکت کننده گان این جنگ نیز دیده می‌شود. در میان این کتاب‌ها، به ویژه «قطعات محدود» اثر بوریس گروموف فرماندهٔ اردوی چهل شوروی که در سال ۱۹۹۴م به نشر رسیده است، بیشتر در خور توجه است. گروموف با نشر اسناد کاملاً سری آرشیف کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی برای اولین بار موضوع چگونگی اتخاذ تصمیم در مورد اعزام قوا به افغانستان را به بررسی گرفت.

در پژوهش‌های آلن و کلی تلاش صورت گرفته است تا در مجموع میکانیزم تصمیم‌گیری نادرست اعزام قوا روشن گردد و آنان کار خود را روی مطالعات گستردهٔ منابع مختلف، منجمله اسناد رهبری عالی اتحاد شوروی که اینک قابل دسترسی اند و مصاحبه‌ها با بسیاری از شرکت کننده گان مستقیم «عملیات افغانستان» اساس گذاشته‌اند.

مولفین خود، ماهیت کار خویش را در نامی که روی دستنوشت‌های اثر خویش گذاشته بودند، روشن ساخته‌اند: «جنگ مسکو در افغانستان: جریان تصمیم‌گیری در منگنهٔ بیروکراسی و ایدیالوژی.»

کار گستردهٔ این نویسنده گان ساحات اجتماعی - سیاسی، نظامی و بین المللی را کلاً احتوا می‌کند. پژوهش‌ها به اساس انکشاف اوضاع سیاسی در افغانستان و موقف جوانب متخاصم در جریان جنگ افغانستان پایه گذاری شده است. طبعاً، در این بین، مراحل اساسی در سیر انکشاف اوضاع مورد بررسی قرار می‌گیرند. از آن شمار می‌توان از جریانات خونین، اما تراژیک تاریخ معاصر افغانستان چون زمامداری تره کی و بعد امین که او را از سر راه خود برداشت، نام برد. نابودی اخیرالذکر (امین) مصادف بود با ورود قوا (قوای شوروی) که توسط کی جی بی و استخبارات نظامی شوروی صورت پذیرفت. امروز که چگونگی این حادثه آشکار شده است، آن را جز یک عملیات ظالمانه و خونین چیز دیگری نمی‌توان نامید.

مؤلفین با دقت تام انکشافات نظامی را به بررسی می‌گیرند، به ویژه آنکه یکی از آنان - دیتر کلی کارشناس مسایل نظامی و ناشر جریدهٔ «شویتسار زولدات» یعنی سرباز سویس می‌باشد. نظریات موصوف در مورد تغییر تاکتیک قوای شوروی که از تجربهٔ اندوزی در جریان عملیات نظامی ناشی می‌شود، جالب است.

تصمیم شوروی‌ها در مورد اعزام قوا به افغانستان تا اندازهٔ زیادی خاستگاه ایدلوژیکی داشت، ایدیالوژی‌یی که همه چیز را از دریچهٔ رویارویی بی حد و حصر و مبارزه با امپریالیزم امریکا می‌دید. و اما امریکایی‌ها نیز در دام چنین برخوردی اسیر بودند. تفاوت در این بود که این بار شر از قطب دیگری سر برآورده بود. مزید بر آن حلقات با نفوذ امریکا در پی آن بودند تا اتحاد شوروی را به تجاوز بر افغانستان بکشانند تا در آنجا گیر بماند، چنانکه زمانی امریکا در ویتنام گیر مانده بود و در تلک یا دام نظامی، اقتصادی و سیاسی اخلاقی‌یی گیر بیفتد که بیرون شدن از آن دشوار باشد[1]. مسوولیت به درازا کشیدن معضلهٔ نظامی افغانستان بر دوش امریکایی‌ها نیز سنگینی می‌کند. متاسفانه مولفین در این مورد زیاد نمی‌گویند، اگر چه کمک‌های امریکا را نادیده نیز نمی‌گیرند.

جنگ افغانستان سپری شده است. مولفین کتاب این سوال را مطرح می‌کنند: آیا مسکو از این جنگ چیزی آموخته است؟ و به این سوال خود پاسخ منفی می‌دهند. نیشخند تاریخ را می‌توان در این دید که از تجربه‌یی که به چنان بهای گزافی به دست آمده است، کسی نمی‌آموزد. تراژیدی چیچین که اینک پنج سال از آغاز آن می‌گذرد، به درستی این نظر صحه می‌گذارد.

۱- پروفیسور بروتینس در کتاب خود زیر عنوان «لشکرکشی به افغانستان» اسناد موثقی در این مورد ارایه می‌نماید.

جالب اینست که اگر چه آلن و کلی مارکسیست نیستند، کتاب را با سخنانی از انگلس و مارکس در مورد دشواری هایی که قوای روسی در قفقاز بنا به «عدم قابلیت در جنگ‌های کوهستانی» داشتند، و همچنان در بارهٔ برخورد افغان‌ها با روس‌ها که آنان را «دشمنان همیشگی دین خود» می‌دانستند، آغاز می‌نمایند. مهمتر اینکه کتاب با داوری درستی که به صحت نظریات آندو (مارکس و انگلس) مهر تایید می‌گذارد، پایان می‌پذیرد.

پژوهش دقیق سیاستدانان سویسی، به شناخت روند سیاست دوران ما یاری می‌رساند و مهمتر از آن به همه خاطر نشان می‌سازد که باید آن سری را که جنگ را به وجود می‌آورد، دریابیم. به همین منظور است که این کتاب که در آن تلاش شده است تا به این پرسش که چگونه این تراژیدی‌یی که بر نسل امروز روسیه تاثیر افگنده است؛ به وقوع پیوست، پاسخ ارایه گردد.

پیشگفتار مولفین

فروپاشی اتحاد شوروی در اواخر ۱۹۹۱ میلادی، باز شدن آرشیف هایی را به دنبال داشت که امکانات آشنایی را با اسناد سال‌های ۷۰ - ۹۰ میلادی فراهم می‌ساخت. این امر بهترین زمینه را برای روشنایی بخشیدن به حوادث تاریخ معاصر مهیا گردانید. به برکت دوستی پی‌یر آلن با پروفیسور تیولین معاون اول انستیتوت دولتی روابط بین المللی مسکو اندیشهٔ تهیهٔ پروژهٔ پژوهشی بررسی جریان تصمیم‌گیری تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان و جنگ ۱۹۷۹ - ۱۹۹۱ میلادی زاده شد. این پروژه (طرح) در سال ۱۹۹۳ میلادی مورد تایید بنیاد ملی سویس برای حمایت از پژوهش‌های علمی قرار گرفت. در تابستان ۱۹۹۵ میلادی مجموعه‌یی شامل اسناد حزب کمونیست اتحاد شوروی، استخبارات نظامی شوروی و کی جی بی توسط موسسه انتشاراتی «هوشولفیرالگ» در زوریخ به نشر رسید[1]. در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶م در زوریخ و مسکو کنفرانس هایی منعقد گردید که طی آن‌ها مسئلهٔ مطالعهٔ اسناد آرشیف‌ها و اسناد مطبوع مطرح گردید. در میان شرکت کننده گان این کنفرانس‌ها اشخاصی که مسوولیت اتخاذ تصمیم‌گیری را از جانب شوروی و افغانستان بر عهده داشتند، مشاورین امریکایی، شخصیت‌های سیاسی، دیپلمات‌ها و کارشناس‌ها حضور داشتند. در طول چندین ماه بررسی اسناد و مطالعهٔ نشرات در مسکو صورت گرفت و با افراد ذیدخل در قضیه، مصاحبه‌ها به عمل

S t u s s i1-Pierre Allan, Paul Bucherer, Dieter Klay, Albert A. Stabel, Jurg Lauterburg (Herausgeber).

آمد. در پهلوی آن بر اساس نتایج به دست آمده پروسهٔ تصمیم‌گیری در مسکو و کابل مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفت. آنچه که از این بررسی‌ها و تحلیل‌ها به دست آمده است، اینک در دسترس خواننده‌گان قرار می‌گیرد.

از سال ۱۹۹۳م گردآوری اطلاعات مربوط به این پروژه آغاز گردید. در مسکو اولین مصاحبه‌ها با اشخاص ذیدخل در قضیه صورت گرفت و از سال ۱۹۹۴م کار در آرشیف‌های شوروی شروع شد. بنای کار را بررسی همه منابع تشکیل می‌داد. پژوهش‌ها نه تنها اطلاعات منابع مستقل را که به زودی پس از آغاز دخالت (شوروی بر افغانستان) به وجود آمدند؛ در بر می‌گرفت، بلکه منابع تبلیغاتی شوروی را در مورد عملکرد «قطعات محدود» نیز شامل می‌شد. به ویژه آثار نویسندگان مستقل که ابعاد مختلف بحران را مورد بررسی قرار می‌دادند و مونوگراف‌های افغان‌ها، شوروی‌ها و روس‌ها مدنظر قرار داده شد. در سال ۱۹۹۵ میلادی اسناد مربوط به این قضیه ترجمه و به دست نشر سپرده شد و گذشته از آن سیمینار بین المللی‌یی با شرکت کارشناس‌ها و شرکت کننده‌گان جنگ از افغانستان، امریکا و اتحاد شوروی دایر شد(۱). در همین سال زمینهٔ سفر به افغانستان مهیا گردید. در کنفرانسی که در سپتامبر ۱۹۹۶ میلادی در مسکو دایر گردید، ابعاد نظامی و سیاسی قضیه به ویژه از دیدگاه اتحاد شوروی به بررسی گرفته شد.

از لحاظ میتودیکی این اثر بر چند «هرم» استوار است. تحلیل منظم اخبار منتشر شده در نشریات مهم شوروی - از سال ۱۹۸۰م - ابعاد تبلیغاتی جنگ را روشن ساخت. این اطلاعات با استفاده از یک

۱- بخشی از کارهای این سیمینار در ضمیمهٔ نمبر پنج این کتاب گنجانیده شده است.

سلسله کتب سانسور شده تکمیل‌تر می‌گردید. بعد از سال ۱۹۹۲م مطالبی به نشر رسید که از لحاظ تاریخی دارای اهمیت بود. بیشترینه اطلاعات جدید از خاطرات افرادی گرفته شده که دخیل در قضیه بوده و مقام‌های مختلف سیاسی و نظامی را در اختیار داشتند. این نخستین نتایج کیفی با برگزاری مصاحبه‌ها با کسانی که قبلاً مسوولیت اتخاذ تصامیم را داشتند، و همچنان مطالعهٔ گزارش‌ها و خاطرات کاملتر شد. در جریان بررسی اسناد ابعاد دیگری از قضیه روشن گردید که تا آن وقت توجهٔ کمتری بدان صورت گرفته بود.

تمام این فعالیت‌ها بر اساس پژوهش هایی صورت می‌گرفت که پروفیسور پی‌یر آلن و داکتر آلبرت شتاهیل پروفیسور دانشگاه زوریخ و معاون مدرسهٔ عالی نظامی انجام داده بودند. پی‌یر آلن و آلبرت شتاهیل در سال ۱۹۸۱ میلادی مودل ریاضی‌یی را ترتیب دادند که به کمک آن می‌شد سیر انکشاف جنگ افغان - شوروی را به دست آورد. آن‌ها برای گردآوری ارقام با آرشیف بخش افغانستان کتابخانهٔ «افغانیکا» واقع شهر لیستال سویس در تماس گردیدند. این کتابخانه اسناد زیادی در این زمینه گردآورده بود و همین باعث شد تا مودل ریاضی متذکره بر اساس ارقام قابل اطمینان بنا نهاده شود. نتایج به دست آمده نشان می‌داد که قوای مسلح شوروی نه قادر به پیروزی در جنگ هستند و - با وجود استفادهٔ وسیع از وسایل نظامی - نه توان از بین بردن مجاهدین را دارند. نتایج این پژوهش کمپیوتری در سال ۱۹۸۳م در مجلهٔ «*Journal of Conflict Resolution*» به نشر رسید. آلبرت شتاهیل با کمک همان مودل ریاضی تحقیقات دیگری را نیز انجام داد که نتایج قبلی را تایید می‌کرد. همزمان «کتابخانهٔ افغانیکا» از تلاش های فیلیکس ارماکورا پروفیسور حقوق بین الدول و نمایندهٔ فوق العادهٔ سازمان ملل متحد که در اثر تحقیقات خود

اسنادی را حاکی از تخلف حقوق بشر توسط قوای شوروی در افغانستان به دست آورده و بر خلاف قوانین سازمان ملل متحد از سفرش به داخل کشور (افغانستان) جلوگیری به عمل آمده بود، پشتیبانی می‌کرد. این تحقیقات تا خروج قطعات شوروی از افغانستان ادامه داشت. از سال ۱۹۸۹م تماس‌ها با کابل از سر گرفته شد و زمینه مهیا گشت تا پاول بوخیرر رئیس کتابخانهٔ افغانیکا سفرهایی به افغانستان انجام دهد. در سال‌های ۱۹۹۰ - ۱۹۹۲م دیتر کلی با پیشبرد تحقیقات عمیق در ساحهٔ نظامی اتحاد شوروی، تحت رهنمایی آلبرت شتاهیل رسالهٔ علمی را در مورد بازسازی اردوی شوروی تهیه نمود.
اثری که اینک پیشکش خواننده‌گان می‌گردد، بر اساس آخرین تحقیقات روی اسناد منابع شوروی تهیه گردیده است. در این اثر به پروسهٔ تصمیم‌گیری که زمینهٔ تجاوز به افغانستان را فراهم ساخت و همچنان خروج قطعات شوروی از افغانستان توجهٔ بیشتر صورت گرفته است. با اتکاء به مثال‌های فراوانی که موجود است، تلاش شده است تا خواننده‌گان را با دنیای نظریات و افکار رهبران اتحاد شوروی آشنا بسازیم. در این کتاب سعی بر آن بوده است تا دید مسکو از قضایا شرح داده شود که به هیچوجه به مفهوم توجیه نمودن موقف رهبران شوروی نمی‌باشد. مطالعهٔ ایدیالوژی و بیروکراسی شوروی به این معنی نیست که مولفین کتاب در نقش به اصطلاح «احمق‌های مفید» ظاهر شده‌اند، اگر چه تحقیقات روی این موضوع و انتخاب دیدگاه‌ها توسط ما خطرات معینی را در این ارتباط به وجود می‌آورد.
ما یک هدف علمی را تعقیب و تلاش داشته‌ایم بدون هیچگونه جانبداری نتایج را شرح دهیم و همچنان سعی کردیم تا پروسهٔ تصمیم‌گیری را در داخل میکانیزم رهبری اتحاد شوروی مورد تحلیل و

تجزیه قرار دهیم.
تکمیل این اثر بدون کمک‌های بی شایبهٔ پروفیسور آلبرت شتاهیل و پاول بوخیرر که دستنوشت‌های آن را مطالعه و رهنمایی‌های گرانبهایی انجام داد، صورت نمی‌پذیرفت. به ویژه ما از همکاران خارجی خود ابراز سپاس می‌کنیم. از جانب روسیه پروفیسور تیولین معاون اول انستیتوت دولتی روابط بین المللی مسکو، پروفیسور زگورسکی معاون انستیتوت دولتی روابط بین المللی مسکو، پروفیسور خروستالیف رئیس مرکز تحقیقاتی انستیتوت دولتی روابط بین المللی مسکو، لالیتن دانشیار دیپارتمنت زبان‌های هندی - ایرانی انستیتوت دولتی روابط بین المللی مسکو و همچنان همکاران رهبری این انستیوت کمک‌های در خور توجهی به ما مبذول داشتند. همین‌ها بودند که زمینه کار را در مسکو فراهم ساختند و همواره با مشوره‌ها و همکاری‌های خود به ما یاری می‌رسانیدند. مولفین همچنان از ولادیمیر باسوف تشکر می‌نمایند. او قبلاً کارمند مسوول کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که مسوولیت بخش سیاسی امور افغانستان را بر عهده داشت و توانست اطلاعات زیادی در مورد قضایا در اختیار ما بگذارد. تومیلینا و افیانی بالترتیب رئیس و معاون مرکز نگهداری اسناد معاصر - قبلاً آرشیف کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی - زمینه را برای آشنایی با اسناد آرشیف متذکره و بررسی آن فراهم ساختند. دسترسی به اسناد وزارت داخله در اثر همکاری ای. و. لیبدوف رئیس آرشیف وزارت داخله ممکن گردید. گذشته از آن مولفین با جنرال قارییف رئیس ستر درستیز قوای شوروی در افغانستان و مشاور ارشد نظامی نجیب الله رئیس جمهور افغانستان مصاحبه به عمل آوردند. قارییف در این زمان ریاست اکادمی علوم نظامی روسیه را بر عهده دارد. یک کتاب

او تحت عنوان «افغانستان پس از خروج قطعات شوروی» در چوکات کارهای قبلی ما در زوریخ به نشر رسیده است. جنرال شیبارشین رئیس قبلی استخبارات خارجی کی جی بی که بعدها به ریاست کی جی بی رسید، نیز در تهیهٔ این اثر با ما کمک نموده است. تورنجنرال نیکیتنکو آمر ادارهٔ علمی - نظامی ستر درستیز اردوی روسیه در جریان بررسی تکتیک عملیات نظامی با ما همکاری نموده است. با کمک انستیتوت روابط بین المللی روسیه توانستیم با یک تعداد از کسانی که در افغانستان جنگیده‌اند، مصاحباتی به عمل آوریم. ارایهٔ نام‌های همه کسانی که با ما کمک نموده‌اند، خارج از امکان می‌باشد. ما از همه ابراز سپاس می‌نماییم.

از جانب افغانستان، عبدالوکیل سابق وزیر مالیه و بعد وزیر خارجهٔ جمهوری دموکراتیک افغانستان که خود در انقلاب ثور ۱۹۷۹ و کودتای دسامبر ۱۹۷۹م شرکت داشت، مشوره‌های گرانبهایی ارایه داشت. محمد جلیل شمس از پشتیبانان مقاومت علیه اشغال شوروی، سابق معاون وزارت خارجهٔ افغانستان (۱۹۹۲ - ۱۹۹۴م) نیز همکاری مهمی انجام داد. در جریان سفر به افغانستان در سال ۱۹۹۵م توانستیم تماس‌های ارزشمندی با شخصیت افسانوی، «شیر پنجشیر» احمد شاه مسعود، رئیس جمهور اسبق افغانستان برهان الدین ربانی و متحد قبلی وی رهبر اتحاد اسلامی افغانستان (عبدالرب رسول) سیاف انجام دهیم. هر سه نفر از شخصیت متذکره در برابر اشغال شوروی رزمیده‌اند و با حوصله‌مندی اطلاعاتی در اختیار ما قرار دادند.

در جریان آمادگی برای تدویر کنفرانس و کار روی این کتاب کارشناسانی از امریکا، انگلستان، فرانسه و دیگر کشورها نیز با ما همکاری نموده‌اند. ما از همهٔ آنان تشکر می‌کنیم. به ویژه می‌خواهیم از کارشناسانی که در تدویر کنفرانس زوریخ در سال ۱۹۹۵م با ما

همکاری کردند: جوزف بودانسکی، روزانه کلاس رئیس قبلی مرکز اطلاعاتی افغانستان مربوط خانه آزادی در نیویارک، ایلی کراکوفسکی مشاور اسبق پنتاگون و پروفیسور روابط بین المللی دانشگاه بوستن ابراز سپاس نماییم. ما باید از متخصصینی که در کنفرانس مسکو در سال ۱۹۹۶م شرکت نمودند، به ویژه مریم هارونوفا از انستیتوت شرق‌شناسی، تورنجنرال اناتولی گوشیر رئیس مرکز انکشاف استراتیژیکی (مسکو)، انتونی هایمان مدیر مسوول مجلهٔ «Central Asian Survey» (لندن)، جنرال الکساندر لیاخوفسکی نویسنده کتاب «تراژیدی و دلاوری افغان» و دیمتری روریکف مشاور رئیس جمهور یلتسن در مسایل خارجی ابراز سپاس نماییم. در پایان، ما قلباً از بنیاد ملی سویس که نه تنها تحت کریدت شماره 1214-039303.93 برای نشر این کتاب و پیشبرد کار تحقیقاتی کمک مالی انجام داد و در مجموع آرزوی تحقق این پروژه را ممکن گردانید، ابراز تشکر می‌نماییم. اگر چه افراد فراوانی با ما کمک نمودند که باید از ایشان سپاسگزاری گردد، اما مسوولیت تحلیل و نتیجه گیری نهایتاً به دوش مولفین کتاب می‌باشد.

مولفین از اینکه این جنگ ده‌ها هزار قربانی و میلیون‌ها مهاجر، به ویژه به جانب افغانستان بر جای گذاشته است، ابراز تاسف می‌نمایند. تخریب وحشت آور عملاً اساسات اقتصادی افغانستان را از بین برده است. سیستم گاز و برق نابود شده است. همچنان سیستم ترانسپورتی نیز تا پنجاه فیصد صدمه دیده است. در اثر خساراتی که به زمین‌های زراعتی وارد آمده است، تولیدات زراعتی افغانستان تا دو بر سه کاهش یافته است. در سال‌های جنگ تولید تریاک و هیرویین به ویژه در امتداد مرز با پاکستان افزایش یافت. بعد از سقوط نجیب الله تولید خشخاش در شمال کشور نیز آغاز گردید. جنگ در افغانستان اوضاع

آن کشور را، اگر نگوییم برای صد سال، حد اقل برای ده‌ها سال ناثبات ساخته است. قضیه‌هایی از این گونه به ویژه از آنرو باید مورد بررسی قرار گیرد که متاسفانه بار دیگر و بار دیگر در تاریخ تکرار می‌گردد. درک میکانیزم تصمیم‌گیری که منجر به پیدایش چنین معضلاتی می‌گردد، شاید به کاهش و یا حتی به عدم پیدایش قضایایی از اینگونه منجر گردد.

پی یر آلن
دیتر کیلی
فبروری ۱۹۹۸ میلادی

بخش نخست

مسکو چگونه افغانستان را به «کشور برادر سوسیالیستی» مبدل نمود

فصل اول

تیزس‌های ما

۱ - جنگ در افغانستان اولین معضلهٔ منحصر به فرد در دوران «جنگ سرد»

۱

پس از جنگ دوم جهانی، امنیت ملی برای اتحاد شوروی، چه در رویارویایی‌های سرحدات اروپایی و چه اعمال نفوذ هر چه بیشتر در جنوب آن کشور، اهمیت بیشتر کسب می‌کرد. با همین برداشت، قوای نظامی مسکو نقش مرکزی را در سیاست امنیت ملی ایفا می‌نمود. علاقمندی اتحاد شوروی برای ایفای نقش یک اردوگاه جهانی روی همین عامل استوار بود. سیاست خارجی این کشور در سال‌های ۵۰ - ۷۰ در راستای جلب کشورهای «جهان سوم» به ساحهٔ نفوذ خود و حمایت از آن‌ها، جهت گذاری گردیده بود. این سیاست توسعه طلبانه، پیروزی‌های موقتی را به دنبال داشت. مسکو توانست با تانی نفوذ خود را گسترش دهد و برای تحقق این امر از کودتاهایی که اهداف مختلفی داشتند، منحیث وسیله استفاده می‌کرد.[۱] اما در اثر وقوع کودتاهای دیگری[۲]، اتحاد شوروی نفوذ خود را بر عده‌یی از

۱-David, Steven R. Sovit involment in Third World Coups:

مصر - ۱۹۵۲، عراق - ۱۹۵۸، پیرو - ۱۹۶۸، سوریه - ۱۹۶۶، سومالی - ۱۹۶۹، لبنان - ۱۹۶۹، سودان - ۱۹۶۹، بینین - ۱۹۷۲، ایتوپیا (حبشه) - ۱۹۷۴ و ۱۹۷۷، یمن جنوبی - ۱۹۷۸، افغانستان - ۱۹۷۹، گرینادا - ۱۹۷۹م.

۲- ایران - ۱۹۵۳، گواتیمالا - ۱۹۵۴، عراق - ۱۹۶۳، اندونیزیا - ۱۹۶۵، الجزایر - ۱۹۶۵، گانا - ۱۹۶۶، مالی - ۱۹۶۸، سودان - ۱۹۷۱، چیلی - ۱۹۷۳، اکوادور - ۱۹۷۹م.

کشورهای «جهان سوم» از دست نیز داد، چنانکه برخی از کشورهایی که قبلاً تحت الحمایهٔ شوروی محسوب می‌شدند، بعد از وقوع چنین کودتاها از مسکو رو برتافتند. منافع مسکو در این کشورها ساحات اقتصادی، سیاسی و همچنان ایجاد پایگاه‌های نظامی، دریافت اقلام مشخص مواد خام، تضعیف غرب و نمایش مزایای رژیم مارکسیستی - لیننستی را احتوا می‌کرد. فشار وارده ناشی از این سیاست‌ها، به خصوص در ساحهٔ اقتصادی به صورت روز افزون بر شانه‌های هیئت رهبری شوروی سنگینی می‌کرد. خواست‌های عقیدتی (ایدیالوژیکی) نیز از نگاه سیاست خارجی و سیاست داخلی، با واقعیات مطابقت نداشتند.

مسکو برای اولین بار پس از جنگ دوم جهانی با براه انداختن کودتا در افغانستان، دست به مداخله در امور کشوری زد که در ساحهٔ کشورهای سوسیالستی قرار نداشت. در نتیجهٔ دخالت در هنگری (۱۹۵۶م) و چکوسلواکیا (۱۹۶۸م) شوروی موفق شده بود موقف خود را در اروپای مرکزی تحکیم بخشد. دخالت در افغانستان (۱۹۷۹م)، به جنگ دوازدهٔ سالهٔ پارتیزانی (چریکی) و به گفتهٔ گورباچف، منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در بیست و هفتمین کنگرهٔ آن حزب در سال ۱۹۸۶م، به «زخم خونینی» مبدل گشت. امروز رویدادهای افغانستان برای مطالعهٔ جریانات تصمیم‌گیری‌های سیاسی و نظامی از آن جهت مناسب است، که از یک طرف اسناد و شواهدی وجود دارد که با کمک آن‌ها می‌توان با رخدادهایی که تا حال در پس شعله‌های جنگ پنهان بودند، آشنا گشت و از جانب دیگر به اساس آن‌ها می‌توان علل تغییر در

موضع‌گیری سیاسی را برملا ساخت که در زمان گورباچف به وقوع پیوست.

فروپاشی اتحاد شوروی، زمینهٔ دستیابی به اسنادی را فراهم آورد که در کشورهای دیگر برای به دست آوردن آن‌ها می‌بایست ۳۰ و حتی ۵۰ سال انتظار کشید. به کمک این اسناد می‌توان در مورد مناسبات ذات البینی عناصر سیاسی نظام بیروکراتیک شوروی (وزارت خارجه، بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، کی جی بی، وزارت دفاع، نماینده‌گی‌های شوروی در کابل، اردوی نمبر چهل شوروی و غیره) به پژوهش پرداخت.

جنگ در افغانستان را نمی‌توان به ساده‌گی در شمار جنگ‌هایی آورد که به زودی فراموش می‌شوند. این معضله، خصلتی دارد که در جریان آن در طول سال‌های زیاد، همهٔ امکانات سنتی عادی سازی اوضاع، به شکست مواجه شدند. موافقت نامه‌های ژنیو و خروج عساکر شوروی نتوانست به این کشور صلح را برگرداند. با استعفای رئیس جمهور نجیب‌الله در اپریل ۱۹۹۲، جنگ داخلی به صورت واقعی شعله‌ور گردید. سازمان ملل متحد با وجود کوشش‌های مکرر، نتوانست کوچکترین دورنمایی را از برقراری صلح، ارایه دهد. کشورهای همسایه - پاکستان، ایران و ازبکستان به پیروی از سیاستی که منافع خود شان را تامین می‌کرد، ادامه دادند. بالاخره، اطراف درگیر جنگ داخلی، ناتوانتر از آنند که یکی از آن‌ها به تنهایی ابتکار را به دست گرفته، بر دیگران فایق آید. بناءً گرهٔ این معضله در سال‌های نزدیک نیز، گشوده نخواهد شد.

برای مطالعه و درک رویدادها، باید به سوالات متعددی پاسخ

ارایه کرد. تلاش برای فهمیدن اینکه چرا بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در اواخر سال ۱۹۷۹م بدون توجه به مخالفت و موقف انتقادی شخصیت‌های مسوول، دخالت نظامی را انتخاب کرد، باید در محور این مطالعات قرار گیرد. بعد از اینکه در کمتر از شش ماه اشغال، معلوم شد که جنگ دراز مدت بدون خط مشخص جبهه (در سراسر کشور) در پیش است، باید به این سوال پاسخ داد که چرا مسکو قوای خود را برای تقریباً ده سال دیگر در افغانستان باقی گذاشت و سپس چگونه به درک واقعی اوضاع نایل آمد؟ ارایهٔ کمک‌های مهم نظامی حتی پس از خروج قوا در سال ۱۹۸۹ تا اخیر ۱۹۹۱ - تا زمان فروپاشی اتحاد شوروی - ادامه داشت. چرا؟ هیچکس قادر نیست به این پرسش‌ها، پاسخ موثق و کاملی ارایه کند. کوشش برای حل این سوالات صرف باید در محدودهٔ ایدیالوژی و بیروکراسی‌یی جستجو گردد که در آن اتحاد شوروی از هم پاشید.

۲ - تیزس‌ها (نظریات)

«کمک برادرانه» تیزس اساس تجاوز

پاسخ به این پرسش که آیا سیاست خارجی شوروی در قبال افغانستان اساس توسعه طلبانه داشت یا دفاعی و همچنان اینکه آیا شوروی تصمیم گرفته بود که با استفاده از زور به حاکمیت جهانی کمونیزم دست یابد و یا اینکه می‌خواست صرفاً «زون امنیتی»یی برای دفاع از خود ایجاد کند، مفهوم کلیدی را برای درک مقولهٔ «کمک برادرانه» دارد.

مسکو برای رژیمی که توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان

مستقر گردیده و در حالت اسفناکی قرار داشت، به ارایهٔ «کمک برادرانه» پرداخت. با تصور از تهدیدی که بر اساس نقشهٔ معروف، «امپریالیزم» علیه «نیروهای مترقی» به وجود آمده بود، نمی توانست آن کشور را به «امپریالیزم» واگذارد. تفکر استراتیژیک با تاثیرات متقابل پرنسیپ‌های بازی برابر مشخص شده بود. هر آنچه که در ساحهٔ نفوذ مسکو قرار نداشت، به صورت اتوماتیک شامل ساحهٔ نفوذ واشنگتن پنداشته می‌شد. این دیدگاه یک جانبه، تا اندازهٔ زیادی باعث گردید که کرملین تصمیم حمله بر افغانستان را اتخاذ نموده و خود را در وضعیت «سوپسوانگ» قرار دهد. همه کشورهایی که در امتداد سرحدات جنوبی اتحاد شوروی قرار داشتند (ترکیه، ایران، چین)، بجز از افغانستان، در طول سال‌های ۷۰ دشمن پنداشته می‌شدند. رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان که دیگر وفادار تمام عیار شمرده نمی‌شد، در سال ۱۹۷۹ در آستانهٔ سقوط قرار داشت. مقاومت مردم در برابر آن افزایش می یافت و زمان هم برای دخالت در افغانستان مساعد به نظر می‌رسید، زیرا در آن وقت امریکا با مسایل دیگری دست و گریبان بود. مسکو روی یک جنگ کوتاه مدت محاسبه کرده بود که باید کوتاه‌تر از یک عملیات پولیسی دو ماهه می‌بود. کرملین که غرق در تطبیق نقشهٔ جهانی خود بود، تصمیم گرفت موقف ایدیالوژیکی، سیاسی و نظامی خود را تقویه نماید. حفظ کابل کاملاً بستگی به کمک نظامی حامی داشت.

ضرورت ارایهٔ «کمک برادرانه» در این بدیل خلاصه می‌شد: نفوذ خود را بر افغانستان تحکیم کرد و یا این کشور را به دشمن مسکو واگذار شده، از دست داد. مسکو به هیچ صورت حاضر نبود، چیزی

کمتر از خواست خود و یا واریانت بیطرف را در این کشور بپذیرد.

نتیجۀ همین خود فریبی بود که دخالت، به شکل ترکیبی از مقولۀ دفاعی و تعرضی درآمد. از یکطرف بیروی سیاسی مجبور به اعتراف شد که افغانستان با ساختار اجتماعی خود، با کشورهای اقمار کلاسیک سازگار نیست، و از جانب دیگر احساس ترس بیروکراسی حزبی در برابر تهدید (از دست دادن افغانستان) یک واقعیت عینی شمرده می‌شد. بیروی سیاسی پذیرفته بود که در ارتباط با امنیت سیاسی با یک معما روبرو است: از واکنش بپرهیزد و موقف استراتیژیکی خود را از دست دهد یا اینکه به دخالت دست یازد و صدمات منبعث از آن را در سیاست خارجی خود متقبل گردد؟ مسکو تلاش ورزید این کمک خود را تا حدی که ممکن است طبیعی جلوه دهد، اما به زودی دریافت که اشتباه کرده است. قوت‌های نظامی که در این کار شامل شده بودند، به زودی دریافتند که اصطلاح «کمک برادرانه» دروغی بیش نیست و آن‌ها علیه مردم می‌جنگند. اعضای بیروی سیاسی مجبور شدند تا «برادرانی» بتراشند و به این ترتیب روی تیزس «کمک انترناسیونالستی» تاکید نمایند. دفاع مسئله از دیدگاه ایدیالوژیکی در نظر گرفته نشده بود. قوای شوروی با یک سلسله مشکلات مواجه گردید. گذشته از آن، رهبری در کابل در خاتمه دادن به اختلاف درون حزبی خود ناتوان بود.

بیروی سیاسی در طول زمان بررسی شده، از نظریۀ اساسی خود (کمک برادرانه) منصرف نشد. و حتی پس از خروج «قطعات محدود» در فبروری ۱۹۸۹م، گروپ مخصوص، تحت رهبری معاون آن محمود قارییف به کمک‌های مشورتی خود ادامه داد. فقط پس از فروپاشی

اتحاد شوروی در اول جنوری ۱۹۹۲م بود که حمایت مسکو از کابل به پایان رسید.

تیزس «کمک برادرانه» در زمان استالین در نزدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی به وجود آمد. به گفتهٔ او (استالین) حزب کمونیست اتحاد شوروی در برابر احزاب برادر مسوولیت داشت و باید توده‌ها را در مبارزهٔ شان برای حصول آزادی و پاسداری از صلح حمایت می‌کرد. دورنمای سیاسی و نظامی این حمایت به شکل ذیل، به مفهوم وظیفهٔ انترناسیونالستی جمع بندی شده بود: «وظیفهٔ انترناسیونالستی عبارت است از مسوولیت اخلاقی در حمایت متقابل از کارگران همه ملل و همه کشورها در مبارزهٔ شان برای برپایی انقلاب جهانی، اعمار سوسیالیزم و کمونیزم و دفاع از آن‌ها که ناشی از قانونمندی خصلت جهانی مبارزهٔ پرولتاریا برای دستیابی به آزادی اجتماعی و اعمار جامعهٔ کمونیستی می‌باشد». وظیفهٔ انترناسیونالستی، حمایت نظامی ملل و کشورها را در مبارزه به خاطر برپایی انقلاب نیز احتوا می‌کرد. در سال‌های ۵۰ - ۷۰ مسکو در سیاست خود در قبال «جهان سوم» استراتیژی جبههٔ پیشرونده را شامل ساخت.

ترس شوروی (از غرب) نه تنها عامل تعیین کننده در مناسبات بین شرق و غرب بود، بلکه باید چتر دفاعی منحصر به خود را بالای کشورهای «جهان سوم» نیز می‌گسترانید. حق دفاع از خود که در منشور ملل متحد آمده است، از دیدگاه شوروی چنین معنی می‌داد که کشورهای «جهان سوم» از «دول امپریالستی» فاصله بگیرند و راه رشد سوسیالستی را دنبال کنند. حمایت از چنین انکشاف اوضاع

همواره در مسکو مفهوم همکاری در پاسداری از صلح را داشته است. سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز صرف در برابر غرب به کار برده می‌شد و مفهوم حقیقی آن در این مفکوره خلاصه می‌گشت که مبارزه بین دو سیستم باید اشکال مسالمت آمیز داشته باشد.

با تکیه زدن برژنیف بر اریکهٔ قدرت، اصلی به وجود آمد که طی آن هیچ مسئله‌ای از مسایل جهانی، بدون اشتراک رهبری شوروی قابل حل نبود. ب. پانوماریف که در آن زمان مسوول بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود، در اکتوبر ۱۹۷۹ مدلی را به نام مدل چهار حلقه‌یی ارایه داد: اول - دول پیشرفتهٔ سوسیالستی که صرف شوروی را شامل می‌شد، دوم - هم پیمانان سوسیالستی بلاک شرق، سوم - دول مترقی «جهان سوم»، چهارم - بلاک کاپیتالیزم. در نتیجه از طریق توسعهٔ ساحهٔ رژیم‌های مترقی، باید بالای کاپیتالیزم فشار وارد می‌گردید. اوضاع در اروپا در آن زمان چنین خصوصیت متناوب را دارا بود: پس از بحران کارایب، توجهٔ قدرت‌های جهانی به «جهان سوم» افزایش می‌یافت. در صورتی که ابرقدرت‌ها حاضر می‌شدند از رویایی منظم دست بکشند، از دست دادن چیزهایی زیادی آن‌ها را تهدید می‌کرد. جنگ سرد در سطح منطقوی بین امریکا و شوروی ادامه داشت. تنش بین شرق و غرب از نظر امریکا نیز یک بازی برابر ارزیابی می‌شد. در سال‌های هشتاد در واشنگتن قبول شده بود که بحران موجود در مناسبات شرق و غرب، احتمالاً به تصادم منافع امریکا و شوروی در «جهان سوم» منجر خواهد گردید. امریکا به ایدیالوژی مارکسیزم به مثابهٔ عاملی در پیشبرد سیاست خارجی شوروی، اهمیت چندانی قایل نبود. با

دستیابی شوروی به توازن نظامی در سال‌های ۷۰، واشنگتن معتقد شد که آن کشور (شوروی) وضع موجود را حفظ خواهد کرد. این عقیده نادرست ثابت شد. دخالت در افغانستان برای تمام جهان تکان دهنده بود. برای اولین بار بود که ابرقدرتی در یک منازعهٔ منطقوی درگیر می‌گشت. رقابت دو ابرقدرت پس از بحران کیوبا - به مرحلهٔ دوم و نهایی خود داخل گردید.

تیزس در بارهٔ آماده‌گی کم و بیش برای آموختن از تجارب

بیروی سیاسی قاطعانه روی نظریهٔ «کمک برادرانه» اصرار می‌ورزید. تجربه‌یی که اردوی شوروی در افغانستان به دست آورده بود، با این نظر متفاوت بود. اردوی نمبر چهل شوروی نه تنها در جنگ علیه مردم عادی کشانیده شد، بلکه مجبور بود بیشترین فشار جنگ را بر دوش بکشد. خروج قوا پس از مباحثات طولانی صورت پذیرفت. افغانستان برای گورباچف به مثابهٔ یک نمایش درجه دوم عملیات نظامی بود و در حدی برایش ارزش داشت که به کمک آن بتواند درک بهتری به غربی‌ها از سیاست بازسازی خود ارایه دهد. اما در داخل افغانستان نظامیان به جنگی که خاستگاه ایدیالوژیکی داشت، ادامه می‌دادند. مشاورین و قوماندانان به صورت متواتر در محلات با مشکل حل ناشدنی جنگ‌های پارتیزانی روبرو می‌شدند و مجبور بودند، با برخورد عملی (پراگماتیستی) در برابر آن از تلفات بیشتر جلوگیری به عمل آرند. آن‌ها برخورد ایدیالوژیکی نداشتند و این چیزی بود که آن را در طول جنگ آموخته بودند. در سطح تاکتیک‌های نظامی، چنانکه ما در فصل چهارم نشان خواهیم داد،

درس‌هایی که از عملیات نظامی به دست می‌آمد (اگر چنین چیزی صورت می‌پذیرفت)، قبل از همه شکل استراتیژی سیاسی را به خود می‌گرفت. چنین انکشاف اوضاع به صورت واضحی بین رهبران هر دو بخش اختلاف نظر به وجود می‌آورد و حتی تا مرز عدم قبول اوامر پیش می‌رفت. رهبری سیاسی توانایی مجاهدین علیه دخالت شوروی را به صورت نادرستی ارزیابی می‌کرد و تا مدت درازی از اشتباهات خود درس نگرفت.

برخورد مشخص وقتی صورت گرفت که بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پس از شش سال جنگ، فرمان تعویض نجیب‌الله را به جای کارمل صادر کرد و برای رهبر (جدید) حزبی افغانستان در تطبیق سیاست مصالحهٔ ملی آزادی معینی در عمل قایل گردید. این گام بخشی از استراتیژی مسکو را برای خروج مرحله به مرحله از کشور و انتقال مسوولیت‌ها را تنها به نجیب که در تضادهای درونی حزب دموکراتیک خلق افغانستان دست و پا می‌زد، تشکیل می‌داد. در سطح استراتیژیکی فقط در جریان بازسازی و تکوین «تفکر جدید» بود که نتایج معین و تا اندازه‌یی آماده‌گی برای آموختن از حوادث تبارز کرد.

اظهار به آماده‌گی برای درک اوضاع و ضرورت آوردن تغییرات در بعضی موارد قبل از همه باعث بهبود روابط بین شوروی و اروپا و شوروی و امریکا شد. افغانستان در این مرحله، فقط وسیله‌یی بود برای دستیابی به اهداف معین.

بیروکراسی و ایدیالوژی به مثابه معیارهای تعیین کننده

بیروکراسی:

بیروکراسی در اتحاد شوروی وسیله‌ای بود برای تحقق بخشیدن حاکمیت یک طبقهٔ اجتماعی. فقط پس از به وجود آمدن نظام کمونیستی در اتحاد شوروی بود که برای اولین بار در طول تاریخ، بیروکراسی به یگانه عنصر حاکمهٔ اجتماع مبدل گشت، افزون بر آن بیروکراتیزه ساختن همه رهبری جامعه تا حد نهایی پیش رفت. در محور عملکرد بیروکراسی در جامعه، همواره خود بیروکرات و سیستم او قرار دارد. بیروکرات برای گسترش قدرت خود پیوسته در صدد قانونیت بخشیدن به بیروکراسی است. خصلت‌های رهبران همواره تاثیرات متناسبی بر رشد نظام بیروکراتیک داشته است. چنین اثرگذاری را استالین و برژنیف در طول سال‌های زیاد زمامداری خود (از ۱۹۲۴ - ۱۹۵۳ و ۱۹۶۴ - ۱۹۸۲) به نمایش گذاشتند.

پروپاگند و حتی کیش شخصیت قهرمانان، که از اجزای متشکلهٔ حکومت آنان بودند، به مثابهٔ محرکین انکشاف حکومت بیروکراتیک عمل می‌کردند. حتی در زمان استالین، منافع حکومت و اپارات حزبی او غلبه داشتند و ضرورتی هم احساس نمی‌شد که این منافع با منافع واقعی برای بهبود سیاسی و اقتصادی سیستم مطابق داشته باشند. همچنان این نکته کاملاً منطقی و مناسب به نظر می‌رسد که مخالفین استالین، راضی به توسعهٔ دستگاه حزبی نبودند و به این ترتیب آن‌ها به خودی خود، دشمنان سوسیالیزم اعلام می‌گشتند. پروسهٔ بیروکراتیزه ساختن که از مقدمات مبارزهٔ طبقاتی محسوب می‌شد، نظام را در همه جا به دشمن تراشی مجبور می‌ساخت. تیوری توطئهٔ ضد شوروی در جریان تصفیه‌های گستردهٔ نیمهٔ دوم دههٔ ۳۰، به اوج

خود رسید. در زمان استالین منافع ملی تا اندازه‌ای زیادی مفهوم ثابت و یکسانی نداشت، اما از سال‌های ۵۰ و بعداً در سال‌های ۶۰ و ۷۰ در سطح رهبری عالی پروسهٔ گروه‌بندی آرام آرام شکل گرفت. این پروسه خود را در گروپ بندی‌های مختلفی تبارز می‌داد. پس از مرگ استالین به زودی بحث بالای تقسیم قدرت مشتعل شد. گر چه خروشچف توانست تا زمان معینی آن را به نفع خود اجازه دهد، اما مبارزهٔ درونی بالاخره باعث سقوط رهبر در اکتوبر ۱۹۶۴ گشت.

راز «زنده شدن مجدد کیش شخصیت» در اعتقادات حزبی و اصرار در نصب افراد قابل اطمینان در پست‌های مهم دستگاه بیروکراسی نهفته است. تکانه‌یی برای تغییر و یا به سوی تکامل تدریجی نمی‌توانست از درون خود سیستم به وجود بیاید. به این ترتیب، سیستم خود امکانات رشد خود را مانع گردید و در فعالیت‌های معمول رسمی، منجمد و راکد باقی ماند. گر چه اوضاع بیرونی، به خصوص فضای بین المللی، همواره در حال تغییر بود، اما هیئت رهبری نظام کمونیستی که حلقه بسته‌یی را برای اتخاذ تصامیم تشکیل داده بودند، فقط در پی منافع خود بودند که این امر در گام نخست به ضرر خود سیستم انجامید. هیئت رهبری با یک معمایی روبرو بود و آن اینکه صرف وقتی می‌تواند باعث تغییرات جدی شود که خود به عنوان نیروی رهبری کننده و خواهان حفظ حاکمیت، در درون خود دگرگونی‌های پدید آرد. منافع دیگران صرف در حدی ارزش داشت که می‌توانستند برای تحقق منافع حاکمیت، مثمر باشند. و چنین بود که بیروکراسی کمونیستی در تمام عرصه‌ها به مثابهٔ قدرت یکه تاز عمل می‌کرد.

در شوروی زمان برژنیف، پیوندهای تعیین کننده‌یی بین رهبری حزبی و بیرکرواسی به وجود آمده بود. اثرگذاری مجموعهٔ حاکمیت بیروکراتیک به خصوص در دوران بعد از استالین بیشتر مشخص می‌گردد. رژیم شوروی عبارت بود از سیستم حزبی - بیروکراسی که از حاکمیت انحصاری دولتی نیز تاثیر پذیرفته و آن را به نمایش می‌گذاشت. سیستم بیروکراسی خصلت رهبری اقتصاد مرکزی را بازتاب می‌داد. پلورالیزم منافع در سطح بالا (بیروی سیاسی)، در زمان برژنیف شکل گرفت. این منافع گروپی بیروکراتیک در رده‌های بالا و پایین به وجود آمد. در رده‌های بالا، ممثلین منافع اردو با کی جی بی به زورآزمایی پرداختند. مثل رقابت بین ریاست عمومی کشف (اردو) و ریاست عمومی اول (کی جی بی). در رده‌های پایینی اردو ریاست عمومی سیاسی برای ستر درستیز مزاحمت ایجاد می‌کرد و قطعات مختلف در بین خود نیز در رقابت قرار داشتند. برژنیف به مثابهٔ یک پراگماتیست، موفق شد در سطح رهبری بین هر سه رکن مهم (کی جی بی، اردوی شوروی و حزب)، توازن را برقرار ساخته و به این صورت توانست سیستم را به نفع خویش به کار گیرد. اگر در بین این سه نیروی مساوی در دراز مدت، نخست بیروکراسی حزبی به مقاومت می‌پرداخت، بدون شک شکست می‌خورد. یکی از علل تعویض خروشچف این بود که او بخشی از صلاحیت‌های حکومتی مرکز را در محلات شورایی ساخته و با این کار، وحدت رهبری را در معرض خطر قرار داده بود.

در حالات نادری در جریان رقابت‌های منافع، بعضی از مسایل به صورت علنی حل می‌گردید، اما به صورت کل فعالیت‌ها از جامعه

مخفي نگه داشته می‌شد. اشخاص مسوول به صورت عموم در محدودهٔ معینی قرار داشتند که هیچگونه امکانات تغییر در آن و یا تخطی از آن را نداشتند. این صرف گورباچف بود که تغییرات جدی‌یی را در شاخص‌های این محدوده به وجود آورد. هیچ داور غیروابسته نمی‌توانست از جریان بازی نیروهای متذکره بررسی به عمل آورد. مبارزه بین مسوولینی که در پست‌های معین قرار داشتند، نیز به مشاهده می‌رسید. مراکز تحقیقاتی و تحلیلی که دولتی بودند، گاهی می‌توانستند تاثیرات محدودی وارد کنند، اما در اکثر موارد هیچگونه تاثیری نداشتند. در واقعیت امر دکتاتوری بیروکراسی و قانونمندی‌های آن حکومت می‌کرد، اما گاهی فعالیت‌های آن، توسط اقدامات پراگماتیستی اعضای بیروی سیاسی متوقف و یا رهنمایی می‌شد. در دوران رکود برژنیف، تحلیلگران بیش از پیش نتایج عملکرد چندگانگی در رهبری را که با وجود مکمِل بودن یکدیگر، با هم در رقابت نیز قرار داشتند، به خوبی مشاهده می‌نمودند. تاکتیک برژنیف در تمایل او به ایجاد استقرار الیگارشی بین شخصیت‌های عامل که نظام رهبری را ساخته بودند، مشخص می‌گردد. اما به خصوص در سال‌های ۸۰ جامعهٔ شوروی و همهٔ سیستم آن در مجموع، به بن بست مواجه گردید. حزب، کی جی بی و اردو نفوذ خود را از دست دادند. ظهور ساختار حمایه از خود در درون سیستم از مشخصات این زمان است. از آنجایی که سیستم به سوی آن می‌رفت تا خود را تا حد معینی نو سازد، در تلاش تشخیص نیازهایی گردید که برآورده ساختن آن‌ها می‌توانست این امر را ممکن سازد. تعلقات سمتی، شناخت‌های دوران خدمت در اردو و شناخت‌های حزبی،

مهمترین معیارها در انتخاب افراد، در این راستا، به شمار می‌رفتند. مجموع حاکمیت که متشکل از حزب، قوای مسلح و ارگان‌های امنیت و رهبری کننده‌گان اقتصاد بود، به مفهوم واقعی کلمه از هیرارشی و سنترالیزم (مرکزیت) مطلق تشکیل یافته بود. هیرارشی بیروکراتیک و سنترالیزم بیشتر در ساحهٔ دفاعی بیشتر تبارز یافته بود.

ایدیالوژی

ایدیالوژی کمونستی عبارت بود از مجموعه‌یی از نظریات، آراء و اعتقادات در مورد موجودیت اجتماعی و سیاسی اتحاد جماهیر اشتراکیه سوسیالستی. با تیوری حاکم مارکسیزم - لیننزم آن زمان و نظریات ناشی از آن در ارتباط با رویدادها، به مثابه یک حقیقت برخورد صورت می‌گرفت. ایدیالوژی با واقعیات مطابقت نداشت و با استفاده از تجربه‌های جدید تصحیح و تعدیل نمی‌گردید. اقدامات غیرمفید و اشتباه‌آمیز، بررسی نگردیده و از بروز آن‌ها جلوگیری به عمل نمی‌آمد. در عین حال در محدودهٔ ایدیالوژی، اعتقادات سیاسی به مثابهٔ شاخص‌های رهبری کننده عمل می‌کردند. برای اینکه رویدادها با تیوری مطابق گردند، به شکل معینی تحریف می‌گشتند و یا اینکه معلومات نادرست در مورد آن انتشار می‌یافت.

نقش رهبری کنندهٔ حزب کمونیست در همه کشورهای شامل بلاک شوروی به رسمیت شناخته شده بود و در امکاناتی که ارگان‌ها و اپارت‌های آن (احزاب) در تصمیم‌گیری‌های مربوط به تمام جهات انکشافی و فعالیت‌های دولت، همهٔ ساحات اجتماع، ارگان‌ها، نهادها، موسسات و اتحادیه‌های مختلف و غیره داشتند، تبارز کرده بود. حزب

نه تنها نقش رهبری کننده را در تعیین اهداف اقتصادی، سیاسی و نظامی اتحاد شوروی بازی می‌کرد، بلکه اپارات بیروکراسی را که شدیداً روی اصل مرکزیت بنا یافته بود، نیز رهبری می‌نمود. کنگرهٔ حزب که به صورت نوبتی تدویر می‌یافت، صرف به نام، عالیترین ارگان حزب کمونیست اتحاد شوروی را تشکیل می‌داد. کنگره صرف خطوط عمومی فعالیت‌های حزب را معین می‌کرد و جنبهٔ نمایشی داشت. در فاصله بین تدویر دو کنگره کمیته مرکزی و بیروی سیاسی فعالیت می‌کردند و در این میان بیروی سیاسی که از ۱۲ عضو متشکل بود، قدرت حقیقی را در تصمیم‌گیری روی مسایل جاری و همچنان سیاسی در اختیار داشت. همزمان قدرت در همین ارگان که یک تنه بر تمام کشور فرمان می‌راند، تمرکز یافته بود.

نقش رهبری کنندهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی را از این هم می‌شود فهمید که تشکیلات مرکزی حکومت و ارگان‌های آن باید بر فعالیت تمام سازمان‌های اجتماعی اثر می‌گذاشتند. ارگان‌های رهبری حزبی هیچگاهی با رقابت‌های سیاسی مواجه نگردیده و به کدام مسئلهٔ سیاسی نیز برنخورده بودند تا به حل آن بپردازند. مرکزیت و تشکیلاتی ساختن تا حد نهایی در تمام ساحات راه یافته و هیچگونه مجرایی را برای نفوذ تحلیلگران باقی نگذاشته بود. حزب با اصل رهبری واحد در برابر مردم غیرسازمان یافته و از خود بیگانه قرار گرفته بودند.

در سیاست خارجی، همچون دیگر ساحات سیاسی، میکانیزم تصمیم‌گیری در بیروی سیاسی و در درون آن در دست‌های اعضای بانفوذتر آن - وزیر خارجه، وزیر دفاع، نمایندهٔ کی جی بی و منشی

عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی - قرار داشت، به این ترتیب تصامیم در قبال مسایل مهم سیاست خارجی در بیروی سیاسی تمرکز یافته بود. توانایی اتخاذ تصامیم را باید به نتایج پروسس معلوماتی نیز مربوط دانست. چنانکه می‌گویند گورباچف بار بار از این شکایت داشت که معلوماتی که برای اتخاذ تصامیم و تحلیل قضایا لازمی است، به صورت کافی در اختیار او قرار نمی‌گیرد. این وضع برای انزوای سیاسی رهبری شوروی کمک می‌کرد. چنین انزوا نقش مهمی را در جریان تصمیم‌گیری روی حمله بر افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹م بازی کرد.

اصل همزیستی مسالمت‌آمیز مناسبات ایدیالوژیکی را با دولت‌های کاپیتالیستی تنظیم می‌کرد و روی این نظریه استوار گشته بود که بلاک سوسیالستی آن قدر توانایی دارد که بدون اسلحه به برتری در برابر کاپیتالیزم نایل آید. نیروهای انقلابی در کشورهای سرمایه داری نقش حلقات ارتباطی را داشتند که وقوع پیروزی را تسریع می‌ساختند. ایدیالوژی تا اندازهٔ معینی قادر بود با واقعیات رقابت کند. پنهانکاری اوضاع حقیقی یکی از عللی بود که مانع از تحقیقات علمی و نشر واقعیت در مورد اوضاع اجتماعی و نهادها در اتحاد شوروی می‌گشت و همچنان یکی از راه‌هایی بود که توسط آن سیستم به شکل تصنعی تلاش داشت واقعیت را خفه سازد، مثلاً منع نوشتن علت کشته شدن عساکر شوروی در افغانستان بالای قبرهای شان و یا استفاده از اصطلاح «محمولهٔ ۲۰۰» برای تابوت‌های عساکر کشته شده. در قاموس شوروی اصطلاح انترناسیونالیزم و وظیفهٔ انترناسیونالستی همیشه وجود داشته است. اتحاد شوروی رسماً

نمی‌جنگید، اما رژیم‌های دوست را با ارایهٔ کمک‌های انترناسیونالستی مورد حمایت قرار می‌داد. منافع عمیق ملی، آن طوری که شوروی آن را درک می‌کرد، با عنوان سیاست‌های انترناسیونالستی روپوش گردیده و به دنیای خارج نشان داده می‌شد. در مقام نخست دیدگاه طبقاتی قرار داشت و همزمان از مبارزهٔ ایدیالوژیکی با امریکا، پاکستان و دیگر اقمار آن که مقاومت کننده‌گان علیه دخالت شوروی را توسط سلاح، مهمات و پول حمایت می‌کردند، سخن زده می‌شد. مبارزه علیه امپریالیزم که در طول سال‌های گذشته از طریق مطبوعات پیش برده می‌شد، به یکبارگی رنگ حقیقی به خود گرفته، در افغانستان به صورت عملی ادامه یافت.

۳. درک مسکو از اوضاع حقیقی. نظریات غرب

ای والنتا: بعد از پیروزی سال ۱۹۶۸ در پراگ، انتظار برده می‌شد که در سال ۱۹۸۰ در کابل نیز پیروزی بدست آید

افغانستان و چکوسلواکیا برای ایرژی والنتا مثال‌های مناسب از دو کشور مختلفی هستند که مورد تجاوز نظامی قرار گرفتند و دولت‌های هر دو کشور از دیدگاه اتحاد شوروی قادر به کنترول اوضاع نبودند. تنها تفاوتی که بین این دو کشور وجود دارد، این است که چکوسلواکیا عضویت سازمان پیمان وارشا را دارا بود. و شباهت بین آن‌ها، از دیدگاه مولف در مغالطه و تضادی بود که در هر دو مورد در بررسی اوضاع، وجود داشت. مطابق به این بررسی، مسکو از آن رو مجبور به دخالت گردید تا از نفوذ امپریالیزم در این کشورها جلوگیری نماید. عدم ثبات و عدم اطمینان در هر دو کشور، انگیزه‌های

تجاوز را تشکیل می‌دادند. بعد از هر دو تجاوز، قراردادی در مورد حضور موقت قوای شوروی در خاک کشورهای مذکور به امضاء رسید. رئیس جمهور افغانستان «امین» می‌خواست راه خود را بپیماید و به مشوره‌های اتحاد شوروی وقعی نمی‌گذاشت. انکشاف اوضاع بیشتر از پیش به دشواری قابل پیش بینی می‌شد. در تفاوت با سرمنشی کمیته مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکیا الکساندر دوبچیک که می‌خواست سیستم پلورالیزم سوسیالستی را در کشورش بنیاد نهد، حفیظ الله امین به تاسیس ادارهٔ خشن و اختناق آور دست زد. امین نه تنها علیه دوستان خود، بلکه علیه مردم نیز می‌جنگید. در هر دو مورد، مبارزات فرکسیونی (جناحی) جریان داشت. در ارتباط با چکوسلواکیا، شوروی از به وجود آمدن اوضاع مشابه به یوگوسلاویا، و در مورد افغانستان از عواقب نامعلوم سیاست‌های امین در هراس بود. رهبر افغانستان را در مسکو به حیث شخص غیر قابل پیش بینی و بازنده در اثر انکشاف اوضاع بررسی می‌کردند و انتظار داشتند که او با چین یا غرب متحد شود.

هر دو تجاوز بر اساس انگیزهٔ برقراری امنیت استوار بود. برای جلب حمایت از سیستم بیروکراسی و مردم به شگردهای تبلیغاتی‌یی دست زده شد تا تجاوز را اقدامی در پاسخ به تهدید غرب و چین جلوه دهند. اما تشویش‌هایی در مورد ایجاد تشنجات در سرحدات اتحاد شوروی در هر دو مورد وجود داشت. در مورد چکوسلواکیا این نگرانی‌ها از نظریات دوبچیک در مورد سیستم فیدرالی ناشی می‌شد که خطر از هم پاشی جمهوری‌های شوروی را به دنبال داشت. قبل از همه در اوکراین غربی که با چکوسلواکیا هم سرحد بود. والنتیا تاکید

می‌کند که چنین نگرانی در آستانهٔ تجاوز به افغانستان نیز وجود داشت. اگر تشنجاتی را که امروز در مرزهای بین افغانستان و تاجکستان وجود دارد، در نظر بگیریم به درستی آن نگرانی‌ها پی می‌بریم.

مطابق به نظریات جنگی برژنف، اتحاد شوروی برای دفاع از سوسیالیزم، حق داشت به هر یک از کشورهای کمونستی تجاوز نماید. والنتیا تفاوت معینی را بین افغانستان و چکوسلواکیا می‌بیند: تجاوز به چکوسلواکیا خصلت دفاعی داشت، اما در افغانستان هم خصلت دفاعی داشت و هم خصلت تعرضی. امروز نمی‌توان این نظریه را درست خواند. در هر دو مورد هدف از تجاوز، سرنگونی رژیم هایی بود که به اوامر مسکو گردن نهاده بودند. قوای اتحاد شوروی با ورود به افغانستان، اراده‌یی برای درگیری نظامی نداشت. تنها این واقعیت که لشکرکشی شوروی به افغانستان، پس از جنگ دوم جهانی اولین تجاوز به کشوری بود که در ساحهٔ تحت نفوذ شوروی قرار نداشت، به خودی خود کافی نیست تا این اقدام را تعرضی بنامیم. به نظر والنتیا دلایل تعرض را به مشکل می‌توان از دلایل دفاعی جدا کرد. اما کشش استراتیژیکی به خلیج فارس، چنانکه والنتا آن را درک می‌کند، جایی برای تحقق نیافت. شوروی از این می‌ترسید که سقوط رژیم حاکم بر افغانستان در اواخر سال ۱۹۷۹م می‌توانست از طرف چین یا امریکا مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

بیروی سیاسی را می‌توان به مثابهٔ ارگانی که نماینده‌گان منافع مختلف در آن گرد آمده‌اند، بررسی کرد. در سال ۱۹۸۴م، هنگامی که والنتا، مقالهٔ خویش را به رشتهٔ تحریر در می‌آورد، تا هنوز اسنادی از

مباحثات اعضای بیروی سیاسی که تجاوز را به دنبال داشت، به نشر نرسیده بود. مباحثات در مورد افغانستان، خیلی مفصل‌تر و درازتر از گفتگو در مورد چکوسلواکیا بود. نظریهٔ والنتا در مورد نقش نظامیان شوروی در تجاوز به افغانستان، نه تنها خلاف حقیقت است، بلکه قضیه عملاً برعکس می‌باشد. نظامیان نظر داشتند که باید از تجاوز به افغانستان خودداری شود.

والنتا در این نظریه که برای بیروی سیاسی، واکنش امریکا در قبال تجاوز (به افغانستان) نقش قاطعی داشت، محق است. اوضاع سیاسی و روانی در اواخر سال ۱۹۷۹م خیلی متشنج بود. به همین سبب تجاوز در موسم سرما - فصلی که برای عملیات نظامی غیر مناسب است، به راه انداخته شد. اوضاع سیاسی به سبب تشنج در مناسبات با چین، نگرانی در مورد «سالت - ۲»[۱]، فیصلهٔ دوگانهٔ ناتو[۲] و در بسیاری موارد دیگر، نیز مناسب به نظر نمی‌رسید. این عوامل غیر مناسب، باعث گردید تا مسکو موقف قاطعی را اختیار نماید. انکشاف اوضاع در خلیج فارس اهمیت به سزایی داشت. حمله به سفارت امریکا در تهران و گروگانگیری ۴ نوامبر ۱۹۷۹م، امریکایی‌ها را وادار ساخت تا ۲۱ کشتی نظامی، به شمول دو کشتی هواپیمابر به منطقه بفرستد. این عملیات، بزرگترین عملیات نظامی

۱- قرارداد سالت - ۲: قراردادی بود که بین اتحاد شوروی و امریکا در مورد تحدید اسلحه تهاجمی استراتیژیکی در ماه جون ۱۹۷۹ میلادی به امضاء رسیده بود.

۲- «فیصلهٔ دوگانه» ناتو: تصمیم ناتو در مورد جابجا سازی راکت‌های دور برد زمین به زمین در اروپا و همزمان مذاکرات با اتحاد شوروی که در صورت موفقیت به توقف و یا کندی جابجاسازی راکت‌های مذکور منجر می‌شد. این تصمیم که به نام «فیصلهٔ دوگانه» معروف است، در ماه دسامبر ۱۹۷۹ میلادی از طرف ناتو اتخاذ گردید.

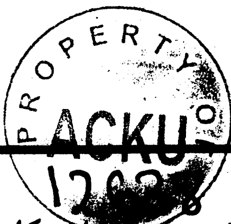
امریکا پس از جنگ دوم جهانی به شمار می‌رود. شایعه در مورد تجاوز نظامی امریکا به ایران، شدت می‌گرفت. اوضاع غیرقابل پیش بینی، رهبری شوروی را در دوراهی قرار داده بود. امریکایی‌ها سخت مشغول اوضاع ایران بودند. چنین حالت، از نظر مسکو، انتخاب یک تجاوز «ارزان» را که امریکا قادر به نشان دادن واکنش در برابرش نبود، فراهم می‌آورد. تصمیم مسکو را در مورد انتخاب زمان می‌توان از همین نکته دریافت. برای راه اندازی تجاوز دو مسئله اهمیت قاطعی داشت، نخست زمان مناسب و دوم - تجربهٔ بهار پراگ. اگر چه در اسنادی که ما به آن اتکاء می‌کنیم، از موقف امریکا قبل از تجاوز چیزی گفته نشده است، اما پس از تجاوز آشکار شد که مسکو انتظار واکنش جدی را از طرف واشنگتن نداشت.

پ. هرمان: تغییر موقف در ارتباط با قضایای منطقوی

ریچارد هرمان برخورد اتحاد شوروی را در قبال قضایای منطقوی بررسی‌پ۱ می‌نماید. سوالی وجود دارد که چرا گورباچف به اصلاحات در سیاست خارجی شوروی پرداخت. می‌توان گفت نخست به دلیل ناتوانی درونی سیستم و دوم به سبب امپراتیف داخلی.

قضایای منطقوی در زمان «جنگ سرد» قابل توجه‌اند، زیرا بسیاری از این قضایا، به شعله‌ور ساختن جنگ بین دو ابر قدرت منتهی می‌گشت. قضایای منطقوی پیچیده‌اند. سیاست شوروی را در قبال چنین قضایا می‌توان چنین بررسی کرد:

۱ - تحلیل‌ها و محاسباتی که در جریان تصمیم‌گیری مدنظر گرفته می‌شد؛ ۲ - عملکرد مسکو در ارتباط با اوضاع منطقه «و»، «یا»؛ ۳ -



عملکرد مشترک شوروی‌ها با امریکایی‌ها. رقابت از طرف واشنگتن می‌توانست به دلیل نگرانی از امنیت مرزها به تحکیم مواضع شوروی‌ها بیانجامد. در اینجاست که اصطلاح اتخاذ تصامیم استراتیژیکی به میان می‌آید. چگونه در زمان گورباچف در برخورد شوروی با قضایای منطقوی تغییر وارد آمد؟ به نظر هرمان ارسال اسلحه را می‌توان نشانهٔ رقابت دانست.انگیزه‌های دقیق این عمل می‌تواند مختلف باشد. ارسال اسلحه در سال‌های ۷۰ - ۸۰ صورت می‌گرفت. آشکار نیست که تاثیر این عمل تا چه حدی بوده است. اینکه ارسال اسلحه در اثر رقابت یا به خاطر همکاری صورت می‌گرفت، کاملاً بر اساس اوضاع و شرایط زمانی عیار می‌گردید. در سال ۱۹۸۸م اتحاد شوروی از قطع ارسال اسلحه به افغانستان امتناع ورزید. در سال ۱۹۸۹م سخن از «تناظر منفی» به میان آمد که در اثر آن هر دو جانب باید در ارسال اسلحه کاهش به عمل می‌آوردند.

برای بررسی درگیر شدن شوروی در یک قضیه باید سطح موثریت و تحکم آن را شناسایی نمود. مسکو بیشتر از همه در جایی واکنش شدید می‌داد که دست نشانده‌گانش در معرض خطر قرار می‌گرفتند، اما در جایی که بیم سرنگونی هم پیمانان امریکا موجود می‌بود، خیلی با احتیاط عمل می‌کرد. به نظر هرمان، موقف شوروی در حالت رقابت، به شرایط محلی وابسته می‌بود.

در سال‌های ۷۰ تاثیر مسکو بر کشورهای جنوب شرق آسیا ناچیز بود. در زمان تجاوز شوروی بر افغانستان، مناسبات امریکا و چین بر اساس سیاست ضد شوروی رو به بهبود بود. همزمان موقف مسکو در جهان عرب رو به ضعف نهاده بود. در سال ۱۹۸۵م کرملین در سیاست

خود در قبال افغانستان به بازنگری پرداخت. دلیل اساسی آن در ارسال رو به افزایش اسلحه از طرف امریکا به مجاهدین نهفته بود. به نظر هرمان، مسکو با به اقتدار رسانیدن ببرک کارمل می‌خواست کنترول اوضاع را به دست بگیرد. تلاش‌ها به خاطر تحکیم موقف رژیم در بین مردم، کاملاً به ناکامی مواجه گردید. ترس مسکو از ایجاد تغییرات اساسی در رژیم کابل خیلی زیاد بود. برای میانجیگری بین المللی شانسی وجود نداشت. اوضاع از سال ۱۹۸۵م رو به تغییر نهاد و در سال ۱۹۸۶م گورباچف آماده‌گی خود را برای مصالحه نشان داد. پس از خروج قطعات شوروی از افغانستان، غربی‌ها در انتظار سقوط سریع رژیم کابل به رهبری نجیب الله و بروز تغییرات بنیادی بودند. اما هیچکدام آن‌ها به وقوع نپیوست. مسکو از عدم حمایهٔ رژیم کابل از طریق ارسال اسلحه امتناع ورزید. مسکو در انتظار توافق جدی امریکا برای عدم دخالت و تضمین موافقتنامهٔ ژنیو از طرف واشنگتن بود. بدون توجه به خروج قطعات، مسکو به حمایهٔ خود از نجیب الله ادامه می‌داد. مقدار اسلحه‌یی که از طرف شوروی به نجیب الله ارسال می‌شد، بیشتر از اسلحه‌یی بود که از طرف امریکا به مجاهدین که علیه رژیم دست نشانده می‌رزمیدند، انتقال می‌یافت. برتری نظامی نجیب الله در سال‌های ۱۹۸۸م و ۱۹۸۹م فزونی گرفت. ایجاد دولت موقت از طرف مجاهدین در پاکستان در سال ۱۹۸۹م، صرفاً به تضعیف موقف آنان انجامید. به تحلیل هرمان، بسیاری از قوماندان‌ها به این باور شدند که این عمل تحت سرپرستی سازمان استخبارات پاکستان (آی. اس. آی) صورت پذیرفته است. به این ترتیب، در اواخر سال ۱۹۸۹م، نفوذ مسکو افزایش یافت و برخلاف از نفوذ واشنگتن کاسته شد.

موقف مسکو روی «تناظر منفی» استوار بود، در حالی که ایالات متحدهٔ امریکا آن را نمی‌خواست. امریکا تا زمانی که شوروی از حمایهٔ رژیم نجیب دست نمی‌کشید و توافق مطمئن روی انتقال قدرت صورت نمی‌گرفت، راضی به قطع حمایه از مجاهدین نبود. گورباچف پیشنهاد کرد تا انتخابات آزاد تحت نظارت بین المللی راه اندازی گردد و اصرار می‌ورزید تا نجیب الله در قدرت باقی بماند. در مسکو - در وزارت امور خارجه، اردو و کی جی بی، نجیب الله دوستان با نفوذی داشت. به تاریخ سیزدهم سپتامبر ۱۹۹۱م وزیر امور خارجه شوروی بوریس پانکین و همتای امریکایی‌اش جیمز بیکر روی قطع هر نوع کمک نظامی به جانبین از اول جنوری ۱۹۹۲ و دخالت هر چه عمیقتر سازمان ملل متحد در قضیه به خاطر یافتن راه‌های صلح، به توافق رسیدند. مسکو از واشنگتن خبری دریافت نمود مبنی بر اینکه دیگر اطراف ذیدخل در قضیه نیز باید از حمایهٔ نظامی طرفین دست بکشند. اما تضمینی وجود نداشت. همزمان امریکا با پروسهٔ «مذاکرات بین الافغانی» تحت نظارت سازمان ملل متحد موافقه نمود.

کرملین هم پیمان سنتی خود را حتی در زمان گورباچف نیز تنها نگذاشت. افغانستان در شمار کشورهای «جهان سوم» یگانه کشوری بود که شوروی در آن به بیشترین فعالیت‌ها پرداخته بود. اما همزمان موقف اتحاد شوروی در قبال قضایای منطقوی رو به تغییر نهاده بود. چنان می‌نمود که برخورد شوروی چنان شکلی را به خود گرفته است که می‌خواهد از سیاست تسلیحاتی دست کشیده به سوی خلع سلاح حرکت نماید. این امر را می‌شود در سه ساحه مشاهده کرد:

نخست: در مورد استفادهٔ مستقیم قوا. مسکو قطعات خود را از «نقاط داغ» فرا خواند و حضور خود را در ابحار کاهش بخشید. دوم: کناره گیری از «جنگ سرد» آغاز گردید و بالاخره مسکو با اعتراف به اشتباهات و ناکامی‌های گذشته، برخورد گسترده‌تری در قبال مسایل نظامی اختیار کرد. و این ناشی از درک و اعتراف به حالتی بود که اقتصاد شوروی خیلی ناتوانتر از آنست که بتواند به گسترش نفوذ اتحاد شوروی قادر باشد.(۱)

بر این نظریه هرمان که رقابت دو ابرقدرت، به تحکیم مواضع هر دو جانب می‌انجامد، در ارتباط با افغانستان، این گفتهٔ اندروپوف «ما نباید افغانستان را از دست بدهیم»، صحه می‌گذارد. ارسال اسلحه به مثابهٔ نشانهٔ رقابت، ویژه‌گی خاص چنین موارد به شمار می‌رود. امریکا و هم پیمانانش به مجاهدین که علیه رژیم کابل می‌رزمیدند، اسلحه ارسال می‌نمود و مسکو با ارسال اسلحه از رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان حمایت به عمل می‌آورد. در ارتباط با افغانستان می‌شود گفت که شوروی دو برخورد: رقابتی و همکاری را دنبال می‌کرد. برخورد رقابتی در جلوگیری از نفوذ امریکا خلاصه می‌گردید و برخورد همکاری نشانهٔ اراده مسکو به حفظ امنیت در

۱- دیده شود:

Luterbacher U., Allan P. (1982), Allan P., Luterbacher U.(1983,1984):

این نبشته‌ها نشان می‌دهند که در سال‌های هشتاد اتحاد شوروی، احتمالاً با مشکلات خیلی جدی‌تر دست به گریبان بود. این مشکلات نه تنها ناشی از سیاست‌های ریگن بود، بلکه افزایش بحران در ساحهٔ اقتصادی نیز در ایجاد آن‌ها نقش داشت. رشد سرمایه گذاری غیرموثر به عدم رشد تقاضا انجامیده بود. نارضایتی مردم با افزایش بحران داخلی، شدت می‌گرفت. اتحاد شوروی قادر نبود برندهٔ جنگ افغانستان باشد.

سرحدات جنوبی و بالاتر از آن - داشتن همسایهٔ مطمئن بود.

مسکو در جایی که هم پیمانانش به خطر مواجه می‌شدند، به شدت عمل می‌کرد، اما در مناطقی که هم پیمانان امریکا مورد تهدید قرار می‌گرفتند، محتاط می‌بود. در مورد افغانستان مسئلهٔ سقوط هم پیمان امریکا در بین نبود، زیرا بدون توجه به اینکه حزب دموکراتیک خلق آشکارا مورد اعتماد مطلق قرار نداشت، اما این کشور از ده‌ها سال به اینطرف هم پیمان خوب شوروی شمرده می‌شد. مسکو می‌پنداشت که منافع امنیتی او در وجود یک افغانستان ناآرام و مواجه با تهدید مستقیم تامین می‌گردد. اگر تجاوز به افغانستان را ناشی از همین تفکر بدانیم، اشتباه‌آمیز نخواهد بود. باید شرایط معینی راکه افراد مسوول تصمیم‌گیری در آن قرار داشتند، مدنظر بگیریم. آیا واقعاً نفوذ شوروی در سال‌های ۱۹۸۸ - ۱۹۸۹م، چنانکه هرمان می‌گوید، افزایش یافته بود. خیلی دشوار است که کاهش نفوذ امریکا را در این زمان به تناسب نفوذ مسکو مقایسه نمود.

می‌توان واقعاً با نظریهٔ تغییر موقف شوروی در قبال قضایای منطقوی موافق بود. گورباچف حل جدید و چند جانبهٔ قضایا، منجمله افغانستان را جستجو می‌کرد. نظر به تحلیل هرمان، اقتصاد شوروی خیلی ناتوانتر از آن بود که سیاست قبلی را ادامه می‌داد.

گورباچف را به این متهم می‌سازند که او زمان زیادی را تا خروج قطعات از افغانستان ضایع گردانید. در نظر اول این اتهام وارد به نظر می‌آید، اما با بررسی عوامل زیادی که وجود داشت، خلاف آن ثابت می‌گردد. اول اینکه اردوی افغانستان خیلی ضعیف‌تر از آن بود که می‌توانست مستقلانه جنگ را پیش ببرد. دوم اینکه گورباچف نخست

مجبور شد نظامی‌ها را به ترک افغانستان قانع سازد. و سوم اینکه نیروهای محافظه کار، وزیر خارجه ادوارد شیوارنادزی را متهم می‌ساختند که اروپای شرقی را بدون سرنوشت رها کرده است. افغانستان در آژاندای اول مذاکرات بین ابرقدرت‌ها قرار نداشت. مهم این بود که باید مجدداً مناسبات را با غرب بهبود بخشید و افغانستان در نوع خود، قطعه‌یی بود که گورباچف می‌توانست با آن بازی نماید. با این نظریهٔ هرمان که می‌گوید کاهش تهدید، دلیل اساسی پیدایش «تفکر نوین» بود، باید موافقه کرد. «گلاسنوست» راهی را باز کرد که می‌شد بدون اینکه بیروی سیاسی چهرهٔ خود را دفعتاً تغییر دهد، تغییراتی در برخورد با قضایا وارد کرد. این استراتیژی کمک نمود تا از تحلیل نیروی درونی که در اثر قضایای خاص، مثل تصمیم نادرست تجاوز بر افغانستان به وجود آمده بود، رهایی یافت. تحرک درونی سیستم بیروکراتیک را خود گورباچف نیز دست کم گرفته بود. تا آخر دوران اقتدارش، گورباچف از سیاست «کمک‌های برادرانه» دفاع کرد.

فصل دوم

کرونولوژی اصطلاحِ «کمک برادرانه»

۱ - اتحاد شوروی و کشورهای «جهان سوم»

تلاش شوروی برای دفاع از رژیم‌های دوست در کشورهای «جهان سوم»، اهمیت بیشتری را نسبت به تلاش‌هایش برای تغییر رژیم در این کشورها، دارا بود.

از همینرو فعالیت اتحاد شوروی در ساحهٔ حفظ استراتیژیک حکومات و نفوذ بر آن‌ها متمرکز شده بود. شعار مسکو در این خلاصه می‌شد که: «نسبت به اینکه بار جدیدی بر شانهٔ خود انداخت، بهتر است آنچه مورد اطمینان است حفظ شود». واکنش‌ها در برابر رهبران دولی که مورد اعتماد نبودند (افغانستان) و رهبران دول تحت حمایهٔ غرب با این هدف صورت می‌گرفت که کشورهای مورد نظر را از ساحهٔ نفوذ غرب جدا ساخته و به ساحهٔ نفوذ شرق داخل سازند. کودتاها همواره نقش مهمی در کشورهای «جهان سوم» داشته‌اند. آن‌ها جرقه هایی را برای تامین اهداف ابرقدرت‌ها در این کشورها تشکیل می‌دادند. در زمان استالین و خروشچف تلاش‌های اندکی برای سازماندهی چنین کودتاها صورت گرفت. کرملین تصور می‌کرد که استعمارزدایی، کسان زیادی را که خواهان به دست آوردن رهبری در کشورهای «جهان سوم» می‌باشند، به وجود آورده است، کسانی که

حتی بدون کمک مسکو نیز می‌توانستند در راه مارکسیزم گام زنند. اعتقاد به پیروزی حتمی «مدل شوروی»، تا اندازه‌ای در سال‌های ۶۰ رنگ حقیقی به خود گرفت. یک تعداد از رهبران دول جدید[۱]، موقف ضد غربی و پیروی از شوروی را اختیار کردند. اما، در اواسط سال‌های ۶۰ بعضی از آنان قربانی کودتاهایی شدند که در نتیجه کشورهای شان نزد شوروی «از دست رفته» قلمداد شدند.

مسکو تلاش داشت برای خود جای پای محکمی در اردوی این کشورها از طریق ارایهٔ کمک‌های گستردهٔ نظامی فراهم نماید. ارسال اسلحه مهمترین شیوهٔ نمایش قدرت نظامی و پیوست آن، دخالت نظامی را تشکیل می‌داد. امکانات مسکو برای دستیابی به اهدافش، با استفاده از شیوه‌های دیگر محدود بود، زیرا اعمال نفوذ بر دولت‌ها، حد معینی داشت. اعمال نفوذ می‌توانست در محدودهٔ ارسال اسلحه، یا با پیشکش کردن انواع کاملاً مشخص اسلحه و یا امتناع از ارسال آن صورت پذیرد. از دیدگاه هدف گذاری، مسئله بر حفظ توازن منطقوی و یا حل کدام معضلهٔ بزرگ منطقوی از طریق اعمال فشارهای دیپلوماتیکی دور می‌زد. علت اکثر کودتاها را تغییر موقف قوای مسلح و قیام آن‌ها علیه حکومات شان، تشکیل می‌داد. این خطر طوری باید به حداقل می‌رسید که اردوی به اصطلاح «واکنشی» نباید به آن حد از توانمندی می‌رسید که قادر به سرنگونی حکومات «مترقی» می‌گشت. به همین لحاظ همراه با اسلحه، هزاران کارشناس سرازیر می‌گردیدند، اما حقیقت این است که نمی‌توان پیوند مستقیمی را در اینگونه اقدامات به دست آورد. اتحاد شوروی توانست در حفظ

۱- جمال عبدالناصر، بن بیلا، سوکارنو، فیدل کاسترو و عدهٔ زیاد دیگر.

رژیم‌های دوست به پیروزی دست یابد، و این در حالی بود که نقش واقعی مسکو در چنین موارد، هیچگاهی به صورت روشن تبارز نمی‌یافت. پیروزی‌های معینی را می‌توان ناشی از تشویق کودتاها دانست. در حالی که بد شانسی هایی هم وجود داشت، اما کلاً بدون در نظر داشت مشکلات، اتحاد اتحاد شوروی موفق شد به آهستگی نفوذ خود را گسترش دهد که این امر امکانات اضافی‌یی را برای انتخاب فعالیت‌های نظامی و سیاسی برایش فراهم نمود. در جریان بعضی از دخالت‌ها، واکنش‌های جدی از طرف غرب صورت گرفت، اما در سایر موارد واکنش‌ها یا کمرنگ بودند و یا این که اصلاً وجود نداشتند. اما ایدیالوژی شوروی با تمام زرق و برق خود، به آهستگی تمایل کشورهای «جهان سوم» را از دست داد. آن‌ها در تلاش راه‌های عملی یی گشتند که با تاریخ، فرهنگ و خودشناسی شان پیوند می‌داشت.

این نظریه را که آیا ارایهٔ کمک نظامی جزء اساسی سیاست خارجی شوروی را تشکیل می‌دهد، به مشکل می‌توان با ارایهٔ ارقام ثابت کرد، زیرا معلومات دقیق در این عرصه موجود نبوده و تقریباً تمام نتیجه‌گیری ها به اساس داده‌های ناقص و تقریبی صورت گرفته است. موضوعی که بر مبنای ارسال اسلحه طرح می‌گردد، این است که چگونه یک دولت با این شیوه تلاش می‌کرد تا بر دولت دیگری اعمال نفوذ نماید. شوروی بزرگترین کشور تولید کنندهٔ اسلحه در جهان بود و به این ترتیب می‌توانست قدرت خویش را با ارسال آن تحکیم نماید. در سال‌های ۱۹۶۰ - ۱۹۹۰ شوروی مهمترین ارسال کنندهٔ اسلحه در جهان بود.

مسکو به ارسال اسلحه به کشورهای غیرمنسلک در سال ۱۹۵۵

پرداخت و اولین مشتریان او را مصر، سوریه و افغانستان تشکیل می‌دادند. مسئلهٔ استفادهٔ استراتیژیکی از ارسال اسلحه به کشورهای «جهان سوم» را نزد شوروی این موضوع تشکیل می‌داد که مسکو تا کدام اندازه این یا آن کشور را تحت نظر منافع امریکا و یا هم پیمانانش می‌شمرد.

اگر خطر افتادن منطقه به «دست‌های غیر» جدی تلقی می‌شد، در ارسال اسلحه نیز تقلیل به عمل می‌آمد. ارسال اسلحه و مهمات به افغانستان در جریان اشغال و بعد از آن، به پیمانهٔ زیادی صورت می‌گرفت که تخلف از توازن استراتیژیکی منطقه محسوب می‌شد. میزان رقابت تا اندازهٔ معینی در تعیین حجم ارسال اسلحه نقش بازی می‌کند. اضافه بر آن قدرتمندی گروپ‌های تجهیز شونده در کشوری که به آن اسلحه ارسال می‌گردد و همچنان بعضی عوامل دیگر نیز در این رابطه نقش دارند.

مشکل مهم در تعریف کمیت نفوذ شوروی با استفاده از ارسال اسلحه بروز می‌کند. «کراوز» نظریه‌یی دارد که مطابق به آن شوروی نه تنها به علل سیاسی، بلکه از نگاه اقتصادی نیز به کشورهای جهان سوم اسلحه ارسال می‌کرد. کمک عام نظامی شوروی به کشورهای در حال رشد در زمان بُرژنیف به یکی از ابزار اساسی مسکو تبدیل شده بود که با استفاده از آن می‌توانست به گسترش ساحهٔ نفوذ خود بپردازد و در عین حال ساحهٔ نفوذ چین و غرب را محدود سازد. در نتیجه مسکو خود را غرق در وضعیت رقابت عمیق استراتیژیکی با کشورهای دیگر می‌یافت.

۲ - مناسبات روس و شوروی-افغان الی پیدایش اصطلاح «کمک برادرانه»

مرحلهٔ قبل از حصول استقلال افغانستان (قبل از ۱۹۱۹م)

ایجاد دولتی به نام افغانستان نتیجهٔ تلاش هایی بود که برای متحد ساختن قبایل پشتون صورت گرفت. افغانستان را اصطلاحاً نمی‌توان دولتی ملی نامید، بلکه قبل از همه این دولت اتحادی است متشکل از ملیت‌های مختلف. اتحاد قبایل پشتون، چنانکه معمول است، به زودی صورت پذیرفت. سال ۱۷۴۷م، سال تولد افغانستان معاصر را تشکیل می‌دهد، سالی که پادشاه پشتون احمد شاه درانی در کشور فرمان می‌راند و حدود کشور خویش را تا هند گسترش داده بود. در زمان حکمروایی پسرش تیمور شاه بود که کابل به پایتخت افغانستان آینده مبدل گشت. در قرن ۱۹، تخت شاهی افغانستان به توپ فوتبالی شبیه بود که روس‌ها و انگلیس‌ها با آن بازی می‌کردند. سه جنگ از ۱۸۳۹ تا ۱۹۱۹م تسخیر ناپذیری این کشور را به نمایش گذاشت. استراتیژی انگلیس‌ها در جهت جلوگیری از سقوط افغانستان به ساحهٔ نفوذ روس‌ها، ناکام ماند. در سال ۱۸۷۶م انگلیس‌ها بلوچستان را اشغال کردند و راه دسترسی افغانستان به بحر را در اختیار خود گرفتند. در سال ۱۸۷۸ جنگ دوم شعله ور شد که باز هم به شکست انگلیس‌ها انجامید و در سال ۱۸۹۳م با تمدید خط دیورند، سرحد شرقی افغانستان تثبیت شد که از میان قبایل پشتون می‌گذشت. عملیات روس‌ها به سوی افغانستان، کمی بعدتر از انگلیس‌ها آغاز یافت. از سال ۱۸۵۴ در آسیای مرکزی حصارها آباد گردید. ده سال بعد قفقاز اشغال شد. تا سال ۱۸۸۰ مهمترین شهرها و محلات آسیای مرکزی

تسخیر گردید و در سال ۱۸۸۵ در اثر موافقتنامهٔ روس - انگلیس سرحدی به وجود آمد که ساحهٔ نفوذ هر دو کشور را مشخص می‌کرد. افغانستان نقش دولت حایل را بین امپراتوری انگلیس و دولت تزاری روسیه بازی می‌کرد. به این ترتیب سیاست دوگانه متولد گردید. قوای روسیه و بعد اتحاد شوروی در سال‌های ۱۸۸۵، ۱۹۲۸ و ۱۹۳۰ به افغانستان تاختند.

آزادی

به تاثیر از انقلاب روسیه در سال‌های ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷، جنبشی در افغانستان به وجود آمد که فعالین آن خواهان تحدید اختیارات امیر بودند. انقلاب جدید روسیه در بهار ۱۹۱۸ نیز اثرات خویش را بر این جریان وارد نمود. در حلقات معینی این اندیشه پا گرفت که لینن از منافع کشور (افغانستان) در برابر حملات انگلیس‌ها که تا هنوز هم دشمن محسوب می‌شدند، دفاع خواهد کرد. در فبروری ۱۹۱۹م امیر حبیب الله خان، شاه تحت الحمایهٔ انگلیس به صورت مرموزی به قتل رسید. به جای او فرزندش امان الله بر تخت نشست که قاطعانه به تطبیق اصلاحات دست زد. انگلستان نمی‌خواست این اصلاحات (ریفورم) را بپذیرد. در ماه می همان سال جنگ سوم و افغان و انگلیس شعله ور شد که به تاریخ ۳ جولای ۱۹۱۹ با مصالحه‌یی به پایان رسید و این بار نیز انگلیس‌ها موفق به تحقق اهداف نظامی خویش نگشتند. پیمان صلح منعقدهٔ راولپندی به تاریخ ۱۹ اگست ۱۹۱۹م استقلال افغانستان را اعلام نمود.

استقلال افغانستان از جانب مسکو که از همان لحظات اول به گسترش نفوذ خود در این کشور پرداخت، به رسمیت شناخته شد.

هنگامی که شاه امان الله تلاش خود را برای تحقق ریفورم مشهورش و مدرن سازی کشور آغاز کرد، افغانستان برای اولین بار صاحب قانون اساسی گشت. برای لینن، افغانستان نمونهٔ موفق حصول آزادی یک کشور از استعمار انگلیس محسوب می‌شد. بین او و امان الله خان مکاتبهٔ گرمی آغاز یافت. در ۲۷ می ۱۹۱۹ لینن و کالینن نامه‌یی در پاسخ مکتوب تاریخی ۷ اپریل امان الله نوشتند و جلوس او را به تخت تبریک گفتند. در نامه از شاه تقاضا گردیده بود تا نمایندهٔ رسمی افغانستان را در مسکو تعیین نماید. در ۱۰ اکتوبر ۱۹۱۹ مناسبات سیاسی آغاز یافت. دو روز بعد نمایندهٔ فوق العادهٔ افغانستان با کمیسار مردمی وزارت خارجهٔ روسیه و در ۱۴ اکتوبر با لینن ملاقات کرد. او از لینن خواست تا از شرق در برابر امپریالیزم دفاع کند. متعاقباً تبادل افکار از طریق مکاتبات بین رهبران دولتی افغان و شوروی ادامه یافت.

کمک مشخص ساحهٔ مالی را در بر می‌گرفت و شامل ارسال ۱۲ بال هواپیما و آموزش پیلوتان، اعمار خط تلگرافی از کوشکه از طریق هرات و قندهار تا کابل می‌شد. در اگست ۱۹۲۰ اولین گروپ متخصصین مونتاژ رادیو از روسیه به کابل رسیدند. در ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ معاهدهٔ دوستی افغان - شوروی در بارهٔ مناسبات نیک همسایگی بین دو کشور، به امضا رسید. مطابق به این معاهده، عقد معاهدات نظامی و سیاسی با کشورهای سوم منع قرار داده شده بود. در ۲۰ اپریل ۱۹۲۳ قانون اساسی جدیدی به تصویب رسید که آغازی گشت برای مشروطیت معاصر. این اولین قانون اساسی در مفهوم عصری کلمه بود. این قانون حق مساوی همه اتباع را در برابر قانون

ضمانت می‌کرد. در ۳۱ اگست ۱۹۲۶ معاهدهٔ بیطرفی افغان شوروی به امضا رسید. با وجود این همه، شاهی مطلقه ادامه یافت، و این در حالی بود که امان الله در سال ۱۹۲۸ با ایجاد حکومت مردمی منتخبه شامل ۱۵۰ نماینده، موافقه کرده بود. در ماه می ۱۹۲۸ امان الله به مسکو آمد. اولین خط هوایی رسمی در همان سال بین مسکو و کابل از طریق تاشکند ایجاد شد. در هرات و مزارشریف قونسلگری‌های شوروی گشایش یافت. در ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ جنگ بین قوای سرحدی شوروی و بسمه‌چی‌ها (مبارزین ضد شوروی - مترجم) که خواهان آزادی آسیای میانه بودند، جریان داشت.

راه به سوی دموکراتیزم و معاشقه با امریکا

امان الله قویاً بالای غرب محاسبه می‌کرد که بالاخره برایش سرنوشت ساز شد. او به شیوهٔ غربیان، کابینهٔ وزرا را تشکیل داد. با وجود ابراز تمایل او در ۳ جنوری ۱۹۲۹، در مورد الغای ریفورم‌ها، چند روز بعد امان الله در اثر قیام خلع قدرت شد. بچه سقاء تاجیک به عنوان امیر بر اریکهٔ قدرت تکیه زد، اما سلطنت او دیری نپایید. هنگامی که نادر شاه به تخت شاهی تکیه زد، کشور را دو باره آرامش فرا گرفت. در ۱۹۳۱ قانون اساسی جدیدی رویکار آمد. در ۲۴ جون ۱۹۳۱م افغانستان معاهدهٔ عدم دخالت در امور یکدیگر را با اتحاد شوروی به امضا رسانید. به زودی در سال ۱۹۳۲ معاهدهٔ بیطرفی و گسترش مناسبات اقتصادی افغان شوروی منعقد گشت. نادر شاه در سال ۱۹۳۳ کشته شد و به جای او پسرش ظاهر شاه که کمتر از ۲۰ سال داشت، بر تخت نشست. مرحلهٔ حکومت صدراعظمان با اقتدار آغاز

گشت. اقتصاد رو به انکشاف نهاد و قشر سوداگران که آغازگران مرحلهٔ ابتدایی بورژوازی بودند به وجود آمد و به سرمایه‌گذاری در ساحات رو به انکشاف صنعتی پرداختند. افغانستان با حفظ کامل بیطرفی در جنگ دوم جهانی شرکت نورزید. پلان آلمانی‌ها، اشغال افغانستان را هنگام حمله به هند، تشکیل می‌داد. اثرات اقتصادی این عصر، پی آمدهای ژرفی به جای گذاشت. مرحلهٔ جدید دموکراتیزه ساختن صرف پس از جنگ دوم جهانی آغاز یافت. نفوذ جوانان ملی دموکرات که در سال ۱۹۴۷ اساسگذاری شده بود، در ابتدا به سرعت رو به افزایش گذاشت. این حرکت را نور محمد تره‌کی رهبری می‌کرد. نماینده‌گان روشنفکران و خرده‌بورژواها نیز به این سازمان پیوستند.

اولین اعتصابات در سال ۱۹۴۹ صورت گرفت و روحیهٔ خیزش اجتماعی سبب گشت تا در سال ۱۹۵۲ اولین تظاهراتی که در جریان آن برگزاری انتخابات تقاضا می‌شد، به وقوع بپیوندد. در سال ۱۹۵۰ حکوت موافقتنامهٔ چهار سالهٔ اقتصادی را با مسکو به امضاء رسانید.

با فروپاشی امپراطوری بریتانیا مناقشه روی مسئلهٔ پشتونستان که سالیان متمادی دوام کرد، میان افغانستان و پاکستان جدید التاسیس آغاز یافت. به مرور زمان امریکا پارتنر افغانستان شد. امریکایی‌ها موفق نشدند با افغانستان اتحاد نظامی ایجاد کنند، اگر چه مهمترین بخش کمک‌های اقتصادی و اولین کمک نظامی را به افغانستان، آن‌ها ارایه دادند. در سال ۱۹۴۷ پنتاگون به افغانستان پیشنهاد نمود تا در ساحات شمالی این کشور میدان‌های هوایی اعمار کند. امریکایی‌ها با این کار می‌خواستند در سرحدات جنوبی اتحاد شوروی موقف خوبی به دست بیاورند. در سال ۱۹۴۸ افغانستان

تقاضای ارسال اسلحه کرد. بریتانیای کبیر، ایران، پاکستان و ترکیه پیمان سنتو را ایجاد کردند. تمام کشورهایی که در امتداد سرحدات جنوب اتحاد شوروی موقعیت داشتند، به استثنای افغانستان، شامل ائتلاف ضد شوروی گردیدند. بعد از اینکه در سال ۱۹۵۳ رضا شاه پهلوی، پادشاه شد، امریکا در آسیای میانه دو متحد قوی یافت که عبارت بودند از ایران و پاکستان.

سیاست شوروی در ارتباط با افغانستان در سال‌های ۵۰ - ٦۰

مرگ استالین آغازی گشت برای تعقیب سیاست باز و انعطاف پذیرتر خارجی در اتحاد شوروی که بر افغانستان نیز اثر گذاشت. پس از آنکه امریکایی‌ها با استشارهٔ پاکستانی‌ها از افزایش کمک‌های نظامی به افغانستان خودداری کردند، افغان‌ها به اتحاد شوروی رو آوردند. از سال ۱۹۵۴ اتحاد شوروی نقش مهمی را در میان کشورهایی که به افغانستان کمک می‌کردند، بازی کرد. خروشچف در خاطرات خود می‌نویسد که افغانستان در آن زمان توجهٔ خاص شوروی را به خود معطوف ساخته بود. فعالیت امریکایی‌ها در ارتباط با افغانستان، به مثابهٔ کشانیدن این کشور به بلاک غرب ارزیابی می‌شد. این امر مسکو را که از اعمار پایگاه‌های نظامی علیه اتحاد شوروی در هراس بود، نگران می‌ساخت. به تعقیب تقاضاهای مشخص از اتحاد شوروی، قراردادهایی به امضاء رسیدند. این مرحلهٔ نزدیکی محتاطانه در سال ۱۹۵۳ به پایان رسید.

با رسیدن محمد داود بر قدرت در سال ۱۹۵۳م، اولین مرحلهٔ بقای با همی آغاز یافت. در سال ۱۹۵۵م قرارداد ارسال مهمات نظامی،

بعدتر تجاری و ترانزیتی و ارایهٔ کریدت‌ها (قرضه) به امضاء رسید. مهمترین بخش کمک‌ها را ساحهٔ راه سازی در شمال کشور، انرژی و تجهیزات آبیاری احتوا می‌کرد. اتحاد شوروی با ارایهٔ ۳/۵ میلیون دالر، در ساختن پروژهٔ فابریکهٔ نان پزی و سیلو در کابل همکاری کرد. افغان‌ها با صدور کالا، تصفیهٔ حساب می‌کردند. پس از این حمایت اول، همکاری تخنیکی در راه‌اندازی انتقال گاز از شمال به کابل، آغاز شد. همزمان در اگست همان سال در مورد قیرریزی سرک‌های کابل موافقه صورت گرفت. این پروژه با کمپاین تبلیغاتی پر سر و صدا همراهی می‌شد، زیرا امریکا چند سال قبل از همکاری با آن امتناع ورزیده بود. این مصارف کمی برای مسکو نبود، اما در مقایسه با مصارفی که برای جلوگیری از افتادن افغانستان یکجا با پاکستان در اردوگاه غرب، باید صورت می‌داد، خیلی ناچیز به شمار می‌آمد. نتیجهٔ آن لغزش آهسته، اما بدون وقفه و روزافزون اقتصادی - سیاسی افغانستان در ساحهٔ اقتدار شوروی بود که جهات زیادی را در بر می‌گرفت. کارت (قطعه) امریکایی‌ها هنوز بازی نشده بود. در سال ۱۹۵۴م داود برادر خود را به واشنگتن نزد وزیر خارجه جان فوستر دالیس فرستاد و تقاضای کمک نظامی کرد. دالیس نه اینکه صرف از ارایهٔ کمک امتناع کرد، بلکه موقف اهانت‌آمیزی را در برابر افغان‌ها اتخاذ نمود. فقط یک ماه بعد، داود به مسکو مراجعه کرد و به زودی کمک به دست آورد. در دسامبر ۱۹۵۵م خروشچف و بولگانین از کابل بازدید و وعدهٔ کمک ۱۰۰ میلیون دالری را کردند که به مراتب از مقدار درخواستی افغانستان بیشتر بود. در ارتباط دیدار خروشچف، داود در سیاست خود در قبال اتحاد پشتون‌ها علیهٔ پاکستان حمایت

حاصل کرد. قرارداد عدم تجاوز تا ده سال دیگر تمدید یافت. افغانستان از دیدگاه شوروی، حیثیت ساحهٔ میانگین را در جنگ علیهٔ شاه ایران و پاکستان داشت. همچنان مسکو به ثروت‌های طبیعی افغانستان نیز چشم دوخته بود.

در آغاز سال‌های ۵۰ نیروهای رادیکال تلاش کردند تا رژیم شاهی را برچینند. در ساحهٔ سیاسی احزاب سیاسی تبارز کردند، اما عمر شان کوتاه بود. داود که در کرسی صدارت قرار داشت، با پیروی از سیاست پراگماتیستی خود سیاست نزدیکی با شوروی را ادامه داد. او می‌خواست زمینهٔ انکشاف اقتصاد و جامعه را فراهم آورد، اما نه به شیوهٔ دموکراسی. مناسبات با پاکستان که در سال ۱۹۵۴ به سنتو پیوسته بود، رو به خرابی بیشتر نهاد. انسداد سرحد با پاکستان در جریان پنج ماه، منحیث پیامد خرابی مناسبات با پاکستان، تاثیر مهمی بر موقعیت افغانستان که راهی به بحر نداشت، بر جای گذاشت. از سال ۱۹۶۱ الی ۱۹۶۳م مناسبات سیاسی این دو کشور از هم گسیخته بود. اتحاد شوروی با استفاده از این موقعیت، با اتکا بر سنت سال‌های ۲۰ و همچنان با در نظرداشت مسئلهٔ پشتونستان منحیث نقطهٔ محوری در مناسبات بین افغانستان و پاکستان، با ارایهٔ کمک‌های اقتصادی و نظامی، هر چه بیشتر خود را به افغانستان چسپاند. از سال ۱۹۶۱ افغانستان در وابستگی کامل با مسکو قرار داشت. در جریان سال‌های بعدی شوروی‌ها فابریکهٔ نفت و گاز در مزارشریف، فابریکهٔ بزرگ تولید برق در نغلو و انتقال گاز را اعمار کردند. با کمک اتحاد شوروی در جریان سال‌های ۱۹۵۹ - ۱۹۶۴ تونلی در درهٔ سالنگ اعمار شد که ارتباطات مستقیم دایمی شمال کشور را با کابل تامین می‌کرد. در

چوکات مناسبات فرهنگی و اقتصادی افغان - شوروی، ۱۹۰ واحد شامل سرک‌ها، سیستم‌های آبیاری موسسات تجاری و صنعتی موسسات تحصیلی، فابریکهٔ تولید نفت و گاز و غیره، اعمار شد. با کمک اتحاد شوروی میدان‌های هوایی مزارشریف، بگرام و شیندند گسترش یافت. در زمان دیدار برژنیف از افغانستان در سال ۱۹۶۳م قرارداد کمک شوروی در استخراج گاز که تجهیزات انتقال آن نیز در نظر گرفته شده بود، به امضا رسید. بعد از اعمار آن پروتوکول ارسال گاز از افغانستان به اتحاد شوروی به امضا رسید.

در مارچ ۱۹۶۳م، شاه، داود را مجبور به استعفا ساخت. ظاهر شاه در راس کابینه، محمد یوسف را گماشت. تا سال ۱۹۷۳ دوران دموکراسی ادامه یافت. این دههٔ پارلمان با ایجاد مناسبات دیپلوماتیک با پاکستان از دوره‌های قبلی متمایز می‌گردد. در سال ۱۹۶۴ قانون اساسی جدیدی به پیروی از قانون اساسی فرانسه روی دست گرفته شد که جوانان در ابتداء امید زیادی به آن بسته بودند، اما به یاس مواجه شدند. به اندازهٔ افزایش کمک‌های اقتصادی و پولی شوروی، کمک‌های کشورهای غربی کاهش می‌یافت.

ارتباطات نظامی

پیوندهای نظامی افغان - شوروی که از سال‌های ۲۰ رو به انکشاف نهاده بود، به تانی به سنت دایمی مبدل گشت. بعد از اینکه افغانستان در سال ۱۹۱۹م آزادی خود را به دست آورد، اتحاد شوروی در پهلوی کمک‌های اخلاقی - سیاسی، حمایت عملی نیز از افغانستان به عمل آورد.

به اثر تقاضای جانب افغانی که در ۸ مارچ ۱۹۲۰ صورت گرفت، روسیه نه تنها پول، بلکه چند بال هواپیما و ۵ هزار تفنگ با مهمات آن نیز به افغانستان ارسال نمود. مسکو در ساحهٔ تاسیس مکتب پیلوتی و ایجاد خط تلگراف بین کوشکه، هرات، قندهار و کابل، نیز وعدهٔ کمک نمود. در اگست همان سال حکومت شوروی یک ایستگاه رادیویی به افغانستان هدیه داد. به دنبال آن هشت افغان برای تحصیل در رشتهٔ مخابره به تاشکند اعزام شدند. آن‌ها اولین محصلین افغانی بودند که به صورت رسمی در موسسهٔ تحصیلی نظامی شوروی پذیرفته می‌شدند. در سال‌های ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵م خط تیلفون تاسیس و مورد بهره برداری قرار گرفت و بعد در سال ۱۹۲۷م این خط از کابل الی مزارشریف تمدید شد. در اواسط سال‌های ۲۰، اتحاد شوروی بار دیگر به افغانستان هواپیما و اسلحهٔ آتشزا فرستاد. در سال ۱۹۲۷م ۲۵ نفر افسر برای تحصیل به شوروی اعزام شدند. همزمان بین تاشکند و کابل خط هوایی منظم تاسیس شد. در می ۱۹۳۰ افغانستان به حمایت از مبارزین مسلمان که از سرزمین (ساحهٔ) افغانستان علیهٔ «شوروی ساختن» آسیای میانه، مبارزه می‌کردند، پایان داد. مناسبات افغان - شوروی به حسن همجواری عمیقی مبدل گشت، اما در زمان جنگ دوم جهانی و بعد از آن به سردی گرایید.

فعالیت شوروی در افغانستان در سال ۱۹۵۵م با ارسال مقدار معتنابهی اسلحه، دو باره شدت گرفت. موافق با موافقتنامهٔ ۱۹۵۶م که در زمان بازدید بولگانین و خروشچف از کابل به امضاء رسیده بود، مسکو باید به قیمت ۲۵ میلیون دالر اسلحه به افغانستان ارسال می‌کرد. همچنان در مورد اخذ مهماتی که در اثر تجدید سازمان اردوی

کشورهای عضو پیمان وارشا، لااستفاده گشته بودند (تانک‌های - T 24، میگ - ۱۷، هلیکوپترها و اسلحهٔ خفیف)، نیز توافق صورت گرفت. به تعقیب آن ۱۱ هواپیمای جنگی میگ - ۱۷، دو هلیکوپتر می ـ ۴، هواپیمای مسافربری ایل ـ ۱۴ و اسلحهٔ مختلف خفیفه به افغانستان ارسال شد. پیلوت‌ها، متخصصین و تخنیکران روسی به تربیهٔ کادرهای افغانی پرداختند. به کمک طراحان شوروی میدان هوایی مزارشریف توسعه یافت. در می ۱۹۵۶م موافقتنامه‌یی در مورد اعزام کارشناسان شوروی به افغانستان به امضاء رسید و همچنان مطابق همین موافقتنامه به تعداد ۲۰۰افسر افغانی باید برای تحصیل به اتحاد شوروی اعزام می‌شدند. تا سال ۱۹۷۸م مجموعاً ۳۰۰۰ افسر افغانی در اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند. شاه با افسرانی که در شوروی تحصیل کرده بودند، با بی اعتمادی برخورد می‌کرد و آنان را در مقامات مهم فرماندهی توظیف نمی‌کرد. به این ترتیب در اردو به آهستگی مخالفینی علیهٔ رژیم شاهی به وجود آمد. پرسونل نظامی افغانستان برای تحصیلات به کشورهای دیگر بلاک شرق نیز اعزام می‌شدند. تنها در سال‌های ۱۹۵۶ - ۱۹۵۷م، ۳۷۲۵ نفر تحصیلات خود را در اتحاد شوروی و سایر کشورهای بلاک شرق به اتمام رسانیده بودند. در سال ۱۹۵۷م، قوای هوایی با ۷ بال هواپیمای جنگی میگ ـ ۱۷، ۲ بال هواپیمای ایل ـ ۲۸، ۶ بال هواپیمای میگ ـ ۱۵، ۱۰ بال هواپیمای اَن ـ ۲ و قوای پیاده با ۲۵ عراده تانک تی ـ ۳۴ مجهز گردیدند. از اواسط سال‌های ۵۰، اتحاد شوروی به یگانه کشور ارسال کنندهٔ اسلحه به افغانستان مبدل گشت.

از سال ۱۹۱۶ الی ۱۹۶۳ کمک نظامی شوروی به افغانستان، ۶۰

بال هواپیمای جنگی میگ ـ ۱۷، ۲۵ هواپیمای ایل ـ ۱۴، ۱۵۰ راکت‌های ضد تانک ات ـ ۱، ۲۵ عراده ماشین زرهی پی تی ـ ۷۶ و ۵۰ تانک تی ـ ۵۴ را شامل می‌شد. ارسال اسلحه به افغانستان در نیمهٔ دوم سال‌های ۶۰ نیز ادامه یافت (۸ هلیکوپتر می ـ ۴، ۱۲ هواپیمای میگ ـ ۱۹، ۴۰ هواپیمای میگ ـ ۲۱ و دیگر نوع هواپیماها). اتحاد شوروی در تقویهٔ قوای مدافعهٔ هوایی و قوای هوایی نیز سهم گرفت. در سال‌های ۶۰ - ۷۰ قراردادهای دراز مدت در مورد کمک و مشوره به امضاء رسید. قبل از همه، محصلین در رشته‌های توپخانه، طب نظامی و دیگر رشته‌ها برای تحصیل به اتحاد شوروی اعزام می‌شدند. در نتیجه، اتحاد شوروی نه تنها به ارایهٔ کمک‌های مشورتی می‌پرداخت، بلکه به صورت منظم به آموزش اردوی جدید افغانستان نیز می‌پرداخت. این سلسله به دلایل زیادی تحکیم گردیده بود. در نظر بود تسلیحات مدرن به افغانستان فرستاده شود و به ایجاد قطعات هلیکوپتری و قوت‌های مخصوص دست یازیده شود. در سال ۱۹۷۷م در افغانستان ۳۵۰ مشاور تخنیکی نظامی در افغانستان وجود داشت.

۳ - «کمک برادرانه» - پلی بین کابل و مسکو
ایجاد حزب دیموکراتیک خلق افغانستان

در آغاز سال‌های ۶۰ فعالیت احزاب و گروپ‌های مختلف سیاسی در افغانستان شدت گرفت. در اول جنوری ۱۹۶۵ گروپ کوچکی به رهبری نور محمد تره‌کی و ببرک کارمل، به صورت غیرقانونی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان را در منزل نور محمد تره‌کی اساس گذاشت. اولین کمیته مرکزی حزب از سیاستگذاران بعدی آن، تشکیل

یافت: تره‌کی، کارمل، کشتمند، زیری و دیگران. در روز تاسیس حزب، اولین کنگرهٔ آن با شرکت ۳۰ نماینده نیز تشکیل گردید. امریکا ببرک کارمل را ایجنت کی جی بی می‌شمرد، اما تره‌کی نیز با کی جی بی مناسبات داشت. حزب دیموکراتیک خلق افغانستان فعالیت خود را با تشکیل کمیته مرکزی آغاز کرد. در اپریل ۱۹۶۶م برنامهٔ حزب منتشر شد که ضرورت انتقال قدرت به مردم و ایجاد دموکراسی ملی را شعار می‌داد. این مفکوره (ایده) بر مبنای «سوسیالیزم علمی» اساسگذاری شده بود. حزب با انتخاب مارکسیزم - لیننیزم به مثابهٔ زیربنای کاری خود، اعلام کرد که از منافع کارگران دفاع می‌کند. حزب دیموکراتیک خاق افغانستان در پارلمان چهار نماینده داشت (کارمل، راتبزاد، نوری و فضل الحق).

حزب به زودی به دو فرکسیون «خلق» و «پرچم» منقسم گشت. در اواخر سال ۱۹۶۷م انشعاب به یک واقعیت عینی مبدل گشته بود و در سال ۱۹۶۸م ارگان‌های نشراتی جداگانهٔ حزبی به کار آغاز کردند. «خلق» بیشتر رادیکال بود و بیشتر بدون سازش از منافع کارگران دفاع کرده و مخفیانه فعالیت می‌کرد، اما «پرچم» راه آشتی جویانه‌یی را در پیش گرفت. هر دو جناح حزب خود را پیشاهنگ طبقهٔ کارگر، که قشر بسیار کوچکی از جامعه را تشکیل می‌دادند، می‌شمردند. کارمل به مثابهٔ نمایندهٔ «پرچم» نظر داشت که عامل اساسی در فعالیت سیاسی را، تنها نباید تعلقیت مطلق به طبقه کارگر تشکیل دهد. مرحلهٔ مبارزه بین خلق و پرچم آغاز یافت.

پرچمی‌ها نماینده‌گان قشر مرفه حال جامعه و خلقی‌ها نماینده‌گان قشر محروم دهاتی را تشکیل می‌دادند که به نفوذ در اقشار جدید

جامعه - روشنفکران و اردو - تمایل داشتند. عدهٔ زیادی از متفکرین «خلق» فارغ التحصیلان موسسات عالی تحصیلی اتحاد شوروی بودند.

در حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، پذیرش اعضای جدید آغاز شد که در سال ۱۹۶۸م تعداد اعضای این حزب به ۱/۵ هزار عضو می‌رسید. در پهلوی حزب دیموکراتیک خلق، احزاب و سازمان‌های دیگر نیز به فعالیت پرداختند: حزب لیبرال - بورژوازی «کاروان»، «افغان ملت» که شعار «افغانستان کبیر» را در برابر خود نهاده بود، «دموکرات و مترقی» که خواست‌های بورژوازی - دیموکراسی را شعار می‌داد، «شعلهٔ جاوید» سازمان چپ افراطی، «ستم ملی» که طرفدار تبارز بیشتر اقلیت‌های ملی بود، «برادران مسلمان = اخوان المسلمین» که طرفدار انکشاف کشور از طریق اسلام محافظه کار بود، و «جوانان مسلمان» که از شاخه‌های اخوان المسلمین بود و در گسترش آن بین جوانان و محصلان فعالیت می‌کرد. در پهلوی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، نقش معینی را «جبههٔ متحد کمونیست» بازی می‌کرد. مناسبات مسکو و کابل بدون در نظر داشت ایجاد حزب و موجودیت دو شاخهٔ آن، چنانکه سفیر قبلی شوروی در کابل - پیادیشیف - به یاد می‌آورد، در سال‌های ۶۰ خیلی خوب بود.

پایان دورهٔ شاهی و عصر داود

با وجودی که ۲۰ کشور برنامه‌های کمک رسانی را تا سال‌های ۷۰ به افغانستان به پیش می‌بردند، در سال ۱۹۷۱م در اثر خشکسالی، قحطی به وجود آمد که ۵۰۰ هزار نفر را قربانی گرفت. این حادثه،

تشویش‌های ضمنی را فراهم ساخت. در ۱۸ جولای ۱۹۷۳م در زمان سفر بیرون مرزی ظاهر شاه، رژیم جمهوری اعلان گردید. داود بار دیگر قدرت را به دست گرفت و شاه را بعد از ۴۰ سال سلطنت خلع کرد. کودتا را در همه جا به مثابهٔ قیام نظامی ارزیابی می‌کردند که به همکاری افسران خلقی صورت گرفته بود، اما به زودی بین آن‌ها و داود اختلافات ژرفی به میان آمد، تا حدی که افسران دارای نظریات چپی، گام به گام از وظایف شان برکنار می‌شدند. در سال ۱۹۷۵م در حکومت نماینده‌گان «خلق» دیگر وجود نداشتند و حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حالت خنثی قرار داشت، اما حزب در عوض به جذب افراد جدید در اردو پرداخت. تا سال ۱۹۷۸م، ۲۰۰ افسر طعمهٔ خشونت گشتند. از اگست تا دسامبر سال ۱۹۷۳م، سه توطئه علیه داود کشف شد. در سال ۱۹۷۴م، ۲۰۰ نفر به زندان افگنده شدند. بیشتر از همه افسران و جوانان را متهم به تلاش برای ایجاد دولت اسلامی می‌کردند. خود داود راه پارلمانی‌یی را تعقیب می‌کرد که با ویژه‌گی قدرت شخصی متمایز بود، اما این کار وی دیر ادامه نیافت. دوران ۱۹۷۵ الی ۱۹۷۷ با مشخصهٔ گذار از رژیم جمهوری به دیکتاتوری نظامی - بیروکراسی ارزیابی می‌گردد. تا سال ۱۹۷۶م داود، خود را از مشاورین پرچمی‌اش نیز رهایی بخشید که در نتیجهٔ آن در حدود ۶۰۰ نفر زندانی گشتند.

در ارتباط با این تصفیه، هر دو شاخهٔ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تلاش دیگری را در سال ۱۹۷۵ برای اتحاد انجام دادند. هر دو شاخه توافق کردند که منافع گروهی خود را نباید والاتر از ارزش‌های اجتماعی بپندارند. در ماه می ۱۹۷۷م جلسات قانونگذاری

برای آغاز کار مجلس سنا انعقاد یافت. در همین سال لویه جرگه (جلسهٔ نماینده گان مختلف قبایل - نویسنده گان) قانون اساسی جدید افغانستان را تصویب کرد. وعده‌های داود در مورد همکاری به مدرنیزه ساختن جامعه و گسترش قاعدهٔ اجتماعی دولت، عملی نشد. سوم حصهٔ دهاقین دارای زمین نبودند، ۲/۵ میلیون افغان‌ها را کوچی‌ها تشکیل می‌دادند. ۸۸٪ نفوس بی سواد بود. برای ۱۶ میلیون نفوس، صرف ۷۱ شفاخانه با ۳۶۰۰ بستر موجود بود و از ۱۰۲۷ داکتری که در افغانستان موجود بود، ۸۴٪ آن‌ها در کابل زنده گی می‌کردند. پرولتاریا که ۴۴ تا ۵۰۰۰۰ کارگر آن را تشکیل می‌داد، خیلی ضعیف بود. در کشور صرف ۳ هزار موسسه فعالیت داشت و تولید و وسایل تولید قطعاً موجود نبود.

بعد از دیدار رسمی داود از مسکو در جنوری ۱۹۷۴، کرملین به صورت رسمی به هر دو شاخهٔ حزب دموکراتیک خلق تره کی و کارمل، اعلام کرد که این ملاقات دوستانه، خیلی مهم ارزیابی شده است.

در جریان مذاکرات آرزوی تعمیق دوستی میان دو کشور نیز اظهار گردید. در این ملاقات برژنیف، پادگورنی و رئیس شورای وزرا کاسیگین اشتراک داشتند. جالب است که در تعریف مذاکرات، در پروتوکول تایپ شده، کلمهٔ «قلبی» با قلم خط زده شده بود، به این ترتیب در تعریف مذاکرات، صرف «تفاهم متقابل» و «اعتماد عالی» باقی مانده بود. «قلبی» شاید از آن جهت خط زده شده باشد که در جریان مذاکرات اختلاف نظرهایی بروز کرده بود. اگر چه دیدار داود به مثابهٔ تکانه‌یی برای انکشاف بیشتر مناسبات افغان - شوروی ارزیابی می‌شد، در عین حال در مناسبات افغانستان با شوروی و سایر

کشورهای همسایه، مفهوم تغییری را داشت که نه تنها در اثر اوضاع داخلی، بلکه در اثر مداخلات روزافزون پاکستان در امور داخلی افغانستان به وجود آمده بود.

داود به مثابهٔ یک پشتون، بار بار مسئلهٔ ایجاد دولت متحد پشتون‌ها را بالا می‌کرد و به جبهه‌گیری آشکاری در مقابل پاکستان می‌پرداخت. او می‌خواست مناسبات خود را با اتحاد شوروی در سطح عادی نگهدارد و با امریکا مناسبات محکمتری ایجاد نماید. در سال‌های ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸ امریکا موفق شد مناسبات خود را با افغانستان بهتر بسازد و نفوذ خود را در این کشور تقویه نماید. در این مرحله امریکا به رخنه در این کشور و جمع آوری معلومات استخباراتی پرداخت. در همین زمان امریکا اولین گام‌های خود را در راه حمایت گروپ‌های مخالف دولت در افغانستان بر داشت. در ارتباط با دیدار وزیر خارجه امریکا هانری کسینجر از افغانستان، داود در سال ۱۹۷۶م، تاییدی از سیاست خارجی خود به دست آورد. در جریان ملاقات وزیر خارجه سایروس وینس با داود در اول اکتوبر ۱۹۷۷م، مامور امریکایی از طرف رئیس جمهور امریکا کارتر از داود دعوت به عمل آورد تا در اواسط سال ۱۹۷۸ از امریکا دیدن نماید.

رهبر دولت افغان، همچنان کوشش داشت با ایران نزدیک گردد. شاه ایران نیز در تضعیف مناسبات افغانستان با شوروی و نزدیکی با غرب، علاقمندی داشت. قبلاً در سال ۱۹۷۵ او به افغانستان کریدتی را به مبلغ ۲ میلیارد دالر طی ۱۰ سال بازپرداخت به افغانستان پیشنهاد کرده بود. در سال ۱۹۷۸م داود از شاه ایران دعوت به عمل آورد تا از افغانستان دیدار کند. در اثر میانجیگری شاه ایران، یک

سلسله مناقشات سرحدی بین پاکستان و افغانستان رفع شد.

داود گام‌های بیشتری بر می‌داشت تا غیر وابستگی خود را به نمایش بگذارد، اما در ارتباط با مسکو از احتیاط کار می‌گرفت، زیرا افغانستان بخش عظیمی از کمک‌های خارجی را از اتحاد شوروی به دست می‌آورد. ویایورنین نظر دارد که در سال‌های ۷۰، رژیم داود که دیگر به صورت همه جانبه به اتحاد شوروی اتکا نداشت، موجبات نارضایتی رهبری مسکو را فراهم ساخته بود. در سال ۱۹۷۵م بین کابل و مسکو موافقتنامهٔ عدم تجاوز و عدم مداخله به امضاء رسید که تمدید موافقتنامهٔ جون ۱۹۳۱ به شمار می‌رفت، اما مناسبات بین مسکو و داود پر تنش باقی ماند. از یکطرف او را حمایت می‌کردند، به مسکو دعوت می‌نمودند و در اسناد محرمانهٔ خود او را مثبت ارزیابی می‌کردند، اما از جانب دیگر مسکو مخالف او - حزب دموکراتیک خلق - را نیز به رسمیت می‌شناخت.

این موقف به صورت ناگهانی تغییر خورد. در اپریل ۱۹۷۷م آخرین دیدار داود از مسکو صورت گرفت که طی آن برژنف، فهرست طویلی از کاستی‌های سیاسی را به رهبر افغانستان ارایه داشت. داود در اعتراض با این عمل گفت که برژنف نه با کدام رهبر کشور اروپای شرقی که از جملهٔ اقمار شوروی محسوب می‌شود، بلکه با رئیس جمهور افغانستان صحبت می‌کند. هنگامی که داود بعد از مذاکرات خارج می‌شد، گویا یکی از مشاورین به او گفته بود که او دیگر انسانِ ختم شده به شمار می‌آید.

مبارزه بین شاخه‌های «خلق» و «پرچم»

این واقعیت که با وجود زیرزمینی (مخفی) بودن حزب دموکراتیک خلق افغانستان در زمان داود، مسکو از جریان ملاقات‌ها، این حزب را آگاه می‌ساخت، اهمیت معینی دارد. یکی از اسناد شوروی، انکشاف مناسبات داود را با حزب دموکراتیک خلق و یا یکی از شاخه‌های آن مشخص می‌سازد.

قبلاً در سال ۱۹۶۸ کارمل و تره کی از طریق نمایندهٔ کی جی بی به سفیر شوروی در کابل که مناسبات قابل اطمینانی با او داشتند، مراجعه کردند و درخواست نمودند تا کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی در حل اختلاف شاخه‌های حزب دموکراتیک خلق، میانجیگری نماید. تمام جریان این میانجیگری باید کاملاً محرمانه و پنهانی می‌بود. تا سال ۱۹۷۷م فعالیت احزاب سیاسی به صورت رسمی در افغانستان ممنوع بود. داود فشارهای خود را که به حد اعلی آن می‌رسید در مارچ ۱۹۷۷ افزایش داد. امریکا مناسبات میان شاخه‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان را، ناگوار ارزیابی می‌کرد. به گزارش سفیر امیکا نویمان، تره کی و کارمل از همدگر خود نفرت داشتند. مسکو تمام فشار خود را متمرکز ساخته بود تا در صفوف کمونستان افغان اتحاد به وجود بیاورد. در واقعیت کرملین، حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به مثابهٔ همکار کامل در بین سایر احزاب کمونستی به شمار نمی‌آورد و به همین سبب در مسایل رسمی از این حزب به مسکو دعوت به عمل نمی‌آورد. از آنجایی که این حزب در مطبوعات رسمی شوروی تربیون رسمی به دست نیاورد، در مورد آن جامعهٔ شوروی چیزی نمی‌دانست و رهبری شوروی چون سایر احزاب برادر، احترامی به این حزب قایل نبود. مسکو قدرت

رهبری کشور را در وجود این حزب نمی‌دید. ارتباطات منظم رسمی بین کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی و شاخه‌های خلق و پرچم وجود داشت، چنانکه میان نماینده‌های شوروی در کابل و هر دو شاخهٔ حزب دموکراتیک خلق.

امین خلقی با تره‌کی رهبر در سال ۱۹۷۷ با ایجنت شوروی ولادیمیر که ریاست بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونست شوروی را در کابل به عهده داشت، تماس داشتند. احتمال دارد که امین در بارهٔ مسایل نظامی و اوضاع سیاسی به نمایندهٔ شوروی معلومات می‌داد. ارتباطات از طریق نمایندهٔ کی جی بی در کابل تامین می‌گردید. در آن زمان بخش بین المللی حزب کمونست شوروی نیز حزب دموکراتیک خلق را به مثابهٔ حزب برادر به رسمیت نمی‌شناخت و با آن به مثابهٔ «بچه اندر» برخورد می‌کرد.

به پیشنهاد ولادیمیر، کریوچکوف - در آینده رئیس کی جی بی - امین را شامل فهرست ایجنت‌های غیر رسمی ساخت و امین از آن بعد تحت نام مستعار کاظم برای شوروی کار می‌کرد. نورمحمد تره‌کی که به صورت آشکار به شوروی خوشبینی نشان می‌داد، نیز تحت نام مستعار «نور»استخدام شد. در سال ۱۹۷۴ نمایندهٔ کی جی بی در پایتخت افغانستان به کمیته مرکزی ضرورت ملاقات جداگانه‌یی را با کارمل و تره‌کی و اظهار این مطلب به آن‌ها که مسکو با نگرانی عمیقی مبارزه و اختلافات را بین شاخه‌های «خلق» و «پرچم» در کابل زیر نظر دارد، خاطر نشان ساخت. تلاش مسکو برای مصالحه بین دو شاخهٔ حزب به نتایج بزرگی منجر نگشت. در جنوری ۱۹۷۴ دو زیگنال واحد از مسکو به تره‌کی و کارمل ارسال شد. در بخشی از این پیام آمده

است:

«چنین انکشاف اوضاع به ضعف هر دو طرف و متلاشی شدن صفوف نیروهای مترقی منجر می‌گردد. چنین وضع صرف می‌تواند دشمنان داخلی و خارجی افغانستان را مسرور سازد و دشمنان رژیم جدید (داود) را به سبوتاژ، توطئه و دیگر واکنش‌های خصمانه وادارد که در نتیجه می‌تواند سیستم کهنه را دو باره برقرار سازد»[۱]. در چنین شرایط فوق العاده - به عقیدهٔ نویسنده‌گان این سند - باید همهٔ نیروهای مترقی و وطنپرست متحد گردند.

نه کارمندان بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی، نه متخصصین بخش افغانستان از سایر بخش‌ها، به شمول کارمندان امنیت و ریاست عمومی استخبارات ستر درستیز تا سپتامبر ۱۹۷۹ از علل انشعاب حزب دموکراتیک خلق افغانستان، آگاهی نداشتند. به رفقا در مسکو گزارش داده بودند که انشعاب در نتیجهٔ خودخواهی کارمل و مبارزهٔ او به خاطر قدرت علیه تره‌کی، صورت گرفته است. امین نقش کارمل را کمرنگ جلوه می‌داد. او در آن زمان شخص مورد اعتماد تره‌کی به حساب می‌آمد. «خلق» کارمل را به همکاری با رژیم شاهی، CIA و گرایش فکری به مائوییزم متهم می‌ساخت. «پرچم» تلاش داشت تا این اتهامات را رد نماید و موفق شد تا با سفیر شوروی در کابل ملاقات نماید. مسکو این تلاش‌ها را نپذیرفت و سفیر نیز مجبور گشت تا عین رویه را اختیار کند. در سال ۱۹۷۶م نماینده‌گان شوروی هر گونه علاقمندی را نسبت به کارمل از دست دادند. تنها در سال ۱۹۷۸ گزارشی به دست آمد که از نظر

۱- شخصی به نام وادیم زگلانف در پای این سند امضاء نموده است.

شوروی‌ها، حاوی مطالب مهمی در مورد تفاوت‌های «خلق» و «پرچم» بود:

۱ - ایجاد کیش شخصیت در خلق.

۲ -- مهمترین قشر اجتماعی از نظر خلقی‌ها، کارگران و دهقانان بودند. برخلاف پرچمی‌ها، نیروهای وطنپرست ملی را بیشتر اهمیت می‌دادند.

۳ - خلقی‌ها در برابر روحانیون مبارزهٔ بی امان را آغاز کرده بودند، در حالی که پرچمی‌ها طرفدار جستجوی سازش بودند.

۴ - بزرگترین هدف نزد خلقی‌ها، برقراری دکتاتوری پرولتاریا در اولین مرحلهٔ انقلاب بود. پرچمی‌ها می‌گفتند که اولین مرحلهٔ انقلاب باید ملی - دموکراتیک باشد.

در سال ۱۹۷۷م تلاش‌ها برای اتحاد، مثمر ثابت شد. وزیر خارجهٔ آینده - دوست - بار دیگر زمینهٔ ملاقات تره‌کی و کارمل را فراهم ساخت. توحید تشکیلاتی نیز صورت پذیرفت. در ۴ جولای ۱۹۷۷م کنفرانس مشترک سراسری دایر گردید. در قطعنامهٔ این کنفرانس، هدف حزب، برپایی جمهوری دموکراتیک افغانستان وانمود شده بود. با وجود اتحاد و انتخاب نورمحمد تره‌کی به حیث منشی عمومی حزب، گروپ بندی ها در رده‌های پایینی حزب هنوز وجود داشت. تبلیغات سیاسی حزب شدت بیشتر گرفت. در آغاز سال ۱۹۷۸م اعضا و هواخواهان حزب به کمتر از ۶۰۰۰ نفر می‌رسید. سازمان زنان و جوانان در چوکات حزب ایجاد گردید. در این مرحله، کار اساسی در قوای مسلح جهت بندی گردیده بود. در این راستا نقش اساسی را «جبههٔ متحد کمونستی افغانستان» به رهبری قادر که در کودتای

۱۹۷۳ اشتراک فعال داشت، به عهده گرفته بود. این جبهه تقریباً ۶۰۰ نفر عضو و ۲۰۰۰ هواخواه داشت. حزب دموکراتیک خلق کار فعالی را برای جذب افراد جدید در اردو به پیش می‌برد که نتایج آن در کودتای ۱۹۷۸م به خوبی به مشاهده رسید.

این فعالیت خصوصاً بین کارمندان پولیس و استخبارات که تحصیلات خود را در آلمان به سر رسانده بودند، نتیجه نداد. حزب دموکراتیک خلق افغانستان از سال ۱۹۷۰م در اردو به هسته گذاری پرداخت. تره‌کی به امین وظیفه داده بود تا امور مربوط به اردو و استفاده از آن‌ها را به نفع حزب به پیش ببرد. حزب عملاً می‌توانست بدون مشکلات نفوذ خود را گسترش بدهد.

نشانه‌هایی از مخالفین مسلمان، مدت‌ها قبل از انقلاب اپریل به مشاهده می‌رسید. در سال ۱۹۶۹م سازمان «جوانان مسلمان» به وجود آمد که تبلیغات رادیکال را علیهٔ رژیم داود براه انداخت. در جون ۱۹۷۵م گلبدین حکمتیار مسوول این سازمان به مقاومت علنی پرداخت. مقاومت علیهٔ داود در بسیاری از نقاط کشور براه افتیده بود، اما حمایت گستردهٔ دهقانان را نتوانسته بود به دست آورد. به گفتهٔ شوروی‌ها در نیمهٔ اول سال‌های هفتاد گروپ‌های مقاومت با پاکستان و جنرال ضیاءالحق مناسبات قایم کرده بودند. چنانکه از اسناد سفارت شوروی در کابل بر می‌آید، مقاومت در برابر داود را دو سازمان مخالف افراطی - حزب اسلامی افغانستان به رهبری حکمتیار و جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری برهان الدین ربانی - به پیش می‌بردند. مطابق به گزارش رسانه‌های گروهی، آن‌ها هواداران خویش را از اعضای سابق سازمان «جوانان مسلمان» انتخاب می‌کردند.

دوستی افغان - شوروی در سال ۱۹۷۸ و انقلاب ثور

بعد از آن که در جون ۱۹۷۷م نزدیکی موقتی دو شاخهٔ حزب دموکراتیک خلق افغانستان به وقوع پیوست، آخرین مرحلهٔ موجودیت رژیم داود آغاز یافت. اقتصاد به بحران ژرف ساختاری مواجه بود. این بحران به خصوص در ساحهٔ زراعت به درجهٔ بالایی مشهود بود. در نتیجه انفلاسیون عظیمی به وجود آمد. اصلاحات ارضی را که داود به راه انداخته بود، به شکست مواجه شد. شرایط زنده‌گی مردم، در مقابل چشمان شان بدتر شده می‌رفت. سوم حصهٔ دهقانان زمین نداشتند. نارضایتی مردم رو به افزایش بود و مشکلات اقتصادی افزونی می‌یافت. در جامعه حرکاتی به سوی رادیکالیزم به مشاهده می‌رسید. در اردو مخالفین بیشتر شده می‌رفتند. کشور در قرضداری بزرگی به سر می‌برد و عملاً توسط کمک‌های خارجی زنده بود. فعالیت‌های تروریستی نیز بالای این همه، اضافه شده بود. در ۱۶ نوامبر ۱۹۷۷م وزیر ترقیخواه پلان - علی احمد خرم - به قتل رسید. در این قتل دست «جوانان مسلمان» را دخیل می‌دانستند. در دسامبر چند واقعهٔ دستگیری وسیع اعضای حزب دموکراتیک خلق روی داد. افراد موثر داود با اخوان المسلمین در تماس شدند. اتحاد روزافزون حزب دموکراتیک خلق و تشدید فعالیت‌های نیروهای چپی، رژیم داود را تحت فشار قرار داده بود. در آستانهٔ کودتا، حزب دارای ۱۸۰۰۰ عضو بود که ۵۰۰۰ آن را منسوبین قوای مسلح تشکیل می‌داد. از آنجایی که به کار مخفی ضرورت احساس می‌شد، حزب به هسته‌های کوچکی تقسیم گردیده بود. رهبران حزب پلان کودتا را از شوروی‌ها مخفی نگهداشته بودند، زیرا می‌دانستند که مسکو با چنین

اقدامی موافقت نخواهد کرد. در شب ۱۷ بر ۱۸ اپریل ۱۹۷۸م یکی از رهبران اتحادیهٔ صنفی میر اکبر خیبر به قتل رسید. به تعقیب کشته شدن او، این اعتقاد که او را وزیر داخله نورستانی به خاطر تشدید اختلافات بین خلق و پرچم به قتل رسانده است، گسترش یافت. در مراسم تدفین خیبر ۲۰۰۰۰ نفر اشتراک نموده بودند. بعد از اینکه کارمل به قدرت رسید، اعلام کرد که مسوولیت قتل خیبر را حفیظ الله امین به دوش دارد که به این وسیله می‌خواست، سرنگونی رژیم داود را تسریع سازد. بعد کارمل در جون ۱۹۸۰م با زندانی ساختن و سپس به دار آویختن دو قاتل فرضی - صدیق و عارف عالمیار - که با هم برادر بودند، به تصفیهٔ حساب پرداخت. اما نویسنده‌های شوروی بیشتر این احتمال را که در این توطئه وزیر داخله نورستانی دست داشته است، تایید می‌کنند.

با شعارهایی «مرگ بر امپریالیزم» و «دست‌های امریکا از افغانستان کوتاه»، در ۱۸ اپریل ۱۹۷۸م میتینگ هایی علیه رژیم داود به راه افتید. یک هفتهٔ کامل، داود در حالی که با سفارتخانه‌های غرب مشوره می‌کرد، علیهٔ رهبران حزب دموکراتیک خلق به هیچ اقدامی دست نزد. به تاریخ ۲۴ اپریل او با سفیر امریکا مذاکرات داشت. سفیر امریکا پیشنهاد کرد تا اقدامات لازم علیه بی نظمی و مسوولین آن - تره کی، امین و کارمل - اتخاذ شود. به تاریخ ۲۵ و شب ۲۶ اپریل داود دستور دستگیری رهبران حزب دموکراتیک خلق را صادر نمود. آنان باید به جرم نقض قانون اساسی و فعالیت‌های غیرقانونی حزبی - سیاسی محکوم می‌شدند. تره کی و کارمل را به زندان افگندند و اما امین را صرف در خانه تحت نظارت گرفتند.

جریان کودتا را به اشکال مختلفی حکایت می‌کنند. حزب دموکراتیک خلق هنوز در اواسط ماه مارچ شعار داده بود که مطابق به آن دستگیری اعضای بیروی سیاسی، به مثابهٔ زیگنالی برای قیام مسلحانه تلقی خواهد شد. در شب ۲۵ بر ۲۶ اپریل پولیس خانهٔ امین را مورد تلاشی قرار داد. امین برای روشن شدن اوضاع، پسر خود عبدالرحمن را به خانهٔ تره کی فرستاد، که او با خبر دستگیر شدن تره کی مراجعه کرد. برای امین این خبر به مثابهٔ اشاره‌یی برای حمله بود. او پلان کودتا را به پسرش داد که صبح آن روز به فقیر محمد فقیر برساند. فقیر محمد که شباهت به پسر امین داشت، از طرف محافظین اجازه یافت تا نزد امین [illegible]. امین از طریق فقیر پلان کودتا را به افسر قوای هوایی سید محمد گلابزوی که قطعاتی را در قوای هوایی و مدافعهٔ هوایی زیر فرماندهی داشت و با افسران خلقی قوای هوایی و فرقهٔ چهار زرهدار در تماس بود، رسانید. امین قبل از زندانی شدنش شب ۲۶ اپریل از طریق پسرش خبر داد که بعد از آغاز کودتا استیشن رادیو باید فوراً محل تجمع تعیین گردد. شب ۲۶ اپریل قوای مسلح مصروف برگزاری جشن بودند و این موضوع افسران خلقی را برتری اضافی می‌بخشید. وزیر دفاع رسولی از پلان کودتا آگاهی نداشت. صبح ۲۷ اپریل کودتا آغاز شد. در این شب مراسم تقدیر از افسران عالیرتبه و مامورین در قصر ریاست جمهوری برنامه ریزی شده بود. محفل بزرگ و کنسرت هنرمندان افغانی و ایرانی در این شب در نظر گرفته شده بود.

ساعت ۶ صبح یک تعداد از اعضای کمیته مرکزی گرد آمدند که در میان ایشان گلابزوی و تعداد دیگری از قوماندان قطعات نظامی قرار

داشت. آنان فیصله کردند که به ساعت ۸ صبح همه حزبی‌ها باید در قطعات زیر فرمان خود آماده گی حربی اعلان و آمادهٔ عملیات هوایی و پیاده گردند. نام شب را هم «سید محمد» تعیین کردند. ساعت ۷ صبح تانک‌ها به حالت رزمی در آمدند و به سوی کابل در حرکت شدند. جلسهٔ شورای وزیران تحت ریاست داود از ساعت ۹ صبح آغاز گردیده بود. آژاندای جلسه را تعیین سرنوشت رهبری حزب دموکراتیک خلق پس از زندانی شدن شان تشکیل می‌داد. اشتراک کننده گان به اعدام آنان رای دادند و داود فرمان برکناری ۲۰۰ نفر از افسران را صادر نمود.

صبح همانروز در اردوگاه پلچرخی که در ۲۵ کیلومتری کابل قرار دارد، رییس ارکان کندک تانک جگرن اسلم وطنجار وارد دفتر قوماندان تولی ۴ زرهدار شد و اظهار داشت که به خاطر اوضاع متشنج کشور، باید آماده گی حربی اعلام شود و با در نظر داشت شرکت در عملیات نظامی و دستگیری احتمالی رهبران کمونست‌های اردو که مسلح هستند، باید در مقابل قصر ریاست جمهوری (ارگ) اخذ موقع گردد. وطنجار تفنگچهٔ آماده‌یای با خود داشت که در صورت رد پیشنهادش از آن استفاده کند. قوماندان تولی به هر دوازده تانک ۶ مرمی تقسیم کرد. وطنجار با گذاشتن صفر در مقابل ۶ برای هر تانک ۶۰ مرمی به دست آورد. حوالی ساعت ۱۱ و سی دقیقهٔ صبح، او در مقابل قصر ریاست جمهوری اخذ موقع کرد. به کمک قطعات دیگر زرهدار، میدان هوایی کابل نیز تحت کنترول گرفته شد.

عبدالقادر میدان هوایی بگرام را در اختیار گرفته بود. خلقی‌ها اکثریت مطلق را در قوای هوایی تشکیل می‌دادند. ساعت ۱۱ صبح

وسایل زرهی و لاری‌های مملو از عسکر در شهر پیدا شدند. در حدود ساعت ۱۲ هواپیماهای زیادی به پرواز درآمدند و با پرواز از فضای شهر و ارگ، زیگنال قیام را دادند. بر فضای قصر ریاست جمهوری هلیکوپترها به پرواز آمدند و ورقه‌هایی را پخش کردند که در آن از داود و گارد ریاست جمهوری خواسته شده بود تا اسلحه را بر زمین گذاشته و دروازه‌های قصر را بگشایند. در نیمروز در برابر قصر ریاست جمهوری قوماندهٔ واحد قطعات زرهی به وجود آمد. در این زمان داود هنوز جلسهٔ کابینه را به پیش می‌برد. ساعت ۱۲ ظهر قصر کاملاً توسط تانک‌ها محاصره شده بود.

بعد از آن که داود را در جریان اوضاع قرار دادند، او به رسولی وزیر دفاع و ضیا قوماندان گارد دستور داد تا معلوم کنند وضعیت از چه قرار است. به تانک‌ها هدایت داده شد تا به قرارگاه‌های خود برگردند، اما به تعداد تانک‌ها اضافه شده می‌رفت. اولین فیر به صدا درآمد. بعد از اینکه جلسهٔ کابینه برهم خورد و وزرا از راه‌های اضطراری فرار کردند، رسولی وزیر دفاع و نورستانی وزیر داخله به سازماندهی مقاومت پرداختند که دیگر نتیجه‌ای در پی نداشت. به داود پیشنهاد کردند تا تسلیم شود، اما او این پیشنهاد را رد کرد. هواپیماهای جنگی که از بگرام پرواز می‌کردند به بمباری ارگ پرداختند. قصر ریاست جمهوری به حصاری شبیه بود، به همین سبب ۲۴ تانک تی - ۵۴ نمی توانست به زودی به آن نزدیک شود. تانک‌ها و ماشین‌های زرهی نزدیک دروازه‌های ارگ متمرکز شدند. گارد ریاست جمهوری به مقاومت سختی دست زده بود. مقاومت کننده‌گان تیرباران شدند و متباقی روانهٔ زندان گردیدند.

خبر کودتا به زودی اشاعه یافت و خلقی‌ها در همه جا قدرت را در دست گرفتند. طرفداران داود در ولایات خنثی شدند. در گارنیزیون‌ها میتینگ‌ها به حمایه از انقلاب برپا و اقدامات لازم امنیتی اتخاذ شد. قطعات فرقه‌های ۷ و ۸ و همچنان کندک ۸۸ توپچی که از طرف رسولی فرا خوانده شده بودند، بیطرف ماندند. به فرمان عبدالقادر قوای هوایی در حدود ۱۶ ساعت بر قصر ریاست جمهوری به ضربات راکتی پرداختند. در ساعت ۱۷ و ۳۰، رهبران حزب توسط جگرن ترون از زندان رها گردیدند. تره‌کی، کارمل و سایر رهبران مستقیماً به استیشن رادیو آمدند. بعد از طریق رادیو که از ساعت ۱۷ تا ۱۷ و ۳۰ به دست حزب دموکراتیک خلق افتیده بود، پیروزی انقلاب اعلام شد. در ساعت ۱۹ قادر و وطنجار اعلامیهٔ شورای انقلابی را در مورد سرنگونی رژیم داود قرائت کردند. در ساعت ۱۸ رهبری کاملاً به دست قادر بود. گروپ‌های کوماندو به داخل قصر داود نفوذ و گارد را خلع سلاح کردند. در پاسخ به پرسش داود که کی کودتا را براه انداخته است؟ تورن امام الدین که برای دستگیری او اعزام شده بود، گفت: حزب دموکراتیک خلق افغانستان. داود بر روی او آتش گشود. در نتیجهٔ جواب متقابل داود زخم مهلک برداشت. درست به همین ترتیب برادر او محمد نعیم، فامیل بزرگ و محافظین او نیز به قتل رسیدند. نظریه‌یی موجود است که امین پرزه‌یی نوشته بود که فوراً پس از دستگیری، داود و اعضای خانواده‌اش تیرباران شوند. به ساعت ۹ و ۱۵ دقیقهٔ ۲۸ اپریل، خبر مرگ داود از طریق رادیو به نشر رسید. در ساعت ۱۲/۳۳ خبر پیروزی قطعی انتشار یافت. شورای نظامی انقلابی قدرت را به شورای جدید انقلابی واگذار شد. شام ۲۸ اپریل

بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، اولین جلسهٔ پس از پیروزی خود را دایر کرد. دولت متشکل از ۳۵ نفر به رهبری نورمحمد تره کی و معاونیت ببرک کارمل تشکیل گردید. اولین فرامین به تصویب رسیدند. اوضاع به سرعت عادی شد. به تاریخ ۲۹ اپریل دروس موسسات تعلیمی، کار موسسات و ادارات از سر گرفته شد. یک روز بعد جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلام و رژیم داود به مثابهٔ رژیم مرتجع محکوم گشت. به زودی حکومت با ترکیب ۲۱ یک نفر شروع به کار کرد. قادر به حیث وزیر دفاع، کشتمند به حیث وزیر پلان، رفیع وزیر امور اجتماعی، نور وزیر داخله. به پیشنهاد تره کی، وزیر خارجه و صدراعظم، امین تعیین گردید.

هدف انقلاب اعمار جامعهٔ سوسیالستی اعلان گشت. در مسکو از این رویداد استقبال به عمل آوردند، اگر چه شوروی‌ها در آن اشتراک نداشتند. اتحاد شوروی با گرفتاری‌های پر دردسری مواجه شد. در مورد نقش شوروی‌ها در سرنگونی داود، لازم به گفتن نیست. در حدود ۳۵۰ مشاور روسی که در آن زمان در افغانستان موجود بودند در موقعیت‌های خود با تبعیت از تصورات عقیدتی تا اندازه توان، از انقلاب حمایه کردند.

تره کی در بین مردم افغانستان کدام شهرت بخصوصی نداشت. انقلابیون از مردمی که هنوز عمیقاً تحت حاکمیت سنت‌های چند قرنهٔ خود زنده گی می‌کردند، حمایتی به دست نیاوردند. شورای انقلابی در اولین فرامین، پابندی خود به منشور ملل متحد و اساسات اسلام را اعلان کردند. همزمان نورمحمد تره کی اعلام داشت که کشور بیطرف باقی خواهد ماند و به هیچ یک از پیمان‌های نظامی شامل نخواهد شد.

به تاریخ ۱۰ ماه می او برنامهٔ دولتی‌یی را تصویب کرد که اولین وظیفه‌اش را اصلاحات جدید ارضی، الغای سیستم فیودالی، گسترش سکتور اقتصاد دولتی و حمایه از موسسات خرد و اوسط را تشکیل می‌داد. همچنان او در برنامهٔ خود مساوات زن و مرد و اعمار جامعه‌یی را اعلان کرد که در آن همه مردم باید یکسان باشند. در حقیقت، تره کی از اعلامیه‌هایی که او را به نزدیکی با شوروی و کمونیزم متهم سازد، دوری می‌جست. با ساختن حکومت جدید (۱۱ خلقی، ۱۰ پرچمی) او می‌توانست به تجربهٔ معین حکومتداری اعضای آن اتکا کند، زیرا اکثریت اعضای جدید را کارمندان سطوح میانه و پایین دولت قبلی تشکیل می‌دادند.

بررسی رویدادها

در جریان مدت درازی این موضوع که رویداد اپریل، انقلاب بود و یا قیام نظامی، نفهیمده باقی مانده است. یکی از متخصصین بلند رتبهٔ شوروی در افغانستان، تورنجنرال سارلف به این عقیده بود که این عمل فقط یک قیام نظامی بود. وی در ارتباط با همین موضوع از وظیفه سبکدوش گشت. او از اولین کسانی بود که در سال ۱۹۸۸م در مجلهٔ «اگنیوک» به نشر مضامین پرداخت که رویدادهای افغانستان را به صورت عینی تشریح می‌کرد. او عقیده داشت که نقش قاطع را در رویدادهای اپریل نه حزب دموکراتیک خلق، بلکه جبههٔ متحد کمونستی به رهبری عبدالقادر بر عهده داشت. این سازمان در حدود ۶۰۰ نفر عضو و ۲۰۰۰ نفر هواه خواه داشت. قیام اردو در گام نخست، نتیجهٔ تلاش‌های جبههٔ متحد بود و نه از حزب دموکراتیک خلق و

شاخه‌هایش. عبدالقادر از پرستیژ خوبی در اردو برخوردار بود. این واقعیت که عبدالقادر شورای انقلابی را رهبری می‌کرد و یکجا با وطنجار از طریق رادیو اعلامیه را قرائت کرد، نظریهٔ فوق را تایید می‌کند. فقط بعد از آن بود که رهبری به حزب دموکراتیک خلق انتقال یافت، عملی که عبدالقادر آن را بعدها اشتباه عظیم می‌خواند.

تغییر حکومت، تغییر هیئت رهبری را به دنبال داشت. غضب قدرت توسط حزب دموکراتیک خلق در سال ۱۹۷۸م، یک تصادف نبود. در اثر حمایت اردو، این حزب تا اندازه‌ای حزب سازمان یافته تلقی می‌شد که می‌توانست به خواسته‌های خود جامهٔ عمل بپوشاند. کودتا یک عمل طبیعی به حساب آمد و نه تنها از دیدگاه مارکسیزم - لیننیزم، بلکه به خاطر آن که رژیم داود قادر نبود به حیات خود ادامه دهد. تغییر حکومت را در شهرها مثبت ارزیابی کردند. حزب دموکراتیک خلق آمادهٔ هضم چنین انکشاف اوضاع نبود. همراه با حزب دموکراتیک خلق، جبههٔ متحد کمونستی نیز نقش بازی می‌کرد که نباید به آن بها نداد. در بارهٔ این جبهه هیچگاهی زیاد ننوشتند. نام این سازمان فقط در اسناد محرم رویدادهای اپریل ۱۹۷۸م ذکر شده است. این سازمان از آنجایی که در آن زمان ارتباطات سیستماتیک در اردو داشت، سهم قاطعی در قیام به عهده گرفت و همین ارتباطات بود که بالاخره زمینهٔ سرنگونی رژیم داود را فراهم آورد. آنچه که در ابتدا به شکل قیام نظامی آغاز شد، بعد انقلاب خوانده شده و قدرت به حزب دموکراتیک خلق انتقال یافت.

رژیم جدید، به مانند داود، در جستجوی مناسبات حسنه با مسکو بود، اگر چه خود را مایل به شوروی و یا کمونستی اعلام نکرده بود. در

تفاوت با داود، تره‌کی به صورت محکمی به تطبیق سیستم شوروی پرداخت و در نتیجه ساختار دولتی و سازمان‌های اجتماعی را به همان شیوه بنا کرد. نیروهایی که رژیم داود را سرنگون کرده بودند، بیشتر کسانی را تشکیل می‌دادند که او را پنج سال قبل به قدرت رسانیده بودند. اولین واکنش غرب در تایید این موضوع تبارز کرد که کودتای ۱۹۷۸م را امین و قادر سازماندهی و رهبری می‌کردند. چنین نظریه، برخورد متفاوتی را سبب می‌گردد. درست است که امین که در آن لحظهٔ حساس، زندانی نشده و فقط در خانه تحت نظارت قرار گرفت، موفق شد افسران را برای قیام علیه داود سازماندهی نماید. پرچمی‌ها را متهم به نقش پاسیف (غیر فعال) در جریان کودتا می‌ساختند. مجموعه‌یی از نویسنده‌گان شوروی نیز این نظر را تایید می‌کنند. مطابق به تاریخ رسمی، امین مهم‌ترین سازماندهٔ انقلاب اپریل ۱۹۷۸م به شمار می‌آید. به احتمال زیاد، امین واقعاً در اواخر سال ۱۹۷۶م به تره‌کی از آماده‌گی افسران خلقی برای قیام خبر داد. این خبر به مسکو رسید و در آنجا رئیس آیندهٔ کی جی بی کریوچکف که در آن زمان آمر ادارهٔ عمومی اول بود، به کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی پیشنهاد کرد تا ایجنت درجه یک (از نظر مقام) کی جی بی در کابل با تره‌کی ملاقات کرده و او را از عدم تمایل (مسکو) به اقدامات نظامی آگاه سازد. تره‌کی حتی کلمه‌یی در بارهٔ کودتای نظامی نگفت، ولی در بارهٔ کار تبلیغاتی امین در بین افسران معلومات داد. به زودی پس از این ملاقات بود که ملاقات‌های منظم میان ایجنت‌های کی جی بی و امین براه افتید.

اگر چه «پرچم» در آستانهٔ قیام اپریل مناسبات تنگاتنگی با مسکو

داشت، اما «خلق» اتکایی گسترده‌یی اردو فراهم کرده بود. اما بدون کمک سازمان نظامی پرچمی‌ها به رهبری میر اکبر خیبر، امین نمی‌توانست کاری انجام دهد. آشکار است که در این باره جاسوس محلی کی جی بی را به صورت درست در جریان نگذاشته بودند. امین «پرچم» را نیز از کودتایی که باید صورت می‌گرفت، آگاه نساخته بود. شاخهٔ پرچم از قیام حمایت می‌کرد، اما امین در این باره بعدها خاموشی کامل اختیار کرد، تا زمینهٔ زندانی ساختن افسران پرچمی را فراهم سازد.

سوال در این است که تا چه اندازه مقامات مسکو را قبلاً در مورد ارادهٔ شان برای راه اندازی کودتا در جریان گذاشته بودند و یا اینکه مسکو آگاهانه چنین اراده را حمایه می‌کرد، موضوعی است قابل بحث. به عقیدهٔ «رویه - ROYA»، مسکو «چراغ سبز» داده بود، ولی این موضوع در هیچ جایی ثابت نشده است. این سوال که در مسکو کی می‌توانست «چراغ سبز» بدهد، تردید را در قبول این موضوع به وجود می‌آورد. دیوید با بررسی مقایسوی دخالت‌های شوروی‌ها در «جهان سوم» از سال ۱۹۵۲ الی ۱۹۸۰م به این نتیجه می‌رسد که مسکو باید نقش مهمی را در کودتای اپریل ۱۹۷۸ بازی کرده باشد. از آنجایی که نوشتهٔ او در سال ۱۹۸۶م به نشر رسیده، او موفق نشده است تا اسناد شوروی‌ها را که بعدها در معرض مطالعه قرار گرفت و همچنان آثار نویسنده‌گان شوروی را مطالعه کند. در ابتدا، نویسنده‌گان غرب تایید می‌کردند که هیچگاهی در حمایت گستردهٔ مسکو از کودتای انقلابی اپریل و همچنان در اینکه حتی مسکو این قیام را تشویق کرده، تردیدی وجود نداشته است.

این نظریه را باید با در نظر داشت شرایط این زمان اصلاح کرد. می‌توان ثابت ساخت که در زمان داود، مسکو اگر چه حزب دموکراتیک خلق را برای راه اندازی کودتا، آنقدر توانا نمی‌شمرد، توجهٔ بیشتری به آن مبذول می‌داشت و رهبری آن را از انکشاف مناسبات خود با افغانستان در جریان قرار می‌داد. چنین انکشاف، به احتمال زیاد در آینده نیز توقع برده می‌شود، و اما نه در اپریل ۱۹۷۸م. غافلگیر شدن مسکو را در برابر حوادث از همین نکته می‌توان فهمید. مسکو با نگرانی، تبصره‌های مطبوعات غرب را در این که کرملین از طریق حزب دموکراتیک خلق کودتا را به پیروزی رسانده است. رد کرد. مطبوعات اتحاد شوروی در جریان سال‌های بعد و متعاقباً بعد از انقلاب اپریل از به رسمیت شناخت «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» خودداری ورزید. تره‌کی خود با استفاده از بخشی از دکشنری شوروی، در عقب احزاب و جنبش‌های سوسیالستی «پنهان» می‌شد، اما از اینکه حزب خود را علنی کمونستی اعلان کند. فرار می‌کرد. اگر چه نظریات در این مورد مختلف است. نویسنده‌گان غربی نظریهٔ عدم مداخله را تایید می‌کنند، اما عبدالوکیل قبلاً وزیر مالیه و بعد وزیر خارجه اظهار می‌دارد که او خود شاهد سازمانده‌های شوروی در جریان حوادث اپریل ۱۹۷۸م بوده است.(۱)

گمان برده می‌شود پیلوتانی که در آن زمان قصر ریاست جمهوری را مورد بمبارد قرار دادند، از کارمندان نظامی شوروی بودند. زمان برای براه اندازی کودتا مناسب بود. در این موضوع که این پروژه با

۱- این گفته را در کنفرانسی که از طرف مولفین کتاب در سپتامبر ۱۹۹۵ در پوهنتون زوریخ تدویر شده بود، ارایه کرده است - مولفین.

جزییات پلانگذاری شده بود، قابل بحث است. هم سفیر شوروی پوزانف و هم ناظرین و هم سرقوماندانی اعلای اردوی شوروی، چنین انکشافی را در اوضاع ممکن نمی‌دانستند. در مسکو تعجب حکمروایی می‌کرد. وقتی که معاون ستردرستیز قوای مسلح خرومییف در ساعت ۱۱ صبح ۲۷ اپریل به مسوول استقامت جنوبی ستردرستیز بوگدانف «بعدها تورنجنرال» تیلفون کرد، او هیچ چیزی در بارهٔ انقلاب در افغانستان نمی‌دانست. کودتا به صورت غیر منتظره روی داده بود. روز بعد ۲۸ اپریل کمیسیون غیر رسمی در امور افغانستان که در سال ۱۹۷۳ تشکیل شده بود و صرف در موارد خاصی تدویر می‌یافت، با ترکیب گسترده، تشکیل جلسه داد. ریاست این جلسه را گرومیکو به عهده داشت و رئیس ستردرستیز نیکولای اوگارکف، معاون وزارت خارجه گ. ام کورنینکو، مسوول بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونست شوروی پونوماریف و معاونش اولیانفسکی در جلسه حضور بهم رسانده بودند. از شورای وزیران ای. و. ارخیپف نماینده‌گی می‌کرد. اندروپوف و برژنیف نیز در جلسه حاضر شده بودند.

برژنف واقعاً پرسید که تره‌کی کیست، از زمانی که با تره‌کی در اواخر سال ۱۹۶۵م به عنوان یک عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ملاقات کرده بود، او را خیلی ضعیف به یاد می‌آورد. در این مورد او به اولیانفسکی و سیمینکو رییس بخش بین المللی حزب کمونیست شوروی رو آورد، زیرا مناسبات با افغانستان در آن زمان خوب بود و شوروی نمی‌خواست در چنان فضایی اهمیت چندانی به ح.د.خ.ا قایل شود. به گفتهٔ اولیانفسکی،

تره کی با اطمینان اینکه ما (شوروی) از این اندیشه حمایت می‌کنیم، حتی در آن زمان از قیام مسلحانه سخن می‌گفت که مورد تایید قرار نگرفت. مسکو مشوره داد تا حزب را مستحکم و متحد بسازند. در ملاقات ۲۸ اپریل، تصمیم گرفته شد تا حکومت جدید (جمهوری دموکراتیک افغانستان) را به رسمیت بشناسند. به گرومیکو وظیفه داده شد تا گام‌های لازم را بردارد. ۳۰ اپریل ۱۹۷۸م، پوزانف به صورت رسمی تره کی را از شناسایی حکومتش توسط اتحاد شوروی آگاه ساخت. چند ماه بعد، دفتر کی جی بی در کابل اطلاع حاصل کرد که امین در جریان قیام مسلحانه اکیداً هدایت داده بود که در هیچ موردی به روس‌ها اطلاع ندهند. چنانکه حدس می‌زدند، یکی از توطئه‌گران، پرسونل سفارت شوروی را از برنامهٔ کودتا آگاه ساخته بود. آن‌ها می‌توانستند به داود هشدار بدهند، ولی این کار را نکردند. داود با زندانی ساختن رهبران ح. د. خ. ا دست به یک عمل ناعاقبت اندیشانه زده بود. در مطبوعات شوروی انقلاب اپریل به مثابهٔ بازتاب مبارزهٔ چند قرنهٔ مردمان ستمدیده علیهٔ استثمار، عقبماندگی وبرای دستیابی به آزادی، انعکاس یافت. مطبوعات شوروی تاکید می‌کرد که انقلاب اپریل ۱۹۷۸م حمایت گسترده‌یی را در سراسر کشور به دست آورده است. اگر چه ح. د. خ. ا در آن زمان، حتی با ارقام خوشبینانه، صرف در حدود ۱۸۰۰۰ عضو داشت. به اصطلاح انقلاب اپریل، یک کودتای نظامی بود که آن را نظامیان سازماندهی کرده بودند. این محاسبه که ح. د. خ. ا نقشی را در جهت سازماندهی توده‌ها برای جنبش ایفا کرده است، نیز درست نیست. این واقعیت باقی می‌ماند که ح. د. خ. ا می‌توانست پوتنسیال معینی را در تهییج شهرها ایجاد کند، اما در

مورد قیام توده‌ها به تاثیر از کدام تیوری و یا اندیشهٔ حزب، حتی سخن گفتن بیهوده است. در نتیجه، کار حزب در سال‌های رژیم داود، فقط به فعالیت مخفی خلاصه می‌شد. داود به تصفیهٔ قساوتمندانهٔ شخصیت‌های «خلقی» دست می‌زد، زیرا می‌دانست که حزب نمی‌توانست توده‌ها را به جنبش درآورد.

نقش مسکو در کودتا، بزرگ جلوه داده می‌شود. تنها نظریهٔ سفیر سابق امریکا در افغانستان الیوت در مورد اینکه اتحاد شوروی تلاش به خرچ می‌داد تا دو شاخهٔ حزب که اختلاف نظر داشتند، متحد شوند (چیزی که واقعاً روی داده بود و به اتفاق نظر ثابت نیز شده است)، کافی نیست که از روی آن نتیجه‌گیری شود که مسکو در براه‌اندازی کودتا نقش مداخله گرانه داشته است. در زمان کودتا در صف اول افسران قرار داشتند، نه ح. د. خ. ا به عنوان یک حزب. ارقام زیادی وجود دارد که این افسران در اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند. احتمال دارد که مسکو، چنانکه الیوت می‌گوید، ح. د. خ. ا را در سازماندهی کودتا تحریک کرده باشد، زیرا زمان کودتا برای همه اشتراک کننده‌گان آن کاملاً غیر منتظره بود. روشن است که در اینجا دست مسکو نبوده است.

وقتی مسکو اعلام کرد که افغانستان به بلاک سوسیالستی می‌پیوندد، تقریباً هیچ واکنش جدی دیپلوماتیکی در تمام جهان به وجود نیامد. در خود مسکو در مورد کودتای اپریل بدون تبصره، گزارش داده می‌شد. حکومت تره‌کی بدون معطلی به رسمیت شناخته شد. سفیر شوروی در افغانستان اولین دیپلومات خارجی بود که با تره‌کی ملاقات کرد. به تاریخ ۳ می، برژنیف و کاسیگین به تره‌کی

تبریک گفتند و آرزومندی خود را به همکاری‌های مثمر در آینده، ابراز داشتند.

و به شهادت معین سابقهٔ وزارت امور خارجه کورنینکو انقلاب برای کرملین کاملاً غیر منتظره بود. اولین خبر از طریق ایجنت انگلیسی پیتر به دست آمد. فقط بعد از آن سفارت شوروی در کابل، واکنش نشان داد. از کانال‌های استخباراتی هم معلوماتی به دست نیامد. نام‌های تره‌کی، کارمل و امین صرف به کارمندان بخش بین المللی حزب کمونست اتحاد شوروی آشنا بود و نه برای گرومیکو و دیگر اعضای بیروی سیاسی. بعد تره‌کی به کورنینکو اعتراف کرد که اتحاد شوروی را آگاهانه از کودتا اطلاع نداده بودند. شرایط انقلابی به مفهوم کلاسیک آن وجود نداشت. بین داود و اتحاد شوروی مناسبات دوستانه موجود بود. انقلاب ثور برای پوزانف که از سال ۱۹۷۲م به حیث سفیر شوروی در کابل انجام وظیفه می‌نمود، همانقدر غیر منتظره بود که برای سایر نماینده‌گان کشورهای دیگر. نظر به ارزیابی او، کودتا خیلی بد سازماندهی شده بود، و چهره‌های مهمی که مسوولیت آن را به عهده داشتند - تره‌کی و امین - توطئه‌گرانی بیش نبودند. مهمترین نارسایی نظر به گزارش سفیر شوروی، ارتباط می‌گرفت به مبارزهٔ درونی بین شاخه‌های حزب که آن هم به رهبران حزب مربوط بود. تره‌کی به مثابهٔ راهنما (رهبر - نظریه پرداز) و امین به مثابهٔ استاد ورزیده و مجرب تاکتیک.

بناءً نظریه در ارتباط اینکه مسکو از جزئیات کودتا با خبر بود و در راه اندازی آن فعالانه شرکت کرد، درست نیست. اتحاد شوروی در هیچ یک از مراحل، آماده‌گی و اجرای کودتای ۱۹۷۸م اشتراک فعال

نداشت. مسکو صرف بعد از تحقق کودتا، به زمینه‌سازی‌های بعدی پرداخت. اتحاد شوروی یکی از اولین کشورهایی بود که رژیم جدید افغانستان را به رسمیت شناخت. این شناسایی به تاریخ ۳۰ اپریل صورت گرفت و همین باعث شد تا گمان برده شود که مسکو از نیات سازماندهندگان کودتا با خبر بود.

بعد از کودتای اپریل علاقمندی امریکا نسبت به رویدادهای سیاست خارجی افغانستان رو به فزونی نهاد. در زمان رئیس جمهور کارتر دو برخورد (نظریه) وجود داشت: گروپی که به دور وزیر خارجه امریکا سیروس وینس حلقه زده بودند، طرفدار آن بودند تا به انتظار انکشاف حوادث بنشینند و از تحریک اتحاد شوروی بپرهیزند. سفیر امریکا در کابل دابس چندین بار با امین ملاقات کرد. هدف آن بود تا بهستگی مناسبات را عمیق سازند. طرفداران اقدامات سختگیرانه و قاطع به دور مشاور امنیت ملی برژنسکی گرد آمده بودند و به رئیس جمهور نظر می‌دادند که به هیچ حالت با آنچه که در افغانستان گذشت، مدارا نکنند. کارتر راه میانه را برگزید به این معنی که به برژنسکی اجازه داد تا از طریق *CIA* از مخالفین رژیم کابل حمایه کند و از جانب دیگر وزارت خارجه می توانست ارتباطات خود را با رژیم تره‌کی حفظ نماید. به زودی همکاران ارشد مشورتی امریکا دیدارهای خود را با نماینده‌گان مخالفین در پشاور آغاز کردند و این زمانی بود که سیل مهاجرین افغانی وارد پاکستان می‌گردید.

۴ - تحقق اصطلاح «کمک برادرانه» در زمان رهبری جدید افغان مشاورین شوروی

تره کی بارها خاطر نشان می‌ساخت که حزب او نه مارکسیستی است و نه راه کمونیستی را تعقیب می‌کند. بعد از پیروزی کودتا، امین از شوروی‌ها خواست تا تعداد زیادی از مشاورین و معاونین را برای ساختن دستگاه‌های دولتی و حزبی اعزام دارد. اردو به شیوهٔ شوروی بازسازی شد. مشاورین، دستگاه امنیت دولتی، حارندوی (پولیس)، سازمان‌های اجتماعی و مطبوعات را به وجود آوردند. در نیمهٔ ماه می ۱۹۷۸م اولین گروپ مشاورین حزبی به ریاست مسوول بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی ان. سیمونتکو وارد کابل شد. مشاورین در تمام وزارتخانه‌ها و در تمام سطوح، جابجا شدند. در همان زمان - ماه می - مشاورین نظامی نیز به افغانستان اعزام شدند. برای هر غند دو مشاور و دو معاون برای هر مشاور نیز تعیین گردید که این تعداد در این جا نیز خیلی کم به نظر می‌رسید، زیرا آن‌ها می‌بایست تمام مقامات فرماندهی را به دست می‌گرفتند. اولین گروپ مشاورین را جنرال ان. ای. زوتوف رهبری می‌کرد. نقطهٔ محوری را در ارایه کمک‌ها، در اختیار گرفتن ارگان‌های مرکزی اداره تشکیل می‌داد. ادارات ولایتی عملاً مشاورین نداشتند و باید مشکلات خود را خود به تنهایی حل می‌کردند. تمام مشاورین توجه عمدهٔ خود را به استحکام و گسترش اساسات حزبی، ارتقای نفوذ حزب در اردو، ایجاد سازمان‌های قوی و پرجمعیت اجتماعی و ساختار مرکزی اداره معطوف داشته بودند. در رهبری این پروسه، چنانکه معمول بود، کمیته‌های ناحیوی حزبی قرار داشتند.

از سال ۱۹۷۸م کمک‌های بلاانقطاع اقتصادی در حال افزایش بود. مواد سوخت، قبل از همه، نفت در سرلوحهٔ این کمک‌ها قرار داشت. اتحاد شوروی مجبور بود موادی را به افغانستان برساند که تادیهٔ آن از طرف ایران قطع شده بود. اتحاد شوروی تقریباً ۶۲٪ نیازهای نفتی افغانستان را زیر پوشش گرفته بود. گذشته از آن، کمک‌های اقتصادی، دادن قرضه‌هایی با شرایط مناسب و دراز مدت را نیز در بر می‌گرفت. گذشته از آن، کمک‌های اقتصادی، ارایهٔ وام‌های دراز مدت با شرایط سهل را برای سبسایدی ۸۰٪ نرخ مواد که سالانه ۳۰۰ میلیون روبل و در مجموع ۱/۵ میلیارد را در پنج سال در بر می‌گرفت، نیز تشکیل می‌داد. این مقدار پول برای تحقق پروژه‌های جاری پلان پنجساله در نظر گرفته شده بود. همچنان واردات مواد مختلف مورد ضرورت به بهای ۱۶۰ میلیون روبل در سال نیز پیش بینی گردیده بود.

ریفورم‌ها (اصلاحات)

در ۱۰ می ۱۹۷۸م برنامه‌یی شامل ۲۰ ماده به نشر رسید که دارای اهداف ذیل بود: ایجاد اقتصاد غیر وابسته، تسریع رشد اقتصادی، ارتقای سطح زنده‌گی، ادامهٔ اصلاحات ارضی، محو بقایای فیودالیزم و تسلط سوداگران خارجی، گسترش اقتصاد دولتی، کمک به خرده‌بورژوازان، دهقانان بی زمین و متوسط، دموکراتیزه ساختن دستگاه دولتی و عرصهٔ سیاسی، تامین انکشاف زبان‌های ملی و فرهنگ همهٔ ملیت‌ها، راه اندازی انقلاب فرهنگی و محو بقایای استعمار، استعمار جدید و امپریالیزم در همهٔ ساحات زنده‌گی.

از آنجایی که زراعت مهمترین بخش اقتصاد را تشکیل می‌داد، در

این عرصه تلاش‌های جدی‌تری برای تحولات روی دست گرفته شده بود. به تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۷۸م فرمان در مورد «زمین» به تصویب رسید که آغاز اصلاحات ارضی را اعلام می‌داشت. ۱۱ میلیون دهقان که ۸۰٪ زارعین را تشکیل می‌دادند، به یکبارگی از قرض‌ها رهایی یافتند. در نظر بود تا از ۳/۵ هزار زمیندار ۷۴۰ هزار هکتار زمین ستانده شده و از آن جمله ۶۵۵ هزار هکتار طور رایگان برای ۲۹۶ فامیل، ۴۰ هزار هکتار به مزارع (فارم‌ها) دولتی و ۳۳/۵ هزار هکتار برای شراکت داده شود. مقاومت در برابر این تغییرات را حلقات مذهبی با تبلیغ این که زمین به خداوند تعلق دارد و قابل غصب نیست، آغاز کردند. اصلاحات به علل مختلفی به روی کاغذ ماند، جوانان بی تجربهٔ بیروکرات را از شهرها به دهات فرستادند، بسیاری از دهقانان اصلاحات را نپذیرفته و از اخذ زمین امتناع ورزیدند، عدم ارقام لازم و نبود سایر تسهیلات برای توزیع زمین مانع از انجام اصلاحات گردید. تمام اقدامات اتخاذ شده، به مثابهٔ «تحولات مترقی» به اساس مارکسیزم - لیننزم صورت می‌گرفت، اما سنت‌ها قابل شکستن نبودند، زیرا زمینداران بزرگ که هدف اولی این تغییرات را تشکیل می‌دادند، در نظر دهقانان به مثابهٔ مدافعین شان از تسلط حکومت تبارز نموده بودند.

در زمان اصلاحات ارضی، اشتباهات اصولی نیز به وقوع پیوست. مسئلهٔ «آب» در نظر گرفته نشده بود. انتقال بعضی از دهقانان به نواحی دیگر کشور نیز با مقاومت مواجه گشت. تاثیرات سیاسی - روانی این اقدامات مورد مطالعه قرار نگرفته بود. این برنامه که برای گسترش پایه‌های اجتماعی انقلاب به وسیلهٔ تطبیق اصلاحات طرح

ریزی گردیده بود، به شکست فاحشی مواجه گردید. مهمترین مسئله را برای حزب دموکراتیک خلق «مسئلهٔ ملیت‌ها» تشکیل می‌داد. حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بعد از پیروزی کودتا، تحقق تساوی ملیت‌ها و پایان بخشیدن به بی عدالتی اجتماعی را از جمله اهداف خود اعلام کرد. پشتون‌ها در عمل از برتری و نقش تعیین کنندهٔ خود چشم نپوشیدند. امین که به ملیت پشتون تعلق داشت، هدف خود را حتی پشتونیزه ساختن تمام اقلیت‌ها قرار داد.

فعالیت رهبران مذهبی هر چه بیشتر و بیشتر تحت کنترول شدید قرار می‌گرفت. اسلامگرایی با وجودی که اساس فرهنگی اکثریت مردم را تشکیل می‌داد، از نظر حزب دیموکراتیک خلق افغانستان مردود شناخته می‌شد. ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۸، تره کی «اخوان المسلمین» را به صورت رسمی، دشمنان مردم اعلام داشت. روحانیون فعالیت‌های گسترده‌یی را علیه حاکمیت، به خصوص میان قبایل پشتون در امتداد سرحد با پاکستان و بین قوای مسلح براه انداختند. تابستان ۱۹۷۸م، شبنامه‌هایی (اوراقی) در کابل پخش شد که در آن‌ها از مردم دعوت شده بود تا برای تصفیهٔ کشور از وجود کمونبست‌ها و روس‌ها، رو به جنگ آورند. اردوی حکومتی افغانستان را موجی از فرار در بر گرفت.

با وجود فشارها، در تطبیق اصلاحات موفقیتی به دست نیامد. فرامین به صورت اتومات از طرف مقامات بالا صادر می‌گردیدند. حزب دموکراتیک خلق افغانستان معلومات اندکی در مورد محلات داشت و همچنین فاقد تجربهٔ عملی در تطبیق چنین برنامه‌ها بود.

اختلافات بین «خلق» و «پرچم»

به زودی پس از چند روز اخذ قدرت، تفرقه بین رهبری به وقوع پیوست. تره‌کی و امین با توافق روی رهبری واحد (تره‌کی) از فعالیت‌های فراکسیونی جلوگیری به عمل آوردند. در عمل خلقی‌ها نفوذ بیشتری حاصل کرده بودند. پرچمی‌ها در اقلیت قرار گرفتند. تایید شده است که مامورین سفارت شوروی در کابل نیز می‌خواستند بالای سیاست کادری نفوذ خود را قایم سازند. کارمل بعضی اقداماتی را روی دست گرفت تا از صلاحیت هایش به نفع خود استفاده نماید. در مورد نقش امین به زودی پس از انقلاب بحث‌های تندی در کمیتهٔ مرکزی که ۳۰ عضو داشت و بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان که ۱۰ نفر عضو داشت، درگرفت. خلقی‌ها نیز چون پرچمی‌ها به امین اعتماد نداشتند.

از اواسط سال ۱۹۷۸م کیش شخصیت تره‌کی، به القای امین رو به رشد نهاد. اقتدار واقعی هر چه بیشتر به دست‌های امین تمرکز می‌یافت. اصل همکاری مد نظر نبود. امین در ماه اگست فرمان جمع آوری اسناد علیه «پرچم» را صادر کرد. علیه طرفداران این گروه، تصفیه‌های گسترده، به شمول تصفیهٔ فزیکی به راه افتاد. در قوای مسلح نیز تصفیه آغاز شد و رهبران دولتی و حزبی (متعلق به آن گروه) را به زندان‌های ابد گسیل داشتند. ب. ان پوناماریف به مثابهٔ مامور کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی نقش مهم مشورتی را در ارتباط با حزب دموکراتیک خلق افغانستان بازی می‌کرد، اما امین و تره‌کی به پیشنهادات او گوش نمی‌دادند. مقاومت گروه‌های اسلامی رو به افزایش نهاد. حملات امین بالای کارمل بیشتر شد که سوء ظن

نماینده‌گان شوروی در کابل را فراهم آورد. آن‌ها تا اندازهٔ زیادی در مورد خدمات «پرچم» و نادرستی اتهامات امین می‌دانستند. اگر امین را نمی‌توانستند به سر عقل بیاورند، انشعاب به وجود می‌آمد. گروه «پرچم» را به اشتراک در حکومت داود متهم می‌ساختند که حقیقت هم داشت، اما این عملی بود که از طرف مسکو مورد تایید قرار گرفته بود.

«پرچم» خیلی کم نسبت به «خلق» به پشتون‌ها اتکا داشت. در جریان ملاقات با سفیر پوزانف به تاریخ ۱۱ جون ۱۹۷۸م وزیر داخله نور (نور احمد نور) افشا کرد که امین و تره کی قدرت را غضب کرده و به اقدامات تصفیوی علیه گروه «پرچم» دست می‌زنند، او همچنان گفت که اعضای بیروی سیاسی از امین هراس دارند. او گفت که بدون کمک اتحاد شوروی هیچ کس نمی‌تواند در برابر امین مقاومت کند. یک هفته بعد پوزانف با کشتمند ملاقات کرد که او نیز از رشد سریع اختلافات اطلاع داد. به گفتهٔ او، تره کی می‌خواست گروه «پرچم» را نابود نماید. در اول جون امین با اجازهٔ تره کی، تصفیه را در منصهٔ اجرا قرار داد. کارمل، نور، راتبزاد و نجیب‌الله بالترتیب به حیث سفرای پراگ، واشنگتن، بلگراد و تهران توظیف گشتند. پلان کارمل در مورد سرنگونی رژیم خلقی‌ها افشا گردیده بود. او با خانواده‌اش نزد پوزانف پناه برد. در جولای تمام اعضای گروه پرچم را از وظایف شان سبکدوش ساختند. در ماه اگست پوزانف لازم دانست به وزیر خارجه گرومیکو و مسوول بخش بین المللی پوناماریف اطلاع دهد که اوضاع رفته رفته خراب می‌شود. در سراسر کشور شکار اعضا و طرفداران «پرچم» آغاز یافته بود.

در قوای مسلح تلاش‌های کم و بیش جدی برای راه اندازی قیام‌ها صورت گرفت. در کمیته مرکزی سه نظر در مورد اخذ موقف در برابر قوت‌های مسلح وجود داشت. اولی آن را افراد حلقهٔ تره‌کی و امین، دومی را گروپ وابسته به وزیر دفاع قادر و سومی را رهبران گروه پرچم به رهبری ببرک کارمل تمثیل می‌کردند. اختلافات وقتی آغاز یافت که تره‌کی و امین خلاف تعهد شان از پذیرفتن اعضای جبههٔ متحد کمونستی در صفوف حزب دموکراتیک خلق افغانستان امتناع ورزیدند. تنها نمایندهٔ این سازمان، قادر به عضویت حزب، عضو شورای انقلابی و دولت پذیرفته شد. اختلاف بین قادر و امین نیز شعله‌ور شد که قادر در این باره آشکارا نارضایتی خود را اعلام داشت. این مسئله انگیزه‌یی شد تا خلقی‌ها، حس ملیت گرایی پشتون‌های قوای مسلح را تحریک نمایند. قادر موقف پرچمی‌ها را نیز در مسایل مربوط به ساختار اردو مورد انتقاد قرار می‌داد. کارمل کوشش می‌کرد از برخوردهای قادر و امین به نفع خود استفاده کند. امین نمی‌خواست هیچ مقام مهمی را در اردو به پرچمی‌ها واگذار شود.

اختلافات بین دو فراکسیون، تاثیر بزرگی بالای اردو به جای گذاشت. پرچمی‌ها مجبور گشتند به کار مخفی (زیر زمینی) رو بیاورند. در ۱۷ اگست وزیر دفاع قادر به اتهام توطئه زندانی شد. به تعقیب آن تایید شد که توطئه را امین سازماندهی کرده بود تا با اتکا بر آن مخالفین خود را از سر واکند. همراه با قادر ۸۰۰ نفر از ضابط‌ها و افسران از اردو اخراج شدند. بعضی از آن‌ها را به اعدام محکوم ساختند. فقط در اثر دخالت شوروی بود که این اعدام‌های ظالمانه را به زندان‌های دراز مدت مبدل ساختند. در این مبارزهٔ خشن، امین

تلاش داشت تا کنترول خویش را در تمام ساحهٔ نظامی تحکیم نماید. برای این کار او با تمایل به تامین نفوذ سیاسی خود در تمام قطعات قوای مسلح، از اعضای بیروی سیاسی استفاده می‌کرد. فعالیت اعضای اخراج شدهٔ رهبری پرچم پوشیده نماند. کارمل که به صفت سفیر در چکوسلواکیا مسکن گزین بود، و پس از برطرفی اش از مقامات حزبی که در همانجا مهاجر شده بود، به سازماندهی طرفدارانش به مبارزه علیه تره‌کی اشتغال داشت. در مورد فعالیت افشاگرانه‌ای وی علیه تره‌کی، فرمان مورخ نوامبر ۱۹۷۸م مسکو به سفیر شوروی مقیم چکوسلواکیا گواهی می‌دهد. در فرمان آمده است که سفیر مذکور به بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونست چکوسلواکیا خاطر نشان سازد که به ارگان‌های مربوط آن کشور، در مورد ضرورت جلوگیری از تبلیغات کارمل علیه تره‌کی هدایت دهد:

«... سفیر قبلی جمهوری دموکراتیک افغانستان کارمل ببرک (در متن چنین آمده است - مولف) که در چکوسلواکیا به سر می‌برد، فعالیت‌های معینی را بین افغان‌های مقیم کشورهای سوسیالستی و همچنان کاپیتالستی به پیش می‌برد. تلاش‌های او برای ایجاد ارتباط بین پرچمی‌ها (اعضای گروپ «پرچم» به رهبری ک. ببرک) و سازماندهی آنان در پلاتفورم مبارزه علیه رژیم موجوده در افغانستان تمرکز یافته است... او برای این هدف همچنان تلاش دارد ارتباطات خود را با طرفدارانش در افغانستان و کارمندان حزب دموکراتیک خلق افغانستان، قوای مسلح افغانستان، ادارات دولتی و سایر ارگان‌ها برقرار نماید...

نظر به ارقام موجود، تصفیه‌ها علیه پرچمی‌هایی که عاقلانه در

برابر رژیم رفتار می‌نمایند و صادقانه در ادارات دولتی کار می‌نمایند، و همچنان پیگرد خانواده‌های آنان در افغانستان متوقف گردیده است. ک. ببرک باید با در نظر داشت حالات، نتایج درستی اتخاذ نماید که نه خود به فعالیت‌های ضد دولتی بپردازد و نه دیگران را به این کار آغشته سازد.»

مقاومت و اقدامات متقابل

پس از دو ماه از به اقتدار رسیدن تره کی، هشت تنظیم بنیادگرای اسلامی، آغاز جهاد را در برابر رژیم مارکسیستی اعلان نمودند. این ائتلاف که به نام «جبههٔ نجات ملی» موسوم بود، در اسلام آباد مقر گرفت و توسط برهان الدین ربانی رهبری می‌شد. مقاومت که از ماه می ۱۹۷۸م آغاز گشته بود، در ابتدا بدون برنامه و غیر منظم بود. گروپ‌های غیر وابسته به هم در سراسر کشور به پا می‌خاستند. در اواسط سال ۱۹۷۸م قیام در نورستان و سپس در درهٔ پنجشیر شکل گرفت. در بهار، هنگام تعقیب گروپ‌های تندرو اسلامی توسط افراد حکومت، روستایی در درهٔ کنر به آتش کشیده شد.

خلقی‌ها با بمباردها و استعمال اسلحهٔ فاسفوردار و مطابق به برخی گزارش‌ها استعمال (بمب‌های) ناپالم به به مقاومت مجاهدین پاسخ دادند. شوروی‌ها به زودی پی بردند که انقلاب ثور به مشکلات جدی برخورده است. خیلی زود شرایط به وجود آمده، به مطبوعات راه یافت. هنوز در آن زمان قوت‌های مقاومت افغان، ده‌ها هزار مسلح، شامل برخی شورشیانی که در خارج تعلیم دیده بودند، تخمین زده می‌شد. اقدامات خرابکارانه در قندهار و هرات نیز به راه افتاد.

در کنار پاکستان، عربستان سعودی، مصر و اسراییل نیز دلچسپی فراوانی به قضایای افغانستان نشان می‌دادند. مصر و اسراییل برای ارسال اسلحه توظیف شده بودند و عربستان سعودی نیازمندی‌های مالی را رفع می‌ساخت. پاکستان به مرکز عمدهٔ حمایت مقاومت مبدل گشت. اوضاع اخیر عدم توانایی کنترول سرحد مشترک ۱۴۰۰ مایلی را به خوبی نشان می‌داد. در نتیجه، عملاً دسترسی آزاد را به افغانستان سبب می‌گشت. اسلحه باید به صورت مخفیانه انتقال می‌یافت. پاکستان مسوول توزیع آن بین قیام کننده‌گان افغان بود. سامان آلات نظامی که به دست می‌آمد، با حداعلی سرعت از طریق سرحد افغانستان به داخل ارسال گشته و توزیع می‌گشت. در ماه می ۱۹۷۸م اولین پایگاه‌های نظامی علیه رژیم کابل ایجاد گردید. مامورین جنرال قونسلی امریکا در پشاور با مخالفین اسلامی مربوط، تماس قایم نموده و تلاش ورزیدند تا آن‌ها را متحد گردانند. در نتیجه در ماه جون ۱۹۷۸م جبههٔ ملی نجات افغانستان به وجود آمد، اما فقط شش هفته دوام نمود. در این تلاش‌ها برای متحد ساختن قیام کننده‌گان، متخصص امریکایی لویی دوپری نیز اشتراک داشت. شوروی‌ها تایید کردند که او مطابق به هدایت سی آی ای حرکت می‌کرد.

در نوامبر ۱۹۷۹م او یکجا با دیگر مامورین سی آی ای دفتری را برای امور حمایت از مخالفت (اپوزیسیون) تاسیس نمود. تا اواخر سال ۱۹۷۸م ادارهٔ کارتر، سیاست دو بُعدی را به پیش می‌برد. وزارت خارجه از مجرای‌های دیپلوماتی فعالیت می‌کرد و مشاور امنیت ملی برژنسکی از طریق CIA. این سیاست تا وقوع انقلاب در ایران و قتل

سفیر امریکا - دابس - در افغانستان در فبروری ۱۹۷۹م ادامه یافت.

در آغاز سال ۱۹۷۹م، مقاومت در بسیاری از شهرهای افغانستان گسترش یافت. اتحاد شوروی و افغانستان مکرراً امریکا، پاکستان، عربستان سعودی و چین را به مداخله در امور داخلی افغانستان متهم می‌ساختند. در اپریل ۱۹۷۹م بعد از ناآرامی‌ها در هرات، وضعیت تره کی به بحران مواجه شد. قیام کننده گان ولایات پکتیا، کنر، هرات، ارزگان، مزارشریف، تخار، بدخشان، پروان و فراه را در کنترول گرفته بودند. رژیم کابل به تحکیم بنیاد خویش از طریق ایجاد سازمان‌های اجتماعی، به مثابهٔ اقدام متقابل پرداخت. در ترکیب سازمان‌های اجتماعی در افغانستان در آن زمان سازمان جوانان با ۵۵ هزار عضو، سازمان جوانان قوای مسلح با ۳۱ هزار عضو و سازمان کارگری با ۷۰ هزار عضو شامل بود. اعضای اتحادیهٔ سوسیالستی جوانان تا سال ۱۹۸۴م تا ۱۲۵ هزار دختر و پسر ارتقا یافت. زحمتکشان شامل دهقانان و خرده مولدین مستقل به ۳۱۳۳ هزار نفر می‌رسید و اما پرولتاریا به مفهوم واقعی آن، فقط ۳۰ تا ۳۵ هزار نفر را تشکیل می‌داد. در زمان امین در سراسر کشور ۶۰ هزار کارگر موجود بود.

در آغاز دسامبر ۱۹۷۸م بین افغانستان و اتحاد شوروی موافقتنامهٔ دوستی و همکاری به امضاء رسید. در قسمتی از آن کمک‌های متقابل دو دولت نیز جا داده شده بود. موافقتنامهٔ دوستی شامل ۱۵ ماده بوده و مناسبات بین دو کشور همسایه را تنظیم می‌کرد. این موافقتنامه به موافقتنامه‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۳۱ اتکا داشت و مدت اعتبار آن ۲۰ سال بود. در مادهٔ اول آن تحکیم و تعمیق دوستی خلل‌ناپذیر بین دو کشور، در مادهٔ دوم از همکاری تخنیکی و اقتصادی سخن رفته بود و در مادهٔ

سوم از همکای‌های فرهنگی و هنری، تعلیم و تربیه و علوم، صحت عامه، مطبوعات، رادیو، تلویزیون و سینما، توریزم، ورزش و غیره. اهمیت محوری را مادۀ چهارم موافقتنامه، که عملاً اتحاد شوروی را مکلف به کمک می‌ساخت، بازی می‌کرد. در این ماده در مورد ارایۀ مشوره‌های متقابل در ساحات تامین امنیت، استقلال و تمامیت ارضی هر دو کشور و برای تحقق این اهداف برداشتن گام‌های متقاضی، توافق صورت گرفته بود. از همکاری در ساحۀ نظامی نیز صریحاً تذکر داده شده بود. مادۀ ۶ هر دو کشور را از پیوستن به پیمان‌های نظامی و یا سایر پیمان هایی که علیه یکی از این دو کشور باشد، منع می‌ساخت. مادۀ نهم به مبارزه علیه نیروهای ارتجاعی که به تسریع و پیدایش استعمار و راسیزم در همه اشکال آن، اشاره داشت.

۲۸ دسامبر ۱۹۷۸م امین از طریق پوزانف، ۲۰ میلیون روبل برای تطبیق اقدامات امنیتی درخواست نمود. رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی کاسیگین به افغانستان کمک‌های گستردۀ نظامی و اقتصادی را پیشنهاد نمود. در آخر فبروری ۱۹۷۹م معاون رئیس شورای وزیران اخریپف از کابل دیدن نمود و کمک‌های بزرگی را وعده سپرد، کاری که تره کی را به درخواست کمک‌های هر چه بیشتر تشویق کرد. تمام مصارف را برای پیشبرد امور مشورتی و ارایۀ کمک‌ها، شوروی به تنهایی متقبل می‌شد. افغانستان باید تنها مصارف جابجا سازی، تهیه جا برای کارگران، ترانسپورت خدماتی و کمک‌های طبی را به دوش می‌گرفت.

***

در فصل دوم کتاب حاضر علل و سیر مداخله مورد پیگیری قرار می‌گیرد. بعد در بخش

سوم، جریان جنگ که در دو مرحلهٔ زمانی صورت گرفته است، مورد تحلیل و تجزیه قرار خواهد گرفت. بعد از شش سال جنگ ناموفق و شدید تلاش‌ها برای بیرون شدن از قضیه، توسط مشی مصالحهٔ ملی آغاز یافت که بالاخره به خروج قوای شوروی از افغانستان منجر گشت. قسمت پنجم تنها مسایل خاص نظامی را تشریح می‌کند. معضله‌ای که عملاً از طریق نظامی غیر ممکن بود، نمی‌توانست با ابزار سیاسی دوام یابد. بخصوص عوامل نظامی بود که زمینهٔ آن را فراهم ساخت که در کرملین پروسهٔ درک اوضاع واقعی به وجود آید. در بخش پنجم و نهایی بررسی و مقایسه معضلهٔ افغانستان با چیچن مطرح بحث خواهد بود.

بخش دوم

ما نمی‌توانیم افغانستان را از دست بدهیم

فصل سوم

۱ - تصنیف جنگ از نظر شوروی‌ها:

صنف بندی جنگ از نظر شوروی‌ها نقش مهمی را در درک سیاست و نظریه‌پردازی (دکتورین) نظامی اتحاد شوروی بازی می‌نماید. استوار بر نظریهٔ مارکسیزم - لیننزم جنگ‌ها از طرف دولت‌ها، مؤتلفین دولت و توده‌های مردم براه می‌افتد. بناءً با در نظر داشت این که جنگ چه اهدافی را دنبال می‌کند، به جنگ‌های ارتجاعی و مترقی تقسیم می‌شوند. جنگ مترقی عبارت است از مبارزه در راه سوسیالیزم و رهایی طبقات و مردم از استثمارگران. برعکس، جنگ‌های ارتجاعی عبارتند از جنگ به خاطر تحکیم سلطهٔ بورژوازی.

تفاوت میان جنگ‌های عادلانه و غیر عادلانه تضادهای طبقاتی را بازتاب می‌دهد. چنانکه معمول است جنگ‌های عادلانه مترقی و جنگ‌های غیرعادلانه ارتجاعی می‌باشند. با این گروه بندی، می‌توان گفت که جنگ می‌تواند بین سرمایه داران و کارگران، بین مردمی که می‌خواهند به آزادی دست یابند و نیروهای امپریالستی و بین اردوگاه سوسیالیزم و کاپیتالیزم و بالاخره بین خود دول امپریالستی شعله ور گردد. لینن جنگ‌ها را به سه کتگوری تقسیم کرده بود: جنگ‌های امپریالستی، جنگ‌های ملی و جنگ‌های انقلابی.

این تیوری بعدها انکشاف بیشتر پیدا کرد. بعد از جنگ دوم جهانی، چهار کتگوری جنگ تفکیک گردید: جنگ بین دول کاپیتالستی، جنگ‌های داخلی بین پرولتاریا و بورژوازی، جنگ‌های آزادیبخش ملی و جنگ بین نظام‌های سوسیالستی و کاپیتالستی. با همین برداشت، خروشچف جنگ‌ها را به سه کتگوری تقسیم کرد: جنگ جهانی، منطقوی و جنگ‌های رهایی بخش. به این ترتیب جنگ در قاموس شوروی چهار شکل را به خود گرفت:

۱ - جنگ‌های میهنی، منجمله مبارزهٔ مسلحانه توده‌ها علیه نیروهای ارتجاعی سرمایه‌داری انحصاری.

۲ - جنگ برای دفاع از آزادی و انکشاف مستقلانهٔ اقتصاد.

۳ - جنبش‌های اجتماعی برای پیشرفت‌های اجتماعی، زمانی که معضلهٔ سیاسی به جنگ می‌انجامد و در صورتی که گروپ‌های ارتجاعی به مقاومت مسلحانه دست می‌یازند و همچنان در صورت مداخلهٔ دول امپریالستی. هدف اولی جنگ را در این مورد، به وجود آوردن تغییرات و تحولات اجتماعی تشکیل می‌دهد.

۴ - جنگ بین کشورهای رو به انکشاف که زادهٔ علل مختلف می‌باشد.

با در نظر داشت این طبقه بندی، جنگ در افغانستان به کتگوری سوم تعلق می‌گیرد. می‌توان از «معضله در سطح پایین» نیز سخن گفت که در انکشاف آن دو فاز وجود دارد: اول - فاز بسته که عبارت از جنگ اعلام ناشده توسط گروپ‌های مقاومت است و مورد افغانستان در آن صدق می‌کند و دوم - جنگ‌های پارتیزانی «فاز رو به انکشاف». همین ترتیب جنگ محدود در صف اول قرار میگیرد که از

طریق وسایل جنگی و سیاسی برای دستیابی به اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به پیش برده می‌شود. «معضله در سطح پایین» نظر به موقعیت جغرافیایی و همچنان نظر به استفاده از اشکال اسلحه و استعمال آن محدود می‌باشد. اتحاد شوروی قبل از همه در سیاست خارجی امریکا، سیاست دخالت در قضایای منطقوی را می‌دید. مسکو همواره خود را مواجه با یک چلنج (مبارزه‌طلبی) احساس می‌کرد.

۲. رهبری استراتیژیک بیروی سیاسی و کمیته مرکزی ح.ک.ا. شوروی
تمام تصمیم‌گیری‌ها در ارتباط با افغانستان در سطح عالی رهبری اتحاد شوروی توسط کمیسیون امور مربوط به افغانستان که در آن وزیر خارجه گرومیکو، وزیر دفاع استینوف، رئیس کی جی بی اندروپوف و مسوول بخش امور بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پوناماریف شامل بودند، اتخاذ می‌گردید. در اواسط سال ۱۹۷۹م رئیس ستردرستیز اوگارکف - شخص دوم در دستگاه نظامی - نیز در این کمیسیون عضویت یافت که باید وزارت دفاع را در آن جا تمثیل می‌کرد.

کابل تمام تقاضاهای خود را مبنی بر ارسال مهمات، مواد غذایی و ارایه کمک‌های تخنیکی مستقیماً به مسکو، عنوانی بیروی سیاسی ارسال می‌کرد. بیروی سیاسی، چنانکه معمول بود آن تقاضاها را برآورده می‌ساخت. مسوولین از اوضاع حقیقی افغانستان و مشکلات اردوی چهل آگاهی کافی نداشتند و هدایت می‌دادند تا از تقاضاهای کابل استقبال صورت گیرد. قوت کابل در ضعف روبه استیلایش بود که بدون خجالت ابراز می‌گردید، نهفته بود که به گفتهٔ گرومیکو

بالاخره پای اردوی چهل را به فعالیت‌های نظامی کشانید.

رهبری افغانستان، به ویژه ببرک کارمل بارها موضوع قابل بررسی را در جلسات بیروی سیاسی تشکیل می‌دادند. به تاریخ چهارم جولای ۱۹۸۱م اندروپوف اظهار داشت که کارمل تا هنوز موفق نگردیده است پایگاه سیاسی خود را گسترش دهد. همچنان کمیته مرکزی نیز خاطر نشان ساخت که او (کارمل) باید اقداماتی را برای تقویه اردو و پولیس انجام دهد. در این جلسه، همچنان اکید شد که کادرهای ادارات مختلف دولتی نیز باید تقویه گردند. مشوره‌های مناسب در همهٔ این موارد به کارمل داده می‌شد. در مورد هماهنگی مسوولین ادارات دولتی هر دو کشور نیز تذکراتی به عمل آمد. گرومیکو خاطر نشان ساخت که مسئلهٔ افغانستان حل بسیاری از مسایل دیگر بین المللی را به بن بست کشانیده است. به گفتهٔ او فعالیت جانب افغانی را در حل سیاسی مسایل می‌بایست تشدید کرد.

کارمل به اجرای عملیات نظامی توسط قطعات نظامی اتحاد شوروی پافشاری می‌کرد. او در این مورد به سرمشاور شوروی در کابل و یا مستقیماً به بیروی سیاسی در مسکو مراجعه می‌کرد، بدون اینکه در این اندیشه باشد که شرکت اردوی چهل در عملیات نظامی چه عواقبی به دنبال خواهد داشت، آیا چنین تمایلی وجود دارد و یا اینکه رهبری اردوی چهل این اقدام را عاقلانه می‌داند و یا خیر. میکانیزم ارایه تقاضاها، ساده بود. رهبری افغانستان از طریق نمایندهٔ کی جی بی یا سرمشاور نظامی و یا نمایندهٔ وزارت خارجه شوروی در کابل تقاضای مورد نظر خود را به مسکو انتقال می‌داد. مسکو معمولاً به نفع رهبری افغانستان تصمیم می‌گرفت و دستور می‌داد که در کجا و

چه عملیات نظامی‌یی باید صورت گیرد. اردوی چهل هدایت گرفته بود تا اقدامات متناسب را انجام دهد. اردوی چهل فقط باید اوامر را اجرا می‌کرد و هیچگونه امکاناتی برای برنامه ریزی فعالیت‌های اپراتیفی و استراتیژیکی نداشت.

برنامه ریزی تاکتیک توسط ریاست ارکان اردوی چهل و دفتر سرمشاور نظامی شوروی در کابل صورت می‌گرفت. درست همین ارگان‌ها بودند که تصمیم می‌گرفتند که عملیات نظامی چگونه و در کجا راه اندازی گردد. سپس برنامه عملیات به قوماندانی حوزهٔ نظامی ترکستان ابلاغ می‌گردید که بعد از تایید، به مسکو ارسال می‌شد که به تصویب نهایی ستر درستیز برسد. ستردرستیز آن را به اطلاع وزیر دفاع می‌رساند. بعد از گذشت نیم هفته اردوی چهل تیلگرامی دریافت می‌کرد حاکی از تصویب پلان با امضای وزیر دفاع و لوی درستیز. در اوج و شدت جنگ‌ها، برنامه‌های نظامی به صورت یک ماهه ترتیب می‌گردید. این شیوه که تا خروج قطعات شوروی در سال ۱۹۸۹م از افغانستان، ادامه یافت، اردوی چهل را مجبور می‌ساخت دست به تقلب بزنند. اردوی چهل در برابر دوراهی قرار داشت: آیا چنانکه لازم است اوامر مسکو را باید اجرا کرد و یا اینکه از تلفات بیشتر افراد برای پیشبرد عملیات نظامی که اکثر شان بیمورد بودند، جلوگیری کرد. پس از تحلیل دساتیر سپرده شده، بارها اتفاق می‌افتاد که بعضی از دساتیر مورد قبول قرار نگیرد. قوماندان اردوی چهل بوریس گروموف در اثر تجارب روزمره، در پایان جنگ به این نتیجه رسیده بود که یا باید عملیات جنگی را متوقف ساخت، یا اینکه تعداد عساکر را به دو برابر افزایش داد. تنها برای انسداد مرز بین افغانستان و

پاکستان به هشتاد هزار سرباز ضرورت احساس می‌گردید. اما افغان‌ها باز هم به مسکو مراجعه می‌کردند و مسکو دساتیر خود را تکرار می‌کرد.

مامورین بلند پایه به مسایل بی اهمیتی نیز مشغول بودند که به هیچ وجه با مقام شان تناسب نداشت. مثلاً به تاریخ ۲۶ جولای ۱۹۸۰م بیروی سیاسی تصمیم گرفت تا به ببرک کارمل و اعضای بیروی سیاسی پنج عراده موتر (نیوا) به طور رایگان داده شود. این موضوع را خود برژنف به جلسه ارایه نموده بود.

از جانب دیگر، اعضای بیوی سیاسی از کاستی‌های همکاران افغان خود آگاهی داشتند. کمیسیون ستردرستیز اتحاد شوروی به ریاست سکولوف که بعدها وزیر دفاع شد، ضمن بررسی رفیع وزیر دفاع افغانستان، وی را شخص ناتوان خوانده بود. رفیع به گروه نظامیان تعلق نداشت و گذشته از آن شخص سرشناسی هم نبود. به نظر کمیسیون متذکره این دلایل سبب می‌گردید تا وزیر دفاع مورد پشتیبانی افسران قرار نگیرد. وزیر دفاع غرق خیالات واهی بود و با حس عدم اعتماد قوت‌های خود را بررسی می‌کرد. تایید شده است که با وجودی که در جلسات مشترک با مشاورین نظامی شوروی توصیه‌ها را می‌پذیرفت، اما اغلب خاموش می‌بود. رفیع به عنوان اینکه برای تحصیل عازم اتحاد شوروی است، از وظیفه خود سبکدوش گردید.

۳. تامین اطلاعات استخباراتی در سطح استراتیژیکی

برای تامین اطلاعات استخباراتی در سطح استراتیژیک نهادهای

زیادی مصروف فعالیت بودند. اطلاعات مورد نظر توسط بیروی سیاسی و بخش بین المللی کمیته مرکزی، کی جی بی، کشف نظامی، قطعات مسلح و وزارت داخله گردآوری می‌گردید. اختلاف نظر و رقابت در درون این نهادها وجود داشت که بر مفیدیت اطلاعات تاثیر وارد می‌کرد و تصویر مبهمی را به مسکو ارایه می‌کرد. اتحاد شوروی مشاورین زیادی را به افغانستان اعزام کرده بود که از افغانستان و خصوصیات آن اطلاعی نداشتند. گذشته از آن در جمع آوری اطلاعات سازمان استخباراتی افغانستان (خاد) نیز دست داشت. خاد (خدمات اطلاعات دولتی) که در آغاز سال‌های هشتاد توسط نجیب الله رهبری می‌شد، با وجودی که به موفقیت‌های معینی دست یافته بود، مورد تنفر قراز داشت و قادر نبود از درز کردن اطلاعات به بیرون جلوگیری نماید. وضعیت ذکر شده سبب گردیده بود که شوروی‌ها نمی‌توانستند کاملاً به کسی دیگر جز افراد خود اعتماد کنند. بیروکراسی، سانسور و فشار از بالا عواملی بودند که بر مامورین حین گردآوری اطلاعات تاثیر وارد می‌کردند. اتحاد شوروی از خاد منحیث وسیله‌یی برای راه اندازی عملیات سیاسی و جنگ روانی استفاده می‌کرد. مامورین خاد در گروپ‌های مجاهدین رخنه می‌کردند تا پلان‌های شان را افشاء کنند. آن‌ها همچنان وظیفه داشتند تا در کار مجاهدین مزاحمت ایجاد نمایند و یا عکس العمل نشان دهند. بعضی دیگر را به زندان می‌فرستادند تا از زندانیان اطلاعات کسب نماید. اجنت‌ها توسط پول استخدام می‌گردیدند که به برای کوتاه مدت مفید ثابت می‌گشت، اما برای دراز مدت نتایج دلخواهی به بار نمی‌آورد.

در جریان جنگ بهبودی اندکی در کار استخباراتی پدید آمد.

«باروویک» نظر دارد که مثمرترین و موثرترین کار استخباراتی را اردو انجام داده است. اما چنانکه رییس سابق کشف داخلی شوروی «شیبارشین» می‌گوید، نباید به نقش کی جی بی نیز اهمیت اندکی داد. مسکو نمی‌توانست بر منابع حکومتی افغانستان تکیه کند. شوروی‌ها فاقد شبکه استخباراتی از زمان قبل از جنگ بودند. خاد نقش محافظین راپورترها رابر عهده گرفت، اما اطلاعات از وزارتخانه‌های دیگر نیز به دست می‌آمد. در این مورد تفاوت زبان‌ها مانع بزرگی محسوب می‌گردید.

برای مشاورین در افغانستان به دست آوردن به موقع اطلاعات به مشکلی مبدل گردیده بود. آن‌ها بدون اینکه زیاد زحمت فکر کردن را به خود راه بدهند، دستور دادند به رادیوهای غربی گوش داده شود و به این ترتیب برای صبح روز آینده برنامه استخباراتی خود را تنظیم می‌کردند.

استفاده موفقانه از قوا به خاطر نابودی واحدهای مشخص، ایجاب می‌کرد تا اطلاعات لازم به دست آورده شود و استخبارات در سطح بلند کار نماید.

چنانکه معمول است، اطلاعاتی که از ایجنت‌ها به دست می‌آمد، آنقدر کهنه می‌بود که نمی‌شود در وقت مناسب مورد استفاده قرار گیرد. به همین لحاظ کشف هوایی و نظامی اهمیت خاصی کسب نموده بودند. تلاشی‌ها، کشف از طریق تعرض و کارگزاری کمین‌ها موفقیت بیشتری به دست می‌دادند. این عملیات باعث می‌گردید تا اسیر به دست آید و مورد بازپرس قرار گیرد. استفاده از قمر مصنوعی برای کشف، تحرک قطعات را بیشتر ساخت. اما مقایسه پیشبرد جنگ و

رهبری مسکو با عملیات متفقین در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱م که توسط بلانک صورت گرفته است مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد. رهبری خود اطلاعات کامل به دست نمی‌آورد و اگر به دست هم می‌آورد اطلاعاتی نبود که مورد ضرورت باشد و بتوان به اساس آن نتیجه گیری‌های درستی به عمل آورد. قمرهای مصنوعی اکتشافی نیز وارد عمل گردیدند. در مراحل خیلی بعدی جنگ، از نوامبر سال ۱۹۸۷م کامره‌های مخصوص عکسبرداری توسط قوای کشف هوایی مورد استفاده قرار گرفتند. شکست‌های بیشمار شوروی‌ها در عرصه استخبارات بعد از سال ۱۹۸۰م مستقیماً با کلتور جنگی آن کشور ارتباط داشت.

۴ - مجاهدین و کودتا در ایران و پاکستان

حزب دموکراتیک خلق در مجموع سال ۱۹۷۸ قبل از همه درگیر مشکلات درونی خود بود، که در نتیجه موفق نشد حمایت وسیع را در ولایات به دست آورد. با وجودی که مسکو به حضور وسیع حزب در روستاها تاکید می‌ورزید، اما رهبری حزب دموکراتیک خلق کار چندانی در این جهت انجام نداد. با آن هم نظریه پردازان حزب به اهمیت مقاومت دهاقین معترف بودند. در آغاز ۱۹۷۹ تنها شهرهای بزرگ از دسترس مجاهدین به دور مانده بود. حتی در آن زمان قسمت اعظم ساحه و تعدادی از ولایات در دست گروپ‌های مختلف قرار داشت، اما گروپ‌های مجاهدین هنوز پراگنده بودند. عملیات هماهنگ تقریباً وجود نداشت، با وجودی که فوراً پس از انقلاب اپریل جبههٔ نجات ملی به حیث نیروی سازمان دهنده به رهبری مجددی و

حمایت سازمان استخباراتی عربستان سعودی و کشورهای خلیج، تشکیل گردید، آثار ملموسی از فعالیت‌های مقاومت کننده‌گان به چشم نمی‌خورد که علل را آن را می‌توان در سطح منطقه جستجو کرد. از سال ۱۹۷۸ اقلاً ده گروپ مخالف مراکز رهبری خود را در پشاور که هم سرحد با افغانستان است، بنیاد گذاشتند. مقاومت در برابر رژیم خلقی‌ها پس از شروع تغییرات در ساحات اجتماعی و اقتصادی، شدت اختیار کرد، در آن زمان آشکار شد که آوردن تغییرات صرف در حرف نبوده، بلکه با آغاز اصلاحات ارضی و دیگر اقدامات معین عملاً شروع شده است.

تحول انقلابی در ایران همسایه در جنوری - فبروری ۱۹۷۹، آخرین حد مقاومت را در برابر سیاست‌های رضا شاه پهلوی که غربی ساختن جامعه پنداشته می‌شد، به نمایش می‌گذاشت.

پس از مدت کوتاه، کودتایی به رهبری ضیاءالحق علیه بوتو در پاکستان به راه افتاد که منجر به اعدام بوتو در آغاز اپریل گردید.(۱) این تحولات در هر دو کشور به مفهوم پیروزی شاخهٔ محافظه‌کاران افراطی بود. به این ترتیب در آستانهٔ ماه مارچ ۱۹۷۹م اوضاع در دو کشور همسایهٔ شرقی و غربی افغانستان به طور بنیادی و در اندک زمان دچار تغییرات و تحولات گردید. این تغییرات بدون شک در مسکو با نگرانی‌های زیادی پیگیری می‌گردید.

۱- بر خلاف تصور نویسنده‌گان. کودتای ضیاءالحق در پاکستان بیشتر از یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به وقوع پیوسته بود - مترجم

۵ - خرابی مناسبات افغان - امریکا

افغانستان خود نیز آبستن حوادث مهمی بود. در ۱۴ فبروری ۱۹۷۹[۱] افسر قبلی نیروی دریایی، سفیر ۵۸ سالهٔ امریکا در افغانستان - ادولف دابس - اختطاف و بعداً به قتل رسید. احتمالاً اندکی قبل از این واقعه او واشنگتن را در جریان حملهٔ قریب الوقوع شوروی به افغانستان قرار داده بود. او با موتر خود در مسیر اقامتگاه و سفارت در حرکت بود که در نزدیکی مرکز فرهنگی امریکا موتر او را چهار افغان ملبس به یونیفورم پولیس که گمان می‌شد اعضای گروپ چپ افراطی مائویستی «ستم ملی» بودند، توقف دادند و سوار موتر گردیدند. بعد با تهدید توسط تفنگچه دابس را وادار ساختند تا موتر را حرکت دهد. آن‌ها به هوتل «کابل» رفته و در یکی از اتاق‌های هوتل با گروگان خود ناپدید شدند و سپس به مذاکرات با مقامات دولتی در مورد آزادی شیعهٔ افراطی (؟) بحرالدین باحث پرداختند. مذاکرات به طول انجامید. پس از سه ساعت قوای افغانی تحت قوماندهٔ مشاور روسی، روبروی اتاقی که گروگان قرار داشت موضع گرفتند و به فیر بر اتاق آغاز نمودند. پولیس‌های افغانی و عساکر، اتاق هوتل را طی یک حمله تصرف کردند. دابس که زخم‌های زیادی برداشته بود، وفات نمود. دو نفر از گروگان گیران نیز به قتل رسیدند و دو نفر دیگر که دستگیر شده بودند، در محضر عام اعدام گردیدند[۲] از طرف امریکا هیچگونه بیانیهٔ رسمی در مورد قتل دابس انتشار نیافت.

۱- به گمان اغلب، ۱۶ فبروری همان سال. - مترجم

۲- چنانکه به یاد داریم، در جریان تیراندازی پولیس بر اتاق، رباینده‌گان و گروگان، همه به قتل رسیدند و از آن معرکه کسی جان سالم بدر نبرد - (مترجم).

واشنگتن فقط یادداشت احتجاجیه‌یی عنوانی سفارت اتحاد شوروی در کابل فرستاد. امین به مشاورین امریکایی اجازه نداد تا در بررسی قضیه شرکت نمایند و این کار بر تیره‌گی روابط افزود. در پی آن امریکا حضور خود را در افغانستان آشکارا کم ساخت. کمک‌های اقتصادی و تخنیکی تا حد زیادی کاهش یافت و اتهام تخلف از حقوق بشر بر کابل وارد آمد. امریکا فقط پس از اضافه‌تر از یک ماه در ۱۹ مارچ ۱۹۷۹م، «بریوس امشتوتس» را به حیث نماینده در امور افغانستان گماشت.

٦ - فشار روزافزون: قیام هرات در مارچ ۱۹۷۹

تشنجات رو به افزایش بود. به شمار مشاورین شوروی افزوده می‌گشت. نماینده‌های سازمان‌های مختلف استخباراتی گزارش‌های خود را بلاانقطاع به مسکو ارسال می‌کردند. کدرهای رهبری شوروی (در افغانستان) در آن زمان عبارت بودند از: پوزانف سفیر، آمر عمومی کی جی بی ایوانف و مشاور عمومی نظامی تورنجنرال گوریلف. مناسبات سیاسی و ارتباط با حکومت را منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی پوناماریف که مسوولیت تامین ارتباط با تمام احزاب کمونیست در خارج از شوروی را بر عهده داشت، به پیش می‌برد. از ابتدا فرمانده نیروهای پیاده جنرال پاولوفسکی و یک تعداد شخصیت‌های بلند رتبه دیگر نیز در این ارتباط دخیل شده بودند. مهمترین اخبار مربوط به تنش‌ها عموماً از طریق گوریلف و آتشهٔ نظامی شوروی دگروال بارانایف ارسال می‌شد. در بحبوحه فشارهای روزافزون، به صورت مرتب از شوروی

تقاضای کمک‌های بیشتر می‌شد. موجودیت اسناد و شاهدان عینی این را ثابت می‌سازند که تقاضاهای روز افزون دخالت (از طرف رژیم حاکم در کابل از مسکو) صورت می‌گرفت. تا قبل از ورود قوای شوروی در اواخر ماه دسامبر، ۲۰ بار تقاضای رسمی در مورد ارایهٔ کمک از طریق اعزام قوای نظامی از شوروی صورت گرفته بود. هنوز در ماه‌های مارچ و اپریل درخواست - در آن زمان محجوبانه - کمک و حمایت نظامی با هدف تامین آرامش و نظم در نقاط مختلف گردیده بود. این تقاضاها هم از طریق کارمندان شوروی در کابل و هم از طریق تیلفون‌های ممتد، از مسکو صورت می‌پذیرفت.

فشارهای روزافزون در ماه مارچ ۱۹۷۹ به حد نهایی خود رسید. در اثر قیام هرات، شرایطی که رژیم تره‌کی در آن قرار داشت، حالت بحرانی به خود گرفت. به گفتهٔ مولفین غربی، اولین باری بود که طی این قیام نیروهای مجاهدین نقش مهمی را بازی کردند. قیام در ۱۵ مارچ آغاز شد و با اشتراک فعال مبارزین مقاومت که پایگاه شان در پاکستان قرار داشت، متمایز می‌گردید. اولین واکنش در برابر سواد آموزی زنان صورت گرفت که به صورت تهاجم بر ادارات ولایت انجامید و اوضاع را وخیم ساخت. سیل جمعیت در حالی که به چهار طرف فیر می‌کردند، با یک هجوم مقر ولایت را متصرف شدند. نظیف الله نهضت والی هرات به مشکل از مرگ رهایی یافت. فرقهٔ ۱۷ اردوی افغانستان در هرات با کمیت ۱۰ هزار نفر، بخش بخش به قیام کننده‌گان پیوستند و برای شان اسلحه و مهمات دادند. قطعات وفادار به تره‌کی صرف نقاط مهم شهر را در اختیار داشتند. در این زمان هواپیماهای جنگی ضرباتی را بر مرکز فرماندهی فرقهٔ ۱۷ وارد کرد. روز بعد

تظاهرات شدت بیشتر اختیار کرد و این بار گارنیزیون هرات، هدف حمله قرار گرفت. ارتباط شهر کاملاً با دنیای بیرون قطع شده بود. افسران خلقی که به مقاومت دست زدند، همه به قتل رسیدند. روز ۱۷ مارچ اختیار شهر کاملاً به دست پارتیزان‌ها افتاد. در رهبری این حرکت - چنانکه اطلاع داده شده است - گروپ تحت الحمایهٔ چین قرار داشت[۱] و این‌ها همانانی بودند که قیام را نطفه‌گذاری کرده بودند. دیگران تاکید می‌کردند که در قیام هرات کارگران افغانی که از ایران باز گشته بودند، شرکت داشتند. مرکز فرماندهی در کابل به گارنیزیون قندهار دستور داد تا قوای مخصوص ضربتی به هرات اعزام دارد و کنترول شهر را به دست گیرد. همچنان لواهای ۴ و ۵ هم به صورت اضافی از کابل اعزام گردیدند که در طول چند روز نتوانستند به اهداف داده شده دست یابند. همچنان امین به نیروی هوایی مستقر در شیندند هدایت داد تا بر قیام کننده‌گان بمب فرو ریزد. شواهد سرپیچی از اوامر مرکز نیز موجود است. هواپیماهای ال - ۲۸ که از دوشنبه پرواز می‌کردند، به شهر هرات محموله‌های کمکی می‌ریختند.

۱- چنانکه مولفین خود خاطر نشان ساخته‌اند. منابع اصلی کتاب را اسناد و نشرات شوروی تشکیل می‌دهد و این عجیب نیست که شوروی‌ها در قبال قیام پر افتخار و جاودانهٔ ماه حوت مردمان دلیر و آزادهٔ هرات، چنین سخن بزنند و آن را منسوب به چین بسازند. و این تنها قیام هرات نیست که چنین از طرف شوروی‌ها تحریف گردیده بود. هر حرکتی که در هر گوشه‌ای از سرزمین قهرمان پرور ما علیه متجاوزین شوروی و رژیم دست نشانده‌اش صورت گرفته، دولت کابل و رهبری مسکو برای انحراف ذهنیت عامه، گاهی آن را به امریکا، گاهی به پاکستان و چین و گاهی هم به ایران و...منسوب ساخته‌اند. امروز که سال‌های زیادی از آن روزها سپری گشته است، این شگرد سخیفانه بیشتر از پیش افشاء گردیده و واقعیت جهاد ملت برهنه پای افغان که با شکم و دست خالی، اما مجهز با نیروی ایمان و حس آزادیخواهی به قیام علیه متجاوزین پرداختند. بر همگان آشکار گردیده است. مترجم.

استوار بر گفته‌های شاهدان و موجودیت اسناد، بر مشاورین شوروی نیز حملات صورت گرفته بود. نظریه در مورد انکشاف اوضاع خیلی مختلف است. منابع غربی در آنزمان همواره از تعداد زیاد مشاورین شوروی صحبت می‌کردند. مطابق به منابع امریکایی بین ۲۰ تا ۲۰۰ مشاور شوروی و اعضای خانواده‌های شان، در جریان قیام دچار شکنجه شده و تعدادی از آن‌ها به قتل رسیدند. «مک مایکل» می‌گوید که از جملهٔ پنجهزار نفری که در این قیام کشته شدند، ۱۰۰ نفر شان اتباع شوروی بودند. در مجموع، مطابق به گفتهٔ منابع غربی، به خصوص امریکایی، ۵۰۰۰ اهالی ملکی و تقریباً ۵۰ مشاور شوروی در جریان قیام هرات به قتل رسیدند. اما تورنجنرال ایوانف این ارقام را رد می‌کند. به گفتهٔ او صرف سه مشاور شوروی به قتل رسیدند. مطابق به اولین گزارش‌های رسمی صرف یک نفر مشاور در جریان قیام کشته شده بود. مشاورین دیگر کشورها - از آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا - مورد هیچگونه اذیت و آزار قرار نگرفتند. دیپلمات شوروی سافرونچوک در مورد کشته شدن چند تن از مشاورین شوروی سخن می‌زند. سخنان او با آن فرضیه مطابقت دارد که در جریان قیام بیش از دو یا سه نفر مشاور شوروی به قتل نرسیده‌اند. دگرجنرال لیاخوفسکی می‌گوید که دو نفر مشاور کشته شده‌اند. چنانکه کاسیگین رئیس شورای وزیران در جلسهٔ بیروی سیاسی گزارش داد، در حقیقت ۲۴ مشاور نظامی شوروی در هرات حضور داشتند. تلفات عمومی اهالی ملکی افغان‌ها در جریان قیام هرات بین ۳ تا سی هزار نفر می‌رسید.

واکنش حکومت افغانستان در برابر این قیام، به حد آخر سنگدلانه

بود. روز ۱۹ مارچ، در اوج قیام هرات، سفیر شوروی پوزانف با تره کی ملاقات کرد. سفیر شوروی در حالی که او را گروپی از افسران شوروی همراهی می‌کرد، می‌خواست در مورد انکشاف اوضاع در افغانستان و واکنش سختگیرانۀ حکومت معلومات به دست آورد. پوزانف قبل از همه با اتهامات موکد تره کی بر ایران و دخالتش در قیام هرات روبرو شد. سفیر شوروی به تره‌کی مشوره داد که تا حد ممکن از ایجاد مناقشه با تهران بپرهیزد. دیپلومات شوروی به صورت آشکار از فضای حاکم بر حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رهبری آن انتقاد به عمل آورد. در ختم جلسه پوزانف یک بار دیگر از تره کی درخواست کرد تا اقدامات سیاسی یی به عمل آورد که باعث جذب مردم به سوی او (تره کی) گردد. روز ۲۰ مارچ هنگامی که اردوی افغانستان بار دیگر شهر را در اختیار خود گرفت به تصفیۀ وحشتناکی دست زد.

هم در مسکو و هم در درون حزب دموکراتیک خلق قیام هرات شوک عمیقی را به وجود آورد. تصویری که مشاورین شوروی از افغانستان داشتند، در آن زمان با اولین تغییرات جدی مواجه گشت. در گزارشی که به امضای پوزانف و ایوانف رسیده است، گفته شده که در صورت انکشاف بیشتر ناآرامی‌ها، ایجاب می‌کند قوای شوروی برای حفاظت محلات معین اعزام گردند. به صورت مشخص از اعزام قوای شوروی تحت پوشش کارمندان تخنیکی به میدان هوایی بگرام و کابل نام برده شده بود. در صورت انکشاف بیشتر ناآرامی، تخلیۀ اتباع شوروی از افغانستان نیز پیش بینی گردیده بود. موضوع حمایت از حزب دموکراتیک خلق افغانستان در جلسات دارالانشای کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی نیز بررسی گردید. مسکو از دیر

باز به انتقادات پوزانف از تره کی و گروپ وی وقعی نمی‌گذاشت. حالا دیگر کرملین از خواب برخاسته و تره‌کی را به مسکو فراخواند. با در نظر داست اوضاع، آماده‌گی رزمی قوای مستقر در ترکستان را افزایش دادند. روز ۲۱ مارچ توطئه‌ای دیگر و این بار در جلال آباد افشا گردید که در اثر آن تقریباً ۲۳۰ نفر به زندان افگنده شدند که قسمت اعظم آن را نظامیان تشکیل می‌دادند. در این زمان تره‌کی در حاشیه قرار گرفته بود. اگر چه او ظاهراً در نقش رهبر قابل احترام تبارز می‌کرد، اما امین بیش از پیش او را از قدرت خلع می‌ساخت.

۷ - جلسهٔ فوق العادهٔ بیروی سیاسی - شنبه ۱۷ مارچ ۱۹۷۹م

افغانستان قبلاً موضوع مرکزی مباحثات را در سطح رهبری عالی شوروی تشکیل نمی‌داد. فقط در سال ۱۹۷۸، پس از به قدرت رسیدن تره‌کی و اعزام مشاورین اضافی بود که علاقه‌مندی به این کشور، در سرخط برنامه‌ها قرار گرفت. با در نظر داشت حوادث در هرات، استینوف وزیر دفاع، رئیس کی جی بی اندروپوف و گرومیکو وزیر خارجه که وقتاً فوقتاً پانوماریف نیز به آن‌ها ملحق می‌شد، به افغانستان توجهٔ بیشتری را مبذول داشتند. در جریان سه روز از ۱۷ الی ۱۹ مارچ ۱۹۷۹م، بیروی سیاسی به مطالعهٔ عمیق اوضاع در هرات و در مجموع در کل افغانستان پرداخت. جلسهٔ ۱۷ مارچ که برژنف نسبت مریضی در آن اشتراک نداشت، آشکارا نشان داد که بیروی سیاسی تصویر درستی از اوضاع در افغانستان ندارد و گزارش‌های رسیده مملو از اخبار متضاد بود.

چنانکه گرومیکو اطلاع داد، سر مشاور نظامی گوریلف و نمایندهٔ

موقت شوروی در امور افغانستان الکسییف، تصویر منفی‌یی از اوضاع افغانستان ارایه داده بودند:

«*مطابق با آخرین گزارش هایی که ما از افغانستان چه به صورت شفر و چه از طریق صحبت‌های تیلفونی با سرمشاور ما رفیق گوریلف و نمایندهٔ موقت در امور رفیق الکسییف به دست آورده‌ایم، اوضاع در افغانستان به شدت بحرانی گردیده و هرات اکنون به مرکز این بحران مبدل شده است.*

در آنجا، چنانکه از تیلگرام‌های قبلی دانسته می‌شود، فرقهٔ ۱۷ اردوی افغانستان موقعیت دارد که نظم را برقرار ساخته، اما حالا ما گزارشی دریافت کرده‌ایم حاکی از آن که این فرقه از بین رفته است. کندک توپچی و یک کندک پیاده شامل در تشکیل این فرقه، به صورت کامل به قیام کننده‌گان پیوسته‌اند. باندهای تروریست و مهاجمی که نه تنها به کمک پاکستان، بلکه چین و همچنان ایالات متحدهٔ امریکا تعلیمات نظامی دیده و تمویل می‌گردند، از سرحد پاکستان عبور کرده، در هرات آشوب براه می‌اندازند. به آشوبگرانی که از پاکستان و ایران وارد هرات می‌گردند، ضد انقلاب داخلی نیز پیوستند. خصوصاً که عده زیاد آن‌ها را روحانیون تشکیل می‌دهند. سران نیروهای ارتجاعی نیز عمدتاً به شخصیت‌های مذهبی وابسته‌اند.

به مشکل می‌توان گفت که شمار قیام کننده‌گان به چند نفر می‌رسد، اما چنانکه رفقای ما می‌گویند تعداد آن‌ها به هزاران نفر می‌رسد، بلی، به هزاران.

باید تذکر دهم که من ساعت ۱۱ قبل از ظهر صحبتی داشتم با امین وزیر خارجه و معاون تره‌کی و او هیچگونهٔ نظر تشویش آوری در مورد اوضاع افغانستان نداشت، بلکه با آرامش شاهانه گفت که اوضاع آن قدر پیچیده نیست و زمان همه چیز را تحت کنترول خواهد گرفت و غیره. کوتاه اینکه او ابراز داشت که اوضاع در آن جا با ثبات است.

به‌گفتهٔ امین، هیچ یک از والیان به قیام کننده‌گان نپیوسته و همه ولایات در تحت کنترول دولت مرکزی می‌باشد. اما این گفته با واقعیت مطابقت ندارد.» گرومیکو ادامه داد:

«آنچه که به کابل ارتباط می‌گیرد، این است که اوضاع در آنجا آرام است. سرحد افغانستان با ایران و پاکستان بسته است، دقیقتر می‌توان گفت نیمه بسته است. قسمت زیادی از افغان‌هایی که قبلاً در ایران کارگر بودند، از ایران اخراج شده‌اند و طبعاً احساس عمیق نارضایتی می‌کنند. قسمت زیاد این کارگران به قیام‌کننده‌گان پیوسته‌اند.

ما برای کمک به افغانستان به چه اقداماتی می‌توانیم متوسل گردیم، مربوط به پیشنهاداتی می‌گردد که شما ارایه خواهید داد. می‌خواهم بگویم که ما ۱۰ میلیون روبل اضافی به شکل اسعار برای حفاظت از مرزها به افغانستان اختصاص داده‌ایم.

از آنجایی که پاکستان در حقیقت یگانه جایی است که از آنجا تروریست‌ها به افغانستان نفوذ می‌کنند، فکر می‌شد که رهبری افغانستان یادداشت احتجاجیه‌یی عنوانی آن کشور صادر خواهد کرد و یا اعلامیه‌یی به نشر خواهد سپرد و یا اینکه اسنادی را ارایه خواهد داد. اما رهبری افغانستان این کار را نکرد. طبعاً این خیلی عجیب است.»

دو سه ساعت پس از صحبت گرومیکو با امین، خبرهایی حاکی از تشدید اوضاع در هرات مواصلت کرد. نیم ساعت بعد خبر رسید که تره‌کی، گاریلوف و الکسییف را دعوت کرده و رسماً تقاضای کمک تخنیکی نظامی، مهمات و مواد خوراکه و همچنان حمایهٔ قطعات زمینی (قوای پیاده) و هوایی را نموده است. گرومیکو در جلسهٔ بیروی سیاسی گفت:

«صحبت با تره‌کی روی چه موضوعی استوار بود؟ قبل از همه او تقاضای کمک تخنیکی نظامی، مهمات و خوار و بار از اتحاد شوروی نموده است که در اسنادی که ما به بیروی سیاسی ارایه کرده‌ایم، پیش بینی شده است. در مورد کمک نظامی، تره‌کی به صورت ضمنی گفت که شاید به کمک‌های زمینی و هوایی ضرورت احساس گردد. این را باید اینطور درک کرد که به اعزام قوای زمینی و هوایی ما ضرورت می‌افتد.

من فکر می‌کنم که ما باید مهمترین مسئله را در ارایهٔ کمک به افغانستان در نظر داشته باشیم و آن اینکه: ما به هیچ صورت افغانستان را از دست

صورت روشن و واضح نوشته شود.

همراه با این ما باید بالای تره کی نفوذ داشته باشیم، در صورتی که موضوع بر سر اعزام قوای ما باشد، پس این مسئله را باید عمیقاً ارزیابی نمود. ما بدون تقاضای حکومت افغانستان نمی‌توانیم به آنجا قوا اعزام نماییم. بگذار این مسئله را رفیق تره کی بداند. همزمان باید به تره کی گفت که آنها روش (تاکتیک) خود را تغییر دهند. نباید به قتل‌های گستردهٔ مردم، شکنجه و غیره متوسل گردند.

اوستینوف: *ما واریانت دیگری نیز داریم که مورد ارزیابی قرار گرفته است و شامل اعزام دو فرقه به افغانستان می‌باشد.»*

پوناماریف نظر داشت که نخست قوای افغانی باید آنچه را که ممکن است انجام دهند، سپس استفاده از قوای شوروی باید به مثابهٔ آخرین اقدام مدنظر گرفته شود. مسئلهٔ دیگر در خودداری از اعزام قوا این بود که ممکن است اسلحهٔ قوای شوروی به دست قیام کننده‌گان بیفتد. گذشته از آن برای کاسیگین و اعضای بیروی سیاسی واکنش ذهنیت جهانی اهمیت داشت، در صورت دخالت نظامی قوای شوروی آن‌ها چه گونه می‌توانستند این عمل را به جهان توجیه نمایند.

ابهام زیادی را اتخاذ موقف در برابر تره کی و امین نیز به وجود آورده بود. بیروی سیاسی روش رهبری هر دوی آن‌ها را اشتباه‌آمیز توصیف می‌کرد. هدایت داده شد که به صورت اساسی در مورد موقف حکومت و اوضاع افغانستان به صورت کل فکر شود. تذکر داده شد که رهبری افغانستان تلاش دارد چیزهای زیادی را از اتحاد شوروی پنهان نگه دارد. قوماندان‌های زیادی محبوس و یا تیرباران گردیده‌اند که سبب ایجاد فضای اختناق در اردو گردیده است. به این خاطر یکی از آژاندای مهم روز تحکیم اردو می‌باشد. اندروپوف در مورد واکنش‌ها از بیرون سرحدات گفت:

«ما باید تصمیم سیاسی را بررسی کنیم و در نظر داشته باشیم که به

احتجاجیه عنوانی افغانستان[۱]. کاسیگین صدر شورای وزیران، چون گرومیکو عقیده داشت که باید برای افغانستان مبارزه کرد و از رهبری افغانستان حمایت به عمل آورد، اما همزمان از سفیر پوزانف به خاطر عدم داشتن اتوریته (حیثیت) نزد افغان‌ها و نداشتن هدفمندی انتقاد نمود. انتقاد کاسیگین به عدم موجودیت مشاورین متخصص نیز ارتباط می‌گرفت. به گفتهٔ او، بیروی سیاسی منتظر دخالت ایران، پاکستان و چین و همچنان واکنش رئیس جمهور امریکا کارتر می‌باشد. اقدامات نظامی نیز مورد بررسی قرار گرفت.این نظریه قوت گرفت که افغان‌ها با کمک قطعات ویژه، باید خود مشکلات خود را حل کنند. کاسیگین اعلام داشت:

«من فکر می‌کنم نباید حکومت افغانستان را تشویق کنیم که آن‌ها از ما تقاضای اعزام قوا را نمایند. بگذار آن‌ها خود شان قطعات ویژه بسازند در محلات داغ اعزام گردند و آشوبگران را نابود سازند.

استینوف: *من فکر می‌کنم در صورتی که ما قوای خود را به آنجا اعزام داریم، در هیچ حالت نباید آن‌ها را درگیر سازیم.»*

استینوف دو حالت عملیات را پیش کشید:

«در ارتباط با فعالیت نظامی ما دو حالت را بررسی کرده‌ایم. اول اینکه در جریان ۲۴ ساعت فرقهٔ ۱۰۵ هوایی خود را به افغانستان سوق می‌کنیم. غند پیادهٔ موتوریزه را به کابل می‌فرستیم، فرقهٔ ۶۸ موتوریزه ما به سرحدات اعزام خواهد شد، فرقهٔ ۵ موتوریزه در سرحدات مستقر است. به این ترتیب در جریان سه شب و روز ما آمادهٔ اعزام قوا خواهیم بود. اما اما چنانکه در اینجا بحث صورت گرفت، باید تصمیمات سیاسی اتخاذ نماییم.

کریلینکو: *رفیق استینوف موضوع را خوب مطرح نمودند. ما باید علیه آشوبگران دست به کار شویم. در سند سیاسی نیز باید در این مورد به*

۱- شاید منظور ارسال یادداشت احتجاجیه عنوانی پاکستان یا ایران باشد. در اینجا احتمالاً اشتباه رخ داده است - مترجم.

صورت روشن و واضح نوشته شود.

همراه با این ما باید بالای تره کی نفوذ داشته باشیم، در صورتی که موضوع بر سر اعزام قوای ما باشد، پس این مسئله را باید عمیقاً ارزیابی نمود. ما بدون تقاضای حکومت افغانستان نمی‌توانیم به آنجا قوا اعزام نماییم. بگذار این مسئله را رفیق تره کی بداند. همزمان باید به تره کی گفت که آنها روش (تاکتیک) خود را تغییر دهند. نباید به قتل‌های گستردهٔ مردم، شکنجه و غیره متوسل گردند.

اوستینوف: ما واریانت دیگری نیز داریم که مورد ارزیابی قرار گرفته است و شامل اعزام دو فرقه به افغانستان می‌باشد.»

پوناماریف نظر داشت که نخست قوای افغانی باید آنچه را که ممکن است انجام دهند، سپس استفاده از قوای شوروی باید به مثابهٔ آخرین اقدام مدنظر گرفته شود. مسئلهٔ دیگر در خودداری از اعزام قوا این بود که ممکن است اسلحهٔ قوای شوروی به دست قیام کننده گان بیفتد. گذشته از آن برای کاسیگین و اعضای بیروی سیاسی واکنش ذهنیت جهانی اهمیت داشت، در صورت دخالت نظامی قوای شوروی آن‌ها چه گونه می‌توانستند این عمل را به جهان توجیه نمایند.

ابهام زیادی را اتخاذ موقف در برابر تره کی و امین نیز به وجود آورده بود. بیروی سیاسی روش رهبری هر دوی آن‌ها را اشتباه‌آمیز توصیف می‌کرد. هدایت داده شد که به صورت اساسی در مورد موقف حکومت و اوضاع افغانستان به صورت کل فکر شود. تذکر داده شد که رهبری افغانستان تلاش دارد چیزهای زیادی را از اتحاد شوروی پنهان نگه دارد. قوماندان‌های زیادی محبوس و یا تیرباران گردیده‌اند که سبب ایجاد فضای اختناق در اردو گردیده است. به این خاطر یکی از آژاندای مهم روز تحکیم اردو می‌باشد. اندروپوف در مورد واکنش‌ها از بیرون سرحدات گفت:

«ما باید تصمیم سیاسی را بررسی کنیم و در نظر داشته باشیم که به

احتمال زیاد به ما لقب متجاوز را خواهند داد، اما با وجود آن نباید در هیچ حالتی افغانستان را از دست بدهیم.

پوناماریف: متأسفانه ما خیلی کم در مورد افغانستان می‌دانیم. من فکر می‌کنم که در ملاقات با تره‌کی باید همه سوالات را مطرح کنیم، به خصوص او باید بگوید که اردو در چه وضعی است و به صورت عام در مورد اوضاع کشور. آن‌ها اردوی ۱۰۰ هزار نفری دارند و با کمک مشاورین ما این اردو باید خیلی چیزها بتواند انجام دهد. و اما بیست هزار آشوبگر به پیروزی می‌رسند. قبل از همه باید نیروهای افغانی با تمام قوا آنچه که ممکن است انجام دهند، و بعد هنگامی که واقعاً ضرورت باشد، قوای ما وارد عمل گردد.

کاسیگین: من فکر می‌کنم که ما باید اسلحه ارسال داریم، در صورتی که مطمئن باشیم به دست آشوبگران نمی‌افتد. اگر اردوی آن‌ها منحل گردد. این اسلحه را آشوبگران می‌گیرند. بعد سوال به وجود می‌آید که ما در برابر ذهنیت بین المللی چه بگوییم. همهٔ این چیزها را باید روشن سازیم، یعنی اگر ما قوای خود را اعزام داریم باید معلومات مناسب گردآوریم و همه مسایل را با تفصیل روشن سازیم. . . »

بیروی سیاسی از رهبری افغانی انتقاد به عمل آورد که ایجاد پایگاه وسیع را در بین مردم از نظر دور داشته است، اما چنانکه گرومیکو تاکید کرد، نباید افغانستان را به دشمن واگذار شد:

گرومیکو: ما باید در این مورد صحبت کنیم که اگر اوضاع خرابتر شود، چه باید انجام داد. امروز اوضاع (واقعی) افغانستان برای بسیاری از ما تا حال روشن نیست. یک چیز روشن است و آن اینکه ما نمی‌توانیم افغانستان را به دشمن بدهیم. چگونه می‌توانیم به این کار دست یابیم، باید فکر شود. شاید مجبور به اعزام قوا نگردیم.

کاسیگین: همهٔ ما دارای نظر واحد هستیم. نباید افغانستان را از دست داد. از اینجا - قبل از همه باید سند سیاسی را ترتیب داد، باید از همه وسایل سیاسی برای کمک به تحکیم حکومت افغانی استفاده کرد، کمکی که ما آن را تذکر دادیم، باید صورت گیرد و استفاده از عملیات نظامی را

باید به مثابهٔ آخرین اقدام در نظر گرفت».

تصمیم گرفته شد تا در صورت موافقت برژنیف اقدامات ذیل به عمل آید: به کاسیگین صلاحیت داده شد تا سند تحویلدهی ۱۰۰ هزار تن گندم را زیر کار گیرد و از طریق تره‌کی دقیق سازد که رهبری افغان اوضاع فعلی را چگونه بررسی می‌نماید. به مثابهٔ اقدام دیگر تصمیم گرفته شد تا در قیمت یک متر مکعب گاز طبیعی از ۱۵ دالر تا ۲۵ دالر ازدیاد به عمل آورده شود. عواید اضافی‌یی که از این طریق به دست می‌آمد، برای خریداری اسلحه تخصیص داده شد. گذشته از آن اسلحه به طور رایگان نیز ارسال می‌گردید. همهٔ این اقدامات باید تا اخیر ماه مارچ تطبیق می‌گردید. تصمیم گرفته شد از طریق وزارت خارجه احتجاجیه‌یی مبنی بر دخالت پاکستان در امور داخلی افغانستان، به سفارت آن کشور در مسکو ارسال گردد. پیشنهاد استینوف در مورد اقدامات نظامی مورد تائید قرار گرفت. به وزارت دفاع اجازه داده شد تا دو فرقه را در سرحدات با افغانستان جابجا سازد. تصمیم گرفته شد تا متخصصین کارآزموده‌تری را در ساحات نظامی و استخباراتی (اردو و کی جی بی) به افغانستان جهت تشخیص اوضاع اعزام دارند. باقی می‌ماند تنظیم مصوبات. پوناماریف و زمیاتین وظیفه گرفتند تا اسنادی را در ارتباط با دخالت‌های پاکستان، امریکا، ایران، چین و دیگر کشورها ترتیب نمایند. همچنان تصامیمی در مورد در جریان گذاشتن مردم نیز اتخاذ گردید.

در این جلسه هیچگونه اختلاف نظری در مورد تحلیل اوضاع وجود نداشت. همزمان، مسایل اساسی که به اتخاذ تصمیم ضرورت داشتند با اندیشه‌های اساسی در مورد ارایهٔ کمک توافق کامل داشت. این اقدامات نشاندهندهٔ آن بود که در آن زمان دخالت نظامی استثنا قرار داده نشده بود، اما از دخالت نظامی در جلسهٔ بعدی بیروی سیاسی مورخ ۱۸ مارچ صرف نظر گردید.

۸ - جلسه روز یکشنبه ۱۸ مارچ ۱۹۷۹م

بعد از نخستین ارزیابی، اعضای بیروی سیاسی به مطالعهٔ عمیق اوضاع پرداختند. در جریان صحبت تیلفونی با تره‌کی که در کابل توسط مشاور گاوریلوف، بَزانف پیش برده و یادداشت می‌گردید، تره‌کی با تمسک به اوضاع در هرات، مستقیماً تقاضای کمک نظامی کرد:

«... تره‌کی: *اوضاع خوب نیست. بدتر شده می‌رود. در جریان یک و نیم ماه گذشته چهار هزار نظامی در لباس ملکی از ایران به شهر هرات وارد شده و در قطعات عسکری نفوذ کردند. فعلاً فرقهٔ ۱۷ پیاده کاملاً به دست آنهاست، همچنان کندک توپخانه و تولی ضد طیاره که بر طیارات ما آتش می‌کنند. جنگ در شهر ادامه دارد.*

کاسیگین: در فرقه چند نفر است؟

تره‌کی: *در حدود پنجهزار نفر، همهٔ مهمات و تحویلخانه‌ها به دست آن‌ها می‌باشد. مواد خوراکه و مهمات را از قندهار توسط طیاره برای رفقای خود که در مقابل آن‌ها می‌جنگند، انتقال می‌دهیم.*

کاسیگین: *چقدر نفر شما در آنجا باقی مانده؟*

تره‌کی: *پنج صد نفر که در میدان هوایی هستند و قوماندان فرقه همرایشان است. ما یک گروپ عملیاتی را از کابل توسط طیاره برای تقویهٔ آنها فرستادیم. این گروپ از صبح در میدان هوایی هرات موقعیت گرفته است.*»

به گفتهٔ تره‌کی اهالی شهر که تعداد شان در حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار نفر می‌شود، کاملاً تحت نفوذ قیام‌کننده‌گان قرار گرفته‌اند. او ذکر می‌کرد که هرات شام آن روز و یا فردای آن روز (دوشنبه) سقوط نموده، به دست مخالفین می‌افتد.

«نور محمد تره‌کی: *ما تقاضا می‌کنیم که با عسکر و سلاح به ما کمک‌های عملی و تخنیکی نمایید.*

کاسیگین: *این یک مسئلهٔ بسیار پیچیده است.*

تره کی: در غیر آن به قندهار و سپس به کابل می‌روند. آنان نصف ایران را زیر بیرق فرقهٔ هرات به افغانستان می‌آورند. افغان‌هایی که به ایران فرار کرده‌اند، بر می‌گردند. ایران و پاکستان روی نقشهٔ مشترکی در برابر ما عمل می‌کنند. ازین سبب اگر شما اکنون به هرات ضربه وارد کنید، انقلاب را می‌توان نجات داد.

کاسیگین: بـه زودی هـمهٔ دنـیا از ایـن واقـعه آگـاهی مـی‌یابند. قیام‌کننده‌گان دستگاه‌های رادیو دارند و فوراً خبر می‌دهند.

تره کی: من خواهش می‌کنم که شما کمک کنید.

کاسیگین: ما در این باره باید مشوره کنیم.

نورمحمد تره کی: تا وقتی که شما مشوره کنید، هرات سقوط می‌کند و مشکلات بیشتری برای اتحاد شوروی و افغانستان به بار می‌آورد.»

تره کی نظر داشت که اردوی او قابل اعتماد است، اما به افسرانی که در اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند، اعتماد نداشت.

«نورمحمد تره کی: ما یقین داریم که اردوی ما قابل اعتماد است... اما باید کمک عملی و تبلیغات را هماهنگ بسازیم. من پیشنهاد می‌کنم که بر تانک‌ها و طیارات خود علامات افـغانی نـصب کـنید، هـیچکس بـو نخواهد برد. قوای شما می‌توانند از طریق کوشکه و کابل وارد گردند.

کاسیگین: تا رسیدن به کابل وقت لازم است.

تره کی: فاصلهٔ کوشکه تا هرات خیلی کم است. عساکر را به کابل می‌شود توسط طیاره انتقال داد. به فکر ما اگر شما عساکر خود را به کابل انتقال دهید و باز از آنجا به هرات بروند، کسی خبر نخواهـد شـد. فکـر خواهند کرد که آن‌ها عساکر حکومتی می‌باشند.

کاسیگین: من نمی‌خواهم که شما را پریشان بسازم، ولی پـوشانیدن این حقیقت ممکن نخواهد بود. ظرف دو ساعت تمام دنیا از آن با خبر می‌شوند. همه فریاد خواهند زد که اتحاد شوروی بر افغانستان تجاوز کرده است. رفیق تره کی، بگویید که اگر ما اسلحه و تانک توسط طیاره به کابل انتقال دهیم، شما عمله برای تانک‌ها یافته می‌توانید یا خیر؟

تره کی: به تعداد خیلی اندک.

کاسیگین: یعنی چقدر؟
نورمحمد تره کی: *ارقام دقیق در اختیار ندارم.*
کاسیگین: *اگر ما به سرعت توسط طیاره برای شما تانک و مهمات ضروری بفرستیم، شما متخصصینی خواهید یافت که از این اسلحه‌ها استفاده کنند؟*
نور محمد تره کی: *به این سوال نمی‌توانم جواب بدهم. مشاورین شوروی می‌توانند جواب دهند.*
کاسیگین: *می‌شود فهمید که در افغانستان کادرهای خوب تربیه شده ندارید و یا هم خیلی کم است. صدها صاحب منصب افغان در اتحاد شوروی تربیهٔ نظامی دیده‌اند، آن‌ها کجا هستند؟*
تره کی: *اکثر شان مسلمانان مرتجع هستند. اخوانی‌ها یا چنانکه معمول است آن‌ها را «اخوان المسلمین» می‌خوانند. ما بر آن‌ها اطمینان نمی‌توانیم. مورد اعتماد ما نیستند.»*

تره کی نمی‌توانست به جمع آوری سربازان اضافی از بین طبقهٔ کارگر بپردازد، زیرا تعداد آن‌ها خیلی کم بود. بلکه توجهٔ خود را در این مورد بر شاگردان لیسه‌ها و مکاتب باید متمرکز می‌کرد و اما پرورش آن‌ها هم سالیان درازی را در بر می‌گرفت. بعد از اشارهٔ کاسیگین در مورد اینکه اتحاد شوری تصمیم گرفته کمک‌های بلاعوض نظامی صورت دهد، هلیکوپترها و طیارات را تحت ترمیم بگیرد و همچنان ۱۰۰ هزار تن گندم کمک کند، تره کی بار دیگر صحبت را به هرات کشانید.

تره کی: *ما افسر نداریم. ایران عساکر خود را در لباس ملکی به افغانستان اعزام می‌دارد، پاکستان نیز افسر و عسکر خود را در لباس افغان‌ها می‌فرستد. چرا اتحاد شوروی نمی‌تواند ازبک‌ها، تاجک‌ها و ترکمن‌ها را در لباس ملکی اعزام دارد؟ هیچکس آن‌ها را نخواهد شناخت...*

می‌خواهیم که شما تاجک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها را برای هدایت

تانک‌ها بفرستید، زیرا ما از این ملیت‌ها در افغانستان خود داریم. بگذار لباس افغانی با علایم افغانی بپوشند، هیچکس به هویت آنان پی نخواهد برد. به نظر ما این کار خیلی ساده است. از تجربهٔ ایران و پاکستان معلوم می‌شود که این کار را به ساده‌گی می‌شود انجام داد. آن‌ها مثال ارایه کرده‌اند.

کاسیگین:... بیایید که اینطور موافقه کنیم: ما مشوره می‌کنیم و بعد به شما جواب می‌دهیم. شما به نوبهٔ خود با نظامیان خود و مشاوران ما مشوره کنید. حتماً در افغانستان نیروهایی وجود دارند که زنده‌گی خود را به خطر انداخته و برای شما بجنگنند. این نیروها را اکنون باید مسلح ساخت.

نور محمد تره‌کی: به ما ماشین‌های محاربوی را توسط طیاره بفرستید.

کاسیگین: شما کسانی را دارید که آن‌ها را رانده بتوانند؟

تره‌کی: برای ۳۰ یا ۳۵ ماشین محاربوی راننده داریم.

در همان روز کاسیگین معلومات لازم را به جلسهٔ بیروی سیاسی ارایه کرد و خبر داد که سقوط هرات تهدید بزرگی برای رژیم و در مجموع برای انقلاب خواهد بود. در جریان جلسه، کریلینکو که جلسه را ریاست می‌کرد، نظر داشت که آن نیمهٔ فرقهٔ ۱۷ هرات که به قیام کننده‌گان نپیوسته است، هیچ فعالیتی را انجام نمی‌دهد. وزیر دفاع استینوف اضافه کرد که همین اکنون با امین تیلفونی صحبت کرده است. امین نظر خویش را در مورد قضایای افغانستان تغییر داده و او نیز خواستار کمک نظامی گردیده است.

«استینوف: آنچه که به تاجک‌ها ارتباط می‌گیرد، ما چنین تشکیلات مستقلی نداریم. حتی حالا به مشکل می‌توان گفت که چند نفر از آن‌ها در قطعات تانک ما خدمت می‌کنند... امین که من همرایش صحبت می‌کردم نیز تقاضای اعزام قوا به هرات و سرکوبی مخالفین را نمود... امین در صحبت خود با من، گفت که انقلاب افغانی در مسیر خود به مشکلات بزرگی مواجه گردید است و نجات آن فقط توسط اتحاد شوروی ممکن

است. موضوع در چیست؟ چرا چنین می‌شود. موضوع این است که رهبری افغانستان، به نقش دین اسلام بهای درستی نداده بود. عساکر زیر بیرق اسلام می‌شتابند، زیرا اکثریت مطلق آن‌ها، شاید به استثنای عده محدودی، مومنین می‌باشد. به همین دلیل است که آن‌ها برای سرکوبی مخالفین در هرات کمک می‌خواهند. امین اگر چه چندان مطمئن نبود، گفت که بر اردو اعتماد دارد. و باز هم مثل رفیق تره کی تقاضای کمک نمود.

کریلینکو: پس آن‌ها تضمینی از جانب اردوی خود ندارند. آن‌ها فقط یک راه حل دارند و آن فقط تانک‌ها و ماشین‌های محاربوی ما می‌باشد.

کاسیگین: ما، با تصمیم‌گیری روی کمک نظامی باید به صورت جدی پی آمدهای منبعث از آن را مورد بررسی قرار دهیم. موضوع خیلی جدی است.

اندروپوف: رفقا! من به دقت روی این موضوع فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که ما باید خیلی و خیلی جدی این مسئله را بررسی کنیم که ما به خاطر کدام هدف عساکر خود را باید به افغانستان اعزام داریم. برای ما کاملاً روشن است که اکنون مطلقاً افغانستان آمادهٔ آن نیست تا همه مسایل را به شیوهٔ سوسیالستی حل نماید. در آنجا حاکمیت قوی دین، بیسوادی وسیع دهاقین، عقب مانده گی اقتصاد و غیره وجود دارد. ما درس لینن را در مورد شرایط انقلابی می‌دانیم. از کدام چنین شرایطی در افغانستان می‌توان سخن گفت، در آنجا چنین شرایطی وجود ندارد. به همین سبب من فکر می‌کنم که ما انقلاب را در افغانستان صرف با حمایهٔ اردوی خود می‌توانیم حمایت کنیم و این کاملاً برای ما غیر مجاز است. ما نمی‌توانیم به چنین ریسکی دست یازیم. . .

گرومیکو: من کاملاً با پیشنهاد رفیق اندروپوف موافق هستم که باید از اقدام اعزام نیرو به افغانستان صرف نظر شود. اردوی آنجا مورد اعتماد نیست. به این ترتیب قوای ما که به افغانستان برود، مهاجم شمرده خواهد شد. علیه کی آن‌ها خواهند جنگید؟ قبل از همه علیه مردم افغانستان و بر آن‌ها باید فیر نماید. رفیق اندروپوف درست تذکر دادند که شرایط برای انقلاب در افغانستان مهیا نشده بود. هر آنچه که ما در طول سال‌های آخر با چنین مشکلات در راه تخفیف تشنج جهانی، تقلیل تسلیحات و بسیاری

چیزهای دیگر، انجام دادیم، همه از دست خواهد رفت. طبعاً این اقدام ما تحفهٔ خوبی برای چین نخواهد بود. همه کشورهای غیرمنسلک علیه ما قرار خواهند گرفت. خلاصه، پیامدهای جدی را باید از چنین اقدامی انتظار داشت. موضوع ملاقات لیونید ایلیچ (برژنیف) با کارتر ملتوی گشته و آمدن ژیسکار دیستین (رئیس جمهور فرانسه) در اواخر مارچ مورد سوال قرار خواهد گرفت. سوالی به وجود می‌آید، ما چه چیزی به دست خواهیم آورد؟ افغانستان را با رهبری فعلی‌اش، اقتصاد عقب مانده آن که وزن ناچیزی در امور بین المللی دارد. از جانب دیگر باید در نظر داشت که از لحاظ حقوقی نیز ما نمی‌توانیم اعزام قوای خود را توجیه کنیم. استوار بر منشور سازمان ملل متحد یک کشور می‌تواند تقاضای کمک نظامی کند و ما در صورتی می‌توانیم قوای خود را اعزام کنیم که دخالت از خارج صورت گرفته باشد. افغانستان به هیچ حمله‌یی مواجه نشده است. این کار داخلی خود آن هاست، جنگ‌های یک گروپ از مردم با گروپ دیگر. و اضافه بر آن باید گفت که افغان‌ها به صورت رسمی از ما تقاضای کمک نخواهند کرد.

به یک کلام، ما در اینجا با چنین وضعی سر و کار داریم: رهبری با ارتکاب اشتباهات جدی موقف خود را از دست داده و از حمایت مردم برخوردار نیست.»

اندروپوف گفت که اگر مردم از تره‌کی حمایت نمی‌کنند، پس نیروهای شوروی نیز کاری انجام داده نمی‌توانند. کریلینکو با نتیجه‌گیری از جلسه، خاطر نشان ساخت که نظریات نسبت به روز شنبه، تفاوت نموده است و هیچ یک از اعضای بیروی سیاسی به نفع اعزام قوا رای نداده‌اند. باید به برژنیف در مورد اهمیت دعوت از تره‌کی گزارش داد. طیاره‌یی را باید به کابل فرستاد تا او (تره‌کی) شخصاً (آمده) تصویری از اوضاع ارایه دهد. در این جلسه از اعزام قوا صرف نظر گردید. به حیث اقدام عملی تصمیم گرفته شد تا ۲۴ مشاور شوروی از هرات فراخوانده شده و مقاله‌یی در «پراودا» در مورد

افغانستان و پاکستان به نشر برسد. در ارتباط با دعوت تره کی تصمیم گرفته شد تا برای او کمک‌های بعدی پیشنهاد گردد، اما، در پهلوی آن به او تشریح گردد که کمک مستقیم نظامی برای شوروی نتایج مثبت به همراه نخواهد داشت و صرف پی‌آمدهای منفی به بار خواهد آورد. اعضای بیروی سیاسی می‌خواستند تصویر دقیقی از اوضاع را به دست بیاورند. واکنش و نتیجه گیری آن‌ها با مقالات منتشره در جراید که جهت‌های تبلیغاتی داشتند، در تضاد بود.

۹ - جلسهٔ وسیع در دوشنبه ۱۹ مارچ ۱۹۷۹

بعد از آن که اعضای بیروی سیاسی دو روز جلسه کردند، در دوشنبهٔ بعدی برژنیف شخصاً در جلسه حضور یافت. این بار بیروی سیاسی با اشتراک وسیع اعضا، به شمول گورباچف که در آن زمان منشی امور زراعت بود، تدویر جلسه می‌نمود. برژنیف تمام فیصله‌ها را تائید کرد و در عین زمان نظر داشت که ضرور است از شمولیت اتحاد شوروی در جنگ جلوگیری به عمل آید. گرومیکو شرح فشرده‌ای حاکی از بهبود اوضاع را ارایه کرد:

«. . امروز گزارشی به دست آمد حاکی از آن که اضاع در هرات آنقدرها هم بد نیست، دو غند هنوز هم در طرف دولت قرار دارد. . . اخباری هم وجود دارد که دیروز در کابل تظاهرات وسیعی به حمایت از دولت صورت گرفته است. اما با وجود آن دولت اوضاع را در کشور چنانکه ایجاب می‌کند، تحت کنترول ندارد.

ما، طبعاً از حل مسایلی که به اوضاع افغانستان ارتباط می‌گیرد، شانه خالی نمی‌توانیم. اما من فکر می‌کنم که ما مجبور خواهیم بود تا خط خود، سیاست خود را حفظ نموده و با در نظر داشت همه خصوصیات، به راه خود برویم. اگر ما مثلاً، چنین ریسکی را با اعزام قوا قبول نماییم، طبعاً نقاط مثبت آن نسبت به نقاط منفی خیلی اندک خواهد بود. ما تا به حال

نمی‌دانیم که اردوی افغانستان چه روشی را اختیار کرده است. اگر اردو اقدامات ما را نپذیرد و یا بیطرف باقی بماند، طوری می‌شود که ما افغانستان را اشغال کرده‌ایم. در این صورت ما فضای متشنجی را در ساحهٔ سیاست خارجی برای خود ایجاد می‌نماییم. ما خیلی چیزها را که با مشکلات به دست آورده‌ایم، از دست خواهیم داد، قبل از همه خلع سلاح، مذاکرات پیرامون سالت - ۲ نیز منتفی خواهد شد، امضای موافقتنامه‌ها هم صورت نخواهد پذیرفت (و این‌ها برای ما اکنون مهمترین اقدام سیاسی به شمار می‌رود)، دیدار لیونید ایلیچ (برژنیف) با کارتر نیز صورت نخواهد گرفت و خیلی محتمل به نظر می‌رسد که ژیسکار دیستین نزد ما نیاید. مناسبات ما با جهان غرب، به خصوص آلمان فدرال تیره می‌گردد. به این ترتیب، با وجود اوضاع دشوار در افغانستان، ما نمی‌توانیم به چنین اقدامی مثل اعزام قوا دست یازیم...

استینوف: ما تعداد زیاد مشاور در اردوی افغانستان داریم. در آنجا ترجمان‌ها نیز هستند. من به امین گفتم که ما می‌توانیم یک تعداد دیگر ترجمان‌ها را بفرستیم...

ما دو فرقه تشکیل می‌دهیم: یکی در ترکستان و دیگری در آسیای میانه. سه غند فقط در ظرف سه ساعت می‌توانند به افغانستان داخل شوند، اما من طبعاً این را صرف به خاطر اعلام آماده گی ما ابراز می‌دارم. من هم چون دیگر رفقا از اعزام قوا به افغانستان طرفداری نمی‌کنم. من اجازه می‌خواهم تا در سرحدات ما با افغانستان تعلیمات تاکتیکی را در سطح فرقه و غند به راه بیاندازیم. باید گفت که رهبری افغانستان با بسیاری از مسایل برخورد خیلی نادرست دارد و در چنین شرایط کار کردن برای مشاورین ما خیلی مشکل است.

اندروپوف: واقعیت اوضاع در افغانستان چگونه است؟ موضوع در رهبری نهفته است. رهبری، نیروهایی را که می‌توانستند از آن حمایت به عمل آورند، نشناخته است. مثلاً امروز تظاهرات گسترده یی در کابل و هرات به راه افتاد، اما رهبری نتوانست چنانکه لازم است از این تظاهرات وسیع استفاده نماید. کار تشریحی نه تنها در اردو، بلکه در بین مردم به صورت کلی ضعیف است. آن‌ها دشمنان سیاسی خود را تیرباران می‌کنند.

رادیو شنیده نمی‌شود، زیرا فرستنده‌های آن خیلی ضعیف است. ما باید برای آن‌ها دستگاه سیار رادیویی بفرستیم. . .

پوناماریف: *ما در اتحاد شوروی ۴۶۰ کارمند نظامی افغان داریم. این‌ها تقریباً کادرهای تربیه یافتهٔ نظامی هستند، می‌شود آن‌ها را به افغانستان فرستاد.*

اوگارکوف: *افغان‌ها تقاضا کرده‌اند که در تربیهٔ ۱۶۰ افسر عجله صورت گیرد.»*

اگر چه مشاورینی که کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کابل اعزام کرده بود، دارای تخصص بودند، اما شمار کارمندان حزبی خیلی کم ارزیابی می‌شد. اعضای بیروی سیاسی به این نتیجه رسیدند که در عقب قضایای هرات، امریکا، پاکستان و ایران ایستاده بودند و افغانستان را نباید به هیچ وجه به امپریالیزم واگذار شد. بیروی سیاسی تصمیم گرفت به افغانستان قوا اعزام ننماید و تره‌کی را به مسکو دعوت نمایند تا انکشاف اوضاع را با او به بررسی گیرند.

در مسکو و هم چنان در کابل در مورد این تصمیم، حلقهٔ کوچک و محدودی آگاهی داشتند. در سند مشترکی که توسط پوزانف و ایوانف در همان روز (۱۹ مارچ) ترتیب داده شد، تذکر یافته بود که کمک نظامی به صورت جدی مورد بررسی قرار بگیرد. پیش بینی گردیده بود که در صورت ایجاد مشکلات جدید قوا به میدان هوایی بگرام، کابل و دیگر نقاط مهم اعزام گردد. در سر خط این تصمیم تامین امنیت اتباع شوروی قرار داشت. مذاکرات با کابل به هیچ گونه نتایج قطعی منتج نگردید. مسکو نمی‌خواست خود را وادار بر تجدید نظر در تصمیم عدم دخالت نظامی خود به افغانستان نماید، اگر چه تشویش عام به صورت زیاد حکمفرما گشته بود. در ارزیابی اوضاع، گفته می‌شد که ممکن عقد قرارداد سالت - ۲ مورد تهدید قرار گیرد. منافع عام سیاسی برتر از تهدیداتی قرار داده می‌شد که انقلاب افغانستان به

آن روبرو بود. برژنیف هدایت داد یادداشت‌های احتجاجیه‌یی به ایران و پاکستان فرستاده و درخواست شود تا از دخالت در امور داخلی افغانستان خودداری ورزند و کاسیگین نظر داد تا سفیر جدیدی برای افغانستان تعیین گردد.

۱۰ - تره‌کی در مسکو

روز دوشنبه ۲۰ مارچ تره‌کی در رأس هیأتی وارد مسکو گردید و در آنجا با کاسیگین و اعضای بیروی سیاسی گرومیکو، استینوف و پوناماریف ملاقات نمود. وی در این ملاقات به درخواست خود مبنی بر حصول حمایت قوای نظامی شوروی رسماً جواب منفی دریافت کرد. کاسگین در ابتدای صحبت خاطر نشان ساخت که باید راه‌هایی را برای حل مشکل جستجو کرد که بتواند حیثیت (اتوریته) رژیم کابل را نزد مردم آن کشور بلند ببرد. قضایا نباید آن چنان تصویر گردد که دولت نمی‌تواند خود مشکلات خویش را حل نماید و به این سبب مجبور گردیده است دست به دامن قوای خارجی بزند. رئیس حکومت از تره‌کی انتقاد به عمل آورد که نتوانسته است اقداماتی را انجام دهد که باعث ایجاد پایگاه سیاسی رژیمش در بین مردم گردد:

کاسگین: *راه حل مشکلاتی که در برابر شما به وجود آمده، می‌تواند مختلف باشد، اما بهترین آن، راهی است که بتواند اعتبار حکومت شما را نزد مردم حفظ نماید و باعث تیره‌گی روابط افغانستان با دول همسایه نگردد و به حیثیت کشور تان در ساحهٔ بین المللی لطمه وارد ننماید. شما نباید چنین نشان دهید که خود توانایی حل مشکلات خویش را ندارید و قوای خارجی را برای کمک فرا خوانده‌اید. . . .*

صدراعظم شوروی ویتنام را به رهبر حزبی و دولتی افغانستان مثال داد و گفت که ویتنامی‌ها درخواست اعزام قوا نکردند، بلکه به

اخذ کمک‌های تخنیکی بسنده نمودند. به گفتهٔ کاسگین اعزام قوای شوروی حتی قابل بحث نیست. این کار موضوع را بیش از پیش خرابتر خواهد ساخت و مبارزه با مردم افغانستان را پلان شده خواهد نمود. اگر قوای سومی در افغانستان دخالت نماید، اوضاع کاملاً شکل دیگری را به خود خواهد گرفت. گذشته از آن مسکو از پیامدهای منفی این اقدام در صحنهٔ بین المللی بیم دارد...

کاسگین: ... *اعزام قوای ما به خاک افغانستان فوراً جامعهٔ بین المللی را بیدار خواهد ساخت و پیامدهای منفی و چند بُعدی را به دنبال خواهد داشت. در حقیقت معضله نه تنها با کشورهای امپریالستی، بلکه با خود مردم افغانستان ایجاد خواهد گردید.....*

کاسیگین گفت که ضرور است با روحیهٔ اعتماد به خود انکشاف اوضاع را تحت کنترول گرفت. اردوی افغانستان (برای این کار) کافی است. به عنوان نمونه او هرات را مثال داد و گفت که در آنجا اردو به تنهایی بالاخره توانست بر اوضاع فایق آید. با کمک تانک هایی که از قندهار آمده بودند، به نظر رهبری شوروی می‌شد نظم را برقرار ساخت. کاسگین وعدهٔ ارسال مهمات، اعزام متخصصین را نمود، اما اعزام قوا را نه. رئیس شورای وزیران و اعضای بیروی سیاسی در مجموع، از عدم حمایت مردم از رژیم به تشویش بودند. آن‌ها توجه تره کی را به رفتار محتاطانه با کادرها، قبل از همه جنرال‌ها و افسران و در پهلوی آن‌ها با نظریه‌پردازان سیاسی معطوف نمودند.

تره کی با اطمینان گفت اقدامات سیاسی‌یی که روی ــ گرفته شده است، اعتماد مردم را جلب خواهد کرد. در این اواخر به گفتهٔ او ۱۰۲ راه پیمایی به طرفداری از دولت صورت گرفته است. او از فشار امریکا و حمایت آن کشور از شخصیت‌های افغانی که مخفیانه فعالیت می‌کنند و از عدم علاقهٔ ایران، پاکستان و چین به داشتن روابط نیک

با افغانستان شکوه کرد. به تعقیب آن تره کی درخواست ماشین‌های زرهی، هلیکوپترهای زرهی و وسایل عصری مخابراتی را نمود. در برابر این تقاضا، استینوف وزیر دفاع سپردن شش هلیکوپتر «می-۲۴» را در ماه جون و شش دیگر را در بهار وعده نمود. وعده داده شد که در ماه مارچ چند عراده ماشین محاربوی زرهی، هلیکوپترها و موترهای زرهی کشف و تجهیزات هوایی تهیه خواهد گردید.

در مقابل، اعزام قوا را کاسگین قاطعانه رد کرد:

... ما طبعاً می‌توانیم متخصصینی راکه خدمات تخنیکی این هلیکوپترها را در میدان هوایی انجام دهند اعزام داریم، اما پرسونل رزمی را به هیچ صورت....

کاسیگین اضافه کرد: *افغانستان خود باید عمل کند. به خصوص به همین خاطر است که عده‌یی از افسران افغانی در اتحاد شوروی تحصیل می‌کنند.* مشکلی که تره کی داشت این بود که نمی‌دانست به کدام یک از آن‌ها اعتماد کند. گذشته از آن او تقاضای برپایی دستگاه قوی رادیویی را برای اهداف تبلیغاتی نموده بود.

جریان مذاکره، بازارهای شرقی را به خاطر می‌آورد که طی آن تره کی می‌کوشید کمک‌های بیشتری از جانب شوروی به دست آورد و هنوز یک تقاضا را ختم نکرده که به یک نفس تقاضاهای جدیدی را ارایه می‌داد. بعد از آن که استینوف وعده کرد که ۱۲ هلیکوپتر «می-۲۴» کمک می‌کند، تره کی تقاضا کرد که پرسونل آن را نیز اعزام دارند. کاسگین پیشنهاد کمک ۱۰۰ هزار تن گندم را نمود، تره کی ۳۰۰ هزار تن تقاضا کرد و فوراً گفت که پول پرداخت آن را ندارد. کاسگین وعده کرد که اقداماتی برای دفاع از افغانستان در برابر تجاوزات انجام خواهد داد و گفت که نامه‌های لازم به ضیاءالحق و خمینی فرستاده می‌شود.

در آستانهٔ ختم مذاکرات، برژنیف لکچری در مورد آن که چگونه باید کشور را رهبری کرد به تره کی قرائت کرد:

ما. . . با نگرانی اوضاع روزهای اخیر را در افغانستان دنبال می‌کنیم. . . چنانکه ما تصور می‌کنیم توسعهٔ پایگاهی که رهبری حزب و دولت به آن استوار باشد، خیلی مهم است. در اینجا درگام نخست، وحدت حزبی، اعتماد متقابل، آموزش فکری سیاسی صفوف حزب از پائین به بالا اهمیت مهمی دارد.

باید کار سیاسی را در میان توده‌ها گسترش داد و جبههٔ واحدی ایجاد کرد که کارگران، دهاقین، نیمه‌بورژواها، محصلان و زنان و همچنان روشنفکران در آن شامل باشند. چنین جبهه می‌تواند وسیله‌ای باشد برای تربیهٔ مردم و همزمان ابزاری گردد برای مبارزه علیه امپریالیزم. برژنیف اوضاع افغانستان را فوق العاده مهم توصیف کرد. او در ارتباط با سیاست کدزی و برخورد با روحانیون، آشکارا تره کی را مورد انتقاد قرار داد. موضوع باز بودن سرحدات با ایران و پاکستان نیز مطرح گردید. منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی تاکید کرد که افغانستان نباید به اعزام قوای شوروی تکیه کند. پیشنهاد شد که فقط بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ مشاور دیگر به ۵۰۰ مشاوری که تا آن وقت در افغانستان بودند، اضافه گردد. تره کی در جواب به برژنیف اتهام خود را به آدرس پاکستان و ایران تکرار کرد. در بارهٔ باز بودن مرزها، او گفت که برای مسدود ساختن آن وسایل لازم در اختیار ندارد.

تره کی با فهرست طویلی از کمک‌های وعده شده به کابل بازگشت، اما حمایت عملی قوا را به دست نیاورد. با وجود آن او ۳۳ ماشین جدید محاربوی، ۵۰ ماشین زرهی، ۲۵ ماشین زرهی کشف، ۲۵ دستگاه زینت، چندین هلیکوپتر و غیره را به دست آورد. در آنجا موقف او مورد انتقاد شدید قرار گرفته بود. مسکو به سه علت نمی‌خواست قواي خود را به افغانستان اعزام دارد:

اول اینکه از واکنش بین المللی می‌ترسید، دوم - این اقدام به وخامت اوضاع می‌انجامید و سوم اینکه معضلات جدیدی را در داخل کشور به وجود می‌آورد.

روز ۲۲ مارچ اعضای بیروی سیاسی یک بار دیگر با ترکیب همه اعضا تدویر جلسه نمود تا از مذاکراتی که صورت گرفته بود، نتیجه‌گیری نمایند. برژنیف اوضاع افغانستان را وخیم و ناشی از اشتباهات رهبران افغانی و تعدی شان بر مردم توصیف نمود:

برژنیف: *ما ایستادگی بر موقفی را که در جلسهٔ قبلی بیروی سیاسی اتخاذ کرده بودیم، ادامه می‌دهیم و چیزی را در ارتباط با کمک هایی که به افغانستان می‌خواستیم انجام دهیم، تغییر نمی‌دهیم. چنانکه معلوم می‌شود موقف ما از همان ابتدا در برابر اوضاع افغانستان درست بوده است.*

رهبری اتحاد شوروی جداً از وضعیت رژیم کابل نگرانی داشت. گرچه آن‌ها امریکا، پاکستان و ایران را به دخالت در امور افغانستان محکوم می‌ساختند، اما کاستی‌ها و نواقص در کارهای رهبری حکومت افغانستان و رهبر آن تره‌کی را نیز یکی از علل خرابی اوضاع در افغانستان می‌دانستند. امریکا روز ۲۳ مارچ با رد هر گونه دخالت در حوادث هرات، اتهامات وارده را تردید کرد و از اتحاد شوروی خواست تا از هر گونه دخالت در امور افغانستان خودداری ورزد.

۱۱ - نفوذ تره‌کی کاهش می‌یابد

جنگ‌ها بین اردوی افغانستان و مخالفین ادامه داشت. فعالیت‌های نیروی مقاومت در جلال آباد به صورت چشمگیری تشدید یافت. نیروهای دولتی به تاریخ ۲۵ مارچ مجبور شدند شهر «بالا مرغاب» را ترک کنند. در نواحی اسعد آباد نیز جنگ‌ها آغاز گردید. برای تصرف دیگر شهرها نیز تلاش‌هایی صورت گرفته بود. روز دوم اپریل و

روزهای بعد آن در سراسر کشور برخوردهای نظامی جریان داشت. با وجود آنکه نیروهای دولتی به بعضی پیروزی‌هایی دست یافتند، اما مقاومت افزایش می‌یافت، به خصوص در درهٔ کنر و ولایت پکتیا.

تره‌کی بعد از برگشت از مسکو، ناتوانی خود را در ایستادگی در برابر امین و هوادارانش به نمایش گذاشت، به ویژه آن که فشار قیام کننده‌گان نیز به صورت متداوم افزایش می‌یافت. در اواخر مارچ مناقشهٔ آشکاری در سطح رهبری پدیدار گشت. طرفداران تره‌کی، وطنجار، سروری و گلابزوی در جلسهٔ شورای انقلابی روز ۲۷ مارچ آشکارا امین را به بی تفاوتی در برابر نظامیان متهم نمودند. امین از پست وزارت دفاع برکنار و بجایش اسلم وطنجار مقرر شد. تره‌کی شورای عالی دفاع را تعیین کرد. اگر چه وطنجار رسماً وزیر دفاع شده بود، اما افسران عالیرتبه، پنهان از آمرین رسمی خود، به امین رجوع می‌کردند. تره‌کی و هوادارانش در یک مرحله معین بر امین پیروز گشتند، اما در دراز مدت جنگ سیاسی را برای زنده ماندن باختند.

در آخر مارچ امین صدر اعظم شد و با اختیارات گسترده و عملی، دو باره رهبری وزارت دفاع را بر عهده گرفت و گام به گام به سیاست خارجی نیز پرداخت. او در قدم اول به مناسبات با پاکستان و ایران دلچسپی داشت. او همچنان به بهبود روابط با امریکا که پس از قتل دابس به سرعت خراب شده بود، نیز تلاش ورزید. برخلاف تره‌کی، امین از وارد کردن اتهام بر پاکستان و ایران خودداری ورزید و محتاطانه تلاش کرد تا حکومات این کشورها را از حمایت گروپ‌های مجاهدین باز دارد. در ارتباط با مناسبات با پاکستان مسکو بالای تره‌کی فشار می‌آورد. بعد از ملاقات وزیر خارجهٔ پاکستان با کاسیگین در پایتخت شوروی، پوزانف پیامی را به تره‌کی تقدیم کرد. در پیام آمده بود که رهبر افغان باید با پاکستان به توافق نایل آید.

مسکو استوار بر تصورات ایدیالوژیکی خود، ثبات و پاراگماتیزم را در افغانستان ترجیح می‌داد و این کشور را به مثابهٔ یکی از کشورهای اردوگاه سوسیالیزم می‌شمرد، با وجود اینکه اوضاع در افغانستان چنین تصویری را ارایه نمی‌داد.

بیروی سیاسی به گرومیکو، استینوف، اندروپوف و پوناماریف وظیفه داد تا تحلیلی از اوضاع افغانستان ارایه دهند و آنان این تحلیل را به شکل برنامهٔ ده (۱۰) ماده‌یی به تاریخ ۱۸ مارچ به بیروی سیاسی گزارش دادند. رژیم باید با ارسال اسلحه، آماده ساختن کدرها، کمک‌های اقتصادی و گسترش پایه‌های سیاسی در کشور، استحکام می‌یافت. در این سند آمده بود که حلقات مخالف به جنگ‌های باز (جبهه‌ای)، گذار کرده‌اند. با به دست آوردن اسلحه و پول از خارج، تاکتیک آن‌ها عبارت بود از گسترش جبههٔ جنگ علیه رژیم حزب دموکراتیک خلق، تا کابل را مجبور بسازند نیروی خود را در تمام کشور پراگنده سازد. ضعف حزب دیموکراتیک خلق در این بود که نمی‌توانست به ارگان‌های اداری - سیاسی ولایات، شهرها و روستاها اتکا نموده، به یک حزب سراسری مبدل گردد. مبارزه بین جناح‌های «خلق» و «پرچم» توقف نمی‌کرد. مردم در هاله‌یی از ترس، ناباوری و بی سرنوشتی قرار داشتند. افراد مسلح مرزهای باز را عبور می‌کردند. ناباوری اردو را نیز در بر گرفته بود. بسیاری از قوماندانان می‌دیدند که چگونه دوستان شان زندانی و ناپدید می‌گشتند. رهبری دولت متهم به بی تجربه گی و عدم کارآیی بود.

به اساس نتیجه‌ای که از تحلیل اوضاع به دست آمد، پلان ده ماده‌یی ترتیب گردید که اهم مطالب آن این بود: به حمایت اخلاقی و ارسال اسلحه به جمهوری دموکراتیک افغانستان ادامه داده شود، به رهبری افغان باید مرتباً خاطر نشان گردد تا پایه‌های اجتماعی رژیم را

در بین مردم تحکیم نموده و اصلاحات (ریفورم) دوامدار را به پیش برد. تقاضا گردد تا وحدت حزبی تقویه یابد. باید به حزب دموکراتیک خلق در پیشبرد کارهای روشنگرانه بین مردم و تربیهٔ کادرها کمک صورت گیرد. رهبری (افغانستان) را باید به اهمیت مراعات نورم‌های حقوقی دولتی متقاعد ساخت. اقدامات ضد تهاجمی باید به صورت فعال روی دست گرفته شود. باید در راه اندازی ملاقات‌ها بین مقامات جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحاد شوروی در سطوح مختلف، ازدیاد به عمل آید. گذشته از همه باید اقداماتی علیه دخالت‌های کشورهای خارجی در امور داخلی افغانستان به عمل آید. همچنان به رهبری افغانستان باید کمک‌های عملی در راه اندازی و سازماندهی کار وسیع سیاسی در بین مردم صورت گیرد و بالاخره باید کشورهای برادر سوسیالستی را از اقداماتی که در مورد جمهوری دموکراتیک افغانستان صورت می‌گیرد، در جریان قرار داد.

چهاردهم اپریل امین از گاریلوف ارسال ۱۵ - ۲۰ طیارهٔ جنگی هلیکوپتر را با پرسونل و مهمات آن برای سرکوبی تروریست‌ها و قیام کننده‌گان در نقاط مرکزی و سرحدی کشور، تقاضا کرد. اگارکف لوی درستیز خبر داد که بیروی سیاسی در جلسهٔ روز ۲۱ اپریل خود این اقدامات را غیر هدفمند توصیف کرده است. بعد از تقاضای جدید امین، گرومیکو وزیر خارجه و پیگوف رئیس بخش امور کادرهای خارج از کشور کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تصمیم گرفتند در قسمت کادرها، اقداماتی به عمل آرند. سافرونچوک دیپلمات بلند پایه را به حیث سرمشاور سفارت شوروی در کابل تعیین و اعزام داشتند. اعزام مشاوری که در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ صرف دو بار به افغانستان رفته بود و تا قبل از آن در وزارت خارجه

بخش إنگلستان را کار می‌کرد، مفهوم یکدندگی را داشت. پوزانف تقاضای کمک را پذیرفت، زیرا متخصصینی که افغانستان را می‌شناختند و در آنجا بودند، تا اندازه‌ای کارمندان ردهٔ دوم بخش آسیای مرکزی وزارت خارجه را تشکیل می‌دادند. سافرونچوک سیاست عملی را از طریق کوشش بر متقاعد ساختن رهبری کابل به گسترش پایه‌های اجتماعی رژیم ادامه داد. نظر این بود که نه تنها بعضی از پرچمی‌ها، بلکه نماینده‌های مختلفی از مسلمانان در مشاورت‌ها سهم گرفته، شامل دولت گردند. امین شدیداً با این پیشنهادها مخالفت کرد. سافرونچوک به بعضی پیروزی‌های تاکتیکی نایل آمد. اعلامیهٔ حزب دموکراتیک خلق در مورد اصلاحات ارضی، نشاندهندهٔ امتناع حکومت از پیشبرد سیاست قبلی‌اش در این ساحه بود. گذشته از آن رهبران جناح «پرچم» از زندان رها گردیدند و اقداماتی برای بهبود مناسبات با پاکستان روی دست گرفته شد.

۱۲ - هیئت ایپیشیف

پس از آنکه روز ۲۱ اپریل، بیروی سیاسی یکبار دیگر تقاضای امین را در مورد ارسال ۱۵ - ۲۰ هلیکوپتر رزمی با پرسونل آن مورد بحث قرار داد، استینوف این پیشنهاد را نیز رد کرد. در مارچ و اپریل ۲۵ هلیکوپتر با مهمات کامل آن فرستاده شده بود. از آنجایی که گزارش‌های مشاورین از افغانستان، نمی‌توانست مسکو را اقناع سازد، فقط چند روز پس از اعزام سافرونچوک، هیئت بلند پایه‌یی را به ریاست جنرال ا. ا. ایپیشیف رئیس ادارهٔ عمومی سیاسی اردوی اتحاد شوروی به افغانستان گسیل داشتند. در این هیئت کم از کم ۲۰ مشاور شامل بود که شش تن از آنان جنرال بودند. هدف اصلی هیئت را اعمال فشار بالای تره‌کی تشکیل می‌داد. ایپیشیف وظیفه داشت

بداند چه اقداماتی را می توان برای ارتقای سطح آماده گی رزمی قوای مسلح افغانستان انجام داد. به گفتهٔ منابع شوروی، هیئت باید افغان‌ها را در ایجاد ارگان‌های سیاسی در قطعات یاری می‌رسانید. با کمک ابزار ایدیولوژیکی تربیوی، باید علیه تبلیغات روزافزون مبارزه صورت می‌گرفت. هیئت به این نتیجه رسید که ناتوانی محسوس اردو ناشی از انقطاب آن به فراکسیون (جناح)های «خلق» و «پرچم» می‌باشد.

ناظرین امریکایی و اروپای غربی نظر داشتند که مقصد این هیئت را نتیجه گیری از اوضاع تشکیل می‌دهد. ایپیشیف در سال ۱۹۶۸م، هنگام دخالت شوروی در چکوسلواکیا مقام بلندی داشت. تحلیلی که ناظرین غربی از دخالت شوروی در چکوسلواکیا داشتند و آن را با اوضاع افغانستان وفق می‌دادند، از آن آشکار شد که وزارت خارجهٔ امریکا دومین اخطاریهٔ خود را به مسکو فرستاد و این زمانی بود که هنوز هیئت ایپیشیف در کابل بود. در این اعلامیه از اقدامات احتمالی‌یی سخن رفته بود که می‌توانست بالای اتحاد شوروی فشارهایی وارد نماید. نویسنده گان غربی بیشتر و بیشتر تاکید می‌کردند که این هیئت در سفر خود، همان هدفی را دنبال می‌کند که در سال ۱۹۶۸ هنگام حملهٔ شوروی بر چکوسلواکیا در برابر خود نهاده بود و آن عبارت بود از شناسایی اوضاع سیاسی و نظامی. پیدایش چنین ذهنیتی بی اساس نبود. پس از سفر مطالعاتی هیئت به کابل، در کمک‌های نظامی افزایش به عمل آمد. در جریان تابستان ارایهٔ این کمک به شکل ارسال ۲۰۰ تانک T-55، تقریباً صد تانک T - 62، تعداد نامعلومی ماشین‌های زرهی خفیفه، دوازده هلیکوپتر « می- ۲۴» مجهز با ماشیندار و همچنان یک تعداد طیارات «میگ - ۲۱» تبارز کرد. در هفتم جولای یک کندک دیسانت هوایی در بگرام جابجا

گردید. به گزارش «الینیک» خبرنگار روزنامهٔ نظامی «کرسنَیه زوزده = ستارهٔ سرخ»، این کندک فاقد وسایل تخنیکی بود و تحت قوماندانی دگروال «لوماکین» از فرغانه، برای نگهبانی میدان هوایی بگرام، به آنجا دیسانت گردیده بود. قوای زیر پوشش پرسونل کمکی تخنیکی، تحت قوماندهٔ مستقیم گوریلف سرمشاور نظامی قرار داشت. تا به امروز در اسناد رسمی از اعزام این قطعهٔ نظامی تائیدی به دست نیامده است، اما نویسنده‌گان شوروی بارها بر واقعیت چنین رخداد تاکید نموده‌اند.

اینگونه به کارگیری قوا، خط فاصلی را بین «فعالیت مشاورین نظامی» و اعزام قوا برای اشتراک در عملیات رزمی ترسیم نمود.

۱۳ -گسترش فعالیت مخالفین (اپوزیسیون) در افغانستان

روز ۲۲ اپریل مخالفین راه گردیز - خوست را به کلی مسدود نمودند. جنگ‌های شدیدی در شرق کشور (ننگرهار) در گرفته بود و اما در شمال، ساحهٔ چشمگیری در ناحیهٔ مزارشریف در تحت کنترول کامل مخالفین قرار داشت. در ماه می فعالیت‌های نظامی به ساحات شمال شرق کشور نیز گسترش یافت. در حدود ۳۰۰ مجاهد می‌خواستند به کابل نفوذ نمایند، اما عقب زده شدند. روز دهم ماه می توطئه‌یی در میدان هوایی کندهار افشا گردید. در ساحات مختلف کشور سلسلهٔ دستگیری‌ها (به زندان افگندن‌ها) ادامه داشت. مخالفت‌ها در اردو افزایش می‌یافت. نه تنها قطعات مختلف اردو، بلکه افسران ارشد نیز به قیام کننده‌گان می‌پیوستند. بعد از اینکه در ماه مارچ، فرقهٔ ۱۷ هرات، سلاح خویش را جانب تره کی گشتاند، در همان ماه فرقهٔ ۷ میکانیزه به قیام کننده‌گان پیوست. در این حالات آن‌ها اسلحه و ماشین‌های زرهی را نیز با خود می‌بردند. در تابستان و

خزان قطعات خوب تعلیم یافتهٔ دیسانت نیز به قیام کننده گان پیوستند. اردو در حالت اضمحلال قرار داشت.

چنین انکشاف دراماتیکی اوضاع، مشاورین نظامی را وادار ساخت تا اقداماتی را رویدست گیرند. در تیلگرام مورخ ۶ می، پوزانف، گوریلف و ایوانف پیشنهاد کردند تا مرکز تعلیمی اردوی ملی افغانستان در کابل مورد بررسی دقیق قرار گیرد. همچنان به عدم دسپلین و آماده گی قوای حکومتی نیز اشاره رفته بود. در ماه می در نزدیکی تاشکند، کار ایجاد کندکی متشکل از تاجیک‌ها، ازبیک‌ها و ترکمن‌ها آغاز یافت. قوماندان هر تولی از این کندک در موقعیت فوق العاده‌یی قرار داشت و می‌توانست مهمات و موتر فرمایش بدهد. در ماه سپتامبر به این قوت‌ها خبر داده شد که باید ملبس با یونیفورم افغانی به کابل رفته و پاسبانی (بادی گاردی) تره‌کی را به عهده گیرند. اما این قوا تا آخر در تاشکند باقی ماند.

روز ۹ می قیام‌هایی در ولایات پکتیا، غزنی، ننگرهار، کنر، بلخ و کابل به وقوع پیوست. روز ۲۳ ماه می، عملیات بزرگ قوای حکومتی علیه ۲۰۰۰ نفر از اشتراک کننده گان قیام هرات آغاز یافت و در ۲۸ می جنگ‌های شدید در قندهار، پکتیا و غزنی ادامه داشت. حملاتی بالای گارنیزون‌ها نیز صورت گرفته بود. روز ۲ جون، کابل با اعزام تعداد زیادی از «چکیست‌ها»[1] به پکتیا و غزنی، به پاسخ پرداخت. غند ۵۹ در گردیز به قیام کننده گان پیوست.

در بارهٔ این واقعات از طریق ارسال گزارش‌های بیشمار استخباراتی از کابل به مرکز فرماندهی در مسکو خبر داده می‌شد. در گزارش اول جون وضعیت در ولایات پکتیا، غزنی و پکتیکا بیشتر

۱- مامورین سازمان استخباراتی شوروی را در زمان لنین به این نام یاد می‌کردند - مترجم.

پیچیده و متشنج توصیف شده و از کشته شدن مشاورین نظامی شوروی خبر داده شده بود. در ۲۴ می در مسکو یکبار دیگر موضوع ارایهٔ کمک نظامی مورد بررسی قرار گرفت و فیصله به عمل آمد الی سال ۱۹۸۰، مهمات و تجهیزات خاصی به ارزش ۵۳ میلیون روبل ارسال گردد. در جملهٔ این مهمات ۱۴۰ پایه تجهیزات و ماشیندار، ۹۰ عراده ماشین زرهی، ۴۸ هزار واحد سلاح خفیفه، یکهزار نارنچک دستی، ۶۸۰ بم طیاره و همچنان ادویه و وسایل طبی به ارزش ۵۰ هزار روبل شامل بود. بم‌های کیمیاوی ارسال نگردیده بود. از اعزام قطعات هلیکوپتری با عملهٔ آن یکبار دیگر صرف نظر گردید. مسکو با در نظر داشت انکشاف اوضاع و تقاضاهای مکرر رهبری افغانستان، در مورد کابل دچار تردید می‌شد. این تردیدها را نه تنها مبارزهٔ روزافزون تره کی و امین، بلکه توانایی محدود رژیم افغانی و نظم ایدیولوژیک در ارتباط با انقلاب و از همه مهمتر دفاع از آن به وجود آورده بود. در خارج، حتی تردیدهای محتاطانه‌یی در ساحهٔ ایدیولوژیکی در ارتباط با عدم کامل موجودیت شرایط اجتماعی - فرهنگی برای برداشتن چنین گامی ابراز گردیده بود. گروپی از کارمندان حزبی تحت ریاست وسیلیف به کابل مواصلت کرد تا از خطر انشعاب که حزب دیموکراتیک خلق افغانستان را تهدید می‌کرد، جلوگیری کند. تقاضای دیگری در مورد کمک به تاریخ ۱۴ جون صورت گرفت. امین در جریان ملاقات در «خانهٔ خلق»، گفت که: «*دشمن... می‌خواهد رهبران دولتی را از بین ببرد*». مطابق به یادداشت‌های گوریلف، او تقاضا کرده بود تا قوای شوروی مجهز با تانک و «بی ام پی» برای حفاظت از خانهٔ خلق، میدان‌های شیندند و بگرام اعزام گردد.

۱۴ - تلاش‌های مسکو برای آرام ساختن واشنگتن

در زمان ملاقات برژنیف و کارتر در ویانا که برای امضای موافقتنامهٔ تحدید اسلحهٔ استراتیژیکی صورت گرفت، رئیس جمهور امریکا در هفدهم ماه می در سخنرانی خود که در سفارت شوروی انجام داد، خاطر نشان ساخت که ایالات متحده در امور داخلی افغانستان دخالت نخواهد کرد و این چیزیست که آن را از اتحاد شوروی نیز انتظار دارد. برژنیف در جواب گفت که اتحاد شوروی نیز از انقلاب افغانستان از طریق رادیو اطلاع حاصل کرده و تصمیم ندارد در رهبری این کشور اعمال نفوذ نماید. اتحاد شوروی در آن زمان در ارتباط با امضای قرارداد سالت - ۲ امیدوار بود که حملات لفظی امریکایی‌ها علیه رژیم کابل، متوقف گردد.

در یادداشت مورخ ۲۸ جون ۱۹۷۹ اعضای بیروی سیاسی، اندروپوف، گرومیکو، استینوف و پوناماریف در مورد مثمریت ادامهٔ حمایه از حکومت افغانستان، تشویش جدی خود را ابراز نمودند. موادی را که آن‌ها در اینمورد ارایه کردند، افغانستان را به حیث کشور عقب مانده دارای نظام فیودالی و عدم داشتن رهبری کارآگاه معرفی می‌کرد.

«مشکلات برپایی جمهوری دموکراتیک افغانستان در بسیاری موارد جنبهٔ عینی دارد. این مشکلات با عقبماندگی اقتصادی، در اقلیت قرار داشتن طبقهٔ کارگر و ناتوانی حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوند دارد. این مشکلات با موجودیت عوامل ذهنی ژرف بیشتری می‌یابند: در حزب و دولت روحیهٔ همکاری بین رهبران وجود ندارد. تمام قدرت عملاً در دست‌های نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین تمرکز یافته که در بیشتر موارد دچار اشتباه گردیده و از قانون تخطی می‌نمایند و اردو به مثابهٔ یگانه ستون در مبارزه علیه ضد انقلاب، باقی می‌ماند.»

با در نظر داشت این تحلیل، اندرپوف، گرومیکو، پوناماریف و

استینوف اقداماتی را پیشنهاد کردند:

«۳. برای کمک به سرمشاوز نظامی، یک جنرال با تجربه با گروپی از افسران برای کار متداوم در قطعات، به افغانستان اعزام گردد. . .

« ۴. با موافقهٔ جانب افغانی، برای تأمین امنیت و دفاع از قطعات هوایی شوروی مستقر در میدان هوایی بگرام، کندک دیسانت - پاراشوت در لباس پرسونل تخنیکران هوایی به افغانستان اعزام گردند.

برای حفاظت از سفارت شوروی، گروپ مخصوص کی جی بی شوروی (۱۲۵ - ۱۵۰ نفر) تحت نام پرسونل خدماتی سفارت، به کابل اعزام گردد. در آغاز ماه اگست سال روان بعد از اکمال آماده گی، گروپ ویژهٔ ریاست استخبارات اردو به کابل (میدان هوایی بگرام) اعزام گردد تا در صورت تشدید وخامت اوضاع برای حفاظت و دفاع از مهمترین واحدهای دولتی مورد استفاده قرار گیرد. . . »

مسکو از کابل تقاضا کرد تا اطلاع بیشتری در مورد پیروزی‌های خود ارایه کند، کاری که کی جی بی تا آنوقت نتوانسته بود انجام دهد. گذشته از آن بیروی سیاسی اعزام قطعات ویژه را به افغانستان نیز در محاسبه گرفته بود. گر چه روز هشتم جون ۱۹۷۹ در شرایط فوق العاده محرم کندک ۱۰۵ فرقهٔ دیسانت هوایی در بگرام پیاده گردید، اما تره کی روز یازدهم جون باز هم تقاضای کمک نمود و این بار در مورد اعزام گروپ‌های ویژهٔ بیشتری در سطح کندک. در سندی که تاریخ ۱۲ جون ۱۹۷۹م در آن ذکر شده و پوزانف، ایوانف و گاریلوف در آن امضاء کرده‌اند، آمده است که موضوع اعزام قطعات هلیکوپتری به میدان هوایی شیندند برای آموزش افغان‌ها تحت بررسی قرار دارد. بعد گفته شد که این قطعات می‌توانند، پروازهای اکتشافی را در امتداد سرحد افغانستان و ایران نیز انجام دهند. پس از گذشت هشت روز در ارتباط با بازدید پوناماریف از کابل به تاریخ ۱۸ و ۱۹ جون، تره کی تقاضا کرد قوایی که شمار آن در حد دو فرقه باشد، اعزام گردد

و یک روز بعد (۲۰ جولای) تقاضای دیگری در مورد اعزام فرقهٔ کمکی دیسانت هوایی ارایه داد که با این پاسخ که شوروی نمی‌تواند این کار را انجام دهد، رد گردید. همزمان در ۲۰ جولای قیام ضد حکومتی در ولایت پکتیا شدت یافت و تلاش‌هایی برای تصرف مرکز آن ولایت (گردیز) به راه افتاد. در جریان این جنگ‌ها دو مشاور شوروی به قتل رسیدند. بعد از یک روز ارسال ۸ تا ۱۲ هلیکوپتر «می - ۲۴» را با عمله‌های آن و به تاریخ ۲۴ جولای، سه قطعهٔ بزرگ نظامی را از مسکو درخواست کردند. روز ۲۴ جولای ایوانف خبر داد که امین می‌خواهد در صورتی که حملات ضد انقلابی در کابل به راه افتد، سه قطعهٔ نسبتاً بزرگ شوروی را در اختیار داشته باشد. او با به دست آوردن دوبارهٔ کرسی وزارت دفاع، یکبار دیگر کنترول کامل خود را بر اردو تامین کرده بود. وطنجار به حیث وزیر داخله مقرر گردید. گزارش‌های رسمی در مورد تشنج بین رهبران افغانی وجود نداشت. امین موفق شد کمک‌های نظامی به دست آورد و در این کار حتی کانال‌های نماینده‌گان اتحاد شوروی را که اختیارات لازمی هم نداشتند، از نظر دور نمی‌داشت.

۱۵ - هیئت پاولوفسکی

اوضاع بدون انقطاع رو به خرابی می‌رفت. در جولای ۱۹۷۹، کابل از جمله ۲۸ ولایت کشور، صرف بر پنج آن کنترول کامل داشت. به تاریخ ۱۵ اگست، قیامی در غند دیسانت هوایی کابل به وقوع پیوست. به تعقیب آن قطعات گارنیزون کابل در حالت محاربوی درجه یک قرار گرفتند. روز ۱۱ اگست در ولایت پکتیا بار دیگر جنگ‌های شدیدی براه افتاد که تلفات زیادی داشت. تقاضاهای کمک از مسکو در روزهای ۲، ۱۲، ۲۰، ۲۳ و اواخر ماه اگست ادامه یافت. حالا دیگر

در کنار قطعات ویژه، تقاضای اعزام قطعات ترانسپورت هوایی و هلیکوپتر را با عملهٔ پرواز نیز می‌نمودند. امین به مشاورین گفت که به رسیدن قوا تا قبل از بهار ۱۹۸۰ ضرورت می‌افتد. این تقاضاها برای کمک، در مسکو بیشتر از پیش جدی گرفته می‌شد. مارشال سکولوف نتیجه‌گیری کرد که برخوردهای نظامی در جریان ماه‌ها و هفتهٔ گذشته از لحاظ انکشاف خود سیر متفاوتی داشته و تصویر واحدی را ارایه نمی‌دهد. با وجود موجودیت تعداد قابل ملاحظهٔ مشاورین، تصمیم گرفته شد هیئت دیگری را برای بررسی اوضاع به افغانستان بفرستند. کار هیئت اندکی بیشتر از دو ماه را در بر گرفت. به نظر استینوف وزیر دفاع، اعزام هیئت تحت ریاست پاولوفسکی در نیمهٔ ۱۹۷۹م یگانه جواب ممکن به تقاضاهای کمک بود که از ماه اپریل ادامه داشت. در آستانهٔ پرواز هیئت به کابل، وزیر دفاع قاطعانه علیه اعزام قوا به افغانستان موضع گرفت. دلچسپ اینست که سند موثقی وجود ندارد که وزیر دفاع، هنگام عزیمت هیئت ایپیشیف چنین موضعی اتخاذ کرده باشد.

هیئت تحت رهبری جنرال پاولوفسکی وظیفه گرفت تا از تاریخ ۱۷ اگست به سازماندهی مجدد اردوی افغانستان بپردازد. تورنجنرال میریمسکی که چند بار در سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۸۴ به افغانستان رفته بود، به حیث عضو گروپ اپراتیفی وزارت دفاع مسوولیت آماده ساختن قطعات محدود را به دوش داشت، خاطرات خود را به دست نشر سپرده است. از گفته‌های او چنین بر می‌آید که نتیجهٔ کار هیئت ایپیشیف نتوانسته، ضرورتی را که برای به دست آوردن اطلاعات موجود بود، مرفوع سازد. پاولوفسکی که در آن زمان قوماندان قطعات پیاده بود، از طرف شخص استینوف اعزام گردیده و در جریان چند هفته با ۶۳ مشاور و افسران به تمام نقاط کشور سفر کرد. بسیاری

از اعضای هیئت در مرکز قوماندانی قطعات پیاده که به حیث همکار با او کار می‌کردند، بدون تردید وظایف تکتیکی گرفته بودند. به گواهی میریمسکی، سکولوف در برابر هیئت وظیفهٔ مشخصی نهاده بود. نخست باید ضریب آماده‌گی رزمی اردوی افغانی را تثبیت می‌کرد. همزمان باید تثبیت می‌شد با مصرف چه نیرویی می‌توان این آماده‌گی را ارتقا داد. دوم اینکه باید معلومات از اوضاع نظامی سیاسی به دست می‌آورد. و بالاخره باید فرماندهی نظامی افغان را در ترتیب پلان‌های نظامی علیه نیروهای مقاومت در نقاط مختلف کشور کمک می‌نمود. به این ترتیب، برنامه ریزی عملیات نظامی، حتی در آن زمان در حوزهٔ کار مشاورین نظامی شامل گردیده بود. هیئت اجازه نداشت که در جریان ملاقات‌ها از اعزام قوا (به افغانستان) سخن گوید و یا تعهدی در این ارتباط به دوش گیرد. در زمان آماده‌گی آشکار شد که اعضای هیئت معلومات خیلی ناکافی در مورد افغانستان و قوای مسلح آن داشتند. معلوماتی هم که داشتند بر اساس مقالات منتشره در مطبوعات و کست‌های ویدیویی در مورد انقلاب ثور به دست آورده بودند و به همین لحاظ غلط و تحریف شده بود. معلوماتی که از طریق مامورین وزارت خارجه به دست می‌آمد، تا حدود اندکی می‌توانست به آن‌ها کمک کند. این معلومات عموماً پرداز شده و برای آن بود تا ژورنالستان در مطبوعات آن را به چاپ رسانند.

اهمیت بزرگ این هیئت «غیر رسمی» را می‌توان از آن دریافت که برای استقبال آن، پوزانف سفیر، گاوریلوف سرمشاور نظامی و لوی درستیز افغانستان یعقوبی (به گمان اغلب یعقوب یکی از نزدیکان امین که با او کشته شد - مترجم) و بعضی از مامورین رسمی هم به میدان هوایی کابل آمده بودند. اعضای هیئت را در سفارت شوروی، ایوانف نیز با پوزانف و گاریلوف در جریان اوضاع قرار داد. از سخنان

آنان.می‌شد دریافت که مردم در مجموع اصلاحات را می‌پذیرند، اما در سطح منطقه مشکلاتی بروز می‌نماید. چنین نظریه، وارونه جلوه دادن اوضاع بود. آنانی که این نظریه را ارایه کرده بودند، می‌پنداشتند که انقلاب به اساس مسایل ایدیولوژیکی به راه افتاده و به بیانات مکرر حکومت افغانستان در این باره اعتماد داشتند. مسکو مجبور شد در نظر گیرد که فرکسیون‌های خلق و پرچم مثل سابق در آستانهٔ انشعاب قرار دارند و از جمله ۲۸ ولایت کشور در ۱۱ آن قیام به مشاهده می‌رسد. به گفتهٔ میریمسکی سفارت را از این موضوع اطلاع نداده بودند. اوضاع بیشتر در جنوب شرق و جنوب کشور خراب بود. هیئت دریافت که اردوی افغانستان توانایی آن را ندارد تا اوضاع را تحت کنترول گیرد. ایوانف به پاولوفسکی اسنادی را در مورد امین ارایه داد که به اساس آن او در زمان تحصیلش در امریکا، احتمالاً توجهٔ «سی آی ای» را به طرف خود جلب کرده باشد. در این ارتباط تردیدها به تمایل امین برای تحکیم اقتدار فردی در دولت و بهبود روابط با امریکا، متمرکز گردید. این جریان توجهٔ رهبری شوروی را به خود جلب کرد، در حالی که نمی‌توانست صحت و سقم این معلومات را دریابد.

پس از چند روز از رسیدن هیئت پاولوفسکی، تره‌کی شخصاً با میریمسکی و دیگر اعضای هیئت ملاقات کرد. او از ضرورت بازسازی اردوی افغانستان با آنان سخن گفت. به گفتهٔ او، تصادمات نظامی جدی‌ترین خطری بود که انقلاب ثور را تهدید می‌کرد. تصفیهٔ اردو از عناصر مشکوک، هم اردو را تقویه می‌کرد و هم به ضعف آن می‌انجامید. به گفتهٔ تره‌کی، اردو در مرحلهٔ اپراتیفی قرار نداشت. اردو به تخنیک جدید رزمی، اسلحهٔ مدرن و آموزش عمیق افراد ضرورت داشت. به ویژه به ارتقای روحیهٔ رزمی اهمیت بیشتری داده

می‌شد. تره کی می‌خواست با گذشت دو سال، قوی‌ترین اردوی منطقه را در اختیار داشته باشد. در وجود اتحاد شوروی او داکتری را می‌دید که با حکمت خود می‌توانست بیماری اردوی او را شفا بخشد. رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ذهن مامورین مسکو تصویر دوگانه‌یی از خود برجا گذاشته بود. از یک طرف او مردی با تحصیلات عالی که می‌داند چی می‌خواهد، به نظر می‌رسید و اما از سوی دیگر تحلیل‌های او قانع کننده نبودند. در مجموع هیچگاهی قاطعیتی از خود بروز نداده بود. ظاهراً او پی برده بود که کشور آمادهٔ انقلاب نبود.

برخلاف، امین به نظر اعضای هیئت بیشتر با انرژی به نظر می‌رسید. اعضای هیئت به این نتیجه رسیدند که او می‌خواهد فرد درجه یک در دستگاه دولتی گردد. امین به تاریخ ۲۰ اگست با پاولوفسکی ملاقات و خرسندی عمیق خویش را از آمدن کارشناسان ابراز داشت. او با اتکا به تیوری مارکسیزم، ابراز عقیده کرد که انقلاب پیروز می‌گردد. امین تقاضای اعزام قطعات نظامی اتحاد شوروی را برای حفاظت از نقاطی که قطعات افغانی تا آن وقت مصروف پاسبانی آن بودند، تائید کرد و گفت که قطعات افغانی که جای شان را شوروی‌ها خواهند گرفت می‌توانند در مبارزه علیه ضد انقلابیون به کار گرفته شوند. او وعده کرد که قطعات نظامی شوروی مرکب از ۱/۵ تا ۲ هزار کارمندان نظامی، دیسانتی‌ها صرف برای پاسداری از نقاطی در ناحیهٔ کابل مورد استفاده قرار خواهند گرفت، نه در عملیات رزمی. امین می‌خواست قطعات مستقر در اطراف کابل را با نیروهای شوروی تعویض نماید. گذشته از آن او بر اعزام قطعات بزرگتر دیسانت هوایی نیز پافشاری داشت و در عین زمان تاکید می‌کرد که آنان را در عملیات رزمی علیهٔ قیام کننده‌گان شرکت نخواهد داد.

در بیست و سوم اگست تقاضای جدیدی برای اعزام قوای شوروی مواصلت کرد تا دو فرقهٔ مستقر در کابل برای پیشبرد عملیات رزمی علیه مخالفین، فارغ گردند. در آخر ماه اگست پاولوفسکی با گاریلوف یکبار دیگر با امین ملاقات کرد. اینبار نیز امین تقاضای اعزام قوا را نمود، اما اعضای هیئت در پاسخ گفتند که این گام روابط بین المللی را خدشه دار می‌سازد و باعث می‌گردد تا امریکا در کمک خود به مخالفین افزایش به عمل آورد. پس از این ملاقات پاولوفسکی در پاسخ میریمسکی نوشت که استینوف اندکی قبل از پرواز هیئت، موقف منفی در قبال اعزام قوا اتخاذ نموده بود. شبی که هیئت به کابل پرواز می‌کرد، پاولوفسکی صحبت تیلفونی با وزیر دفاع که در آن زمان رخصتی خویش را در «سوچی» سپری می‌کرد، داشت. وزیر دفاع گفته بود که باید افغان‌ها را از این تقاضایِ بی اساس منصرف سازد. اما پوزانف و ایوانف نظر امین را تایید می‌کردند و خواهان ارایهٔ کمک نظامی بودند. به این ترتیب شوروی‌ها موضع واحدی نداشتند.

هیئت همچنان وظیفه داشت ساختار اردو را مطالعه و درجهٔ آماده‌گی رزمی آن را تعیین و اقداماتی را برای ارایهٔ کمک‌های تخنیکی به عمل آورد. هیئت تثبیت کرد که قطعات مجبور به ادامهٔ حیات و پیشبرد آموزش نظامی در شرایط نامساعد بودند. بسیاری از کارمندان نظامی چپرکت نداشتند و مجبور بودند روی زمین بالای دوشک‌های خود ساخته استراحت نمایند. غذای شان را نیز خود شان روی دیگدان می‌پختند. در مجموع اعضای هیئت شوروی به این نتیجه رسیدند که اردوی منظم افغانستان کاملاً در حالت دفاعی قرار گرفته و فرماندهان گارنیزیون‌ها عوض آن که به مبارزه علیه قیام کننده‌گان بپردازند، تیلگرام‌هایی به کابل می‌فرستادند و می‌خواستند

توجهٔ حکومت را به وضع دشوار خویش معطوف دارند. میریمسکی تعداد قیام کننده‌گان را ۲۵ هزار نفر تخمین می‌کرد که خیلی خوب مسلح نبودند. خود پاولوفسکی اردوی افغان را دارای آموزش خوب نمی‌دانست. اعضای هیئت در جریان ملاقات‌هایی که با عساکر اردوی منظم افغانستان داشتند، دریافتند که آن‌ها عملاً از اوضاع جاری در کشور چیزی نمی‌دانند. در گارنیزیون‌های محلی اطلاعات خیلی دیر مواصلت می‌کرد، در عوض آوازه‌ها خیلی زود انتشار می‌یافت. حالت عمومی قوای مسلح تصویر متضادی را در اذهان به وجود می‌آورد. بسیاری از افسران جوان اردو به جناح «خلق» تعلق داشتند و به تره‌کی و امین وفادار بودند. اردو از لحاظ تخنیکی وابسته به مهمات و اسلحهٔ شوروی بود. اما قسمت عمدهٔ وسایل تخنیکی در اثر استفادهٔ نادرست در استهلاک و حفاظت، فاقد کارآیی بود. هیچگونه اقداماتی در رفع عوارض این وسایط صورت نمی‌گرفت. افغان‌ها عادت کرده بودند که همه چیز را از اتحاد شوروی رایگان به دست بیاورند.

بعدتر امین از رهبری هیئت پرسید که چرا با رهبران افغانی ملاقات نمی‌کنند که اوضاع کشور و تقاضاهای آنان را مورد بررسی قرار دهند. امین تذکر داد مشکلاتی را که در برابر کشور قرار دارد، صرف با نابودی فزیکی دشمنان انقلاب می‌توان از بین برد.

پیشنهادات مشاورین شوروی یک هدف را تعقیب می‌کرد - راه اندازی عملیات موفقانه علیهٔ گروپ‌های مسلح مخالف..این موضوع را در جلسه‌یی در حضور تورنجنرال بابه جان رئیس اپراسیون وزارت دفاع افغانستان مورد بحث قرار دادند.

مشترکاً با جنرال کوستینکو مشاور لوی درستیز، تصمیم گرفته شد تا نخست عملیات رزمی را در ولایات پکتیا و پکتیکا علیه مخالفین براه اندازند. دو ضربهٔ قوی در نظر گرفته شده بود. قوای مخالفین را

در ولایات یاد شده باید توسط دو فرقهٔ پیاده در هم می‌شکستند. این پیشنهاد که توسط پاولوفسکی ارایه گردیده بود، مورد تایید رئیس اپراسیون وزارت دفاع افغانستان قرار گرفت و بعد از آن به بررسی جزییات عملیات پرداختند.

بررسی وضعیت تخنیکی کار مشکلی به نظر می‌رسید. هیچکس نمی‌توانست بگوید که چند عراده تانک آمادهٔ فعالیت است. همچنان از کیفیت و کمیت پرزه‌های اضافی وسایط نیز کسی چیزی نمی‌دانست. بالاخره جنرال باژینوف عضو هیئت مجبور شد که بررسی این موضوع را به عهده گیرد. با کمک کارگران موسسات کابل، بریگاردهای ترمیماتی تشکیل گردیدند. به این ترتیب با صرف نیروی زیاد، وسایل تخنیکی را توانستند ترمیم نمایند. باژینوف چنین بریگاردهای ترمیماتی را در دو فرقهٔ دیگر نیز تشکیل داد و به این ترتیب در این کار متخصص شد. او موفق شد ۷۵٪ موترهای غیر فعال را آمادهٔ فعالیت بسازد. فرقهٔ ۱۴ کابل (این فرقه در غزنی موقعیت داشت، نه در کابل - مترجم) محل فعالیت اساسی اعضای هیئت را تشکیل می‌داد. در پهلوی سازماندهی افراد فرقه، کار در جهت از بین بردن کاستی هایی که در آموزش استفاده از وسایل تخنیکی و همچنان خدمات طبی موجود بود، نیز جریان داشت. بعد از آن جنگ نمایشی‌ای را در ناحیهٔ «تنگی» که در جنوب شهر غزنی و به فاصلهٔ ۱۵ - ۲۰ کیلومتر دورتر از آن شهر موقعیت دارد، براه انداختند. این جنگ کاستی‌های زیادی را آشکار ساخت، اما در مجموع موفقیت‌آمیز بود. در نتیجهٔ این جنگ ۸۰ نفر از مقاومت کننده‌گان به قتل رسیدند و ۲۵ نفر به اسارت درآمدند. تلفات خود شان در حدود ۸ کشته و چند نفر زخمی بود. چنین فعالیت‌ها به تحکیم اعتماد به نیروی خود می‌انجامید. برای اولین بار در این جنگ آشکار شد که دشمن از

اطلاعات خوبی برخوردار است. یکی از اسرا در تحقیق خود اعتراف کرده بود که او از آماده گی فرقه برای عملیات اطلاع داشت.

سفر هیئت پاولوفسکی را به کابل در خارج این طور ارزیابی می‌کردند که حادثهٔ مهمی در حال رخ دادن است. مطابق به گفتهٔ امریکایی‌ها، بیروی سیاسی (حزب کمونیست شوروی) در ماه اگست به صورت جدی روی حمله فکر می‌کرد. پرداختن به این موضوع، چنانکه آشکار است در ماه مارچ همین سال نیز جریان داشت، اما تصمیم متقاضی در قبال آن اتخاذ نشد. به مرور زمان و با خرابتر شدن اوضاع، تردید در مورد درست بودن اتخاذ چنین تصمیمی بیشتر از پیش رشد می یافت. تا اندازهٔ معینی در نتیجهٔ سفر گروپ پاولوفسکی در تابستان به کابل، مقدار زیادی از مهمات نظامی به آن کشور ارسال شد. تقریباً ۷۰۰ نفر از نظامیان قطعات دیسانت هوایی، تحت نام پرسونل تخنیکی برای پاسبانی میدان هوایی کابل اعزام گردیدند. به تایید مقامات رسمی این تعداد برای دفاع از اتباع شوروی و در صورت لزوم انتقال شان از افغانستان توظیف گردیده بودند. مشاورین شوروی در تمام رده‌های فرماندهی، تا سطح کندک تعیین گردیده بودند. نسبت به هیئت ایپیشیف، سفر گروپ پاولوفسکی به افغانستان اهمیت بیشتری داشت. این نظر را «بریدشیر» نیز تایید کرده و با بررسی سفر هیئت پاولوفسکی به افغانستان می‌گوید که این سفر نقش تعیین کننده‌ای داشته است. اگر چه این نظر، تایید قطعی را با خود ندارد. پاولوفسکی به استینوف مشوره داد که به دخالت تن در ندهد. ممکن است وزیر دفاع از گزارش‌های هیئت، برداشت‌های دیگری کرده بود.

۱٦ - تصور کابل در مورد استفاده از قوا

از آغاز ماه اگست، حکومت افغانستان با تقاضای کمک از مسکو، ضرورت اعزام فوری قطعات بزرگ نظامی و سه قطعهٔ ویژه به شمول هلیکوپترهای ترانسپورتی با عملهٔ آن را خاطر نشان می‌ساخت. در ارتباط با نشستی که با امین داشت، گوریلوف به تاریخ ۱۲ اگست ضمن نتیجه گیری به پاولوفسکی گفته بود که امین ابراز عقیده کرده که از قوت‌های شوروی در هیچ حالتی نباید در عملیات رزمی استفاده صورت گیرد. از آن‌ها باید صرف در «لحظات حیاتی» استفاده به عمل آید و به وجود آن‌ها بعد از بهار ۱۹۸۰ دیگر ضرورت نخواهد بود. مدتی بعد یعقوبی (یعقوب) ارقامی را در جلسات با مشاورین ارایه کرد. او در گام نخست بر بستن راه‌ها و دره‌هایی که به پاکستان منتهی و مورد استفاده کاروان‌ها قرار می‌گرفتند، اصرار داشت. بدین ترتیب از افزایش افراد، سلاح و مهمات به مجاهدین جلوگیری به عمل می‌آمد. چنانکه تورنجنرال افاناسیف که در ترکیب هیئت در افغانستان به سر می‌برد، به یاد می‌آورد، تره کی در تابستان اوضاع را هوشیارانه ارزیابی می‌کرد: افغان‌ها از تحریف حقایق در جریان جلسات خودداری می‌کردند. اوضاع با حالت دقیق و کاری ارزیابی می‌گشت. خودفریبی‌یی که در اعلامیه‌های رسمی سیاسی در افغانستان و شوروی بازتاب می‌یافت، در این جلسات جای نداشت. حتی اعتراف نمودند که کشور و ساختار اجتماعی آن به هیچ صورت آمادهٔ انقلاب نبود.

در اگست لوای پنج افغان‌ها مضمحل شد و فرقهٔ ۹ پیاده در درهٔ کنر به مخالفین پیوست. تا اخیر سال ۱۹۷۹ بیشتر از نصف افراد قوای مسلح که شمار کل آن به ۹۰ هزار نفر می‌رسید، فرار کرده بودند و در تشکیل اردو صرف ۴۰ هزار نفر باقیمانده بود. تقریباً نصف افسران

اردو از خدمت به تره‌کی ابا ورزیده بودند. به تاریخ ۲۵ اگست، رهبری افغان یکبار دیگر از شوروی تقاضای اعزام قوا را نمود. قبلاً به تاریخ ۲۱ اگست از شوروی درخواست شده بود تا ۱/۵ - ۲ هزار افراد مربوط به قطعات دیسانت هوایی اعزام گردد و آرزو شده بود که قوای هوایی اردوی افغانستان با قوای هوایی و مدافعه هوایی شوروی تعویض گردد. در این زمان کابل صرف بر مهمترین محلات و مراکز کشور کنترول داشت. بعد از گذشت شش ماه از پیروزی انقلاب ثور، شمار مشاورین شوروی به چندین هزار می‌رسید. ادگار او'بیلیس تعداد آن‌ها را ۱/۵ هزار نفر و در آستانهٔ تجاوز بیشتر از ۵ هزار نفر می‌گوید. امین همواره تعداد مشاورین را چند صد نفر قلمداد می‌کرد. تصور می‌شود که میان این چهار پنج هزار نفر، شماری از کارمندان استخباراتی نیز موجود بودند. بدون در نظر داشت این تعداد، تره‌کی اعزام دو کندک دیگر را برای تقویهٔ پاسبانی از خود تقاضا می‌کرد. در ارسال اسلحه نیز افزایش چشمگیری به عمل آمده بود. اگر در سال‌های ۱۹۷۳ - ۱۹۷۴ و همچنان ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ کمک‌ها ۲۰۰ تانک *T-54* و ۵۰۰ تانک *T-54/55* را تشکیل می‌داد، در سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰ این رقم بیشتر گشت و به ۲۰۰ و ۹۰۰ رسید. گذشته از آن ۱۰۰ تانک *T-62* و طیارات نیز ارسال شده بود.

۱۷ - تلاش شوروی برای میانجیگری در مبارزه برای کسب قدرت

در این زمان مبارزه برای کسب قدرت بین امین و تره‌کی و همچنان دو جناح متخاصم حزب دموکراتیک خلق افغانستان شدت گرفت. بعد از آن که امین در ماه مارچ صدراعظم و وزیر خارجه شد، کیش شخصیت تره‌کی گسترش یافت. وحدت رهبری حزب از بین رفته بود. اختلاف نظر بین جناح‌های حزب در گام نخست در برخورد شان با

مساپلی چون سرعت و شکل اصلاحات تبارز می‌کرد. در آن زمان خلقی‌ها به تغییرات آنی و بنیادی در ساحهٔ زراعت، ساختار اجتماعی و دولتی و پرچمی‌ها بر دگرگونی‌های آهسته و تدریجی تاکید داشتند. پرچمی‌ها را به کند سازی سیر انقلاب متهم می‌کردند. امین در جریان چند ماه موفق شد نفوذ و صلاحیت‌های اعضای رهبری حزب را از بین ببرد. تره‌کی در ابتدا در تطبیق چنین سیاست شرکت می‌کرد. در آن زمان که امین قدرت خود را گسترش می‌داد تا بالاخره بر اریکهٔ قدرت تکیه زد، بیشتر از ۲ هزار از اعضای حزب زندانی شده بودند. بسیاری‌ها از کشور خارج شدند و یا به طور مخفی فعالیت می‌کردند. امین در تابستان تلاش کرد تا مناسبات را با تهران و اسلام آباد بهبود بخشد. در نیمهٔ تابستان «دوست» معین وزارت خارجه، در پاکستان تلاش کرد تا از تشنج مناسبات با آن کشور بکاهد، اما به نتایج عملی نرسید، زیرا پاکستان حتی قبل از انقلاب ثور ۱۹۷۸ با افغانستان مناسبات عادی نداشت و اکنون مناسبات سردتر گشته بود. مهمترین علت در این مورد مسئلهٔ پشتونستان بود. پاکستان قلمرو خود را در اختیار گروپ‌های نظامی که علیه حزب دموکراتیک مبارزه می‌کردند، قرار داد. امین در حلقات خاص خود می‌گفت که افغانستان انقلابی هیچگاه خط دیورند را که در قرن گذشته توسط انگلیس‌ها به وجود آمده بود، به رسمیت نخواهد شناخت. او در بیانیه‌یی که به تاریخ ۲۴ اگست در پوهنتون کابل ایراد کرد، گفت که دشمنی با مردم افغانستان با منافع ایران و پاکستان مطابقت ندارد. او بر تمایل خود برای عادی ساختن مناسبات با هر دو کشور همسایه تاکید و پیشنهاد مذاکره را نمود. بر معضلهٔ بین فراکسیون پرچم و خلق، مبارزهٔ امین و تره‌کی که به جناح خلق مربوط بودند، نیز اضافه شده بود پس از آن که در ۱۹۷۸ پرچمی‌ها از تمام مناصب با صلاحیت برکنار و به مبارزهٔ مخفی وادار

شدند، معضلهٔ داخلی جناح خلق به عاملی تعیین کننده در حزب دموکراتیک خلق افغانستان مبدل گشت. امین از دیدگاه مسکو، در قیافه گرفتن استاد خطرناکی بود. او در جولای اظهار داشت که رژیم قدرت را با اقشاری که در انقلاب ثور سهم نداشتند، تقسیم نمی‌کند. چنین اظهاراتی نمی‌توانست واکنش مسکو را سبب نگردد و بیروی سیاسی را به لرزه درنیاورد. به گمان اغلب اولین تردید در مورد حل قضیه از طریق سیاسی در ماه اگست به وجود آمد. در خارج از اتحاد شوروی این موضوع از نظر دور نماند. هنوز در ماه اگست از جانب امریکایی‌ها شنیده می‌شد که اتحاد شوروی با امین سر مخالفت دارد. در رهبری افغانستان نیز اولین نشانه‌های مخالفت به مشاهده می‌رسید. از آنجایی که پوزانف نیز امین را خطرناک می‌دانست، اندیشه‌یی بوجود آمد که تره‌کی را وادار به برکناری امین سازند. در آخر تابستان سفیر شوروی دو تلاش ناکامی را برای میانجیگری بین امین و تره‌کی انجام داد. پوزانف در اگست توجهٔ مسکو را به خطر به قدرت رسیدن احتمالی امین معطوف داشت. اگر چه امین در نشست‌ها مناسبات خود را با تره‌کی طوری ترسیم می‌کرد که گویا از او متابعت کامل دارد. مقاومت در برابر سیاست‌های امین از وزارت امور داخله، وزارت مخابرات، وزارت امور سرحدات و سازمان استخبارات (اگسا) نشئت می‌کرد. علیه رهبران این ادارات اقدامات به عمل آمد و آن‌ها به مبارزهٔ مخفی روی آوردند. در مسکو این اندیشه پا گرفت که امین می‌تواند به یک وسیلهٔ سیاسی مبدل گردد.

۱۸ - تره‌کی بار دیگر در مسکو

تره‌کی به تاریخ اول سپتامبر برای اشتراک در ششمین کنفرانس سران حکومات و دول کشورهای جنبش عدم انسلاک عازم هاوانا

گردید. امین حتی در آن زمان در مجالس خصوصی خود ابراز می‌داشت که تره‌کی مشوره‌های او را ناشنیده می‌گیرد. او این اندیشه را انتشار می‌داد که تره‌کی به اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالستی وفاداری کامل ندارد. تره‌کی پس از بازگشت از هاوانا، برای بازدید دوستانه برای دو روز وارد مسکو شد و در آنجا بار دیگر مصرانه تقاضای کمک کرد. او با برژنیف، الکساندر مشاور برژنیف در مسایل سیاست خارجی و گرومیکو ملاقات کرد. برژنیف در جریان ملاقات قاطعانه تکرار می‌کرد که حزب نباید انشعاب کند. تره‌کی در جواب گفت که امین از سیاستی که در ابتدای انقلاب داشت، پیروی نمی‌کند و این ممکن است عواقب خطرناک داشته باشد. در اینجا چنانکه تایید شده، رهبر افغان را فهماندند که چنین وضع می‌تواند تغییر یابد. بدون تردید، مناسبات با کارمل و پرچمی‌ها، موضوع صحبت را تشکیل می‌داد و باید حدس زد که برژنیف تره‌کی را از امین برحذر داشته بود. احتمالاً تره‌کی را به خلاصی از امین و شمول یک تعداد پرچمی‌ها در حکومت فراخواندند. در بدل آن برژنیف و گرومیکو وعدهٔ کمک‌های بیشتر و وسیع نظامی را نمودند. گر چه این وعده در اثر اوضاع داخل کشور که واقعاً اعزام قوا را توجیه می‌کرد، شکل گرفته بود. مسکو می‌خواست تره‌کی را متقاعد بسازد که امین توطئه‌یی را علیه او و طرفدارانش براه خواهد انداخت.

معلوم نیست که تره‌کی در برابر پیشنهاد برژنیف چه واکنشی نشان داد. نظراتی موجود است که مطابق آن تره‌کی به این اخطارها باور نداشت و برخلاف، اعتماد خود بر امین را ابراز می‌داشت. همچنان نظر دیگری موجود است که تره‌کی باور نمود که امین نیات ناپاک دارد و وعده کرد که اقدامات لازم به عمل آرد. در خبر این ملاقات صرف از برژنیف، گرومیکو و الکساندر مشاور نام گرفته شده بود. اما در

پروتوکول نام ولی (دکتور شاه ولی - مترجم) وزیر خارجه که تره‌کی را در سفر کیوبا همراهی می‌کرد، نیز ذکر شده بود. اما معلوم نیست که آیا او واقعاً در این ملاقات شرکت داشت یا خیر؟ بعدها او را به اتهام در جریان گذاشتن امین، مجازات کردند. آرنولد تایید می‌کند که ملاقاتی بین تره‌کی و کارمل رخ داده بود و از این موضوع ترون محافظ (بادیگارد) تره‌کی با خبر شد، زیرا هنگام ملاقات تره‌کی با برژنیف، او در اتاق انتظار نشسته و صدای گرومیکو را که از مشایعت کننده‌گان می‌پرسید که آیا کارمل را دیده‌اند، شنیده بود. برای ترون که به امین وفادار بود، این نکته می‌توانست زنگ خطری باشد. او می‌توانست تلگرامی به کابل بفرستد و امین را آگاه بسازد. اما این هم ممکن است که ترون هنگام برگشت طیاره از مسکو به تفصیل از جریان اطلاع حاصل کرد و آن را به امین گزارش داد. به هر حال، امین در لحظهٔ برگشت تره‌کی به کابل، از مهمترین جزئیات ملاقات با خبر شده بود.

۱۹ - برخورد آشکار

به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۹، تره‌کی به کابل برگشت و به جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی شتافته، گزارش سفر خود را به هاوانا و مسکو ارایه نمود. تره‌کی تصور می‌کرد که امین تا آن زمان زندانی شده است، اما امین در میدان هوایی انتظار او را می‌کشید. پس از آن که جلسه ختم شد و اعضای آن به سوی خانه‌های خود رفتند، امین که از جریان ملاقات مسکو اطلاع حاصل کرده بود، دست به اقدامات پیشگیرانه زد. تره‌کی از پذیرش تقاضای مسکو در مورد برکناری امین سر باز زد. تصادم آشکار صرف پس از گذشت چند روز به وقوع پیوست. گرومیکو تیلگرامی به کابل فرستاد که به تعقیب آن پوزانف،

پاولوفسکی و ایوانف ساعت ۱۲ شب به دیدار تره‌کی به اقامتگاهش رفته و تقاضای ملاقات فوری با امین را نمودند. مذاکرات صورت گرفت و در جریان آن تره‌کی و امین ظاهراً نشان می‌دادند که آشتی کرده‌اند. پوزانف هر دو را به خودخواهی و بی حوصله‌گی متهم نمود. ۱۳ سپتامبر امین با یک عده از جنرالان ملاقات کرد تا برای خود حمایت کسب کند، به تعقیب آن تره‌کی برای کمک به شوروی‌ها مراجعه کرد. در همانروز امین تقاضای برکناری وطنجار وزیر داخله، گلابزوی وزیر مخابرات، سروری وزیر (رئیس) استخبارات، مزدوریار وزیر سرحدات را نمود، به دلیل آن که ظاهراً آنان می‌خواستند او را از پست صدارت برکنار سازند. تره‌کی با این پیشنهاد موافقه نکرد و امین او را متهم ساخت که او بیشتر از وی به آن چهار نفر اعتماد دارد. بعد از آن که پوزانف از این واقعهٔ جدید اطلاع حاصل کرد، یکجا با پاولوفسکی باز هم اقدام نمود تا نقش میانجیگری را بین امین و تره‌کی بازی نماید.

در همان روز چهار وزیر گلابزوی، وطنجار، مزدوریار و سروری در حالی که مسلح بودند و محافظین مسلح نیز همراهی شان می‌کردند، به سفارت شوروی آمدند و ایوانف مسوول عمومی کی جی بی را از توطئه‌یی که امین علیه انقلاب در دست داشت، آگاه ساختند. چنانکه آن‌ها گفتند، امین ایجنت سی آی ای است و در این مورد سند هم دارند. ایوانف تقاضای سند کتبی را نمود. روز بعد ۱۴ سپتامبر ایلین کارمند استخباراتی شوروی در کابل، گلابزوی را در خانه‌اش ملاقات کرد. در آنجا هر چهار وزیر گرد آمده بودند. سروری کوشش می‌کرد تا از طریق تیلفون تره‌کی را متقاعد سازد که امین توطئه‌یی را طرح ریزی نموده است. وزرا می‌خواستند از تره‌کی دفاع کنند، اما او امتناع می‌کرد. هر چهار نفر، دوسیه‌یی را که فعالیت امین را در امریکا و

مناسباتش را با حلقات جنایی کابل، با جزییات در بر داشت، به ایلین دادند.

۱۴ سپتامبر مناسبات تره کی و امین تا آخرین مرز تیره گشت. صبح زود پوزانف به همراهی سه نفر جنرال نزد تره کی رفتند. به هدایت مسکو، پوزانف به تره کی تیلفون کرد و از او خواست تا امین را برای ملاقات دعوت نماید. پوزانف می‌خواست یکبار دیگر تلاش کند تا هر دو را آشتی دهد. پس از آن که تره کی به امین تیلفون کرد و او را مطمئن ساخت که تلاش میانجیگرانه از طرف شوروی نیز حمایت می‌شود، ملاقات سرنوشت ساز صورت گرفت. چند دقیقه پس از صحبت تیلفونی، امین با حاضرباش و شش محافظ مسلح خود ظاهر شد. وقتی که او از زینه‌ها بالا می‌رفت تا به اطاق تره کی رفته و اجازهٔ دخول بخواهد، صدای رگبار ماشیندار بلند شد. ترون بادیگارد تره کی که بایست امین را پذیرایی می‌کرد، جابجا کشته شد. زیرک یکی از همراهان امین زخمی شد. امین عمارت را ترک گفت و جانب وزارت دفاع شتافت.

در اطاق کار تره کی، کارمندان شوروی که در آنجا حاضر بودند پوزانف، پاولوفسکی، گوریلف و بگدانف مصروف بررسی اوضاع بودند. چند ثانیه بعد از آمدن امین، تره کی، سفیر شوروی و سرمشاور و همچنان ترجمان صدای رگبار ماشیندار را شنیدند. پوزانف یکجا با چوکی خود را بروی اتاق انداخت و تره کی را که در کنار او نشسته بود، در پوشش گرفت. جنرال گوریلف از جا برخاست، سوی پنجره دوید، پرده را کنار زده به صحن حویلی نگاه کرد. صدای چند فیر دیگر ماشیندار آمد و سرمشاور گفت که جنگ بین محافظین تره کی و محافظین امین در گرفته است. بعد او امین و محافظینش را دید که در حالی که بدون هدف به چهار طرف فیر می‌کردند، دوان دوان فرار

نمودند. چنانکه پاولوفسکی حکایه می‌کند، خانم تره‌کی به اتاق داخل شد و خبر کشته شدن ترون محافظ او را داد. تره‌کی در حالیکه از شیشه بیرون را نگاه می‌کرد، آهسته زیر لب گفت، حالا دیگر همه چیز به پایان رسیده است. بعد از آن که چند دقیقه بعدتر خاموشی همه جا را فرا گرفت، تره‌کی سکوت را شکستانده پرسید که حالا او باید چی کند؟ پوزانف و همراهانش اتاق را ترک گفته، به سفارت برگشتند.

امین به تره‌کی تیلفون کرد و او و سفارت شوروی را به سوء قصد علیه خود متهم کرد. تره‌کی کوشش کرد که او را بفهماند که او محافظین را که برای شان امر کرده بود، هیچکس را اجازهٔ دخول ندهند، از آمدن او اطلاع نداده بود. خبر تدویر جلسهٔ کمیته مرکزی و شورای انقلابی شایع شد. همه کوشش‌های سفارت شوروی برای آگاهی یافتن از جریانات، به نتیجه‌یی نیانجامید. در آن وقت امین هدایت داد تا گارنیزون کابل به حالت احضارات درجه یک درآید و به فرماندهان فرقه‌های ۸ و ۷ پیاده و قوای ۴ و ۱۵ زرهدار دستور داد تا در شهر اخذ موقع نموده، اقامتگاه تره‌کی را محاصره نمایند. همه افسرانی که بالای شان اعتماد نداشت، زندانی شدند. هر نوع ارتباطات با تره‌کی قطع شده بود. تره‌کی حالت یک زندانی را داشت. چهار وزیر مورد سوء ظن ناپدید شده بودند. در رادیو خبر استعفای تره‌کی به نشر رسید. توضیحات رسمی در زمینه چنین بود که تره‌کی نظر به وضعیت صحی خود استعفا داده است. شب از طریق تلویزیون خبری در مورد استعفای چهار وزیری که در بالا از آن‌ها نام بردیم، منتشر شد. امین عملاً قدرت را به صورت فردی به دست گرفت. پوزانف و پاولوفسکی بدون وقفه بین اقامتگاه امین و تره‌کی در رفت و آمد بودند. پس از انتشار خبر زندانی شدن تره‌کی، پوزانف از مسکو تقاضا کرد تا به او اجازهٔ ملاقات با تره‌کی داده شود. نظر به گفتهٔ سفیر،

امین چنین اجازه‌یی را برای او داده بود. پوزانف نوشت که کار تره کی تمام است. امین دستور داد که منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، خودش را تعیین کنند.

بعد از آن که تره کی در ۱۶ سپتامبر از تمام وظایفش برکنار شد، و چند نفر از نزدیکان وفادارش اعدام گردیدند و قتل ترون به مثابهٔ یک واکنش توطئه گرانه قلمداد شد، امین شایعه‌یی را در مورد موجودیت باند چهار نفری و اشتراک شان در توطئهٔ سفیر پوزانف انتشار داد. گفته می‌شد که سفیر شوروی در توطئه‌یی که برای قتل امین ترتیب یافته بود، شرکت داشت.

تره کی احتمالاً به شکلی از اشکال چنین انکشافی را در وضع پیش بینی کرده بود. این احساس، او و مسکو را وادار ساخت تا از شر امین خود را راحت سازند. به هر حال، چند روز بعد از آن که از هاوانا برگشت، جگرن جانداد قوماندان گارد ریاست جمهوری را که در سفر نیز او را همراهی می‌کرد، نزد خود فرا خواند و برایش گفت که در مدت غیابتش اختلاف نظرهای جدی در حکومت پیدا شده است. بعد به جانداد دستور داد که آماده گی خود را بیشتر سازد و هیچکس را بدون اجازهٔ خاص به ریاست جمهوری اجازهٔ ورود ندهد. پس از گذشت چند مدت، تره کی یعقوبی (یعقوب) را نزد خود فرا خواند و عین دستور را برای او نیز داد، اما یعقوبی (یعقوب) یکی از افراد نزدیک امین از آب در آمد.

ظاهراً مشاورین در سفارت به این نتیجه رسیده بودند که امین خود این توطئه را فراهم کرده بود. عواملی موجود بود که چنین نظریه را تائید می‌کرد. چرا تره کی چنین حمله‌یی را در خانهٔ خود سازماندهی می‌کرد، در صورتی که جاهایی دیگری نیز وجود داشت؟ تره کی هیچگاهی مورد سوء ظن قرار نمی‌گرفت، در صورتی که کس دیگری

را به این کار توظیف می‌کرد. مهاجمین چگونه توانستند تنها ترون را به قتل برسانند، در حالی که به امین هیچگونه آسیبی نرسید، در حالی که هر دوی آن‌ها به زینه بالا می‌شدند. و اصلاً چرا کسی باید به قتل می‌رسید؟

۲۰ - قتل تره‌کی

در ۱۷ سپتامبر برژنیف و کاسیگین تلگرامی به امین فرستادند و انتصاب او را به حیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک و رئیس شورای انقلابی تبریک گفتند. این تیلگرام بدون تاخیر به کابل مواصلت کرد. هر دو رهبر شوروی در تبریکیهٔ خود بر وفاداری شوروی به داشتن مناسبات برادرانه با جمهوری (دموکراتیک) افغانستان بر اساس معاهدهٔ دوستی اشاره کرده بودند. ممکن نبود تشویش رهبران مسکو را درک نکرد. به گفتهٔ سافرونچوک، پس از به اقتدار رسیدن امین، رویدادهایی در افغانستان به وقوع پیوست که مسکو را به تردید در قبال سیاست‌های او واداشت. در ابتدا بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی بدون هیچگونه تبصره‌یی، تعویض تره‌کی را پذیرفت. اگر چه اعضای بیروی سیاسی در مورد غیرقابل پیش بینی بودن رفتار رهبر جدید افغانستان، نظریهٔ یکسان داشتند، اما نسبت نداشتن واریانت دیگری، مجبور بودند با امین بسازند. در اعلامیهٔ رسمی‌یی که کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق انتشار داد، تره‌کی به ارتکاب توطئهٔ تروریستی متهم شده بود. برای مطبوعات خارجی، امین نظریهٔ بیماری را نگهداشته بود. روز دهم اکتوبر «کابل تایمز» خبر مرگ تره‌کی را در اثر بیماری شدید انتشار داد. اعلامیهٔ رسمی حاکی از آن بود که جسد او قبلاً دفن گردیده است. افاناسیف تایید می‌کند که تره‌کی به تاریخ ۸

اکتوبر ساعت ۱۱ و سی دقیقهٔ شب توسط یکی از افسران گارد ریاست جمهوری به قتل رسید.

نشریه‌یی که توسط مجموعه‌یی از نویسنده‌گان شوروی ترتیب گردیده است، جزییات رویداد را حکایه می‌کند، نه همهٔ آن را. در اواسط جنوری ۱۹۸۰م هنگامی که اقبال قوماندان محافظین اقامتگاه رئیس جمهور، مورد بازپرسی قرار گرفت، برای اولین بار جزئیات موضوع افشا گردید. او در قتل تره‌کی شرکت ورزیده بود. در جریان بازپرسی آشکار شد که امین شخصاً این دستور را به نام خلق، به اقبال داده بود. شب ۸ اکتوبر اقبال آماده‌گی رفتن به خانه را گرفته و لباس ملکی خود را پوشیده بود که جگرن جانداد قوماندان گارد ریاست جمهوری به او تیلفون کرد. همراه با اقبال، لومری بریدمن روزی، یکی از افسران گارد ریاست جمهوری، معاون سیاسی قوماندان گارد و حدید قوماندان جدید گارد صدراعظم نیز احضار شده بودند. جانداد دستور داد که تره‌کی را به قتل برسانند و گفت که او به اساس فیصلهٔ پلینوم کمیتهٔ مرکزی از حزب و شورای انقلابی اخراج گردیده است. به هر سه آن‌ها گفته شد که حق ندارند، از دستور حزب سرپیچی کنند. بعد از آن هر سه به موتری سوار شدند و جانب کوتی باغچه، قصر ملکه، جایی که محل کار شورای انقلابی قرار داشت حرکت کردند. وقتی به آنجا رسیدند، مامورین به تره‌کی که تحت نظارت قرار داشت، گفتند که او را به جای دیگری انتقال می‌دهند. تره‌کی دستور داد که بکسش را آماده سازند. گر چه آشکار نشده است، اما تا اندازه‌یی زیادی احتمال دارد که تره‌کی از جریان بو برده بود. روزی به تره‌کی دستور داد که به روی کوچ دراز بکشد، بعد دهن او را بست. تره‌کی به لرزه افتاد، بعد از آن روزی او را خفه نمود. پس از گذشت پانزده دقیقه کار تمام شده بود. قاتلان جسد را در کفنی که از قبل تهیه شده بود،

پیچاندند و از خانه بیرون بردند. این واقعه ساعت ۱۱ و سی دقیقهٔ شب رخ داد. جسد تره‌کی را در موتر قرار دادند و روزی عقب اشترنگ نشست. وقتی موتر به قبرستان رسید، قبر قبلاً تهیه شده بود.

۲۱ - واکنش مسکو و عواقب آن برای امین

چنانکه گاردییفسکی می‌گوید مسکو پس از رویدادهای ماه سپتامبر برنامهٔ قتل امین را طرح ریزی کرد. به هر حال، رویدادهای مربوط به قتل تره‌کی، حزب دموکراتیک خلق و امین را به بحران سختی مواجه ساخت. همزمان نیروهای مقاومت هر چه بیشتر به کابل نزدیک می‌گردیدند. گروپهای آنان که در اواخر سال ۱۹۷۹ به ۱۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شد، به صورت جدی رژیم حزب دموکراتیک را تهدید می‌کردند. کشور بدون رهبری بود. جناح «خلق» باز هم به دو دسته تقسیم گردید و این بار به وفاداران تره‌کی و طرفداران به امین. این دو دسته‌گی به فعالیت «پرچم» که زیرزمینی فعالیت می‌کرد، شدت بیشتری داد. مخالفت در برابر امین در بعضی از قطعات تا برنامه‌ریزی نیز رسید. امین در وضعیت مشکل و دشواری با پوزانف سفیر شوروی قرار داشت. اگر چه پوزانف به مسکو گفته بود که ضرور است با قضایا کنار آمد و آن را طوری که هست، پذیرفت. امین برخلاف تره‌کی، قوی بود و به نظر سفیر شوروی باید از او حمایت می‌شد. گرومیکو نیز به این نتیجه رسیده بود. اما، چنانکه وزیر خارجهٔ شوروی می‌نویسد، امین را باید از تعرض بر طرفداران تره‌کی و دیگر اشخاصی که مورد پسند او نبودند، باز می‌داشتند. به نظر گرومیکو، در عین زمان برای اینکه امکانات وارد کردن نفوذ لازم را از دست نداد، باید تماس با امین حفظ می‌شد. همزمان کمیسیون مربوط به امور افغانستان، بار دیگر کار خود را در چوکات بیروی سیاسی آغاز

کرد. اعضای این گروپ ویژه که برعلاوهٔ دیگران، اندروپوف، استینوف، گرومیکو و پاناماریف نیز عضو آن بودند، اتخاذ موقف «انتظار» را تجویز کردند. اما، چنانکه از اوضاع بر می‌آید، بعد از اینکه برژنیف دانست که تره کی در خیلی مخفیانه به قتل رسیده است، متاثر شد و به دوستان خود گفت که این واقعه برای او تاثر برانگیز بوده و عواقب ناگواری به مرتکب آن خواهد داشت.

حفیظ الله امین معلم ریاضی، تحصیلات خود را در پوهنتون کولمبیای امریکا به پایان رسانیده بود. و این مسئله برای بعضی حلقات این زمینه را به وجود آورد که او را جاسوس سی آی ای بدانند. سیاست او دیکتاتورمنشانه بود. چنانکه خود او در ملاقات‌هایش با پاولوفسکی ابراز داشته بود، الگوهایش استالین و مائو تسه دون بودند. او شخص با پشتکار، دارای استعداد خوب سازماندهی و کرکتر ظالمانه بود. فعالیت‌های امین با خصوصیاتی چون اختناق و دهشت متمایز می‌گردد. او تشنگی تسکین ناپذیری برای به دست آوردن قدرت داشت. این خصوصیات امین را از قبل می‌دانستند و به همین دلیل بود که او را در سال ۱۹۶۸ به عضویت بیروی سیاسی نپذیرفتند. در اپریل ۱۹۷۸ بود که آشکار شد امین برای تحکیم قدرت فردی خود تلاش دارد.

فشار بالای امین در اکتوبر ۱۹۷۹ ازدیاد یافت. او حتی بالای گارد شخصی خود اعتماد نداشت و چند بار از اتحاد شوروی خواسته بود تا برای او محافظ بفرستند. امین وابستهٔ کمک‌های اقتصادی و نظامی مسکو بود و مسکو نیز به او ضرورت داشت، زیرا او نظام را تمثیل می‌کرد. اما اینک تردیدهایی به وجود آمده بود، زیرا مناسبات امین با پوزانف تا حد نهایی خراب شده بود.

به تاریخ‌های اول و پنجم اکتوبر امین درخواست تعویض

(فراخوانی) پوزانف را نمود. هشتم اکتوبر ولی (دکتور شاه ولی) وزیر خارجه همهٔ سفرای کشورهای سوسیالستی را به مهمانی فرا خواند. سافرونچوک به نماینده‌گی از پوزانف در این ضیافت اشتراک کرده بود، زیرا در آن وقت پوزانف را امین نزد خود دعوت کرده بود. شگفتی‌انگیز این بود که به سفرای چین و یوگوسلاویا نیز دعوتنامه ارسال شده بود و این یک کار غیرعادی بود. ولی (شاه ولی) سفرا را در جریان حوادث سپتامبر قرار داد و گفت که چهار وزیر - وطنجار، گلابزوی، مزدوریار و سروری توطئه‌یی را علیه امین سازماندهی کرده بودند. چنانکه ولی گفت، آن‌ها ابتدا قصد داشتند امین را توسط تره‌کی سرنگون سازند و بعد او را از بین ببرند. ولی اعلام کرد که با کمال تاسف در این توطئه، پوزانف سفیر شوروی نیز شرکت داشت. چنانکه وزیر خارجه گفت، او (پوزانف) تره‌کی را یاری رسانیده بود تا امین را به دام بکشاند، اما امین با روحیهٔ قوی که داشت توانست از کمینگاه فرار کند، ولی ترون و علی به قتل رسیدند. در برابر دیپلمات‌ها، پوزانف را به این متهم ساختند که به امین تیلفون نموده و او را با دادن این ضمانت که خطری تهدیدش نمی‌کند، نزد تره‌کی فرا خوانده بود. به گفتهٔ ولی، چهار توطئه‌گر در سفارت شوروی مخفی شدند. در برابر سوال سافرونچوک که دلیلی بر این گفته‌ها وجود دارد؟ ولی گفت که امین چنین تصویری از رویداد را برای او ترسیم نموده است. از این رویداد، به زودی همه دیپلومات‌های مقیم کابل آگاه شدند. از پوزانف سلب اعتماد شد. پاولوفسکی می‌گوید که امین روز سه شنبه ۱۹ اکتوبر، خصلت تهاجمی و تعرضی خود را در تمام ابعاد آن به نمایش گذاشت.

به زودی شمار مقتولین سیاسی در افغانستان به ۱۱ هزار نفر رسید. به تاریخ ۲۷ اکتوبر پوزانف از امین خواست تا دست از عملیات

تروریستی بکشد، که موجبات نارضایتی اخیرالذکر را فراهم آورد. در پایان ماه اکتوبر ولی (شاه ولی) وزیر خارجه اتهامات جدی علیه پوزانف را با پافشاری روی اینکه می‌خواست امین را به دام بکشد، تکرار کرد و از اتحاد شوروی خواست سفیر خود را تعویض نماید خود پوزانف که احساس می‌کرد، مدت کارش در افغانستان به پایان می‌رسد، از گرومیکو خواست تا او را فراخواند. بالاخره مناسبات بین امین و پوزانف تا حدی خراب شد که منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، مراسمی را که به مناسبت ۶۲ مین سالگرد پیروزی انقلاب کبیر سوسیالستی اکتوبر در سفارت شوروی برگزار می‌شد، تحریم کرد. چندی قبل از ترک کابل، پوزانف در ملاقات‌های تودیعی‌یی که با بعضی از مسوولین جناح «خلق» داشت، به آن‌ها مستقیماً تفهیم کرد که تا چه اندازه وابسته به مسکو اند و شرایط به وجود آمده، تا چه حد حساس. ۲۲ نوامبر پوزانف کابل را برای همیشه ترک کرد.

در جریان هفته‌های آینده آشکار شد که بین امین و مسکو اختلاف نظر وجود دارد. امین به نمایندهٔ امریکا مراجعه و ابراز داشت که آرزومند ایجاد مناسبات دوستانه با آن کشور می‌باشد. بوریس امشتوتس نمایندهٔ امریکا در امور افغانستان این اعلامیه‌ها را جدی نگرفت. شایعات زیادی به گوش می‌رسید. امین می‌دانست که به حمایت مردم نیازمند است. بعد از رویدادهای سپتامبر، تعداد مهاجرین به ۴۰۰ هزار نفر می‌رسید. هژدهم سپتامبر امین با افسران سازمان استخباراتی خود ملاقات کرد، سازمانی که فوراً پس از حوادث اخیر نه تنها مهمات را به ارزش ۶/۷ میلیون دالر از کی جی بی دریافت کرده بود، بلکه از مشوره‌های آنان نیز استفاده میکرد. در راس این سازمان برادرزاده‌اش اسدالله (امین) قرار داشت. امین حالا

می‌خواست با رقبای قدیم تصفیهٔ حساب کند. به تاریخ ۲۳ سپتامبر محکمهٔ فوق العاده به منظور صدور فیصله به تمام کسانی که از اپریل ۱۹۷۸ زندانی شده بودند، دایر گردید. هنوز از بهار (آن سال) دیپلومات‌های شوروی امین را با دیدهٔ شک و تردید می‌نگریستند و او را به مثابهٔ شخصی قدرت طلب و ماهر در مانورهای سیاسی، ارزیابی می‌کردند. با ارتباط با این خصوصیات، امین صرفاً در لفظ از مارکسیسزم پیروی می‌کرد، اما او در حقیقت خرده بورژوازی بود که به خوبی می‌توانست هم صحبتان خود را گمراه کند و همیشه در این کار موفق هم می‌شد. همان بود که در اکتوبر ۱۹۷۹ امین مکاتبه را به منظور تقسیم قدرت با حکمتیار یکی از رهبران مشهور و وابسته به امریکا آغاز کرد.

ترور و ذهشت علیه دگراندیشان اوج می‌گرفت. در افغانستان هنوز ۱۰ هزار زمیندار بزرگ باقی مانده بود. امین تصفیهٔ فزیکی آن‌ها را هدف خویش قرار داده بود. گذشته از آن او به شکار پرچمی‌ها و طرفداران تره کی نیز می‌پرداخت. طرفداران تره کی را زنده زنده در چاه‌های مملو از مواد کیمیاوی می‌انداختند. امین هدایت می‌داد که از طیاره بر قله‌های هندوکش بوجی هایی را که در بین آن‌ها انسان‌ها بودند، فرو اندازند. بالاخره مبارزه‌یی که دکتاتور آغاز کرده بود، کاملاً همه را در بر گرفت. در این جریان بسیاری از بیگناهان نیز کشته شدند و این امر مهاجرت مردم را به پاکستان و ایران تقویه کرد که به گسترش پایگاه اجتماعی مقاومت انجامید. بسیاری از پرچمی‌ها نیز مهاجر شدند. در اثر سیاست‌های تعرضی، قیام‌های محلی نیز شکل گرفت. امین با بمباردمان به پاسخ پرداخت. در پاسخ به انتقاد مشاورین شوروی که می‌گفتند همه قبیله را نباید از بین برد، امین فقط می‌گفت که شما مردم افغانستان را نمی‌شناسید، یگانه راه حل -

تیرباران خرد تا بزرگ است. او همچنان تلاش می‌کرد تا عواقب فعالیت‌های پیش بینی ناشده را به گردن مشاورین شوروی بیندازد و با این کار حیثیت شوروی را نزد مردم خود و جهانیان پایین می‌آورد.

این اعمال، مشکلات جدی را برای مشاورین به وجود می‌آورد. در زمان امین، افغانستان غیرقابل پیش بینی شده بود و می‌کوشید از تحت نفوذ مسکو خود را رهایی دهد. گذشته از آن امین به برژنیف و اندروپوف وعده داده بود که از تره‌کی محافظت می‌کند، اما این وعده را نقض کرده بود. گرومیکو وزیر خارجه (اتحاد شوروی) در سند مورخ ۱۵ سپتامبر خود عنوانی کارمندان خود در کابل نگاشته بود که باید امین را از اعمال انتقام جویانه علیه طرفداران تره‌کی و دیگر اشخاصی که مورد پسند او نیستند، باز داشت. در این مورد، وزیر خارجه حتی قبل از به قتل رسیدن تره‌کی و یک روز بعد از به قدرت رسیدن امین، خطر را مشاهده می‌کرد، و آن را قبلاً به برژنیف هم گفته بودند. در این هدایت نامه تاکید شده بود که باید ارتباطات با امین حفظ گردد و مشاورین در بخش‌های نظامی و استخباراتی به حال خود بمانند. آن‌ها باید وظایف خود را در مبارزه علیه دشمنان انقلاب افغانستان ادامه می‌دادند، اما خود در هیچ حالت نباید در هیچ یک از تعرض‌ها سهم می‌گرفتند. سفارت امریکا در تیلگرام اطمینانیهٔ خود به واشنگتن این تغییرات را نشانه‌یی از کاهش عمومی تشنج نامید. گذشته از آن سفارت امریکا فکر می‌کرد که تا آن زمان (۱۷ سپتامبر) تره‌کی به قتل رسیده بود، در حالی که این گمان واقعیت نداشت.

مسکو از روز اول به قدرت رسیدن کامل امین، به او باور نداشت. همزمان آشکار می‌گردد که امین چرا نگران امنیت خود شده بود. در جریان ماه نوامبر بود که او دانست به چه تارهایی نازکی بسته شده است و به تلاش برای بهبود روابط (با مسکو) پرداخت. او چندین بار

تقاضای ملاقات با برژنف را نمود، اما تقاضاهای او با سکوت مطلق مواجه می‌گردید. احتمالاً این برخورد سبب شد تا امین به طرف ایجاد روابط هر چه نزدیکتر با امریکا و پاکستان رو بیاورد. پوزانف و پاولوفسکی پیشنهاد کردند تا راه‌های جدیدی برای نزدیکی با امین جستجو شود. مسکو اتکای خود را از «خلق» برداشته و متکی بر «پرچم» گردیده و به این نتیجه رسیده بود که زمان آن فرا رسیده است تا بر این مشکل پایان داده شود. در این زمان کارمل که به صورت غیر قانونی از چکوسلواکیا برگشته بود، در مسکو به سر می‌برد.

دیدگاه کی جی بی در تضاد با نظریات پوزانف قرار داشت که خود گواه آن است که چینل‌های مختلفی در کار بود تا اطلاعات را از کابل به مسکو انتقال بدهد. مطابق به ارزیابی‌یی که کی جی بی انجام داده بود، هنوز امکان آن وجود داشت تا با برکناری امین بر اوضاع فایق آمد. در عین حال ارزیابی‌هایی گوناگونی صورت می‌گرفت که مسکو را در بررسی اوضاع و دورنمای آن به دشواری مواجه می‌ساخت. کمیسیون بیروی سیاسی در امور افغانستان به تاریخ ۲۹ اکتوبر هشدار داد که امین تمام مخالفین حزبی و دولتی را از بین می‌برد و سیاست غیر متوازن را در پیش گرفته است. در عمل این هشدار این را می‌رساند که امین هر چه بیشتر به امریکا نزدیکتر می‌شود. همچنان نظریهٔ اجرای توطئه‌یی توسط سی آی ای تقویت شده می‌رفت. قطعنامهٔ این جلسه توسط گرومیکو، استینوف، اندروپوف و پاناماریف به امضا رسیده بود. در همان زمان بود که نیروهای کی جی بی وارد افغانستان گردیدند. وظیفهٔ آنان را حفاظت از سفارت شوروی تشکیل می‌داد. در آغاز دسامبر کندکی برای حفاظت از اقامتگاه امین تعیین گردید و در میانهٔ نوامبر تورنجنرال محمدوف به عوض گاریلوف به حیث سرمشاور نظامی افغانستان مقرر گردید.

امین با ایجاد سازمان‌های وسیع اجتماعی تلاش داشت تا موقعیت خود را تحکیم بخشد. برای از بین بردن مقاومت از نیروی نظامی استفاده می‌کرد. مسکو به این اقدامات تقریباً با حالت بیطرفانه برخورد می‌کرد. به ویژه، مسکو بر سیاست کادری امین فشاری وارد نکرده بود. گرومیکو به این عقیده بود که دخالت لازم نیست.

۲۲ - تشدید فعالیت‌های مشاورین

در آخر سپتامبر، امریکا متوجهٔ افزایش فعالیت‌های نظامی‌یی گردید که در مناطق شوروی هم مرز با افغانستان جریان داشت. واشنگتن از تجاوز بر تمامیت ارضی افغانستان (شوروی را) بر حذر داشت.

پس از مرگ تره‌کی در سپتامبر (۱۹۷۹م)، در فعالیت‌های مشاورین اتحاد شوروی افزایش به عمل آمد. عملیات بزرگ صرف پس از در جریان قرار دادن و موافقهٔ مشاورین مربوط صورت می‌گرفت. در آخر اکتوبر عملیات ده روزه علیه نیروهای مجاهدین در ولایت پکتیا، با حمایت نیروی هوایی شوروی به راه افتید. این اولین مورد دخالت آشکار و مستقیم بود. آماده‌گی به خاطر آزاد سازی گارنیزون ارگون در ولایت پکتیا، چنانکه میریمسکی به آن اشاره دارد، صورت نگرفت. به اساس ارقام سرقوماندانی اردوی افغانستان، تعداد نیروهای مقاومت در ولایت پکتیا به هزار نفر می‌رسید که شمار زیاد آن‌ها در نواحی ارگون جابجا گردیده بودند. ساعت ۴ و ۳۰ دقیقهٔ عصر چهاردهم اکتوبر، صرف پس از یک ماه از سبکدوشی تره‌کی از وظایفش، قیامی در فرقهٔ هفت به راه افتید. پنج تانک به گلوله باری بر عمارت قوماندانی فرقه آغاز کردند. در این قیام که ضد امین برا افتید، کندک‌های مختلف اشتراک ورزیده بودند. چون غند موتوریز

نمبر هفت، و فرقهٔ هشت در کابل از قبل خنثی شده بودند، نتوانستند به قیام کننده‌گان مدد رسانند. علت این قیام که بالاخره به ناکامی انجامید، برطرفی تره‌کی از وظایفش بود. اینکه او را (تره‌کی را) به نام دشمن انقلاب معرفی کرده بودند، نیز قابل درک نبود. خبر مرگ تره‌کی اوضاع را بیشتر متشنج ساخت. اما در پانزدهم اکتوبر قیام سرکوب شد. امین از حادثه جان به سلامت برد. قیام آماده‌گی رزمی اردو را کاهش داد.

در آخر اکتوبر خبری مبنی بر اختتام کار هیئت پاولوفسکی از مسکو مواصلت کرد. میریمسکی و پاولوفسکی تصمیم گرفتند از سکولوف بخواهند تا قوا اعزام ننماید. برنامه‌یی که آن‌ها قبل از سفر تهیه بودند، به کمک مشاورین، کم و بیش در عمل تطبیق گردیده بود. تا آخر اکتوبر در مهارت تاکتیکی اردوی افغانستان افزایش به عمل آمده بود. عملیات بهتر راه‌اندازی می‌شدند، زیرا چنین به نظر می‌آمد که فعالیت‌های مخالفین رو به اختتام است. همچنان برف‌های شدیدی بر کوه‌ها باریدن گرفت که فعالیت آن‌ها (مجاهدین) را با مشکلات مواجه ساخته بود و نیروهای مقاومت مجبور بودند دست به تغییر تاکتیک بزنند. اوضاع خارجی نسبتاً بدون تغییر باقی مانده بود. چنانکه چینل استخباراتی به مسکو خبر داده بود، پس از مرگ تره‌کی در فعالیت‌های نظامی مخالفین، افزایش خاصی به عمل نیامده است. تصفیه‌های درون حزبی گویی تاثیری در روند مبارزهٔ مسلحانه‌یی که مخالفین به پیش می‌بردند، نداشت. مسکو متوجهٔ مقاومت کمرنگ (غیر فعال) اهالی و تضعیف موقف فراکسیون خلق گردیده بود. امریکا، پاکستان، دول عربی و شمار دیگری از کشورها، کمک‌های نظامی خویش را به مخالفین افزایش دادند. اردوی افغان که روحیهٔ خویش را در اثر تصفیه‌های پی در پی از دست داده بود، توانایی آن را

نداشت اوضاع را تحت کنترول گیرد. چنین شد که نتیجهٔ کار هیئت پاولوفسکی به زودی به صفر رسید. قطعات اردو، با سلاح‌های خود به نیروهای مقاومت می‌پیوستند. در نوامبر فعالیت‌های نیروهای مقاومت، تا حد چشمگیری ازدیاد یافت. به گفتهٔ شوروی‌ها، در کشور ترور آشکار حکومت می‌کرد. جنگ داخلی تمام عیار در گرفته بود. معلومات رسیده از افغانستان، متضاد بود. مثلاً اگر هیئت پاولوفسکی از پیروزی‌های معینی در آماده‌گی اردوی افغان گزارش داد، که در نتیجه در آخر اکتوبر و اوایل نوامبر به فعالیت آن (هیئت) پایان دادند، اما گزارش‌های سیاسی، تصویر کاملاً وارونه‌یی را از اوضاع ارایه می‌داد. مسکو اوضاع به وجود آمده در افغانستان را در آخر اکتوبر و اوایل نوامبر، برای منافع خود خیلی خطرناک تشخیص داد. بیروی سیاسی به اتفاق رای، به این نظر رسید که اوضاع در افغانستان، اردوگاه سوسیالیزم را در کل مورد تهدید جدی قرار می‌دهد.

در این زمان نیروهای مجاهدین توانستند به پیروزی‌های چشمگیر دست یابند. از طرف مشاورین مقیم در افغانستان گزارش‌های غیر رسمی نیز در مورد اوضاع فاجعه بار در افغانستان به مسکو مواصلت می‌کرد. چنانکه کاپیتانف مشاور فرقهٔ ۱۲ خبر داد که ابتکار اوضاع در ولایت پکتیا به صورت کل به دست نیروهای مقاومت افتیده است.

۲۳ - مخالفت ستر درستیز شوروی

مولفین غربی از حوادث ماه‌های اگست - نوامبر و اعزام هیئت پاولوفسکی چنین نتیجه گرفتند که در مورد اعزام قوا تصمیم گرفته می‌شود. واقعاً کرملین که درگیر مباحثات بود، پی در پی تقاضای ارسال اطلاعات بیشتری را می‌کرد. فرقه‌های مستقر در ناحیهٔ نظامی ترکستان، بیشتر از پیش به حالت احضارات رزمی درآورده می‌شدند.

سوم نوامبر پاولوفسکی وارد مسکو شد و نتیجهٔ کار هیئت را گزارش داد. او حین ارایهٔ گزارش به وزیر دفاع تکرار کرد که به اعزام قوا، ضرورتی احساس نمی‌گردد، گر چه اوضاع در اواسط سپتامبر به صورت فاجعه‌باری رو به خرابی می‌رفت. پاولوفسکی اصرار می‌ورزید که بدون کمک نظامی شوروی، رژیم زنده نمی‌ماند، اما اعزام قوا، واکنش‌های منفی را در سطح بین المللی به بار خواهد آورد. پاولوفسکی نظر داشت که بر افغانستان لازم است تا مشکلات خویش را یا از طریق اردوی خود حل کند، یا از طریق راه اندازی دیالوگ سیاسی. استینوف وزیر دفاع از چنین موقفی خرسند نبود. او به گفتهٔ پاولوفسکی قوماندان قطعات زمینی و عضو کمیته مرکزی گوش نداد.

مارشال اگارکف لوی درستیز، جنرال اخرومییف معاون اولش و جنرال وارینیکف به یک جلسهٔ ویژه، برای بررسی مسئلهٔ افغانستان، نزد استینوف دعوت گردیدند. آن‌ها نیز متفقاً و مکرراً با اعزام قوا مخالفت کردند. اما در جریان برنامه ریزی در ماه نوامبر، از اعزام اولین گروپ‌ها شامل ۷۵ هزار نفر برای استقرار اوضاع سخن زده می‌شد. به عقیدهٔ رهبری اردو این تعداد برای تحت کنترول گرفتن اوضاع در افغانستان، خیلی ناکافی بود. اگارکف و مشاورین او بر این عقیده بودند که اعزام قوا، صرف فعالیت دشمن را تشدید می‌کند. تورنجنرال زپلاتین مشاور ریاست امور سیاسی افغانستان نیز علیه اعزام قوا موضع گرفت. بعداً او را به مسکو فراخواندند و تا هجوم بر افغانستان، در همانجا نگهش داشتند. پس از آن نیز او از خدمت در پست سابق خود به حیث مشاور نظامی سر باز زد. کوتاه اینکه تمام رهبری بلند پایهٔ وزارت دفاع، به جز از وزیر، با اعزام قوا مخالفت ورزیدند.

بدون در نظر داشت این همه، طرح ریزی عملیات در وزارت دفاع،

تسریع یافت. برنامه چنان طرح گردید که گارنیزون‌ها در افغانستان جابجا شود، اما در صدد جنگ با مجاهدین بر نیایند. استوار بر این نظریه، شمار افراد قطعات نظامی (که باید اعزام می‌شدند) به ۷۵ هزار نفر بالغ می‌گردید. تابستان و بهار جابجا سازی قوا باز هم و بازهم به مثابهٔ آمادگی برای دخالت تلقی می‌گردید. قطعات و جزوتام‌های مورد نظر به حالت احضارات فوق العادهٔ محاربوی درآورده شدند. برای این کار فرقه‌های موتوریزهٔ ۳۶۰ و ۲۰۱ ناحیهٔ نظامی آسیای میانه در نظر گرفته شده بود. در نوامبر و دسامبر قرار شد تا فرقه‌های ۶۶ و ۳۵۷ ناحیهٔ نظامی ترکستان نیز آماده گردند. در این میان نه تنها قطعات مختلف با هم توحید می‌گردیدند، بلکه ریزرف‌های محلی نیز فراخوانده شدند. عساکر و ضابطان اولین قطعات بیشتر از میان ملیت‌های آسیای میانه انتخاب گردیدند. متخصصین تخنیکی نیز جلب شده بودند. فرقهٔ ۱۰۵ دیسانت هوایی نیز به حالت احضارات محاربوی درآورده شده بود. امریکایی‌ها از طریق مسافرین - جاسوسان اطلاع حاصل کردند که از طریق ترمز به کوشکه مقدار زیاد مهمات ارسال می‌گردد. این گام بدون عملی کردن هیچگونه اقدامات خاص حفظ محرمیت صورت می‌گرفت. گذشته از آن سیستم ارتباط مخابروی نیز تاسیس گردید. این اقدام در اظهارات رسمی به مثابهٔ آماده گی برای تعلیمات نظامی قلمداد می‌شد.

کمیسیون بیروی سیاسی در ارتباط با افغانستان، در اطلاعیهٔ ویژهٔ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۷۹ خود عنوانی کمیته مرکزی اساسات تصمیم‌گیری بر دخالت را بر افغانستان ذکر کرده بود. اگر چه فشار در آن زمان تا حدودی فرو نشسته بود، اما تصفیهٔ گسترده‌یی را که امین به پیش می‌برد، کرملین را نگران ساخته بود.

«اوضاع در افغانستان، پس از حوادث ۱۳ - ۱۶ سپتامبر سال روان که

در نتیجهٔ آن تره کی از وظایف خود سبکدوش و سپس به قتل رسید، بی نهایت پیچیده باقی می‌ماند.»

امین به خاطر حفظ قدرت در پهلوی ژست گرفتن‌ها، مثل کار بالای طرح قانون اساسی و رهایی تعدادی از زندانیان سابق، در عمل تصفیه‌ها را در حزب، اردو، دستگاه دولتی و سازمان‌های اجتماعی گسترش می‌دهد. . .

. . . در این اواخر به مشاهده می‌رسد که رهبری جدید افغانستان مصصم است، «سیاست متوازن» را با اردوگاه غرب، در پیش گیرد. ضمناً آشکار است که مامورین ایالات متحدهٔ امریکا بر اساس ارتباطات خود با افغان‌ها به این نتیجه می‌رسند که خطوط سیاسی افغانستان را در جهت مطابق میل واشنگتن تغییر دهند. . .».

به مثابهٔ اقدام ناشی از این نتیجه گیری از اوضاع، تصمیم گرفته شد ارتباطات سیاسی با امین حفظ گردد.

«۱. کار فعالانه با امین و همه رهبران حزب دموکراتیک خلق و جمهوری دموکراتیک افغانستان ادامه داده شود. در حالی که (امین) نباید احساس کند که ما بالای او اعتماد نداشته و آرزومند کار با او نیستیم. از این ارتباطات به منظور آوردن فشار مناسب بالای امین و آشکار کردن تمایلات حقیقی وی استفاده گردد. .

در صورت به دست آوردن فاکت‌ها در مورد آغاز حرکت حفیظ الله امین در جهت ضد شوروی، پیشنهادات تازه در مورد اقدامات از جانب ما ارایه گردد.»

۲۴ - هیئت پاپوتین

در نوامبر، مسکو بیشتر از پیش گزارش هایی را در مورد اینکه امین با رهبران دولت جدید ایران مذاکره می‌کند، دریافت می‌کرد. به همین سبب به تاریخ دهم نوامبر رهبری شوروی از امین تقاضا کرد تا میدان هوایی شیندند را در اختیار قطعات شوروی قرار دهد. امین با این کار جداً مخالفت کرد. شش روز پس از گروگانگیری کارمندان

سفارت امریکا در تهران، مسکو را بیم آن گرفت که امریکایی‌ها برای ایجاد خط اساسی برای پیشبرد عملیات رها سازی گروگان‌ها می تواند به این میدان هوایی دست یابد. روز پنجشنبه ۲۸ نوامبر جنرال و. س پاپوتین معاون وزیر داخله اتحاد شوروی برای انجام مذاکرات برای دو هفته، به کابل پرواز کرد. همراه با او جنرال دیگری نیز سفر می‌کرد که نام او افشا نشده که احتمالاً یکی از کارمندان کی جی بی بوده است. رسماً علت سفر این هیئت را ملاقات با مامورین سازمان استخباراتی افغانستان اعلام کرده بودند. در کابل خبر رسمی بازدید این هیئت را سه روز پس از آغازش به نشر رسانیدند. چنانکه بِردشیر می‌گوید، سفر این هیئت نقش مهمی را در سرنگونی امین بازی کرد. این نظر را تا امروز نه می‌توان تائید کرد و نه تردید. بردشیر نظر دارد که بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی به تاریخ ۲۶ نوامبر در مورد تعویض امین تصمیم گرفت. دو رئیس جمهور افغانستان - داود و تره‌کی - تا آن وقت قربانی مناقشات داخلی گردیده بودند. و حالا سخن بر سر سرنگونی سومی بود، کاری که می‌شد بعد از آن رژیم جدید را برپا داشت. پاپوتین در سال ۱۹۷۸ پولیس‌های افغان را آموزش می‌داد. رسانه‌های گروهی افغانستان بدون اینکه از همسفر مرموز این جنرال وزارت داخله چیزی بگویند، در مورد مواصلت او خبر دادند. بازدید روز ۳۰ نوامبر آغاز یافت. پاپوتین با معین وزارت داخله و همچنان رئیس ادارهٔ اقتصاد و پلان ملاقات کرد. اول دسامبر او مهمان رسمی شاه نواز والی کابل بود و در دوهم دسامبر با امین در قصرش ملاقات نمود. روز بعد در مطبوعات تصاویر یکجایی امین و پاپوتین به نشر رسید. هشتم دسامبر خبر

ملاقات پاپوتین با فقیر وزیر داخله[1] به نشر رسید و به تاریخ سیزدهم دسامبر بعد یک از سلسله ملاقات‌ها، مهمان شوروی به مسکو پرواز کرد، گر چه این خبر رسماً به تاریخ ۱۶ دسامبر اشاعه گردید. بعد از آن در مورد این بازدید، هیچ خبری انتشار نیافت. ارنولد نظر دارد که پاپوتین را وظیفه داده بودند تا امین را وادار به دعوت قوای شوروی و دادن آزادی عمل به آن‌ها بسازد، که احتمالاً او آن را رد کرد. در این ارتباط سوالی باقی می‌ماند و آن اینکه آیا واقعاً پاپوتین به مسکو رفت و سپس با قوای متجاوز دو باره وارد کابل شد و یا اینکه در آن کشور باقی ماند. در حلقات دیپلماتیکی کابل از اختلاف نظرهای جدی بین امین و پاپوتین سخن زده می‌شد. ظاهراً حتی رشتهٔ مذاکرات گسیخته بود. بدون تردید هیئت پاپوتین به هدف نرسیده بود. قتل مرموزانهٔ او این حدس را به وجود می‌آورد که او با قوای متجاوز به کابل آمد، چیزی که اعلام نشده است.

۲۵ - مبارزهٔ امین به خاطر زنده ماندن

تاتارین فکرت تابعیف سفیر شوروی قبلاً منشی ناحیوی حزبی، قبل از اینکه دیپلومات باشد، یک بیروکرات بود. او وظیفه‌اش را در اول دسامبر ۱۹۷۹ اشغال کرد. هفدهم دسامبر در قصر امین تیراندازی صورت گرفت که در اثر آن اسد الله امین برادر زاده‌اش شدیداً زخمی گردید. اسد الله برای تداوی به مسکو رفت. احتمالاً امین بو برده بود که علیه او کارهایی در جریان است. نزدهم دسامبر او اقامتگاهش را به تپهٔ تاج بیک در جنوب کابل انتقال داد. از مکاتبات سیاسی وزارت خارجهٔ افغانستان با سفارت شوروی در کابل می‌شود به تقاضاهایی

۱- با وجود کوشش‌ها مترجم نتوانست منظور نویسنده‌گان را از فقیر دریابد، زیرا به این نام کسی در آن وقت وزیر داخله نبود. (مترجم).

که در مورد جلب کمک برای نگهداشتن کنترول بر درهٔ سالنگ صورت گرفته بود، پی برد. تقاضا شده بود تا در حفاظت از شاهراه عمده‌یی که شمال و جنوب کشور را وصل می‌کرد، همکاری صورت گیرد. از وزارت داخلهٔ شوروی درخواست شده بود تا برای کندک افغانی که محافظت سالنگ را بر دوش داشت، بوت و لباس کمک شود..

در تمام این مدت جانب امریکایی هیچگونه نشانه‌یی را دال بر دخالت احتمالی به دست نیاورد. تلاش‌های امین برای به دست آوردن پایگاه وسیع در سیاست خارجی خود، به جایی نرسید. تره‌کی در زمان خود ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان را بی اعتماد ساخته و وانموده بود که خط دیورند را به رسمیت نمی‌شناسد. در ماه جون یک دیپلمات پاکستانی به جرم جاسوسی بازداشت شد. امین نیروی زیادی را برای بهبود مناسبات با پاکستان به خرچ داد. از طریق مجاری دیپلماسی دعوتنامه‌یی برای ضیاءالحق و آغا شاهی مشاور او در امور سیاست خارجی فرستاده شد که بی جواب ماند. در آغاز دسامبر ضیاءالحق به صورت غیر مترقبه هدایت داد اعلان کنند که او به ایجاد ارتباطات علاقمند است و می‌خواهد مشاور خود در امور سیاست خارجی را به کابل بفرستد. به اساس بعضی از شواهد، امین در صحبت تیلفونی خود با آغا شاهی گفته بود که اتحاد شوروی می‌خواهد استقلال و تمامیت ارضی افغانستان را از بین ببرد. او پیشنهاد کرد واشنگتن را در جریان این امر قرار دهند تا امریکا موقف فعالتری را در زمینه اتخاذ کند. چنانکه معلوم می‌شود، سفارت شوروی در کابل، بدون تاخیر از این صحبت آگاه شد. بازدید نمایندهٔ پاکستان به روز ۲۲ دسامبر طرح ریزی شده بود، ولی بعد معطل ماند. طیارهٔ وی فضای کابل را عبور و مستقیماً به سوی ایران پرواز کرد. به

کابل اطلاع دادند که نسبت خرابی هوا، نشست طیاره ممکن نبود.

امین با اعلام تمایل خویش برای بهبود مناسبات، تلاش‌هایی را برای نزدیکی با امریکا و نمایندهٔ آن بریوس آمستوتس نیز انجام داد. حقیقت اینست که امریکایی‌ها هیچگاهی اعتماد کامل بر این اعلامیه‌ها نداشتند. آمستوتس هیچ چیز معینی را به امین وعده نداد. امین به ولی (شاه ولی) وزیر خارجه هدایت داد تا در جریان سی و چهارمین جلسات اسامبلهٔ عمومی ملل متحد، با تعداد بیشتری از مقامات بلند پایهٔ امریکا دیدار کند. مسکو این را نیز در نظر گرفت. وضعیت سیاسی و اقتصادی کشور رو به خرابی می‌رفت. در سال ۱۹۷۹ در زمین‌های زراعتی تا ۹٪ تقلیل به عمل آمد. تولید گندم تا ۱۰٪، عواید سرانهٔ فی نفر (۱۳۹ دالر در سال) تا ۱۴٪ کاهش یافت.

فصل چهارم

تجاوز

۱ - تصمیم رسمی اتخاذ می‌گردد

به گواهی سکولوف، در بیروی سیاسی نظرخواهی صورت گرفت که طی آن مسایل به صورت رای‌گیری «موافق» یا «مخالف» اعزام قوا بررسی می‌گردید. رهبری به آسانی موفق نگردید تصمیم اتخاذ کند. ماک مایکل و بردشیر به این نتیجه رسیده‌اند که بیروی سیاسی در جلسهٔ ۲۶ نوامبر خود، از بین بردن امین را ضروری شمرده بودند. به نظر بردشیر این تصمیم به گونهٔ ذیل اتخاذ گردید. در پهلوی کاسیگین و سوسلف در تصمیم‌گیری بیروی سیاسی، اندروپوف، استینوف، گرومیکو و برژنیف و همچنان پاناماریف نیز مسوولیت داشتند. تصمیم در مورد اعزام قوا، پس از دو دلی زیاد اتخاذ گردید، چیزی که اندروپوف منحیث منشی عمومی به تاریخ ۱۰ مارچ ۱۹۸۳ ضمن ایراد بیانیهٔ خود در پلینوم کمیته مرکزی حزب کمونست شوروی آن را تایید کرد. ظاهراً برژنیف حتی به رای‌گیری سری پافشاری داشت. تا آن وقت مسکو به افغان‌ها هدایت می‌داد تا خود از انقلاب دفاع کنند و به هر گونه تقاضای کمک مستقیم نظامی جواب رد می‌داد. **تغییر اصولی در موقف اتحاد شوروی پس از آن به وجود آمد که امین به اقتدار فردی رو آورد و سیاست اختناق را در پیش گرفت و مزید بر آن با اعمال توطئه گرانه، چنان تصوری را ایجاد کرد که می‌خواهد همکاری محکمی با امریکا قایم سازد.**

در اولین روزهای ماه دسامبر استینوف وزیر دفاع به حلقهٔ خاص رهبری عالی قوای مسلح از تجاوزی که در پیشرو بود، خبر داد. اگارکف یکبار دیگر تکرار کرد که چنین عملی، هیچگونه دست آوردی نخواهد داشت. گرومیکو تا مدت زیادی موضوع اعزام قوا را با مشاورین خود در میان نگذاشت. فقط پس از قتل تره‌کی و تشدید وخامت اوضاع در اکتوبر بود که او از همکاران نزدیک خود، پرسش هایی در مورد نتایج اعزام قوا به افغانستان به عمل آورد. به نظر می‌رسد که گرومیکو، موقف استینوف و اندروپوف را بیشتر مهم تلقی می‌کرد. برژنیف که حتی در آن زمان آثار بیماری بر وجناتش مشهود بود، علیه تجاوز رای نداد.استینوف و اندروپوف در مواضع خود چرخش بنیادی وارد آوردند. گرومیکو، چنانکه کرونینکو معین وزارت خارجه می‌پندارد، به دیگران پیوست. همچنان ممکن است که اندروپوف قوهٔ محرکهٔ این اوضاع باشد، زیرا از طریق کی جی بی در مورد نزدیکی امین با امریکایی‌ها در جریان گذاشته شده بود. در ابتدا او نیز مخالف تجاوز بود. در نیمهٔ دوم اکتوبر و نوامبر بود که این سه نفر (اندروپوف، گرومیکو و استینوف) تصمیم تجاوز به افغانستان را گرفتند.

۲ - تقاضاهای جدید در مورد کمک

رهبران کابل نتوانستند پایگاه اجتماعی خود را گسترش دهند و مردم را به حمایت از اصلاحات خود در دولت و جامعه جلب نمایند. برخلاف، مشاورین شوروی به این نتیجه رسیدند که اقدامات رژیم را یک سلسله، کارهای شکلی و بیروکراتیکی تشکیل می‌دهد. در آخر اکتوبر هنگامی در ولایت پکتیا، علیه نیروهای مقاومت هجومی به راه افتاد، افسران شوروی برای نیروهای دولتی از طریق ارایهٔ خدمات

لوژستیکی و در اختیار قرار دادن ترانسپورت هوایی، کمک نمودند. این یورش نیم تمام ماند. پس از برگشت تانک‌ها به کابل، مجاهدین گام به گام، مواضع قبلی خود را دو باره اشغال کردند. اکنون رهبری افغان پافشاری بیشتری روی اعزام نیروهای شوروی برای حفاظت از نقاط مهم نشان می‌دادند تا به این وسیله نیروهایی افغانی را به پیشبرد عملیات رزمی علیه نیروهای مقاومت فارغ سازند. فشاری که از بهار بر حکومت آغاز یافته بود، به حد نهایی خود می‌رسید. سوم اکتوبر ملاقات جدید بین ماگومیتف سرمشاور نظامی و امین صورت گرفت. امین نتیجه‌گیری کرد که رهبری افغان می‌خواهد قطعاتی از فرقه‌های ۱۸ و ۲۰ را از مزار و بغلان فراخواند و از آن‌ها برای تشکیل پولیس مردمی استفاده نماید. به این لحاظ بهتر خواهد بود که قطعاتی از نیروهای پولیس شوروی را اعزام نمایند.

تابعییف فقط یک بار در تاریخ ۶ دسامبر با امین ملاقات کرد. رهبر افغان یکبار دیگر درخواست خود را مبنی بر سفر به مسکو تکرار کرد تا اوضاع را تشریح نماید، به این خواهش وی با سکوت سردی پاسخ داده شد. دهم دسامبر تابعییف کابل را ترک گفت. بعد از ملاقاتی که به تاریخ‌های ۱۲ و ۱۷ دسامبر بین امین و مشاور کی جی بی صورت گرفت، خبری به مسکو مواصلت کرد حاکی از آن که رهبری افغان با حضور قطعات شوروی در بعضی از نقاط استراتیژیک کشور موافقه کرده است.

در آغاز دسامبر امین لویه جرگه را فراخواند تا سازمان ملی دفاع از انقلاب را تشکیل دهد. سافرونچک مشاور سفارت، از مدت‌ها قبل این اقدام را برای جلب افراد غیر کمونست و نماینده‌های دیگر سازمان‌ها در شمار وفاداران رژیم، مفید می‌دانست. قانون اساسی جدید و جلب عناصری از اسلامیون محافظه کار، باید امین را در

گسترش پایه‌های حکومتش یاری می‌رساند. او تلاش داشت تا قبل از همه مناسبات خود را با پاکستان و ایران که در زمان تره‌کی تا حد آخر به وخامت گراییده بود، بهبود بخشد. امین با انجام مانورها مواضع خود را در سیاست خارجی ضعیف ساخت. او این امکان را نداشت تا حمایه‌کنندهٔ خارجی خود را تبدیل کند. او نمی‌توانست از مسکو خود را نجات دهد، زیرا تا آن وقت در وزارتخانه‌های ملکی یکهزار و پنجصد نفر مشاور و در قوای مسلح از ۳/۵ تا چهار هزار افسر و تخنیکر شوروی مصروف کار بودند. در رسانه‌های خبری شوروی امین به صفت شخص غیر مطلوب معروف شده بود. چهارم دسامبر به مناسبت سالگرد امضای موافقتنامهٔ دوستی، برژنیف و کاسیگین تیلگرام تبریکیهٔ عادی به امین فرستادند.

دگر جنرال میریمسکی که به تازه‌گی از تعطیلات برگشته بود، به مقر فرماندهی وزارت دفاع احضار شد و در آنجا جنرال اخرومییف او را از این امر آگاه ساخت که دیگر در مورد اعزام قوا برای انجام وظایف حفاظتی، تردیدی وجود ندارد. بنا بر موافقت به دست آمده، حکومت افغانستان رسماً از طریق رادیو از اتحاد شوروی درخواست خواهد کرد تا به افغانستان قوا اعزام دارد. چنانکه اخرومییف می‌گفت، در ناحیهٔ نظامی ترکستان تعلیمات رزمی آغاز گشته است. همزمان کار بالای ساختار اردوی چهل نیز آغاز گردیده بود. در ترکیب این اردو فرقه‌های ۵ و ۱۰۸ و همچنان چند قطعهٔ دیگر نیز شامل شدند. برای پیشبرد امور آماده‌گی رزمی، گروپی از فرماندهی اردو به ریاست جنرال اخرومییف و معاونیت میریمسکی به ناحیهٔ نظامی ترکستان اعزام گردیدند. در زمانی که رسانه‌های گروهی از بهبود اوضاع در افغانستان خبر می‌دادند، اوضاع به سرعت به وخامت می‌گرایید. اخرومییف نتیجه‌گیری کرد که خشونت توسط امین، شکل

گسترده‌یی را به خود گرفته است. در مسکو آشکارا می‌گفتند که از اقدامات مشترک امین و امریکایی‌ها بیم دارند. در آن زمان مناسبات شوروی با چین و پاکستان متشنج بود. در ایران پس از به اقتدار رسیدن (امام) خمینی به قدرت، بسیاری از مسایل مبهم مانده بود. این وضعیت بیانگر آن است که رژیم شوروی چه فشار بزرگی را در روزهای آخر نوامبر ۱۹۷۹ متحمل می‌گردید.

اخرومییف همچون گذشته تاکید می‌کرد که موقف رهبری وزارت دفاع روشن و ثابت است و آن اینکه به افغانستان نباید قوا اعزام کرد. اعزام آن‌ها آماده‌گی درست به‌کار داشت. رهبری سیاسی عقیدهٔ راسخ داشت که قوا صرف برای وظایف نگهبانی و پاسبانی به آنجا اعزام گردد. نظامی‌ها و سیاسیون از خطری که اعلامیهٔ شوروی در سطح بین المللی به وجود می‌آورد، آگاهی داشتند، اما تصمیم اتخاذ شده بود اخرومییف از فرمانی که در مورد اعزام قوا صادر شده بود، سخن گفت. حالا فقط باید فرقه‌های مورد نظر را آماده می‌ساختند و بس.

همزمان از کابل تقاضاهایی جدید برای کمک مواصلت می‌کرد. دوم دسامبر تقاضا کردند تا یک غند تقویت شده را به ولایت بدخشان بفرستند، چهارم دسامبر تقاضا کردند تا جزوتام‌های پولیس را در نواحی شمال افغانستان اعزام دارند و در دوازدهم دسامبر درخواست نمودند تا یک گارنیزیون از قطعات شوروی در شمال کشور مستقر گردد. امین این تقاضاها را عنوانی ماگماتییف سرمشاور جدید نظامی می‌فرستاد. دولت نمی‌توانست قوای خود را فارغ سازد تا به دیگر نقاط اعزام دارد. برای این هدف از اتحاد شوروی تقاضا می‌کردند تا غندهای تقویت شده اعزام دارد. مثلاً در ولایت بدخشان و علت آن را هم تقویهٔ روز افزون نیروهای مقاومت از طرف چین و پاکستان قلمداد می‌کردند. امین اجازه می‌خواست تا این تقاضا را

شخصاً به برژنیف ارایه دهد. از یادداشت‌های فرستاده شده عنوانی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بر می‌آید که امین موفق شد تا یک لوای زرهی برای نگهبانی از اقامتگاهش به دست آورد. با در نظر داشت چنین انکشاف در اوضاع، اندروپوف و اگارکف با موافقهٔ استینوف تصمیم گرفتند تا قطعه ویژه‌یی را از کشف اردو ملبس با یونیفورم، اما نه طوری که نشان بدهد از اتحاد شوروی هستند، اعزام دارند. امکانات اعزام چنین قطعه‌یی قبلاً در ۲۹ جون در بیروی سیاسی مورد بررسی قرار گرفته بود. اعزام این قطعه در روزهای اول ماه دسامبر برنامه ریزی گردید.

به تاریخ ۱۲ و ۱۷ دسامبر تقاضاهای جدید کمک مواصلت کرد که به ملاقات نمایندهٔ کی جی بی با امین انجامید. امین تقاضا داشت تا گارنیزیونی از عساکر شوروی در شمال افغانستان جابجا گردد. به این ترتیب عنوانی مشاورین شوروی و حکومت مسکو در مجموع ۲۱ تقاضای کمک که از آن جمله ۷ آن توسط امین و پس از قتل تره‌کی صورت گرفت، مواصلت ورزیده بود. چهارم دسامبر ماگماتییف طی گزارشی گفت که برای شوروی بهتر خواهد بود تا قطعات پولیس خود را برای تأمین آرامش اجتماعی و نظم به شهرها و روستا اعزام دارد. افغانستان مجبور شده بود تا قطعاتی از فرقه‌های ۱۸ و ۲۰ خود را از مزارشریف و بغلان برای ایجاد قطعات پولیس فرا خواند.

انکشاف دراماتیک اوضاع مسکو را وا داشت تا تصامیم معینی اتخاذ نماید. ۲۹ نوامبر قوای دیسانت هوایی که در ابتدای ماه جون در بگرام جابجا شده بود، تقویه گردید. چهارم دسامبر برژنیف، اندروپوف، گرومیکو، استینوف و سوسلف تصمیم گرفتند قطعاتی مرکب از ۵۰۰ سرباز برای حفاظت امین اعزام دارند، این کار در ماه جولای صورت گرفت. افسران و عساکر این قطعات را ملبس به

یونیفورم افغانی ساختند. ششم دسامبر تقریباً سه کندک را مرکب از ۲/۵ هزار نفر به افغانستان اعزام نمودند و هشتم و دهم دسامبر ۶۰۰ سرباز دیگر نیز به آن‌ها پیوستند. در دسامبر «کندک مسلمان» که در ماه می تشکیل شده بود، وظیفه گرفت تا مانع فرار امین از اقامتگاهش گردد. خود قصر باید توسط گروپ «زینت» که در سال ۱۹۷۴ به حیث قطعهٔ ضد تروریستی در چوکات کی جی بی تشکیل گردیده بود، اشغال می‌گردید. این گروپ را تحت فرماندهی دگروال بویارینف، یکجا با «کندک مسلمان» مخفیانه از ۹ تا ۱۲ دسامبر به کابل انتقال دادند و برای این کار پروازهای متعددی انجام یافت. در آخر هفتهٔ اول دسامبر، شب هشتم دسامبر، غند ۱۰۵ دیسانت هوایی به کابل اعزام گردید تا میدان هوایی نظامی بگرام را تحت کنترول گرفته از آن پاسبانی کند. همزمان فرقهٔ ۱۰۵ توسط دو غند از فرقهٔ ۱۰۳ (روسیهٔ سفید) و فرقهٔ ۱۰۴ ناحیهٔ نظامی ماورای قفقاز تقویه گردید. هر دو فرقه آمادهٔ مارش بودند. در اواسط دسامبر قطعات جدیدی از اتحاد شوروی وارد میدان هوایی کابل گردید. تقریباً بیستم دسامبر کندک دیسانت هوایی در شمال در استقامت تونل سالنگ به امتداد ۲/۷ کیلومتر جابجا گردید تا سرک ترمز - کابل را زیر کنترول گیرد. بیستم دسامبر درهٔ سالنگ پاکسازی گردید.

اولین تصادم مسلحانه بین قطعات اردوی شوروی و نیروهای مقاومت در اواخر دسامبر در ولایت بدخشان روی داد و این زمانی بود که قیام در فیض آباد (مرکز بدخشان) به وقوع پیوست و قیام کننده‌گان شهر را (دقیقتر بخش بیشتری از شهر را - مترجم) تصرف کردند. قوای شوروی از عساکر امین حمایت نمودند. در این روزها جابجا سازی قطعات و انتقال مهمات در داخل اتحاد شوروی به جانب سرحدات افغانستان نیز جریان داشت. ناظرین غربی موجودیت

عساکر اتحاد شوروی را در افغانستان تثبیت کردند که به تعقیب آن وزارت خارجهٔ امریکا به مسکو اخطار داد. دوازدهم و هفدهم دسامبر سرمشاور کی جی بی بار دیگر با امین که نظر داشت اتحاد شوروی باید نیروی نظامی بفرستد، ملاقات کرد. ابزار و شکل عملیات باید توسط خود اتحاد شوروی معین می‌گردید. به گفتهٔ امین، او می‌توانست محل جابجا سازی گارنیزیون را نیز انتخاب کند. در این باره، سخن در مورد این بود که باید همهٔ واحدهای ممثل همکاری‌های افغان شوروی و خطوط مخابراتی تحت نگهبانی گرفته می‌شد.

۳. آماده‌گی‌های نظامی در مسکو

دهم دسامبر استینوف وزیر دفاع با اتکا به «تصمیم موقتی بیروی سیاسی» در مورد آمادگی برای دیسانت قوایی به تناسب فرقه، آمادگی مناسب برای انتقالات وسایل و احضارات محاربوی دو فرقهٔ زرهی در ناحیهٔ نظامی ترکستان به ستردرستیز هدایتی صادر کرد. همچنان غند انجنیری (استحکام) باید با تمام تشکیل خود به حالت احضارات محاربوی در می‌آمد. همزمان اساسات اداری فرقهٔ چهل آینده به وجود آمد. در همان روز - دهم دسامبر - تورنجنرال زپلاتین از کابل به مسکو فرا خوانده شد تا استینوف، اگارکف و ایپیشیف را از انکشاف اوضاع آگاه سازد. در همان روز تورنجنرال ریبچینکو قوماندان فرقهٔ دیسانت هوایی هدایت گرفت تا جزوتام‌های خود را به احضارات محاربوی درآورده و آمادهٔ دیسانت گردد. اگارکف لوی درستیز در ارتباط با اولین فرامین از استینوف خیلی ناراضی بود و پرسید در مورد کدام اعزام قوا سخن زده می‌شود و چرا ستردرستیز از چنین موضوعی اطلاع ندارد. استینوف در جواب گفت که او نباید تلاش کند بیروی سیاسی را درس بدهد. به تعقیب آن اگارکف به

اردوی چهل فرمان داد تا عملیات را تا سرحد نهایی دقیق انجام داده و از ضایعات احتمالی جلوگیری نمایند. در برابر او سوالی مطرح بود که کدام قطعات را زودتر می‌توان آماده ساخت. قرعهٔ انتخاب به نام فرقهٔ دیسانت هوایی ویتبسکی برآمد. در جریان سه هفتهٔ آینده استینوف ۳۰ فرمان شفاهی در مورد جزییات ساختار قطعات محدود (اصطلاح قطعات محدود را استینوف اختراع کرد که جای محکمی را در نشرات گرفت - نویسنده‌گان)، صادر نمود که با ترتیبات و اکمال تقریباً ۱۰۰ قطعه و جزوتام ارتباط می‌گرفت. سه فرقهٔ زرهی، یک بریگارد تهاجمی دیسانت هوایی، یک غند مستقل زرهی، یک غند توپچی و چند قطعهٔ خدماتی جبهه با تمام تشکیل خود آماده گردیده بودند. برای این کار به ۵۰ هزار افسر، ضابط و سرباز احتیاط و همچنان ۸ هزار موتر و سایر ابزار کمکی تخنیکی ضرورت افتاد. برای هر دو واحدهای نظامی (ناحیهٔ نظامی ترکستان و ناحیهٔ نظامی آسیای میانه) این بزرگترین آماده‌گی رزمی پس از جنگ دوم جهانی محسوب می‌گردید.

به اساس یک سلسله عوامل، نظرات مختلفی در مورد آماده‌گی رزمی قطعات و اتخاذ تصمیم موجود بود. ستردرستیز به رهبری اگارکف و رهبری نظامی آشکارا علیه دخالت موضع گرفتند. اخرومییف، وارینیکف و پاولوفسکی نیز چنین موقفی داشتند. چنانکه آشکار است پاولوفسکی منحیث رئیس هیئت نظامی (که به کابل رفته بود)، به این نتیجه رسیده بود که دخالت نظامی نباید صورت گیرد. در ستردرسیتز عقیده چنان بود که اعزام قوا، نیروی مقاومت را به فعالیت‌های بیشتر وادار خواهد ساخت، که قبل از همه به شکل جنگ در برابر سربازان شوروی تبارز خواهد کرد. این نتیجه گیری، اشاره‌یی بود به قیام هرات. استینوف به هیچ وجه با این نظر موافق نبود. تصمیم

از جانب سیاسیون اتخاذ گردیده و آنان به سخنان نظامیان گوش نمی‌دادند و طبعاً از مشکلات ویژهٔ نظامی دولت افغانستان و چگونگی اوضاع در آنجا معلوماتی نداشتند. به گواهی وارینیکف، ستردرستیز تا آن وقتی که این اندیشه شکل فرمان قاطع را به خود نگرفت، با اعزام قوا مخالفت ورزید. به جای بدیل این نظریه، پیشنهاد گردیده بود تا گارنیزیون هایی به وجود آیند و قطعات نباید در عملیات رزمی اشتراک ورزند.

۴ - تصمیم

بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی یکی از محدود ارگان‌هایی در اتحاد شوروی بود، که اعضای آن در جلسات هفته وار خود که در روزهایی چهار شنبه دایر می‌گردید، پیرامون موضوعات روز، به صورت آزاد بحث می‌کردند. با وجود آن، امروز باید به این نکته تکیه کرد که برژنیف و آنانی که او را بیشتر در جریان رای دهی، حمایت می‌کردند، به این نتیجه رسیدند که قوا باید اعزام گردد. در حلقهٔ نزدیک او استینوف وزیر دفاع، گرومیکو وزیر خارجه، اندروپوف رئیس کی جی بی، رئیس شورای وزیران کاسیگین و احتمالاً عده محدودی از اعضای بیروی سیاسی شامل بودند. استینوف و برژنیف از حامیان قوی دخالت بودند. گرومیکو و اندروپوف می‌کوشیدند خود را قناعت دهند. سوسلف که تاثیر زیادی بر برژنیف داشت، احتمالاً در مورد اینکه نباید امریکایی‌ها را اجازه داد از طریق پاکستان به سرحدات شوروی نزدیک شوند، سخن گفته بود. اگر چه تصمیم اصولی در آخر نوامبر در بیروی سیاسی اتخاذ گردید، اما به ویژه روز دوازدهم دسامبر ۱۹۷۹ حلقهٔ مهمی را در انکشاف زنجیره‌یی اوضاع تشکیل می‌دهد. در نیمهٔ دوم این روز در

دفتر کار برژنیف، به اساس پیشنهاد کمیسیون افغانستان، تصمیم نهایی در مورد اعزام قوا اتخاذ گردید. در آنجا برژنیف، سوسلف، اندروپوف، استینوف و گرومیکو حضور داشتند. کاسیگین در جلسه شرکت نکرد. او مخالف اعزام قوا بود. در این جلسه چرنینکو دستنوشت فیصله را ترتیب کرد که در آن همه حاضرین امضاء کردند. عنوان این فیصله را «وضعیت در ا[۱].» گذاشتند. از آنجایی که اقدامات مربوط به این تصمیم محرم بود، روی کاغذ در باره‌اش چیزی ننوشتند. بعد گرومیکو گفت که تصمیم به اتفاق آراء اتخاذ گردید، زیرا تقاضاهای کمک در جریان مدت درازی به صورت لاینقطع مواصلت می‌کرد.

گرباچف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و شیواردنادزی وزیر خارجه‌اش، اعتراف کردند که از این گام مهم نه هیئت رییسهٔ شورای عالی، و نه اعضای کمیته مرکزی آگاهی داشتند. آن وقت گورباچف عضو اصلی بیروی سیاسی نبود، به همین سبب با او مشوره‌یی صورت نگرفته بود. رهبری نظامی در تاریکی نگهداشته شده بودند. آنان را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند و این امر پی‌آمدهای درازمدتی در قبال اعزام قوا در بر داشت. به زودی پس از تصمیم‌گیری، گرومیکو به دفتر برژنیف آمد و گفت که آیا لازم نیست که تصمیم به شکلی از اشکال، «منظور» گردد. برژنیف به زودی جواب نداد و سوسلف را نزد خود فرا خواند. سوسلف گفت که بدون مغطلی باید چیزی کرد: یا باید تقاضاهای افغانستان را نادیده گرفت و یا اینکه به اساس معاهدهٔ دوستی و همکاری به کمکش شتافت. فقط این موضوع مبهم مانده بود که آیا ضرور است این

۱- وضعیت در افغانستان - مترجم.

تصمیم را شکل رسمی داد، یا خیر؟ سوسلف به این نکته اشاره کرد که این فیصله، بحث‌های اضافی را در کمیته مرکزی برخواهد انگیخت. در جلسهٔ بیروی سیاسی در چهار شنبه آینده - ۱۳ دسامبر - رای‌گیری تشریفاتی در مورد افغانستان صورت نگرفت. تنها، برژنیف اعضای بیروی سیاسی را از تصمیمی که در مورد افغانستان اتخاذ گردیده بود، آگاه ساخت. حلقهٔ وسیع رهبری زمانی از اتخاذ چنین تصمیمی آگاه شدند که قوا اعزام گردیده بود. چهره‌های مشهور خارج از این حلقه را در نظر نگرفته بودند. به هر حال، می‌شود نتیجه گرفت که متخصصین و تحلیلگران بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز در مورد این فیصله چیزی نمی‌دانستند. جریان تصمیم‌گیری به تندی و زیر فشار متزاید اوضاع صورت گرفته بود.

۵ - آخرین دساتیر نظامی

استینوف وزیر دفاع دساتیر را خود، بدون مشوره با لوی درستیز صادر می‌کرد. اگارکف فقط به دریافت کنندهٔ دساتیر مبدل گشته بود. سیزدهم دسامبر گروپ اپراتیف ستر درستیز تحت رهبری اخرومییف معاون ستردرستیز ایجاد گردید. در همان روز دگرجنرال ماکسیموف قوماندان قطعات ناحیهٔ نظامی ترکستان، تورنجنرال توخارینف معاون اول خود و قوماندان آیندهٔ فرقهٔ چهل را نزد خود فرا خواند و در جریان جزئیات طرح عملیات قرار داد. فقط پس از یکروز از اتخاذ تصمیم، توخارینف آماده‌گی برای اعزام قوا را آغاز کرد. رهبری اردوی چهل نیز گرد آورده شد (در رهبری فرقهٔ چهل، تورنجنرال کاسایف رئیس بخش سیاسی، تورنجنرال لوبانف رئیس ارکان، تورنجنرال کارچاگین رئیس استخبارات و تورنجنرال ریبچنکو قوماندان فرقهٔ دیسانت هوایی شامل بودند). عملیات با پنهانکاری

تام صورت می‌گرفت و فکر می‌شد تعلیمات نظامی جریان دارد. امور آماده سازی به خوبی پیش می‌رفت. سیزدهم دسامبر دگرجنرال سوخوروکف قوماندان قطعات دیسانت هوایی دستوری را از اگارکف به دست آورد مبنی بر اینکه قطعات مورد اعتماد خود را به حالت احضارات درجه یک محاربوی درآورد. و از تصمیم در مورد اعزام قوا آگاهی نداشت. دستور مشخصی برایش داده نشده بود. از ستر درستیز صرف معلومات می‌رسید که باید انتظار بکشند تا وظایف محاربوی برای شان اطلاع داده شود. فقط چند روز قبل از آغاز عملیات به قوماندانانی که شامل گروپ اپراتیفی گردیده بودند نام مناطقی راکه باید دیسانت را اجرا می‌نمودند، افشا کردند. این مناطق عبارت بودند از کابل و بگرام، (از قندهار بنا بر خرابی اوضاع جوی، صرف نظر کرده بودند).

چهاردهم دسامبر غند بمبارد از ناحیهٔ نظامی ماورای قفقاز به ترکستان انتقال یافت. گذشته از آن، قطعاتی از فرقهٔ دیسانت هوایی تحت قوماندانی تورنجنرال ریبچنکو به دیگر میدان‌های هوایی تقسیم گردیدند، که در آنجاها تا ۲۵ دسامبر به حال آماده باش قرار داشتند. در این ارتباط ریبچنکو خاطرات خود را در مورد آماده‌گی‌های نظامی بازگو می‌کند. تا قبل از دسامبر ۱۹۷۹ او ب افسران خود چند بار به افغانستان سفر کرده بود. هدف این مسافرت آشنایی بیشتر با اوضاع و تثبیت نقاط دیسانت بود. چون ریبچنکو در ماه سپتامبر دستوری در مورد عملیات در افغانستان دریافت کرده بود، می‌توان نتیجه گرفت که تصمیم در مورد کمک در ماه سپتامبر به وجود آمده بود، ولی رسماً تائید نگردیده بود. به این ترتیب این تصور تقویت می‌گردد که برژنیف قبلاً به تره‌کی وعدهٔ کمک‌های جدی نظامی را به شکلی از اشکال در مبارزه علیه نیروهای مقاومت داده

بود. دستوری را که ریبچنکو در ماه سپتامبر به دست آورده بود، حاوی مدد رسانیدن اردوی افغان در مبارزه بر ضد انقلاب بود. در مورد دخالت به شکل صریح آن سخنی در میان نبود. دولتمردان شوروی در آن زمان در بارهٔ خرابی بیشتر مناسبات بین امین و تره کی فکر نمی‌کردند.

در همانروز - چهاردهم دسامبر - گروپی از ستردرستیز تحت ریاست اخرومییف به ترمز سفر کرد تا در جریان آماده‌گی قطعات کمک کند. توخارینف کاندید پُست قوماندانی اردوی چهل و تورنجنرال تاسکایف از جریان احضارات قطعات که بدون تاخیر و مشکلات به پیش می‌رفت، اخرومییف را در جریان گذاشتند. مشکلات اندکی در امور خدماتی قطعات موجود بود. نخست باید تعداد زیاد موترهای لاری فراهم می‌گردید. مشکل دیگر در این بود که موترهای کهنه و از لحاظ تخنیکی فرسوده را از مرکز ترانسپورتی به قطعات می‌فرستادند و در پروسهٔ اداری به جای نو قلمداد می‌شدند. قطعات دیسانت هوایی کاملاً آماده بودند و در میدان‌های هوایی سرحدی مستقر شده بودند. میریمسکی در آن زمان هدایت گرفت تا مسوولیت امور آماده‌گی فرقهٔ ۵ را که قوماندانش تورنجنرال شاتالین و در کوشکه مستقر بود، به عهده گیرد. گروپ دیگری تحت ریاست اخرومییف در ترمز ماند تا از آماده‌گی فرقهٔ ۱۰۸ موتوریزه نظارت به عمل آورد. تشکیل اردوی چهل کاملاً آماده شده بود. در هر دو شهر - ترمز و کوشکه - افسران نواحی نظامی (ترکستان و آسیای میانه) نیز در آماده‌سازی فرقه‌ها شرکت داشتند که کار را برای کارشناسان مسکو سهل ساخته بود. حالا دیگر ریاست‌های ارکان قطعات نیز می‌توانستند با تمام تشکیل خود آماده عمل گردند.

به زودی از مسکو اسناد رسمی‌یی مواصلت کرد که به اساس آن،

اتحاد شوروی استوار بر موافقتنامهٔ دوستی و همکاری، افغانستان را از طریق اعزام قوا، در مبارزه علیه تجاوز خارجی باید یاری می‌رسانید. در این اسناد اهداف دراز مدت و یا رهنمودهای دیگر، در نظر گرفته نشده بود. در اسناد آمده بود که به محض قطع دخالت‌های خارجی، قطعات اتحاد شوروی بدون تاخیر باز گردانده می‌شوند.

شانزدهم دسامبر رهبری اردوی چهل و همچنان غندهای تانک و موتوریزه یکی از فرقه‌های ناحیهٔ نظامی ترکستان به حالت احضارات محاربوی درآمد.

در این روزها در کابل اولین آماده گی‌ها برای انتقال قصر ریاست جمهوری به بیرون شهر صورت می‌گرفت. در آن وقت اقامتگاه امین هنوز در شهر قرار داشت. قوماندان گروپ ویژهٔ «زینت» که در کابل جابجا شده بود، هدایتی از طریق استخبارات به دست آورد. دگروال بوریانف با «زینت»، قبلاً در ماه جولای به کابل آمده و تا ماه سپتامبر در آنجا موقعیت داشت. در جلسات بعدی توضیحی، افسران «کندک مسلمان» نیز شرکت داشتند. مطابق به گزارش‌های استخباراتی، ۲۵ متخصص کی جی بی با ۶ ماشین زرهی و دو دستگاه زینت «شیلکا» باید در برابر محافظین دو هزار نفری قصر که ۱۱ تانک هم داشتند، می‌رزمیدند. تهاجم برای ۲۴ ساعت به تعویق افتاد و بعد بار دیگر، به زمان دیگری محول گردید. همزمان امین در ۲۲ دسامبر، به مشورهٔ استخباراتی‌ها (کشف) در قصر تاج بیک که در حاشیهٔ شهر قرار داشت، مسکن گزین گردید.

نزدهم دسامبر جنرال اخرومییف نسبت بیماری مجبور شد به مسکو برگردد. هجومی که علیه امین سازماندهی شده بود، به اجرا درنیامد، اما بعضی از قطعات افغانی به احضارات محاربوی درجه یک درآورده شدند. گالیوت معتقد است که تلاش‌های متعدد به کشتن و مسموم کردن امین به نتیجه نرسیده بود. مطابق به بعضی گزارش‌ها

قطعات، نقاط مهم کابل را در اختیار گرفته بودند. به این معنی که کار می‌توانست تا سرحد تصادمات نظامی آشکار بین قطعات افغانی و شوروی به پیش برود. برعلاوه، برای اعزام به افغانستان یک فرقهٔ دیگر نیز آماده گردیده بود. اما اخرومییف چنانکه به میریمسکی گفته بود، نمی‌دانست که آیا این گزارش‌ها منطبق با واقعیت اند، یا خیر؟ آشکار است که برای او همهٔ معلومات را از مسکو نمی‌فرستادند. دلیل این کار می‌تواند این باشد که ستردرستیز مستقیماً با اعزام قوا مخالفت کرده بود. رهبري عالی نظامی ظاهراً بر ستردرستیز، اعتماد کامل نداشت، که در نتیجه اطلاعات رسیده، ناقص از آب در می‌آمد. در آن زمان ممکن نبود به این پرسش پاسخ داد که آیا واقعاً تجاوز واقعی صورت می‌گیرد، یا صرف قوا اعزام می‌گردد. عدم اعتماد از آنجا سرچشمه می‌گرفت که مناسبات هر دو دولت تا هنوز به صورت دقیق عادی نگردیده بود. برای تجاوز دو، سه فرقه خیلی کم به نظر می‌رسید.

هژدهم و نوزدهم دسامبر اولین قطعات نظامی از طریق هوا در میدان هوایی بگرام که تقریباً به فاصلهٔ ۶۰ کیلومتر دور در شمال کابل موقعیت دارد، جابجا گردیدند. از اواسط دسامبر به جابجا سازی آنان در مسیر شاهراه سالنگ آغاز کردند. ۲۱ و ۲۲ دسامبر یک غند دیگر دیسانت هوایی در بگرام پایین شد. در همانروز واشنگتن سکوت خود را در برابر جابجاسازی قطعات در امتداد سرحد افغانستان شکستاند. در جریان آماده سازی قطعات هم چنان آشکار شد زمانی که برای اجرای عملیات در نظر گرفته شده بود با درست نبوده است. گذشته از آن عملیات قطعات نسبت عدم موجودیت دستورهای مشخص که باید به اجرای آن آماده‌گی می‌گرفتند، دچار مشکلات شده بود. برای برنامه ریزی دقیق نظامی مدت خیلی کمی مانده بود. در بارهٔ همهٔ این مسایل میریمسکی، به صورت تحریری اگارکف را آگاه می‌ساخت. در

همانروز ۲۱ دسامبر ۱۹۷۹م غندهای موتوریزه و تانک برای اجرای عملیات در ناحیهٔ تخته بازار جابجا گردیدند. بیست و سوم دسامبر در کرانهٔ مربوط شوروی آمو دریا، ساختار خدمات جبهه‌یی ایجاد و همه فرقه‌ها برای مارش آماده شدند. شام بیست و سوم دسامبر ۱۹۷۹، از آماده بودن قوا برای اجرای عملیات، گزارش عادی‌یی به اگارکف ارایه دادند. لوی درستیز معلومات داد که اعزام قوا برای نیمهٔ دوم روز بیست و پنج دسامبر برنامه ریزی شده است. بیست و چهار ساعت قبل از اجرای عملیات برای قطعات جزئیات عملیات تشریح گردیده بود، در حالی که افراد ریبچینکو در ۲۳ دسامبر از آن آگاهی یافتند. تفصیلات در مورد دستور هنوز هم آشکار نبود. به این علت در بین مادونان بی قراری حاکم بود. در نظر گرفته شده بود که فرقهٔ ۱۰۸ را با قطعات کشف فرقهٔ ۵ اعزام دارند و در ابتدا رهبری قوا در جایش باقی بماند. در ترکیب اردوی چهل فرقه‌های ۱۰۸، ۵ و ۸۶۰ و همچنان غندهای مستقل ناحیهٔ نظامی آسیای میانه شامل بود. غند مستقل تهاجمی ۵۶ دیسانت هوایی هنوز دستور حمله را دریافت نکرده بود.

دساتیر دیگر در نیمهٔ دوم روز ۲۴ دسامبر مواصلت کرد. در بیست و سوم دسامبر قطعات ویژهٔ کی جی بی تحت نام «گروم[1]»، از طریق دوشنبه، از مسکو به بگرام پرواز کردند. یک تعداد از اعضای این گروپ در ماه‌های فبروری و مارچ، زمانی که دابس سفیر امریکا به قتل رسید، به کابل آمده بودند. بیست و سوم دسامبر رهبر آیندهٔ دولتی افغانستان ببرک کارمل و سه نفر از چهار وزیری که در زمان امین فرار کرده بودند، گلابزوی، سروری و وطنجار به بگرام - خاک افغانستان - وارد گردیدند.

۱- رعد.

جدول تقاضاهای کمک نظامی از مسکو که از طرف حکومت افغانستان صورت گرفته بود (۱۹۷۸م)

شماره	تاریخ تقاضا	نام رهبر	نوع کمک نظامی‌ای که تقاضا گردیده بود
۱	۱۷ مارچ	تره‌کی	تخنیکی و نظامی، مهمات، مواد خوراکی، حمایت نیروهای پیاده و هوایی
۲	۲۰ مارچ	تره‌کی	هلیکوپترهای جنگی و ترانسپورتی با عملهٔ پرواز
۳	۱۴ اپریل	امین	۱۵ - هلیکوپتر جنگی با عملهٔ پرواز
۴	۱۶ جون	امین	تانک‌ها و وسایط زرهی برای محافظت مقر حکومت
۵	۱۱ جولای	تره‌کی	قطعات ویژهٔ نظامی در سطح کندک
۶	۱۲ جولای	تره‌کی	هلیکوپترهای اکتشافی
۷	۱۹ جولای	تره‌کی	دو فرقه
۸	۲۰ جولای	تره‌کی	دو فرقهٔ دیسانت هوایی برای کابل
۹	۲۱ جولای	تره‌کی	۸ - ۱۲ هلیکوپتر می- ۲۴ با عملهٔ پرواز
۱۰	۲۴ جولای	امین	سه قطعهٔ نظامی برای کابل
۱۱	۲ اگست	تره‌کی	اعزام هر چه زودتر قوا
۱۲	۱۲ اگست	تره‌کی	سه کندک ویژه، هلیکوپترهای ترانسپورتی
۱۳	۲۱ اگست	امین	۱۵۰۰ - ۲۰۰۰ پاراشوتیست (هوابازان)
۱۴	۲۵ اگست	امین	اعزام قوا به افغانستان
۱۵	۲ اکتوبر	امین	کندک محافظ برای پاسبانی از امین
۱۶	۱۷ نوامبر	امین	کندک محافظ برای پاسبانی از امین
۱۷	۲۰ نوامبر	امین	کندک محافظ برای پاسبانی از امین
۱۸	۲ دسامبر	امین	غند تقویه شده برای ولایت بدخشان
۱۹	۴ دسامبر	امین	قطعات پولیس برای مناطق شمالی افغانستان
۲۰	۱۲ دسامبر	امین	قطعات برای جابجاسازی در گارنیزیون‌های شمال کشور
۲۱	۱۷ دسامبر	امین	قطعات برای جابجاسازی در گارنیزیون‌های شمال کشور

۶ - ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹

به تاریخ بیست و سوم دسامبر «پراوادا»[۱] امریکا را متهم به پرورش ضد انقلابیون افغانستان نمود، در حالی که اتحاد شوروی خود در حال هجوم بر افغانستان بود. حمله به صورت کل بر کابل، میدان هوایی کابل و بگرام تمرکز یافته بود. گارنیزون کابل، یعنی فرقه‌های ۷ و ۸ به صورت بسیار ساده خنثی گردیده بودند. مشاورین شوروی گارنیزون اعلام کرده بودند که همه وسایط نقلیه باید در مدت کمی تعویض گردند. و به بهانهٔ کمبود مواد سوختِ کافی، تیل‌های تانکی آن موترها را کشیده، در «پارک جدید موترها» ذخیره کردند. به این ترتیب همه موترهای گارنیزون از فعالیت بازماندند. به عمله تانک‌ها هدایت داده شد تا وسایط خویش را برای فصل زمستان آماده و بطری‌های شان را ترمیم نمایند و این کار باعث شد تا آن‌ها فاقد کارآیی گردند. به خاطر «تعلیمات»، مهمات اصلی به مهمات تعلیمی تعویض گردیدند. از یادداشت‌های میریمسکی چنین بر می‌آید که به تاریخ ۲۴ دسامبر یکبار دیگر از آمادگی رزمی فرقهٔ ۱۰۸ کنترول به عمل آمد. بالاخره دستوری در مورد تعویض قوماندان قطعات صادر گردید. قوماندانی ناحیهٔ نظامی تصمیم گرفت تا جنرال کوزمین فرقه را به محل معینه انتقال دهد و در آنجا مسوولیت را به دگروال میرونف انتقال دهد. در نیمهٔ دوم همان روز وارنیکف تیلفون کرد و اطلاع داد که بابه جان آمر گروپ اپراتیفی ستردرستیز اردوی افغان با یک عده از افسران دیگر وارد ترمز گردیده است تا کار مشترک را برای انتقال قوا به پیش برد. گذشته از آن مذاکراتی بین افسران قوماندانی اردوی چهل و سایر افسران صورت گرفت. آمدن

۱- ارگان نشراتی حزب کمونست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالستی - مترجم.

هیئت افغانی نشاندهندهٔ آن بود که حالا دیگر مسئله در سطح بین المللی نیز ماستمالی می‌شد. بابه جان یک شخص محتاط ارزیابی می‌گردید که از جانب اتحاد شوروی دستور می‌گرفت، اما آن را اجرا نمی‌کرد. او نه به ابتکار خود، بلکه به هدایت یعقوبی (یعقوب) لوی درستیز - از وفاداران امین - آمده بود. آخرین تلاش برای متقاعد ساختن امین برای همکاری، در بیست و چهارم دسامبر به ناکامی مواجه گردید. در کابل شایعاتی پخش گردید مبنی بر اینکه اتحاد شوروی فراکسیون «خلق» را تقویه می‌کند.

بیست و چهارم دسامبر استینوف در مسکو جلسهٔ کادرهای نظامی را دایر نمود. در این جلسه معاونین وزارت و قوماندان‌های فرقه‌های پیاده، قوای هوایی، مدافعه هوایی، قوای سرحدی و آمرین بعضی از ادارات مهم نظامی شرکت داشتند. استینوف مادونان خود را در مورد اعزام قوا اطلاع داد. او هدایت داد تا فرقهٔ دیسانت هوایی و یک غند مستقل دیسانت هوایی، فرقهٔ موتوریزهٔ حوزهٔ نظامی ترکستان و یک غند مستقل موتوریزهٔ حوزهٔ نظامی آسیای میانه را به افغانستان اعزام دارند. همزمان او هدایت داد تا قطعات پیاده و قوای هوایی حوزه‌های نظامی آسیای میانه و ترکستان به خاطر تقویت گروپ‌ها، به حالت احضارات محاربوی درجه یک درآیند. استینوف و اگارکف امریه (دیرکتیف) را در مورد اعزام قوا امضاء نمودند. در امریه آمده بود که قطعات به ساعت سه بعد از ظهر به وقت مسکو تاریخ ۲۵ دسامبر باید سرحد افغانستان را عبور نمایند. به گفتهٔ کورنینکو معین وزارت خارجه این اولین سند رسمی در مورد اعزام قوا به افغانستان به شمار می‌رفت. در این امریه با پنسل سرخ نوشته شده بود: «خیلی مهم و محرم». استوار بر این امریه، قطعات نباید در عملیات رزمی شرکت می‌جستند، بلکه فقط وظایف معینی را برای ایجاد ثبات اوضاع اجرا

می‌کردند. گذشته از آن در امریه اهدافی برای قوا تعیین گردیده بود. همچنان برنامهٔ به کارگیری قوا نیز امضاء گردیده بود. پیش بینی‌های دیگری از طرف شورای وزیران و یا کدام ارگان دیگر صورت نگرفته بود. برای آماده‌گی و انجام اقدامات به اساس سند، در سطح اوسط و پایین رهبری، فقط کمتر از یکروز باقی مانده بود که برای انجام وظایف داده شده، وقت کمی به شمار می‌رفت.

سفیر تابعییف به امین اطلاع داد که بیروی سیاسی تصمیم گرفته است افغانستان را کمک نماید. در پی آن امین به ستردرستیز هدایت داد تا از قوای شوروی در هر جایی که ممکن است، حمایت به عمل آرند. توخارینوف قوماندان اردوی چهل هنگام صرف غذای چاشت دستور نهایی را در مورد حمله دریافت کرد. حمله باید قبلاً در بیست و چهارم دسامبر ساعت ۱۱ شب صورت می‌گرفت. یک روز قبل از آن گروپ ویژهٔ کی جی بی «الفا» تحت قوماندانی بیرلیف به کابل پرواز کرد. شب ۲۴ بر ۲۵ دسامبر سیستم مرکزی مخابرات کابل فلج و رئیس مخابرات توسط افراد همین گروه به قتل رسید. شام در میدان‌های هوایی کابل و بگرام اولین طیارات بر زمین نشستند و به دنبال آن نشست طیارات بدون وقفه صورت می‌گرفت. تقریباً ۱۰۸ پرواز طیارات ترانسپورتی «ان - ۱۲» و «ان - ۲۲» که توسط ۱۰۰ طیارهٔ جنگی، به ویژه «میگ - ۲۲» همراهی می‌شدند، صورت گرفت. از همین شام به بعد طیارات ترانسپورتی که توسط طیارات میگ محافظه می‌گردیدند، در جریان سه شب و دو روز مهمات و قطعات را بدون وقفه پیاده می‌کردند. تا بیست و هفت دسامبر افراد قطعاتی که تنها برای کابل توظیف گردیده بود، به ۵ هزار نفر می‌رسید. همزمان عساکر مواضع را در مراکز منطقوی چون شیندند، قندهار و جلال آباد اشغال کردند. کودتا آغاز شده بود.

۷ - ۲۵ و ۲٦ دسامبر ۱۹۷۹

استوار به برنامهٔ ستردرستیز، اردوی چهل به احضارات درجه یک محاربوی درآورده شده بود. در ترکیب این اردو همه قطعات هوایی حوزهٔ نظامی ترکستان و همچنان فرقه‌های ریزرفی از حوزهٔ نظامی آسیای میانه و غند موتوریزه از ناحیهٔ نظامی ترکستان شامل بودند. بیست و ششم دسامبر باید فرقهٔ موتوریزهٔ ناحیهٔ نظامی آسیای میانه و همه قطعات فرقهٔ موتوریزهٔ ناحیهٔ نظامی ترکستان آمادهٔ عملیات می‌بودند. به اساس یاداشت میریمسکی می‌توان چنین تصویری را به دست بیاوریم: او ساعت ۲ شب بیست و پنجم دسامبر از طریق تیلفون به اگارکف از آماده گی فرقه موتوریزهٔ ۱۰۸ گزارش داد و منتظر شد تا دستور آغاز و زمان عملیات را به دست آورد. به گفتهٔ او مسایلی که وجود داشت، با هیئتی از افغان‌ها که آمده بودند، مورد بررسی قرار گرفت و حل شد. برای ساختن پل‌ها ۶ تا ۷ ساعت کار لازم بود. اگارکف در این مورد گفت که همین اکنون دستوری برای قوماندانی ناحیهٔ نظامی آماده می‌گردد. در آن آمده است که برای فارغ ساختن اردو از وظایف امنیتی لازم است تا بر اساس تقاضای حکومت افغانستان قطعات شوروی مرکب از فرقه‌های ۵ و ۱۰۸ و غند مستقل موتوریزهٔ ۸۶۰، لوای مستقل دیسانت هجومی ۵۶، لوای توپچی ۳۵۳، لوای نمبر ۲ راکت، فرقهٔ مستقل دیسانت هوایی ۱۰۳ و غند مستقل پاراشوت دیسانت ۳۴۵ و همچنان قطعهٔ مختلط ۳۴ هوایی توظیف گردیده است. گذشته از آن فرقهٔ موتوریزه ۲۰۱ ناحیهٔ نظامی آسیای میانه و فرقهٔ موتوریزهٔ ۶۸ ناحیهٔ نظامی ترکستان به صورت ریزرف توظیف گردیدند.

ساعت هفت صبح دو غند موتوریزه به ساختن پل ۶۰ تنی در ترمز آغاز کردند. این کار آسانی نبود، زیرا ساحل ریگی آمو دریا خیلی نرم

بود و جریان آب همواره مسیر خود را عوض می‌کرد و اجزای مختلف ساختمانی را آب می‌برد. به کمک اهالی محل و برپایی پایه‌ها، موفق شدند پل را استوار سازند. پس از آن در روز بعد توخارنییف در شمال کندز با تورنجنرال بابه جان لوی درستیز و عبدالله برادر بزرگ امین که مسوول ولایات شمال بود، ملاقات نمود. هنگام ملاقات به ایشان تفهیم شد که حرکت به طرف جنوب از دو جهت آغاز می‌گردد و حلقه‌یی را برای حفاظت مراکز مهم اداری (دولتی) تشکیل می‌دهند. این کار با حرکت در مسیر ترمز - کابل در شرق و کوشکه - هرات در غرب صورت می‌گرفت. هنگام حرکت قوا در این مسیرها، قوای هوایی باید مواضع خود را در میدان‌های هوایی هرات، شیندند، قندهار و جلال آباد اشغال می‌کردند.

مطابق هدایت، قطعات پیشقراول فرقهٔ ۱۰۸ (در ابتدا کشف) از طریق زمین و فرقهٔ ۱۰۳ از طریق هوا، به ساعت ۳ نیمروز به وقت مسکو مرز شوروی - افغان را عبور کردند. در آغاز هجوم قطعات سوکولف معاون وزیر دفاع و در آنوقت قوماندان «ساحهٔ جنوبی عملیات جنگی» و ماکسیموف قوماندان قطعات ناحیهٔ نظامی ترکستان در محل قومانده قرار داشتند. هوا به رو به تاریکی می‌رفت[۱]. قطعات را از مرز، با دیدن یادداشت‌ها، بدون تلاشی گمرکی اجازهٔ عبور می‌دادند. قوماندانی فرقهٔ ۱۰۸ موتوریزه را دگروال میرونف به عهده داشت و در جملهٔ مادونان او گروموف قوماندان آیندهٔ قطعات محدود نیز شامل بود. تورنجنرال ریبچنکو قوماندانی فرقهٔ ۱۰۳ دیسانت هوایی را به دوش داشت. نظر به شواهدی که سی آی پی ارایه کرده است، تقریباً ۳۵۰ تانک و ۴۵۰

۱- به وقت محلی ساعت پنج عصر.

عراده دیگر وسایط زرهی و به تعقیب آن ۴ فرقهٔ دیگر پل را عبور کردند. در آن زمان فقط فرماندهان قطعات می‌دانستند که اهداف شان تا چه حد مهم است. عملهٔ تانک‌ها و ماشین‌های زرهی تا آخرین لحظات اعزام قوا و حتی پس از آن در بیخبری نگهداشته شده بودند و نمی‌دانستند، اصلاً بخاطر اجرای کدام وظیفه مامور شده‌اند. دیسانتی‌ها نیز در چنین حالتی قرار داشتند. در مورد عدم آگاهی قوماندانان قطعات از اوضاع می‌توان مثالی داد و آن اینکه هنگامی ماگامیدوف فرمانی را در مورد حمله بر قصر امین تحت رمز (شتورم[1] - ۳۳۳) از طرف وزیر دفاع دریافت کرد، هیچ چیزی در بارهٔ آن نمی‌دانست و این امر وزیر دفاع را خیلی متعجب ساخته بود. وزیر دفاع می‌پنداشت مسوول کی جی بی ایوان، ماگامیدوف را در جریان گذاشته است، اما چنین چیزی صورت نگرفته بود. تبادل اطلاعات به صورت درست انجام نمی‌یافت.

حرکت قطعات میکانیزه از طریق دو مسیر اساسی صورت می‌گرفت: مسیر ترمز - حیرتان - پلخمری - کابل - غزنی (فرقهٔ ۱۰۸ میکانیزه) و مسیر کوشکه - هرات - شیندند - کندهار. واقعات خرابی وسایط به وجود نیامد، اما چنانکه قوماندانی اردوی چهل خبر داد، صرف دو ساعت پس از عبور سرحدات، اولین قربانی‌ها به وجود آمدند. توخارینف چند بار قطار وسایط را بررسی کرده بود. سکولوف اعضای ریاست ارکان را که در تاشکند عملیات را طرح ریزی می‌کردند، گرد آورد. در پلخمری نشست اضطراری صورت گرفت. اطفال افغانی قطعات شوروی را خیر مقدم گفتند. اولین مشکلات در سیستم مخابروی در کوه‌ها به میان آمد. به فرقه‌یی که قرار بود به

۱- حمله، یورش، هجوم.

کندز برود، وظیفهٔ جدیدی داده شد. هدف - کابل - باید به تاریخ ۲۷ دسامبر به دست می‌آمد. قطعات پیشقراول را جگرن کاظموف رهبری می‌کرد. عبور از درهٔ سالنگ به طول ۹۴ کیلومتر مشکل‌ترین بخش کار را تشکیل داد. قوماندانان قطعات نقشه (خریطه) نداشتند. راه‌ها از طرف شب یخبندان بود. تهویهٔ هوا برای عبور تعداد زیادی از وسایط در تونل پیش بینی نگردیده بود. بدون در نظر داشت این دشواری‌ها، اولین جزوتام‌ها به تاریخ معین به کابل رسیدند. جزوتام‌های فرقهٔ ۱۰۳ دیسانت هوایی دستور گرفتند تا به ساعت شش شام به وقت محلی به کابل و بگرام برسند. تا ساعت هفت و نیم شام آن‌ها باید به نقاط تعیین شده در کابل و اطراف آن جابجا می‌گردیدند و کنترول شاهراه را برای ورود قطعات میکانیزه به دست می‌گرفتند. در همان زمان هنگامی قطعات فرقه‌های ۱۰۳ و ۱۰۵ دیسانت هوایی همراه با جزوتام‌های ویژه در میدان هوایی کابل به زمین می‌نشستند، قطعات میکانیزه به صوب شیندند و قندهار در حرکت بودند. فرقه‌های موتوریزهٔ ۳۵۷ و ۶۶ از طریق کوشکه سوی هرات، شیندند، فراه و قندهار روان بودند. در هر شهر گارنیزونی جابجا می‌گردید. فرقهٔ ۳۶۰ سرحد را در ترمز عبور کرد و از طریق خلم - تاشقرغان، سالنگ را عبور نموده، به طرف کابل به راه افتاد. صبح ۲۶ دسامبر قطعات پیشقراول فرقه به کابل رسیدند. فرقهٔ ۲۰۱ که بعد فرقهٔ ۱۶ موتوریزه با او یکجا شد، ساحات کندز، بدخشان و بغلان را اشغال نمود. جنرال میخایلوف پوستهٔ مخابرهٔ قوماندانی اردوی چهل را در بگرام از طریق ارتباط ماهواره ایجاد نمود. فقط بعد از آن قسمت مهم فرماندهی به کابل انتقال یافت. نیروهای خدماتی که باید ۱۷۵۰ تانک و ۲۱۰۰ ماشین جنگی را مورد خدمات تخنیکی قرار می‌دادند، نیز رسیده بودند. کندک‌های پایپ کشی شروع به تمدید

پایپ لاین‌ها از سرحدات شوروی به عمق کشور (افغانستان) نمودند. هنگامی که قطعات به سوی کابل در حرکت بودند، تولی ۹ فرقهٔ ۹ دیسانت هوایی وظیفه داشت از سالنگ دفاع نماید. از شمار قطعات مستقر در بگرام، تنها یک کندک برای حفاظت از میدان هوایی باقی مانده بود. در جریان شب ۲۵ بر ۲۶ دسامبر جابجا سازی قطعات جریان داشت. همه اهالی محل به سرک‌ها ریخته بودند، علاقه می‌گرفتند و احساسات دوستانهٔ خود را تبارز می‌دادند. اولین افغان‌هایی که از ورود سربازان آگاه می‌گردیدند، بدون کدام احساس دشمنی با قطعات نظامی اتحاد شوروی رو به رو می‌شدند. آن‌ها تصور می‌کردند که روس‌ها به معضلهٔ کشور خاتمه داده و صلح را بر می‌گردانند. از جزوتام‌های قطعات فرقهٔ ریبچنکو با گل‌ها استقبال گردید. در دیگر مناطق ارتباطی با اهالی محل به وجود نیامد و در بعضی جاها واکنش‌های خصمانه نیز به ظهور رسید، در این مناطق لاری‌های قطار شوروی‌ها مورد تیراندازی قرار گرفت. در شمال شرق ولایت بدخشان، در حومهٔ فیض آباد یک غند مستقل شوروی‌ها مورد حمله قرار گرفت.

۸ - نابودی امین

صبح ۲۷ دسامبر در کابل ۵ هزار افراد قوای دیسانت پیاده گردیده بودند. بسیاری اهالی محل امیدوار بودند که برخوردهای مسلحانه پایان می‌پذیرد، اما چنانکه مارشال اگارکف احساس می‌کرد، واقعیت به شکل دیگری بود. در جریان حدود دوازده روز قطعات مواضعی را در کابل و بگرام اشغال و فوراً به حفاظت از عمارات اجتماعی پرداختند. در همان زمان امین در قصر تاج بیک جلسهٔ بیروی سیاسی را دایر و از آخرین اخبار مورد به ورود قطعات اطلاع حاصل کرده بود.

او صبح زود - ۲۶ دسامبر - قوای ۴ زرهدار را برای دفاع از خود از پلچرخی فرا خواند. امین بدون معطلی از طریق تیلفون با گرومیکو وزیر خارجه تماس برقرار نمود. آن‌ها چگونگی ترتیب خبر در مورد اعزام قوا را بررسی کردند.

ساعت دو و نیم بعد از ظهر روز پنجشنبه، هنگامیکه ادارات دولتی طبق معمول یکروز قبل از رخصتی زودتر مسدود می‌گردیدند، تالیزین وزیر مخابرات اتحاد شوروی که برای یک دیدار دوستانه به تاریخ ۲۴ دسامبر به کابل آمده بود، به امین تیلفون کرد. این صحبت آخرین فعالیت رسمی و ثبت شدهٔ امین و آخرین ژست دوستانهٔ اتحاد شوروی به شمار می‌آید. تالیزین از ۲۴ دسامبر تا ۲۷ دسامبر به اثر دعوت رسمی وزارت مخابرات جمهوری دموکراتیک افغانستان در کابل به سر برد. در ترکیب این هیئت بزرگ، چنانکه بر می‌آید، وزرای مخابرات آذربایجان، ازبکستان و همچنان مسوول روابط بین المللی وزارت مخابرات اتحاد شوروی شامل بودند. در همان روز تالیزین ضیافت شانداری در هوتل «کابل» ترتیب داد که در آن بسیاری از شخصیت‌های دولتی افغانستان اشتراک کرده بودند. چنین ضیافتی برای مهمانان افغانی، که به زودی پس از آن زندانی گردیدند، در هوتل «انترکانتیننتال» نیز ترتیب شده بود.

ساعت هفت شام لین‌های عمدهٔ تیلفون قطع و ساعت هفت و نیم عمارت وزارت داخله (حارندوی) اشغال گردید. مقر قوای هوایی و مدافعهٔ هوایی نیز اشغال شد. مخابرات کابل قطع گردیده بود. خنثی سازی فعالیت موسسات توسط یک گروپ نه چندان بزرگ «زینت» صورت می‌گرفت. قطعات دیسانت هوایی چهارراهی‌های اساسی شهر، ذخایر مهمات، عمارت رادیو، سایر عمارات مهم به شمول وزارتخانه‌ها را اشغال کردند. شاهراه‌های عمده حیرتان - کابل،

کوشکه - هرات - کندهار، کابل - جلال آباد و پلخمری - کندز - فیض آباد نیز تحت کنترول گرفته شد. قطعات منظم کی جی بی نیز با جزوتام‌های اردو در این فعالیت‌ها همکاری داشتند. در همان شب افسران شوروی دعوت کوکتایل برای افسران افغانی گارنیزیون کابل ترتیب دادند و ساعت شش و سی همهٔ آن‌ها را تحت نظارت گرفتند. قطعات شوروی، پولیس افغان و یک بخش از قطعات اردو را به محاصره کشیدند. در همان زمانی که امین هنوز آخرین ساعات خود را در پست (ریاست جمهوری) سپری می‌کرد، از ترمز روی امواج رادیو کابل، بیانیهٔ رئیس جمهور جدید افغانستان - ببرک کارمل ـ که در نوار ثبت شده بود، منتشر گردید. ساعت ۸ و چهل و پنج شب بود که ببرک کارمل فرارسیدن روز آزادی و سرنگونی رژیم خونین امین را اعلام کرد. از تره کی به حیث قربانی (مظالم امین) یادگردید. ساعت ۱۱ شب مرکز شهر به صورت کامل تحت کنترول قوای شوروی درآمد و در آنجا آرامش حکمفرما بود. با تعویض امین مرحله‌یی آغاز گشت که مرحلهٔ دوم انقلاب اپریل نام گرفت.

هنوز در آغاز دسامبر، امین به مشورهٔ مشاورین اقامتگاه خود را از مرکز شهر به قصر تاج بیک انتقال داده بود. در روزهای اول دسامبر سوء قصدی علیه او صورت گرفت. این سوء قصد که به زخمی شدن خفیف امین انجامید، توسط شخصی از مخالفین حزبی او صورت گرفته و از همان روز رهبر افغان را دچار نگرانی بزرگی ساخته بود.

حمله بر قصر تاج بیک برای جزوتام‌های ویژه عمل دشوار و گسترده به شمار می‌رفت که باید توسط گروپ «الفا» مربوط کی جی بی.و گروپ «کاسکاد» صورت می‌پذیرفت. «الفا» به کابل پرواز کرد. «کندک مسلمان» و گروپ «زینت» از قبل در کابل بودند. تره کی خود از برژنیف درخواست کرده بود تا قطعات ویژه‌یی را برای حفاظت از

او بفرستند. در جریان ماه‌های اگست - سپتامبر این گروپ‌ها از نظامیان مربوط به ملیت‌های آسیای میانه با افسران روسی تشکیل گردید. اصولاً آن‌ها باید ۱۴ سپتامبر به کابل می‌رسیدند، اما امین به مدافعهٔ هوایی دستور فیر به هر نوع هواپیما را داده بود، به این علت نتوانستند گروپ را به کابل بفرستند. گروپ مذکور روز نهم نوامبر توانست به کابل برسد. بنا به توافق امین و یعقوبی لوی درستیز گروپ را روز ۱۸ نوامبر به کابل انتقال و در دارالامان که در جنوب غرب پایتخت موقعیت دارد، جابجا ساختند. این جزوتام هیچ تفاوتی با یک جزوتام افغانی نداشت. افراد آن که ملبس با یونیفورم افغانی بودند، اطراف قصر را مین گذاری کردند. سازماندهی و چگونگی تبدیل پهره‌داری را می‌دانستند. محافظین امین را به چهره می‌شناختند، همچنانکه از خصوصیات سیستم مخابروی و تجهیزات محاربوی شان نیز آگاه بودند. در پهلوی آن ساختمان داخلی قصر و نقشهٔ اتاق‌های داخل قصر را نیز می‌دانستند. قبل از حمله، سیستم مخابرهٔ محرم با نقاط و عمارات مهم افغانستان، نیز فلج گردید. نیکولای بیرلیف قوماندان «الفا» سه ساعت قبل از پرواز در مسکو هدایت گرفت که در افغانستان آمادهٔ اجرای «وظیفهٔ خاص» باشد. او معلومات دیگری نداشت. فقط صبح ۲۷ دسامبر به «الفا» هدایت داده شد تا به قصر ریاست جمهوری هجوم برد. به «کندک مسلمان» وظیفه داده شد تا محوطهٔ قصر را تحت نظارت گرفته و از فرار امین جلوگیری نماید. به عساکر کندک گفته شده بود که امین به انقلاب خیانت کرده و در اثر تبانی او با امریکایی‌ها، هزاران انسان بیگناه خساره‌مند گردیده‌اند.

از قصر در حدود ۳۰۰ نفر از گارد وفادار امین با تانک‌هایی که در زمین تعبیه گردیده بود، محافظت می‌کردند. «الفا» چند عراده ماشین محاربوی و دستگاه زینت «شیلکا» در اختیار داشت. عملیات «شتورم

- ۳۳۳» ساعت ۶ و ۲۵ دقیقه شام ۲۷ دسامبر، ۴ ساعت قبل از زمان موعود آغاز شد. از قصر دو کندک پیاده، یک غند ژاندارمری با تانک‌ها دفاع می‌کردند. سه حلقهٔ محافظتی در قصر وجود داشت، حلقهٔ اول - داخلی که قطعات گارد آن را تشکیل داده بودند، حلقهٔ دوم - وسطی که نظامیان شوروی ملبس با یونیفورم افغانی در آن بودند و خارجی که شامل کندک تقویه شدهٔ گارد افغانی بود. مهاجمین گروپ ویژهٔ شوروی‌ها نیز با یونیفورم افغانی ملبس بودند و از محافظین قصر صرف با بازوبندهای سفید تفکیک می‌گردیدند. قطعات مهاجم را گروپ «الفا» به قوماندانی بریلیف، گروپ «زینت» به قوماندانی بویارینف و غند دیسانت هوایی* شوروی مرکب از هزار نفر تشکیل می‌دادند. آن‌ها در موترهایی که علامات افغانی داشتند، آمده بودند.

نظریات در مورد حمله بر قصر و چگونگی مرگ امین از هم تفاوت فاحشی دارند. «گالیوته» تاکید می‌کند که قتل امین از ابتدای کار طرح ریزی شده بود، اما در تائید این نظریه اسناد قناعت بخشی وجود ندارد. حتی گفته‌های اشتراک کنندگان عملیات نیز مبهم اند و اسناد زیادی که به این قضیه ارتباط دارند، هنوز زیر نام راز دولتی پنهان مانده‌اند. به هر حال شاهدی در این قضیه نباید باقی می‌ماند. در این روز امین به افتخار بازگشت پنجشیری منشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان از مسکو، ضیافتی را برای وزیران، اعضای بیروی سیاسی و خانم‌های شان در قصر تاج بیک ترتیب داده بود. ساعت ۱۲ او مهمانان را به میز نان دعوت کرد. در ارتباط با این ملاقات پنجشیری گفت که رهبری شوروی با نظریهٔ جدیدی که در مورد مرگ تره‌کی ارایه شده، قانع شده‌اند. به هر حال، دیدار او بنای اعتماد را مستحکم ساخته و موافقتنامهٔ کمک‌های گستردهٔ نظامی را مورد تایید قرار داده است. امین خاطر نشان ساخت که در مورد اینکه همسایهٔ بزرگ

هیچگاهی افغانستان را بدون سرنوشت رها نخواهد کرد، تردیدی نداشته است. به گفتۀ او فرقه‌های شوروی همین اکنون داخل افغانستان شده‌اند.او گفت که ارتباط دایمی تیلفونی با گرومیکو دارد و در این گفتگوها صرف این مسئله مطرح است که چگونه جهان را از کمک شوروی با خبر سازد. امین بیشتر از پرچمی‌ها و مخالفین می‌ترسید. او می‌دانست که قطعات (شوروی) در این وقت داخل کابل شده‌اند. امین با یعقوبی لوی درستیز این موضوع را بررسی کرده بودند که در آینده چگونه همکاری نظامی افغان - شوروی را در عمل پیاده نمایند. بعد از غذا مهمانان برای صرف چای که در اتاق پهلویی ترتیب شده بود، رفتند. در آنجا همه، به جز خانم امین که هیچ چیزی نخورده بود، دچار ناراحتی شدند. غذا مسموم شده بود. بعضی‌ها، به شمول امین بیهوش شدند. امین که از تکلیف معده رنج می‌برد، غذای اندکی صرف کرده بود، و به همین خاطر ناراحتی او مدت زیادی دوام نکرد. دیگران پسان به هوش آمدند - در زندان پلچرخی. خانم امین هدایت داد به شفاخانه مرکزی نظامی چهار صد بستر و پولی کلینیک سفارت شوروی تیلفون کنند. امربر از چهار صد بستر و سفارت شوروی داکتر خواست. به گفتۀ تورنجنرال توتوشکی سرمشاور ریاست سیاسی قوای مسلح افغانستان گروپی مشتمل بر آمر خدمات طبی، سرجراح و متخصص انتانی از شفاخانه مرکزی نظامی و همچنان دو داکتر، دو متخصص تغذی و دو پرستار از پولی کلینیک سفارت شوروی آمدند. با آن‌ها جگرن ولایت یک داکتر افغانی نیز همراه بود. داکتران ساعت ۴ و سی عصر از شفاخانه به طرف قصر حرکت کردند. داکتران شوروی دگروال کوزنیچنکو و الکسییف به محض رسیدن به قصر، بیماری را تسمم تشخیص دادند. ولایت آنان را به سوی امین که در اتاقی بیهوش افتاده بود، برد. امین را به تشناب بردند و معده‌اش را

شستشو دادند. از بیرون صدای تیراندازی به گوش می‌رسید. اما الکسییف به آن اهمیتی نداد، زیرا در کابل همیشه در یک گوشه‌یی تیراندازی صورت می‌گرفت. همزمان هوا رو به تاریکی می‌رفت. ساعت هفت شام انفجار شدیدی قصر را لرزاند. برق خاموش شد، فریادها طنین انداخت. امین که از جا برخاسته بود، پرسید چگونه ممکن است چنین چیزی در خانه او رخ دهد، کی مسوولیت این کار را به عهده دارد، آیا این یک تصادف است یا یک توطئه؟ و بعد از آن به اتاق خود رفت. او ندید که قوای شوروی با استفاده از تاریکی قصر را به محاصره کشیده‌اند. چند دقیقه بعد روشنی ناشی از فیر دو راکت به آسمان، تاریکی شب را پاره کرد - علامت حمله داده شده بود. عساکر روسی سوار بر ماشین‌های زرهی که علامات افغانی داشتند، به پیش می‌رفتند. محافظین قصر سرسختانه دفاع می‌کردند. دستگاه‌های «شیلکا» مستقیم به سوی قصر نشانه گیری کرده بودند. قوای روس‌ها در کمتر از ۴۵ دقیقه، از طریق یگانه سرک خود را به محوطهٔ قصر رسانیدند. آن‌ها موفق شدند قوماندان قطعه محافظ و معاونش را به اسارت بگیرند. جنگ به ویژه در اطراف و داخل قصر خیلی شدید بود. افراد امین به سختی دفاع می‌کردند و تا آخرین مرمی می‌جنگیدند. غند محافظ امین که در قصر مستقر بود، از هم پراگنده گشت. پس از اشغال محلات درونی قصر، مهاجمین دروازه‌ها را گشوده، به داخل اتاق‌ها تیراندازی نمودند. در این جریان چند نفر از عساکر شوروی نیز کشته شدند. محافظین امین در ابتدا، مهاجمین را با قیام کننده گان افغان به اشتباه گرفتند، اما با شنیدن کلمات روسی، آن‌ها فهمیدند که «خودی»ها به قصر هجوم آورده‌اند. بسیاری از محافظین قصر مکتب پاراشوتی - دیسانت را در ریزان (شهری در شوروی - مترجم) به پایان رسانیده و زبان روسی را می‌دانستند. در ابتدا داکتران نیز گمان

بردند که قصر را مجاهدین به تصرف درآورده‌اند. در سالون کنفرانس رگبار ماشیندار دگروال کوزنیچنکوف را از پا درآورد. از آنجایی که اسلحه همه روسی بودند، هیچگاهی دانسته نشد که تیراندازی از طرف کی صورت گرفته بود. به اثر فرمان هیئت ریسهٔ شورای عالی اتحاد شوروی مورخ ۲۸ اپریل ۱۹۸۰م به او و سایر نظامیان کشته شده در آن جریان لقب قهرمان اتحاد شوروی داده شد.

ممکن است، امین با شنیدن صدای انفجار و تیراندازی فکر کرده بود که قوای افغانی قیام کرده‌اند و به حاضرین دستور داده بود تا آرامش خود را حفظ کنند. او دستگاه مخابره‌یی را به دست آورد، اما موفق به استفاده از آن نشد. خانم امین تایید می‌کند که در این عملیات دشمنان خونی امین، گلابزوی و سروری نیز اشتراک داشتند و او آن‌ها را از صدای شان شناخته بود. امین به بادیگارد خود دستور داد تا مشاورین نظامی شوروی را در جریان قرار داده، از آن‌ها تقاضای کمک کند. بعد از اینکه تماس تیلفونی برقرار شد و بادیگارد به امین گفت این عساکر شوروی هستند که تیراندازی می‌کنند، او از خود بیخود شد و خاکستردانی سگرت را به سر بادیگارد کوبیده گفت که او دروغ می‌گوید، و چنین کاری ناممکن است. بعد او خود تلاش کرد به قوای چهار زرهدار و لوی درستیز تیلفون کند، اما موفق نشد. ممکن است، داکتر الکسییف و کوزنیچنکو آخرین کسانی بوده باشند که امین را زنده دیده بودند. الکسییف امین را به سوی بار برد. آن‌ها پسر پنج سالهٔ امین را دیده بودند که از اتاق پهلویی به طرف پدرش دویده و با دست‌های خود از پاهایش محکم گرفته و گریه می‌کرد.

به نظر لیافسکوی و زبرودین، امین در بار کشته شد. این نظریه را ماک مایکل نیز تایید کرده، می‌گوید که امین توسط چره‌های نارنجک و مرمی به قتل رسید. گفته‌ها در مورد چگونگی قتل امین مختلف

است. به گفته شوروی‌ها، یکی از افغان‌های طرفدار تره کی به جسد او نزدیک شد و چند بار به جسد بی جان او تیراندازی کرد. در جریان تیراندازی پسر پنج سالهٔ امین نیز به قتل رسید. نظریهٔ دیگری حاکی از آن است که در محلی که امین بیهوش قرار داشت، عسکری بدون فورم و نشان داخل شد و امین را به پشت خواباند. او از جیب خود تصویری (عکس) را بیرون کشید و با جسد او که در کف اتاق افتیده بود، تطبیق کرد. وقتی که ناشناس دانست در برابر او امین قرار دارد، از فاصلهٔ نزدیک به او تیراندازی کرد. بیرلیف تایید می‌کند که او با افراد خود به منزل دوم، جایی که دفتر امین قرار داشت، بالا شدند. امین که جمپر ورزشی «ادیداس» و نیکر سفید بوکسورها را به تن داشت، در حالی که تفنگچه‌یی در دست داشت از اتاق خارج شد و در همانجا به قتل رسید. وقتی که جنگ رو به خاموشی می‌رفت، سروری پیدا شد و از بیریلیف خواست تا امین را بیابد. آن‌ها او را مرده روی اتاق دیدند، آنگاه سروری در حالی که قیافهٔ یک قهرمان را به خود گرفته بود، با دست به سینهٔ خود زد، در حالی که نه او و نه گلابزوی با وجودی که در آنجا حضور داشتند، در جنگ اشتراک نکرده و در ماشین زرهی به انتظار نشسته بودند. عملیات حتی یک ساعت هم طول نکشید. این نظریه با گفتهٔ دیگری که محل قتل امین را «بار» می‌گوید، تفاوت دارد. به گفته‌های ظابط عبدالله‌یف نیز اتکا می‌کنند. او جسد امین را در حالی که از طرف قفسه چپ سینه مورد اصابت گلوله‌ها قرار گرفته بود، دیده بود. وقتی که عسکرها می‌خواستند جسد او را انتقال دهند، دستش جدا شد. کی او را کشته بود؟ این موضوع تا به حال روشن نشده است. این شخص می‌تواند کسی باشد که ندانسته است کسی را که او کشته، امین است. دستیار رییس ادارهٔ اول کی جی بی می‌گوید چنانکه قاتل امین به او گفته است، آن‌ها

نتوانسته بودند، رئیس دولت (امین) را زنده به دست آورند. مطابق یک نظر دیگر، عساکر روسی می‌دویدند و بر همه تیراندازی می‌کردند. مطابق یک نظر دیگر امین در بین خلقی‌ها و پرچمی‌های محافظ قصر که بر یکدیگر تیراندازی می‌کردند، بند مانده بود. نظر دیگری حاکی از آن است که امین برنامهٔ گروگانگیری مامورین بلند پایهٔ روسی را طرح کرده بود که بعد از اجرای آن از امریکایی‌ها تقاضای کمک می‌کرد.

نظریهٔ رسمی مسکو این بود که از ناحیهٔ رژیم دهشت افگن (تروریستی)، انقلاب در معرض خطر قرار گرفته بود. اضافه‌تر از این هیچ چیز روشنی در این مورد گفته نشده است. در حقیقت کی جی بی شدیداً از فعالیت‌های امین نگران بود. سیاست رادیکال خارجی او، تصفیهٔ ظالمانه علیه افراد نامطلوب و ارتباطات پویا با امریکا و پاکستان، مسکو را به سوالات متعددی مواجه ساخته بود. به تایید کابل و مسکو، قطعات افغانی علیه امین فعالیت می‌کردند. شاهدان افغانی و غربی با این نظر موافق نیستند.

حوالی نیمه شب، جنگ به خاطر تصرف تاج بیک فروکش کرد، اما صدای تیراندازی تا صبح زود دوام نمود.

ساعت ٢ و چهل و پنج دقیقهٔ روز ٢٨ دسامبر بود که رادیو کابل به اساس هدایت رژیم جدید کاملاً آمادهٔ فعالیت گردید. رادیو بدون توضیحات مفصل، اطلاع داد که شورای انقلابی جدید، ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به حیث سرمنشی تعیین نموده است. آژانس خبررسانی شوروی تاس بیانیهٔ کارمل را به ساعت ١٢ و ١٥ دقیقهٔ شب پخش نمود و تذکر داد که این بیانیه از طریق رادیو کابل به نشر رسیده است. در این مورد نیز توضیحاتی داده نشد. در حدود سه ساعت بعد اعلامیهٔ حکومت جدید

افغانستان به نشر رسید و به ساعت ۳ و پانزده دقیقه اعلام گردید که شورای انقلابی امین را به مرگ محکوم کرده است. در این وقت او مرده بود. بیانیهٔ کارمل، یعنی متن آن که قبلاً به روی نوار ثبت شده بود، به ساعت ۳ یا ۴ صبح از طریق رادیو به نشر رسید. جسد امین در نزدیک قصر به خاک سپرده شد. دو پسر امین و خانم شاه ولی معاون صدراعظم نیز کشته شده بودند. بقیه اعضای خانوادهٔ امین را به شمول دخترانش به زندان پلچرخی انداختند. هجوم بر قصر امین به بهای خون ۱۲ عسکر شوروی و زخمی شدن ۲۸ دیگر تمام گردید.

در عین شرایط عمارت وزارت دفاع واقع دارالامان نیز اشغال گردید. تصرف عمارت ستردرستیز مشکلات زیادی در پی نداشت. پهره‌داران را به آسانی از بین بردند. یعقوبی که شوروی‌ها به او اهمیت قایل بودند، در اتاقی خود را حبس کرد و لوای ۴۴۴ را احضار نمود. هیچکس به کمک او نیامد و او با درک بیفایده بودن هر اقدام، در نیمه شب همان روز تسلیم شد. در ترکیب گروپی که یعقوبی را دستگیر کرد، یک پرچمی بود که با تفنگچه او را به قتل رسانید. مامورین شوروی به او پیشنهاد کرده بودند که به اتحاد شوروی برود. به این ترتیب او می‌توانست از حوادث دسامبر جان سالم بدر برد. عملیات محرمانهٔ شدید کی جی بی هنگامی افشا شد که بیرلیف از کابل به مسکو به انستیتوت «اسکلیفوسوفسکی» تیلفون کرد و از رفیق خود که جراح مشهوری بود خواست تا با یک تیم به تاشکند آمده، به تداوی زخمیان بپردازد. اندروپوف این کار را تایید کرد. دوهم نوامبر ۱۹۸۰ دو طیاره از مسکو و لیننگراد پرواز کردند. زخمی‌ها قبلاً از کابل رسیده بودند.

در مجموع ورود قطعات به سرعت و مطابق برنامه صورت گرفت، اگر چه در اینجا و آنجا مقاومت هایی صورت گرفته بود. فرقهٔ ۸ پیاده

که وفاداری خود را به امین حفظ کرده بود، تا ۵ نوامبر ۱۹۸۰ در حومهٔ کابل مقاومت کرد. برخوردهای مسلحانه در جلال آباد، هرات و کندهار که فرقهٔ ۱۵ در آن جا قیام نموده بود، نیز به مشاهده رسید. گذشته از آن قوای هوایی از بمباردمان کندهار سرباز زد. بسیاری از جزوتام‌های افغانی توسط قوای شوروی قبلاً خلع سلاح گردیده بودند و موفق نشدند دست به مقاومت بزنند. تا وقتی که موفق گردیدند کنترول خود را بر همه نقاط مهم تامین نمایند، چند هفته سپری گشت. در همین زمان اولین نشانه‌هایی از کمین‌های مجاهدین و نطفه‌های مقاومت به مشاهده رسید. او بیلینس این مقاومت‌ها را، خالی از خطر می‌پنداشت. در مجموع ۷ فرقهٔ موتوریزهٔ شوروی با ۹۰ فیصد امکانات رزمی خوذ در افغانستان جابجا گردیدند. کاستی‌ها و ابهامات از اولین روز به وجود آمدند، زیرا وظیفهٔ مشخصی در برابر آن‌ها قرار داده نشده بود.

۹ -کارزار تبلیغاتی مسکو

بیست و ششم دسامبر چرنینکو، استینوف، اندروپوف و گرومیکو در باغ ییلاقی برژنیف حضور بهم رسانده بودند. استینوف، گرومیکو و اندروپوف در مورد تطبیق مصوبهٔ شماره ۱۷۶/۱۲۵ مورخ ۲ دسامبر کمیته مرکزی گزارش دادند. از اینجا آشکار می‌گردد که بیروی سیاسی اندروپوف رئیس کی جی بی، گرومیکو وزیر خارجه و استینوف را وظیفه داده بود تا رهبری عملیات افغان را در سطح بالا به عهده گیرند.

در جلسهٔ بیروی سیاسی مورخ ۲۷ دسامبر چگونگی روش تبلیغاتی مورد بحث قرار گرفت. هدایت‌های لازم به نماینده‌گی‌های شوروی مقیم خارج فرستاده شد. اما دساتیری که سفرا در صوفیه، پراگ، هاوانا، هانوی و اولان باتور به دست آوردند، از دیگران تفاوت

داشت. در پهلوی ارایهٔ معلومات، وظیفه‌یی در مورد اتخاذ موقف واحذ در برابر عمل شوروی در افغانستان نیز برای آن‌ها داده شده بود. همزمان با نماینده‌گان سیاسی، احزاب سیاسی و مطبوعات نیز در جریان موضوع قرار داده شدند.

در تیلگرامی که به سفرای شوروی در کشورهای سوسیالستی فرستاده شد، آمده بود که دخالت‌های عمیق بعضی از کشورها در امور داخلی افغانستان ادامه دارد.

«. . از اوضاع چنین بر می‌آید که انقلاب اپریل ۱۹۷۸، دست آوردهای دموکراتیک و مترقی مردم افغانستان در معرض خطر جدی قرار دارد. دخالت علنی از طرف بعضی جوانب در امور افغانستان نه تنها ادامه دارد، بلکه ابعاد گسترده‌یی نیز کسب می‌نماید. گروپ‌های مسلح و اسلحه به عناصر ضد انقلاب و باندهایی که از خارج مرزها هدایت می‌گردند، به قلمرو افغانستان اعزام می‌گردند. هدف از این مداخله کاملاً آشکار است - تخریب ساختار مترقی و دموکراتیک، که توسط مردم افغانستان در اثر پیروزی انقلاب ایجاد گردیده است.»

«. . . با در نظر داشت این همه و تقاضای رهبری جدید افغان در مورد کمک و همکاری در خنثی سازی دخالت‌های خارجی، اتحاد شوروی با الهام از وظیفهٔ انترناسیونالیستی خویش تصمیم گرفت قطعات محدود خویش را به افغانستان اعزام دارد که پس از رفع عللی که باعث این عمل گردیده است، دو باره فراخوانده خواهند شد.»

به سفرای شوروی، به جز از سفرای مقیم آلمان شرق، پولیند، هنگری، چکوسلواکیا، بلغاریا، کیوبا، منگولیا و ویتنام، نیز هدایتی فرستاده شده بود تا سران یا وزرای خارجهٔ دول را در جریان موضوع قرار دهند. نمایندهٔ اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد وظیفه گرفت تا از طرح اقدام شوروی در افغانستان در شورای امنیت آن سازمان ممانعت به عمل آرد.

«در صورتی که از طرفی کسی تلاش صورت می‌گیرد تا موضوع اقدام ما

در افغانستان، در شورای امنیت مطرح گردد، جداً بکوشید تا از شمولیت آن در آژندای شورای امنیت سازمان ملل متحد جلوگیری کنید. خاطر نشان سازید که این یک مسئلهٔ دو جانبه بین اتحاد شوروی و افغانستان است که آن‌ها خود آن را تنظیم می‌نمایند و همچنان استوار بر مادهٔ ۵۱ منشور سازمان ملل متحد، جمهوری دموکراتیک افغانستان حق دارد از اتحاد شوروی تقاضای کمک و همکاری در خنثی ساختن توطئه‌ها نماید و اتحاد شوروی هم حق دارد این کمک و همکاری را انجام بدهد.»

در نامهٔ متحد المالی که به اعضا و کاندیدای عضویت در کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی، اعضای کمیته مرکزی، کمیته‌های حزبی جمهوریت‌های متحد و سایر نظریه پردازان فرستاده شد، خبر داده شده بود که دولت جدید و رهبری حزبی به ریاست ببرک کارمل از اتحاد شوروی تقاضای کمک مادی، به شمول حمایت نظامی نموده است.

«بیروی سیاسی کمیته مرکزی تصمیم گرفت این حمایت را انجام بدهد. در این مورد حکومات شوروی و افغانستان با اتکا به موافقتنامهٔ بین دولتین، که در ۵ دسامبر سال ۱۹۷۸ بین اتحاد جماهیر سوسیالستی شوروی و افغانستان عقد گردیده بود... بیروی سیاسی کمیته مرکزی برای مدتی به اعزام قطعات نه چندان بزرگ نظامی به افغانستان موافقت نمود.»

۱۰ - ببرک کارمل

کارمل با همراهی اجنت کی جی بی از طریق مسکو به تاشکند و از آنجا به بگرام پرواز کرد. او از ۱۲ تا ۱۴ دسامبر با همراهی نورمحمد نور، اناهیتا راتب زاد و اسلم وطنجار در مسکو اقامت داشت و بعد در تاشکند نزد رشیدوف سکرتر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ازبکستان توقف کرد. چنانکه نظامیان گواهی می‌دهند، او با دو کندکی که برای محافظت امین توظیف شده بودند، (به افغانستان) آمده بود.

اقامت او در افغانستان حدود سه روز طول کشید. ۱۴ دسامبر هر چهار افغان کشور را توسط طیاره طوری ترک نمودند که گویی فرار کرده‌اند. معلوم بود که اوضاع بر وفق مراد نچرخیده بود. پس از گذشت چند ساعت از فرار ایشان از بگرام، آنان را باز هم در باغ ییلاقی رشیدوف در تاشکند پذیرفتند. در توافق با مامورین شوروی، ببرک کارمل قبلاً پیام خود را عنوانی مردم ثبت نوار نموده بود. «بردشیر» می‌گوید ممکن است کارمل قبلاً به افغانستان آمده بود تا طرفداران خود را علیه امین بشوراند، اما خودش (بردشیر) این احتمال را ضعیف می‌داند. بیست و سوم دسامبر کارمل و همراهان او به بگرام بازگشتند و در یک زیر زمینی‌یی تحت نظارت دگروال سیردیوکوف قوماندان غند دیسانت هوایی قرار گرفتند. اسدالله سروری و (سید) محمد گلابزوی نیز به آن‌ها پیوستند. بیست و هفتم دسامبر جلسهٔ بیروی سیاسی جدید در زیرزمینی (سوف) دایر گردید. سروری، گلابزوی و وطنجار فوراً پس از ختم جلسه، آن جا را ترک گفتند. نور وظیفه داشت عمارت حارندوی را به اشغال درآورد. وطنجار مرکز مخابرات و گلابزوی قصر ریاست جمهوری امین را باید تصرف می‌کرد. کارمل و اناهیتا در زیرزمینی باقی ماندند. این نظریهٔ دیرپا که کارمل ۲۸ دسامبر به افغانستان آمد، اینک در روشنی گواهی کارمند کی جی بی، بی اساس ثابت می‌گردد. کارمل توسط ماشین زرهی شب ۲۷ بر ۲۸ دسامبر به کابل انتقال داده شد. اندروپوف به کارمل تیلفون کرده، پیروزی مرحلهٔ دوم انقلاب اپریل و تقرر او را به حیث رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک تبریک گفت. کارمل از حکومت امریکا تقاضا کرد تا اسناد محرمی را که دال بر خیانت امین به انقلاب باشد، ارایه نماید. این موضوع توسط مطبوعات شوروی تایید گردیده است. اعلامیه‌های دیگری نیز به نشر

رسید، حاکی از آن که از آنجایی که مداخلات خارجی در افغانستان بی پایان به نظر می‌رسید، حکومت افغانستان رسماً از اتحاد شوروی تقاضای کمک، منجمله کمک نظامی را نمود.

پس از آن که کارمل و گروپ او در طول بیست و چهار ساعت در حفاظت یکی از قطعات اردوی افغان قرار داشتند، اقامتگاه خود را به چهل ستون، قصر حکومتی که در جنوب غرب کابل قرار دارد، انتقال دادند. در آنجا کارمل خبر مرگ امین را شنید. او و دیگر اعضای شورای انقلابی یک هفته در آنجا ماندند و در همانجا اولین کنفرانس مطبوعاتی خود را دایر نمودند. آشکار است که اندروپوف در مسکو، قبل از آن تصمیم گرفته بود تا پنج نفر دیگر از رفقای حزبی کارمل را در ترکیب حکومت او شامل سازد. کارمل که در آن زمان سفیر در چکوسلواکیا بود، با این کار موافقت نکرده بود. در مسکو با او و دیگر افغان‌هایی که در زمان امین به مرگ محکوم شده و با کمک شوروی‌ها از کشور فرار کرده بودند، ملاقات نمود. در آن زمان، ظاهراً به راهنمایی سوسلف، در اوایل ماه دسامبر حکومت جدید تشکیل شد و کارمل برای اجرای وظیفهٔ آیندهٔ خود آمادگی می‌گرفت. معاون اول صدارت عظمی سروری که در زمان تره کی رئیس سازمان استخبارات بود، تعیین گردید. کارمل در اول نوامبر ۱۹۸۰ اولین بیانیهٔ خود را ایراد نمود و در هفتم نوامبر، دو هفته بعد از به دست آوردن قدرت، در قصر ریاست جمهوری (ارگ) جابجا گردید.

۱۱ - مرگ مرموز پاپوتین

چگونگی دقیق مرگ پاپوتین تا به حال در ابهام باقی مانده است. همچنان هیچگاهی فهمیده نشده است که پاپوتین پس از ختم وظیفهٔ هیئت در کابل، به مسکو بازگشت و یا اینکه در کابل باقی ماند. نظر

قانع کننده‌ای وجود دارد که او پس از ناکامی وظیفه‌اش نزد امین، در اواسط دسامبر به مسکو بازگشت و سپس مجدداً به کابل پرواز نمود. خبر مرگ او را به تاریخ دوم نوامبر «پراودا» نشر کرد و نوشت که این حادثه در بیست و هشتم دسامبر رخ داده است و همچنان روزنامهٔ سوویتسکی سپورت (ورزش شوروی - مترجم) نیز خبر مرگ او را نشر کرد بدون اینکه عبارات احترام‌آمیزی که در مرگ چنین اشخاص ردهٔ بالا استفاده می‌شود، به کار گیرد. به همین سبب نظریاتی در مورد قتل او در جریان حمله به قصر و یا خودکشی بوجود آمد. یک واقعیت باقی می‌ماند و آن اینکه نشر خبر مرگ معین وزارت داخله و محجوب برژنف در «حاشیه» اخبار، با موقف او مطابقت نداشت. محل مرگ او نیز ذکر نشده بود. به هر حال، پاپوتین چون یک مرد شجاع نمرده بود. تایید شده است که معین وزارت داخله وظیفه داشت که امین را زنده به دست آورد تا بعداً این دکتاتور مورد بازپرسی علنی قرار گیرد. تنها ۴۰۰ کارمند کی جی بی را نسبت اشتراک در عملیات مورد تقدیر قرار دادند، اما سخنی از پاپوتین در میان نیامد. صرف سه توضیح در مورد مرگ او وجود دارد. اول اینکه او در جریان تیراندازی هنگام حمله بر قصر امین کشته شده است، نظریهٔ دیگر حاکی از خودکشی او است که به عقیدهٔ کارشناسان غربی می‌تواند توسط مسکو اختراع و شایع شده باشد. ممکن است او به شکلی از اشکال در جریان جنگ کشته شده باشد. این احتمال نیز می‌تواند بدون اساس نباشد که او نتوانسته بود، وظیفه‌یی را که برایش سپرده شده بود، انجام دهد. جنرال قارییف سرمشاور نجیب‌الله نظر دارد که پاپوتین در بیست و هفتم دسامبر در حالت مستی دست به خودکشی زد.

فصل پنجم

ارزیابی تجاوز

۱ - بررسی عمومی

در تلاش برای درک یک بحران، بررسی پدیده‌ها و اثرات ناشی از آن‌ها و همچنان تجربه تاریخی نیز ارزش زیادی دارد. اتحاد شوروی چه تصویری از جهان آن زمان‌را در حالی که جنگ سرد جریان داشت، در برابر خود نهاده بود؟ اجزای این تصویر از یکطرف تصورات ایدیالوژیکی، به طور مثال جهان از دیدگاه کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و از طرف دیگر قضایای معینی که اتفاق می‌افتیدند، تشکیل می‌داد. اوضاع بین المللی در اواخر سال‌های هفتاد - آغاز حوادث ایران که به سرنگونی رژیم شاه انجامید، افزایش حضور امریکا در بحر هند، افزایش تشنج در مناسبات بین افغانستان و پاکستان و همچنان انعقاد قریب الوقوع موافقتنامه سالت - ۲ مسکو را در موقعیت‌های متضادی قرار می‌داد. در منطقه آسیای مرکزی گرایش مجدد به اسلام به مشاهده می‌رسید.اتحاد شوروی خیلی با احتیاط به فعالیت‌های اسلامی در ایران برخورد می‌کرد. مسکو در هر حالتی از رویارویی با رژیم خمینی احتراز می‌نمود و به همین سبب بود که مطبوعات شوروی توجه چندانی به حوادث ایران نشان نمی‌دادند. برخورد با افغانستان از نوع دیگر بود. در مورد موفقیت‌های انقلاب ثور مطالب بیشماری در مطبوعات به نشر می‌رسید. رهبری اتحاد شوروی، بدون شک، نمی‌خواست تا سر رشتهٔ

انکشاف اوضاع را از دست بدهد. اتحاد شوروی مسوولیت جنگ در افغانستان را پذیرفته بود و پیامدهای آن را به شکل دخالت‌های کشورهای رقیب و سایر دول در ساحه سیاست خارجی پیش بینی می‌کرد، اما عواقب آن را در سیاست داخلی خود نادیده گرفته بود. چنین شرایطی می‌توانست در سیاست شوروی در قبال اسلام اثراتی باقی بگذارد. سقوط رژیم شاه که به ختم سلطهٔ امریکا منجر گشت، در کوتاه مدت به مفهوم کاهش فشار از جانب مرزهای جنوبی اتحاد شوروی ارزیابی می‌گردید. به زودی، در بهار ۱۹۷۹ مسکو خطر واقعی را که در اثر انکشاف اوضاع در افغانستان پدیدار گشته بود، احساس کرد. اگر چه فعالیت‌های رهبری افغانستان تا اندازه زیادی توسط مشاورین شوروی سازماندهی می‌گردید، اما موفقیت‌های چندانی به دست نیامده بود. حملات مجاهدین به صورت روزافزونی افزایش می‌یافت. مسکو می‌دید که رژیم به خطر مواجه گردیده است، اما می‌پنداشت که اوضاع به کمک اردوی افغانستان تحت کنترول درخواهد آمد.

۲ - انگیزه‌های عینی و ذهنی تجاوز

تحلیل غرب وکشورهای «جهان سوم»

از سفارت امریکا در تهران اسنادی در ارتباط با سیاست شوروی در قبال افغانستان به دست آمد که قسمت هایی از آن به نشر رسید. امریکایی می‌دانستند که شوروی‌ها در سال ۱۹۷۷ راکت‌های A-3 و A-7از نوع «زمین به هوا» را در افغانستان تعبیه کرده بودند. در ماه می ۱۹۷۹م امریکایی‌ها تعداد مشاورین شوروی در افغانستان را به دو هزار و نیم نفر تخمین زده بودند. تایید شده بود که اتحاد شوروی یازده فرقه نظامی را در نزدیکی مرز (با افغانستان) به حالت آماده

باش قرار داده است، اما مطابق به همین آمار، صرف سه فرقهٔ آن آماده اجرای وظایف محاربوی بودند. واشنگتن فکر می‌کرد که احتمال تشدید فعالیت‌های مشاورین شوروی بیشتر از امکان تجاوز مستقیم نظامی آن کشور بر افغانستان می‌باشد. شباهت اوضاع افغانستان با اوضاع در آستانهٔ تجاوز شوروی بر چکوسلواکیا برجسته تر می‌گردید. امریکا انتظار نداشت که در کشورهایی آسیای میانه تشنجاتی بروز کند، زیرا به برکت مسکو سطح زنده‌گی مردم این کشورها به مراتب بهتر از سطح زنده‌گی مردم در افغانستان و ایران بود. در نتیجه سفارت امریکا (در تهران) می‌پنداشت که احتمال تجاوز شوروی بر افغانستان خیلی ضعیف است.

در عین زمان شرایط دگرگون گشت. به تاریخ ۲۲ سپتامبر، به زودی پس از تعویض تره‌کی با امین، امریکایی دریافتند که آماده‌گی‌های رزمی در شمال دریای آمو بیشتر گردیده است. بعد از این حادثه نمایندهٔ امریکا در افغانستان امشتوتس احساس کرد که امین می‌کوشد روابط خود را با امریکا بهتر سازد. او در این مورد به واشنگتن اطلاع داد.

با بررسی سی سال سیاست اتحاد شوروی پس از جنگ دوم جهانی درمی یابیم که اتحاد شوروی به اقدامات متهورانه‌یی دست زده است. تجاوز بر هنگری و چکوسلواکیا باعث سقوط پرستیژ مسکو گردید و سیاستمداران شوروی‌گرا در غرب دیگر نمی‌توانستند انگیزهٔ دفاع از امنیت را دلیلی بر این تجاوزات قلمداد نمایند. سیاست‌های اتحاد شوروی از مدت‌ها قبل در غرب منفی ارزیابی می‌گردید. همچنان بیروی سیاسی دیگر نمی‌توانست نقش نهادی که می‌خواهد قوانین خود را نهادینه سازد را بازی نماید. در پهلوی آن غرب، در تفاوت با هنگری در سال ۱۹۵۶، دومین بحران برلین در سال ۱۹۶۱ و

چکوسلواکیا در سال ۱۹۶۸، افغانستان را جزء ساحات تحت نفوذ شوروی نمی‌شناخت. در مجموع امریکا، پنج بار شوروی را از تجاوز بر افغانستان هوشدار داد. آخرین اخطار اندکی قبل از اِعزام قوا به افغانستان، به تاریخ ۲۵ فبروری صورت گرفته بود. کارتر اعلام کرده بود که امریکا از منافع ملموس حیاتی خود در افغانستان دفاع خواهد کرد. به همین جهت تجاوز بر افغانستان برای غرب غیر منتظره بود. در نتیجه، تردیدهایی در پیش بینی اهداف اقدامات سیاسی شوروی به وجود آمد. اولین واکنش غرب را این تفکر که هدف شوروی از این اقدام تقرب به بحر هند است، تشکیل می‌داد. فکر می‌شد که به خصوص همین منفعت سیاسی منجر به چنین اقدامی گردیده است. بدون تردید، پس از تجاوز، مباحثات تندی در غرب به راه افتید. حین بررسی اوضاع در آن زمان، مسایل تاریخی‌یی در ارتباط با توسعه‌گرایی شوروی پس از جنگ دوم جهانی، انگیزه‌های ایدیولوژیکی تحت پوشش «کمک‌های برادرانه» و انقلاب جهانی مطرح بحث قرار می‌گرفت. تجاوز حقیقتاً واکنش‌های تندی را برانگیخت. این تصور را که قوای شوروی صرف برای تامین ثبات به افغانستان رفته است، هیچ کسی جدی نمی‌گرفت. اما شوروی آشکارا به چنین هدفی، پس از رویگردانی امین از مسکو متمایل بود. کمی پستر از اعزام قوا به افغانستان، تحلیلگران غربی نظریه‌یی را پیش کشیدند که قطعاً توسط شوروی‌ها نه مطرح بحث قرار گرفته بود و نه پیش بینی شده بود. در تصور غرب تجاوز شوروی بر افغانستان، مسئلهٔ کلیدی محسوب می‌شد و اهمیتی چون بحران کیوبا - اگر نه بیشتر - برای آن قایل گردیده بودند.

تجاوز شوروی بر افغانستان در غرب، تصور واحدی را به وجود آورد. به جز از استثناآت اندک، بسیاری از احزاب کمونیستی غرب،

مخالفت خود را با این اقدام تبارز دادند. واکنش تندتر از جانب امریکا بود که شدت آن مسکو را نگران ساخته بود. مشاور رئیس جمهور امریکا در امور امنیت ملی برژینسکی تجاوز بر کشور خارج از قلمرو تحت نفوذ را که توسط «جنگ سرد» مشخص شده بود، «گذار از خط الرأس» نامید. این اقدام مسکو به مثابهٔ رویگردانیدن از مشی همزیستی مسالمت‌آمیز تلقی گردید. در پهلوی احتجاج‌های پر سر و صدا، امریکا به اقداماتی چون خودداری از امضای موافقتنامهٔ سالت - ۲، توقف مبادلات علمی - تخنیکی با شوروی، تحریم مسابقات زمستانی المپیک در مسکو و غیره دست یازید. اروپایی‌ها از تحریم وضع شده حمایت کردند. کشورهای «جهان سوم» قاطعانه و عملاً یکصدا تجاوز را محکوم نمودند. اتحاد شوروی تا اندازهٔ قابل توجهی پرستیژ خود را نزد کشورهای غیر وابسته از دست داد. در مجموع «عمل انجام شده‌یی» که شوروی کشورهای دیگر را در برابر آن قرار داد، خطر جدی‌یی برای صلح جهانی محسوب می‌گردید. از همین جا بود که ضرورت پس کشیدن فوری قوا عرض وجود می‌کرد. تجاوز شوروی بر افغانستان کشورهای «جهان سوم» به ویژه کشورهای اسلامی را به سختی تکان داد.

استدلال مسکو و پایهٔ درستی آن

مسکو از واکنش سریع کارتر غرق شگفتی بود. برژنف تاکید می‌کرد که دخالت‌های پایان‌ناپذیر مسلحانهٔ خارجی و گسترش توطئه نیروهای ارتجاع داخلی در جریان مدت طولانی، خطر واقعی را به آزادی افغانستان و ایجاد پایگاه نظامی امپریالیزم در مرز جنوبی اتحاد شوروی به وجود آورده است. در مقاله‌یی که به تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۷۹ در پراودا به نشر رسید، پندار امریکایی‌ها در مورد

هجوم مسلحانه (از طرف شوروی‌ها) به افغانستان «خیال محض» خوانده شده بود. بالاخره لحظه‌یی فرا رسید که مسکو نمی‌توانست تقاضاهای حکومت افغانستان را بدون پاسخ بگذارد. موافقتنامهٔ تاریخی ۵ دسامبر ۱۸۷۹ اتحاد شوروی و افغانستان در صورت هجوم کشور سومی به یکی از این دو کشور، جانب دیگری را ملزم به ارایهٔ کمک می‌ساخت.

به این ترتیب اتحاد شوروی توانست در سال ۱۹۷۹ به این استدلال چنگ زند که کشورهای سومی (امپریالستی) در امور داخلی افغانستان دخالت می‌نمایند. در عین زمان چنین موقفی می‌توانست استفاده از مادهٔ (۵۱) منشور سازمان ملل متحد (در مورد حق دولت در دفاع از خود) را نیز محق جلوه دهد، چیزی که شوروی همواره به آن اتکأو فعالیت های خود را توسط آن توجیه می‌کرد.

گذشته از آن، مسکو به این نظر سخت معتقد بود که غرب نباید در ساحهٔ نفوذ وی دخالت نماید. به تأسی از این دیدگاه، استدلالی به وجود آمد و آن اینکه افغانستان در ساحهٔ منفعت اتحاد شوروی قرار دارد و دفاع از منافع، عملیست قانونی و خطری که معضلهٔ گستردهٔ نظامی را بین شرق و غرب به میان آرد وجود ندارد.

در عقب این استدلال، نتیجه گیری دیگری نیز وجود داشت و آن این که ایالات متحده و غرب قادر نخواهند بود پیامدهای تجاوز مسلحانه شوروی را بر افغانستان تغییر دهند. چنانکه تجربه مثبتی از هنگری و چکوسلواکیا نیز در دست بود. معضله در آنجا نه بین شرق و غرب، بلکه در درون اردوگاه شرق به وجود آمده بود، که از دیدگاه شوروی به ایالات متحده ارتباطی نداشت.

کرملین اعلامیهٔ رسمی‌یی را منتشر نمود حاکی از اینکه قوای شوروی برای دفاع از آزادی و تمامیت ارضی و خنثی ساختن تجاوز

بیرونی وارد افغانستان گردیده است. اولین بار در این مورد «پراودا» به تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۷۹م مقاله‌یی را به نشر رسانید. گر چه این مقاله توسط شخصی به تخلص پطروف امضاء شده بود، اما آشکار بود که بدون تردید نظریه رسمی حزب و بیروی سیاسی حزب کمونست اتحاد شوروی را ارایه می‌دهد.

این نظریهٔ رسمی از همان آغاز پیدایش در شکل جابجا سازی قطعات مورد تردید قرار گرفت. قطعات اردوی چهل در سراسر کشور، در گارنیزون های که برای شان تعیین شده بود، مستقر گردیدند، نه در مرزها تا مهاجمین خارجی را از دخالت باز دارند. بالاتر از همه اینکه آن‌ها می‌توانستند با پشتیبانی قطعات افغانی ا داخل و با تقویهٔ آن از دخالت‌ها جلوگیری نمایند. در مجموع جابجاسازی فرقهٔ موتوریزه در شمال کشور عاقلانه نبود، زیرا تهاجم خارجی از جانب شوروی تصور نمی‌شد. به همین علت می‌توان فکر کرد که تجاوز خارجی در برنامهٔ نظامی شوروی نقش بزرگی نداشت، بلکه وسیله تبلیغاتی‌یی بود تا ذهنیت‌ها را از دلایل اصلی منحرف سازد.

مسکو می‌دانست که تجاوز، جهان را تکان خواهد داد. در این باره همواره در جلسات بیروی سیاسی سخن زده شده بود. اما قاطعیت، خشونت و تداومی که پیامد تجاوز بود، می‌توانست غیر منتظره باشند. اما مسکو همچنان می‌دید که جهان ایالات متحده را در امور ایران آغشته می‌دانند و افغانستان را رسماً کشور با اهمیتی نمی‌دانستند. از جانب دیگر، از آغاز سال ۱۹۷۷م، مسکو باید از انکشاف اوضاع عمومی بین المللی نتیجه می‌گرفت که آتش مخالفت‌های به سردی می‌گراید و «سردی» چیره می‌گردد. چین در ساحه سیاسی به ایالات متحده نزدیک میگردید و این امر تردید هایی را در مورد آینده نزد شوروی به وجود آورد. کارتر در چارچوب

کمپاین دفاع از حقوق بشر، دانشمندان شوروی شارانسکی SHARANSKY وسوخاروف را تحت حمایه گرفت. واشنگتن استراتیژی نو سازی تسلیحات را همزمان با رد تقاضای مسکو در مورد خریداری اجزای تکنالوژی پیشرفته، در پیش گرفت. دول عضو ناتو اعلام کردند که بودجه تسلیحاتی خود را افزایش می‌دهند. در بسیاری از کشورها ندای دعوت به اقدامات سریع نظامی به گوش می‌رسید.

گرمی سر و صدا در مورد سالت - ۲ روبه سردی نهاد. زمانی که در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۹ تصمیم دوجانبه ناتو افشا گردید، مناسبات با غرب به پائین‌ترین نقطه خود رسید.

این امر که اولین بار پس از جنگ دوم جهانی اتحاد شوروی به کشوری تجاوز می‌کرد که خارج از ساحهٔ نفوذ وی بود، تازگی داشت. این مداخله محتوای جدیدی را در سیاست خارجی اتحاد شوروی به نمایش می‌گذاشت. اولین بار پس از جنگ دوم جهانی، شوروی عملیات نظامی را خارج از محدودهٔ کشورهای سوسیالستی به راه می‌انداخت، اما در تحلیل آخر این اقدام فقط به خاطر گسترش ساحه نفوذ انجام شده بود، زیرا افغانستان رسماً هم پیمان شوروی نبود. امین نیز مثل تره‌کی همواره تأکید می‌کرد که کشورش شامل هیچ پیمانی نیست و فقط در جنبش عدم انسلاک شامل می‌باشد.

ورود به افغانستان، واقعهٔ مهمی برای اردوی شوروی محسوب می‌گردید. این حرکت در تمام کشورها اندیشه‌یی را به وجود آورد که اتحاد شوروی از انقلاب و سلطهٔ جهانی، که تا هنوز هم در سر خط برنامه هایش قرار داشت، منصرف نگردیده است.

سال های هفتاد بنابر ترمینولوژی ای که اختیار کرده بود، از طرف غرب به مثابه مرحله (فاز) خلع سلاح شمرده می‌شد. البته در تصور شوروی این مفهوم، معنی دیگری نسبت به آنچه که غرب داشت، دارا

بود. از نظر شوروی هدف از همزیستی مسالمت‌آمیز آن بود که مناسبات بین شرق و غرب را تا تحمل یکدیگر برساند، تا جایی که رسیدن به توافقات از طریق مذاکرات ممکن گردد، اما نزدیکی ایدیالوژیکی مدنظر گرفته نشده بود. گریز از درگیری مستقیم نظامی بین شرق و غرب، نیز مطمح نظر بود. سوالی پیش می‌آید و آن اینکه چگونه عمل شوروی را در افغانستان از دیدگاه غرب بررسی کرد. واقعیت اینست که شوروی‌ها واکنش غرب را پیش بینی می‌کردند، اما نه تا آن حدی که در زمان ریگن انکشاف نمود. ریگن در مقایسه با سلف خود کارتر، روشی به مراتب قاطعتر را در برابر سیاست مسکو در پیش گرفت.

تلاش‌های امریکا برای تحقق صلح در شرق نزدیک بدون شوروی، در تصمیم دوگانه ناتو، این اندیشه را در مسکو بوجود آورد که امریکا می‌خواهد به سیاست «جبهه گیری یا تقابل» بر گردد.

بررسی هردو جانب از نیروی‌های نظامی یکدیگر به تشدید مسابقات تسلیحاتی انجامید. هر کدام از ابر قدرت‌ها می‌خواستند به نیرو و موقفی برسند که مخالف یا حریفش رسیده بود. صرف در توافقنامه سالت - ۲ بود که هردو طرف به برابری نظامی اعتراف نمودند. هدف هر دو جانب این بود که هر کدام در اروپا به تأمین امنیت خود نایل آیند.

چگونگی برخورد در جریان دخالت مسلحانه از قبل تعیین گردیده بود. هیچکس نمی‌دانست دقیقاً کی و چه وقت از قوای شوروی دعوت بعمل آورده است. گرچه تقاضاهای بیشماری در مورد کمک صورت گرفته بود، اما کدام یک از آن‌ها دقیقاً منجر به دخالت مسلحانه گردید، آشکار نگردیده است. چنین به نظر می‌رسد که پس از تلاش های ماه دسامبر برای بر سر عقل آوردن امین، بیروی سیاسی، اعطای کمک را

لازم می‌دانست. اما نه برای مدد رسانیدن به امین - چنانه او فکر می‌کرد بلکه برای خلاصی از او و تعویضش با کارمل. مسکو به شخصی از میان رهبران افغان منحیث وسیله ضرورت داشت که بتواند از شوروی تقاضای کمک نماید. چه دلایلی وجود داشت که بیروی سیاسی به دخالت مسلحانه راضی گشت. انگیزه‌ها تا به امروز کاملاً روشن نگردیده است. وزیر امور خارجه مسکو چندی قبل از مرگش گفته بود که بیروی سیاسی به اساس دلایل عینی و همچنان ذهنی به دخالت مسلحانه تن در داد. از دیدگاه امروزی اصولاً باید سه نوع انگیزه را مورد نظر قرار داد.

اول - اگرچه انگیزه‌های خالصاً ایدیولوژیک نقش کمتری داشته‌اند، اما نباید آن را کاملاً از نظر دور داشت.

دوم - انگیزه‌های ناشی از وصول اطلاعات نیز نقش بزرگی نداشتند، زیرا رهبری شوروی به اطلاعات لازم در مورد حوادث حقیقی دسترسی نداشتند.

سوم - اینکه در گذشته روش شوروی را در سیاست خارجی، همواره انگیزهٔ جیواستراتیژیکی می‌دانستند، از آن جمله در مورد تهاجم مسلحانه به افغانستان. در پهلوی این انگیزه‌ها منافع دولتی را به مفهوم محدود آن باید علاوه کرد. غرب این انگیزه را نیز در استدلال خود شامل کرده بود.

انگیزه‌های ایدیولوژیکی

چنانکه از گفتار اعضای بیروی سیاسی بر می‌آید، انگیزه‌های ایدیالوژیکی نقش قاطعی را در اتخاذ تضمیم بر تجاوز بازی کردند. رویارویی در این ساحه بین مثلثی در جریان بود که رأس‌های آن را «سوسیالیزم» (مسکو و کابل)، امپریالیزم (ایالات متحده، پاکستان و

غرب) و «اسلامیزم» (ایران وغیره) تشکیل می‌دادند. اگر چه حزب دموکراتیک خلق افغانستان به کمک شوروی قدرت را بدست نیاورده بود، اما بعد از کودتای (ثور ۵۷- اپریل ۷۸م) می‌توانست به کمک‌های سخاوتمندانه آن کشور تکیه نماید. از زمان حکمروایی برژنف تمایلی برای حمایه هر چه بیشتر جنبش‌های آزادیخواهی در کشورهای «جهان سوم»، به وجود آمده بود. در این مورد نظریه پردازان همواره پافشاری داشتند که کشورهایی را که از لحاظ ایدیولوژیکی فتح شده‌اند، نباید از دست داد، چنانکه این کار در مورد انقلاب اپریل ۱۹۷۸ در افغانستان صورت گرفت.

کمک‌های برادرانه

مامورین مسکو در کابل وظیفهٔ خود می‌دانستند که افغانستان را در ساختن جامعه و دولت جدید یاری رسانند. اما هنگامیکه امین به تحکیم اقتدار فردی خویش پرداخت، تحقق این هدف غیر ممکن گشت. حزب دموکراتیک خلق افغانستان کم و بیش فعالیت خود را محدود به کابل ساخته و به دو پارچه منشعب شده بود. تعداد اعضای شاخهٔ خلق در حدود ۲ - ۳ هزار نفر تخمین می‌شد و شاخه پرچم که کمتر از آن بود به حیث شاخه «شاهی - کمونستی» حزب شمرده می‌شد. قبلاً این حزب را در مسکو به رسمیت نمی‌شناختند، در کنگره‌های حزب کمونست اتحاد شوروی و جلسات بین المللی کمونستی از آن دعوت نمی‌گردید. آگاهان امور این عمل را تحقیر سستیماتیک می‌گفتند. بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونست شوروی می‌خواست بهر قیمت ممکن از انشعاب حزب که نظام را در مجموع ضعیف می‌ساخت، جلوگیری نماید، اما موفق نگردید. حالا که برخوردهای آشکاری بین تره کی و امین در شاخهٔ خلق رونما شده بود،

مسکو طبل عزا می‌نواخت. تصمیم گرفته شد امین را از میان بردارند، این امر اگر چه رسماً ثابت نشده است اما نظریهٔ معتبری شناخته می‌شود. اما در بر کناری امین موفقیتی به دست نیامد. در نتیجه مناسبات کاملاً تیره شد (اخراج سفیر، عدم پذیرش امین در مسکو با وجود کوشش‌های او، شوک شخصی که برژنف متحمل شد). مسکو از آن می‌ترسید که امین ناگهان با امریکایی‌ها متحد گردد و در این ارتباط به شواهد معینی تکیه می‌کرد. شایعاتی بخش گردید که امین از طریق پاکستان با مخالفین داخلی تماس گردیده است، هدف او را حکومت ائتلافی با مجاهدین قطع، جنگ‌های پارتیزانی و وابستگی محکم با غرب تشکیل می‌داد. در زمان فرمانروایی امین، مسکو فقط دو احتمال را می‌دید: مبادرت هر چه بیشتر به دخالت و یا پذیرش شکست. از دیدگاه ایدیولوژیکی، نظریه دوم غیر قابل پذیرش بود، بناً فقط یک انتخاب بود و آنهم تشدید فعالیت‌ها.

بالاخر در مقوله «کمک‌های برادرانه» تفکر آزادی محدود دول سوسیالیستی که ناشی از دکترین برژنف بود، شامل گشت. اعضای بیروی سیاسی و قبل از همه برژنف و سوسلف نظر خوش بینانه‌یی به کارمل داشتند. آنها فکر می‌کردند که پس از گذشت مدت زمانی می‌توانند به کمک او به رژیم ثابتی در کابل و ثبات دلخواه در ساحه (بخش) جنوب دست یابند از لحاظ تبلیغاتی جانب شوروی همواره ادعا داشت که به رژیم دوستی که از مسکو خواهان کمک گردیده است، یاری می‌رساند. و در اخیر سال‌های (۸۰) هنگامی که آشکار شد این معضله را نمی‌توان از طریق نظامی حل کرد، هیچگونه توضیح رسمی در مورد اقدام شوروی ارایه نگردید. از انگیزه های که این اقدام را سبب شد، در اولین کنگره نماینده‌گان مردم (شوروی ملی) اتحاد شوروی که بزودی پس از فراخوانی قوا در سال ۱۹۸۹ دایر

گردید، نیز نام گرفته نشد. فقط این اعتراف صورت گرفت که اشتباه رخ داده است.

باورهای ایدیالوژیکی

ظاهراًاز مارچ ۱۹۷۹ م مسکو عملاً افغانستان را از جمله کشورهای عضو اردگاه سوسیالیستی به شمار می‌آورد. اما بادر نظر داشت اینکه قبلاً حزب دموکراتیک خلق افغانستن توجه جدی کرملین را بخود جلب نکرده بود و رژیم داود کاملاً یک رژیم دوستانه در ارتباط با مسکو شناخته می‌شد، این امر قابل تعجب است. اما این یک حقیقت است که هم در اسناد و هم در صحبت شخصی برژنف با تره کی، در نوعیت کمک‌ها به کابل، افغانستان همطراز کشورهای اردوگاه سوسیالیزم محسوب شده بود. این امر نشاندهنده اعتماد معین مسکو به رژیم کابل بود. نیز تقاضاهای کابل و داده‌های استخباراتی گویای آن بود که اوضاع در سرتاسر کشور خیلی نا آرام است. مسکو وظیفه خود را در آن می‌دید که کابل را در ساختن دولت و جامعه جدید یاری رساند. ممکن است کابل به مثابهٔ الگوئی بررسی میگردید که چگونه کشورهای «جهان سوم» می‌توانند در راه مارکسیزم گام بردارند. این حالت را می‌توان در ارتباط عمومی با توسعه‌طلبی سیاسی‌یی دانست که در جریان سال های هفتاد دنبال می‌شد (ایتوپیا، انگولا، موزامبیق). از جانب دیگر مسکو نمی توانست اجازه دهد اوضاع به شکلی چنانکه در چیلی گذشت، انکشاف یابد. خیلی دیر، بعد از آنکه امین حکومت فردی خود را قایم ساخت، این هدف تحقق‌ناپذیر جلوه کرد. قبلاً سخن برسر تجربه‌ای بود که اتحاد شوروی همواره آن را گسترش می‌داد. در اینجا و در اولین تصورات ناشی از انکشاف اوضاع در افریقا، مسکو امیدوار شده بود که رژیم‌های مارکسیستی می‌توانند موفقانه در

کشورهای «جهان سوم» پدیده آیند.

اعتقاد راسخ مشاورین و استراتیژست‌های شوروی به امکانات عملی کمک به رژیم انقلابی نیز به دلایل بالا افزوده شده بود. در نقشه ترسیم شده تنها سرنوشت رژیم کابل مطمح نظر نبود، بلکه در مجموع انگیزه‌های ایدیالوژیکی اهمیت خاصی را دارا بودند. فشار ایدیالوژیک را در آن زمان نباید از نظر دور داشت.

تمایل برای ایجاد الگوی جدید به کشورهای «جهان سوم» تلاش برای انکشاف «دکترین برژنف»

تجاوز در حد معین با این اساس ایدیالوژیکی که باید از انقلاب در خارج از مرزها نیز دفاع نمود، توجیه می‌گردید که انقلاب نباید به عقب بر می‌گشت و در نتیجه از اوضاعی به مانند که در چیلی به وجود آمده بود، باید جلوگیری به عمل می‌آمد همبستگی سوسیالیستی اقتضا می‌کرد که از دست آوردهای سوسیالیزم در کشور های دیگر دفاع صورت گیرد.

به این ترتیب افغانستان به تندی به اردوگاه کلاسیک سوسیالیست اروپای شرقی نزدیک می‌شد. از ماه می ۱۹۷۹م مسکو به صورت عملی افغانستان را در شمار کشورهای سوسیالستی آورده بود. از دیدگاه ایدیالوژیکی اتحاد شوروی، افغانستان هر چه بیشتر به کشورهای چون منگولیا، ویتنام و سایر دول عضو پیمان وارسا نزدیک می‌شد، اگر چه رهبران حزب دموکراتیک خلق همواره به تصفیه داخلی در حزب مصروف بودند.

سال های ۶۰ و ۷۰ دو دهه‌یی بودند که اتحاد شوروی طی آنها نفوذ خود را در کشورهای عربی، افریقایی، آسیایی و به پیمانه محدودی در امریکای جنوبی گسترش داد.

مفکرین پرسشی طرح کرده بودند و آن اینکه کمونیزم علمی چه چانسی برای تاثیر ایدیالوژیکی در همهٔ جهان دارد؟ در عقب این اهداف، سیاست به دست آوردن مقاصد معین در خارج مرزها بدون استفاده از اسلحه قرار داشت که در بعضی حالات موفقیت‌های هم حاصل گشته بود. اتحاد شوروی در جریان مذاکرات با غرب روی اصل همزیستی مسالمت‌آمیز تکیه داشت.

در حقیقت مسکو، در برابر کشورهای «جهان سوم» طوی اخذ موقف می‌کرد که اساس آنرا مبارزه حتمی با امپریالیزم تشکیل می‌داد. در ارتباط با اردوگاه سوسیالیزم از «دکترین برژنف» استفاده بعمل می‌آمد.

بیروی سیاسی کاملاً می‌دانست که در افغانستان اساسات انقلاب اجتماعی وجود ندارد. همچنان آگاه بود که رژیم حزب دموکراتیک خلق در زمان تره‌کی موقف ضعیفی داشت که در زمان امین ضعیفتر شده بود. با وجود آن افغانستان در نظر مسکو می‌توانست متالی باشد برای آنکه چگونه کشوری از «جهان سوم» به راه مارکسیزم گام می‌زند. مشکلات در این مورد آشکارا مورد بحث قرار میگرفت.

درس‌های جنگ

سه شکلی که دانشمندان شوروی برای جنگ به مثابه پدیده اجتماعی تفریق کرده بودند، چوکات ایدیالوژیکی را برای فعالیت های نظامی تشکیل میداد. شکل اول مناسبات بین ملت‌های دربند استعمارگر است که به شکل جنگ تبارز می‌نماید. تیپ دوم به شکل مبارزه بین دو نیروی استعمارگر برای کسب مستعمرات بیشتر و بازار های جدید وغیره به ظهور میرسد و سوم جنگ بین دولت‌های دارای حقوق مساوی می باشد. جنگ های آزاد بخش کلاسیک (سنتی) ملل

در بند که مسکو همواره زبانی و در بیشتر موارد با ارایه کمک‌های گسترده از آن حمایت میکرد، به گروپ اول تعلق میگرفت. اگر افغانستان ناگهان به یک کشور کمونستی مبدل گشت، باید همانطور باقی می‌ماند که تهدید امپریالیزم از بیرون، باید به کمک اقدامات حمایتی خنثی میگردید. در این موارد موضوع دفاع از «مردم» وانمود می‌شد که مورد سوء استفاده قرار میگرفت. به نظر انگلس و لنین، ماهیت حکومت سیاسی در آنست تا هنگامی که قانون وجود ندارد، حکومت جدید به کمک زور، در گام نخست باید ساختار نوین را تشکیل دهد.

گذار به مرحلهٔ دوم که تحولات اقتصادی و اجتماعی است، پس از تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا (مرحله اول) صورت میگرد. این کار به منظور دفاع از منافع طبقاتی و دفاع مردم از طبقات استعمارگر صورت می‌گیرد. اگر چه رهبری در مسکو بخوبی می‌دانست در افغانستان این نظریه با شرایط عینی مطابقت ندارد.

انگیزه های ناشی از کسب اطلاعات

گروپ دوم انگیزه‌ها، ذهنی بوده و برخوردهای روانی و شخصی عقاید رهبران را باز تاب میدهد. در حقیقت به این انگیزه‌ها می‌توان بعد از بررسی اسناد تا اندازه‌یی پی برد، اما دسترسی به چنین اسنادی ناممکن است. زیرا رهبری عالی شوروی نظام بسته و غیر قابل نفوذی را تشکیل داده بود. باید تذکر داد که به گواهی کریلینکو معین وزیر خارجه همه کسانی که در تصمیم گیری تجاوز اشتراک کرده بودند، بجز از برژنف، هنوز کاملاً توانایی فکری و معنوی خود را حفظ کرده بودند. عدم موجودیت معلومات عینی رهبری شوروی را واداشت ذهنیت خود را خود در مورد افغانستان شکل بندی نمایند. به اساس

اطلاعات مشاورین نظامی و پیش بینی‌ها در مورد اقدامات به اصطلاح امپریالیزم (قبل همه امریکا، همچنان کشورهای همسایه پاکستان و ایران) اقدام به تجاوز اتخاذ گردیده بود.

سیمای دشمن در تصور جانب شوروی

شوروی‌ها دشمنان افغانی حزب دموکراتیک خلق را در اواسط سال های ۸۰ «باندیست» خطاب می‌کردند. آنها را جنایتکارانی می‌شمردند که در خارج از مرزها آموزش میدیدند و از خارج تمویل می‌گردیدند. گذشته از آن، بعضاً دخالت‌های خارجی دیده شده بود که قطع آن را باز هم و باز هم پیش شرط خروج قطعات اعلام کرده بودند. از حزب دموکراتیک خلق افغانستان، یکجا با اتحاد شوروی تقریباً تمام دول سوسیالستی جانبداری نموده و کم و بیش از «ترمینالوژی» مسکو استفاده میکردند. آنچه که به دول خصم (دشمن) مربوط می‌شد در میان آنها بیشتر امریکا مورد اتهام قرار داشت. آنها را متهم به ارسال اسلحه، تخنیک و مهمات به نیروی مقاومت می‌ساختند.

افزایش مرحله‌یی فعالیت‌ها:

درمارچ ۱۹۷۹ م هنوز تردیدهای جدی در مورد دخالت نظامی ابراز می‌گردید. در جریان بررسی نا آرامی‌های هرات در جلسه بیروی سیاسی، دخالت نظامی قاطعانه رد گردید. همانطور تقاضای تره کی در مورد استفاده از قوا و اسلحه شوروی با یونیفورم و مشخصات افغانی نیز نادیده گرفته شد. تاکید میگردید که چنین عمل مخفی نمانده و لطمه شدید بر حیثیت اتحاد شوروی وارد خواهد ساخت. چنین ارزیابی بدون شک درست بودد، اما این حقیقت باقی می‌ماند که پس از هر تقاضای افغانستان اسلحهٔ بیشتر، مهمات و دیگر مواد به آن

کشور ارسال میگردید. با هرگام جدیدی که در حمایت از حکومت افغانستان برداشته می‌شد، در مسکو فکر می‌گردید معضله را حل خواهند ساخت. همزمان اتحاد شوروی مرحله مرحله به دخالت‌های بیشتر می‌پرداخت و از موقف اولی کناره میگرفت، و بالاخره کار به جایی رسید که باز گشت دیگر ناممکن می‌نمود. در این ارتباط کارنینکو می‌گوید که هیچ کسی در بیروی سیاسی تردیدی جدی در مورد انجام عملیات به صورت کل نداشت.

جنبه های روانی

بیروی سیاسی با تطبیق عملیات در آخر دسامبر ۱۹۷۹ م ذهناً به این اراده بود که ثبات را مستقر می‌سازد. یعنی این اطمینان را حاصل می‌نماید که در سرحد جنوبی او رژیم مطمئنی وجود دارد.

اساساً سخن بر سر آن بود تا شرایطی که پس از اپریل ۱۹۷۸ م به وجود آمده بود، حفظ گردد. آشکار است که مسکو و غرب از اینکه تا چه حد اوضاع جدی است تصور درستی نداشتند.

سعی بر آن بود تا با استفاده از تمام نیرو در اوضاع ثبات به وجود آمده و دراین راستا هیچگونه پیش بینی درست استراتیژیک در مورد پیامدهای آن وجود نداشت. به ویژه سوسلف در آن زمان شخص نمبر دوم پس از برژنف با اتکا به مقوله‌های خاص ایدیالوژیکی و حقوقی، در تطبیق موافقنامهٔ کمک‌های متقابل منعقده دسامبر ۱۹۷۹م پافشاری داشت. او بر ضرورت دخالت تاکید داشت. کارمل همواره ادعا میکرد که او قوای شوروی را برای کمک فراخوانده است. اما او نمی‌توانست اینکار را بکند، زیرا او پس از قتل امین و سه روز بعد از تجاوز جانشین او گردید.

تصورات نادرست

رهبر شوروی تصور می‌کرد که ضرورت است برای انجام وظایف «نگهبانی» به افغانستان قوا اعزام دارد تا قطعات افغانی برای انجام وظایف محاربوی فارغ البال گردند. هنگام تصمیم‌گیری، بیروی سیاسی تصور پیشبرد جنگ دراز مدت را نداشت. گذشته از آن به اصطلاح «قطعات محدود» برای پیشبرد عملیات واقعی محاربوی خیلی ناکافی بود. پنج فرقه برای این کار بسنده نبود. کار شناسان نظامی شوروی تعیین کرده بودند که برای رسیدن به چنین هدفی در حدود (۳۰) فرقه لازم است (چنین نظریه را جنرال قاریف نیز در جریان کنفرانس خبری در سال ۹۳ ابراز داشت). از دیدگاه سیاسی برای ناظریق اوضاع تفاوتی میان ۵ فرقه و ۳۰ فرقه وجود نداشت. به عقیده نویسندگان مسایل نظامی، سربازان و افسران صادقانه می‌پنداشتند برای افغانستان و مردمش یاری می‌رسانند. آنها باور داشتند که پس اجرای وظیفه خود می‌توانند به خانه برگردند.

عدم اعتماد کافی به مامورین شوروی در کابل

ظاهراً اعضای بیروی سیاسی به گزارش‌های مشاورین بیشمار شوروی اعتماد اندکی داشتند. احتمالاً اطلاعات رسیده از جانب سرمشاور اردو، کی جی. بی، سفارت و کمیته مرکزی تصاویر متضادی را ارایه می‌دادند. همواره تاکید می شد که مشاورین نظامی از شاخهٔ پرچم حمایه می‌کنند. به هر حال، مسکو بدون در نظرداشت صدها مشاور خود در می ۱۹۷۸ م اعزام حداقل یک هیئت بلند پایه را (در بهار، تابستان و اواخر خزان) لازمی دانست.

امروز می‌توان فکر کرد که متخصصین واقعی در امور افغانستان - دانشمندانی که به ویژه‌گی‌ها و مسایل کشور آشنا بودند و خطر را

درک می‌کردند، در روند تصمیم‌گیری شرکت نداشتند. در این حال فقط مجراهای محدود و ناقصی برای انتقال اطلاعات به رهبری وجود داشت و کسانی که می توانستند از آن اطلاعات برای تاثیر گذاری در روند تصمیم‌گیری استفاده نمایند، احتمالاً می ترسیدند چنین گامی بردارند. جنرال پاولوفسکی پس از بازگشت از ماموریت به اوستینف گزارش داد که اعزام قوا اقدام معقولی نیست. پوزانف و خلف او تابیعف را سفرای غیر مسلکی می‌خواندند. هر دوی آن کشور (افغانستان) را نمی شناختند. در آن زمان در چنین وظایف عموماً فعالین حزبی توظیف میگردیدند.

تغییر نتایج حقیقی به آرمانی و عدم تحقق خیال باطل

بعد از آنکه نخست برژنف نظر خود را تغییر داد و از سوی سوسلف آیدیالوگ عمده حمایه گردید، اوستینف و گرومیکو نیز به ضرورت دخالت مسلحانه تغییر عقیده دادند. در این مورد، احتمالاً تجربه مثبت دخالت مسلحانه به هنگری و چکوسلواکیا نقش بازی کرد. تلفات خودی در آن مورد خیلی اندک بود و حیثیت سیاسی نیز پس از گذشت چند سال احیا گردیده بود. در سال ۱۹۷۸ م بیروی سیاسی می توانست در نظر بگیرد که غرب با آرامش شگفتی آوری با تغییر حکومت در کابل برخورد کرده است. ممکن است این امر تصور نادرستی در ماسکو ایجاد کرد و آنرا به گمراهی کشاند. کرملین از این برخورد می توانست نتیجه‌گیری کند که می‌تواند در سال ۱۹۷۹ م، بدون تشویش اقدام به دخالت نظامی نماید و بجز از چند احتجاج نامه (پروتست)، نباید از چیری بترسد. باید فکر کرد که این تصور خیالات باطلی در مسکو به وجود آورده بود.

احساسات ذهنی برژنف

این واقعیت، تایید شده که در مارچ و در جریان بهار و تابستان الی سپتامبر ۱۹۷۹ م تصور عدم لزوم دخالت حاکم بود. اوستینوف و گرومیکو نیز علیه آن بودند. گفته می‌شود که محتملاً قتل تره کی این موقف را دگرگون ساخت. اسناد مذاکرات تره کی و برژنف در سپتامبر در مسکو در دسترس پژوهشگران قرار دارد. دلایل ذیل اثبات این مدعاست که در زمان مذاکرات، از حادثه مهمی سخن زده شده بود که می‌توانست چرخش مهمی در تغییر اوضاع به بار آورد:

نخست اینکه: سفیر شوروی قبلاً در ماه اگست از معضله بین تره کی و امین خبر داده بود.

دوم: تره کی را در جریان سفر به هاوانا و مسکو وفاداران امین همراهی می‌کردند که اخیر الذکر را فوراً پس از برگشت هیأت به کابل در جریان مذاکرات قرار داده بودند.

سوم: امین هنگامی که حاضر شد با تره کی به مذاکره بنشیند، به سفیر شوروی گفته بود که احساس خطر می‌کند. در آنجا بر او تیر اندازی صورت گرفت که دلیلی گشت به دست داشتن سفیر شوروی در توطئهٔ و سلب اعتماد از او. قتل تره کی برای برژنف که اندکی قبل مهمان او بود و مناسبات خوبی نیز با او داشت، ذهناً ضربهٔ محکمی شمرده می‌شد. به گفتهٔ کسانی که با آن‌ها مصاحبه کردیم، قتل تره کی موضع برژنف را به صورت بنیادی دگرگون ساخت.

انگیزه های جیواستراتیژیکی

شخصیت های برجستهٔ سیاسی و نظامی شوروی در اواخر سال های هشتاد با نگاهی به گذشته در استدلال خود در مورد اعزام قوا، همواره به حالت استراتیژیکی که در مناسبات بین اتحاد شوروی و

ایالات متحدهٔ امریکا وجود داشت، تکیه می‌کنند. در اولین واکنش غرب، اتحاد شوروی مورد سوءظن قرار گرفت که می‌خواهد خود را به بحر هند و خلیج فارس نزدیک سازد. تصور اینکه قطعات شوروی می‌خواهند به اوضاع ثبات بخشند، کمتر طرفدار داشت. از دیدگاه غرب، از لحاظ ایدیالوژیکی و سیاسی این ادعا قابل اعتماد نبود. امروز می‌توان از لحاظ اصولی به سه برخورد اشاره کرد.

- طرفداران «نظریه توسعه‌طلبی» در بررسی انگیزه‌ها نظر دارند که اتحاد شوروی خود را به منطقه بحر هند و خلیج فارس بخاطر دستیابی به نفت و دیگر منابع طبعی نزدیک میکرد. یکی از طرفداران این نظریه مورخ امریکایی ریچارد پایپس می‌باشد.

- «نظریه دفاعی» حاکی از آنست که مسکو می‌خواست به دشمنان رژیم مارکسستی اخطار بدهد. نماینده این گروه - مورخ و دیپلومات امریکایی جورج کنیان می‌باشد.

- برخورد سوم نه کاملاً «دفاعی» و نه «توسطعه طلبانه»، بلکه اپورتونیستی یا فرصت طلبانه است. این نظریه حاکی از آنست که مسکو از فرصتی که در اوضاع پدید آمد و ازدیدگاه خودش مناسب بود، استفاده برد.

در بنیاد تصور در مورد انگیزه‌های جیواستراتیژیک کلاسیک (سنتی) تیوری توسعه‌طلبی قرار دارد. در روشنایی این تیوری حرکت به طرف جنوب به مثابهٔ حلقه‌یی است از زنجیر لشکرکشی که برای تسخیر جهان به راه افتاده است.

توسعه‌طلبی: نزدیک شدن به آب‌های گرم

تحلیل گران غربی و مجاهدین افغان، اشغال افغانستان را فقط گام مقطعی مسکو در راستای برپایی تسلطش بر بحر هند و خلیج فارس

می‌دانستند. شوروی‌ها به افغانستان به مثابه جای پایی در راه هند ضرورت داشتند. به این نظریه می توان بنیاد تاریخی داد. زیرا روسیه تزاری و بعدها اتحاد شوروی همواره دلچسپی بزرگ اقتصادی، سیاسی و نظامی را به افغانستان و ایران به نمایش می‌گذاشتند. تاریخ نشان می‌دهد که روسیه از سال ۱۷۰۰ م از زمان پطر کبیر به توسعه گرایی رغبت داشته است.

مزید بر آن پیشروی روسیه در آسیای میانه در قرن ۱۹ هر بار با توضیحات پیش افتاده و مبتذل توجیه می‌شد. اگر به اعماق تاریخ نگاه شود، می‌توان تلاش های روسیه را برای رسیدن به خلیج فارس و هم چنان بحر هند مشاهده نمود. برای رسیدن به این ماموِل باید حتماً «قفل» ایران می‌شکست. همزمان موضوع توسعه‌طلبی سنتی امپراطوری روسیه و شوروی مجدداً مطرح می‌گردد. نمی‌توان گفت که منظور روسیه تنها تقویت موقف آن کشور بوده است، زیرا نیروی هوایی شوروی از میدان هوایی شیندند به خوبی می‌توانست به اهدافی در سواحل بحر هند و خلیج فارس دست یابد. پیکن از اظهار این مطلب که منظور شوروی دست یابی به امپراطوری جهانی است، دست بر نمی داشت. چین در آن زمان رقیب مستقیم اتحاد شوروی بود. درست چند ماه قبل امریکایی‌ها را از ایران اخراج کرده بودند. از نظر رهبری شوروی، امریکایی‌ها پس از شکست در ایران، به شرق میانه متمایل گردیده بودند. حالا دیگر مسکو فکر می‌کرد که چانس خوبی به دست آورده است. این نظریه همواره توسط غرب ابراز می‌گردید، اما از طرف شوروی رد می‌شد. اقدامات توسعه طلبانه - چنین بود نقطه نظر غرب در باره مسایل. از نقطه نظر شوروی این انگیزه نقش قاطعی نداشت، اگر چه احتمالاً این انگیزه در فکر و اندیشه رهبری شوروی وجود داشت. اما هنگام اتخاذ تصمیم در مورد

اعزام قوانقش اولی را بازی نمی‌کرد. بهمین دلیل نمی‌توان موجودیت آن را در جریان بررسی تصمیم تجاوز بر افغانستان ثابت ساخت. گرومیکو می‌گوید که برداشت امریکایی‌ها از اوضاع درست نبوده است. هدف شوروی هیچگاهی تقرب به خلیج فارس نبوده و این نظری است که تنها در واشنگتن ابراز می‌گردید. در حقیقت اگر سلسله مسایل را دقیقاً از لحاظ تاریخی بررسی کنیم، باید بگوییم که روسیه به ابتکار لینن اولین کشوری بود که استقلال مجدد افغانستان را در سال ۱۹۱۹م به رسمیت شناخت. در فبروری ۱۹۲۱ موافقت نامه صلح و دوستی به امضا رسید که در آن همکاری‌های فعالانه نظایم و اقتصادی در نظر گرفته شده بود. اتحاد شوروی بعدها به آن کشور علاقمندی پیدا کردند. بعد از آن اسناد مشابه دیگری به امضا رسید که به این ترتیب در ۵ دسامبر ۱۹۷۸ م موافقنامه دوستی بین اتحاد شوروی و افغانستان عقد گردید. واشنگتن در این قضایا تقرب آگاهانه را به حاکمیت جهانی می‌دیدند و پکن همواره نظر داشت که این گام به صورت سیستماتیک و از مدت‌ها قبل بر داشته شده است.

ترس از تهدیدات امریکا

در این مورد باید ماهیت تفکر استراتیژیکی روسیه را که در جریان بازی با غرب رشد یافته بود، در نظر گرفت. مسکو می‌ترسید که غرب و قبل از همه امریکا، افغانستان را شامل ساحهٔ نفوذ خود سازد و همزمان این کشور به تهدیدی در برابر اتحاد شوروی مبدل گردد. از این دیدگاه اگر افغانستان در حوزهٔ نفوذ اتحاد شوروی نمی‌بود، پس بصورت اتومات در اختیار امریکا قرار میگرفت. امروز موجودیت این دیدگاه را که در آن زمان وجود داشت، می‌توان به اثبات رسانید. این استدلال را در جلسات بیروی سیاسی، اندروپوف

پیش کشید. انگیزهٔ حفظ حتمی «برادر جنوبی» از یکطرف دلایل ایدیالوژیکی داشت و از جانب دیگر تصور در مورد استفاده از سیاست زور. از زمان به قدرت رسیدن امین، این ترس وجود داشت که ایالات متحده میخواهد شکست خود را در ایران، در وجود افغانستان جبران نماید. مسکو این امر مهم را در نظر نگرفته بود که ایالات متحده امریکا به ویژه در زمان کارتر نمی‌توانست به صورت جدی در اندیشهٔ همکاری باکشورهایی که شدیداً از حقوق بشر تخلف می‌ورزند، باشد. بدین ترتیب تصمیم (اعزام قوا) فقط به خاطری اتخاذ گردید که بیروی سیاسی نمی‌خواست افغانستان را به امپریالیزم واگذارد. این تفکر در سال ۱۹۸۵م پس از به اقتدار رسیدن گورباچف کنار گذاشته شد.

استدلالی که در بالا مورد بررسی قرار گرفت، در آن زمان «من در آوردی» نبود. به زودی پس از انقلاب اپریل ۱۹۷۸م و مدت‌ها قبل از ورود نیروها، آشکار شده بود که نه تنها ایران، بلکه پاکستان نیز به پیمانهٔ زیاد از مخالفین حمایت می‌کنند. در پهلوی آن ارسال اسلحه از غرب نیز افشا شده بود. پاکستان در زمان ضیا الحق رئیس جمهور آن وقت، متمایل به امریکا بود و در تصور مسکو پایگاه مقدم امریکا محسوب می‌گردید. در مجموع می‌توان گفت طرز تفکری که مناسبات مسکو را با غرب تعیین می‌کرد، به صورت اساسی به انکشاف اوضاع کمک کرد.

ایجاد خط حفاظتی در سرحدات جنوبی

هنوز از سال‌های هفتاد مسکو اوضاع را در مرز جنوبی و رشد روز افزون بنیادگرایی اسلامی را پدیده قابل تشویش بررسی می‌کرد. بیم آن می‌رفت شعله‌یی که در کانون‌های محلی جرقه زده است، گسترش

یافته و به کشورهای آسیای میانه سرایت کند. این نظریه از لحاظ تاریخی قابل تایید بود. ستالین علیه باسمه چی‌های آسیای میانه (رزمندگان مجاهدین ضد کمونیستی آسیای میانه را باسمه چی می گفتند- مترجم) تا اواسط سال های ۳۰ جنگ کرد و بالاخره توانست اوضاع را به زور اردو و پولیس آرام سازد. بی اساس نیست که آسیای میانه را (ساحل آرام) روسیه و اتحاد شوروی می‌نامیدند. مشکل است که امروز پس گذشت دو دهه با پیدایش جرقه‌های ناآرامی در تاجکستان و قفقاز، با این نظریه مخالفت کرد.

در آن زمان در کی. جی بی. و ادارهٔ عمومی استخبارات اردو نظریات مختلفی وجود داشت. با اتکا به دکترین برژنف «اگر هم پیمایان در معرض خطر قرار داشتند» اتحاد شوروی حق دخالت نظامی را برای خود قایل بود. واقعیت است که مردم افغانستان حتی قبل از تجاوز، مقاومت را جنگ مقدس (جهاد) علیه رژیم تره‌کی و امین می دانستند. بعد از بهار ۱۹۷۹ م نیروهای مقاومت افغان از ایالات متحده ایران، پاکستان، چین و سایر کشورها مشوره گرفتند. مراکزی برای تعلیمات اعضای نیروی مقاومت ایجاد گردید. شمار آموزش دیدگان در پاکستان از ماه جون الی نوامبر ۱۹۷۹ م به ۳۰ هزار نفر می‌رسید. مطابق بعضی گزارش‌ها در آخر همین سال شمار آن‌ها به ۱۰۰ هزار نفر رسید. همزمان، چنانکه تایید شده است در حدود ده هزار تن اسلحه و مهمات توسط دو کشتی به پاکستان انتقال یافت. با اینحال «حرکت لوژستیکی» به مثابه فشار سیاسی از خارج قلمداد می‌گردید. تهدید مرزهای جنوبی باز هم و باز هم به مثابه دلیلی پیش کشیده می‌شد و این بار از دو طرف. یکی از جانب امریکا که پس از شکست در ایران، احتمال داشت به آن کشور تجاوز نظامی نماید و دیگر از جانب نیروهای اسلامی افغانستان که به طرف جمهوریت‌های

شوروی دست دراز کرده بودند.

کشور را (افغانستان) را باید از تبدیل شدن به میدان عملیات سوق الجیشی غرب و امپریالیزم نجات می‌دادند. چنانکه تاریخ نیز گواهی می‌داد، انگلستان و جرمنی دو کشور دشمن به روسیه و شوروی در افغانستان نفوذ کرده بودند. در ایام پس از جنگ (جنگ دوم جهانی - مترجم) این نقش را امریکایی‌ها بازی می‌کردند که می خواستند افغانستان را در پیمان نظامی دول شرق میانه شامل سازند. قطع مذاکرات سالت - ۲ و تصمیم دوگانه ناتو به صورت ضمنی به مناسبات اتحاد شوروی و امریکا خلل وارد ساختند.

برژنف قاطعانه به این نظر بود که افغانستان می‌تواند به دولت دست نشانده امپریالیست‌ها مبدل و خطری گردد به مرز اتحاد شوروی. اتحاد شوروی در آن زمان با معضلهٔ مرزی چین روبرو بود و از هرگونه تشنجات جدید در مرزهای خویش دوری می‌جست.

حین بررسی این موضوع باید ترس از چین را نیز مد نظر گرفت. مسکو این را باید در نظر می‌گرفت که افغانستان در زمان امین می‌توانست در یک جبههٔ متحد در آینده با پاکستان قرار گیرد. از دیدگاه مسکو این دلایل را باید جدی گرفت. این دلایل تفکر استراتیژیکی را باز تاب می‌دادند. در حین برخورد تامین امنیت باید توسط نیروی نظامی و کنترول سیاسی در منطقهٔ مورد نظر تامین می‌گردید. با این کار اتحاد شوروی با تطبیق استراتیژی تهاجمی، اهداف سیاست دفاعی خویش را نیز تعقیب میکرد. حفظ هشیاری در برابر تهدید و درک استراتیژی آن، در تفکر بسیاری از اعضای بیروی سیاسی برتری خود را نگه داشته بود. این بیم هم وجود داشت که مسکو کنترول خود را بر منطقه از دست دهد و این ضربهٔ بزرگی بر حیثیت رژیم برژنف خواهد بود.

استفاده احتمالی از وضعیت استراتیژیکی

تفکر نهانی‌یی نیز در مورد استفاده از وضعیت استراتیژیکی برای ایجاد پایگاه‌های جدید نظامی و دست یابی به منابع جدید طبیعی، وجود داشت. اگر چه اسنادی وجود ندارد تا ثابت کند که هدف اتحاد شوروی صرف به دست آوردن نفت و دیگر منافع انرژتیک بوده، اما بدون شک در عقب اقدامات آن اهداف معین اقتصادی نیز قرار داشت. اتحاد شوروی به بهره برداری از مواد معدنی مفید علاقمندی داشت و افغانستان از لحاظ داشتن گاز طبیعی و سنگ‌های قیمتی ثروتمند بود. مسکو همچنان از موجودیت نفت در آنجا آگاه بود. جستجوی معادن و بهره برداری از آنها، کمک در اعمار فابریکه های تصفیهٔ نفت و پیشبرد فعالیت های اکتشافی جیولوژیکی، موافقنامه در مورد کمک شوروی به استخراج گاز طبیعی حداقل علل ضمنی بودند که می‌توانستند به نفع تجاوز نظامی سخن زنند.

دفاع از سرمایه گذاری‌های خود

از اواسط سال‌های پنجاه، اتحاد شوروی همواره به انکشاف اقتصادی افغانستان همکاری می‌کرد و یک تعداد واحدهای اقتصادی را اعمار نموده بود. در این حال فکتور مهمی را سرمایه گذاری در ساختمان تونل سالنگ، فابریکه سیلو، موسسات انرژیتیکی و یک تعداد پل‌ها تشکیل می‌دهد. در اواخر سال ۱۹۶۵م سیستم سرک‌ها بوجود آمد که نقش بزرگی را در انکشاف اقتصادی کشور بازی نمود. از اینجا بود که وابستگی افغانستان به پلانگذاری اتحاد شوروی آغاز گردید که دیگر نتوانست خود را از آن وارهاند. از سال‌های ۱۹۶۰ م نظامیان افغان در اتحاد شوروی آموزش می‌دیدند و تربیت ایدیالوژیکی می‌شدند. بعداً آن‌ها اساس کادری را در سیاست

تبلیغاتی خلقی‌ها علیه رژیم داود تشکیل دادند. رژیم حزب دموکراتیک خلق در آستانه شکست قرار داشت. خطر ضد انقلابیون آشکار بود. باید اقداماتی برای دفاع از سرمایه گذاری خودی انجام می‌یافت.

واقعاً سرمایه گذاری در افغانستان اندک نبود. این سرمایه گذاری به اساس سیاست جدید اقتصادی در برابر کشورهای روبه انکشاف صورت می‌گرفت که در جریان سال‌های ۶۰ - ۷۰ دنبال می‌گردید. در محدوده همین سمت‌گیری بود که فعالیت‌ها در شرق میانه و اوسط تمرکز یافت و تا سال‌های ۷۰ ادامه پیدا کرد. قبل از همه کمک‌های اقتصادی و تخنیکی و همچنان بررسی‌های جیولوژیکی و استخراج مواد طبیعی و مخصوصاً مواد سوخت، محور این فعالیت‌ها را تشکیل می‌داد. مزید برآن اتحاد شوروی در سال‌های هفتاد تواتست موقف خویش را در چند کشور افریقایی تحکیم بخشد. رشد فعالیت‌ها، انگیزه‌های ایدیالوژیکی و همچنان نظامی داشتند. در سه عرصهٔ اقتصادی، سیاسی و نظامی تلاش‌هایی برای ثبات وضعیت صورت می گرفت و در همهٔ آن‌ها حجم کمک مرحله به مرحله روبه فزونی می‌نهاد، همواره به این امید که اقدامات انجام یافته کافی خواهد بود. از آنجایی که این آرزوها به تحقق نرسیدند، راهی به جز دخالت مسلحانه باقی نماند. این استدلال را باید جدی گرفت. بیروی سیاسی دلسردی معینی را از این ناحیه احساس می‌کرد که برای پیشرفت افغانستان بیشتر از دو دهه کمک صورت گرفته بود و حالا با وضعیتی روبرو می‌شد که خطر از بین رفتن رژیم مارکسیستی را در کابل تهدید می‌کرد. موقف اتحاد شوروی در جریان سال ۱۹۷۹م به صورت دراماتیکی روبه خرابی نهاد. از یکطرف افزایش فعالیت‌های نیروی مقاومت، از جانب دیگر انشعاب در حزب دموکراتیک خلق افغانستان

(تره کی -امین) و گذشته از آن وضعیت کشورهای همسایه پاکستان و ایران نیز از نقطه نظر سیاست منطقوی دلخواه مسکو نبود.

۳ - نقش نهادها و موسسات عمل کننده

تاثیر ویژهٔ نظام بیروکراسی

بیروکراسی به مثابهٔ نظام واحد در بخش‌های معینی اثرگذاری خود را داشت. از اینجاست که ریشهٔ تصامیم در ساحهٔ سیاست خارجی را می‌توان در تحلیل مناسبات متقابل بین نیروهای درون بیروکراسی جستجو کرد. چنین برخورد در ارزیابی جریان تصمیم‌گیری در بیروی سیاسی نیز دارای کارآیی است. این تصمیم (تجاوز به افغانستان) در پشت درهای بسته اتخاذ گردیده بود. امروز با اتکاء به اسناد می‌توان به جریان مذاکرات پی برد. نهایتاً در انتخاب تجاوز، ساختار نظام معین عمل کرده بود. به هر اندازه که نظام بسته‌تر باشد، به همان اندازه آزادی انتخاب عمل کمتر بوده و ساحهٔ تصمیم‌گیری هر چه بیشتر محدود می‌گردد. اگر از یکطرف، بیروکراسی دیدگاه خود را در مورد ادارهٔ دولت و سیاست آن تطبیق می‌نماید، از جانب دیگر فقدان ساختار (میکانیزم) کنترول و تصحیح تصامیم و همچنان عدم موجودیت پیوند متقابل ارگان‌های رهبری را با جامعه نیز آشکار می‌سازد.

ارگان‌های رهبری کننده - بیروی سیاسی و کمیته مرکزی - نیز تحت تاثیر اصل بیروکراسی و به نفع آن محدود شده بودند. به هر حال آن‌ها نمی‌توانستند آشکارا علیهٔ ساختار بیروکراسی خود شان که عمده‌ترین افراد شان در بیروی سیاسی نقش خود را نیز داشتند (کی جی بی، وزارت خارجه، نظامی‌ها و دستگاه حزبی) مخالفت کنند. حزبی‌ها آشکارا از منافع بیروکراسی خود شان در بیروی سیاسی

نمایندگی می‌کردند. در بیروی سیاسی به هیچوجه وحدت نظر موجود نبود، برخلاف باید گفت که یک نظام الیگارشی اداری در آنجا مسلط بود. متکی بر نظریهٔ برتری سیستم خودی و تجربهٔ مثبت از تجاوز بر هنگری و چکوسلواکیا، مسکو فکر می‌کرد که به سادگی و زودی می‌تواند با «افغان‌های بدوی» تصفیهٔ حساب کند. این که قوای اتحاد شوروی در حمله به چکوسلواکیا و هنگری تلفات اندکی داده بود، نیز تا اندازهٔ معینی در اتخاذ تصمیم نقش بازی کرد. همچنان مسایلی جدی در عرصهٔ سیاست خارجی و داخلی نیز وجود نداشت.

دستگاه حزبی

در درون دستگاه حزبی، بیروی سیاسی با داشتن تشکیل محدودی به نام کمیسیون امور افغانستان، موثرترین مقام را در جریان اتخاذ تصمیم تشکیل می‌داد. این واقعیت نیز وجود دارد که اعضای بیروی سیاسی هر کدام نماینده‌گان منافع گروپی خود نیز بودند، اگر چه این وابستگی در قضیهٔ افغانستان تا آن حد که در دیگر ساحات سیاسی، مثلاً در مورد تقسیمات منابع پولی عرض اندام می‌کرد، بازتاب نیافت. نمی‌توان نقش ب. پوناماریف مسوول بخش امور بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی را در این عرصه، نیز دست کم گرفت. او عضو علی البدل بیروی سیاسی بود و در جلسات تصمیم‌گیری روی مسایل سیاست خارجی شرکت می‌ورزید. پوناماریف به گارد قدیمی استالینی تعلق داشت و به همین سبب نقش مهمی را بازی می‌کرد. این بخش نماینده‌گان خود را در کابل نیز داشت[۱]. بیروی سیاسی از سال‌های ۵۰ گام به گام دایرهٔ فعالیت خود

۱- اولین مامور این بخش، رئیس بخش بین المللی حزب کمونست اتحاد شوروی سیمونکو بود که در اواسط ماه می ۱۹۷۸م با گروپی از مشاورین وارد کابل شد.

را در تدوین سیاست خارجی انکشاف می‌داد. پوناماریف با گرومیکو، اندروپوف، استینوف و برژنیف هستهٔ قدرتمندی را در برخورد با قضیهٔ افغانستان تشکیل داده بودند. در ارتباط با مسایل ایدیولوژیکی، سوسلف که نیز از نفوذ زیادی برخوردار بود، اتخاذ موقف می‌کرد. چنانکه گرومیکو پس از استعفای خود در سال ۱۹۸۵م می‌گوید، تصمیم اعزام قوا (به افغانستان) با تانی و دقت صورت گرفت. عملیات نظامی و استفاده از تعداد بیشتر قوا در برنامهٔ کاری قرار نداشت. در نظر بود قوا در شهرها و گارنیزیون‌ها مستقر گردند. برژنیف در آن زمان بیشتر خود را در نقش میانجی می‌دید. تصمیم سیاسی در بیروی سیاسی به اساس ارادهٔ جمعی اتخاذ می‌گردید. نظام حاکمیت فردی استالینی از زمان خروشچف کنار نهاده شده بود و نظام رهبری جمعی به جای آن حاکمیت می‌کرد. «باسف» و همنظران او نیز تاکید دارند که اطلاعات از افغانستان در آن زمان به قدر کافی مواصلت می‌کرد. آشکار نیست که آیا بیروی سیاسی نظر به ملحوظات سیاسی به این اطلاعات توجه نمی‌کرد، یا اینکه اطلاعات با همان حجم خود به «منزل بالا» نمی‌رسید و اگر هم می‌رسید، آگاهانه یا غیر آگاهانه تحریف شده (فلتر شده) می‌بود. بردشیر نظر دارد که در پهلوی «گروپ چهار نفری» و پوناماریف، کاسیگین رئیس شورای وزیران نیز در جریان مستقیم تصمیم‌گیری شامل شده بود. اما دلایلی وجود دارد که او نظر به وضعیت صحی خود در جلسات مهم مورد نظر شرکت نورزیده بود. جلسهٔ بیروی سیاسی که طی آن تصمیم رسمی اتخاذ گردید، به تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۷۹م تدویر یافت. یک روز بعد پلینوم کمیته مرکزی دایر گردید، اما اعضای کمیته مرکزی یک ماه بعد ز این راز آگاهی یافتند.

بسیاری از کارشناسان عقیده دارند که سیاست خارجی برژنیف،

قبل از همه عملاً روی قضایای معینی متمرکز شده بود. در ارتباط با قضیهٔ افغانستان، تا مدت کمی قبل از اعزام قوا، در اواخر خزان سال ۱۹۷۹م، به درستی این عمل اعتماد چندانی وجود نداشت. با در نظر داشت بیماری روزافزون برژنیف صلاحیت اتخاذ تصمیم گام به گام بین بخش‌های سیاست خارجی، نظامی و خدمات اطلاعات دولتی تقسیم می‌گردید. این سه بخش که در راس آن‌ها کسانی قرار داشتند که عمر خود را در کارهای حزبی سپری کرده بودند، مثل گرومیکو، وزیر امور خارجه، استینوف وزیر دفاع و اندروپوف رئیس کی جی بی، کاملاً و قویاً ایدلوژیکی شده بودند. به خصوص ایدیالوژیکی شدن این ارگان‌ها از آنجا ناشی می‌شد که هر سه بخش سیاسی، به ویژه سیاست خارجی و نظامی فعالیت‌های خود را به واکنش در برابر دشمن ایدیالوژیکی خود در غرب متمرکز ساختهٔ بودند و باید هم می‌ساختند، زیرا بیشترین چلنج‌ها در برابر آن‌ها از آنجا می‌آمد. به این ترتیب مبارزه‌طلبی‌های شدید سیاسی، به ویژه به آدرس سه بخش فوق الذکر صورت می‌گرفت.

در حال حاضر مستنداً آشکار است که استینوف وزیر دفاع پس از تحرکات هرات، موقف منفی در ارتباط با اعزام احتمالی قوا اتخاذ کرده بود. گرومیکو نیز از اتخاذ چنین تصمیمی دوری می‌جست و در ارتباط با اندروپوف نیز بعدها آشکار شد که او نیز موقف منفی داشت. تثبیت موقف قطعی برژنیف همواره بحث برانگیز بوده است. به گواهی ارباتف، برژنیف از اواخر سال‌های ۷۰ از نقطهٔ نظر فکری و همچنین وضعیت صحی، قادر به اتخاذ تصامیم سیاسی نبود، اما بعد از قتل تره کی در روحیات او تغییراتی پدید آمد. او فکر می‌کرد که امین، شخص او را فریب داده است. بیماری روزافزون او، تحلیلگران را در سال ۱۹۸۰م به این نظر واداشت که در عقب این تصمیم، «گروپ سه

نفری - گرومیکو، استینوف و اندروپوف» با سوسلف ایدیالوگ ارشد که همواره می‌کوشید روحیهٔ برژنیف را تغییر دهد، قرار داشتند. این نظر کاملاً قانع کننده و تا اندازهٔ زیادی مستدل است. اگر چه منابع روسی و شوروی امروز ثابت می‌کنند که برژنیف در میان کسانی قرار داشت، که نقش اول را در مورد اتخاذ تصمیم به اعزام قوا بازی می‌کرد و سرسختانه در برابر مردم از آن دفاع می‌کرد. اما «بروکه» به صورت مستند ثابت می‌کند که تصمیم تجاوز ناگهانی و سریع با سیاست پراگماتیستی و محتاطانهٔ برژنیف مطابقت نداشت. این فرضیه با شایعات ضمنی در مورد اینکه برژنیف در اقلیت قرار گرفت و کنار نهاده شد نیز همراه گردید، اما این نظریه امروز طرفدار ندارد.

دستگاه کی جی بی

دستگاه کی جی بی با ارایهٔ اطلاعات مهم و تصویر اوضاع، در آخرین مرحله نقش مهمی را در اتخاذ تصامیم در بخش سیاست خارجی بازی می‌کرد. ترس از بنیادگرایی اسلامی می‌توانست اساسی برای تحلیل اوضاع و اتخاذ پیشگیری های متناسب به آن باشد. با آنهم، ظاهراً در مسکو کمتر به اخطارهای کی جی بی توجه نشان می‌دادند. به هر حال نقش کی جی بی مهمتر و بزرگتر از آن بود که معمولاً تصور می‌شود. قبل از همه باید در نظر داشت که کی جی بی یگانه نهادی در اتحاد شوروی بود که تقریباً تصویر کاملی از اوضاع را در اختیار داشت. تایید شده است که اندروپوف در نوامبر ۱۹۸۲م، هنگام تدفین برژنیف به ضیاءالحق از عدم کارآیی دخالت مسلحانه به عنوان وسیله‌یی برای رسیدن به اهداف سیاسی سخن گفته و از همین سبب خواهان قطع آن گردیده بود. قبل از تجاوز، در تابستان ۱۹۷۹م، اندروپوف به عنوان رئیس کی جی بی، موقف محتاطانه‌یی را اتخاذ

کرده بود. جنرال کالوگین می‌گوید که در اگست ۱۹۷۹م در جلسه‌ای که در کی جی بی در ارتباط با اوضاع افغانستان دایر گردیده بود، اندروپوف علیهٔ تجاوز مسلحانه سخن گفت، در حالی که به دنبال او جنرال ایفتوشین رئیس ادارهٔ عمومی استخبارات نظامی از آن استقبال کرد. اندروپوف نمی‌توانست به برژنیف و استینوف «نه» بگوید و کم از کم در حالت تردید قرار داشت. باید فکر کرد که دستگاه کی جی بی نه تنها به حداعظم اطلاعات دسترسی داشت، بلکه این اطلاعات با داشتن منابع جدی و همچنان تحلیل‌های دقیق نیز متمایز بودند. علاوه بر آن می‌توان تصور کرد که اعتماد مسکو بر دستگاه کی جی بی نسبت به دستگاه نظامی بیشتر بود. اگر چه دستگاه استخباراتی (کشف) نظامی نیز به جمع آوری اطلاعات می‌پرداخت، اما این اطلاعات بیشتر به آدرس گروپ معینی در ردهٔ وسطی حکومت ارسال می‌گردید. به این ترتیب بالاخره کی جی بی فرصت یافت حقیقت را در انحصار گیرد. این امر تصوری را بوجود آورد که دسیسه‌یی در کار بوده که هدف آن را در مطابقت با اصل رهبری نظام بیروکراسی، توجیه موجودیت نظام و همچنان ارایهٔ دلیل برای مخارج هنگفتی تشکیل می‌داد که برای استقرار نظام به مصرف می‌رسید. در مورد همکاری کی جی بی با ریاست کشف نظامی، اطلاعاتی در دست نیست. به گفتهٔ اومباخ، توافقنامه‌یی در مورد همکاری وجود نداشت. هیچکدام از این ارگان‌ها، از دیگری اطاعت نمی‌کرد. رئیس کی جی بی و وزیر دفاع باید از فعالیت‌های خود مستقیماً در برابر بیروی سیاسی جوابده می‌بودند.

دستگاه نظامی اتحاد شوروی

تاثیر نظامی‌ها در جریان تصمیم‌گیری به اشکال مختلف ارزیابی می‌گردد، اما در مجموع می‌توان تصور کرد که آن‌ها از نفوذ بالایی بر سیاستمداران برخوردار بودند. در واقعیت نیز، نظامی‌ها در زمان برژنیف نسبت به دورهٔ حکمروایی خروشچف اندک صاحب نفوذ بیشتری می‌گردیدند. قوای پیاده از قطعات سنتی اردوی اتحاد شوروی به شمار می‌رفت و در حالات مختلف از ایشان کارآیی بیشتری توقع برده می‌شد. ایالات متحدهٔ امریکا تصور دارد که بعضی از جنرال‌های بلند رتبه با پافشاری روی تجاوز، بر بیروی سیاسی تاثیر می‌افگندند. در مورد افغانستان باید از این تحلیل کمی فاصله گرفت. تحلیلگران غربی در تصمیم تجاوز بر افغانستان، نقش نظامیان را عمده ارزیابی می‌کنند. اما این نظریه امروز از تایید زیادی برخوردار نیست. واقعیت این است که هم لوی درستیز و هم وزیر دفاع با صراحت علیه تجاوز رای دادند، اما وزیر دفاع با گذشت زمان در اثر اعتقادات سیاسی، رای خود را تغییر داد و با دیگر اعضای بیروی سیاسی همنظر گشت و نظر خود را به کرسی نشاند، اما در این حال هم لوی درستیز و همکاران نزدیک وی، بر نظریهٔ اولی خویش استوار باقی مانده بودند. در نتیجه گروپ جنرالانی که به نفع تجاوز عمل می‌کردند، نه تنها که وجود نداشت، بلکه برخلاف، جنرالان را به هیچوجه در جریان تصمیم‌گیری شرکت ندادند. تصمیم در بیروی سیاسی اتخاذ گردید و جنرالان موظف بودند آن را به اجرا بگذارند.

ستردرستیز با رهبری اگارکف صریحاً با دخالت نظامی مخالفت ورزید. او و اخرومییف به وزیر دفاع ثابت ساختند که اعزام ۷۵ هزار پرسونل نظامی برای استقرار اوضاع در افغانستان کار معقولی نیست. به نظر ستر درستیز حتی با اعزام قوای بیشتری نیز ممکن نبود به این

هدف دست یافت. آن‌ها می‌گفتند که نهضت مقاومت با این اقدام می‌توانست از نیروی بیشتری برخوردار گردد. آن‌ها می‌پرسیدند که چرا به قوای شوروی ضرورت افتاده است و می‌پنداشتند که اعزام قوا به حیثیت اتحاد شوروی سخت لطمه می‌زند. وارینیکف قوماندان قطعات پیاده نیز تایید می‌کند که در ستر درستیز اگارکف و اخرومییف با اعزام قطعات موافق نبودند. آن‌ها طرح دیگری ارایه دادند که مطابق به آن به هیچ صورت نباید به عملیات نظامی مبادرت صورت می‌گرفت. در این طرح کمک به اهالی محل باید از طریق گارنیزیون‌هایی که در محلات معین موقعیت داشتند، صورت می‌گرفت. در ابتدا استینوف نیز در حالت تردید قرار داشت، اما بعدها با پیوستن با سایر اعضای بیروی سیاسی، به استدلال ستر درستیز وقعی نگذاشت. در موقف نظامی‌ها صرف دیدگاه استینوف نقش قاطعی داشت. استینوف ارادهٔ برژنیف را مبنی بر دخالت در اوضاعی که از کنترول خارج شده بود، تایید کرد.

تحلیلگران غربی نظر دارند که در مسکو از وضعیت نامطلوب قوای مسلح افغانستان آگاهی داشتند. با این نظریه باید برخورد محتاطانه صورت گیرد. این واقعیت تا اندازه معینی آشکار شده است که تصویری که مشاورین نظامی در محل، از اوضاع ارایه می‌کردند، خوشبینانه نبود، اما در عین زمان آن‌ها به آموزش قطعات نیز می‌پرداختند. به این علت آن‌ها نمی توانستند اطلاعاتی را که عیناً سازگار با واقعیت باشد، به مسکو گزارش دهند و در تحلیل آخر این بدان معنی است که آن‌ها در سطح عالی اجرای وظایف خویش به عنوان مشاورین و کارشناسان قرار نداشتند. سوالی به وجود می‌آید و آن اینکه آیا استینوف به مثابهٔ عضو بیروی سیاسی آیا به اطلاعات دیگری نیز دسترسی داشت و یا اینکه استدلال او صرفاً خاستگاه

ایدیولوژیکی داشت؟ به گفتهٔ باسوف، بین مسکو و کابل چندین کانال موازی اطلاعاتی برقرار بود. هر سازمان و اداره، حلقهٔ خود را داشت که می‌توانست تصویر جدیدی ارایه دهد که در سطح وزارت و یا تقریباً در سطح بیروی سیاسی بازتاب می‌یافت. بناءً ممکن است توضیح داد که چرا نظریهٔ واحد ستر درستیز بر بیروی سیاسی تاثیر نیفگند و فعالیت اطلاعاتی‌اش در آنجا چندان جدی گرفته نشد. اما وزیر دفاع به مثابهٔ عضو بیروی سیاسی به اطلاعات دیگری نیز دسترسی داشت. همه اطلاعات به مسکو فلتر شده مواصلت می‌کرد. مرکز روی اطلاعات ناقص تصمیم می‌گرفت. نظریهٔ اگارکف که منطبق با واقعیت بود، مورد توجه قرار نگرفت.

دستگاه نظامی وظیفهٔ مشخصی از رهبری سیاسی دریافت نکرده بود. در امریه فقط آمده بود که برای مدت معینی قطعات محدود اتحاد شوروی به افغانستان اعزام می‌گردند. هدف سیاسی آن را حمایت رژیم ببرک کارمل تشکیل می‌داد. استراتیژی عمدهٔ شوروی‌ها را حمایت از کابل و مراکز عمده تشکیل می‌داد. اگر چه کابل هیچگاهی نمی‌توانست کاملاً از حملات مصئون باشد. بعداً از حمایت شاهراه‌های عمدهٔ زیر کنترول سخن به میان آمد. بالاخره شوروی‌ها تلاش ورزیدند در سطح محلات با نیروی مقاومت بجنگند. اما در ابتدای عملیات در سطح تکتیکی و همچنان اپراتیفی، به این اهداف دست نیافتند. بعدها در نتیجهٔ انکشاف اوضاع بود که این اهداف با قیمت اولین تلفات به دست آمد. در دسامبر ۱۹۷۹م عساکر اتحاد شوروی قطعاً نمی‌دانستند که کجا و برای چی فرستاده می‌شوند. آن‌ها در اتحاد شوروی سوگند وفاداری اداء کرده بودند، اما به طرف جنوب می‌رفتند و اکثریت شان تصور می‌نمودند که برای تعلیمات جنگی می‌روند. عساکری که در دسامبر ۱۹۷۹م سرحد را عبور کردند، نمی‌دانستند که

به کابل می‌روند. آن‌ها فکر می‌کردند که این عمل ادامهٔ تعلیمات نظامی شان است. همچنان در آن زمان شایعه‌یی پخش شده بود که قطعات اتحاد شوروی در چوکات قطعات سازمان ملل متحد به کابل اعزام گردیده‌اند. شاید بعضی از نظامیانی که به طریقه‌های معینی آگاه شده بودند، این شایعه را پخش کرده و یا به آن باور داشتند. به همین علت بود که انتظار برخوردهای نظامی را قطعاً نداشتند، اما در اولین شب پرسونل نظامی‌یی که مصروف خیمه زدن در اردوگاه بودند، مورد تیراندازی مجاهدین قرار گرفتند. به گفتهٔ لیاخوفسکی و زبرودین، عساکر و افسران اتحاد شوروی که به افغانستان داخل شده بودند، واقعاً می‌پنداشتند برای کمک به افغانستان و مردم آن آمده‌اند. آن‌ها باور داشتند که به زودی وظیفهٔ خود را انجام داده، به خانه بر می‌گردند. اما آماده گی برای جنگ برای دستگاه نظامی مشکل بود. در جریان آماده گی، فرقهٔ ریبچنکو، دشمن دیگری را شناسایی نموده و به این علت بود که گیج شده بود. این هم واقعیت است که هنوز در سپتامبر ۱۹۷۹م برای این فرقه وظیفهٔ کمک به انقلاب افغانستان داده شده بود. در این مورد سخن از مطالعهٔ طرق جلوگیری از ورود اسلحه و مهمات از ایران و پاکستان در میان بود. ریبچنکو تا قبل از دسامبر ۱۹۷۹م چندین بار به افغانستان سفر کرد. با گروپ کوچکی از افسران در کابل، ساحه را مورد مطالعه قرار داد. در آن زمان از ۶۰ تا ۷۰ هزار ضد انقلابی سخن زده می‌شد که ریبچنکو آن را یک خبر گمراه کننده برای تسریع اعزام قطعات تصور کرده بود. همچنان می‌گفتند که اوضاع بیشتر در ناحیهٔ بگرام آشفته است، در آن زمان هرات و جلال آباد نیز مورد تهدید جدی قرار داشتند.

نظامی‌ها توانستند نفوذ خود را در سیاست خارجی و سیاست امنیت اتحاد شوروی فزونی بخشند. در سال ۱۹۷۳م مارشال گریچکو

وزیر دفاع آن زمان به بیروی سیاسی آورده شد. بیروی سیاسی در آن زمان ارگان ممثل بیروکراسی ردهٔ بالا، با نظریه پردازان مختلف عالیرتبه و ممثلین منافع مختلف را تشکیل می‌داد. خلف او استینوف، دوستدار برژنیف، پس از چند سال به عضویت بیروی سیاسی نایل آمد. خود برژنیف نظامی ساختن جامعه را در نظر داشت. نظام آن زمان اتخاذ تصامیم نظامی را خصلت ممیزه‌ای برای تحدید نماینده‌گان سایر گروپ‌های اجتماعی، برای خود تصور می‌کرد. مسایل استراتیژی نظامی و ساختار قوای مسلح منحصراً به عهدهٔ نظامیان بود. بین مسسولین نظامی و سیاسی ارتباطات خوبی وجود داشت. استینوف وزیر دفاع سیاسیون را جهت دهندهٔ قوا می‌پنداشت و فرامین آن‌ها را در ساحهٔ نظامی تطبیق می‌کرد. اتخاذ تصامیم جمعی در بیروی سیاسی به مراتب قویتر از مخالفت‌های خالصاً نظامی ستر درستیز بود. بین دو ضرر باید کمترین آن انتخاب می‌شد. استینوف با تصمیم ذهنی در محدودهٔ کوتاه مدت رای به ضرر کمتر و با تصمیم عینی (واقعیت این است که در آن زمان برای خودش نیز واضح نبود) در محدودهٔ دراز مدت رای به ضرر بزرگتر داد. ارتباط با کمیسیون بیروی سیاسی در امور افغانستان نسبت به ارتباط با نظامیان قویتر گردید. علاوه بر آن برخورد استینوف با اگارکف لوی درستیز نیز مزید بر علت گشت. اگارکف یک تحصیلکردهٔ خوب و دارای دانش و تجربهٔ گستردهٔ نظامی - تخنیکی بود. استینوف برخاسته از صنایع نظامی، وفادار به برژنیف، فاقد تخصص نظامی و همچنان عدم پرستیژ نزد نظامیان بود. اگارکف او را شخصی می‌دانست که آگاهی چندانی در مسایل نظامی ندارد. کمرنگ شدن تدریجی نفوذ ستر درستیز اتحاد شوروی در تصمیم‌گیری‌ها در ساحهٔ سیاست خارجی و سیاست امنیتی بعدها صورت گرفت، بعد از رویکار آمدن گورباچف. موقف انحصاری ستر درستیز بعد از آن در هم شکسته شد.

دستگاه سیاست خارجی

در زمان گرومیکو وزیر خارجه که ۳۰ سال در این موقف قرار داشت، نقش عامل سیاست خارجی در فعالیت‌های بیروی سیاسی رو به افزایش نهاد. در پهلوی آن بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی نیز از پیشبرد سیاست خارجی جوابده بود. از طریق سفارت اتحاد شوروی در کابل مراودات گرمی بین رهبری افغانی و اعضای مختلف بیروی سیاسی (استینوف، کاسیگین، گرومیکو، اندروپوف) و رهبری نظامی (استینوف و اگارکف) جریان داشت. این مکاتبات مستقیماً بین وزارتخانه‌های همتا صورت می‌گرفت. خود سفارت در مورد محتویات این به اصطلاح «پاکت‌های بسته» هیچ چیزی نمی‌دانست. سفرا پوزانف و تابعیف از حیثیت چندان خوبی در بیروی سیاسی برخوردار نبودند. به ویژه پوزانف بیشتر مورد انتقاد قرار داشت. هر دو از کارمندان حزبی بودند که مقامات خویش را نه به خاطر اینکه اطلاعات عمیق از کشوری که در آن خدمت می‌کردند داشتند، به دست آورده بودند. عدم خبرگی آنان بیشتر در مبارزه و رقابتی که بین سایر نهادهای شوروی مستقر در کابل در جلب رضایت مسکو جریان داشت، آشکار می‌گردد. در بخش بین المللی حزب کمونست اتحاد شوروی، نظریهٔ خشک و دگمی در ارتباط با مناسبات بین المللی و سیاست خارجی وجود داشت. وظیفهٔ بخش بین المللی حزب کمونست را نجات کشورهای دارای سمتگیری سوسیالستی تشکیل می‌داد. به این ترتیب شدیداً از بالا به پایین، سیاست در چوکات نظام اداره منضبط تطبیق می‌گردید. دستگاه سیاست خارجی اتحاد شوروی فاقد هر گونه تامینات سیاسی و دیپلوماسی بود. هیچگونه اقدام و یا اعلامیه‌یی که متناسب با تصامیم بزرگ و مهم در عرصهٔ سیاست خارجی بوده و از اوضاع پیشی گیرد،

صورت نگرفت، زیرا «غافلگیر ساختن» در این قضیه اهمیت داشت و مسکو در اثر اوضاع بوجود آمده ناشی از تجاوز ۱۹۷۹م مجبور بود آن را توجیه کند. بجز از وزارت خارجه و بخش بین المللی حزب، رهبری سیاست خارجی نقش اندکی (در اتخاذ تصمیم بر تجاوز) بازی کرد.

بعدها مسوولین وزارت خارجه همهٔ گناه را به گردن نظامیان انداختند و آنان را متهم به این ساختند که برژنیف را با اطلاعات خود در مورد تجاوز قریب الوقوع نظامیان امریکا ترسانیده بودند. نمی‌توان ثابت نساخت و رد نکرد که ستر درستیز از تجاوز قوای امریکایی بیم داشت. به هر حال، به افغانستان اسلحهٔ نوع زینت (ضد هوایی) انتقال داده شده بود و این در حالی بود که نیروی مقاومت هیچگاهی از قوای هوایی برخوردار نبود.

کارشناسان و دانشمندان

کارشناسان امور افغانستان و دانشمندانی که در جریان تصمیم‌گیری شرکت نداشتند و از تجاوز زمانی آگاهی یافتند که یک عمل انجام شده‌یی بود، با وجودی که پیامدهای آن را احساس می‌کردند، نمی‌توانستند نقشی را که در نهادها و ساختار موجود داشتند، رسماً ایفا کنند. در مجموع چنین ذهنیت به وجود می‌آید که نظام حاکم بر بیروی سیاسی، در حالت رکود کامل قرار داشت. مجالس در درون حلقه، چنانکه بر می‌آید، بدون شرکت کارشناسان و مشاورین سیاست خارجی تدویر می‌گردید. این نکته را یو. گانگوفسکی متخصص شوروی در امور افغانستان نیز تایید می‌دارد. دانشمندانی بودند که به امور افغانستان اشتغال داشتند، اما با ایشان مشوره‌یی صورت نگرفته بود. اطلاعاتی که به مسکو می‌رسید، نیز مورد بررسی منظم قرار نمی‌گرفت. مرکز علمی‌یی نیز وجود نداشت

که به این مسئله می‌پرداخت. به همین جهت سیاست بنیادی و بررسی شده‌یی در مورد افغانستان وجود نداشت.

دانشمندان و کارشناسان در سال‌های ۶۰ - ۷۰ در جریان تصمیم‌گیری‌ها در بیروی سیاسی نقشی نداشتند. این نظریه در مورد سال‌های ۸۰ نیز صدق می‌نماید. موثریت دانشمندان به علت عدم داشتن ابزار متناسب و موقعیت خود شان در نظام نهادینه شده، محدود بود. این حالت ناشی از آن بود که تطبیق برنامه‌های رهبری سیاسی با تصامیم و برخوردهای که علماً تنظیم می‌گردیدند، لازمی و حتمی پنداشته نمی‌شد.

از همینرو نقش دانشمندان به رسمیت بخشیدن فعالیت‌های رهبری سیاسی منحصر گردیده بود. به دلایل مختلفی در کارهای علمی ممانعت به عمل می‌آمد. در سال ۱۹۸۴م دانشمندان مشهور اکادمی علمی اثر جامعی را به نام «مسایل مبرم انقلاب افغانستان» ترتیب دادند. کتاب مذکور با تیراژ اندک به نشر رسید و صرف در اختیار مقامات رسمي قرار گرفت. این وضعیت از سال ۱۹۸۷م به آهستگی به نفع گروپی از نهادهایی که دارای مقام علمی بودند (از آن جمله انستیتوت امریکا و کانادا و دیگران) که هر چه بیشتر به رهبری سیاسی نزدیک می‌گردیدند، رو به تغییر نهاد. به مشکل می‌توان تثبیت کرد که آیا این تقارن منافع بود که دو قطب را به هم نزدیک ساخت و یا اینکه فشار اوضاع این وضعیت را به وجود آورد. همچنان به مشکل بتوان گفت که آیا اطلاعاتی که دانشمندان در اختیار داشتند، برای منصرف ساختن رهبری سیاسی از اقداماتش کافی بود یا خیر. این واقعیت که در آستانهٔ تصمیمگیری در مسکو، آشکارا اطلاعات کافی مواصلت می‌کرد، اما مورد بررسی لازم قرار نمی‌گرفت نشاندهندهٔ آن است که: دانشمندان به سختی می‌توانستند جریان

تصمیمگیری را تسریع سازند، حتی اگر چنین امکاناتی را هم می‌داشتند. فقط از سال ۱۹۸۶ - ۱۹۸۷م بود که به کارشناسان علمی (نخست در امور کشورهای جهان سوم)، قویاً در بررسی‌های سیاسی سهم داده شد. این تغییر از آنجا ناشی می‌شد که گورباچف بیشتر اوقات نهادهای علمی را به مشوره فرا می‌خواند.

گروپ مشاورین در کابل

بدون در نظر داشت تعداد زیاد و روز افزون مشاورین، تصور اینکه افغانان گدی هایی بودند که توسط کرملین اداره می‌گردیدند چندان درست به نظر نمی‌رسد. همهٔ این گدی‌ها تحت کنترول نبودند واقعیت کاملاً طور دیگری بود و مشاورین نمی‌توانستند در همه ج وظیفهٔ خود را چنان که رهبری در مسکو تقاضا داشت، به انجا رسانند. «بردشیر» حتی نظر دارد که مشاورین شوروی در افغانستان در موقفی نبودند که حکومات محلی را اداره کنند. به همین ترتیب کنترول سیاسی حزب دموکراتیک خلق نیز برای شان ممکن نگردید راهی راکه رژیم در پیش گرفته بود، نامفهوم بود. در مسکو این حالت را می‌دانستند. اعزام هیئت‌های متعدد و جدید، ثبوت ناباوری به رژیم است. برای روشن ساختن اوضاع هیئت‌هایی تحت ریاست پاولوفسکی، اپیشیف و بعد تحت ریاست سافرونچوک اعزام گردیده بود. طبعاً به رهبری در مسکو مشکل بود که اطلاعات متناقضی را که مواصلت می‌ورزید، باور نماید. به هر حال، عدم باور در مسکو باید زیاد می‌بود. ممکن است روش بررسی اوضاع کشور، خود یکی از موانع را در بررسی کار مشاورین و اوضاع افغانستان تشکیل می‌داد. ایدیولوژی نظر کرملین را در مورد آنچه که در افغانستان رخ داده بود و یا رخ می‌داد، توجیه می‌کرد. در این چوکات محدود، اطلاعاتی که

به مسکو می‌رسید، می‌توانست فقط تایید کنندهٔ نظریات موجود باشد. به این ترتیب نوعیت و امکانات فعالیت‌ها تا اندازهٔ معینی توسط ایدیولوژی تعیین می‌گردید، نه امکانات عینی و اوضاعی که در خود محل رخ می‌داد.

تصویری را که دستگاه مرکزی مشاورین نظامی ارایه کرده بودند، بیشتر عینی و کامل بود. اپارات مرکزی مشاورین نظامی، افسران ارتباطی خود را در فرقه‌ها، لواها، غندها، کندک‌های تانک و توپخانهٔ قوای مسلح افغانستان داشتند. این افسران باید در ارتباط دایمی با عساکر قطعات مربوط و ادارهٔ محلی می‌بودند. گذشته از آن، آنان را در دیگر قطعات نظامی شوروی که در افغانستان موقعیت داشتند، نیز می‌شناختند و از ریاست ارکان اردوی چهل برای شان اطلاعات می‌رسید. مشکلی که مشاورین منطقوی داشتند در این خلاصه می‌شد که آن‌ها به علت ندانستن زبان و کمبود وسایل ارتباطی، تا اندازهٔ زیادی از اطلاعات جدید و کامل برخوردار نبودند.

هر نهادی منابع خود را در منطقه داشت و دارای نورم‌های کاری خود بود. هر کدام از آن‌ها به ارتقای حیثیت و گسترش نفوذ خود علاقمندی داشتند. نفوذ هر یک از این واحدهای عمل کننده مختلف بود. قویترین آن را کی جی بی و ضعیف‌ترین را مامورین بیروکراسی حزبی تشکیل می‌دادند. کارمندان حزبی کمتر از دیگران می‌توانستند وظایف خود را انجام دهند. حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیچیده‌ترین «مشتری» از آب درآمده بود. کی جی بی با «خاد» مشکلات کمتری داشت، زیرا در اینجا بیشتر روحیهٔ همکاری و یگانگی به چشم می‌خورد.

یادداشتی که به تاریخ ۲۸ جولای ۱۹۷۹م در بیروی سیاسی به تصویب رسیده است، به درستی افغانستان را به مثابهٔ کشوری با نظام

فیودالی و عدم ادارهٔ مرکزی توصیف می‌کند. مسکو از کابل انتظار خبرهای مثبت را داشت که تا آن وقت کی جی بی ارایه نتوانسته بود. این تقاضاها مستقیماً باعث تحدید اطلاعات گشت، و باعث شد تا اطلاعاتی به مسکو ارسال گردد که نظام اجازه می‌داد و آن را می‌خواست. اخبار ناگوار از کابل می توانست باعث فشار بر مشاورین گردد، زیرا رهبری در پایتخت فکر می‌کرد که آن‌ها نمی‌توانند وظایف خود را به درستی انجام دهند. گروپ مشاورین در کابل از دیدگاه موقف اصولی خود به دو بخش تقسیم شده بود. در زمانی که سفیر پوزانف به اساس تصورات سیاسی خود از کسانی جانبداری می‌کرد که از حمایت نظامی طرفداری می‌کردند، به نظر می‌رسد نظامیان موقف روشنی در این زمینه نداشتند. به گفتهٔ گالیوت، ایوانف مخالف دخالت نظامی بود که محتملاً این امر باعث شد تا در رشد شخصیت کاری وی تاثیرات سوءیی پدید آید. پاولوفسکی نیز پس از برگشت از وظیفهٔ خاص خود، علیه دخالت نظامی موقف گرفت. همچنان، باید تصور کرد که تجاویز مشاورین عمدهٔ نظامی در محل نه پس از توافق با همدیگر، بلکه به صورت انفرادی به مسکو ارسال می‌گردید.

استراتیژی یا محاسبهٔ نادرست

دیوید گیبس می‌پرسد، آیا اتحاد شوروی «استراتیژی بزرگی» را دنبال می‌کرد یا اینکه یک محاسبهٔ نادرستی از او سر زد. سوال اساسی در این است که آیا اتحاد شوروی با تعقیب استراتیژی بزرگ توسعهٔ نفوذ، در امور کشورهای «جهان سوم» دخالت می‌کرد یا اینکه علت‌های دیگری در عملکرد آن نقش اساسی داشتند. به این ترتیب دیدگاه‌های برژیسنکی و کینان در برابر هم قرار می‌گیرند. آیا استراتیژی فعال توسعهٔ نفوذ تعقیب می‌شد یا سیاست دفاعی؟ آیا

هدف از دخالت نظامی، گسترش نفوذ بود، یا مسایل دفاعی دخالت نظامی را سبب گردید؟ همزمان سوال دیگری نیز به میان می‌آید و آن اینکه آیا اتحاد شوروی به کمک دخالت نظامی به برتری‌های استراتیژیکی دست یافت یا خیر؟

اتحاد شوروی در سال‌های ۷۰ نفوذ خود را در کشورهای «جهان سوم» گسترش داد. در این میان فشار بر کشورهای کمتر رشد یافته‌ای مانند انگولا و ایتوپیا و همچنان افغانستان متمرکز گشته بود. مامورین یکی از ادارات مربوط تایید می‌کنند که در عقب این فعالیت‌ها «استراتیژی بزرگ» قرار داشت که از سیاست «سیادت جهانی» ناشی می‌شد. این کار پس از شکست بزرگ روانی امریکا در جنگ ویتنام میسر گردید. جورج کینان سیاست اتحاد شوروی را در این مورد، بررسی کرده و آن را یک سیاست محافظه‌کارانه و محتاطانه، دارای استراتیژی دفاعی توصیف کرده است. او وقایع مشخص تجاوز را در چند کشور «جهان سوم» تثبیت و در عین حال نتیجه‌گیری نمود که دیگر سخن در مورد آن چنان اقداماتی که چینایی‌ها و امریکایی‌ها در زمان خود اتخاذ کرده بودند، در میان نیست. از آنجایی که شواهدی در مورد سیاست عمیق توسعه‌طلبی موجود نبود، به گفتهٔ کینان، در غرب خطر جدی محسوس نگردید. چرا از افغانستان صرف نظر صورت گرفت؟ عواملی که باعث شد تا منافع استراتیژیکی در قبال افغانستان پایین بیاید، عبارت بودند از: ساختار کمتر رشد یافتهٔ کشور، موقعیت جیوگرافیکی و عدم مناسبات فعال با دول همجوار پاکستان و ایران. ایالات متحدهٔ امریکا، ایران و پاکستان را کشورهای با اهمیت‌تر تلقی می‌کرد.

ساپر تاکید دارد که هر چه بیشتر مبارزه به خاطر قدرت در درون حزب دموکراتیک خلق افغانستان گسترش می‌یافت، حجم اطلاعات

واصله به مامورین شوروی بیشتر می‌گشت. بررسی اطلاعات اهمیت بیشتری داشت، زیرا امکان می‌داد اهمیت این یا آن خبری که به مسکو می‌رسید، تعیین گردد. منابع اطلاعاتی مختلف با همدیگر در رقابت بودند، و این امر آنان را مجبور می‌ساخت با در نظرداشت عواملی که آنان را در این رقابت پیروز سازد، دست به فعالیت بزنند. اما اینگونه موضعیگری، همیشه دال بر دقیق بودن نبود. فقط نشانه‌های اندکی از نگرانی‌ها که آنهم ناشی از رفتار غیرعادی افراد ذیدخل در قضیه بود، به مشاهده می‌رسید. صرف نظر از وخامت اوضاع، از انکشاف قضایا نمی‌شد به این نتیجه رسید که به تجاوز مستقیم اقدام صورت می‌گیرد. امکان به دست آوردن اطلاعات جدید به اساس اطلاعات قبلی نیز به صورت منظم موجود نبود. بسیاری از امور مقدماتی خارج از ساحهٔ فعالیت ناظرین صورت می‌گرفت.

فون بروک تحلیلگر آلمانی هنوز در سال ۱۹۸۰م در پژوهش‌های خود مستنداً تاکید کرده بود که اقدام بیروکراتیکی که برای کوتاه مدت در نظر گرفته شده بود، تصمیم تجاوز را به بار آورد. این واقعیت که بررسی اوضاع و اتخاذ تصمیم در سطح بالایی صورت می‌گرفت و پایینی‌ها کاملاً از این جریان به دور نگه داشته شده بودند، سبب می‌گشت تصامیم نادرست اتخاذ گردد. نظریات دیگری، به جز از نظریات ارگان هایی که با بیروی سیاسی هماهنگ بودند، در نظر گرفته نمی‌شد.

رهبری شوروی به شکست سریع مقاومت معتقد بود. اعزام قوا عمل تصادفی نبود. برخلاف، شرایط برای انجام چنین کاری گام به گام آماده می‌گشت. بیروی سیاسی در مرحلهٔ انتخاب قرار داشت. از یکطرف از سال‌های ۵۰ افغانستان را حمایت می‌کرد و نمی‌خواست آن را از دست بدهد، از جانب دیگر اوضاع سیاسی بهار ۱۹۷۹م بعد ا

مرگ تره‌کی خیلی آشفته بود و انتخاب دیگری (الترناتیفی) را باقی نگذاشته بود. حزب دموکراتیک خلق از کنترول کرملین بنای سرکشی نهاده بود که سوءظن مسکو را بر می‌انگیخت. افزایش تعداد مشاورین - ناشی از این امر - از تقریباً هزار نفر تا ۴ هزار نفر در اکتوبر ۱۹۷۹م، نتایج دلخواه را به بار نیاورده بود. اوضاع داشت از کنترول خارج می‌شد، بناءً انتخاب دیگری برای مسکو باقی نمانده بود. به دیگر کلام، یا باید اجازه داده می‌شد که اوضاع به همان شکل خود انکشاف نماید یا اینکه قهراً آن را متوقف ساخت. افزایش تعداد مشاورین هیچگونه نفعی را عاید بیروی سیاسی نساخت، همچنان مسوولین امور در زمان امین، غیر قابل اعتماد شده بودند، پس مسکو فقط یک راه داشت و آنهم گرفتن قدرت بود. رژیم حزب دموکراتیک خلق چندان عالی بررسی نمی‌گردید. کرملین همچنان می‌دانست که مطابق تیوری، اوضاع در افغانستان برای انقلاب آماده نبود. به همین سبب مسکو تلاش داشت که از تابستان سال ۱۹۷۸م تا ۱۹۷۹م به رژیم تره‌کی - امین، انرژی ترزیق نماید و آن را به راه درست سوق نماید. «مثال افغانستان» را با طرح آدومایت وفق می‌دهند و آن اینکه به هر اندازه فشار روانی بالای اشخاصی که مسوول تصمیمگیری اند، زیاد باشد، به همان اندازه دست کم گرفتن دشمن (امریکا، پاکستان و مقاومت) بیشتر و امکانات انتخاب محدودتر می‌گردد. همچنان بررسی نادرست اوضاع و عدم تشخیص اطلاعات درست از نادرست که اکثراً اطلاعات موثق از نظر می‌افتاد (مثلاً گفتهٔ اگارکف لوی درستیز در مورد امکان رشد بیشتر اختلاف درونی پس از ورود قوای شوروی که واقعاً از مارچ ۱۹۸۰م به وقوع پیوست) نیز فزونی می‌یابد. همچنان (در این حالت) امکان اینکه اشخاص دارای صلاحیت تصمیمگیری اهداف خود را روی نظریات از قبل شکل گرفتهٔ

خود تعیین نمایند و کورکورانه با برداشتی که به صورت عام از دشمن دارند، عمل نمایند و منافع خود را از منافع جهان بیرون جدا سازند، نیز افزایش می‌یابد. اتکا بر شیوه‌های قدیمی (چکوسلواکیا و هنگری) نیز در تعیین سرمنزل مقصود فزونی یافته بود.

واقعاً، بیروی سیاسی قبل از استفادهٔ وسایل تخنیکی و نظامی، با فرستادن یادداشت‌ها به اسلام آباد و تهران، اقداماتی را در ساحهٔ دیپلوماسی روی دست گرفت. در بیروی سیاسی مباحثات طولانی و ساده‌گی‌های دقیق که هیچگاه به بیرون درز نکرده بود، جریان داشت. این شیوه، قبلاً نیز اصل اساسی را حین اتخاذ تصامیم مهم در ساحهٔ سیاست خارجی تشکیل می‌داد. در مجموع درک خیلی نادرست و بررسی ناقص اطلاعات موجود بود. اتحاد شوروی پس از تجاوز به هیچگونه برتری استراتیژیک دست نیافت، برعکس تجاوز به خسارات چشمگیری منجر گشت. خسارات خیلی زیاد بود و به صورت غلط بررسی می‌گردیدند. همزمان نظریهٔ «گیبس» نیز به کار گرفته می‌شد که گفته بود نباید از توسعهٔ‌طلبی یک قطب جهانی که برای گسترش نفوذ خود در تلاش است، سخنی به میان می‌آمد. واقعاً اتحاد شوروی از مدت‌ها قبل منافع خود را در این کشور داشت، اما این منافع برای گسترش نفوذ در جنوب، شرق و غرب و «آب‌های گرم»، اساسی به شمار نمی‌رفتند. در جریان دهه گذشته، نیز نباید تفاوت اهداف سیاسی مسکو را در ارتباط با افغانستان نادیده گرفت. برخلاف، اوضاع هر بار، قبل و یا بعد از تغییری قاطع مورد بررسی قرار می‌گرفت. این امر پارادوکسی را نیز به وجود می‌آورد، مثلاً هنگامی که حزب دموکراتیک خلق تلاش ورزید تا رژیم داود را سقوط بدهد، مسکو در آن زمان داود را دوست مطمئنی می‌دانست.

به این ترتیب می‌توان دو نظریه در مورد متهمین تجاوز ارایه داد

که نباید حتمی با هم در تضاد باشند: نخست اینکه گناه بر دوش اشخاص منفرد و یا گروپی از اشخاصی (بخشی از بیروی سیاسی) افگنده می‌شود که اوضاع را به صورت درست ارزیابی نکرده، و به اساس تفکر خویش اقدام کرده بودند. از جانب دیگر نظریه‌ای موجود است که اتهام نه بر اشخاص، بلکه بر خود سیستم وارد می‌گردد که از اواخر سال‌های ۷۰م در پروسهٔ تحکم اداری زاده شد. فکر می‌شود که رهبران (برژنیف، اندروپوف، استینوف، و گرومیکو) به مسایل دفاعی اتحاد شوروی اهمیت می‌دادند. آن‌ها نمی‌خواستند آگاهانه قانون را نقض نمایند و فقط می‌خواستند امنیت رژیم حزب دموکراتیک خلق و مرزهای جنوبی اتحاد شوروی را تامین نمایند. همزمان ساختاری که نهادهای عمدهٔ تصمیمگیری را هدایت می‌کرد، نیز در مظنهٔ اتهام قرار می‌گیرد.

شورای عالی اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۹م در مورد توجیه اعزام قوا سکوت نمود. حقیقتاً سخن در مورد یک اشتباه محض سیاسی نیست، زیرا در غیر آن اوضاع پیچیدهٔ آن زمان تا اندازهٔ زیادی از نظر دور می‌افتد. به مرور زمان نظریه دیگری نیز به وجود آمده است که عدم مداخلهٔ اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۷۹م افغانستان را به شرق نزدیک دوم مبدل می‌ساخت. تجاوز از دیدگاه ایدیالوژیکی نیز تحت عنوان «کمک به رژیم دوست» توجیه گردیده است. در آن زمان اتحاد شوروی از زور استفاده کرد، بدون اینکه در مورد نفوذ به سواحل آب‌های گرم فکر کند. با در نظر داشت این، نباید سیاستی را که امریکا، ایران و پاکستان در آن زمان تعقیب می‌کردند، از نظر دور داشت. اگر اتحاد شوروی در آن زمان به دخالت دست نمی‌زد، موقعیت بهتری را به دست نمی‌آورد. از این دیدگاه راه دومی (الترناتیف)، قطعاً ناممکن دانسته می‌شود. به این ترتیب اعزام قوا،

نتیجهٔ منطقی کمکی بود که اتحاد شوروی از سال ۱۹۷۹م آغاز کرده و دامنهٔ آن به تدریج گسترش می‌یافت.

در مورد زمان اتخاذ تصمیم

تصورات اولیه در مورد دخالت نظامی و یا حمایت، هنگام ناآرامی‌های ماه مارچ در هرات، در بیروی سیاسی به وجود آمد. اگر چه واریانت دخالت نظامی قاطعانه رد شد، اما از شروع این حوادث موضوع از آژاندای روز خارج نگردید و به شکل محرمانه هر بار موضوع مورد بحث را تشکیل می‌داد. در مورد زمان اتخاذ تصمیم تجاوز، نظریات مختلفی موجود است. چنانکه تصور می‌شود، سه نظریه در این قسمت وجود دارد. نظر اول حاکی از آن است که در اوایل تابستان اساساتی برای اتخاذ چنین تصمیم بوجود آمد و نظریاتی شکل گرفت که به اجرای آن انجامید. برای اثبات این مدعا، جابجایی غیر رسمی قطعات را ذکر می‌کنند.

مطابق به نظریهٔ دوم، مرگ تره‌کی، رفتار امین و وخامت اوضاع در اواخر سپتامبر و اوایل اکتوبر، تصمیم دخالت مسلحانه را در ذهن برژنیف و حلقهٔ نزدیک او به وجود آورد. در جلسهٔ ۲۶ نوامبر بیروی سیاسی تصمیم غیر رسمی اتخاذ گردیده بود، و حتی برژنیف همه را وادار ساخت تا با ذکر نام رای‌گیری نمایند. همزمان تصمیم گرفته شد تا پاپوتین را به افغانستان اعزام دارند. اگر چه بیروی سیاسی امید زیادی به این گام نبسته بود، اما می‌خواست قبل از اجرای آخرین اقدامات از آن استفاده کند. شواهد زیادی در این مورد موجود است. در آغاز دسامبر در حوزهٔ نظامی ترکستان عملیات آماده‌سازی وسیعی روی دست گرفته شد. ثبوت دیگر اتخاذ تصمیم تجاوز در ماه نوامبر، جابجا سازی قوا در ساحهٔ اتحاد شوروی به جانب سرحدات ایران و

پاکستان بود. سازمان‌های اطلاعاتی امریکا از عملیات حوزهٔ نظامی ترکستان اطلاع حاصل کرده بودند. در جلسهٔ مورخ دوازدهم دسامبر ۱۹۷۹م بیروی سیاسی در حلقهٔ خاصی در مورد اقدامات مشخصی تصمیم اتخاذ گردید. در این مورد این امر نیز گواهی می‌دهد که با وجودی که آماده‌گی سازی قوا در سطح بلندی صورت می‌گرفت، اما هدف آن آشکار نبود. فقط شب ۲۴ دسامبر استینوف وزیر دفاع مادونان مستقیم خویش را در مورد آخرین تصمیم در مورد اعزام قوا اطلاع داد. افزایش فعالیت‌های نظامی در آغاز دسامبر و ناممکن بودن خاتمه دادن به ناآرامی‌ها در افغانستان ثبوت این مدعاست.

مطابق به نظریهٔ سوم، مسکو تا آخر می‌خواست به کابل فرصت بدهد و به همین سبب هیئتی را به ریاست پاپوتین که امید زیادی به آن بسته بود، به کابل اعزام داشت. حقیقتاً در اواخر نوامبر آماده‌گی‌هایی با در نظر داشت پیامدهای احتمالی که ممکن در آینده رخ بدهد، صورت گرفت، اما بیروی سیاسی تا آن وقت با امیدواری به موفقیت هیئت پاپوتین، نمی‌خواست به آخرین امکانات متوسل شود. در مورد درست بودن این نظریه، دیدار پاپوتین را با امین و سوء قصد علیه امین را در اواسط دسامبر شاهد می‌آورند. همچنان رسالت هیئت مذکور با مرگ - به احتمال قوی خودکشی - پاپوتین که به نحوی آخرین حلقه را در زنجیر خودداری از تجاوز تشکیل می‌داد، ناکام گردید.

در مورد زمان اتخاذ تصمیم، وضاحتی وجود ندارد. اما ممکن است حالت دوم بیشتر به حقیقت نزدیک باشد، زیرا در سند مورخ ۱۲ دسامبر سخن از اقداماتی رفته است که مطابق به هدایت مورخ ۲۶ نوامبر بیروی سیاسی باید تطبیق می‌گردید. همچنان دقیق ساختن برنامه بین ۲۷ نوامبر و ۱۲ دسامبر صورت گرفته بود. در عین زمان

اقدامات مهم تخنیکی مثل جابجا سازی قطعات روی دست گرفته شد، اما هدف و مقصد از آن تا آخرین لحظه، راز باقی ماند.

با بررسی این همه چنین به نظر می‌رسد که آخرین لحظهٔ اتخاذ تصمیم ۱۲ دسامبر بوده است. «ساپر» نیز به این نتیجه رسیده است که به تاریخ ۱۲ دسامبر آخرین تصمیم در مورد اعزام قوا در دفتر کار برژنیف اتخاذ گردیده است. آماده گی‌های نظامی در آن زمان جریان داشت. از دهم دسامبر استینوف وزیر دفاع امریه‌ای را به لوی درستیز فرستاده بود. همزمان تغییر ارادهٔ سیاسی به ارادهٔ نظامی صورت گرفته بود. این سوال اهمیت دارد که چه زمانی تصمیم به تجاوز در ذهن رهبری سیاسی شکل گرفت. استینوف در ماه اکتوبر یا نوامبر به این نتیجه رسید. در ماه اگست وزیر دفاع هنوز قاطعانه علیه تجاوز نظر می‌داد. احتمالاً برژنیف در ماه سپتامبر، هنگام ملاقات با تره‌کی در مسکو تصمیم به تجاوز گرفت. بعد از قتل تره‌کی، هنگامی آشکار شد که چیزی خلاف توقع در جریان است، رهبر شوروی فقط در عقیدهٔ خود در مورد دخالت نظامی راسخ تر گشت.

دلایل دیگر عبارتند از تشکیل حکومت جدید به رهبری کارمل. به مشورهٔ سوسلف، رهبری جدید حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایجاد گردید. این واقعه در آغاز دسامبر روی داد. همچنان اگر چه نه رسماً، اما عیناً تصمیم به اجرای اقدامات در بهار (سپتامبر - اکتوبر) اتخاذ گردیده بود. ببرک به تاریخ ۱۳ دسامبر به بگرام پرواز کرد تا قدرت را به دست گیرد، اما موفق نگردید. بار دوم او برگشت، هنگامی که اعزام قوا موضوعی بود تصمیم گرفته شده و کاری بود آماده شده. کارمل خود در این زمان نمی‌توانست از اتحاد شوروی تقاضای کمک نظامی نماید. حکومت قانونی با رهبری تره‌کی و امین چندین بار از شوروی‌ها تقاضای کمک نموده بودند، اگر چه امین بر خلاف تره‌کی،

نتایج دیگری را از آن انتظار می‌برد.

در مجموع از روی اسنادی که به آن دسترسی داریم، می‌توان به این نتیجه رسید که در درون رهبری از اواسط سپتامبر تا آخر نوامبر اعتقاد به ضرورت دخالت نظامی به وجود آمد. در نوامبر به کمک رای‌گیری در بیروی سیاسی تصمیم رسمی‌ای اتخاذ گردید که کاری باید صورت گیرد. اما تصمیم در مورد دخالت نظامی در ۱۲ دسامبر اتخاذ گردید. این تفاوتِ برخورد ناشی از تردید طولانی و تضاد اطلاعات واصله به مسکو با اوضاع حقیقی بود.

اولین برنامه‌های تجاوز، چنانکه تصور می‌شود، قبل از مرگ تره کی، به دنبال هیئت پاولوفسکی طرح ریزی گردید. در آن زمان تقاضاهای قاطع در مورد کمک وجود داشت. «آرنولد» نظر دارد که عملیات به صورت دوامدار و همه جانبه از قبل طرح ریزی گردیده بود. این نظریه در غرب، بعد از وقوع حوادث به وجود آمد. برای اثبات این مدعا بعضی از فرامین را در مورد جابجاسازی قطعات کوچک، اعزام مشاورین مختلف و بالاخره سوق قطعات به آسیای میانه در ماه دسامبر دلیل می‌آورند. اما واقعیت این است که این اقدام در سطح خیلی پایین برای با ثبات ساختن اوضاع برای پیشگیری از دخالت مسلحانه آغاز گردیده بود. همه سخن در این است که در آخرین مرحله، الترناتیفی باقی نمانده بود. از یک طرف مسکو اعتراف می‌کرد که اوضاع خرابتر شده می‌رود. در تابستان ۱۹۷۹م اعزام هیئت‌ها، نشانه‌ای از بی اعتمادی داشت. از جانب دیگر مسکو امکان آن را می‌دید که با تغییر وضعیت استراتیژیکی در سراسر شرق میانه، از دشمنی امریکا با ایران استفاده نماید. از دیدگاه ذهنی زمان برای تجاوز مناسب بود. خلای به وجود آمده در شرق میانه را می‌شد با اعلان وابستگی افغانستان به ساحهٔ تحت نفوذ شوروی پُر ساخت.

در آخرین مرحله باید چرخش در سیاست شوروی در قبال افغانستان به وجود می‌آمد. برای صحت این مدعا این دلایل را می‌آورند: نخست تردید طولانی در اتخاذ تصمیم، دوم کشانیده شدن تدریجی در قضیه، سوم آخرین تلاش‌های پاپوتین برای هوشیار ساختن امین و چهارم اقدام به تجاوز طی چند روز. در مورد اینکه واقعاً چه کسی و با چه تقاضایی مراجعه کرده بود، می‌توان نتیجه‌گیری زیر را به عمل آورد: امریکایی‌ها تاکید دارند که تقاضا نه از طرف امین، بلکه از طرف کارمل صورت گرفته بود. اما در این صورت تقاضای کمک باید پس از تجاوز صورت گرفته باشد، نه از طرف حکومت قانونی افغانستان. این نظریه را مسکو شدیداً رد می‌کند. مسکو همیشه پافشاری داشته است که رژیم (امین) از قوای شوروی دعوت به عمل آورد تا به دخالت نظامی دست یازد.

واقعاً چنانکه در بالا با جزییات نشان داده شد، تره‌کی و امین از مارچ ۱۹۷۹م چندین بار تقاضای کمک نظامی نموده، خواستار دخالت قوای شوروی گردیدند. این تقاضاها تا اواسط دسامبر به مسکو مواصلت می‌ورزید. به اساس بعضی شواهد، تنها در ماه دسامبر ۱۹۷۹م امین چهار بار از رهبری شوروی تقاضای اعزام قوا را نمود. مسکو در برابر جهان خارج نمی‌توانست از تجاوز منحیث وسیله‌ای برای تغییر رژیم نام ببرد. یگانه اتکای مسکو بر تکرار تقاضاهای واصله بود، و این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که مسکو، کارمل را از ماه سپتامبر برای رهبری افغانستان انتخاب نموده بود. بعدها کارمل با ارایهٔ دلایلی اعلام داشت که او قطعات شوروی را برای کمک فرا نخوانده بود. این گفته‌ها همواره متضاد اند. شوروی‌ها ادعا دارند که امین به تاریخ ۲۶ دسامبر و کارمل به تاریخ ۲۷ دسامبر قاطعانه تقاضای کمک نموده بودند. در جنوری ۱۹۸۰م کارمل تایید

کرد که او و امین از شوروی‌ها تقاضای کمک نکرده بودند، بلکه شورای انقلابی به این عمل دست زده بود. چند ماه بعدتر او گفت که امین به هدایت شورای انقلابی عمل می‌کرد. پسانتر او اعتراف کرد که مسکو از او «استفاده» کرده است و این باعث شد تا از شوروی‌ها تقاضا کند برای مدت طولانی‌ای، محافظین شخصی در اختیار او بگذارند.

۵ - تیزس ها

تفکر استراتیژیکی آن زمان که با انگیزه‌های ایدیولوژیکی و شخصی در چوکات تنگ بیروکراسی دولتی در هم آمیخته بود، نقش مهمی را در اتخاذ تصمیم تجاوز بازی نمود. به اساس تحلیل انگیزه‌های احتمالی می‌توان تیزس‌های مختلفی را ارایه کرد، اما در مجموع دلایل خالصاً سیاسی و جیواستراتیژیکی در کار نبود. زیرا انگیزه‌های فردی و مناسبات متقابل مختلف با آن‌ها آمیزش یافته بود. هر دو «لست انگیزه‌ها» اگر توحید گردند ما را به تیزس‌های ذیل در مورد اینکه تصمیم در مورد دخالت گسترده نظامی چگونه می‌توانست باشد، می‌رساند.

تیزس در مورد اعزام قطعات

برژنیف به تره‌کی وعدهٔ سرنگونی امین را داده بود. تره‌کی و کارمل برای اینکه منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی آن‌ها را با هم آشتی دهد، در مسکو با هم ملاقات کردند. این برنامه تطبیق نگردید و تره‌کی به دستور امین کشته شد. کرملین که دچار شوک گردیده بود، تصمیم گرفت امین را با کارمل تعویض نماید. مسکو بهترین کار ممکن را در این حالت انجام داد و آن اینکه امین را

دچار سر درگمی ساخت، در حالی که خود او هدف اصلی تجاوز بود. این تیزس با «برنامۀ استفادۀ صلح‌آمیز» عساکر شوروی که از طرف امین در ماه اگست پیشنهاد شده بود، تقویه می‌گردد. عملیات جنگی پیش بینی نگردیده بود. این نظر که توسط مشاورین به مسکو رسانیده شده بود، مثبت ارزیابی گردید. در این مورد مثال دیگری را نیز می‌توانیم شاهد بیاوریم و آن اینکه ریبچنکو در ماه سپتامبر وظیفه گرفته بود تا به اردوی افغانستان کمک نماید که بعد از آن با چند تن از افسران سفرهایی برای شناخت منطقه به افغانستان انجام داد و موضوعات تکتیکی را مورد مطالعه قرار داد، مثل محل نشست طیارات، مساحت آن‌ها و غیره. اگر چنین آماده گی در سطح تکتیکی - عملیاتی صورت می‌گرفت، به مشکل می‌شد تردید کرد که نظر رهبری سیاسی چنین است که قوا بدون اینکه در عملیات جنگی حصه بگیرند باید به رژیم کمک نمایند. در اینجا این واقعیت نیز توجه را به خود جلب می‌کند که استینوف وزیر دفاع قبل از حرکت هیئت پاولوف قاطعانه علیه اعزام قوا موضع گرفته بود و موقف نظامیان و کارشناسان در داخل افغانستان را تایید می‌کرد. در آن زمان استینوف و سایر اعضای بلند رتبۀ رهبری تغییر رای دادند، زیرا آن‌ها دلایل نظامیان و قبل از همه نظر پاولوف را که بعد از برگشت از وظیفه به موضعگیری خود علیه اعزام قوا ادامه داد، نپذیرفتند. از طرف دیگر باید اطلاعات مهمی مواصلت ورزیده باشد که نظر استینوف و سایر اعضای بلند رتبۀ رهبری دگرگون گشت. این لحظۀ فیصله کُن می‌توانست سفر تره کی به مسکو و تصمیم سرنگونی امین بوده باشد. به گفتۀ افاناسیف امین خود با رفتار خویش زمینۀ ورود قطعات شوروی را در دسامبر مساعد ساخت. به هر اندازه‌ای که امین با تحکیم اقتدار فردی خود در ماه سپتامبر، حزب و سیاست را خساره‌مند

می‌ساخت، به همان اندازه رهبری در مسکو را معتقد به برداشتن چنین گامی (تجاوز) می‌ساخت. به هر مقداری که امین با سیاست غیر قابل پیش بینی شدهٔ خود از مسیر اصلی، یعنی مسیر مسکو منحرف می‌گردید، به همان اندازه امکانات اتخاذ تصمیم توسط شوروی‌ها بیشتر می‌گردید.

تیزس در مورد ارزیابی نادرست نفوذ رهبری افغانی

در اثر اطلاعات ناقصی که از کانال‌های زیاد به مسکو می‌رسید و اکثراً متناقض هم بودند، تصمیم مسکو در مورد اعزام قوا عملاً تحریک شده تلقی می‌گردد. هیچکس عملیات جنگی را محتمل نمی‌دانست و هیچکس در مورد جنگ‌های احتمالی پارا تیزانی سخن نگفته بود. در این مورد صرف اگارکف لوی درستیز به شکل دور افتاده مطالبی را اظهار داشته بود. ترکیب قطعات نیز به همین اساس شکل بندی گردیده بود - تصمیم در مورد به کارگیری قطعات ثقیل میکانیزه در میان بود که بیشتر مانع پیشبرد عملیات جنگی در آینده می‌گردید، تا اینکه مورد استفاده قرار گیرند. عملاً زمینه‌های اعزام قطعات که توسط خود نظام به وجود آمده بودند، از مدت‌ها قبل فراهم شده بود. چینل‌های اطلاعاتی در بخش‌های اقتصادی، دیپلوماسی و نظامی فعال بودند. به این ترتیب تحرکی را که خود سیستم اداری برژنیف به راه انداخته بود، به هیچ وجه نمی‌توانست توقف‌پذیر باشد. در آخرین تحلیل نظام نمی‌توانست تصمیم دیگری اتخاذ نماید. همزمان نفوذ حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رهبری افغانستان مورد ارزیابی مجدد قرار گرفت. مردم از نظام حمایت نمی‌کردند و به زودی آشکار شد که در کشور اصلاً طبقهٔ کارگر و دهقان وجود ندارد که بتواند نقش پیشاهنگ سیاسی را بازی نماید. روحانیون به صورت

سنتی از نفوذ بیشتر برخوردار بودند. برژنیف بیمار، با آن عده از اعضای بیروی سیاسی که بیشتر به او نزدیک به او بودند، در حالی تصمیم (به تجاوز به افغانستان - مترجم) گرفت که از مرگ ترهکی توسط امین و رویکار آمدن رژیم او و همچنان از دست دادن افغانستان به شدت احساساتی شده بود. سرنوشت راه خویش را دنبال می‌کرد. تا آن زمان ابزار سیاسی، اقتصادی و ایدیالوژیکی به کار گرفته شده بودند، یگاه راهی که باقی می‌ماند، استفاده از قوای نظامی بود.

بخش سوم

از استراتیژی نظامی به سوی استراتیژی صلح



فصل ششم

استراتیژی نظامی

۱ - مرحلهٔ اول: پس از اعزام قوا چه باید کرد (جنوری - فبروری ۱۹۸۰م)؟

استدلال رسمی شوروی پس از اعزام قوا

به تاریخ دوهم نوامبر ۱۹۸۰ میلادی بیروی سیاسی رسماً اعزام قوا را تایید کرد. کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی طی یک امریه مجموعاً ۵۰ هزار افراد را، به شمول دو هزار پرسونل ملکی و یکهزار عضو کی جی بی برای این کار توظیف نمود. اگر به بیرون نیز معلومات اندکی در این مورد درز کرده بود، اما برای بسیاری از افسران عالیرتبه و کارمندان مسوول نیز دریافت این امریه غیر مترقبه بود. به تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۷۹م، پس از تهدید واشنگتن، «پراودا» نظریهٔ تصمیم مسکو را مبنی بر اعزام قوا رد نمود. بیست و هشتم دسامبر خبری به نشر رسید حاکی از اینکه حکومت افغانستان با در نظر داشت تجاوزات حلقات امپریالستی، از اتحاد شوروی تقاضای کمک نموده است. (بر مبنای فحوای این تقاضا) اگر اتحاد شوروی دخالت نمی‌کرد، افغانستان تجزیه می‌گردید. چنین استدلال‌ها در جزییات با هم تفاوت داشتند. حکومت شوروی اطلاعیه‌ای را عنوانی زمامداران دول سوسیالستی و یا مامورین آن مقامات فرستاد و خبر داد که انقلاب اپریل ۱۹۷۸م، دست آوردهای

دموکراتیک ملت افغانستان و دست آوردهای مترقی کشور در معرض خطر جدی قرار دارند.

«دخالت جدی بعضی از حلقات در امور افغانستان نه تنها ادامه دارد، بلکه ابعاد آن گسترش می یابد. گروپ‌های مسلح و اسلحه برای عناصر ضد انقلاب و باندها که فعالیت‌های شان از بیرون مرزها رهبری می‌گردد، به سرزمین افغانستان اعزام می‌گردند. هدف از این دخالت کاملاً آشکار است - نابودی ساختار مترقی و دموکراتیکی که در اثر پیروزی انقلاب توسط ملت افغانستان ایجاد گردیده است.

با وجودی که مردم افغانستان و قوای مسلح آن در جریان مدت درازی سرسختانه دخالت قوت‌های ارتجاعی و امپریالستی را عقب می‌زنند، تهدیدات افزایش می یابد. این امر تا اندازه‌ای زیادی ناشی از این امر است که امین و حلقهٔ کوچکی که به آن اتکا دارد، به نابودی ظالمانه و خاینانهٔ نور محمد تره کی رهبر انقلاب، بسیاری از شخصیت‌های نامورِ وفادار به انقلاب و انترناسیونالیزم سوسیالستی و صدها و هزاران تن از کمونست‌ها، به شمول پرچمی‌ها و خلقی‌ها، دست زدند.»

بر مادهٔ ۵۱ منشور سازمان ملل متحد که حق دول را مبنی بر دفاع از خود رسمیت داده است، نیز برای عملکرد اردوی شوروی استناد صورت می‌گرفت.

«با اتخاذ این تصمیم موقت، به تمام دولی که اتحاد شوروی با آن‌ها روابط دیپلوماتیک دارد توضیح می‌دهیم که ما صرف به تقاضای رهبری جدید دولت افغانستان از اتحاد شوروی مبنی بر کمک و همکاری در مبارزه علیه تهدیدات خارجی، به این عمل دست یازیده‌ایم. در این مورد اتحاد شوروی منافع مشترک افغانستان و کشور خود را در مسایل امنیتی که در موافقتنامهٔ دوستی و همکاری منعقدهٔ سال ۱۹۷۸م پیش بینی گردیده است و همچنان پاسداری از صلح در منطقه را در نظر دارد.

واکنش مثبت اتحاد شوروی به این تقاضای رهبری افغانستان، همچنان بر مادهٔ پنجاه و یکم منشور سازمان ملل متحد، که حق انکارناپذیر دول را به دفاع از خود چه به صورت جمعی و چه فردی، در

خنثی سازی تجاوزات و استقرار صلح پیش بینی می‌کند، نیز استوار است.

ما همچو دوستان ما طبعاً تصور می‌کنیم که حلقاتی در غرب و شرق وجود دارند که کارزار تبلیغاتی را علیه کمک و حمایتی که قانوناً از طرف اتحاد شوروی به افغانستان انقلابی ارایه گردیده است به راه خواهند انداخت....»

این موقف در نیویارک توسط نمایندهٔ اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد نیز با همین جزییات ارایه گردید. او وظیفه داشت که هر گونه اتهام وارده بر اتحاد شوروی را رد نماید. برای پوشش تبلیغاتی اقدام اتحاد شوروی در افغانستان، تقاضای رهبری افغانستان را مبنی بر کمک، اساسی برای دخالت نظامی قلمداد می‌کردند:

«۱ - در تمام کارهای تبلیغاتی باید تقاضای رهبری افغان از اتحاد شوروی مبنی بر کمک نظامی و اطلاعیهٔ تاس در این مورد اساس قرار گیرد.

۲ - نظریهٔ اساسی در این مورد چنین باشد که اعزام قطعات محدود اتحاد شوروی به افغانستان که به اثر درخواست رهبری افغانستان صورت گرفته است، یک هدف دارد و عبارت است از ارایه کمک به مردم و حکومت افغانستان و همکاری در مبارزه علیه تجاوزات خارجی. این اقدام اتحاد شوروی هیچ هدف دیگری را دنبال نمی‌کند.

۳ - خاطر نشان باید ساخت که در اثر اقدامات تجاوزکارانهٔ خارجی. دخالت روز افزون خارجی در امور داخلی افغانستان دست آوردهای انقلاب ثور و استقلال و تمامیت ارضی افغانستان نوین در معرض تهدید قرار گرفته است. در چنین شرایطی اتحاد شوروی که جمهوری دموکراتیک افغانستان چندین بار برای کمک به قطع دخالت‌های خارجی به آن مراجعه نموده بود، پاسخ مثبت ارایه نمود....

۴ - تقاضا.....و پاسخ مثبت به آن.......کاملاً به دو دولت مستقل اتحاد شوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان مربوط می‌شود....آن‌ها همچو هر کشور دیگر عضو سازمان ملل متحد از حق دفاع جمعی و فردی که در مادهٔ ۵۱ منشور سازمان ملل متحد پیش بینی گردیده است، برخوردار

می‌باشند.

۵ - در توضیح به تغییرات در رهبری افغانستان باید خاطر نشان ساخت که این موضوع به امور داخلی مردم افغانستان مربوط می‌گردد...

۶ - به هر گونه نظریه‌ای مبنی بر دخالت اتحاد شوروی در امور داخلی افغانستان باید جواب قاطع و مستدل ارایه نمود...»

کمیتهٔ مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی نیز اعلامیه‌ای(۱) در مورد اعزام قوا به افغانستان صادر نمود:

«پس از کودتای نظامی و قتل رفیق نور محمد تره‌کی منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی در سپتامبر سال روان توسط حفیظ الله امین، اوضاع در افغانستان به شدت وخیم گردیده و خصلت بحرانی به خود گرفته است.

حفیظ الله امین رژیم دیکتاتوری فردی را در کشور بنا نهاده و موقف کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شورای انقلابی را عملاً در حد ارگان‌های زیر دست پایین برده است. در مقامات رهبری حزبی و دولتی اشخاصی توظیف گردیدند که یا از نگاه خویشاوندی با امین پیوند داشتند یا اینکه به او شخصاً وفادار بودند. بسیاری از اعضای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا از صفوف حزب، شورای انقلابی و ادارات دولتی اخراج گردیدند و یا اینکه زندانی شدند. اشتراک کننده گان فعال در انقلاب ثور که علاقهٔ خود را به اتحاد شوروی پنهان نمی‌کردند و آنانیکه از نورم‌های لینینی در زنده گی درون حزبی دفاع می‌کردند، تصفیه گردیدند و نابودند شدند. حفیظ الله امین حزب و مردم را فریب داد...

به دستور مستقیم حفیظ الله امین در جمهوری دموکراتیک افغانستان شایعات منظمی پخش گردید که موجب تخریب اتحاد شوروی و سایه

۱- در متن چنین آمده است. اما این اعلامیهٔ کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی نه، بلکه یادداشتی بود که توسط اعضای کمیسیون امور افغانستان در بیروی سیاسی اندروپوف، گرومیکو، استینوف و پاناماریف به تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۷۹م عنوانی کمیته مرکزی ترتیب گردیده بود. مترجمین روسی.

افگندن بر فعالیت‌های کارمندان شوروی در افغانستان که در تماس‌های شان با مقامات افغانی محدودیت هایی وضع گردیده بود، می‌شد.

در عین زمان تلاش هایی هم برای ایجاد ارتباط با امریکایی‌ها با تایید حفیظ الله امین مبنی بر «سیاست متوازن خارجی» صورت گرفته بود. حفیظ الله امین عملاً دیدارهای سازشکارانه‌ای را با نمایندهٔ فوق العادهٔ امریکا در کابل به پیش می‌برد. حکومت افغانستان زمینه‌ای مناسبی را برای فعالیت مرکز فرهنگی امریکا مساعد ساخت. به هدایت حفیظ الله امین مامورین استخباراتی جمهوری دموکراتیک افغانستان فعالیت علیه سفارتخانهٔ امریکا را متوقف ساختند.

. . . دامنهٔ تصفیه‌های سیاسی هر چه بیشتر جنبهٔ عمومی را به خود می‌گرفت. تنها در جریان حوادث پس از سپتامبر بیش از ۶۰۰ عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان، نظامیان و سایر اشخاصی که در مخالفت با امین قرار داشتند، بدون تحقیق و محاکمه نابود گردیدند. عملاً کار به نابودی حزب می‌کشید.

. . . ببرک کارمل و اسد الله سروری که در بیرون از کشور در تبعید به سر می‌برند با درک دقیق از تمایلات ضد امین در افغانستان، در مورد سرنوشت انقلاب و استقلال کشور اعلام خطر نموده و در راستای اتحاد همه گروپ‌هایی که در مخالفت با امین قرار داشتند به فعالیت پرداختند...

اختلاف نظرهای موجود از بین برده شد...انشعاب حزب...ببرک به حیث رهبر مرکزیت جدید حزبی انتخاب گردید.

توده‌های وسیع مردم از سرنگونی رژیم حفیظ الله امین استقبال و حمایت خویش را از برنامهٔ اعلام شده توسط حکومت جدید ابراز نموده‌اند. اوضاع در کشور رو به ثبات است...

ببرک یکی از آگاه‌ترین رهبران حزب دموکراتیک خلق در مسایل تیوریتیکی به شمار می‌رود که مسایل افغانستان را به صورت عینی و هوشیارانه تحلیل می‌نماید. . . او همواره از پرستیژ خوبی در حزب و کشور برخوردار بوده است.»

این اطلاعیه‌ای که توسط اندروپوف، گرومیکو، استینوف و

پاناماریف به کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی ارسال گردیده بود، موقف اتحاد شوروی را بازتاب می‌دهد. مسکو بیم داشت که پس از به اقتدار رسیدن امین، کنترول خود را بر اوضاع از دست بدهد. چگونگی قتل تره‌کی. رویهٔ امین با رفقای قدیم انقلابی‌یی که به اتحاد شوروی وفادار بودند و ایجاد تماس‌ها با امریکایی‌ها و نماینده‌گان احزاب اسلامی، تصورات غریبی را به وجود آورده بود. از دیدگاه مسکو هنوز تثبیت نگردیده بود که آیا امریکایی‌ها با این تلاش‌های امین برخورد مثبت نموده بودند و یا اینکه با او تماس نگرفتند. صرف اخبار دریافتی از کابل و ذهنیت ایجاد شده ناشی از آن‌ها در مسکو نقش قاطعی را در اتخاذ تصمیم (مبنی بر تجاوز) بازی نمود. اشاره به ببرک و سروری نشاندهندهٔ این امر است که مسکو صرف به تقاضاهای حکومت گذشته مبنی بر کمک که توسط تره‌کی و امین ارایه گردیده بود، مبادرت به این اقدام ننموده است. تقاضاهای قبلی به نحوی خصلت تبرئه را به خود گرفته بودند. مسکو بر کارمل انگشت گذاشت که طبعاً نمی‌توانست قبل از اینکه در راس دولت قرار گیرد، چنین تقاضایی ارایه دهد. او بعد از قتل امین به کابل رسید.

در آخر جنوری بعد از جابجایی قطعات، بیروی سیاسی یکبار دیگر مسئلهٔ افغانستان را با در نظر داشت اینکه چگونه با مخالفت‌های بین المللی برخورد صورت گیرد، مورد بررسی قرار داد.

«کمک به موقع و همه جانبه اتحاد شوروی، منجمله کمک نظامی به افغانستان و برپایی حکومت ببرک کارمل، شرایط لازمی را برای ثبات اوضاع در افغانستان به وجود آورد و بر انکشاف بعضی از جریانات خطرناک برای اتحاد شوروی که در شرق میانه به وجود آمده بود، نقطهٔ پایان گذاشت.

همزمان انکشاف اوضاع گواهی می‌دهد که امریکا و متحدین آن و جمهوری مردم چین این هدف را در برابر خود قرار داده‌اند تا از اوضاع

افغانستان برای ایجاد فضای انتی سوویتیزم (ضد شوروی) و درست جلوه دادن فعالیت‌های ضد شوروی در عرصهٔ سیاست خارجی که منظور از آن تغییر دادن توازن قوا است، به نفع خود استفاده نمایند...

برای تامین منافع گستردهٔ خارجی اتحاد شوروی لازم است تا در آینده نیز اقدامات تهاجمی‌یی را که در ارتباط با اوضاع افغانستان به کار گرفته‌ایم، ادامه یابد....

- در ارتباط با ایالات متحدهٔ امریکا، در آینده نیز با ادامهٔ سیاست متوازن و قاطع در امور بین المللی در برابر تحریکات به راه انداخته شده توسط ادارهٔ کارتر، مقاومت صورت گیرد. بدون در نظر داشت اینکه واشنگتن در آینده نیز مبتکر سیاست ضد شوروی و جهت دهندهٔ فعالیت‌های متحدین خود خواهد بود، اقدامات متقابل ما باید بر اساس مجموع مناسبات چندین جانبهٔ اتحاد شوروی با امریکا استوار باشد.

- تاثیرافگنی بر موقف متحدین مختلف امریکا در ناتو، قبل از همه فرانسه و آلمان غرب باید شدت یابد و به صورت اعظمی از اختلافات این کشورها با امریکا در ارتباط با انتخاب پاسخ متقابل به اقدامات اتحاد شوروی در افغانستان، به نفع ما استفاده صورت گیرد.

- باید در نظر داشت که اوضاع در افغانستان از طرف ایالات متحدهٔ امریکا و جمهوری مردم چین بهانهٔ مناسبی بر محور انتی سوویتیزم به شمار می‌رود تا اقدامات دراز مدتی را برای ایجاد ارتباط بین واشنگتن و پیکن به منظور انکشاف مناسبات در محدودهٔ به اصطلاح اتحاد سه گانهٔ ایالات متحدهٔ امریکا - جمهوری مردم چین و جاپان روی دست گیرند.

- مسئلهٔ راه اندازی فعالیت‌های گسترده در حمایت از انقلاب افغانی و کمک‌های برادرانهٔ اتحاد شوروی به جمهوری دموکراتیک افغانستان با رهبری احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای کاپیتالستی و رو به انکشاف مورد بحث قرار گیرد. ضمناً با به کارگیری امکانات غیر رسمی، باید اقداماتی را در راستای جذب سایر سازمان‌های اجتماعی و مطبوعاتی به این فعالیت‌ها روی دست گرفت.»

این مسئله که رژیم کارمل در آینده چگونه در افغانستان فعالیت

نماید، نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود.

«تحکیم حکومت مردمی در کشور در سال‌های آینده و ثبات اوضاع سیاسی و اقتصادی در افغانستان از بسیاری جهات به این مربوط است که تا چه اندازه می‌توان وحدت عمل را در صفوف حزب و اتحاد همهٔ نیروهای مترقی و ملی وطنخواه را در یک جبهه تامین نمود.

با در نظر داشت این موضوع، باید کمک و حمایت همه جانبه‌ای را از رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در راستای تحقق اهداف انقلاب ثور و توصیه‌های ما در مسایل کلیدی تشکیلاتی حزبی و دولتی و انکشاف اقتصادی که نکات عمدهٔ آن قرار ذیل است، به عمل آورد:

- استفاده از تجربهٔ بعضی از کشورهای سوسیالستی (چکوسلواکیا، بلغاریا و غیره) در حل مسایل مربوط به ایجاد جبههٔ گسترده‌یی متشکل از چپی‌ها و نیروهای ملی - دموکراتیک به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان. تقویت تاثیر حزب بر جوانان، به ویژه محصلان، ایجاد یک تعداد سازمان‌های ورزشی، فرهنگی و غیره برای کمک به کمسمول (سازمان جوانان لیننستی که در چوکات حزب کمونیست اتحاد شوروی ایجاد گردیده بود و از جوانان در تطبیق اهداف حزب استفاده می‌نمود - مترجم).

- برقراری ارتباطات و آغاز مذاکرات با رهبران و سران قبایل عمدهٔ جنگی در افغانستان در تلاش یافتن راه‌های دستیابی به سازش در مورد قطع مبارزهٔ ضد دولتی توسط آنان...

- بررسی برنامهٔ دراز مدت کاری با روحانیون مسلمان در جهت جذب شخصیت‌های متنفذ آنان به همکاری با دولت، نفی نمایندگان حلقات ارتجاعی روحانیت، ایجاد تماس‌ها با روحانیون شیعه، جلوگیری از هر گونه تبعیض، به هر شکلی که باشد (منجمله اقتصادی)، در برابر شیعه‌ها.»

مقاومت در مسکو

به زودی در مسکو خارج از حلقات رهبری نشانه‌های از مقاومت علیه تصمیم اتخاذ شده به مشاهده رسید. به تاریخ بیستم جنوری نامۀ احتجاجیه‌یی به امضای الیگ بُگومولوف و عدۀ دیگری از دانشمندان عنوانی کمیته مرکزی مواصلت نمود. در این نامه اقدام (تجاوز به افغانستان) بررسی و نتیجه گیری شده بود که در پهلوی مراکز تقابل در اروپا علیه ناتو و در آسیای شرقی علیه چین، مرکز خطرناک سومی تشنج نظامی - سیاسی در جبهه جنوب به وجود آمده است. نویسندگان نامه به خطر تحرکات نظامی اشاره کرده بودند. به گفتۀ نویسندگان نامه، این اقدام باعث تحریم خلع سلاح و خنثی سازی تلاش‌ها برای تحدید مسابقات تسلیحاتی گردیده و امکان بهبودی احتمالی مناسبات چین و شوروی را مدت زیادی از بین برده بود. همچنان یک تعداد از دول سوسیالستی از اتحاد شوروی فاصله گرفتند و عدم دخالت خود را در یک جنگ دراز مدت فرسایشی ابراز کردند. مرز مجازی که در مناسبات با «جهان سوم» موجود بود، نقض گردیده بود. منافع حاصله از این اقدامات به مراتب کمتر از خسارات آن به اتحاد شوروی بود. تشدید فشارهای اقتصادی و سیاسی بر کشور پیش بینی می‌گردید. نویسندگان نامه خاطر نشان ساختند که از سیاست اتحاد شوروی، حتی متحدین عنعنوی اتحاد شوروی چون کوریای شمالی، رومانیا و یوگوسلاویا نیز دوری خواهند جست. این سند را مورد توجه قرار ندادند و مدت زیادی پنهان نگهداشته می‌شد. در نتیجه بگومولوف به اقدامات مشابۀ دیگری دست نیازید.

تابستان سال ۱۹۸۰م ساخاروف نامه‌یی عنوانی برژنیف و همه سران دول جهان - اعضای ثابت شورای امنیت ملل متحد نگاشت. او خاطر نشان ساخت که اوضاع افغانستان، وضعیت سیاسی در جهان به

هم زده، مسئلهٔ خلع سلاح را مورد سوال قرار داده و جهان را به خطر مستقیم مواجه ساخته است. به گفتهٔ او، اقدام اتحاد شوروی مستقیماً زمینه را برای افزایش بودجه‌های نظامی و طرح برنامه‌های جدید تخنیکی - نظامی در کشورهای بزرگ جهان مساعد خواهد ساخت. ساخاروف هفت مادهٔ ذیل را پیشنهاد کرد:

۱ - انعقاد موافقنامهٔ صلح و قطع جنگ.

۲ - آمادگی اتحاد شوروی برای اخراج قطعات و جاگزینی قطعات ملل متحد به عوض آن‌ها.

۳ - تقاضای بیطرفی افغانستان.

۴ - ارایهٔ پناهندگی سیاسی به کشورهای عضو ملل متحد، منجمله اتحاد شوروی، به آن عده افغان‌هایی که آرزوی ترک کشور را دارند.

۵ - ارایهٔ کمک‌های اقتصادی به افغانستان در محدودهٔ بین المللی.

۶ - انتقال همه جانبه حکومت کارمل به شورای موقت الی راه اندازی انتخابات جدید تحت نظارت سازمان ملل متحد.

۷ - اعلام عفو.

کمتر کسانی به جز از ساخاروف، به نشر احتجاج رسمی پرداخته‌اند.

سیاست کارمل

کارمل به تاریخ سوم جنوری، به رسانه‌های گروهی کشورهای سوسیالستی از انتقال قدرت خبر داد. او در بیانیهٔ خود امین را متهم به جاسوسی برای سیا و قتل یک تا یک و نیم ملیون انسان نمود. کارمل دور جدید را مرحلهٔ نوین انقلاب ثور نامید.

هنگام ملاقات گرومیکو وزیر خارجهٔ اتحاد شوروی با شاه محمد دوست همکار افغانی‌اش در مسکو، بیانیهٔ ترویانفسکی نمایندهٔ اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد مورد بررسی قرار گرفت:

« شاه محمد دوست: . . . می‌خواستم مخصوصاً خاطر نشان بسازم که پس از بیست و هفت دسامبر ۱۹۷۹م، انقلاب ثور به مرحلهٔ نوین تکامل خویش پا نهاده است.

اسناد غیر قابل انکاری در دست است که حفیظ الله امین - این فاشیست نوظهور و قاتل ملت افغانستان، اجنت امریکا و امپریالیزم جهانی - مشی بدنام ساختن اهداف انقلاب ثور، جنبش دموکراتیک در افغانستان و دوستی افغان - شوروی را در پیش گرفته بود. حفیظ الله امین و گروپ او به تصفیهٔ فزیکی بسیاری از وفاداران حزب، شخصیت‌های زحتمکش و وطنپرستان واقعی کشور دست زدند.

برکناری حفیظ الله امین و گروپ او از قدرت یک اقدام مهم تاریخی بوده و پاسخی بود به تقاضای روز افزون نیروهای دموکراتیک وفادار به انکشاف مترقی افغانستان. اگر وقایع بیست و هفتم دسامبر نمی‌بود، استقلال ملی افغانستان از بین می‌رفت و پارچه‌های افغانستان به ایران، پاکستان و چین ملحق می‌گردید و حاکمیت امریکا و دیگر کشورهای غربی بر آن تحقق می‌یافت

.....اکنون در افغانستان جبههٔ ملی تحت قیادت حزب دموکراتیک خلق در حال ایجاد است...

اوضاع داخل کشور هنوز دشوار و نگران کننده است. نیروی‌های ضد انقلابی، در گام اول باندهای آدمکشی که از پاکستان اعزام می‌گردند، به اقدامات فعال علیه قدرت مردمی جمهوری دموکراتیک افغانستان ادامه می‌دهند. شورشیان موفق شده بودند کنترول یک تعداد از ولایات را چون کندز، تخار، سمنگان و بدخشان به دست بگیرند. اما با اتکا به‌کمک اتحاد شوروی، نیروهای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان توانستند ضد انقلاب را از ولایات نام برده عقب برانند...

در مجموع سیر اوضاع در افغانستان رو به بهبود است. در بسیاری از این موارد قطعات محدود اتحاد شوروی در افغانستان نقش مثبتی را ایفا می‌کنند... مهم این است که دیگر نباید اشتباه کرد. پیروزی اهداف انقلاب ثور در گرو این موضوع است.

ا.ا گرومیکو:...برای ما جای خرسندی است که رهبری کنونی

جمهوری دموکراتیک افغانستان با تفاهم به مشوره‌ها و تمنیات نیک جانب شوروی برخورد می‌نمایند...

نخست - قدرت‌های غربی، قبل از همه امریکا پروپاگند خصمانه و گسترده‌ای را علیه اتحاد شوروی و انقلاب افغانستان به راه انداخته‌اند...

دوم -..نزد شما، رفیق وزیر، همه اساسات وجود دارد که نه به عنوان متهم، بلکه به عنوان متهم کننده تبارز کنید. فکر می‌شود که برای اینکار فاکت‌های زیادی وجود دارد. به این ترتیب خیلی مهم است که نه دفاع، بلکه حمله صورت گیرد و قاطعانه دسایس امپریالستی را خنثی نمود.

سوم - لازم است مخصوصاً خاطر نشان ساخته شود که اعزام قطعات محدود اتحاد شوروی به افغانستان در پاسخ به تقاضاهای مکرر حکومت افغانستان از حکومت اتحاد شوروی صورت گرفته است. این تقاضاها قبلاً از طرف نور محمد تره کی، هنگامی که در مسکو قرار داشت و حفیظ الله امین صورت گرفته بود.

کارتر می‌خواهد تصوری را به وجود بیاورد که گویا اتحاد شوروی تقاضای اعزام قطعات نظامی ما را به افغانستان، صرف از طرف رهبری جدید افغانستان دریافت داشته است. اما باید قاطعانه این ذهنیت را از بین برد و با استناد به تاریخ می‌توان ثابت ساخت که بنا بر دخالت‌های بلاوقفهٔ جوانب خارجی در امور داخلی افغانستان این کشور مجبور شد چند بار از اتحاد شوروی تقاضای کمک، منجمله کمک نظامی نماید.

چهارم - باید به صورت واضح تاکید کرد که قطعات محدود اتحاد شوروی صرف برای آن به افغانستان اعزام شده اند تا با این کشور در عقب زدن تهاجم مسلسل نیروهای خارجی، از آنجمله پاکستان، جایی که اردوگاه مهاجرین را با تلاش‌های امریکا، سایر نیروهای غربی و چین به مراکز تربیه گروپ‌های بیشمار جنگی و اعزام آن‌ها به افغانستان تبدیل نموده است، کمک نماید.

پنجم - تغییر رهبری در جمهوری دموکراتیک افغانستان، موضوع کاملاً داخلی افغانستان است... حاکمان کشورهای غربی، مخصوصاً تاچر تلاش دارند تغییر رهبری در افغانستان و ورود قطعات نظامی اتحاد شوروی به افغانستان را موازی به هم قرار داده و می‌گویند گویا بین این دو

واقعه ارتباطی موجود است...

ششم - می‌توان باز هم اعلان نمود که قطعات محدود اتحاد شوروی فوراً از افغانستان خارج شوند، در صورتی که علل اعزام آن‌ها به افغانستان از بین بروند و به محض آنکه توطئه‌های دشمنانه از خارج قطع و امنیت افغانستان تامین گردد. . .

دهم - در ارتباط با تصمیم ایالات متحده امریکا مبنی بر توسعه ارسال تسلیحات به پاکستان، باید این نظر را ارایه کرد که بعضی از نیروهای خارجی، به خصوص ایالات متحدهٔ امریکا منافع خود را نه در استقرار آرامش، بلکه در وخامت اوضاع و انکشاف وضعیت بحرانی در این منطقه می‌بینند....»

در ساحات اقتصادی و سیاسی، رژیم جدید به رهبری کارمل اهداف ذیل را به تصویب رسانید: متحد ساختن ملیت‌های کوچک و بزرگ و قبایل افغانستان؛ جلوگیری کامل از تبعیض‌های ملی، زبانی و قومی؛ تامین آزادی‌های دینی؛ انکشاف و تحکیم دموکراسی، خاتمه دادن به استبداد و رشوه خواری؛ اکمال و انکشاف ادارات رهبری کننده؛ بهبود شرایط زنده‌گی و کار؛ حمایت همه جانبه از بخش خصوصی، اقتصاد سبک، تجارت، ترانسپورت، زراعت و مالداری، دفاع از سرمایه‌های خارجی، ارتقای سطح معارف، سطح فرهنگی و تخصصی توده‌های مردم.

مسکو در پهلوی کمک‌های نظامی و اقتصادی، کمک‌های تبلیغاتی نیز ارایه می‌کرد. پیشنهادی که قبلاً در زمان تره کی در مورد تاسیس ایستگاه قوی رادیویی ارایه گردیده بود، اینک پذیرفته شده بود.

این حالت که اوضاع به دشواری انکشاف می‌نمود و اقداماتی را برای بهبود آن طلب می‌کرد، کاملاً روشن و آشکار بود. این موضوع در سطح برنامه ریزی صرف در ماه اپریل ۱۹۸۰م در سندی تحت نام

«اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان» بازتاب یافت. در این سند ساختار و چگونگی فعالیت حکومت تشریح گردیده بود. این سند همزمان «بدیلی» برای قانون اساسی نیز گشت. بیرق سرخ خلقی‌ها که توهین به مسلمانان بود، به بیرق سیاه - سرخ - سبز مبدل گشت. گام دیگر را ایجاد جبههٔ ملی پدر - وطن در بهار سال ۱۹۸۰ تشکیل داد.

فرامینی به تصویب رسید که مصادرات غیر قانونی امین را ملغی قرار داد، معاش کارگران افزایش یافت و رضایت افسران جلب گردید. بین دهقانان مواد زراعتی و کود توزیع گردید و همچنان کمک‌های تخنیکی و قرضه‌های اضافی برای شان ارایه گردید. بهای محصولات زراعتی تا سه چنند بلند برده شد. یک سلسله اقدامات دیگر اجتماعی - سیاسی اعلام گردید. کارمل اعلام داشت که مایل است به فعالیت‌های احزاب ملی - مترقی و گسترش پایگاه اجتماعی رژیم، متشکل از همه اقشار جامعه اجازه دهد. مرحلهٔ تا قبل از بیست و هفتم دسامبر ۱۹۷۹م، «مرحلهٔ اشتباه و تحریف» نامیده می‌شد. وفاداران امین از تمام پست‌های رهبری برکنار گردیده و بعضی از آنان زندانی گردیدند. بعضی اقداماتی به منظور جلوگیری از انشعاب در آینده، اتخاذ گردید. در نتیجهٔ عفو زندانیان سیاسی، پانزده هزار زندانی زمان امین رها گردیدند. این کار ممکن ساخت که با لحن دراماتیکی نشان داده شود که چگونه امین از قدرت استفاده می‌کرد و در ماه‌های آخر به تحکیم اقتدار خویش می‌کوشید. برای چنین کاری، برای تبلیغ از صرفه جویی کار نمی‌گرفتند. هدف از این مصرف را آشتی با روحانیون تشکیل می‌داد.

اما توجهٔ بیشتر به امنیت کشور مبذول می‌شد. در بعضی از ولایات مثل پکتیا، پکتیکا، کنر و غیره عملیات خرابکارانه‌ای علیه

ساختمان‌های دولتی صورت گرفت و همزمان تبلیغات ضد انقلابی و ضد شوروی اشاعه یافت. اهداف چنین عملیات را مخصوصاً موسساتی که نمایانگر دوستی افغان - شوروی بود، از آنجمله موسسات آبیاری و استیشن‌های برق تشیکل می‌داد. رقم تهاجمات در ساحهٔ جلال آباد افزایش یافت. نیروهای مقاومت اساساً در دو جهت عمل می‌کردند. از یک طرف نابودی گروپ هایی که از رژیم جدید حمایت می‌کردند و از جانب دیگر ایجاد پایگاه‌ها و مراکز در نزدیکی مرز، قبل از همه در پاکستان و ایران.

کارمل که با کمک شوروی‌ها به حیث رئیس حکومت انتخاب شده بود، می‌کوشید اعتماد مردم را جلب نماید. بعد از رها ساختن زندانیان سیاسی، نظر به اظهاراتی که صورت می‌گیرد، هزاران مبارز نیروی مقاومت، منجمله بلوچ‌ها و رؤسای قبایل پشتون سلاح خود را بر زمین گذاشته و باور خود را به سر منشی جدید کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ابراز داشتند.

همزمان او به مسئلهٔ مشکل دیگری نیز برخورد که همانا ایجاد سازمان جدیدی بود از بقایای حزب دموکراتیک خلق که در اثر مبارزهٔ قدرت در جریان سال‌های آخر شدیداً از لحاظ کمیت ضربه خورده بود. کارمل ایجاد جبههٔ ملی را اعلام نمود و برنامه‌ای را شامل پنج ماده: آزادی زندانیان سیاسی، قطع خودسری‌ها، احترام به اسلام، تامین آزادی‌های فردی و آزادی‌های دموکراتیک به تصویب رسانید.

کارمل تصوری را در ذهن کارمندان بلندپایهٔ شوروی که به کابل می‌آمدند، ایجاد کرده بود که او تا هنوز همهٔ وظایف و مسوولیت‌هایی را که یک رهبر دولت دارا است، نمی‌داند. سوکولف در جریان صحبتی، صریحاً به او خاطر نشان ساخت که قوای شوروی برای آن به افغانستان آمده‌اند تا حمایهٔ اخلاقی از رژیم جدید به عمل بیاورند و

بر قوای ضد دولتی تاثیر روانی وارد نمایند. قطعات می‌توانند از مهمترین نقاط دفاع نمایند تا نیروهای مسلح افغانستان را برای پیشبرد عملیات نظامی علیه نیروهای مقاومت فارغ سازند. در صورت ضرورت آن‌ها می‌توانند قوای افغانی را عملیات جنگی بیاموزند. مسایل تخنیک و ارسال اسلحه، موضوعی است که در سطح حکومت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سوکولف به افسران عالیرتبهٔ افغانی اعلام نمود که بین قطعات شوروی و نیروهای مقاومت نباید تصادم صورت گیرد. صبح پنجم جنوری او با رفیع وزیر دفاع ملاقات نمود. نظر به بررسی مشاورین، بعضی از کارمندان عالیرتبهٔ رهبری نظامی فاقد دانشی بودند که برای اجرای وظایف محولهٔ شان لازمی بود. سفرهای تحقیقاتی تصورات غیر رضایبخشی را در مورد قوای مسلح افغانی به وجود می‌آورد. مهمترین هدف را تجمع و تمرکز قوت‌ها تشکیل می‌داد.

واکنش‌ها در خارج

تجاوز واکنش قاطع و تندی را برانگیخت که شوروی را مجبور به اتخاذ موضع دفاعی ساخت. کارزاری به راه انداخته شد که موفقیت چندانی در قبال نداشت. نه تنها غرب، بلکه بسیاری از کشورهای «جهان سوم» حرکت اتحاد شوروی را نکوهش نمودند. در جنوری ۱۹۸۰م در سازمان ملل متحد، ۱۰۴ کشور علیه اتحاد شوروی رای دادند و صرف ۱۸ کشور از آن حمایت نمودند. گذشته از آن عمل اتحاد شوروی را کنفرانس وزرای خارجه دول اسلامی و پارلمان اروپا نیز تقبیح کردند. احتجاج جهانی را ایالات متحده امریکا رهبری می‌کرد. کارتر با ذکر اینکه خطر نهایی جهان را تهدید می‌کند، با برقراری تماس‌های تیلفونی با سران دول فرانسه، انگلستان، آلمان غرب،

ایتالیا و پاکستان به شدت واکنش نشان داد. همانقدری که واشنگتن برخورد آرامی در برابر انقلاب ثور داشت، به همان اندازه در برابر اعزام قوا واکنش تندی نشان داد. بیست و هشتم دسامبر کارتر پیامی به برژنف ارسال داشت که طی آن منشی عمومی را به فرا خواندن قوا دوعت کرده بود. به گفتهٔ رئیس جمهور، اگر اتحاد شوروی مفاد این پیام را نمی‌پذیرفت، پاسخگوی عواقب آن باید می‌بود. در این حال او تهدید کرده بود که این عمل جداً بر روابط امریکا و اتحاد شوروی تاثیر خواهد گذاشت. برژنف در پاسخ خود که لحن تهاجمی و غیرعادی در مناسبات بین دو رهبر داشت، در روی «خط داغ» گفت:

«. . . به هیچوجه نمی‌توان با نتیجه‌گیری شما در مورد اینکه اینک در جمهوری دموکراتیک افغانستان چی می‌گذرد، موافق بود. از طریق سفیر شما در مسکو، به جانب امریکایی و شخصاً به شما توضیحات قانع کننده و مستندی در مورد آنچه که در آنجا می‌گذرد و همچنان دلایلی که باعث ارایهٔ جواب مثبت در برابر تقاضاهای افغانستان در مورد اعزام قطعات محدود اتحاد شوروی گردید، ارایه کرده‌ایم.

خیلی شگفتی آور به نظر می‌رسد که در پیام شما واقعیت اصلی که همانا تقاضای حکومت افغانستان در مورد اعزام قوای ما به این کشور است، مورد تردید قرار گرفته است. باید خاطر نشان بسازم که اگر کسی این واقعیت را درک کند یا خیر، با آن موافق باشد یا نه، اوضاع فعلی را در افغانستان تثبیت نمی‌تواند. و آن چنین است:

حکومت افغانستان در جریان تقریباً دو سال با چنین تقاضایی به ما مراجعه کرد. ضمناً باید گفت که یکی از این تقاضاها به تاریخ ۲۶ دسامبر سال روان به ما مواصلت ورزید. این را ما می‌دانیم، اتحاد شوروی، همچنان آن را جانب افغانی که چنین تقاضایی نموده است، نیز می‌داند.

می‌خواهم یکبار دیگر تاکید نمایم که اعزام قطعات محدود اتحاد شوروی به افغانستان یک هدف را تعقیب می‌نماید و آن ارایه کمک و همکاری به دفع تجاوزات خارجی است که از مدت زیادی تا اکنون دوام

داشته و ابعاد وسیعتری کسب نموده است.

این گفتهٔ مندرج در پیام شما که گویا اتحاد شوروی اقداماتی را برای سرنگونی حکومت افغانستان اتخاذ نموده، کاملاً غیر قابل قبول و خلاف واقع است. با تمام روشنی آن باید تاکید نمایم که تغییر در رهبری افغانستان توسط خود افغانان صورت گرفته است، فقط توسط خود آنان. در این باره از حکومت افغانستان بپرسید...

باید به صورت روشن به شما اعلان نمایم که قطعات محدود اتحاد شوروی هیچگونه اقدامات جنگی‌ای را علیه جانب افغانی اتخاذ ننموده است. و طبعاً، ما اراده‌ای به اتخاذ چنین اقدامات نداریم.

شما در پیام خود ما را ملامت می‌سازید که قبل از اعزام قوا به افغانستان، مشوره‌ای در امور افغانستان با حکومت امریکا انجام نداده‌ایم. اجازه بدهید از شما بپرسم - قبل از بسیج عمومی قوای بحری نظامی خود در آب‌های مربوط ایران و در ساحهٔ خلیج فارس و در بسیاری موارد دیگری که حد اقل باید ما را در جریان می‌گذاشتید، با مشوره نموده‌اید؟

در ارتباط با محتویات و روحیهٔ پیام شما فکر می‌کنم یکبار دیگر روشن سازم که تقاضای حکومت افغانستان و تائید آن از جانب اتحاد شوروی، امریست کاملاً مربوط به امور اتحاد شوروی و افغانستان که خود شان به توافق خود مناسبات متقابل خود را عیار می‌سازند و طبعاً نمی‌توانند هیچگونه دخالت خارجی در این مناسبات اجازه دهند. آن‌ها مثل هر کشور دیگر عضو سازمان ملل متحد حق دفاع خودی و جمعی را مطابق به مادهٔ ۵۱ منشور سازمان ملل متحد که اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا خود آن را تنظیم نموده و توسط همه اعضای سازمان ملل متحد تائید گردیده است، دارند.

و اینست پاسخ ما به شما: جانب امریکایی می‌تواند نقش خود را در قطع تجاوزات مسلحانه خارجی بر قلمرو افغانستان ایفا نماید...»

سی و یکم دسامبر، کارتر خاطر نشان ساخت که رهبر شوروی دلایل نادرستی در مورد اعزام قوا به افغانستان ارایه کرده است. زیرا امین را به قتل رسانیده بودند. کارتر همچنان تاکید نمود که اتحاد

شوروی واکنش و توانایی ایالات متحدهٔ امریکا را به صورت نادرست ارزیابی نموده است. تصور در مورد اینکه اتحاد شوروی راهی را برای دستیابی به خلیج فارس و «آب‌های گرم» می‌جوید، باعث گردید تا اقدامات متقابلی در دو جهت اساسی صورت گیرد. از یک طرف تشدید حضور نظامی امریکا در این منطقه با حمایت کشورهایی که اساساً نفت خود را از منطقهٔ خلیج به دست می‌آوردند که در ایجاد قوای واکنش سریع متبلور گشت و از جانب دیگر به شکلی سزا دادن به اتحاد شوروی تا در آینده چنین حرکاتی تکرار نگردد.

اقدام جوابیهٔ سنای امریکا در عدم تائید قرارداد سالت - ۲ متبلور گردید. چهارم جنوری کارتر تحریماتی را در شش مورد اعلام نمود: نخست تسهیلاتی که در امور قونسلی برنامه‌ریزی گردیده بود، ملتوی قرار داده شد. دوم تحریماتی در بخش‌های تبادلات فرهنگی و مناسبات اقتصادی وضع گردید. سوم تحدیداتی در امور بازرگانی به وجود آمد، به ویژه در بخش ارسال کالاهایی که کاربرد استراتیژیکی داشتند. چهارم در از امتیازاتی که در ساحهٔ ماهیگیری در سواحل ایالات متحده امریکا به اتحاد شوروی داده شده بود، کاسته گردید که زیان هنگفتی در صید ماهی برای شوروی‌ها وارد نمود. پنجم از ارسال ۱۷ میلیون تن گندم به اتحاد شوروی خودداری صورت گرفت که البته آن کشور از دیگر کشورها آن را به دست آورد (مثلاً از طریق ارجنتاین). ششم اخطار کارتر در مورد عدم اشتراک احتمالی در بازی‌های المپیک سال ۱۹۸۰ مسکو، در صورتی که اعمال تجاوزکارانه ادامه یابد. به زودی، در اوایل ماه جنوری ۱۹۸۰م کمیسیونی در سنا تشکیل گردید که وظیفهٔ آن حمایت از نیروهای اپوزیسیون افغان بود. در این حال سخن بر سر استفاده از اسلحه‌ای بود

که علیه هلیکوپترهای شوروی کارآیی داشته باشد. برای حل این مسئله به مصر که قبلاً وسایل و وسایط زیاد ساخت شوروی را به دست آورده بود، مراجعه نمودند. مسایل مالی را ایالات متحدهٔ امریکا و عربستان سعودی بر دوش گرفتند.

در مجموع، تاثیر تحریم‌های اقتصادی بر اتحاد شوروی خیلی محدود بود. اگر چه بسیاری از کشورها در تحریم بازی‌های المپیک شریک شدند، اما هیچ دولتی کاملاً در تحریم بازرگانی شرکت نورزیدند. هشتم مارچ کارتر تاکید کرد که تجاوز بزرگترین تهدید به صلح پس از جنگ دوم جهانی به شمار می‌رود. سپس با لحن ملایمی گفت که لازم است با سایر کشورها افغانستان را در دفاع از امنیت ملی و آزادی‌اش یاری رسانند. اما در کمک نسبتاً اندک ابتدایی، به صورت فوق العاده‌ای در سال‌های ۱۹۸۱ - ۱۹۸۲م افزایش به عمل آمد. شوروی به زودی واکنش نشان داد. به «تاس» وظیفه داده شد اعلام نماید که تلاش هایی از این شمار برای تغییر مشی سیاست خارجی اتحاد شوروی سودی ندارد. برژنیف در مصاحبهٔ مورخ ۱۳ جنوری خود با «پراودا» تذکر داد که تصمیم اعزام قوا به افغانستان کار آسانی نبوده است. اما کمیته مرکزی و حکومت شوروی با درک کامل مسوولیت خویش و بررسی دقیق اوضاع به چنین عملی دست زدند.

کشورهای اروپایی، اتحاد شوروی را مورد انتقاد قرار دادند، اما نه به شدت امریکا. کشورهای «جهان سوم» نیز واکنش‌های متفاوت داشتند. موج تندی از احتجاج کشورهای اسلامی را در بر گرفت. قبلاً بسیاری از این کشورها مناسبات خوبی با اتحاد شوروی داشتند. ۲۷ - ۲۹ جنوری کنفرانس کشورهای اسلامی در اسلام آباد دایر گردید. ۳۵ کشور به شدیدترین وجه تجاوز اتحاد شوروی را تقبیح و تقاضای

خروج فوری و بدون قید و شرط قطعات آن کشور را نمودند. همچنان گروپی تحت رهبری آغا شاهی وزیر خارجهٔ پاکستان تشکیل گردید تا به حل مسئلهٔ افغانستان بپردازد. اکثریت کشورهای اسلامی کنفرانسی را که قرار بود در تاشکند در سپتامبر ۱۹۸۰م در مورد اسلام تدویر گردد، تحریم نمودند. ایران با ابراز احتجاج، تجاوز به افغانستان را خطری به دنیای اسلام توصیف نمود. چین که صدای انتقادش در بین کشورهای آسیایی بلندتر از دیگران بود، اتحاد شوروی را به سرنگونی داود و به قدرت رسانیدن تره‌کی متهم می‌ساخت که با در نظر داشت اطلاعات امروزی این ادعا بی اساس به نظر می‌رسد. در بین کشورهای سوسیالستی و کشورهای تحت نفوذ اتحاد شوروی، تنها رومانیا علناً عمل اتحاد شوروی را تقبیح نمود. در بین سایر کشورهای عضو پیمان وارشا موقف‌های متفاوتی به ملاحظه می‌رسید، از حمایت علنی (جمهوری دموکراتیک آلمان، بلغاریا، چکوسلواکیا) تا اعلامیه‌های محتاطانه (هنگری، پولند).

مراحل جنگ

با نگاهی به گذشته، جنگ از نظر شوروی‌ها چهار مرحله داشت. مرحلهٔ اول از دسامبر ۱۹۷۹م تا فبروری ۱۹۸۰م دوام می‌کند. این مرحله شامل اعزام قوا و جابجا سازی آنها در گارنیزیون‌ها، ادارات، دفاع از مناطقی که قطعات در آنجا جابجا شده بودند و بعضی واحدهای دیگر می‌گردد. مرحلهٔ دوم از مارچ ۱۹۸۰ تا اپریل ۱۹۸۵م مرحلهٔ پیشبرد عملیات رزمی یکجا با نیروهای افغانی می‌باشد. قطعات کابل دوباره سازماندهی و تقویه گردیدند. از ماه می ۱۹۸۵م تا دسامبر ۱۹۸۶ میلادی مرحلهٔ سوم جنگ ادامه می‌یابد. این مرحله را مرحلهٔ گذار به عملیات فعال نظامی برای دفاع از موسسات حکومتی

توسط نیروهای هوایی، توپچی و قطعات انجنیری (تخنیکی) می‌نامند. قطعات ویژه به خاطر قطع ورود اسلحه و مهمات از طریق مرزها مصروف جنگ بودند. همچنان شش غند دو باره به شوروی برگشتند. مرحلۀ چهارم از جنوری ۱۹۸۷م شروع و تا خروج قطعات در فبروری ۱۹۸۹م ادامه می‌یابد. در این مرحله قطعات شوروی در پیشبرد سیاست آشتی ملی که توسط نجیب‌الله اعلام گردیده بود، شرکت ورزیدند. مرحله بندی یاد شده در بالا، تقسیم متداول جنگ از لحاظ زمانی می‌باشد. دیدگاه‌های دیگری هم در این زمینه وجود دارد.

از دیدگاه خروستالیف جنگ را می‌شود به هفت مرحله تقسیم کرد. قبل از اعزام قوا، جنگ داخلی شش ماه دوام کرده بود. در این مدت زمانی نیروهای مقاومت با در اختیار داشتن نقاط حاکم و مراکز پشت جبهه، قسمت بیشتر کشور را تحت کنترول گرفته بودند. هدف آنان کناره گیری از جنگ‌ها و صرف تقویۀ نقاط مقاومت بود. پس از اعزام قوا روزهای ۲۰ تا ۲۲ جنوری ۱۹۸۰م که طی آن به ابتکار نیروهای مقاومت قیامی در کابل صورت گرفت، نقطۀ چرخشی به شمار می‌آید. نیروهای مقاومت در سراسر کشور به حملات بر قطعات شوروی پرداختند. از مارچ ۱۹۸۰ تا سپتامبر ۱۹۸۲ جنگ‌های تمام عیار پارتیزانی ادامه داشت. اگر چه نیروهای شوروی به موفقیت هایی دست یافتند، اما قادر نگردیدند دست آوردهای خود را مستحکم سازند. از اکتبر ۱۹۸۲م تا فبروری ۱۹۸۴م قطعات شوروی وقفۀ استراتیژیکی برای سازماندهی مجدد اختیار کردند. قوای حکومتی افغانستان احیاء گردید. شوروی‌ها مذاکرات را در سطح محلات و منطقه با نیروهای مقاومت به راه انداختند که منجر به امضای قراردادهای صلح گردید. استخبارات شوروی شبکه اطلاعاتی خود را

گسترش داد. از مارچ ۱۹۸۴م تا مارچ ۱۹۸۵م شوروی‌ها به تاکتیک زمین سوخته روی آوردند. این تاکتیک تهاجمات گسترده با بمباردمان را در بر می‌گرفت. به دسته‌های نیروهای مقاومت ضایعات بزرگی وارد آمد، اما موفق به از بین بردن نیروهای اساسی آنان نگردیدند. در مرحله‌ای که از مارچ ۱۹۸۵ تا دسامبر ۱۹۸۶م ادامه یافت، جنگ بر سر خطوط ارتباطی در گرفت. شوروی‌ها تلاش داشتند تا نیروهای مقاومت را از دسترسی به کشورهای معین محروم سازند، اما موفق به بستن مرزها نگردیدند. در مرحله‌ای که از جنوری ۱۹۸۷ تا جنوری ۱۹۸۸م ادامه یافت، تصمیم خروج قطعات اتخاذ شد. همزمان ایالات متحدهٔ امریکا وسایل عصری را در ساحهٔ مدافعهٔ هوایی در اختیار نیروهای مقاومت قرار دادند که از دیدگاه خروستالیف تکانه‌ای شد برای پیشبرد استراتیژی سیاسی - نظامی از طرف شوروی‌ها با نیروهای مقاومت افغان. در جنوری ۱۹۸۷م حکومت آتش بس شش ماهه را اعلام نموده و مشی آشتی ملی را به تصویب رسانید. نیروهای مقاومت را به اشتراک در حکومت فرا خواندند. از ماه می ۱۹۸۸ تا فبروری ۱۹۸۹م شوروی‌ها از افغانستان خارج شدند. انتظار سقوط فوری رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان برآورده نگردید.

آغاز فعالیت‌های نظامی

اوضاع نظامی در آغاز سال ۱۹۸۰م بحرانی بود. اردوی افغانستان که قبلاً متشکل از ۸۰هزار پرسونل بود، در اثر گریز از خدمت به نصف تقلیل یافته بود. در جنوری ۱۹۸۰ دو فرقهٔ ۱۶ و ۵۴ موتوریزه به افغانستان اعزام گردیدند. در نتیجه ترکیب قطعات نظامی شوروی در افغانستان تا چهار فرقه، پنج لوای مستقل، چهار غند مستقل، چهار

غند هوایی، سه غند هلیکوپتری، لوای تخنیک و یک لوای لوژستیکی و همچنان بعضی از قطعات و جزوتام‌های دیگر بلند رفت. مثلاً سی و پنجهزار نفر به هشتاد و پنجهزار نفری که در شمال آمو دریا، در خاک شوروی موقعیت داشتند، اضافه گردید. قطعات شوروی بیشتر در زمین‌های باز زیر خیمه‌ها به سر می‌بردند. حتی قوماندانی فرقهٔ ۱۰۸ در موترهای باربری جابجا گردیده بود. امور لوژستیکی هنوز به صورت مرتب به پیش نمی‌رفت. اولین زمستان افغانستان مشکلاتی در همه ساحات به وجود آورد. عدم آماده‌گی نیز خود را نشان می‌داد. اگر چه قوماندان شدیداً معتقد بودند که فقط برای مدت کمی در اینجا خواهند بود. این قوا در آغاز سال ۱۹۸۰م صرف وظیفهٔ دفاعی داشت، دفاعی - کمکی. اردوی چهل شوروی همهٔ شهرهای مهم (به شمول ۲۱ مرکز ولایتی و میدان‌های هوایی در کابل، بگرام، شیندند، کندهار، کندز، جلال آباد، گردیز، هرات و فیض آباد و شاهراه‌های ترمز - درهٔ سالنگ - کابل، جلال آباد - گردیز در شرق و کوشکه - هرات - شیندند - کندهار در غرب را زیر کنترول گرفته بود. واحدهای دوستی افغان - شوروی (موسسات گاز و نفت در جرقدوق و شبرغان، بندهای برق سروبی، نغلو، پلخمری، کابل، فابریکهٔ مزارشریف و همچنان تونل سالنگ تحت حفاظت گرفته شدند. در آخر جنوری ۱۹۸۰م شوروی‌ها ۴۰ هزار نفر دیگر را به مراکز ولایت‌ها اعزام داشتند.

اوضاع در مجموع و به صورت عموم آرام بود. در اولین روزهای سال نو، اهالی در حالت رخوت قرار داشتند که آن را ناشی از وضع جوی می‌دانستند. تدریجاً فعالیت اپوزیسیون رو به افزایش نهاد. اولین تهاجمات بر موترهای باربری (قطارها) شوروی آغاز گردید که کشته و زخمی از خود بر جای گذاشت. از سال نو تا دهم جنوری

چندین عسکر شوروی به قتل رسیدند. به تقاضای حکومت افغانستان اولین عملیات تهاجمی صورت گرفت که در جریان آن چند مشاور اسیر شوروی آزاد گردیدند. در این عملیات از کندک موتوریزه که با تولی تانک و تولی موتوریزه با دستهٔ تانک تقویه گردیده بود و همزمان کندک استحکام و جزوتام‌های توپچی استفاده گردیده بود. جزییات تاکتیکی اولین فعالیت‌های نظامی با به تفصیل آشکار شده بود. شوروی‌ها دو عسکر و یک ماشین زرهی خود را از دست دادند و شورشیان غند توپچی در حدود ۱۰۰ نفر. اهالی محل از نیروهای مقاومت حمایت نکردند. مشاورین را کشته و دفن شده یافتند. در طرح ریزی عملیات استفاده از قطعات شوروی تا سطح کندک پیش بینی شده بود. این قطعات با تانک و توپ تقویه گردیده بودند. در جریان نیمهٔ ماه اول فبروری این قطعات تا اندازه زیادی مشترکاً با قطعات افغانی در نبردها شرکت می‌ورزیدند. مطابق به هدایت در محلات فعالیت نیروهای مقاومت، نیرو و قوت باید از طریق عبور از آنان به نمایش گذاشته می‌شد. قطعات به گشودن آتش مبادرت نمی‌ورزیدند. در صورتی که بر ایشان تهاجم صورت می‌گرفت، آن‌ها به حالت نظامی در می‌آمدند و بر دشمنان با استفاده از تانک‌ها، ماشین‌های زرهی و هلیکوپترهای جنگی حمله می‌بردند. این اقدامات کوتاه مدت بود و بر شوروی‌ها ضایعاتی وارد نمی‌آمد. بعدها مجاهدین از چنین فعالیت‌های تحریک کننده دوری می‌جستند.

نارضایتی بین مردم افزایش می‌یافت. ورق هایی که مردم را به جهاد علیه اردوی شوروی و کفار دعوت می‌کرد، منتشر می‌شدند. در نیمهٔ فبروری مخالفت‌های دینی و سیاسی به شدت فزونی یافت. شام ۲۱ فبروری تظاهرات گسترده‌ای در کابل به راه افتاد. هزاران نفر بر جاده‌ها ریختند و علیه کارمل و شوروی‌ها شعار می‌دادند. صبح ۲۲

فبروری تظاهرات از سر گرفته شد. تعداد اشتراک کننده‌گان در آن به ۴۰۰ هزار نفر می‌رسید. جاده‌های مرکزی شهر مملو از مردم بود. عمارات دولتی در محاصره قرار داشت. سفارت شوروی مورد تیراندازی قرار گرفته که در اثر آن تعدادی از اتباع شوروی به قتل رسیدند. به گفتهٔ منابع تبلیغاتی شوروی این اقدامات توسط استخبارات امریکا با کمک اجنت‌های پاکستان به راه افتاده بود. اخرومییف، سوکولف و میریمسکی جنرالان گروپ عملیاتی وزارت دفاع به دیدار رفیع وزیر دفاع رفتند. رفیع نمی‌دانست که چه باید بکند و با رضایت، فرماندهی قطعات افغانی را به سوکولف می‌داد. به تعقیب آن مرکز مشاورین نظامی شوروی به توخارینف قوماندان اردوی چهل دستور داد تا راه‌های ورودی کابل را توسط تولی موتوریزهٔ تقویه شده با تانک‌ها ببندند. بدینترتیب از ورود مظاهره کنندگان جدید به مرکز شهر جلوگیری به عمل آمد. برای درهم شکستن تظاهرات بخشی از قطعات هوایی افغانی وارد عمل گردیدند و طیارات را مستقیماً بر بالای سر مظاهره کنندگان به پرواز درآوردند. بعضی از اعضای حکومت طرفدار تیراندازی بر مظاهره کنندگان بودند، اما شوروی‌ها شدیداً آن را رد نمودند. به مشورهٔ سکولوف در کابل حالت اضطرار اعلان گردید. روز دیگر باز هم تظاهرات با شعارهای ضد شوروی آغاز گردید. به گفتهٔ جانب شوروی این تظاهرات نشان داد شوکی که مردم را فرا گرفته بود، به پایان رسیده است. مقاومت‌های آشکار صورت می‌گرفت. تبلیغات مذهبی به شدت افزایش یافت. حکومت را آشکارا به اجنت بودن کمونیزم متهم می‌ساختند. چند روز بعد تیراندازی به کاروان‌های (قطارهای) شوروی در شاهراه‌های ترمز - کابل و کوشکه - قندهار آغاز گردید. کوشش هایی برای تصرف گارنیزیون‌های کوچک صورت گرفت.

اوضاع آنچنان به وخامت گرایید که سوکولف مجبور شد اقداماتی به عمل آورد. به نظر او باید یکجا با قطعات افغانی ضربات سختی بر گروپ‌های عمدهٔ مقاومت وارد می‌آمد.

امریه‌یی از مسکو مبنی بر احضارات محاربوی مواصلت ورزید. برای پیشبرد عملیات رزمی تشکیلات نظامی از کندک تقویه شده به بالا مدنظر گرفته بود. تهاجم باید با آتش قوی هوایی توسط طیارات و هلیکوپترها بر گروپ‌های نیروهای مقاومت، آغاز می‌گردید. همزمان تیراندازی به محلات مسکونی، حتی در صورتی که در آنجا مجاهدین پنهان می‌بودند، منع گردید. گذشته از آن مسکو هدایت داد که هنگام پیشبرد عملیات رزمی، در مقر فرماندهی افسران افغانی و همچنان مامورین دستگاه مرکزی مشاورین شوروی، یکجا با شوروی‌ها حضور داشته و در برنامه ریزی عملیات سهم بگیرند.

اکنون اردوی چهل وظایف جدیدی دریافت کرده بود که از وظایف قبلی اصولاً تفاوت داشت. از اردوی چهل عملیات فعال نظامی انتظار برده می‌شد. عملیات نظامی بیشتر از پیش توسعه می‌یافت. سوکولف اصولاً با شرکت قطعات شوروی در جنگ‌ها موافق نبود. به نظر او پیشبرد عملیات رزمی را باید بر عهده حارندوی و اردوی افغانی می‌گذاشتند. سوکولف با مراجعه به مراجع مسوول، تلاش داشت تا امر اعزام قطعاتی چند از پولیس را به افغانستان اخذ نماید. وزارت امور داخله وضعیت را چندان جدی ارزیابی نکرد و قطعاتی را متشکل از داوطلبان و افسرانی که از شهرهای مختلف جمع شده بودند، اعزام داشت. آن‌ها برای پیشبرد عملیات رزمی آماده‌گی نداشتند و برای این اهداف مورد استفاده نبودند. پس از مدتی آن‌ها به اتحاد شوروی بازگشتند. با مجاهدین تنها اردوی چهل می‌توانست برزمد.

در ابتدا سوکولف و اخرومییف با ذکر اینکه عملیات رزمی هیچگاهی پیش بینی نگردیده بود، با این امر مخالف بودند و نظر داشتند که بزرگترین کاری که آن‌ها می‌توانند بکنند، پاسخ در برابر تهاجم است. اما پس از تظاهرات وسیع در فبروری از مسکو هدایتی مواصلت ورزید حاکی از اینکه لازم است از اردوی افغانی در مبارزه علیه اپوزیسیون به صورت فعال حمایت صورت گیرد. مشاورین محلی با این هدایت نمی‌توانستند مخالفت ورزند.

تجربهٔ موفق دخالت نظامی در هنگری و چکوسلواکیا کارآیی نداشت. تصادمات مسلحانه به تدریج رو به افزایش و شدت نهاد. در ماه‌های اپریل و می گروپ‌های مقاوت برای نخستین بار شیوهٔ عملیات خود را تغییر دادند. آن‌ها به تاکتیک «کمین» و حملات ناگهانی رو آوردند و جنگ را در جایی مشتعل می‌ساختند که دشمن کمتر تصور آن را داشت. از این زمان استفادهٔ گسترده از ماین‌ها آغاز یافت. بیست و هفتم جنوری اولین تلاش‌ها برای اتحاد نیروهای مقاومت صورت گرفت.

بعد از اولین تجربه، کارمندان نظامی که از دورهٔ احتیاط فرا خوانده شده بودند، با کادرهای جوان نظامی تعویض گردیدند. متخصصان بیشتری اعزام گردید. بخش‌های مهم - استخبارات و جمع آوری اطلاعات - تا هنوز با تمام نیرو فعالیت نداشتند. شبکهٔ خودی در حال ایجاد بود. اطلاعاتی که از منابع حکومتی افغانستان به دست می‌آمد، گمراه کننده بود. اسلحهٔ کهنه نیز تعویض گردید.

همزمان نیروهای مقاومت در مدت کوتاهی موفق گردیدند شبکهٔ استخباراتی خود را ایجاد نمایند و عملیات تهاجمی را علیه رژیم کارمل و شوروی‌ها به راه اندازند. اپوزیسیون در جریان کارهای شوروی‌ها قرار می‌گرفتند. مبارزین بیشتری از پاکستان و ایران نفوذ

می‌کردند. در انسداد کامل مرزها توفیقی به دست نیامد. مطابق تصمیم رهبری سیاسی اتحاد شوروی، قطعات شوروی در پاسخ به تهاجمات بیشمار بر گارنیزون‌ها و کاروان‌های ترانسپورتی شان، عملیات رزمی را برای نابودی و محو تشکیلات نظامی دشمن آغاز نمودند. فشار نظامی آغاز گردیده بود. سفیر تابعیف در ماه اپریل اطمینان داد که تا ماه سپتامبر اوضاع در افغانستان عادی می‌گردد.

تظاهرات ماه فبروری ۱۹۸۰م در کابل اولین ناباوری‌ها را در مورد کارمل در مسکو به وجود آورد، اما ثبوت کامل این مدعا ممکن نیست. چنین نتیجه گیری‌ها را می‌توان به اساس بعضی از نشانه‌های بیرونی مثل سرد بودن لحن تیلگرام تبریکیهٔ مسکو به مناسبت دومین سالگرد پیروزی انقلاب اپریل به عمل آورد. نظر به شایعات، کارمل دست به خودکشی زده بود. بردشیر در ۱۹۸۳م گفته بود که شوروی‌ها احتمالاً به کارمل گوشزد کرده بودند که باید به صورت بهتری کارهای خویش را به پیش ببرد. کارمل منحیث رهبر خیلی ضعیف بود. او فقط به گزارش‌های مشاورین نظامی شوروی گوش می‌داد و خیلی کم سوالاتی را مطرح می‌کرد، در حالی که با همه چیز موافق می‌بود، عملاً کاری را برای تطبیق فیصله‌های اتخاذ شده انجام نمی‌داد. کار کردن با او برای مشاورین شوروی خیلی دشوار بود. سوکولف به او پیشنهاد کرد تا ارتباطات تنگ تری با مردم برقرار سازد و با بیشتر ساختن این ارتباطات به ایراد سخنرانی‌های منظم در برابر مردم بپردازد. کارمل قاطعانه این موضوع را مورد تردید قرار داد. اطلاعاتی وجود دارد مبنی بر اینکه برژنیف از اگارکف پرسیده بود که آیا از لحاظ نظامی ممکن است در مورد خروج قطعات الی تدویر بیست و ششمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۱م سخن به میان آید. بعدها در زمان برژنیف نشانه‌ای در مورد تمایل قطع فعالیت‌های

نظامی در افغانستان به مشاهده نرسید.

با بررسی مرحلهٔ اول در مجموع باید گفت که جنبش مقاومت بعد از نخستین لحظات رویارویی به فعالیت‌های آشکار نظامی توسط نیروهای قابل ملاحظه دست زدند. قطعات شوروی و افغان یکجا می‌جنگیدند، در این حال به مرور زمان انجام وظایف دشوار بیشتر به عهدهٔ قطعات شوروی افتید. قوای افغانی تا حد زیادی روحیهٔ خود را باخته و آماده گی پیشبرد عملیات نظامی را نداشت. علت این امر تنها کودتایی نبود که طی آن قدرت از خلقی‌ها به پرچمی‌ها انتقال یافت. در چنین شرایط، اوضاعی که شبیه به جنگ داخلی بود، به تدریج در سراسر کشور گسترش یافت. از دیدگاه تاکتیکی - عملیاتی تجاوز با موفقیت صورت گرفت و نمایانگر با ارزش بودن بعضی از عناصر دکترین شوروی بود. این عناصر هنگامی تبارز یافتند که مسکو توانست، بدون در نظرداشت همهٔ نشانه‌هایی که در مورد اقدام احتمالی‌اش وجود داشت، کاملاً از لحظهٔ غافلگیر کننده علیه کابل، پاکستان و ایالات متحدهٔ امریکا استفاده نماید و این کار با تحقق تشریک مساعی قوای هوایی، استخبارات و سایر قطعات و جزوتام‌ها صورت گرفت و در تمام سطوح آن شدیداً از پرده پوشی و پنهانکاری برخوردار بود.

۲. مرحلهٔ دوم: تحرک (مارچ ۱۹۸۰ - ۱۹۸۵م)

اولین تعرض بزرگ در بهار ۱۹۸۰م

در آغاز مارچ شوروی‌ها دست به اولین تعرض بزرگ علیه مجاهدین در شرق دست زدند که هدف آن را قطع نفوذ دشمن از پاکستان و تصفیهٔ ولایت بدخشان در شمالشرق کشور تشکیل می‌داد. این تعرض در تاریخ به نام «تعرض کنر» یاد می‌شود. قوای شوروی

اولین دستور آماده گی برای عملیات گستردهٔ نظامی را دریافت کردند. بعد از ضربات دو روزهٔ توپچی با حمایت وسیع نیروهای هوایی، تهاجم قطعات میکانیزه آغاز گردید. قوای شوروی از قطعات افغانی حمایت می‌کردند و با وجودی که چند گروپ دشمن را از بین بردند، با مجاهدین رویارویی مستقیم نداشتند. گروپ‌های مخالف از جنگ کناره‌جویی می‌کردند و به تهاجمات برق آسا و ترتیب کمین‌ها دست می‌زدند. هدف عملیات را در هم شکستن محاصرهٔ جاده‌ای که در امتداد مرز پاکستان - افغانستان قرار داشت، تشکیل می‌داد. اگر چه در آن وقت قوماندانی اردوی چهل جاسوسانی در بین افغان‌ها داشت، اما نمی‌شد نام آن را شبکهٔ وسیع اطلاعاتی گذاشت. پروازهای اکتشافی کمک زیادی انجام می‌دادند. اما هنگامی که عملیات آغاز گردید، آشکار شد که تمرینات، برای پیشبرد عملیات جنگی در افغانستان کارآیی ندارند، زیرا تعلیمات به اساس شرایط و ضرورت‌های کشورهای اروپایی صورت گرفته بود. تاکتیک دشمن آشکار نبود و قطعات شوروی توانایی واکنش متناسب را نداشتند و این سبب وارد شدن ضایعات قابل ملاحظه به مجموع قوا می‌گردید. این تهاجم باعث شد تا تاکتیک و استفاده از قوا مورد بررسی مجدد قرار بگیرد.

اقدامات «تصفیوی» در دیگر نواحی نیز روی دست گرفته شد. مناطقی در هرات و قندهار و روستاهایی که در تحت کنترول نیروهای مقاومت قرار داشتند، مورد بمباردمان و تصفیه قرار گرفتند. مجاهدین که در اطراف کابل فعالانه عمل می‌کردند، مرکز فرماندهی اردوی چهل و قطعات آن را مورد حملات قرار دادند. حتی تشخیص دشمن در محلات مسکونی دشوار بود، چه رسد به دستگیری شان.

توخارنییف که در آن زمان قوماندان اردوی چهل بود، دستور

یافت تا به تصفیه منطقه بپردازد. تصمیم در مورد چگونگی اقداماتی که منجر به عملیات چندین روزه می‌گشت، باید در خود محل اتخاذ می‌گردید. هدف از عملیات جستجو و دریافت اسلحه و مهمات بود. ضایعات قوه در این عملیات به صورت غیر قابل باور زیاد بود. در مدت کوتاهی اوپوزیسیون مجبور به فرار گردیدند و کنترول بر منطقه و محلات مسکونی تامین گردید، اما پس از چند هفته مجاهدین دو باره به آن مناطق برگشتند. در اولین برخوردهای گسترده قوماندانی اردوی چهل به این نکته پی برد که ساختار و تعلیمات قطعات محدود با تکتیکی که گروپ‌های کوچک و فوق العاده متحرک دشمن به کار می‌برند مطابقت ندارد. کاستی هایی از نگاه روانی و در مجموع در آماده‌گی قوا بروز نمود. اگر اردوی چهل در معرض تهدید قرار نمی‌گرفت، بدون شک مطابق دساتیر قبلی عمل می‌کرد. کارمل و سایر رهبران سیاسی باز هم و باز هم از مسکو تقاضای پیشبرد عملیات مشخصی را می‌نمودند و مسکو با آن موافقه می‌نمود. دساتیر مربوط به اردوی چهل مواصلت می‌ورزید. این کار ادامه یافت و به این ترتیب مسکو در تابستان ۱۹۸۰م در یک جنگ خونین داخل گردید.

عملیات بهاری - تابستانی سال ۱۹۸۰م

عملیات تابستانی که در گرمای چهل درجه و بالاتر از آن صورت گرفت، خیلی دشوار از کار درآمد. همزمان دستوری مواصلت ورزید حاکی از اینکه تبدیلی افسران هر دو سال بعد صورت خواهد گرفت و آشکار گردید که قطعات برای مدت طولانی‌یی در افغانستان باقی خواهند ماند. در پهلوی پیشبرد عملیات جاری جنگی، قرارگاه‌هایی برای اقامت طولانی در افغانستان اعمار گردید. نیروهای مقاومت به ویژه در کابل و دیگر شهرهای بزرگ فعالتر گردیدند. پوسته‌های

ترصد تقریباً هر روز مورد تیراندازی قرار می‌گرفتند. رویارویی با چنین مسایل چند بُعدی، این عقیده را تقویه کرد که استفاده از جزوتام‌های تانک‌های ثقیل تا اندازه‌ای زیادی ناممکن است، بناءً در ماه جولای دو غند تانک، لوای مستقل توپچی و قطعهٔ راکت که تسلیحات نوع «لونا» را داشتند، از افغانستان خارج گردیدند.

در ماه جون عملیات جدیدی در نواحی خوست و گردیز براه انداخته شد. مجاهدین موفق شدند تا یک کندک را به صورت کامل خنثی و از بین ببرند. مقاومت همواره گسترش می‌یافت. بعد از هیجانات دراماتیکی ماه فبروری که طی آن علناً شعار مرگ به برژنیف را سر می‌دادند، در اپریل تظاهرات متعلمان و محصلان در کابل به راه افتید که طی آن درس‌ها تحریم گردید. زنان به صورت نمایشی چادری به سر نموده و اناهیتا راتب زاد وزیر تعلیم و تربیه را که با داشتن شوهر، ارتباط نزدیکی با ببرک کارمل داشت، بر سر بازار متهم به فحشا کردند. حزب دموکراتیک خلق افغانستان کاملاً خود را بی آبرو ساخته بود. بی نظمی در تابستان بدان پایه رسید که مجبور به انفاذ قیود شبگردی گردیدند. بعد از آنکه در ماه اپریل پلینوم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک برنامهٔ اساسی و اساسنامهٔ حزب را پیشنهاد کرد، کارمل تلاش ورزید تا خود را در برابر مردم منحیث یک مسلمان جلوه دهد. در ماه‌های جون - جولای و بعداً اکتبر و همچنان در فبروری ۱۹۸۱م توطئه‌های افسران خلقی که علیه او طرح ریزی گردیده بود، افشا گردید. واکنش در برابر جنگ‌های شدید و اقدامات جدید مجاهدین، رشد سیاست اختناق توسط رژیم کارمل بود.

بعد از ختم جمع‌آوری حاصلات در خزان فعالیت اپوزیسیون مجدداً افزایش یافت که با تغییر اوضاع جوی ارتباط داشت، زیرا بسیاری از دره‌ها در زمستان غیر قابل عبور می‌باشند. مجاهدین برای

گذار به عملیات هجومی در بسیاری از ولایات[1] از اوضاع جوی ماه اکتبر استفاده کردند. واحدهای مورد پسند برای هجوم را مکاتب و عمارات حکومتی و همچنان کاروان‌های ترانسپورتی تشکیل می‌دادند.

اقدامات مختلف شوروی نتایج چندانی به بار نیاورد. هنگام اولین حمله بر پنجشیر، نیروهای حکومتی با حمایت قطعات شوروی تلاش ورزیدند تا قوای گروه‌های نیروی مقاومت را در درهٔ پنجشیر نابود سازند. در این عملیات از شش هزار نفر با سلاح ثقیله و حمایت هوایی (بمباردمان و هلیکوپتر) به کار گرفته شده بود. پس از چهارده روز مجبور گردیدند عملیات را متوقف بسازند، زیرا نیروی زیادی در آن به مصرف رسیده و نتیجهٔ ملموسی به دست نیامده بود. در سپتامبر تهاجم جدیدی روی دست گرفته شد و هدف از آن تامین ارتباط ترانسپورتی بین کابل و جلال آباد بود که همواره توسط مبارزین نیروی مقاومت که از پاکستان می‌آمدند، قطع می‌گردید. نتیجهٔ این عملیات نیز ناچیز بود. دو عملیات دیگری در ولایت پکتیا براه افتید که نیز پس از چهارده روز با تلفات زیادی به ناکامی مواجه گردید. همچنین عملیات دیگری که در لوگر به راه انداخته شد، نیز به همان اندازه بدون موفقیت به پایان رسید. در تمام این عملیات از بمباردمان هوایی و هلیکوپترها استفاده می‌شد تا قشلاق‌ها و دره‌ها را از وجود مبارزین مسلح نیروی مقاومت تصفیه نمایند، و این کار خیلی مشکلی بود. مجاهدین به صورت خیلی عالی در گروپ‌های کوچک بسیج و متشکل بودند که از بین بردن آن‌ها برای شوروی‌ها تقریباً کاری بود ناممکن. با فرا رسیدن زمستان عملیات زمینی

۱- هرات، کندز، بلخ، تخار، بدخشان، غور، بامیان، سمنگان، جوزجان، بغلان، پروان، کابل، ننگرهار، کندهار، غزنی، نیمروز و پکتیا.

متوقف گردید. به اساس داده‌های سی آی ای، روس‌ها بیش از پنجهزار پرسونل نظامی و تعداد بیشمار موترهای بارىری و وسایط تخنیکی خود را از دست داده بودند. چنانکه امروز آشکار شده است، این رقم مبالغه‌آمیز بود، زیرا به اساس اطلاعاتی منابع شوروی، تلفات شوروی‌ها در سال ۱۹۸۰م به یک هزار و پنجصد نفر رسیده بود. در مورد فعالیت‌های قطعات افغانی معلومات اندکی در دست است، گذشته از آن، آن‌ها با خودداری عمل می‌کردند و شوروی‌ها را به جلو می‌راندند. قوای شوروی تلاش می‌ورزیدند تا از ضایعات بیشتر جلوگیری نمایند، اما ممکن نبود، به ویژه هنگام تهاجم بر مناطق مرتفع. قطعات موتوریزه، دیسانت هوایی و استحکام بیشتر در معرض خطر قرار داشتند. با رشد تلفات، احتمال اقدامات جوابیه از طرف شوروی‌ها نیز افزایش می‌یافت.(۱)

واکنش‌های بین المللی در برابر تحرکات و اوضاع سال ۱۹۸۰م

اقداماتی که برای ثبات اوضاع در سال ۱۹۸۰ میلادی از طرف شوروی‌ها روی دست گرفته شد، موفقیت‌های اندکی به بار آورد. در نیمی از ولایات جنگ واقعی جریان داشت. اپوزیسیون شدیداً پراگنده فاقد اسلحهٔ عصری و تاکتیک واحد بودند. به زودی پس از اولین جنگ‌های سخت، پیشنهادهایی در مورد حل سیاسی معضله ارایه گردید. لارد کارلینگتون به تاریخ ۱۹ فبروری در روم خواهان ایجاد یک افغانستان غیر وابسته گردید. به تاریخ ۱۷ اپریل کارمل مذاکرات دو جانبه را با ایران و پاکستان پیشنهاد نمود، اما ماسکی

۱- قتل تورنجنرال خاخلوف واکنش تندی را برانگیخت. او برای این به افغانستان آمده بود تا چگونگی استفاده از طیارات سو -۲۵ را در شرایط افغانستان مطالعه کند. دیده شود: بوریس گروموف. قطعات محدود. مسکو. چاپ پروگرس ۱۹۹۴، ص. ۱۴۰.

وزیر خارجهٔ امریکا به تاریخ ۱۵ می آن را یک پیشنهاد نمایشی و غیر صادقانه توصیف نموده، رد کرد. کنفرانس وزرای خارجهٔ کشورهای اسلامی که از تاریخ ۱۷ تا ۲۲ می در پاکستان تدویر یافته بود، نیز این پیشنهاد را تقبیح نمود. کارمل به تاریخ ۱۴ اکتبر و ۲۸ دسامبر از مسکو بازدید به عمل آورد و پیشنهاد مذاکرات دو جانبهٔ خود را تکرار کرد. یک ماه بعد ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان با شرکت در کنفرانس کشورهای اسلامی تذکر داد که نشانه‌های نرمش بیشتر در موقف اتحاد شوروی به چشم می‌خورد، اما غرب نشانه‌هایی نمی‌دید که به تاسی از آن به مذاکرات جدی می‌پرداخت. به نظر غرب، مسکو به موجودیت قوای خود در افغانستان ارزش قایل بود و مصارف ناشی از آن را یک امر قبول شده می‌دانست.

در آخر فبروری پیشنهادی از طرف فیدل کاسترو به کرملین مواصلت ورزید حاکی از اینکه وی می‌تواند منحیث رئیس جنبش عدم انسلاک در سازماندهی مذاکرات بین افغانستان و پاکستان کاری انجام دهد. دهم مارچ اعضای بیروی سیاسی نظر خود را ابراز کردند. با بررسی اوضاع کشور، نتیجه گیری گردید که با وجود تغییر حکومت پیشرفت خیلی ناچیز می‌باشد:

«... حین تعیین سیاست خارجی ما در مسئلهٔ مربوط به افغانستان و همچنان با در نظرداشت پیشنهاد فیدل کاسترو در مورد فعالیت خیرخواهانهٔ کیوبا در تدویر مذاکرات بین پاکستان و افغانستان، لازم است نکات اساسی ذیل در نظر گرفته شود.

اوضاع در افغانستان و اطراف آن پیچیده باقی مانده است. اگر چه اقدامات اتخاذ شده توسط حکومت جدید افغانستان در عرصه‌های داخلی و بین المللی به ثبات اوضاع در کشور و تحکیم مواضع آن در ساحهٔ بین المللی یاری رسانیده است، اما این پروسه به کندی پیش می‌رود. آماده‌گی رزمی قوای افغانی تا اکنون در سطح پایین آن قرار دارد.

فعالیت‌های ضد انقلابیون که از حمایت‌های مادی، نظامی و سیاسی امریکا، چین، پاکستان و یک تعداد کشورهای اسلامی دارای رژیم‌های ارتجاعی برخوردارند، در سطح ملی و بین المللی ادامه دارد.

چنین بر می‌آید که حل پیروزمندانهٔ مسایل داخلی و تحکیم ساختار جدید در افغانستان نیرو و زمان زیادی به‌کار دارد که طی آن قطعات اتحاد شوروی منحیث عامل اساسی تحکیم ثبات در آنجا باقی خواهند ماند و فعالیت‌های آتی ضد انقلابیون داخلی و خارجی را خنثی خواهند ساخت.

همزمان جهت ایجاد شرایط مساعدتر برای ثبات اوضاع در افغانستان می‌توان و باید از این نکته استفاده نمود که در اثر قاطعیت ما در مورد مسئلهٔ افغانستان، علاقمندی معینی در غرب و کشورهای غیر منسلک به جستجوی راه‌های حل سیاسی این مسئله به وجود آمده است. اما مهم اینست که این تلاش‌ها را در مسیر مناسبی سوق داده و از آن به نفع خود استفاده نماییم.......

در این ارتباط پیشنهاد فیدل کاسترو در مورد اینکه کیوبا منیحث رئیس جنبش عدم انسلاک ابتکار ارایهٔ اقدامات نیک در سازماندهی مذاکرات بین پاکستان و افغانستان را رویدست گیرد، می‌تواند مفید باشد.

بناءً در مکتوب جوابیهٔ ل. ا. برژنیف به فیدل کاسترو باید برخورد مثبت ما در مورد اقدامات نیک کیوبا در ایجاد مذاکرات افغانستان با همسایگانش و اخذ تضمین‌های مناسب در مورد عدم دخالت در امور داخلی افغانستان، ابراز گردد.

کلاً، تصویر عادی سازی اوضاع می‌تواند مجموعه‌ای از مذاکرات دو جانبه افغانستان با همسایگانش، در گام نخست با پاکستان و همچنان تضمین‌های مناسب از جانب اتحاد شوروی، امریکا و بعضی از کشورهای دیگر باشد که هم برای افغانستان و هم برای جانب مقابل مورد قبول باشد.

هدف اولی را باید آغاز بحث بین افغانستان و همسایگانش به منظور عادی ساختن مناسبات فی مابین تشکیل دهد...

آنچه که مشخصاً به محتویات موافقتنامه‌هایی که ممکن است بین افغانستان و همسایگانش به امضاء برسد، مربوط می‌شود، این است که در

پهلوی پرنسیپ‌های عمومی در مورد احترام به استقلال و آماده‌گی برای انکشاف مناسبات به اساس اصول حسن همجواری و عدم مداخله در امور یکدیگر، باید ختم فعالیت‌های مسلحانه و هر نوع اقدامات دیگر خصمانه از سرزمین این کشورها علیه یکدیگر و همچنان حل مسئلهٔ پناهنده‌گان افغان را در بر گیرد.

مذاکرات با هدف دستیابی به موافقتنامه‌های مشخص باید مستقیماً بین افغانستان و پاکستان و افغانستان و ایران صورت گیرد. این امر از یکطرف به تحکیم موقعیت حکومت افغانستان خواهد انجامید و از جانب دیگر «بین المللی شدن» قضیه افغانستان راکه مورد نظر ما نیست، منتفی خواهد ساخت. نقش کیوبا منحیث رئیس جنبش عدم انسلاک می‌تواند در طرح‌ریزی چنین مذاکرات دو جانبه با توافق جوانب آن و وارد ساختن تاثیرات معین در جریان این مذاکرات از طریق ارایهٔ خدمات نیک متبلور گردد، نه در تبدیل آن به مذاکرات مستقیم افغانستان با همسایگانش...»

برژنیف در پیام جوابیهٔ خود به کاسترو از پیشبرد سیاست قاطع در برابر امپریالیزم سخن گفت:

«...می‌خواهم اعلان کنم که ما در مجموع با تحلیل اوضاع جهانی مندرج در آن (در نامهٔ کاسترو - مترجم) موافق بوده و با شما هم نظر هستیم که مسئلهٔ افغانستان به ناحق از طرف امپریالیزم برای پوشانیدن نیات سوء آنان در مورد خلع سلاح، خودارادیت و انکشاف آزادانهٔ ملل بزرگ جلوه داده می‌شود. اوضاع در افغانستان، بدون هیچگونه تردید، دلیل پیچیدگی اوضاع کنونی جهانی نیست. اگر رویدادهای افغانستان نمی‌بود، امپریالیزم به دلیل دیگری برای وخیم ساختن اوضاع جهانی تمسک می‌جُست. گواه این امر اقداماتی است که ایالات متحده امریکا قبل از حوادث افغانستان و بدون هیچگونه ارتباط با آن، انجام داده بود.»

منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی نظر داشت که فعالیت‌های تخریبی ایالات متحدهٔ امریکا، چین، پاکستان و یک تعداد از کشورهای اسلامی شدیدتر گردیده است. برای برگشت ناپذیری انقلاب افغانستان هنوز زمان به کار است. در چنین حالتی

قوای اتحاد شوروی می‌تواند عامل ثبات اوضاع باشد. برژنیف در هر حال می‌خواست رژیم افغانستان را که همسایگانش به رسمیت نمی‌شناختند، در پروسه عادی سازی اوضاع دخیل سازد. برژنیف با تاثیرافگنی بر سرمنشی سازمان ملل متحد می‌خواست از بین المللی شدن این پروسه جلوگیری نماید. به گفتهٔ او هدف نهایی را مجموعهٔ توافقات افغانستان با پاکستان و ایران تشکیل می‌داد.

مسکو موقف پراگماتیستی مبتنی بر واقعیات را اختیار کرده بود. بیروی سیاسی اعتراف می‌کرد که پروسهٔ سیاسی در داخل افغانستان خیلی پیچیده بوده و حل آن به دشواری میسر است. پاکستان و ایران پیشنهاد کیوبا را به شدت رد کردند. بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به تاریخ هشتم ماه می به حکومت افغانستان مشوره داد که فعالانه در تطبیق برنامهٔ حل سیاسی اقدام نماید. سفیر شوروی در کابل هدایت یافت با کارمل ملاقات نموده و به او اطلاع دهد که باید کار مشترک را در مورد بررسی مسایل مربوط به طرح حل سیاسی اوضاع ادامه دهند. تحلیل اوضاع نشان داد که تغییراتی در قبال برخورد کشورهای مختلف در مورد افغانستان به وجود آمده است. ایالات متحده امریکا، چین و یکتعداد کشورهای دیگر در ادامهٔ اقدامات خصمانه و تخریبکارانه علیه افغانستان، و فعالیت علیه تحکیم موقعیت رژیم افغانستان متهم بودند. از جانب دیگر در سیاست بعضی از کشورهای دیگر تغییراتی به مشاهده می‌رسید که خوش آیند مسکو بود. به همین سبب پیشنهاد کیوبا مفید ثابت گردید بود.

نرمش‌های کارمل

مسکو حکومت افغانستان را به آغاز مذاکرات با پاکستان و ایران فرا خواند. کشورهای همجوار این پیشنهادات را به دلیل اینکه رژیم حزب دموکراتیک را قانونی نمی‌دانستند، رد نمودند. مسکو در جواب کاسترو تیزس‌هایی را به ارتباط حل سیاسی اوضاع تنظیم نمود:

« . . این تحلیل نشان می‌دهد که تغییراتی در قبال برخورد بعضی از کشورها در مورد افغانستان و اوضاع اطراف آن به وجود آمده است.

از یکطرف ایالات متحدهٔ امریکا، چین و برخی دیگر از کشورها فعالیت‌های خصمانه و تخریبکارانهٔ خود را علیه افغانستان ادامه داده و فعالانه علیه استحکام حکومت افغانستان در ساحه ملی و بین المللی عمل می‌کنند. به همین جهت تصادفی نیست که پیشنهادات کیوبا در مورد آغاز گفتگوها بین افغانستان و پاکستان و ایران در این کشورها بازتاب منفی یافت. . .

ما بر این باوریم که در این شرایط باید تلاش‌ها را در راه اندازی مشی حل سیاسی که پاسخگوی منافع افغانستان باشد، در آینده نیز ادامه داد. از دیدگاه ما برنامه حل سیاسی که از جانب حکومت افغانستان ارایه گردیده است، می‌تواند این اهداف را برآورده سازد. . .

روی این اهداف:

۱ - حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان به حکومات پاکستان و ایران تدویر مذاکرات افغانستان - پاکستان و افغانستان - ایران را به منظور دستیابی به موافقتنامه در مورد عادی سازی مناسبات پیشنهاد می‌نماید. . .

۲ - حکومت افغانستان یکبار دیگر از افغان هایی که به علل مختلف موقتاً در پاکستان و ایران به سر می‌برند، می‌خواهد تا به کشور خود برگردند. . .

۴ - با ارایهٔ پیشنهاد تدویر مذاکرات دو جانبه با پاکستان و ایران بدون هیچگونه شرط ضمنی، حکومت افغانستان قویاً به این نظر است که پیشبرد مذاکرات نباید با ادامهٔ فعالیت‌های خصمانه علیه افغانستان همراه باشد...

۶ - حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلام می‌دارد که مسئلهٔ خروج قطعات اتحاد شوروی از خاک افغانستان نیز در محدودهٔ حل سیاسی، باید فیصله گردد. . . »

از آنجایی که اوضاع داخلی به وخامت گراییده بود، کارمل مجبور شد به نرمش روی آورد، منجمله به شناسایی و تثبیت موقف روحانیت و آزادی انجام مراسم دینی در سر تا سر کشور رسمیت دهد. همچنان اداره‌یی مربوط به امور دینی در چوکات شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان ایجاد گردید. دولت پرداخت تمام مصارف ناشی از فعالیت‌های نهادهای مجدداً ایجاد شدهٔ اسلامی را که هدف اصلی آنان را تشریح اهداف و مرام‌های انقلاب و حزب دموکراتیک خلق افغانستان می‌دانست، به عهده گرفت. در جلب رضایت بعضی از روحانیون برای همکاری با حکومت موفقیت هایی به دست آمد. تنها در کابل ۳۰ مسجد جدید اعمار و ۸۰۰ باب مسجد دیگر ترمیم گردید. همچنان مصارف سفر برای ادای مناسک حج نیز از طرف دولت پرداخت می‌گردید.

مصادف با دومین سالگرد انقلاب ثور در سال ۱۹۸۰م تصوراتی در مورد ایجاد جبههٔ ملی شکل گرفت. این جبهه باید از اتحاد طبقهٔ کارگر، دهقان و روشنفکران مترقی به وجود می‌آمد. در تمام ادارات دولتی و نیمه دولتی در کابل و ولایات اتحادیه‌های صنفی ایجاد گردید. اولین بار کنگره‌های اتحادیه‌های صنفی کارمندان طبی، دکتوران، ژورنالستان و غیره تدویر گردید. نهادهای تبلیغاتی و تحکیم پایه‌های رژیم در بین مردم از اهمیت بیشتری برخوردار بود. در ماه سپتامبر ۶۰۰ نماینده در اولین کنگرهٔ اتحادیهٔ جوانان که کاپی کمسمول شوروی بود، با هم دیدار کردند. در ماه اکتوبر اتحادیهٔ نویسنده‌گان و در ماه دسامبر اتحادیهٔ زنان و همچنان در همین ماه

شورای مرکزی دهقانان که از ۱۹۰ هزار دهقان نماینده‌گی می‌کرد، تشکیل گردید. تمام این اقدامات را کارمل در پاسخ به طعنهٔ مسکو حاکی از اینکه پایگاه حزب ضعیف بوده و از حمایت وسیع مردم برخوردار نیست، انجام می‌داد. بیست و هفتم دسامبر، یک سال پس از تجاوز، از مجموع این سازمان‌ها، کنفرانسی تحت نام «نیروهای ملی و وطنپرست افغانستان» ایجاد گردید. جبههٔ آزادیبخش ملی(؟) از همین کنفرانس به وجود آمد و تشکل اساسی ای بود که کارمل می‌خواست بر آن اتکاء نماید. صرف در اواسط سال‌های ۱۹۸۱م (۱۵ جون) یعنی دو سال پس از آن که مسکو به تره کی ایجاد چنین سازمانی را مشوره داده بود، موفق گردیدند واقعاً اولین گام‌ها را در آن مسیر بردارند. همچنان باید قانونیت رژیم مورد تایید قرار می‌گرفت که تحقق نیافت. گام‌های بعدی را «انتخابات آزاد پارلمانی» تشکیل می‌داد، اما چنین کاری صورت نگرفت. مسکو که به این جریان امید زیادی بسته بود، ناامید گردید.

موقف مسکو

کارمل یگانه کسی نبود که با بیطرفی افغانستان که از طرف کشورهای غربی عنوان می‌شد، به شدت مخالفت می‌ورزید، زیرا این امر به معنی سرنگونی رژیم حزب دموکراتیک خلق بود. گرومیکو می‌خواست افغانستان مورد اعتماد بوده و در کشور صلح استقرار یابد، اما نمی‌خواست تمام مشخصات نظام شوروی را دارا باشد. در ماه می ۱۹۸۰م هنگامی که ایالات متحدهٔ امریکا فعالیت‌های امدادی خود را به نیروی مقاومت شدت بخشید، و مسکو وخامت تدریجی اوضاع را درک نمود، مسکو و کابل اولین تلاش‌های رسمی خود را در براه اندازی مذاکرات در مورد افغانستان آغاز نمودند. چنانکه

«پراودا» نوشت، ارادهٔ خفه ساختن انقلاب از بیرون، قاطعانه در پلینوم ماه جون کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی محکوم گردید. برژنف در ۲۳ جون ضمن بیانیهٔ خود در پلینوم گفت، روزی نیست که واشنگتن برای احیای روحیهٔ «جنگ سرد» و شعله‌ور ساختن هوس‌های نظامیگرانه تلاش ننماید:

« . . . نمونهٔ آن - افغانستان است. حلقات دست راستی ایالات متحده امریکا و همچنان چین از هیچ تلاشی، منجمله تجاوزات نظامی دریغ نورزیدند تا افغان‌ها را از اعمار زنده گی نوین در پرتو آرمان‌های انقلاب آزادیبخش اپریل ۱۹۷۸م باز دارند. اما هنگامی که همسایهٔ خود افغانستان را به تقاضای حکومت آن در سرکوب متجاوزین، عقب زدن تهاجمات باندیست‌ها که بیشتر از ساحهٔ پاکستان عمل می‌نمایند، یاری رسانیدیم، واشنگتن و پیکن سر و صدای بیسابقه‌ای به راه انداختند. چه اتهاماتی نبود که بر اتحاد شوروی نبستند، پیشروی به سوی آب‌های گرم، به دست آوردن نفت دیگران و غیره. اما اصل موضوع در این است که برنامهٔ آنان در قبال جذب افغانستان در ساحهٔ نفوذ سیاسی امپریالستی و به وجود آوردن تهدید برای شوروی از طرف جنوب به هم خورده است.

در اقدام شوروی مبنی بر کمک برای افغانستان هیچ هدف مغرضانه‌یی وجود ندارد. ما به جز از اعزام قوا، انتخاب دیگری نداشتیم. و اوضاع هم نشان داد که این یگانه تصمیم درستی بوده است.

اکنون زنده گی در افغانستان به تدریج در حال عادی شدن است. باندهای بزرگ ضد انقلاب نابود گردیده و متجاوزین شکست‌های جدی را متحمل شده‌اند. در چنین شرایط ما تصمیم گرفتیم بخش هایی از قطعات محدود نظامی خود را از افغانستان فرا خوانیم. ما این عمل را در موافقت با حکومت افغانستان و رهبر آن رفیق ببرک کارمل انجام می‌دهیم. طبعاً ما در آینده نیز افغانستان را در اعمار زنده گی نوین و دفاع از دست آوردهای انقلاب اپریل یاری می‌رسانیم.»

بعد گرومیکو به اشتراک کنندگان پلینوم اطلاع داد که مطابق به اعلامیهٔ کارمل، دشمنان انقلاب افغانستان پلان داشتند کشور را بین

خود تقسیم نمایند:

«. . . کشورهای امپریالستی، دستگاه‌های استخباراتی شان، قبل از همه امریکایی‌ها با استفاده از شرایط دشوار کوهستانی اکنون نیز با اعزام گروپ‌های مسلح به افغانستان به جنگ علیه رژیم انقلابی ادامه می‌دهند. تهاجمات بیرونی وجود دارد.

جنگ اصلی علیه باندها و گروپ‌های متجاوز مسلح توسط اردو و نیروهای مسلح افغانستان به پیش برده می‌شود.

طبعاً قطعات نظامی ما در صورتی که لازم باشد، به افغان‌ها یاری می‌رسانند.

موجودیت قطعات نظامی شوروی در افغانستان خود عاملی است برای ثبات اوضاع در کشور و این موضوع را رهبری افغانستان بارها تذکر داده است. اتحاد شوروی فوراً پس از اعزام قطعات محدود خویش به افغانستان به همه دول اعلام داشت که آن‌ها از لحاظ تعداد محدود بوده و تا وقتی عللی که به اساس آن حکومت افغانستان از ما تقاضای کمک نموده است، بر طرف نگردد، موقتاً در آنجا باقی خواهند ماند.

کارزار دیوانه‌واری که در ایالات متحدهٔ امریکا و بعضی از کشورهای دیگر به راه افتاده است، می‌شود گفت که زاییدهٔ احساس آن ضربه‌ای است که در اثر اعزام قطعات محدود شوروی بر آن‌ها وارد گردیده، ضربه‌ای که برنامهٔ امپریالستی را در مورد افغانستان و رژیم آن خنثی نمود.

دوستان و متحدین ما، کمونست‌ها در اکثریت مطلق کشورها از این اقدام شوروی با تفاهم و تایید استقبال کردند. آن‌ها یکبار دیگر در عمل مشاهده نمودند که حزب لیننی اصل انترناسیونالیزم پرولتری و سوسیالستی را در عمل تطبیق می‌نماید.

گذشته از آن در بعضی موارد حکومات کشورهای غیر سوسیالستی با تفاهم با این اقدام ما برخورد نمودند، مثل هندوستان.

بعضی از شخصیت‌های اردوگاه بورژوازی که نظریات شان از سیاست و ایدیالوژی ما فاصله دارد، ما را در این که با چه موثریت و قاطعیتی به این اقدام دست زدیم، تحسین می‌کنند. ما علیه این بررسی‌ها هیچ چیزی نداریم.

جای آن دارد که تذکر بدهم همه راه‌هایی که واشنگتن به آن متوسل گردید، چه از طریق تحریم اتحاد شوروی در ساحهٔ تجاری - اقتصادی و یا تحریم المپیک مسکو عملاً نتیجه‌ای را که در انتظار آن بودند، به بار نیاورد. اکنون واضح است که سیاست تحریمات درز برداشته است.»

با بررسی حوادث گذشته، چنین ارزیابی رهبری شوروی نادرست به نظر می‌آید. این نظریه که بزرگترین گروپ‌های مخالفین نابود گردیده‌اند، مطابق با واقع نبوده است. سوالی به وجود می‌آید و آن اینکه چرا چنین تصویری ارایه داده می‌شد: آیا چنین کاری عمدی بود، زیرا ارایه کنندگان آن از وضعیت دشوار محل اطلاع داشتند و یا غیر عمدی به تاثیر از تصورات خوشبینانه و به اساس اطلاعات مواصله از کابل؟ در مورد حالت دومی باید گفت نخست اینکه از کابل ممکن نبود اطلاعات دیگری مواصلت ورزد، دوم اینکه به کسانی که از کابل اطلاعات می‌فرستادند، باور داشتند. تذکر در مورد موافقت کارمل که ثابت شده است پس از قتل امین توسط ماموران ویژه شوروی به کابل آمد، با تجاوز تردیدآمیز است. گرومیکو در مقایسه با برژنیف اوضاع را عینی‌تر بررسی می‌کرد. بررسی او بیشتر با اوضاع سازگاری داشت. اگر چه در آخر او با تکرار سخنان برژنیف حاکی از اینکه اکنون به قطعات محدود با ترکیبی که در ابتدا داشت حتی ضرورتی احساس نمی‌گردد، کاملاً موقفی مشابه با او را اختیار کرد. او گفت اما این قطعات در آنجا باقی می‌مانند. در صورت ضرورت تقویه می‌گردند. در آخر، پلینوم در قطعنامهٔ خود اقدامات اتخاذ شده را مورد تایید قرار داد. با اینکار اولین باری بود که پس از اتخاذ تصمیم به اعزام قطعات توسط بیروی سیاسی، این اقدام به صورت کامل و اتفاق آراء توسط یک ارگان بزرگتر تایید می‌گردید.

تشدید اقدامات تبلیغاتی و سیاسی پیامد بررسی اوضاع بود. به

اساس فیصلهٔ سکرتریت کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی در تعداد اعضای دفتر آژانس «نووستی» کابل افزایش به عمل آمد و وظیفهٔ آن‌ها را کمک به جانب کابل در تهیهٔ مواد و مضامین برای روزنامه‌ها و مجلات تشکیل می‌داد. گام هایی در ساحهٔ کمک به نشر و اشاعهٔ مطبوعات، فیلم و مواد نشراتی نیز برداشته شد. اقدامات یاد شده حمایه از ژورنالستان افغانی را نیز در بر داشت. توجهٔ اساسی مستقیماً در ساحهٔ کار با جوانان متمرکز شده بود. تربیهٔ کادرهای ایدیالوژیکی از طریق انستیتوت علوم اجتماعی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان صورت می پذیرفت.

بازدید کارمل از مسکو تکانه‌های جدیدی را به وجود آورد. مسایل همکاری‌های بعدی در سطح عالی مورد بررسی قرار گرفت. همچنان این اولین سفر کارمل به خارج بود. مطابق به اظهارات رسمی استقرار ثبات در اوضاع کشور رضایت بخش توصیف گردید. کارمل با ایراد بیانیهٔ تلویزیونی از کمک نظامی اتحاد شوروی تمجید به عمل آورد. خبر در مورد ثبات اوضاع با واقعیت انطباق نداشت. واقعیت این بود که در آن زمان جنگ‌ها آغاز یافته بود. «پراودا» نوشته بود که مناطق روستایی از وجود باندهای ضد انقلاب تصفیه گردیده است. سرمقالهٔ «پراودا» که به سفر رسمی کارمل اختصاص یافته بود، توجه را به «اعلامیهٔ مشترک» اتحاد شوروی و افغانستان معطوف می‌داشت که به گفتهٔ این روزنامه وحدت کامل نظر را به نمایش می‌گذاشت و با تذکر حسن همجواری متمادی دو کشور و تطبیق ۱۳۰ پروژهٔ مشترک تذکر می‌داد که اتحاد شوروی با قاطعیت کامل از کشور دوست حمایه به عمل می‌آورد. همچنان گفته شده بود که مداخلات خارجی آزمایش جدی برای آن کشور محسوب می‌شود. چنین موقفی که برای بازتاب بیرونی تدارک دیده شده بود، خاصیت

ساختگی داشت. اوضاع در افغانستان و در درون حزب دموکراتیک خلق اساساً بهتر نگردیده و تشنج در سیاست خارجی نیز کاهش نیافته بود. در سال ۱۹۸۰م انستیتوت اقتصاد سیستم جهانی سوسیالستی نظریاتی را به منظور استفاده داخلی ترتیب و به کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی و کی جی بی فرستاد. سند نتیجه گیری می‌کرد که دو جبهه در برابر اتحاد شوروی به وجود آمده است (ناتو - اروپا و چین - آسیا)، بناءً جبهۀ ضد شوروی گسترش یافته، بر نفوذ اتحاد شوروی در کشورهای غیر منسلک ضربۀ شدید وارد آمده، اوضاع افغانستان در دراز مدت، امکانات خلع سلاح را در مناسبات اتحاد شوروی و چین خدشه دار نموده، اعتماد رومانیا، یوگوسلاویا و کوریای جنوبی به مسکو از بین رفته و بار جدید کمک اقتصادی به افغانستان بر شانه‌های اتحاد شوروی افتیده است. بناءً حتی در آن زمان حلقات متنفذ در اتحاد شوروی می‌دانستند که تصمیم تجاوز، چه چیزی را عملاً به بار آورده است.

انکشاف اوضاع سیاسی

رژیم نتوانست در تلاش‌های خود برای ایجاد محبوبیت میان مردم و تامین کنترول بر کشور موفقیتی حاصل نماید. کارمل در راستای ایجاد جبهۀ ملی تلاش می‌کرد. به اصطلاح شوروی‌ها جبهۀ ملی پدر وطن باید تمام نیروهای مترقی جامعۀ افغانی را در خود متحد می‌ساخت. هنگام تاسیس، این جبهه متشکل از حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اتحادیۀ صنفی (۱۶۲ هزار عضو)، شورای زنان (۱۶ هزار عضو)، اتحادیۀ جوانان (۱۳۶ هزار) و همچنان اتحادیۀ نویسندگان و ژورنالستان بود. این جبهه (تقریباً متشکل از ۲٪ نفوس افغانستان) باید در سطح بلند از اندیشۀ وحدت ملی و میهنی

نماینده‌گی می‌کرد. ایجاد و گسترش این جبهه یکی از اهداف اساسی رژیم را تشکیل می‌داد، اما در تحکیم آن بین توده‌های وسیع مردم توفیقی به دست نیامد.

در راستای افزایش اعضای حزب نیز تلاش صورت می‌گرفت. در این پروسه توجهٔ بیشتر بالای ولایات متمرکز شده بود. اقدامات یاد شده با ریفورم‌های زیادی در سطح کشور و محیط همراه بود. به اهمیت اسلام از نو اعتراف صریح و روشن صورت گرفت. اما با وجود این همه تلاش‌ها، اندیشهٔ ختم جنگ داخلی به تحقق نرسید.

در جولای ۱۹۸۱م کارمل به غیر ممکن بودن اصلاحات ارضی پی برده و بازنگری آن را اعلام نمود.

به نظر انستیوت بین المللی تحقیقات استراتیژیکی لندن تعداد نیروهای مسلح به ۲۵ - ۳۰ هزار که یک بر سهٔ ابتدای آن بود، تقلیل نمود. در سال ۱۹۸۱م سن جلب به عسکری از ۲۲ به ۲۰ سالگی تنزیل یافت تا تعداد بیشتری به عسکری سوق گردد. در ماه اگست همان سال در اثر فشار مشاورین شوروی، افراد دورهٔ احتیاط تا کمتر از ۳۵ سال نیز به عسکری سوق گردیدند. به این ترتیب شمار نظامیان در روی کاغذ به بیشتر از ۹۰ هزار نفر بالا رفت.

مذاکرات پیشنهادی افغانستان با پاکستان و ایران چون گذشته رد گردید. پاکستان خواهان خروج قطعات، برگشت مهاجرین، ایجاد حکومتی در اثر انتخابات آزاد و تشکیل یک دولت مستقل اسلامی بود. بعد از تصویب قطعنامهٔ دیگر سازمان ملل که اعمال شوروی را تقبیح می‌کرد، پریز دکویلار در فبروری ۱۹۸۱ م به حیث نمایندهٔ سازمان ملل متحد در امور افغانستان تعیین گردید. در ماه اپریل و اگست او از افغانستان و پاکستان بازدید به عمل آورد، بدون اینکه به کدام نتیجهٔ مشخصی دست یابد. سوم جون اتحادیهٔ اروپا پیشنهاد کرد

تا در خزان کنفرانس دو مرحله‌ای تدویر یابد. در مرحلهٔ اول آن کشورهای عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد و در دوم آن کنفرانس کشورهای منطقوی شرکت نمایند. در هژدهم نوامبر در اسامبله عمومی ملل متحد باز هم از اتحاد شوروی نکوهش به عمل آمد، اما تغییراتی جدی را در پی نداشت.

در جنوری ۱۹۸۱م ریگن جای کارتر راگرفت. این به منزلهٔ تغییری بود در سیاست ایالات متحدهٔ امریکا. در ماه مارچ ریگن رسماً کمک خود را به مجاهدین اعلام نمود. کارزاری علیه رژیم کابل به راه افتید. نه تنها ادارات دولتی، به ابتکار ریگن، در این کارزار سهم گرفتند، بلکه نهادهای شخصی نیز در پهلوی حمایت معنوی، قبل از همه توجهٔ خود را به تقویهٔ مادی نیروی‌های مقاومت متمرکز نمودند. این کارزار که زیر شعار «صلح از طریق فشار» به راه انداخته شده بود، فعالیت‌های خود را روی این اندیشه اساس نهاده بود که اوضاع را فقط با آوردن تغییر در تناسب قوا به نفع امریکا می‌توان دگرگون ساخت. استراتیژی مبارزه‌طلبی که علیه شوروی و متحدین آن به راه انداخته شده بود، بر آوردن فشار بالای اتحاد شوروی متمرکز بود. برای موثریت بیانیه‌ها در اجتماع شخصیت هایی از مبارزین راه آزادی دعوت می‌گردیدند، کنفرانس‌ها، میتینگ‌ها و جلسات تدویر می‌گردید. در اثر این اقدامات و همچنان در تشریک مساعی با سازمان‌های مختلف شخصی، توانستند روحیهٔ مردم را در راستای شعار «جواب ویتنام را به آن‌ها خواهیم داد!» تشکل دهند. گذشته از آن تلاش هایی برای تطبیق برنامهٔ تداوی زخمی‌های مجاهدین حتی در امریکا صورت گرفت. کمکی که در ابتدا خوددارانه بود، تا اواسط سال‌های ۸۰م به تدریج فزونی یافت.

در مارچ ۱۹۸۱م بیست و ششمین کنگرهٔ حزب کمونست اتحاد

شوروی در مسکو دایر گردید که در آن ببرک کارمل سخنرانی نمود. برژنیف اعلام نمود در صورتی که اعزام گروپ‌های مقاومت از خارج قطع گردد، مسکو برای خروج قطعات از افغانستان آماده است. اما به گفتهٔ او برای این کار ضمانت لازمی بود. او برنامه وسیع صلح را با اتکا به پیشنهاد خزان سالِ ۱۹۸۰م ارایه نمود. در یک مقالهٔ مهم «پراودا» که به امضای شخصی به نام پتروف به نشر رسیده بود، تدویر کنفرانسی در مورد افغانستان زیر نظارت اتحادیه اروپا به مثابهٔ یک عمل تبلیغاتی رد گردیده بود.

عملیات سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲م

بعد از وقفهٔ زمستانی، جنگ‌ها شدت گرفت. در ماه اپریل و سپتامبر مجاهدین به مرکز قندهار حمله بردند که در پاسخ آن شوروی‌ها یکجا با افغان‌ها شهر کهنه را مورد بمباری قرار داده و به گلوله بستند. شش عملیات وسیع با اشتراک قوای شوروی به راه انداخته شد. سازماندهی جنبش مقاومت نسبت به سال قبل بهتر شده بود، اما با وجود درک اوضاع واقعی، شرایط برای بهبود فعالیت‌های شوروی‌ها مهیا نگردید. در ماه جون اولین پیلوت شوروی به اسارت مجاهدین درآمد. او را به پاکستان برده و برای مقاصد تبلیغاتی مورد استفاده قرار دادند. مجاهدین هر چه بیشتر به تاکتیک وارد کردن ضربه شدید به دشمن با عقب نشینی سریع روی می‌آوردند. در پاسخ به آن شوروی‌ها به ضربات آتش ثقیل روی می‌آوردند که چندان سودمند نبود. شوروی‌ها فعالیت‌های خود را روی نابود ساختن مراکز مجاهدین شدت می‌بخشیدند. قطعات شوروی هر چه بیشتر به درون دره‌هایی که تا آن زمان از جنگ به دور مانده بودند، نفوذ می‌کردند. به دنبال پیروزی‌هایی در پنجشیر، مارشال سوکولف با گروپی از

جنرالان از افغانستان بازدید به عمل آورد که تحرک جدیدی را در فرماندهی اردوی چهل به وجود آورد.

در سال ۱۹۸۲م دو حملهٔ اساسی (به درهٔ پنجشیر و هرات) و چندین تهاجمات محدود صورت گرفت. درهٔ پنجشیر از آنجایی حایز اهمیت بود که با کنترول بر آن امنیت میدان هوایی بگرام و درهٔ سالنگ تامین می‌گردید. برای از بین بردن مراکز مقاومت در این دره که ۱۲۵ کیلومتر طول و از ۵/ تا پنج کیلومتر عرض دارد، هزاران نظامی به کار گرفته شد. قبلاً در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱م چهار بار برای تسخیر آن تلاش صورت گرفته بود. حملهٔ جدید در سال ۱۹۸۲م به مراتب وسیع‌تر بود و در سطح فرقه به پیش برده می‌شد. از ۱۶ می تا جون ۱۹۸۲م شوروی‌ها یکجا با قطعات افغانی عملیات بزرگ را به پیش بردند. هدف از عملیات نابودی نیروهای جمعیت اسلامی افغانستان تحت رهبری احمد شاه مسعود بود. برای تحقق این هدف در مجموع ۳۶ کندک (۲۰ کندک افغان‌ها و ۱۶ کندک شوروی‌ها) مشتمل بر ۱۲ تا ۱۳ هزار نفر و[1] بیشتر از ۳۲۰ ماشین زرهی، ۱۵۵ توپ و هاوان، ۱۰۴ هلیکوپتر و ۲۶ طیاره به کار گرفته شده بود. افراد طرف مقابل ۳ هزار نفر تخمین زده می‌شد. مرحلهٔ اول را استقرار گروپ‌ها در راه‌های خروجی دره برای به محاصره کشیدن آن تشکیل می‌داد. به دنبال آن آتشباری توپخانه و هوایی آغاز گردید. از یک هفته قبل از آغاز تهاجم طیارات «تو - ۱۶» که از خاک شوروی پرواز می‌کردند، به بمباردمان پرداختند. بعد از آن قطعات به کمک هلیکوپترها در راه ورودی دره جابجا گردیدند. قطعات جابجا شده به زودی پس از فرود آمدن مورد هجوم نیروهای مسعود قرار گرفتند و تلفات زیادی را

۱- اوبالانس میگوید تقریباً هشت هزار نفر توظیف شده بود.

متحمل گردیدند. بر قطعات میکانیزه که وظیفهٔ گسترش جنگ را داشتند، نیز تلفات وارد آمد. در جریان این حمله برای اولین بار عملیات وسیع دیسانت به راه افتید. با وجود عملیات دقیقاً پلان شده و ضربات وسیع آتشی، مخالفین به مقاومت سرسختانه پرداختند. مردم محل از آن‌ها حمایت می‌کردند. دشمن دره را برای عملیات جنگی آماده ساخته بود. مواضع آتشی ایجاد گردیده بود که به زودی قابل دسترسی بودند. در اثر جنگ‌ها که سه هفته دوام نمود، هشتاد فیصد عمارات تخریب گردید و تقریباً ۲۰۰ مجاهد و ۱۲۰۰ از اهالی ملکی کشته شدند. قطعات به تاریخ ۱۳ جون ۱۹۸۲م عقب نشینی نمودند. مجاهدین تلفات سختی را متحمل گردیدند. مقدار زیادی اسلحهٔ به دست قطعات شوروی افتید. در حملهٔ ششم که از ۲۷ اگست تا ۱۶ سپتامبر دوام نمود، ۱۰/۹ هزار عسکر افغانی، شش هزار عسکر شوروی با ۷۰۰ وسایط مختلف النوع و ده‌ها هلیکوپتر به کار گرفته شده بودند. این عملیات نیز به بهای گزافی پایان یافت. در تفاوت با حملهٔ بهاری بر درهٔ پنجشیر، این بار عملیات تهاجمی و بمباردمان بر نواحی عقبی دره که از آنجا قوای شوروی مورد تیراندازی قرار می‌گرفتند، بیشتر بود.

در این زمان در پهلوی عملیات بزرگ یاد شده، تهاجمات محدود نیز صورت گرفت. مرکز ثقل مبارزه در ولایات مشرقی کشانیده شد. در سایر نواحی جنگ‌های پراگنده و نا منظم به چشم می‌خورد. کابل کمافی السابق هدف عمدهٔ مجاهدین را تشکیل می‌داد. حملاتی بر شبکه‌های آبرسانی، مخابراتی و واحدهای نظامی صورت می‌گرفت. بسیاری از مناطق روستایی در اختیار نیروهای مقاومت بود. نیروهای مقاومت راه‌ها را می‌بستند و سیستم مالیه‌گیری وضع نموده بودند. کنترول حکومت بر ولایات فقط در اثر حمایهٔ قوای شوروی تامین

گردیده بود. حتی از اواسط سال ۱۹۸۰م شوروی‌ها با مسئلهٔ «تصفیه» هرات و سایر ولایات بزرگ برخورده بودند.

مایک مایکل و اسکوت تشابهاتی را بین مرحلهٔ دوم جنگ و تجاوز بر چکوسلواکیا که آنهم به اساس «دکترین برژنیف» صورت گرفته بود، می‌بینند. موضوع جدید گسترش «آزادی محدود» در یک کشور آسیایی بود که در نتیجهٔ آن اتحاد شوروی پس از جنگ دوم جهانی دست به تجاوز نظامی در کشوری زد که شامل ساحهٔ نفوذ سنتی سوسیالیزم نبود. اما بالاخره باید تحکیم رژیم کارمل و همچنان برپایی اردو و نابودی هر گونه مقاومت تحقق می‌پذیرفت. در عین زمان کارمل مجبور بود تمام سعی خود را در گسترش پایه‌های سیاسی رژیمش به خرج دهد. انشعاب در حزب وجود داشت. اتحاد شوروی می‌پنداشت در ظرف چند ماهی بر مشکلات فایق خواهد آمد. در ابتدا هیچگونه اقداماتی برای اقامت طولانی قطعات صورت نگرفت. فرامین در مورد ایجاد پایگاه‌های ضروری صرف در اواسط سال ۱۹۸۰ م مواصلت ورزید. چنانکه به نظر می‌رسد، شوروی‌ها به هیچگونه اهداف دراز مدت خود نایل نگردیدند. از آنجمله، دستیابی به تامین امنیت از طریق ایجاد گارنیزون‌ها در امتداد شاهراه‌ها، که در نتیجهٔ آن قطعات افغانی از انجام وظیفهٔ تامین امنیت راه‌ها فارغ البال می‌گردیدند و امکانات آن را به دست می‌آوردند تا به عملیات فعال علیه نیروهای مقاومت دست بزنند. همچنان قطعات از طریق خدمات لوژستیکی، استخباراتی و عملیات هوایی و توپچی، قطعات افغانی را حمایت می‌کردند. بالاخره، طرح چنان بود که عساکر شوروی از تماس با اهالی محل دوری کنند و هنگامی که نیروهای مسلح افغانی کار مخالفین را تمام کردند، از افغانستان خارج گردند. این وظایف اجرا نگردید، زیرا شوروی‌ها با انبوهی از مشکلات در برپایی اردوی

افغانی برخوردند و در نظریهٔ نابودی مخالفین نیز کاستی‌ها داشتند. تصورات ذیل این اندیشه را تقویه می‌کند که عملیات گستردهٔ نظامی صورت نگرفت به دلایل:

- ترکیب قطعات با عملیاتی که در شرایط جنگ رو به تزاید پارتیزانی باید صورت می‌گرفت مطابقت نداشت. قطعات میکانیزه وظیفهٔ خود را قبل از همه در واکنش‌های شدید و نمایش آنکه رژیم جدید در دستان نیرومند مسکو قرار دارد، می‌دیدند.

- در جریان جنگ ساختار کل قطعات به صورت اساسی تغییر یافت، یعنی با شرایط محل تطبیق داده شد.

- عدم موجودیت گروپ‌های ورزیده به تعدادی که عملیات فعال جنگی را به پیش برد. عملیات گستردهٔ دیسانت هوایی قطعات بعدها صورت گرفت.

- همچنان برای اکمال قطعات عساکر از آسیای میانه فراخوانده شدند. این اقدام مفید از آب درنیامد، مثلاً مشکل بود آنان را علیه مردمی که با آن‌ها قرابت داشتند، به جنگ واداشت.

- چنانکه بعدها آشکار گردید، قطعات آماده‌گی اندکی برای پیشبرد عملیات جنگی داشتند. در جریان بررسی‌ها، اوضاع واقعی و شرایط جوی در نظر گرفته نشده بود.

خوانندهٔ شوروی خیلی پسان در مورد جنگ اطلاع حاصل کرد و آن هنگامی بود که خبر عملیات درهٔ پنجشیر در ماه می ۱۹۸۲م به نشر رسید. و به تاریخ دوازدهم دسامبر ۱۹۸۱م مقاله‌ای به نشر رسید که در آن از مشکلاتی که کندک شوروی‌ها با آن برخورده بودند، سخن زده شده بود.

در مورد شرکت قطعات اتحاد شوروی در جنگ‌ها و نتایج آن هیچ خبری به نشر نمی‌رسید، اما ناظرین دقیق شوروی در اتحاد شوروی

دیگر می‌دانستند که اتحاد شوروی جنگ را به پیش می‌برد.

افزایش تصادمات مسلحانه

اگر در تقریباً نیمهٔ اول سال ۱۹۸۳م برابری نسبی بین قطعات شوروی و نیروهای مقاومت وجود داشت، اما این اوضاع در ماه‌های بعدی به صورت ملموسی به نفع نیروهای مقاومت تغییر خورد. از اواسط سال ۱۹۸۳م اقدامات شوروی‌ها بیشتر از پیش خاصیت سرکوب کننده را به خود می‌گرفت. عملیات تجسسی و نابود سازی گروپ‌های مسلح مخالفین که به کمک هلیکوپترها انجام می‌یافت، عمده‌ترین شکل استفاده از قوای شوروی را تشکیل می‌داد. در کمیت قطعات اتحاد شوروی تغییری به عمل نیامد، اما در نتیجهٔ درک مستدام از اوضاع حقیقی کیفیت آن بالا رفت. تقریباً پنجاه فیصد قوا در اطراف کابل متمرکز گردیده بود. در مرکز کشور تقریباً قطعاتی وجود نداشت. قطعات اساسی در شرق جابجا شده بودند. افغانستان با داشتن گاز طبیعی، مس و سنگ‌های معدنی از ارزش معین اقتصادی برای اتحاد شوروی برخوردار بود. استراتیژی اردوی چهل در به دست گرفتن کنترول یک تعداد شهرهای عمده و مراکز نظامی خلاصه می‌گردید. مناطق وسیع روستایی اشغال نگردیده بود.

کمیت قطعات حکومت افغانستان تدریجاً افزایش می‌یافت. در اگست ۱۹۸۳م میعاد خدمت از دو به سه سال تغییر یافت. دورهٔ احتیاط تا کمتر از ۳۵ سال به خدمت فرا خوانده شد که در نتیجهٔ آن واقعات فرار زیاد شد. قطعات حکومتی به انکشاف استراتیژی فرار از تصادمات مسلحانه ادامه داده و پیشبرد جنگ را به قطعات شوروی واگذاشتند.

رویارویی‌های رو به افزایش نظامی، تلفات زیادی را در بین

نیروهای مقاومت به وجود آورد و امکان جبران آن را نمی‌داد. اگر چه مجاهدین در سطح بلندی از هدفمندی در فعالیت‌های خویش برخوردار بودند، اما در آن زمان سازماندهی شان در سطح پایین قرار داشت. در آخر سال ۱۹۸۲م سازمان‌های نظامی مجاهدین به ۲۴۲۴ گروپ می‌رسید. سالانه به تعداد ۲۰ هزار افراد نظامی از کمپ‌های مهاجرین مقیم پاکستان به افغانستان اعزام می‌گردیدند. مخالفین از جنگ‌های رویاروی دوری می‌کردند، اما در عوض عملیات تروریستی در محلات مسکونی افزایش یافته بود. سازمان نیروی مقاومت ۸۰٪ ساحهٔ کشور را به دست گرفته بود.

هنگامی که مذاکراتی که در چوکات سازمان ملل متحد جریان داشت، متوقف گردید، فشار نظامی شوروی بر افغانستان بیشتر گردید. بیشتر از پیش محلات مسکونی مورد تهاجم قطعات که معمولاً با ضربات هوایی همراه می‌بود، قرار می‌گرفت. بمباردمان‌های گسترده با به مرمی بستن کامل اهالی محلات صورت می‌گرفت. بعد از «تصفیه» بعضی از نواحی و برگشت قطعات شوروی، نیروهای مقاومت بار دیگر خلای به وجود آمده را پر می‌کردند. عملیات بزرگ در سطح فرقه که در سال‌های ۱۹۸۰ - ۱۹۸۲م صورت گرفت، موفقیتی را به بار نیاورد. در سال ۱۹۸۳م اردوی چهل موقتاً هیچگونه عملیاتی را در سطح فرقه انجام نداد. عملیات هوایی مرکز ثقل عملیات رزمی را تشکیل می‌داد.

افزایش تصادمات مسلحانه، عقد قراردادهای محلی را بین اردوی چهل و نیروهای مقاومت به وجود آورد. در جنوری ۱۹۸۳م آتش بس محلی با مسعود به امضا رسید که اخیرالذکر وعده کرده بود که در جریان مدت زمانی قسمت شمالی سالنگ را مورد تهاجم قرار نخواهد داد. این قرارداد مدت یک و نیم سال دوام کرد و چنانکه ثابت شده

است، توسط شوروی‌ها نقض گردید. چنین موافقتنامه‌ها اگر چه برای مجاهدین زمینهٔ احیای قوت را فراهم می‌کرد، اما چون از طرف سایر گروپ‌های نیروی مقاومت مورد انتقاد قرار می‌گرفت، در استثنا باقی ماند.

بالاخره در سال ۱۹۸۴م تحرکات نظامی به صورت فاکتی تبارز نمود. هفتمین حمله بر پنجشیر پیامد نقض مصالحه بود. شش حملهٔ نخست که از سال ۱۹۸۱م آغاز گردیده بود، قادر به از بین مجاهدین نگردیده بود. شش حمله بعدی که تا خروج قطعات ادامه یافت، نیز تغییر چندانی در اوضاع پدید نیاورد و کمکی به تحکیم دولت کابل نکرد. در نتیجه هر کدام از آن زمینه‌ای برای تجربه اندوزی گردید. حملات بهاری سال ۱۹۸۴م که از ۱۹ تا ۲۲ اپریل دوام کرد، مطابق دو تهاجم قبلی طرح ریزی گردیده بود. مرحلهٔ اول آن با آتش توپخانه و راکت آغاز یافت. در ضربهٔ اساسی قطعات میکانیزه با همکاری قطعات وزارت داخله تقریباً پانزده هزار نفر اشتراک کرده بود. مرحلهٔ دوم را تسخیر نقاط مرتفع تشکیل می‌داد. در نتیجه افراد زیادی از هر دو طرف تلف گردیدند. بسیاری دچار خنک زدگی شدند، و یا طعمهٔ ماین هایی شدند که از عملیات گذشته بر جای مانده بود. در جریان این تهاجم به قوت نظامی و استحکام نیروهای حکومتی افغانستان افزوده گشت. استفاده از قطعات ویژهٔ اتحاد شوروی بیشتر گشت. رقابت بین نیروهای مقاومت بیشتر شد. استفاده از ۲۰۰ طیاره و ۱۹۰ هلیکوپتر موفقیتی را به دنبال نیاورد. اگر چه قطعات شوروی چیزهایی زیادی آموخته بودند، اما شرایط محل و اوضاع متغیر جنگی امکانات شان را محدود می‌ساخت. مسعود به مثابهٔ مبارز مقاوم و سرسخت و دارندهٔ تکتیک خوب شهرت داشت. این حمله بر پنجشیر سر آغاز مرحلهٔ جدیدی در عملیات گسترده بود. در جنوری ۱۹۸۵م

عملیات کنر آغاز گردید. در دیگر مناطق نیز جنگ‌ها جریان داشت. در اپریل ۱۹۸۵م جنگ‌های شدیدی بین قوای مسعود و اردوی چهل جریان داشت. حالا دیگر مسعود را خطر اصلی برای کل قوا می‌دانستند. اما بوریس گروموف قوماندان وقت اردوی چهل این نظریه راکه اردوی چهل موفق به از بین بردن مسعود در درهٔ پنجشیر نگردید، نادرست می‌داند. «این نظریه نادرست است که اردوی قدرتمند چهل نتوانست به صورت قطعی گروپ احمد شاه را از بین ببرد. فرماندهی نظامی شوروی در افغانستان تمام امکانات را برای شکست قطعی او هنوز خیلی قبل از عملیات تابستانی ۱۹۸۵م در پنجشیر و نواحی اطراف آن در اختیار داشت.»

بن بست سیاسی

از وسعت حکومت کارمل ارقام دقیقی در دست نیست. در سال ۱۹۸۳م حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به گزارش شوروی، در حدود یکصد هزار عضو داشت. سازمان دموکراتیک جوانان از تقریباً ۱۳۶ هزار نفر تشکیل یافته بود. نظر به ارقام رسمی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، این حزب در سال ۱۹۸۴م بیش از هشتاد هزار عضو داشت (در حدود نیم فیصد نفوس کشور). اگر چه حزب به سیستم شوروی سازماندهی شده بود، اما نه کمونیستی، بلکه ملی - دموکراتیک نامیده می‌شد و هدف آن را گرفتن قدرت سیاسی کشور تشکیل می‌داد.

در سال ۱۹۸۲م آشکار شد که جبههٔ ملی پدر وطن بوجود آمده توسط رژیم کابل در ولایات به ناکامی مواجه گردید. از آنجایی که سیاست کارمل چنانکه آرزو برده می‌شد، از مقبولیت در بین مردم برخوردار نشد، او بار دیگر به سنت افغانی لویه جرگه روی آورد. در

اپریل ۱۹۸۵م جلسه نماینده‌گان سران قبایل تصویب نمود که حضور قوای شوروی باید ادامه یابد و از مهاجرین خواسته شد تا به خانه‌های خود برگردند. در لویه جرگهٔ بعدی در سپتامبر ۱۹۸۵م گزارشی در مورد کشف ظاهراً دسیسه‌ای از جانب افسران خاد علیه کارمل به نشر رسید. تلاش جدیدی برای راه اندازی اصلاحات ارضی به راه انداخته شد. کوشش‌های زیادی در راستای وحدت حزبی صورت گرفت. وزارت شئوون اسلامی ایجاد گردید. این اقدامات تا اندازهٔ در بهبود وضعیت مورال سیاسی قطعات کمک نمود. سیاست انعطاف گرانه در مورد اسلام به منظور گسترش سیاست داخلی حزب دموکراتیک خلق افغانستان صورت می‌گرفت. در جریان میانجیگری سیاسی که به منظور ختم قضیه صورت می‌گرفت، بعضی موفقیت‌ها به مشاهده رسید.

در زمان به خاکسپاری برژنیف در نوامبر ۱۹۸۲م ملاقات غیر رسمی بین ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان و اندروپوف صورت پذیرفت که در جریان آن اندروپوف در مجموع آرزوی خود را در مورد گذار به یک راه حل سیاسی مسئلهٔ افغانستان ابراز داشت. در آن زمان اتحاد شوروی سه حالت در پیشرو داشت: ۱ - ادامهٔ جنگ، ۲ - تحکیم رژیم حزب دمواکراتیک خلق افغانستان (کمک اقتصادی و مالی)، ۳ - تلاش راه حل سیاسی (با کشانیدن مخالفین در پروسهٔ بهبود سازی اوضاع). همزمان بسیاری از دول بهبود ساختن مناسبات خود را با اتحاد شوروی مشروط بر خروج قطعات ساخته بودند.

جنگ اندروپوف را خیلی مشغول ساخته بود. در جلسهٔ بیروی سیاسی مورخ ۱۰ مارچ ۱۹۸۳م هنگامی که اوضاع افغانستان مورد بررسی قرار می‌گرفت، آن را با زمان باسمه‌چی‌ها تشبیه نمود.

«شما به خاطر دارید، ما با چه دشواری و دقت در مورد اعزام قطعات به

افغانستان تصمیم گرفتیم. لیونید ایلیچ برژنیف بر رای‌گیری انفرادی اعضای بیروی سیاسی تاکید داشت. موضوع در پلینوم کمیته مرکزی مورد بررسی قرار گرفت. در مورد حل مسئلهٔ افغانستان باید واقعیات موجود را در نظر داشته باشیم. شما چه می‌خواهید؟ این کشور فیودالی، جایی که قبایل خود بر مناطق شان حاکمیت داشتند و دولت مرکزی اکثراً بر قریه‌جات تسلط نداشت. موضوع بر سر موقف پاکستان نیست. در اینجا امپریالیزم امریکا که به خوبی می‌داند در این ساحهٔ سیاست بین المللی موقف خود را از دست داده است، با ما به جنگ برخاسته است. به همین لحاظ ما نمی‌توانیم عقب نشینی نماییم.

معجزه‌ای صورت نمی‌پذیرد. گاهی ما بر افغان‌ها خشم می‌گیریم که آن‌ها رویهٔ مناسب ندارند و کارها را به آهستگی به پیش می‌برند. بیایید مبارزهٔ خود را با باسمه چی‌ها به خاطر بیاوریم. در آن زمان تقریباً تمام اردوی سرخ در آسیای مرکزی تمرکز یافته بود و مبارزه با باسمه‌چی‌ها تا اواسط سال‌های ۳۰ ادامه داشت. به همین لحاظ در ارتباط با افغانستان باید هم سختگیری داشت و هم تفاهم...»

تشنج اوضاع و اقدامات ممکنه‌ای که برای ثبات اوضاع در سال ۱۹۸۳م باید صورت می‌گرفت، فعالیت رهبری شوروی را تعیین می‌کرد. بیروی سیاسی هیئت دیگری را به کابل اعزام داشت. در ترکیب این هیئت نماینده‌گان حلقات حزبی، نظامی و زراعتی شامل بودند. اگر چه گرومیکو وزیر امور خارجه از پیشرفت معینی سخن گفت، اما نتیجه گیری او مثبت نبود.

«به تاسی از فیصلهٔ بیروی سیاسی گروپی از مسوولین حزبی، نظامی و زراعتی به افغانستان سفر نمود. گروپ کار خود را به خوبی در آنجا انجام داد و مجموعه‌ای از پیشنهادات را در مورد ثبات هر چه بیشتر اوضاع در افغانستان ترتیب نمود. ما این پیشنهادات را در جلسهٔ کمیسیون بیروی سیاسی کمیته مرکزی در امور افغانستان مورد بررسی قرار دادیم. در پیشنهادات مسایلی که در آیندهٔ نزدیک باید هم توسط افغان‌ها و هم توسط اتحاد شوروی حل گردند، مشخص شده‌اند. از نگاه مالی این (طرح) ۳۰۰

میلیون روبل خرج بر می‌دارد که باید در جریان سه سال سرمایه‌گذاری شود. این رقم بزرگ، اما حداقل است که باید به مصرف آن تن در داد.

به صورت عموم اوضاع در افغانستان، چنانکه می‌دانید پیچیده است. در این اواخر بعضی از عناصر استحکام به چشم می‌خورد، اما پروسهٔ استحکام بطی می‌باشد. از تعداد باندها کاسته نمی‌گردد. دشمن اسلحهٔ خود را بر زمین نمی‌گذارد. مذاکرات با پاکستان که در ژنیو جریان دارد، به دشواری و آهستگی به پیش می‌رود. به همین لحاظ ما باید در جستجوی راه‌های دیگری برای حل سیاسی باشیم. از قبل می‌توان گفت که این پروسه دوامدار خواهد بود. مسایلی وجود دارد که باید مورد بررسی ویژه قرار گیرد. باید در نظر داشت که نباید در مورد میعاد معین خروج قطعات ما از افغانستان همین اکنون با پاکستان توافق نمود. در این مورد باید محتاط بود. بلی، اوضاع در افغانستان در حال ثبات است. اینکه ترکیب اردوی افغانستان تا ۱۴۰ هزار نفر بلند رفته است، حرف خوبی است. اما بدبختانه حکومت مرکزی تا هنوز در محلات راه نیافته است، به ندرت با توده‌ها می‌آمیزد، تقریباً یک بر سهٔ راه‌ها از کنترول حکومت مرکزی خارج است، سستی در بین رهبری دولتی احساس می‌گردد...»

مشکل عمده در این بود که حکومت مرکزی کابل از تایید محلات برخوردار نبود.

بناءً در مارچ ۱۹۸۳م در هفتمین کنفرانس کشورهای عضو عدم انسلاک در دهلی، کابل مسئلهٔ حل سیاسی اوضاع افغانستان را پیش کشید. انتقاد عمدهٔ مسکو این بود که ایالات متحدهٔ امریکا از سال ۱۹۸۰م کمک مالی بیشتر از سه میلیارد دالر را در اختیار نیروهای مقاومت قرار داده است. اتحاد شوروی علاقهٔ خود را به بیطرفی افغانستان نشان داد. اما ایالات متحده از هیچگونه اقدامات برای ممانعت از آرامش دریغ نمی‌کند. اندروپوف دیگر وقت آن را نداشت تا مفکورهٔ خلع سلاح را در حیات خود تطبیق نماید. وقتی او در فبروری ۱۹۸۴م وفات نمود، موقف رسمی دیگری از جانب مسکو در

قبال افغانستان، مورد بررسی قرار نگرفته بود.

به قدرت رسیدن چرنینکو هر گونه تحرک را در مواضع اطراف متخاصم منجمد ساخت. از افغانستان در مورد «برگشت ناپذیری» شوروی سازی کشور خبر می‌دادند. چرنینکو از ملاقات با ضیاء الحق اباء ورزید. اگر چه رهبری شوروی نشان می‌داد که سیر اوضاع تاثیر خاصی بر ایشان وارد نمی‌کند، اما از سال ۱۹۸۵م قوماندانی اردوی چهل، رهبری گروپ اپراتیفی وزارت دفاع و نمایندهٔ ستر درستیز به صورت منظم به مسکو خبر می‌دادند که در اوضاع یأس‌آمیز موجود قوا باید خارج گردد. به این ترتیب روشن گردید که نظامیان و مسوولین امور در محل و رهبری مسکو مواضع مختلفی دارند. مصارف بزرگ قوا و وسایط که در جریان جنگ با جنبش پارتیزانی صورت می‌گرفت، نه تنها منجر به نتایج مثبت نشد، بلکه خسارات زیادی را نیز سبب گشته بود. جنگ در زمان چرنینکو به حد نهایی رسید. برخلاف اندروپوف که در سطح دیپلوماسی راه‌های قطع جنگ را جستجو می‌کرد، در زمان چرنینکو تمایل حل قضیه از طریق نابودی گروپ‌های مقاومت با استفاده از وسایل نظامی به وجود آمد. با گسترش فعالیت‌های جنگی در طرق پیشبرد جنگ نیز تغییرات ژرفی به وجود آمد. قطعات برای وارد آوردن ضربات بر دشمن سوق داده شدهٔ بودند. تجهیزات قطعات شوروی بلند برده شد، استفاده از هلیکوپترها، حمایه قوای پیاده توسط نیروهای توپچی و هوایی در حد وسیع آن رایج گردید و عملیات بیشماری با شرکت قطعات مختلف نظامی به راه انداخته شد. در بیشتر موارد از قطعات ویژه در سراسر کشور استفاده می‌گردید که ناشی از سیاست گریز از مرکز بود.

ارزیابی

این مرحله با گسترش جنگ و شدت فعالیت‌های نظامی متمایز می‌گردد. نیروهای مخالف جنگ پارتیزانی را در پیش گرفتند. گروپ‌های آنان در کوه‌ها، جایی که تانک‌ها و موترهای شوروی بدان دسترسی نداشتند، مستقر گردیدند و در عین حال از تکتیک شبخون استفاده می‌کردند. آنان از رویارویی مستقیم با قوای افغانی و شوروی اجتناب می‌ورزیدند، اما هر چه بیشتر در جستجوی امکاناتی بودند تا به صورت ناگهانی به دشمن تلفات قابل توجه وارد نموده و به دنبال آن خود را سریعاً عقب بکشند. نقاط مورد حمله را ضعیف‌ترین دسته‌جات در ترکیب قوای دشمن تشکیل می‌داد. با آگاهی از اقدامات متقابل و آماده‌گی قوای شوروی و حکومتی افغانستان برای عملیات، مبارزین قوای مقاومت محلات خطرناک را ترک می‌گفتند. گروپ‌های مختلف مخالف در دسته‌های کوچک تشکل یافته و می‌کوشیدند جنگ را از نزدیک به پیش ببرند، زیرا این شیوه از بیم آن که مبادا به قوای خودی تلفات وارد آید، استفاده از قوای هوایی و آتش توپخانه را به دشواری‌های زیادی مواجه می‌ساخت. در چنین شرایط قوای شوروی مجبور گشت استراتیژی غیر عادی نابود ساختن را مورد استفاده قرار داد. این استراتیژی غافلگیری دشمن را در مراکز خودش را تشکیل می‌داد و نیاز به به کارگیری قوای بیشتری داشت.

در جریان این مرحله ـ از مارچ ۱۹۸۰ تا مارچ ۱۹۸۵م - به شدت تصادمات افزوده گشت و در سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۸۵م رویارویی‌ها به اوج خود رسید. در عین زمان اردوی چهل کاملاً در جنگ داخلی درگیر شده بود. دو هدف اساسی ای که در برابر اردوی چهل قرار داشت شامل نابود ساختن گروپ‌های بزرگ مسلح در مراکز خود شان

با کمک قوای افغانی و تحکیم موقعیت ادارات محلی حکومت با کمکْ حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. در جریان این فعالیت‌ها، اگر چه امحای کامل گروپ‌های دشمن امری غیر ممکن از آب درآمد، اما موفق گردیدند تلفات بزرگی به آنان وارد آورند. بعد از مرگ اندروپوف، اگارکف مقام لوی درستیز را ترک گفت. در دسامبر ۱۹۸۴م استینوف وزیر دفاع و در فبروری ۱۹۸۵م چرنینکو منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از دنیا رفتند و به زودی پس از به اقتدار رسیدن گورباچف در مارچ ۱۹۸۵م گرومیکو وزیر خارجه تقاعد یافت.

۳. مرحلهٔ سوم:
حفظ استراتیژی تهاجمی علیرغم خواست گورباچف
(اپریل ۱۹۸۵ - دسامبر ۱۹۸۶م)

بعد از آن که فرماندهی اردوی چهل درک نمود پیروزی سریع غیرممکن است، اقدامات شدید تکتیکی و استراتیژیکی مطابق اوضاع روی دست گرفته شد. صرف به کمک برتری تخنیکی بود که اردوی چهل برای مدت معینی بعضی از ساحات را «تصفیه» و کنترول شان را به دست گرفته بود. از آنجایی که در مبارزه علیه مخالفین نمی‌شد همه مسایل را با شیوه‌های نظامی حل کرد، استفاده از وسایل اقتصادی و سیاسی هر چه بیشتر مورد بررسی قرار می‌گرفت. از شیوه‌های نظامی بیشتر اهالی ملکی خساره‌مند می‌گردیدند. پیامدهای این شیوه را تاکتیک زمین سوخته، بمباردمان روستاها، تخریب سیستم‌های آبیاری، استفاده از مواد سمی، امحای ذخیره‌های مواد غذایی در نتیجهٔ آتشباری توپخانه، فعالیت‌های تخریبکارانه و بسیاری چیزهای دیگر تشکیل می‌داد. در نتیجه مجاهدین در وضعیت

دشواری قرار گرفتند، زیرا ناآرامی در بین اهالی ملکی افزایش یافته و تمایل همکاری با حکومت به وجود آمده بود. بدون شک هدف شوروی‌ها نیز همین بود. اکنون استراتیژی شوروی‌ها تا حد زیادی در استفاده از وسایل سیاسی، ایدیولوژیکی، اجتماعی و اقتصادی اساسگذاری گردیده بود. در جریان تلاش‌ها برای شورایی ساختن دولت و جامعه از عناصر و ساختارهایی استفاده گردیده بود که قابل اطمینان نبودند. بین رژیم سوسیالستی و سازمان مقاومت مخصوصاً مبارزهٔ شدیدی برای جذب جوانان در گرفته بود. هر دو طرف در جستجوی نیروی تکمیلی بودند. جوانان را برای تحصیل به شوروی اعزام می‌کردند.

سال ۱۹۸۶م برای مخالفین بهتر از سال پار بود. آنان موفق شده بودند چندین عمیات را راه‌اندازی نمایند. تنها از ایالات متحدهٔ امریکا به قیمت مجموعی ۲۵۰ - ۳۰۰ دالر اسلحه دریافت کرده بودند. تصوری به وجود آمده بود که مجاهدین ضرورت همکاری تنگاتنگ را با یکدیگر درک نموده بودند. اما اسناد معتبری که نشاندهندهٔ حجم و چگونگی حمایت مجاهدین از یکدیگر باشد، وجود ندارد. در بسیاری از مناطق فعالیت نظامی شوروی‌ها، دسته‌های نیروی مقاومت را به مشکل مواد اولیه مواجه ساخت. نیروی مقاومت افراد وفادار به خود را برای تعلیمات به اردوگاه‌ها در پاکستان می‌فرستادند. فرماندهی اردوی چهل بیشتر از پیش با اتخاذ موقف محتاطانه، صرف به ضروری‌ترین عملیات پرداخته و هر چه بیشتر از جنگ کناره جویی می‌نمود.

پروسهٔ طولانی مذاکرات در ژنیو

اولین «خروج قطعات» در جون - جولای ۱۹۸۰م زمانی که چند

غند تانک و جزوتام‌های راکتی فرقه میکانیزه و همچنان تولی‌های توپچی و زینت و بعضی جزوتام‌های دیگر به اتحاد شوروی برگشتند، صورت گرفت. این «خروج» به هیچوجه ارتباطی با مذاکرات و یا توافقات بین المللی نداشت و علت آن را عدم قابلیت قطعات متذکره در شرایط جنگی آن زمان و عدم کارآیی شان در شرایط جغرافیایی محل تشکیل می‌داد. استفاده از تانک و قطعات راکت بی مفهوم بود و یا حداقل مفهوم چندانی نداشت. خروج اصلی قطعات در سه مرحله صورت گرفت، به شمول مرحلهٔ مقدماتی در اکتبر ۱۹۸۶م، زمانی که غندهای تانک و غندهای مدافعهٔ هوایی از ماه می تا اگست ۱۹۸۸ و از جنوری تا فبروری ۱۹۸۹م به اتحاد شوروی فراخوانده شدند.

پروسهٔ مذاکرات را نیز می‌توان به سه مرحله تقسیم نمود. مرحله اول زمانی را در بر می‌گیرد که از شروع مذاکرات در جون ۱۹۸۲م آغاز گردیده تا به قدرت رسیدن گورباچف ادامه می‌یابد. مرحلهٔ دوم از اواسط سال ۱۹۸۵م تا آغاز سال ۱۹۸۸م دوام می‌کند. تنها در مرحلهٔ سوم بین ماه‌های فبروری و اپریل ۱۹۸۸م بود که شکاف اصلی از میان برداشته شد.

قبل از آغاز رسمی مذاکرات بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۲م، رهبری شوروی مسئلهٔ خروج احتمالی قوا را در فبروری ۱۹۸۰م مورد بررسی قرار داده بود. مبتکر آن برژنیف بود که نظر داشت با سقوط رژیم امین و به قدرت رسیدن کارمل ثبات اوضاع در افغانستان تامین می‌گردد. استینوف وزیر دفاع و اندروپوف رئیس کی جی بی مخالف خروج قطعات بودند و می‌پنداشتند که این عمل به مفهوم دادن کشور به امریکایی‌ها و عقب نشستن در برابر سیاست ایالات متحده امریکا و حمایه از آنست. این عمل به حیثیت اتحاد شوروی ضربه زده و بالاخره به از دست دادن نفوذ مسکو در منطقه می‌انجامد. استینوف

می‌خواست ابتدا ثبات اوضاع را تامین نموده بعد از آن در مورد خروج قطعات فکر نماید، اما اوضاع استقرار نمی‌یافت.

برای استقرار اوضاع کابل از بهار ۱۹۸۰م آقدامات صلحجویانه‌ای را روی دست گرفت، اما این اقدامات تا زمانی که کورت والدهایم سرمنشی وقت سازمان ملل، معاونش پریز دوکویلار را به حیث نمایندۀ با صلاحیت خود در امور افغانستان تعیین نمود، بی جواب ماند. بعد از بررسی خروج قطعات شوروی و تصویب قطعنامۀ سازمان ملل متحد ای در آن مورد، این اولین گام مهمی بود که برداشته می‌شد. بعد از آن که در جولای ۱۹۸۱م آشکار شد که ایالات متحدۀ امریکا کمکی به ارزش ۲۰ میلیون دالر به مخالفین ارایه داده است، بحران شکل بین المللی را به خود گرفت. در ماه اگست پریز دوکویلار توانست متوجه شود که پاکستان و افغانستان به آغاز مذاکرات در مورد حل قضیه با میانجیگری سازمان ملل متحد تمایل دارند. در واقعیت، پاکستان از مذاکرات مستقیم با افغانستان، طوری که کابل انتظار آن را داشت، اباء ورزید. در اواخر سپتامبر شاه محمد دوست وزیر خارجۀ افغانستان از دخالت‌های رو به افزایش ایالات متحدۀ امریکا انتقاد به عمل آورده اعلام نمود که پاکستان نمی‌تواند گراف خروج قطعات شوروی را تعیین نماید. در عین زمان در مسکو این عقیده به وجود آمد که حل این قضیه از طرق نظامی ناممکن است. بعد از مرگ سوسلف مهمترین نظریه پرداز شوروی در بهار ۱۹۸۱م، بیروی سیاسی پیشنهاد اندروپوف را که بعد از سوسلف به شخص نمبر دو در اتحاد شوروی مبدل گردیده بود، در مورد حل بحران تایید نمود.

بعد از آنکه هاویر پریز دوکویلار سرمنشی سازمان ملل متحد شد، دیگو کوردوویز را به حیث نمایندۀ با صلاحیت خود در امور افغانستان تعیین نمود. متعاقب آن دیدارهایی در کابل، تهران و اسلام

آباد انعقاد یافت که در جریان آن‌ها موضوع آغاز مذاکرات رسمی مورد بحث قرار گرفت. جانبین مذاکرات پاکستان و افغانستان بودند و ایالات متحدهٔ امریکا و اتحاد شوروی نقش تضمین کننده‌گان را بر عهده گرفته بودند. در جون ۱۹۸۲م اولین دور مذاکرات رسمی در ژنیو آغاز یافت. الی اپریل ۱۹۸۸م که روی خروج قطعات شوروی توافق صورت گرفت، ده دور مذاکره صورت گرفته بود. در جریان شش سال مباحثه، در پهلوی خروج قطعات مسایل مهاجرین و خود اردایت افغانستان بدون دخالت خارجی نیز مورد بررسی قرار گرفته بود. بعد ازمرگ برژنیف در نوامبر ۱۹۸۲م اندروپوف به قدرت رسید و به طور جدی به مسئلهٔ جنگ در افغانستان پرداخت. اگر چه بوریس گروموف آخرین فرمانده اردوی چهل می‌نویسد که رهبری شوروی به صورت جدی موضوع خروج قطعات را صرف در سال ۱۹۸۵ مورد بررسی قرار داد. اندروپوف حتی در زمان تدفین برژنیف با اعلام اینکه اتحاد شوروی آماده خروج از افغانستان و قطع کمک‌های نظامی است به شرط آنکه پاکستان کمک‌های خود را به نیروی مقاومت قطع نماید، به ضیاء الحق زیگنال داده بود. در ماه می ۱۹۸۳م تکانه‌ای در مباحثهٔ خروج قطعات به وجود آمد و زمانی که اندروپوف در اگست ۱۹۸۳م در شفاخانه مصروف تداوی گردید، صحبت روی خروج قطعات در مدت هشت ماه آغاز گردیده بود. اما مرگ اندروپوف را نگذاشت برنامهٔ خویش را تحقق بخشد و با آمدن چرنینکو به قدرت این اقدامات به فراموشی سپرده شد.

اولین دور مذاکرات که در جون ۱۹۸۲م در ژنیو آغاز یافت، دشواری پروسهٔ مذاکرات را به صورت کل به نمایش گذاشت. ایران از شرکت در مذاکرات اباء ورزید. کوردوویز با انتقال اطلاعات بین هر دو جانب مذاکره که با وجود اقامت در یک عمارت با یکدیگر ملاقات

نمی‌کردند، وساطت می‌نمود. حتی در جریان اولین دور مذاکرات آشکار شد که نیروهای خارجی باید افغانستان را ترک گویند. اندروپوف در تماس‌های خود با پریز دوکویلار انعطاف معین و بینش جدیدی را به نمایش گذاشت. او می‌خواست علناً مسئله را مورد برریس قرار دهد. همزمان مسکو مذاکرات را در ارتباط با تغییر رژیم کابل رد می‌کرد. استانیسلاف گاوریلوف مشاور اندروپوف در امور افغانستان در ملاقات با کوردوویز از بی تفاوتی گرومیکو و سایر اعضای بیروی سیاسی در برابر تلاش‌های سازمان ملل متحد در برگزاری مذاکرات تذکر داده بود.

اندروپوف به کارمل تفهیم نموده بود که رهبری افغانستان باید پایه‌های سیاسی خود را در بین مردم استحکام بخشد. کارمل اقدامات متناسب را اتخاذ نکرد. هنگامی که در هشتم می ۱۹۸۳م دومین دور مذاکرات آغاز یافت، مسکو اولین بار آماده‌گی بیشتری برای خروج قطعات تحت شرایط معین نشان داد. با وجودی که متن موافقتنامه تا اندازهٔ زیادی تهیه شده بود، پاکستان فعالانه با شرایط خروج قطعات و ساختار حکومت آیندهٔ افغانستان مخالفت می‌کرد. یعقوب طرف اصلی مذاکره از طرف اسلام آباد، شرکت مخالفین را در حکومت کابل تقاضا می‌کرد. در جون ۱۹۸۳م گاوریلوف مشاور عمومی وفات یافت و اندروپوف به سختی بیمار شد. همزمان ماشین مذاکرات از طرف شوروی خاموش گشت و همه تلاش‌ها نقش بر آب گردید.

دور سوم مذاکرات که در اگست ۱۹۸۴م آغاز شد، سرنوشت نافرجامی داشت و بعد از شش روز از هم گسیخت. جنگ‌ها در افغانستان به حد نهایی رسیده و معضلات جدید مرزی با پاکستان به وجود آمده بود. جنگ‌ها بعضاً به خاک ایران نیز کشانیده می‌شد. در عین زمان پنج میلیون مهاجر کشور را ترک گفتند. از آنجمله سه

میلیون به پاکستان و دو میلیون به ایران پناهنده گردیدند. وضع نیروی مقاومت به صورت فاجعه‌باری رو به خرابی می‌رفت و این امر ریگن را مجبور ساخت در ارسال اسلحه به مجاهدین افزایش به عمل آرد. مواضع جوانب مذاکراتِ تا سال ۱۹۸۵م منجمد گردید.

به قدرت رسیدن گورباچف و بیست و هفتمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی

به قدرت رسیدن گورباچف را در مارچ ۱۹۸۵م معمولاً باعث تغییرات اساسی در تمام ساحات زنده گی جامعهٔ شوروی می‌دانند. اگر چه بخش نظامی پس از تعلل زیاد به تحرکات سیاسی توجه نمود، اما بعضی تغییرات در ارتباط با مشی امنیتی و سیاست خارجی در جریان اتخاذ تصامیم قبلاً به مشاهده رسیده بود. به خصوص این امر در تعیین تقدم اقدامات سیاسی، قبل از آن که از استفادهٔ وسایل نظامی سخن به میان آید، شرکت نظامی‌ها در بررسی مسایل مربوط، علنی ساختن فیصله‌ها و به مباحثه گذاشتن آن‌ها با کارشناسان ملکی و شرکت دادن شان در جریان اتخاذ تصامیم روی موضوعات فوق الذکر تبارز یافت.

جنگ در افغانستان در سال ۱۹۸۵م همچنان ادامه یافت. با وجود آن از اپریل ۱۹۸۵م تهاجمات بر اهداف غیر نظامی به صورت آشکاری کاهش یافت که به گفتهٔ دیپلمات‌های شوروی با بیانیهٔ فیلکس ارماکورا[۱] نمایندهٔ با صلاحیت حقوق بشر سازمان ملل متحد مرتبط بود. در پلینوم ماه اپریل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی گورباچف تکانه‌ای جدیدی به بازنگری دخالت شوروی در افغانستان داد. همزمان زمینه‌های برای بررسی مجدد جنگ و تناسب

۱- بنیاد «کتابخانهٔ افغان» در آن زمان یکجا با فیلکس ارماکورا اتریشی پروفیسور در حقوق بین الدول تلفات نظامی را مورد بررسی قرار داده بود.

تلفات و نتایج به وجود آمد. با وجود آن شش ماه دیگر لازم بود تا این تغییرات خود را در میدان جنگ افغانستان به نمایش بگذارد. اصولاً گورباچف سه امکانات در اختیار داشت: نخست: تحرکات نظامی با افزایش تلفات در هر دو جانب، دو: اخراج فوری قطعات با پذیرش ریسک مغلوب شناخته شدن و از دست دادن حیثیت، سه: جستجوی حل سیاسی که در قالب آن اتحاد شوروی می‌توانست حیثیت خود را نگهدارد. در خزان سال ۱۹۸۵م گورباچف راه سوم را انتخاب کرد. در این جریان به صورت غیر قابل تصوری در مصارف ازدیاد به عمل آمد: مصارف طیارات تقریباً به پانزده میلیون دالر در روز رسید. در زمان برژنیف نظریهٔ بازی با نتیجهٔ صفر جای داشت. مناسبات بین المللی شدیداً از دیدگاه معضله بین شرق و غرب بررسی می‌گردید. قبل از همه نه افغانستان و جامعهٔ آن، بلکه دست آوردهای خود شوروی و یا دست آوردهای دشمن (امریکا و ناتو) مطمح نظر بود. نسخهٔ جدید گورباچف تفکر جدید سیاسی بود. ملاقات او با ریگن در ژنیو (۱۹۸۵) و در ریکجاویک (۱۹۸۶م) در نوع خود نقش «یخ شکنی» را بازی نمود که راه را برای اتخاذ تصمیم در مورد ترک افغانستان در سال ۱۹۸۶م بازی نمود.

اصطلاح «تفکر جدید سیاسی» مفهوم فعالیت مشترک در ساحهٔ مناسبات بین المللی را به عوض فعالیت علیهٔ همدیگر در بر می‌گرفت. و این از آن جهت لازمی شمرده شد که جهان در تحول بوده و جهانیان شدیداً وابسته به یکدیگر می‌گردند. در پهلوی آن مفهوم امنیت خصلت کاملاً نظامی خود را از دست داده و به ساحهٔ سیاسی گسترش یافته است. امنیت امریست دو جانبه، و صرف به حساب دشمن به دست نمی‌آید. بنا بر این به عنوان دورنمای لازمی برای آینده نه معضلات نظامی، بلکه مناسبات مسالمت آمیز و همکاری مدنظر گرفته

شد. رویهمرفته به تبادلات اقتصادی و حل قضایا از طرق سیاسی نسبت به استفاده از وسایل نظامی تقدم داده شد. سوال به وجود می آید که این تفکر تا چه اندازه در حل سیاسی قضیه افغانستان کمک نمود. این قضیه برای مسکو حیثیت ضمنی را داشت و از دیدگاه سیاسی در آژاندای روز نبود. برای گورباچف اصلاحات داخلی و بازسازی مناسبات با غرب به مراتب دارای اهمیت بیشتری بودند. امروز نمی‌توان ثابت ساخت که برخورد ثابتی در قبال این قضیه وجود داشت. برنامهٔ اساسی ای وجود نداشت، چنانکه برنامهٔ حمایت نظامی، سیاسی و اقتصادی از رژیم کارمل نیز در کار نبود. در زمان برژنف و چرنینکو به حل قضایا از طریق نظامی که هدف از آن به دست آوردن پیروزی بود، ارجحیت داده می‌شد، اگر چه تغییراتی بعضاً در این دیدگاه دیده می‌شد. اندروپوف تلاش داشت در سطح عالی سیاسی فضای حل سیاسی قضیه را گسترش دهد. اما بیماری او را اجازه نداد، نظریات خویش را تحقق بخشد. گورباچف مجبور شد در ابتدا موقف خود را در عرصهٔ سیاست داخلی مستحکم سازد. صحبت‌های غیر رسمی در مورد خروج قطعات از اواخر سال ۱۹۸۵م شروع شده بود. کابل در برابر آن مقاومت می‌کرد. برای اردوی چهل بستن مرز با پاکستان وظیفهٔ مشکلی از کار درآمد. اما مسکو در آن زمان متیقن بود که رژیم بعد از خروج قطعات زنده می‌ماند. فشاری که از تغییر قدرت در مسکو به وجود آمده بود، تاثیر خود را بر کابل نیز گذاشت. در جنوری ۱۹۸۶م، ۱۰ پُست وزارتخانه به اشخاصی داده شد که عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را نداشتند. رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان مجاهدین را دیگر «اشرار» نمی‌نامید. در سال ۱۹۸۶م انتخابات در ارگان‌های محلی دولت آغاز شد. در فبروری و اگست ۱۹۸۵م اتحاد شوروی و افغانستان

قراردادهایی را در مورد همکاری‌های اقتصادی و علمی به امضاء رسانیدند. در نوامبر کارمل تیزس ده گانه‌ای را به شورای انقلابی ارایه نمود که طی آن ضرورت شمول غیر حزبی‌ها، تجار، روحانیون و روشنفکران در نظام شورایی برجسته شده بود. از طریق رادیو و تلویزیون از مهاجرین خواسته می‌شد تا به خانه برگردند. هدف از اقدامات غیر نظامی، استحکام رژیم کابل و تقلیل نیروی مقاومت بود.

مسئلهٔ خروج قطعات در بیست و هفتمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی در فبروری ۱۹۸۶م ارایه گردید. در نتیجه تصمیم اصولی در مورد خروج قطعات از افغانستان اتخاذ گردید. گورباچف گفت که امپریالیزم و ضد انقلابیون افغانستان را به «زخم خونین»[۱] مبدل نموده‌اند و آماده‌گی خود را برای خروج قطعات اتحاد شوروی از این کشور اعلام نمود. حکومت هژده سالهٔ برژنیف که در سال ۱۹۸۲م به پایان رسید، مورد انتقاد قرار گرفت. در مورد سیاست خارجی نظریات جدید اصولی به تصویب رسید: ۱ - امنیت نباید نهایتاً بر اساس ترس از انتقام و روی دکترین «مقاومت» و «ارعاب» استوار باشد، ۲ - مناسبات بین اتحاد شوروی و ایالات متحدهٔ امریکا تنها باید در کلیت آن مورد بررسی قرار بگیرد، ۳ - اگر چه ایالات متحدهٔ امریکا با اهداف خود «لوکوموتیف» یا محرک نظامیگری می‌باشد، اما منافع و اهداف کمپلکس‌های صنعت نظامی با منافع و اهداف مردم امریکا در تفاوت است، ۴ - جهان امروز برای جنگ خیلی کوچک و آسیب‌پذیر است، دیگر باید مسابقات تسلیحاتی و در نتیجه جنگ هستوی را متوقف ساخت.

گورباچف در بیانیهٔ خود در ولادی واستوک (۱۹۸۶م) بر ضرورت

۱- از متن بیانیهٔ گورباچف در کنگره.

خروج قطعات تاکید و تقلیل قطعات را تا شش غند اعلام نمود. در عین زمان او از خروج کامل قطعات در صورت دستیابی به توافق اساسی روی حل سیاسی سخن گفت. پانزدهم اکتوبر ۱۹۸۶م خروج شش غند از افغانستان با سر و صدای بزرگ تبلیغاتی صورت گرفت. یوهانبرگ وزیر دفاع ایالات متحدهٔ امریکا این اقدام را نمایشی خواند به دلیل آن که این قوا به هر حالت نمی‌توانستند وظایف خود را به پیش ببرند. گروموف قاطعانه این نظر را رد می‌کند. منظور از یک غند تانک، دو غند میکانیزه و سه غند زینت بود. برای خروج این قطعات مجموعه‌ای از اقدامات در نظر گرفته شده بود. دقیقاً قبل از خروج این قطعات پانزده هزار سرباز جدید شوروی در افغانستان جابجا گردیده بود. این اقدام در راه اسامبلهٔ عمومی ملل متحد که یکبار دیگر خروج کامل قطعات را با ۱۲۲ رای موافق و ۲۰ رای مخالف تقاضا نمود، خدشه‌ای وارد نکرد. گورباچف مسئلهٔ خروج کامل قطعات را در جلسهٔ مورخ سیزده نوامبر مطرح نمود. بعد از آن که برای بیروی سیاسی نیز آشکار شد که ممکن نیست در یک مدت قابل پذیرش به پیروزی در این جنگ دست یافت، تصمیم اصولی اتخاذ گردید.

تغییر جدول محاسبات توسط گورباچف در سال ۱۹۸۵م

در جون ۱۹۸۵م گورباچف اولین عقب نشینی‌ها را انجام داد. اتحاد شوروی آماده‌گی خود را برای رعایت توافقنامه‌ای که در سطح سازمان ملل متحد با امریکایی‌ها، پاکستانی‌ها و رژیم کابل به امضاء برسد، اعلام داشت. حالا دیگر گورباچف حمایهٔ محسوسی از مسکو دریافت داشته بود. گورباچف جنرال [illegible]سوف را برای بررسی حل نظامی قضیه به کابل اعزام داشت. در [illegible] زمان یگانه حالت را بستن

کامل مرزها با پاکستان و ایران و قطع ارسال اسلحه به گروپ‌های نیروی مقاومت تشکیل می‌داد. قطعات مخصوص تلاش ورزیدند تا راه‌های نفوذ مجاهدین را مسدود سازند، اما موفق نگردیدند.

تقریباً یک سال بعد از دور ناکام سوم، به تاریخ ۲۰ جون ۱۹۸۵م مذاکرات در ژنیو از سر گرفته شد. دَور چهارم به توافق روی عدم مداخله، برگشت مهاجرین و ضمانت بین المللی از طرف دو اردوگاه جهانی ـ ایالات متحدهٔ امریکا و اتحاد شوروی منتج گردید. اما ایالات متحدهٔ امریکا توافق تحریری خود را مبنی بر ایفای نقش تضمین کننده صرف در سیزدهم دسامبر ۱۹۸۶م تسلیم نموده و خواهان ارائهٔ برنامهٔ مشخص خروج قطعات گردید.

در مسکو احتجاج‌ها و تظاهرات علنی کسانی که در افغانستان جنگیده بودند، صورت گرفت. واشنگتن با تحریک رهبران مجاهدین افغانستان بر آنان فشار آورد تا متحد گردیده و مبارزهٔ مشترکی را به پیش برند. در چنین شرایطی مذاکرات ژنیو سرعت گرفت. از ۲۶ تا ۳۰ اگست دَور پنجم مذاکرات ادامه یافت، اما به نتیجه نرسید. با وجود دیدار رهبران عالیرتبهٔ دو کشور گورباچف و ریگن در ژنیو در ماه نوامبر، ششمین دَور مذاکرات که در ماه دسامبر جریان داشت، نیز بدون نتیجه به پایان رسید. اما در عین زمان چنانکه از پروتوکول جلسهٔ بیروی سیاسی مورخ ۱۳ نوامبر آشکار می‌گردد، در ماه اکتبر تصمیم به ترک افغانستان گرفته شده بود:

«گورباچف: *ما در اکتبر سال گذشته در جلسهٔ بیروی سیاسی مسیر عادی سازی مسئلهٔ افغانستان را مشخص ساختیم. هدفی را که تعیین نموده بودیم تسریع خروج قطعات ما از افغانستان و همزمان تأمین افغانستانِ دوست را برای ما تشکیل می‌داد.*»

بعد از آنکه در چهارم ماه می کارمل به شمول بعضی از اختیاراتش

با نجیب تعویض گردید، در چوکات هفتمین دَور مذاکرات زمان معین (برای خروج قطعات) مورد بحث قرار گرفت. اسلام آباد روی مدت شش ماه پافشاری می‌کرد. در مسکو نظریات مختلفی در مورد بقای رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان وجود داشت. کارییننکو معاون وزارت خارجه و اخرومییف لوی درستیز نظر داشتند که رژیم بعد از خروج قطعات شوروی زنده نخواهد ماند. به این جهت حزب دموکراتیک خلق افغانستان باید داوطلبانه از موقف رهبری صرف نظر کرده، قدرت را به یک حکومت ائتلافی بسپارد. شیواردنادزه وزیر خارجه و کریوچکف رئیس کی جی نظر داشتتند که رژیم بعد از خروج قطعات شوروی موقف رهبری کنندهٔ خود را حفظ خواهد کرد. گورباچف نظر شیواردنادزه و کریوچکف را تائید می‌کرد. بعد از دَور هفتم نیز توافقی به دست نیامد. هدف گورباچف را خروج هر چه زودتر قوا تشکیل می‌داد، اما در عین زمان می‌خواست رژیم حزب دموکراتیک خلق را به رهبری نجیب‌الله در یک دور نمای متوسط نیز حفظ نماید. اوضاع در افغانستان بیشتر متلاطم گشت. بین دسته‌های نیروی مقاومت و اردوی چهل توافقات صلح در سطح محلات صورت گرفت. نجیب‌الله مشی آشتی ملی را اعلان کرد.

کناره‌گیری کارمل و سیاست مصالحهٔ ملی

در جریان رهبری پنجسالهٔ کارمل، حزب دموکراتیک خلق افغانستان به بحران ژرفی مواجه گشت. با وجود تلاش‌های میانجیگرانهٔ شوروی، مبارزه بین شاخه‌های «خلق» و «پرچم» ادامه داشت. هر دو طرف با کوشش برای به دست به آوردن چوکی‌های هر چه بیشتر در رهبری حزبی و دولتی، می‌خواستند موقف خود را تحکیم نمایند. با وجود ایجاد جبههٔ ملی با «شاخه‌های» آن یعنی سازمان

جوانان و زنان، حزب راکد باقیمانده بود. گذشته از آن برای تطبیق برنامهٔ مورد نظر خود نیروی کافی در اختیار نداشت. سرعت تطبیق اصلاحات خیلی زیاد بود. سیاست راضی نگهداشتن شاخه‌های حزب، به تقسیم پُست‌ها به افراد بدون صلاحیت انجامید. همچنان، همکاری و هم آهنگی بین ارگان‌های حکومتی - حارندوی و وزارت داخله وجود نداشت.[۱] برعکس، ارگان‌های همردیفی وجود داشتند که با هم برخورد می‌نمودند. اصلاحات ارضی و آب نیز به عدم موفقیت مواجه گشت.

بیروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی از نتایج فعالیت‌های کارمل ناراضی بود. او در دو جلسهٔ بیروی سیاسی، مورد انتقادهای مستند گورباچف و کریوچکف رئیس کی جی بی قرار گرفت:

«. . اوضاع حالت تراژیدی به خود می‌گیرد. کارمل از لحاظ صحی و روانی خیلی خسته است. رهبران را علیهٔ همدیگر تحریک می‌کند. . .
کارمل خود می‌گوید که از عهدهٔ وظایفش بدر آمده نمی‌تواند.»

مشکل کارمل و سایر شخصیت‌های عالیرتبهٔ سیاسی و نظامی در این بود که با وجود دریافت مشوره‌های مشاورین شوروی، به تطبیق آنان نمی‌پرداخت. رهبری افغان مصروف مبارزهٔ درونی بر سر قدرت بود و نمی‌توانست اقداماتی را که از طرف مسکو دیکته می‌شد، در عمل پیاده نماید. تشنج در مناسبات بین کابل و مسکو رو به افزایش بود. بعد از به قدرت رسیدن گورباچف در سال ۱۹۸۵م، مسکو به صورت اساسی به بررسی مجدد فعالیت‌های خود در افغانستان

۱- از آنجایی که حارندوی (پولیس) مربوط وزارت داخله بود، این گفتهٔ نویسنده درست به نظر نمی‌رسد. در واقعیت بین ارگان‌های وزارت دفاع و امنیت از یک طرف و وزارت داخله و حارندوی از جانب دیگر اختلافاتی وجود داشت که از مسایل حزبی و فکری سرچشمه می‌گرفت. این اختلافات تا جایی پیش رفته بود که اکثراً به برخوردهای مسلحانه می‌انجامید. (مترجم).

پرداخت. فرماندهی اردوی چهل و همچنان اعضای گروپ عملیاتی وزارت دفاع باز هم و باز هم در مورد لزوم خروج قطعات اشاره می‌دادند. جنرال وارنینکوف رئیس گروپ عملیاتی در کابل نظر ملامتباری در مورد کارمل داشت. در زمان بازدید هیئت افغانی به ریاست کارمل از مسکو در اکتبر ۱۹۸۵م، گورباچف مسئلهٔ خروج قطعات را مطرح نمود. کارمل را به سستی متهم ساختند. برای مشاورین شوروی مشوره دادن به او و کنترولش بیشتر از پیش مشکل شده می‌رفت. او آشکارا به یک الکلیست مزاحم مبدل شده بود. در سپتامبر ۱۹۸۵م در مسکو اندیشهٔ تعویض کارمل به وجود آمد. حالا دیگر او حتی مورد حمایت کامل نزدیکترین افرادش قرار نداشت. بعد از آن که در سال ۱۹۸۵م او با برنامهٔ مسکو در مورد خروج قطعات مخالفت ورزید، نجیب‌الله که در آن زمان رئیس استخبارات بود، به یکی از اعضای هیئت گفت که دیگر نباید به کارمل اعتماد کرد، او بیانگر موقف حکومت در کلیت آن نیست.

در آغاز ۱۹۸۶م در مورد تعویض کارمل، تصمیم اتخاذ گردیده بود. در جلسهٔ بیروی سیاسی مورخ ۲۰ مارچ ۱۹۸۶م سولومیتسف عضو بیروی سیاسی وظیفه گرفت نشستی با کارمل انجام دهد. در ساحهٔ سیاسی در افغانستان قانون اساسی جدید زیر کار قرار داشت. در بیست فبروری ۱۹۸۴ کمیتهٔ تدویر قانون اساسی با ترکیب ۷۴ عضو تحت ریاست کارمل ایجاد گردید، اما در مورد مرگ سیاسی او از قبل تصمیم اتخاذ گردیده بود. در بهار او بنا بر وضعیت صحی برای یک ماه به مسکو آمد. در چهارم می نجیب‌الله (برای ساده گی کلام، نجیب - مولفان) رئیس سازمان استخباراتی خاد به عوض کارمل به حیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان تعیین گردید. کارمل به صورت نمایشی تا بیست نوامبر به حیث رئیس

حکومت باقیماند. در اعلامیهٔ رسمی سخن از «تقاعد بنابر مریضی» رفته بود. نجیب که اصولاً با خروج قطعات از افغانستان موافقه کرده بود، جانشین کارمل گردید. در رهبری شوروی به ارتباط نجیب اختلاف نظرهایی به وجود آمد. هنگامی در مورد گذشته نجیب به حیث رئیس خاد روشنی افگنده شد، شیواردنادزه در ارتباط با پیشنهاد سازمان ملل متحد در مورد ایجاد حکومت عبوری، خواهان استعفای او گردید. یازوف وزیر دفاع و کریوچکف رئیس کی جی بی خلاف این پیشنهاد رای دادند. نجیب با ایجاد مثلثی با اشتراک کارمل و کشتمند به مثابهٔ عالیترین ارگان حکومتی موافقه نمود. او در چهارم می با پیامی عنوانی روحانیون بلند مرتبه، افغانستان را یک کشور اسلامی توصیف نمود. عفو کسانی که از خدمت عسکری فرار کرده بودند، اعلان گردید. دز جون کمیسیونی در مورد مشی مصالحهٔ ملی ایجاد گردید.

هدف رهبری جدید را جلب گروپ‌های مخالف به مشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان تشکیل می‌داد. این امر یک ضرورت بود، حتی صرف اگر تناسب قوا را در نظر بگیریم، نیروی مقاومت در آنزمان ۸۰ فیصد ساحهٔ کشور را تحت کنترول داشتند. شورای انقلابی توسعه یافت. نماینده‌گان قبایل در حل مسایل روز شرکت داده شدند. سه ونیم هزار کمیسیون محلی مصالحهٔ ملی با شرکت شش هزار نفر نمایندهٔ مخالفین ایجاد گردید.

بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۶م هنوز کارمل را در پُست رئیس شورای انقلابی باقی گذاشته بود، زیر نمی‌خواست این تعویض در نظر مردم شتابنده جلوه نماید. سیاست مصالحهٔ ملی در مسکو نیز مورد مناقشه قرار گرفت.

«دوبرینن: باید به نجیب آزادی داد. اینجا دو سوال مطرح می‌گردد.

درک مصالحهٔ ملی و دوم - عادی سازی اوضاع اطراف افغانستان.

کارمل را باید برداشت. اما باید به خاطر داشت که هیچ یک از اعضای بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نجیب را در مشی مصالحهٔ ملی حمایت نمی‌کنند. درکی از چنین مصالحه وجود ندارد.

گورباچف: اصطلاح عادی ساختن وجود دارد، ما آن را تایید نموده‌ایم، اما در عمل تطبیق نمی‌گردد. سرگی فیدروویچ، شاید تو حل کنی؟

اخرومییف (معاون وزارت دفاع اتحاد شوروی): نی، نمی‌توان آن‌را حل کرد».

نتایج هفت سال موجودیت رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مسکو نیز به صورت واقعبینانه و سالم مورد بررسی قرار گرفت:

«ورانتسوف (معاون اول وزارت خارجه):. . . افغانستان کشور زراعتی است (۸۰ فیصد نفوس آن را دهقانان تشکیل می‌دهند). اما انقلاب به خصوص به آنان مصدر کمترین خدمت گردید. در جریان هشت سال انقلاب تولیدات زراعتی صرف هفت فیصد بلند رفت و سطح زنده‌گی دهقانان در همان سطح قبل از انقلاب باقیماند.

به اعتراف رفیق نجیب و همچنان رفیق زیری عضو بیروی سیاسی طی نشستی با من، «تا هنوز حزب در بین دهقانان نفوذ نکرده است»، اصلاحات ارضی و آب غیر موفقانه بود و در عمل تطبیق نگردید. . . دهقانان نفع محسوس مادی‌ای از انقلاب به دست نیاورده‌اند.

به گفتهٔ رفیق زیری عضو بیروی سیاسی و مسول بخش اقتصاد و زراعت «به دلایل مختلف وضع دهقانان در بعضی موارد در مناطق تحت کنترول دولت بدتر از مناطقی است که ضد انقلاب در آنجا عمل می‌کنند.»

یولی ورنتسوف سفیر، دانش کادرهای سیاسی را مورد انتقاد قرار داد:

«. . . بسیاری از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بدون ابتکار اند، عادت گرفته‌اند منتظر توصیه‌های مشاورین ما باشند، به یک نوع بیکاره‌ها مبدل گردیده‌اند. ظاهراً مشاورین ما در ابتدا اکثراً «بر فرق

شان می‌کوبیدند».

رفیق نجیب چنین نیست. او شخص با استعداد و قاطعی به نظر می‌رسد. این امکان را باید به او فراهم نمود تا خود تصمیم بگیرد، اما باید توجه نمود که در اثر جوانی به خط آخر نزند. . . »

گورباچف: تا به حال تصویر درستی از اصطلاح به وجود نیامده است. اما اصطلاح به خودی خود مهم نیست، مهم تطبیق آن است. باید فعالانه عمل کرد و به دو مسئله اتکاء داشت. نخست - در جریان دو سال خروج قطعات ما از افغانستان باید صورت بگیرد. در سال ۱۹۸۷م نصف قوا و در سال بعدی نصف دیگر آن باید کشیده شود. دوم با در نظرگرفتن عینی نیروی‌های سیاسی ، باید به سوی گسترش پایه‌های اجتماعی رژیم رفت...»

به زودی پس از این ارزیابی مهم اوضاع توسط بیروی سیاسی در ماه دسامبر، نجیب‌الله را به مسکو دعوت نمودند. در جریان اولین بازدید رسمی نجیب‌الله از مسکو برای او اطلاع دادند که قطعات در جریان دو سال از افغانستان خارج می‌گردند. بازدید نجیب‌الله از ۱۱ تا ۱۴ دسامبر ۱۹۸۶م و ملاقاتش با گورباچف به تاریخ ۱۲ دسامبر صورت گرفت. شرایط دوجانبه برای راه اندازی مشی پلان شدهٔ مصالحه ملی مشخص گردید. طی آن گورباچف گفت که او طی یک و نیم - دو سال قطعات را از افغانستان بیرون می‌کشد. نجیب‌الله گام به گام همکاران خود را در رهبری کشور، به ضرورت مشی مصالحهٔ ملی متقاعد می‌ساخت.

سوم جنوری ۱۹۸۷م جلسهٔ موسس کمیسیون مصالحهٔ ملی تدویر یافت که طی آن برنامهٔ مفصل ترتیب و ۳۵ نفر به در رهبری آن انتخاب گردیدند. عبدالرحیم هاتف رئیس جبههٔ ملی پدر وطن به حیث رئیس آن برگزیده شد. چگونگی فعالیت‌های مشخص آن در فرمان شورای انقلابی مورخ ۱۵ جنوری بازتاب یافته بود. بعد از آن که

نجیب به تاریخ ۳۰ دسامبر مصالحه را که از ۱۵ جنوری نافذ می‌گردید، اعلام نمود، چندین هزار تن از زندانیان سیاسی رها گردیدند. او در بیانیهٔ خود تاکید کرد اصول مصالحهٔ ملی عبارت است از برخورد جدیدی با دموکراسی که بر مواضع اساسی ذیل اساسگذاری شده است: مصالحه، گذار از مبارزهٔ مسلحانه به حل مسایل افغانستان امروز و در آینده، حفظ ساختار اقتصادی و سیاسی، عفو عمومی و عدم تعقیب به خاطر سوابق سیاسی، دفاع و غنای سنن تاریخی، ملی و فرهنگی، احترام به دین مقدس اسلام و رعایت اصول آن. نجیب آماده‌گی خود را برای مصالحه و تدویر انتخابات اعلام داشت.

زمان مصالحه شش ماه تعیین شده بود. و به گفتهٔ منابع غربی، متخصصین غربی با اتکاء با دیدار نجیب از مسکو، این برخورد را تلاش مسکو در تطبیق ابتکار جدید سیاسی می‌دانستند. در هفتهٔ اول جنوری ۱۹۸۷م شیواردنادزی و دوبرینین از افغانستان بازدید به عمل آوردند. آن‌ها از ۵ تا ۷ در کابل بودند. دوبرینین به حیث منشی کمیته مرکزی، در آن زمان مسوولیت سیاست خارجی را بر عهده داشت. هنگام استقبال به تاریخ ۵ جنوری، آشکار شد که شیواردنادزی عالیترین مقام سیاسی شوروی بوده است که پس از انقلاب اپریل از افغانستان بازدید رسمی به عمل می‌آورد. حضور شیواردنادزی به مثابهٔ تغییر سیاست مسکو در قبال افغانستان بود. او مصالحهٔ را متکای اصلی عادی سازی اوضاع می‌دانست. او برگشت فوری قطعات شوروی و بهبود اوضاع را آرزو داشت. انفاذ مصالحه از ۱۵ تا ۱۶ جنوری با تلاش فرضی کودتا همراه بود. بدون توجه به آن گزارشگران از حضور قابل ملاحظه‌ای نظامیان شوروی در کابل گزارش می‌دادند. شایعات در مورد اقدامات وفاداران کارمل علیه

نجیب بلندتر می‌شد. تعویض کامل کارمل در می ۱۹۸۶م رقابت‌های دیرین درون حزبی را بار دیگر زنده ساخت. در عین زمان قانون اساسی جدید و قانون احزاب که ایجاد احزاب جدید را اجازه می‌داد، به تصویب رسید. بعد از اعلام مصالحه، قطعات افغانی به قرارگاه‌های خویش برگشتند. قطعات شوروی نیز دست از فعالیت برگرفتند. از آن لحظه به بعد آن‌ها فعالیت نظامی خویش را،در انسداد مرزها، امنیت شاهراه‌ها و محلات مهم استراتیژیکی متمرکز ساختند. گروپ مخصوصی از کارشناسان شوروی فعالانه در تبلیغ «مصالحهٔ ملی» سهم گرفتند. به گفتهٔ منابع افغانی در بهار ۶۲ هزار تن از مهاجرین به کشور برگشتند و ۲۵ هزار تن از مخالفین اسلحهٔ خود را بر زمین گذاشتند. در عین زمان به تعداد فراریان از خدمت عسکری افزوده گشت. تنها در ماه جنوری ۱۹۸۷م ۲۳۵۰، در فبروری ۲۶۰۰، در مارچ ۲۹۰۰ و در ماه اپریل ۳۰۰۰ نفر خدمت عسکری را ترک گفتند.

فصل هفتم

استراتیژی صلح

۱. مرحلهٔ چهارم:

استراتیژی مصالحه تا خروج قطعات
(جنوری ۱۹۸۷ - فبروری ۱۹۸۹م)

واکنش مجاهدین در برابر مشی مصالحه

از لحاظ نظامی وضعیت مجاهدین بیش از پیش دشوارتر می‌شد. با وجود آن که مجاهدین بعضاً از تاکتیک‌های بهتری برخوردار بودند، قوای شوروی و افغانی در انجام وظایف خویش موفقتر از آنان عمل می‌کردند. اردوی چهل نسبت به مجاهدین تجارب خوبتری کسب کرده بود. مخصوصاً مجاهدین ولایات شمال در وضعیت دشوارتری قرار داشتند. در اواسط سال ۱۹۸۷م بعضی از قسمت‌های درهٔ پنجشیر و برخی از نواحی شمال کابل به تصرف قوای شوروی و قوای حکومتی درآمد. دلایل خالصاً نظامی باعث پیدایش چنین انکشافی در اوضاع نگردیده بود، بلکه دلایل سیاسی نیز وجود داشت. از آغاز انفاذ سیاست مصالحهٔ ملی حلقات افراطی بیشتر از پیش در موقعیت سختی قرار می‌گرفتند. گروپ‌های مقاومت سیاست مصالحهٔ ملی را رد کردند، به دلیلی آنکه این برنامه برگشت ناپذیری انقلاب اپریل را تائید کرده بود. رهبران اتحاد هفتگانه که مقر شان در پیشاور موقعیت داشت، از تاریخ ۱۲ تا ۱۳ نوامبر مجلس نمودند تا موقف منفی خود را (در قبال مصالحه ملی) تائید و تاکید نمایند. با وجود آن بعضی

واقعات فرار وجود داشت که باعث تلاش‌های جدید مقاومت برای اتحاد گشت.

در جون ۱۹۸۷م نجیب‌الله اعلام کرد که تحت شرایط معینی به احزاب اجازهٔ فعالیت داده می‌شود. همزمان باید موج جدیدی به اساس دموکراسی به وجود می‌آمد که پیش بینی می‌شد به کمک آن اساس سیاسی مصالحه ملی پی ریزی گردد. شورای انقلابی نه تنها قانون احزاب را تائید نمود، بلکه نجیب‌الله پُست‌های زیاد وزارتخانه‌ها را به مخالفین پیشنهاد کرد. برای نشان دادن حسن نیت در قبال تغییرات در اواسط جولای طرح قانون اساسی تدوین و مصالحهٔ ملی برای شش ماه دیگر تمدید گردید. حتی در سپتامبر هنگامی که ۹۰ هزار مهاجر به کشور برگشتند، می‌شد اولین پیروزی را مشاهده کرد. سیاست مصالحه در یک و نیم هزار روستا به پیش برده می‌شد. ۳۰ هزار جنگجو که در ۱۷۴ گروپ شامل بودند، اسلحهٔ خود را بر زمین گذاشتند. در لویهٔ جرگهٔ بعدی منعقدهٔ ماه نوامبر، جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان تغییر نام داد و نجیب‌الله برای هفت سال به حیث رئیس جمهور انتخاب گردید. قانون اساسی سال ۱۹۸۰ با اصول اساسی جدید که شامل ۱۴۹ ماده بود و خانواده را به حیث رکن اساسی جامعه اعلام می‌کرد، تعویض گردید. نجیب‌الله قانون اساسی جدید را به حیث مهمترین سند مصالحهٔ ملی توصیف می‌نمود. کمیسیون سازمان ملل متحد در حقوق بشر از «بعضی بهبودی‌ها» در این ساحه خبر داد. سال ۱۹۸۷م به مثابهٔ سال افزایش فعالیت‌ها در ساحهٔ سیاست خارجی افغانستان توصیف می‌گردد. هیأت‌های افغانستان از ۵۵ کشور جهان بازدید به عمل آورده بودند.

موافقنامه در مورد خروج قطعات و عملیات نظامی

مسکو در سال ۱۹۸۷م از خونریزی‌های رو به ازدیاد در هراس شد. هلیکوپترها و طیارات بیشمار سقوط داده شده توسط مبارزین نیروی مقاومت، ضربه پذیری قطعات شوروی را به نمایش می‌گذاشت. ایالات متحدهٔ امریکا به استعفای حکومت حزب دموکراتیک خلق افغانستان پافشاری می‌نمود. ارماکوست نمایندهٔ امریکا از مسکو تقاضا کرد بگذارد تا اتحاد هفتگانهٔ پیشاور که تا آن زمان موقف خود را تحکیم نموده بود، خود در مورد رهبری آیندهٔ افغانستان تصمیم بگیرد. مسکو کوردوویز نمایندهٔ با صلاحیت سازمان ملل متحد را تشویق نمود با ظاهر شاه و دیگر رهبران نامدار افغان در مهاجرت ملاقات نماید. ضیاء الحق خواهان رژیم اسلامی در افغانستان بود. در نوامبر سال ۱۹۸۷م ریگن با نماینده‌گان اتحاد هفتگانه در قصر سفید ملاقات کرد. همزمان مسکو برنامهٔ خروج قطعات را منظور نمود. در آخر سال ۱۹۸۷م در ۱۲ ولایت از مجموع ۳۰ ولایت قوای شوروی وجود نداشت.

عملیات تهاجمی قوای شوروی علیهٔ نیروی مقاومت عملاً قطع گردیده بود. بعضی از گروپ‌های مقاومت مصالحهٔ اعلان شده را رعایت نمی‌کردند. در بهار ۱۹۸۷م مجاهدین تهاجماتی را بر خاک اتحاد شوروی سازماندهی نمودند. در هشتم مارچ روستای مرزی شوروی «پنج» مورد آتشباری قرار گرفت. در شب نهم مارچ بر پوستهٔ مرزی شوروی حمله صورت گرفت. در مورد واقعهٔ «پنج»، پراودا نوشت که گروپی از تروریستان مربوط به حکمتیار توانستند به حمایهٔ تقریباً یکصد مجاهد هشت فیر راکت دور بُرد انجام دهند که دوی آن در فاصلهٔ ۲ - ۳کیلومتری مرز شوروی اصابت نمود. ملامتی این عملیات را بر گردن ایالات متحدهٔ امریکا انداختند. هدایت داده

شد تا واکنش انتقامجویانه علیهٔ متجاوزین افغانی صورت گیرد. در ماه‌های اپریل و می جنگ‌ها در درهٔ پنجشیر ادامه داشت. از ماه اپریل تا اگست عملیاتی تحت نام «زالپ» در ولایات لوگر و پکتیا و از ماه می تا اگست تحت نام «یوگ - ۸۷» در ولایت کنر جریان داشت. تمام این عملیات به شمول عملیات آخری در سال ۱۹۸۷م تحت نام «مگیسترال»، به همکاری قوای افغانی صورت گرفت.

عملیات «مگیسترال - شاهراه» به منظور نجات خوست از محاصرهٔ مجاهدین سازماندهی گردیده بود. رسانیدن مواد غذایی به آنجا غیر ممکن شده بود. اهالی در قحطی به سر می‌بردند و مواد غذایی را مجبوراً از طریق هوا پرتاب می‌کردند. در بهار ۱۹۸۷م پروازها که خطرناک‌تر شده می‌رفتند، از طرف شب انجام می‌یافت. ناحیهٔ خوست که در نزدیکی مرز پاکستان موقعیت دارد، با استقرار پنجهزار مبارز و ذخیره‌گاه‌های بزرگ اسلحه، به آشیانهٔ واقعی مجاهدین مبدل گردیده بود. در این ناحیه ده هزار پرسونل نظامی شوروی و افغانی ایفای وظیفه می‌کردند. در امتداد شاهراه گردیز - خوست جنگ‌های شدیدی که در ماه اکتبر به اوج خود رسید، جریان داشت. خبر پیروزی کابل در سوم جنوری ۱۹۸۸م به نشر رسید. به گزارش رادیو کابل، یکهزار و ششصد نفر از «عناصر ضد انقلاب» نابود گردیدند. تلفات اردوی افغانستان را صرف هفت سرباز و سه هلیکوپتر تشکیل می‌داد. این آخرین عملیات قبل از خروج قطعات شوروی بود. خوست هم برای حکومت کابل و هم برای مجاهدین به محل رقابت برای حفظ پرستیژ مبدل گردیده بود. خوست محل تقاطع چندین سرک بوده و موقعیت ترانسپورتی خوبی داشت. ارزش تاکتیکی آن به مراتب پائین‌تر از ارزش سیاسی - روانی آن بود. در آنجا باید «حکومت عبوری» جدید مجاهدین مستقر می‌شد. بیشترین عملیات قوای شوروی در سال

۱۹۸۷م خصلت دفاعی داشت و با موفقیت‌های محدودی به پایان می‌رسید. عملیات خوست نیز دفاعی ارزیابی گردیده بود. عدم موفقیت‌های نظامی نجیب با مشی مصالحهٔ ملی نیز جبران نمی‌شد. در این مرحله قبل از همه سخن بر سر تحکیم حزب بود که مثل سابق دچار مبارزهٔ جناحی گردیده بود. هر طوری که بود سال اول مصالحهٔ ملی نتایجی را همراه داشت. از این مشی سه هزار و دو صد روستا که با حکومت کابل مصالحه کرده بودند، حمایه می‌نمودند. در جریان هشت سال تعداد مجموعی چنین روستاها به ششهزار و دو صد رسید. یکصد و ده هزار افغان از کمپ‌های پاکستان و ایران به کشور برگشتند. بیشتر از چهل هزار مجاهد دست از جنگ برداشتند. ششهزار نفر شامل ارگان‌های ائتلافی محلی گردیدند. در جریان هشت سال صرف دوازده هزار مجاهد اسلحه را بر زمین گذاشتند. «پراودا» از «موفقیت‌های عمده» خبر می‌داد.

موقف مسکو

از ۴ تا ۶ جنوری ۱۹۸۸م شیواردنادزی وزیر خارجه و منشی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از کابل بازدید به عمل آورد. کرملین به این نتیجه رسیده بود که سال ۱۹۸۸م باید آخرین سال اقامت قطعات اتحاد شوروی در افغانستان باشد. پاکستان ایجاد «حکومت عبوری» بیطرف را تقاضا می‌کرد. مجاهدین حتی قبل از خروج قطعات روی ایجاد «حکومت عبوری» که یک بر سهٔ آن را مجاهدین و مهاجرین تشکیل دهد، پافشاری داشتند. شیواردنادزی در مصاحبه‌ای با «پراودا» گفت که مذاکرات ژنیو در مرحلهٔ نهایی قرار دارد. حالا عمده‌ترین هدف را - به گفتهٔ او - ختم پروسهٔ ژنیو با تشکیل حکومت حکومت ائتلافی با پایه‌های وسیع تشکیل می‌دهد.

هشتم فبروری ۱۹۸۸م گورباچف گراف خروج قطعات را منظور نمود. در صورتی که مذاکرات ژنیو تا ماه مارچ خاتمه می‌یافت، قطعات از پانزدهم ماه می در جریان ده ماه افغانستان را ترک می‌گفتند. گورباچف سیاست مصالحهٔ ملی را ناشی از «تفکر جدید سیاسی» خواند. اعلامیهٔ هشت فبروری در دیدار گورباچف و نجیب‌الله که به تاریخ ۷اپریل در تاشکند انعقاد یافت، تایید گردید. در سیزده ولایت افغانستان یعنی تقریباً در سوم حصهٔ کشور قطعات شوروی دیگر وجود نداشتند. همزمان افزایش قابل ملاحظه در کمک به مجاهدین به مشاهده می‌رسید. نه تنها در کمیت اسلحه‌ای که ایالات متحدهٔ امریکا ارسال می‌کرد افزایش به عمل آمد، بلکه در کیفیت آن نیز بهبود به عمل آمد. با وجود موفقیت‌ها در عملیات شبانه و کشت ماین، قطعات شوروی نتوانستند راه‌های ورود اسلحه و مهمات را مسدود سازند. در سال ۱۹۸۸م اکثریت گروپ‌های شورشی، به خصوص در شرق کشور دارای ذخایر سالانهٔ اسلحه و مهمات بودند.

در جواب به اطلاعیهٔ گورباچف، نجیب ابراز داشت که با وجود ادامه و گسترش مداخلات نظامی از جانب دول امپریالستی، حکومت افغانستان به یمن موقف اصولی خویش به پیشرفت‌های جدی نایل گردیده است. در حال حاضر ـ به گفتهٔ او ـ برنامهٔ مشخصی در مورد ایجاد حکومت ائتلافی وجود دارد و بر سیستم چند حزبی تاکید صورت می‌گیرد و نجیب می‌پندارد که بعد از خروج قطعات در مقاومت نظامی افزایش به عمل نخواهد آمد. گذشته از آن نجیب‌الله موافقت کامل خود را با موقف گورباچف اعلام داشت و این چیزی بود که با واقعیت منطبق نبود.

«اتحاد هفتگانه» در پاکستان اعلام داشت که می‌تواند با ایجاد حکومت عبوری که وظیفهٔ نظارت بر خروج قطعات را داشته باشد

موافقت نماید. در رهبری این حکومت مسعود و حکمتیار انتخاب گردیده بودند.

سفیر ورنتسوف در مصاحبه‌ای با «پراودا» اعلام داشت که هدف را حل سیاسی تشکیل می‌دهد. مجاهدین افغانستان آماده گی برای اتخاذ موقف صلح‌آمیز نداشتند. بر عکس بر ادامهٔ جنگ تاکید می‌کردند. پاکستان نیز به سیاست عدم تفاهم رو آورده بود. میعاد خروج قطعات دفعتاً اهمیت خود را از دست داد. حالا دیگر پاکستان تشکیل رژیم جدیدی را در کابل تقاضا می‌کرد. عبدالوکیل وزیر خارجه از موقف پاکستان انتقاد به عمل آورد. بیشتر از بیست چوکی وزارتخانه به «اتحاد هفتگانه» پیشنهاد شده بود که چوکی‌های معاون صدارت و معاون ریاست جمهوری نیز شامل آن بود.

امضای موافقتنامه‌های ژنیو

بعد از دوره‌های زیاد مذاکره، در سال ۱۹۸۸م توافق حاصل گردید. مهمترین مادهٔ مورد بحث را در ماه مارچ ارسال اسلحه توسط اتحاد شوروی و ایالات متحدهٔ امریکا به جوانب درگیر که هر دو سعی در پنهان نگهداشتن آن داشتند، تشکیل می‌داد. توافق مستقیم اتحاد شوروی و ایالات متحده بود که اوضاع را تغییر داد. به تاریخ پنجم اپریل آشکار شد که مسکو بدون در نظر داشت نتایج مذاکرات ژنیو آماده گی خود را برای خروج قطعات نشان داده است. گورباچف با رئیس جمهور نجیب‌الله در تاشکند ملاقات نموده و اساسی را برای همکاری به شمول کمک‌های بعدی بنا نهاد.

اسناد ژنیو به تاریخ چهاردهم اپریل به امضاء رسید. این توافق را با موافقه اتحاد شوروی و امریکا در مورد امحای راکت‌های بُرد اوسط و کوتاه مقایسه و آن را یک گام تاریخی توصیف می‌نمایند. برای

سازمان ملل موفقیتی بود در امر حل یک معضلهٔ منطقوی. اگر چه «اتحاد هفتگانه» نشان داد که نمی تواند با اسناد ژنیو موافقه نماید، اما رهبری افغانی آماده گی خویش را برای گفتگو اعلام نمود.

اسناد ژنیو شامل موافقتنامهٔ افغان ـ پاکستان در مورد عدم مداخله در امورافغانستان، موافقتنامه در مورد برگشت مهاجرین افغان از پاکستان، مناسبات متقابل، عناصر حل سیاسی و موافقتنامه در مورد میکانیزم کنترول بود.

جوانب افغانستان و پاکستان این مسوولیت را بر عهده گرفته بودند که اجازه ندهند سرزمین شان برای فعالیت‌های آشکار و پنهان خصمانه مورد استفاده قرار گیرد، از تجاوز و تلاش برای دخالت دست بردارند، تربیهٔ نظامی، تسلیح و تمویل و یا جمع آوری «داوطلبان» را در خاک خود اجازه ندهند، از امضای هر گونه توافقی که منجر به تجاوز و دخالت گردد اباء ورزند و به تروریستان کمک نرسانند و موقف صبرگرایانه را در برابر اقدامات سبوتاژو توطئه اختیار ننمایند. شیواردنادزی در یکی از مصاحبه‌های خود از افغانستان به حیث نمونهٔ قابل پیروی در حل معضلهٔ منطقوی یاد نمود. در ۱۵ می ۱۹۸۸م توافقات رسماً قابل اجرا گردید. در همان روز اتحاد شوروی برای اولین بار رسماً ارقام تلفات خویش را در افغانستان اعلام نمود. اعلام گردید که ۱۳۳۱۰ نفر کشته، ۳۵۴۷۸ نفر زخمی و ۳۱۱ نفر مفقود گردیده‌اند.

جریان اتخاذ تصمیم در بیروی سیاسی

در پژوهش‌های تحلیلگران غربی در مورد علت خروج قطعات نظامی اتحاد شوروی از افغانستان، به علت نظامی هیچگونه و یا حداقل اهمیت چندانی داده نمی‌شود. در حالی که در واقعیت علل

نظامی اهمیت اساسی را دارا بودند. مشاورینی که در محل رویدادها قرار داشتند، از مدت‌ها قبل طرفدار ختم جنگ بودند، زیرا می‌پنداشتند که با استفاده از وسایل نظامی ممکن نبود به نتایج مهمی دست یابند.

چه دلایلی سبب شد که رهبری حزبی و دولتی اتحاد شوروی از خروج قطعات طرفداری کردند؟ گورباچف نقش پیشقراول را بازی نمود. او حتی در آغاز سال ۱۹۸۶م علاقمندی خود را به ختم جنگ اعلام نموده بود. زمان «تفکر جدید» و مرحلهٔ جدید در خلع سلاح و مناسبات اتحاد شوروی و امریکا فرا رسیده بود. افغانستان به حیث یک تیاتر فرعی عملیات نظامی باقیمانده بود. امضای دیرکتیف نمبر ۱۶۶ در مورد امنیت ملی توسط ریگن که اخراج اتحاد شوروی را به هر قیمت ممکنه از افغانستان در بر داشت، ارسال انواع جدید اسلحه. مثلاً راکت‌های نوع «ستنگر» را که می‌توانستند بر تسلط شوروی بر فضا نقطهٔ ختم بگذارند و تاثیر اساسی را در جریان جنگ وارد نمایند، پیش بینی می‌کرد. در این مورد گورباچف نظامیان را مورد انتقاد قرار داد.

« . . . شش سال است که ما در افغانستان می‌جنگیم. اگر برخوردهای خود را تغییر ندهیم، ۲۰ ـ ۳۰ سال دیگر هم باید بجنگیم. این امر بر روی توانایی‌ها ما در اثرگذاری بر انکشاف اوضاع سایه خواهد افگند. به نظامیان ما هم باید گفت که آن‌ها در این جنگ بد می‌آموزند. چطور، شاید امکان آن وجود ندارد که ستر درستیز ما از عهده اوضاع بدر آید. در مجموع ما کلیدی برای حل این مشکل در اختیار نداریم. مگر ما باید بدون انتها بجنگیم، به دلیل آنکه قطعات ما نمی‌توانند اوضاع را تحت کنترول بگیرند؟ ما باید این جریان را در آیندهٔ نزدیک به پایان ببریم.»

چنین ارزیابی در اواسط نوامبر سال ۱۹۸۶م صورت گرفت. ساپر نظر دارد که چرخش اساسی در همین جلسهٔ بیروی سیاسی به میان

آمد. تصمیم اصولی قبلاً اتخاذ گردیده بود، اما جزییات آن اکنون به تصویب می‌رسید.

«گرومیکو: باید هدف استراتیژیکی را تعیین نمود. در همین نزدیکی‌ها بود که گفتیم باید مرز افغانستان را با پاکستان و ایران مسدود بسازیم. تجربه نشان داده است که نظر به خصوصیت دشوار جغرافیایی منطقه و موجودیت ده‌ها معبر کوهستانی ما به این امر موفق نگردیدیم. امروز باید مشخصاً گفت که هدف استراتیژیکی ایجاب می‌کند که به جنگ خاتمه بدهیم.

گورباچف: در قطعنامه باید از ضرورت ختم جنگ در ظرف یک سال - نهایتاً دو سال تذکر داده شود.

گرومیکو: طوری خاتمه داده شود که افغانستان به حیث یک دولت بیطرف باقی بماند. ظاهراً از جانب ما زمانی که با رهبری افغانستان در مورد حمایهٔ نظامی توافق صورت گرفت، مشکلات در نظر گرفته نشده بود. شرایط اجتماعی افغانستان حل مسئله را در زمان کوتاه ناممکن ساخت. ما حمایهٔ مردم را در آنجا به دست نیاوردیم. هر قدر افرادی که در اردوی افغانستان جلب می‌گردد، به همان اندازه افراد دیگر فرار می‌کنند. . . »

خروج قطعات را نمی‌توان صرف به دلیل کاستی‌های تخنیکی در استفاده از قوا و یا ارسال «ستنگر» توسط امریکا دانست. این اسلحه صرف در سال ۱۹۸۷م مورد استفادهٔ وسیع قرار گرفت و این زمانی بود که مسکو در مورد خروج قطعات تصمیم اتخاذ و آن را به کارمل و نجیب ابلاغ نیز نموده بود. بالاخره رژیم افغانستان به خودی خود از هم پاشیده شد، زیرا هم کارمل و هم نجیب نتوانسته بودند حمایهٔ مردم، به خصوص دهقانان را به دست آورند. مسکو گناه آن را بر گردن امریکایی‌ها می‌انداخت.

«گرومیکو: . . . آنچه که به امریکایی‌ها ارتباط می‌گیرد، این است که آن‌ها به بهبود اوضاع در افغانستان علاقمندی ندارند. برعکس ادامهٔ جنگ به نفع آنهاست.

گورباچف: درست است.»

هدف استراتیژیکی مسکو این بود که افغانستان بیطرف بماند و جنگ خاتمه یابد، اما کمک مادی ادامه یابد.

۲ - خروج قطعات

بعد از امضای موافقتنامه‌های ژنیو، ولایات کنر، ننگرهار و پکتیا محلات غیر نظامی اعلام گردیدند. بعد از آنکه یازوف وزیر دفاع در هفتم اپریل امریهٔ عمومی خروج قطعات را امضاء نمود، حرکت قوا از دو شاهراه - کوشکه و ترمز آغاز گردید. ترتیبات چنین بود: از ۱۵ می تا اگست اولین مرحلهٔ خروج که ۵۰ فیصد قطعات را در بر می‌گرفت ادامه می‌یافت. از ۱۵ اگست تا ۱۵ نوامبر زمان آماده‌گی برای دومین مرحلهٔ خروج قطعات اعلام شده بود که از ۱۵ نوامبر ۱۹۸۸م تا ۱۵ فبروری ۱۹۸۹م را در بر می‌گرفت. در آستانه خروج قطعات، در مجموع ۵۰۹ تشکیل نظامی شامل ۱۱۰ هزار نفر در افغانستان وجود داشت که با ۶۷۲ زنجیر تانک، ۱۵۹۴ خودرو زرهی، ۲۸۶۲ ماشین زرهی، ۲۱۳۶ هاوان، ۳۲۶ هلیکوپتر، ۱۲۶ طیارهٔ جنگی و ترانسپورتی و ۱۸۱۵۳ موتر مجهز بودند. این قطعات در ۲۵ گارنیزون که بیشتر از ۱۸۰ واحد نظامی را در بر می‌گرفت استقرار یافته بودند.

همزمان لازم بود سه مسئلهٔ مهم حل گردد. نخست: آماده‌گی قطعات برای خروج، دو: سازماندهی قطعات و دفاع از آن‌ها در جریان خروج و سوم: جابجایی قطعات در محلات اصلی شان.

گروپ‌های مجاهدین، به خصوص گروپ‌های تحت فرماندهی مسعود گام به گام خلای ایجاد شده را پر نموده و در این حالت اعتنایی به تلفات نداشتند. «اتحاد هفتگانه» پشاور از زبان حکمتیار سخنگوی اتحاد با رد همکاری با حکومت کابل، اعلام نمود که توافقات ژنیو

ارتباطی به آن‌ها ندارد. مجاهدین برخورد مختلف داشتند. برخی از قوماندانان، با قطعات در حال رفتن برخوردی نکردند، بعضی دیگر بر آن‌ها حمله نمودند. در مجموع خروج قطعات مطابق برنامه انجام پذیرفت. این برنامه در سطح بیروی سیاسی ترتیب گردیده بود. واحدهای نظامی به قطعات حکومتی افغانی تسلیم داده می‌شد و بعضی اختلافات در اثر عدم سازماندهی جانب افغانی بروز می‌نمود. حقیقتاً مهمترین موضوع را دفاع از قطعات در حال رفتن که به نقاط مورد تهاجم مسلحانه مبدل گشته بودند، تشکیل می‌داد. در اواسط ماه اگست قطعات شوروی از ۲۵ ولایت کشور بیرون شده بودند. گارنیزیون‌ها و شهرها به دست مجاهدین افتاده بود. اقدامات شدیدی از جانب قطعات افغانی و قطعات باقیماندۀ شوروی که توسط ضربات هوایی از خاک اتحاد شوروی حمایه می‌گردیدند، روی دست گرفته شد. ذخایر اسلحۀ قطعات افغانی و شوروی به دست مجاهدین افتید. هزاران عسکر قوای حکومتی تسلیم مجاهدین گردید.

نجیب‌الله از هیچ وسیله‌ای برای تحکیم موقف خویش دریغ نمی‌ورزید. بخش معینی از پارلمان برای مجاهدین تخصیص داده شد. مجاهدین این پیشنهاد را رد کردند. هفتم جون حسن شرق که عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را نداشت، به حیث صدراعظم مقرر گردید، اما این اقدام به آرامش اوضاع منجر نگردید.

با تقلیل قوای رزمی خطر حملات مجاهدین بیشتر گردید. ارتباط بین شهرها قطع گردیده بود. بزرگترین خطر از جانب احمد شاه مسعود احساس می‌گردید. او می‌خواست قسمت هایی از شاهراه را در اختیار خود بگیرد، زیرا بدینوسیله می‌توانست شرایط خود را بر کابل دیکته نماید. مسکو با احمد شاه مسعود به احترام برخورد می‌نمود، نه تنها به خاطر اینکه او کنترول درۀ سالنگ را در اختیار داشت، بل برای اینکه

او بهترین مبارز دلیری بود که قطعات مخصوص شوروی هیچ چیزی در برابرش انجام داده نتوانسته بودند. در ماه اگست مسکو به او پیشنهاد نمود تا قرارداد صلح دو جانبه را در مورد عدم تصادمات مسلحانه در اطراف سالنگ به امضاء برساند. در ماه سپتامبر نامه‌ای به مسعود فرستاده شد که جواب آن صرف در آخر دسامبر به دست آمد:

«آقای مشاور!

هنگامی که می‌خواستم به محل ملاقات با مامورین شوروی رهسپار گردم، نامهٔ آخری شما را گرفتم. برای وضاحت باید بگویم: ده سال است که جنگ و حضور شما را تحمل می‌کنیم. ان شاء الله چند روز دیگر نیز تحمل خواهیم کرد. اگر شما عملیات جنگی را آغاز نمایید، ما پاسخ مناسب خواهیم داد. تمام. از امروز به بعد ما به افراد و گروپ‌های خود هدایت می‌دهیم که در احضارات کامل محاربوی باشند.

با احترام. احمد شاه مسعود. ۲۶ دسامبر ۱۹۸۸م.»[۱]

با وجود خروج قطعات، تصادمات نظامی پایانی نداشت. در اعلامیهٔ وزارت خارجهٔ اتحاد شوروی آمده بود که دخالت پاکستان نه تنها تقلیل نیافته، بلکه بیشتر گردیده است. وزارت خارجهٔ افغانستان به ارسال یادداشت‌هایی عنوانی سازمان ملل متحد در مورد نقض توافقات ژنیو توسط پاکستان پرداخت. در این یادداشت‌ها آمده بود که قرارداد عدم مداخله نقض گردیده و تنها در نیمهٔ اول ماه می پانزده گروپ شامل یکهزار و هشتصد نفر از طریق پاکستان وارد افغانستان گردیده است. به تاریخ هشتم جون نجیب‌الله بیانیه‌ای را در کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد خلع سلاح منعقدهٔ نیویارک ایراد نمود. او

۱- متأسفانه متن اصلی نامه را نتوانستم به دست بیاورم. این ترجمه نمی‌تواند با متن اصلی نامه از لحاظ شکلی مطابقت کامل داشته باشد. اما ان شاء الله محتوی آن یکی است. (مترجم).

پاکستان را بدین متهم ساخت که هنوز هم در آنجا اردوگاه‌های آموزشی فعالیت دارند و از آنجا اسلحه وارد می‌گردد که تخلف صریح از متن و روحیهٔ توافقنامه‌های ژنیو می‌باشد. حکومت افغانستان طی ۱۱۵ یادداشت، به نقض توافقنامه‌های ژنیو اعتراض نموده بود. پاکستان به خاطر کمک به مجاهدین تحت آتش انتقاد مسکو قرار داشت. اتهامات درج به اصطلاح کتاب سفید نیز گردید.

بعد از ختم مرحلهٔ اول خروج قطعات، چنانکه مسکو اظهار می‌دارد، در ارسال اسلحه از پاکستان به یکبارگی افزونی به عمل آمد.

صرف در ماه‌های سپتامبر - اکتوبر ۱۹۸۸م، ۱۷۲ کاروان اسلحه مرز افغانستان را عبور نموده بود. همچنان مسکو، اسلام آباد را به نقض توافقنامه‌های ژنیو متهم می‌ساخت. در ماه اکتبر اتحاد شوروی برای حمایت رژیم حزب دموکراتیک خلق، طیارات «میگ ـ ۲۷» و راکت‌های «سکاد» را به افغانستان ارسال نمود. همزمان مجاهدین مناطق جدید ملکی را به دست می‌آوردند. عملیات بیشتر و بیشتر هوایی از خاک شوروی سازماندهی می‌گردید.

حین ملاقات گورباچف با صدراعظم حسن شرق در مسکو به تاریخ ۲۰ سپتامبر، نتیجه‌گیری شد که مشی مصالحهٔ ملی باید فعالانه‌تر در عمل تطبیق گردد.

ماه نوامبر در بیم تهدید بر جریان خروج قطعات سپری گشت. در آغاز نوامبر موقتاً توقف داده شد. مسکو ایالات متحده را متهم ساخت که با برخورد خود زمینهٔ جابجایی راکت‌های سکاد را فراهم ساخته است. هم واشنگتن و هم مسکو به ارسال بیشتر اسلحه به جوانب درگیر پرداختند. فرماندهی اردوی چهل امکانات مختلفی، منجمله اقامت موقت قطعات را در افغانستان مورد مطالعه قرار دادند. نقض میعاد توافق شده در ژنیو به مثابهٔ الترناتیف واقعی در نظر نبود، زیرا مسکو

از ضرر در عرصۀ بین المللی و مخدوش ساختن برگشت مهاجرین از پاکستان و ایران در هراس بود. امکانات جدید و فعالتر نظامی علیه مجاهدین در نظر گرفته شد. بیسسمیرتنف معاون وزیر خارجۀ اتحاد شوروی اعلام داشت که اتحاد شوروی اسلحه دارای کیفیت بالاتری را در اختیار اردوی افغانستان قرار می‌دهد. به گفتۀ او در جریان دو ماه بعد از خروج قطعات، مخالفین به ۲۱۹۴ اقدام نظامی و ۹۶ عمل تروریستی دست زده‌اند که در این جریان ۴۴۸ نفر مقتول و ۵۰۰ نفر دیگر زخمی گردیده است. او گفت که مشاورین امریکایی به خاک افغانستان نفوذ و به تربیۀ افراطیون خواهند پرداخت. وکیل وزیر خارجه در مصاحبه‌ای با «پراودا» تدویر کنفرانس بین المللی ای را تحت نظارت سازمان ملل متحد پیشنهاد نمود. بیست و هشتم نوامبر سفیر ورنتسوف راهی پاکستان گردید تا با نماینده‌گان مقاومت دیدار نماید. هدف او ایجاد حکومت عبوری بود که توسط آن می‌شد اتحاد هفتگانه را تجرید کرد. مطابق این برنامه کابل باید از وجود عساکر شوروی تخلیه می‌کرد، اما این کار به دو علت صورت نگرفت. نخست زمان زیادی برای ایجاد ذخایر مواد غذایی ضرورت بود و دوم پُسته‌های ترصد افغانی آماده‌گی اشغال مواضع خود را در امتداد راه‌های شمال که شوروی‌ها از آن طریق خارج می‌شدند، نداشتند. گروپ عملیاتی (اپراتیفی) وزارت دفاع اتحاد شوروی در آخر سال ۱۹۸۸م گزارشی را ارایه نمود که مشکلات بیشماری را ارایه می‌داد. مبارزه بر سر قدرت بین مجاهدین هر چه بیشتر شدت می‌یافت. قوای حکومتی افغانستان برای حفاظت از مراکز عمده مثل کابل، هرات، کندهار، گردیز، جلال آباد و خوست و همچنان شاهراه‌های مهم کافی شمرده می‌شد. خروج قطعات از کابل در دوم فبروری ۱۹۸۹م صورت گرفت.

بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست به این امر اعتراف داشت که بعد از خروج قطعات خلای قدرت به وجود آمده است. جلسهٔ مورخ ۲۴ جنوری ۱۹۸۹م بیروی سیاسی به تعیین اقدامات در مورد مشکل متذکره اختصاص داده شده بود.

«عملاً در سراسر کشور فعالیت‌های جنگی بین نیروهای حکومتی و مخالفین جریان دارد که طی آن حکومت موفق می‌شود مواضع خود را حفظ نماید، اما به کمک قوای هوایی شوروی. دشمن تا به حال نتوانسته است به جلال آباد، کندز و کندهار دست یابد. اما همه می‌دانند که جنگ عمده هنوز در پیشرو است. . . تصادمات مسلحانه بین این گروپ‌ها و سایر گروپ‌های مخالفین نه تنها قطع نگردیده، بلکه ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند.

. . . رفقای افغانی با تصمیم فراخواندن قطعات با تفاهم برخورد نموده، مجدداً از آن حمایت می‌کنند، اما با تحلیل واقعبینانهٔ اوضاع تذکر می‌دهند که بدون کمک نظامی ما نمی‌توانند کاملاً از عهدهٔ اوضاع بدر آیند. . . مهمترین موضوع. . . اقلاً ایستاده گی در سه چهار ماه اول بعد از خروج قطعات شوروی می‌باشد، بعد ممکن است اوضاع به تدریج تغییر نماید. . .

. . . ترس معینی در ارتباط با این موضوع وجود دارد که در حزب دموکراتیک خلق افغانستان تا به حال وحدت کامل ایجاد نگردیده و اختلاف نظرها به صورت تشکیل شاخه‌ها وگروپ‌ها و دیگر اشکال وجود دارد.

. . . مهمترین عامل این است که تخلف اسلام آباد از توافقنامه‌های ژنیو نه تنها به صورت آشکار جریان دارد، بلکه شکل نمایشی به خود می‌گیرد. نیروی‌های مرزی پاکستان در عملیات جنگی در خاک افغانستان مستقیماً شرکت می‌نمایند. از پاکستان نزدیکترین مناطق افغانی تحت آتشباری قرار می‌گیرد، به صورت لاینقطع اسلحه و باندهای مسلح به افغانستان وارد می‌گردند.»

به اساس بررسی اوضاع پیشنهاداتی در مورد تکمیل جریان خروج قطعات و آیندهٔ رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان ارایه گردید.

«حالت اول: نظر به موقعیت دشواری که اهالی ملکی بدان روبرو اند، یک فرقه یعنی ۱۲ هزار نفر را در شاهراه حیرتان ـ کابل باقی گذاشت. ممکن است این راه حل درستی نباشد، زیرا شاید موضوع در سازمان ملل متحد به این شکل مطرح گردد که ما به خروج کامل قطعات خویش مبادرت نورزیده‌ایم. بدون توجه به اینکه پاکستان مسوولیت‌های خویش را در قبال توافقنامه‌های ژنیو انجام نمی‌دهد، از آنجایی که موضوع خروج قطعات نزد اکثریت مسئلهٔ محوری را تشکیل می‌دهد، بسیاری از کشورها در سازمان ملل متحد از ما حمایت نخواهند کرد.

حالت دوم: با توجه به قحطی در کابل و دیگر شهرها، از سازمان ملل متحد تقاضا صورت گیرد تا مواد غذایی و مواد نفتی مورد ضرورت شهرها را تامین نموده و قوای خویش را برای فعالیت در شاهراه‌ها اعزام دارد.

تا رسیدن قوای سازمان ملل متحد، بعضی از جزوتام‌های خویش را در مواضع متذکره برای انجام وظایف خالصاً بشری یعنی رسانیدن مواد غذایی و مواد نفتی به مردم باقی بگذاریم. همزمان باید نشان داد که خروج قطعات کاملاً صورت گرفته و اعلام باید کرد که پس از رسیدن قطعات سازمان ملل متحد، جزوتام‌ها بدون تاخیر به اتحاد شوروی برخواهند گشت.

اما تطبیق این حالت عملاً غیر ممکن است، زیرا برای اعزام قوای سازمان ملل متحد تصمیم شورای امنیت ضرورت است که روی آن نمی‌توان محاسبه نمود.

حالت سوم: خروج کامل قطعات مطابق برنامه الی ۱۵ فبروری و اعلام آن توسط حکومات اتحاد شوروی و جمهوری افغانستان در سطح بین المللی. متعاقباً به اساس درخواست حکومت افغانستان از حکومات جهان، قطارها را با محموله‌های غیر نظامی در حالی که قطعات نظامی شوروی از آن‌ها پاسداری می‌نمایند به افغانستان اعزام داریم. تا این زمان باید قویاً روحیه‌ای را ایجاد نماییم که فعالیت مخالفین در راستای قتل اهالی ملکی شهرها به سبب قحطی در انظار عامه محکوم گردد. در چنین فضایی اعزام قطارها با شرکت ما در اذهان عامه یک گام طبیعی بشری محسوب خواهد گردید. در این صورت در بعضی از قسمت‌های شاهراه‌ها

به جنگ مجبور خواهیم شد.

حالت چهارم: اخراج تقریباً کل قطعات تا ۱۵ فبروری. اعلام رسمی خروج کامل قطعات اتحاد شوروی. اما تحت نام تسلیمی بعضی از پوسته‌ها در شاهراه حیرتان - کابل به جانب افغانی، جزوتام‌های شوروی را در مهمترین نقاط، منجمله تونل سالنگ باقی بگذاریم. به ابتکار ما این عمل نباید سر و صدایی ایجاد کند، فقط باید تذکر داد که در حرکت تعداد اندکی از پرسونل نظامی اتحاد شوروی نسبت اینکه جانب افغانی تا هنوز پوسته‌های مورد نظر را تسلیم نشده‌اند، تاخیر صورت گرفته است. بعد از مدتی، چنانکه در حالت سوم نیز آمده است، اعزام قطارها به کابل در معیت نظامیان ما آغاز گردد.

در تمام این حالات باید در نظر داشت که در این عملیات قطعات منظم ما شرکت خواهند کرد، اما این قطعات باید متشکل از داوطلبان باشد و پیشتر از همه افراد نظامی‌ای که خدمت نظامی خویش را در افغانستان سپری می‌نمایند و یا کسانی که مدت خدمت سربازی خویش را سپری نموده و اینک در اتحاد شوروی به سر می‌برند.

ممکن است حالت پنجمی را نیز در نظر گرفت. آن اینکه تمام قطعات تا ۱۵ فبروری افغانستان را ترک گویند، اما ما به جانب افغانی کمک اضافی منجمله مالی به خاطر نگهبانی شاهراه حیرتان - کابل برای مدت محدودی انجام می‌دهیم. اگر چه طبعاً این واریانت مشکلاتی را منجمله امنیت قطارها به بار خواهد آورد.»

موضوع خروج قطعات برای نجیب‌الله و رژیمش مشکلات ایجاد نموده بود. هدف رهبران کابل در این خلاصه می‌شد که به مخالفین اجازه ندهند مرکز کدام ولایت مهم و یا کابل را برای اعلان پایتخت خود تصرف نمایند. برای رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان این موضوع اهمیت داشت که چند ماه اول را زنده بماند و استحکام خود ر برای جهانیان به نمایش بگذارد. کابل و همچنان مسکو روی این چانس محاسبه می‌کردند که نیروی مخالف با در نظر گرفتن مقاومت و

نیروی رزمی حزب دموکراتیک خلق افغانستان حاضر به مصالحه خواهد گردید. برای این امر بیروی سیاسی باید اقدامات اضافی‌ای را که کابل تقاضا کرده بود، در نظر می‌گرفت.

«. . . ۲. از جانب رهبری افغانی موضوع ادامهٔ عملیات هوائی شوروی از خاک ما، و بعد از خروج قطعات شوروی، بمباردمان گروپ‌های مسلح مخالف مطرح می‌گردد. برای رفقای افغانی اشکالات این مسئله تشریح می‌گردد. مشوره داده می‌شود روی این موضوع که چگونه در شرایط جدید قوایی هوایی خویش را بهتر به کار گیریم، تفکر صورت گیرد. در مجموع تشریحات ما برای آن‌ها قابل درک است، اما همزمان می‌گویند که در بعضی از حالات بحرانی استفاده از قوای هوایی شوروی لازمی می‌باشد. طبعاً این موضوع را بدون در نظر داشت مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی نمی‌توان بررسی نمود.

۳. جانب افغانی به داشتن انواع اسلحه قوی مثل راکت‌های P-300 و دستگاه اورگان اهمیت جدی می‌دهد. در این مورد معلومدار باید نظر به نوعیت اسلحه برخورد متفاوت اختیار کرد، اما موضع اساسی ما این باشد که تا حد امکان تقاضای دوستان افغانی برآورده گردد. باید در نظر داشت که داشتن چنین نوع اسلحه دوستان ما را شدیداً از لحاظ روانی تقویه نموده و آنان را به نیروی خود باورمند می‌سازد. با توجه به این مطلب در گارد خاص و در اردوی جمهوری افغانستان دستگاه‌های «گراد» ایجاد گردیده است. همچنان می‌شود که دستگاه‌های راکتی «ار - ۳۰۰» را که فعلاً در اختیار قطعات شوروی است، به جانب افغانی تسلیم نمود...

۶. در پهلوی این اقدامات لازم است کمافی السابق با جانب افغانی در ایجاد ارتباط با مخالفین مقیم پاکستان، ایران و اروپای غربی همکاری نمود. برای ما لازم است که روحیهٔ مخالفین را با دقت زیر نظر داشته باشیم. . .

۸. لازم است کار تبلیغاتی مشخص‌تر در مورد افغانستان انجام یابد و برای اینکار باید همه واریانت‌های انکشاف اوضاع در ارتباط با افغانستان از قبل مورد تحلیل قرار گیرد. به ویژه باید روی تصمیم خروج قطعات و

وضعیت نظامی در افغانستان در صورتی که مورد تایید رئیس جمهور نجیب‌الله واقع گردد، بیشتر تبلیغ صورت گیرد. . .

بعد از اتخاذ تصمیم اصولی در مورد تطبیق حالت پنجم (که در صفحات قبلی آمد)، قطعات مرزی کی جی بی با تعداد هشت هزار نفر در امتداد سرحد خشکهٔ اتحاد شوروی به عمق ۱۰۰ کیلومتر[۱]، در **ولایات شمالی افغانستان برای حمایت از رهبری افغانستان توظیف گردیدند. مسکو نمی‌توانست بیشتر از این روی این موضوع دلچسپی نشان دهد، زیرا این قدم می‌توانست تجاوز احتمالی را افاده نماید.**

« . . . گزارش هایی به دست می‌آید حاکی از اینکه بعضی از باندهای آشتی‌ناپذیر دسایس نظامی و سایر اقدامات را از طریق مرزهای دولتی سازمان می‌دهند.»

مسکو از نظریهٔ برگشت ناپذیری انقلاب اپریل (ثور) دست برداشت. حتی یک گروپ از اهالی - ولو کوچک - از مشی مصالحهٔ ملی حمایت ننمود. زمستان ۱۹۸۸/۸۹ مبارزهٔ مجاهدین موثرتر گشت. اتحاد شوروی اسلحهٔ جدید به شمول طیارات «میگ - ۲۷» و راکت‌های «اسکاد» به افغانستان ارسال داشت. وضعیت قوای خکومتی رقت بارتر می‌گردید. آن‌ها مجبور شدند بسیاری از مواضع خود را ترک گویند. مراکز شهرهای بامیان، تالقان و کندز به دست اپوزیسیون افتید. رژیم کابل استراتیژی دو گانه‌ای را مورد تطبیق

۱- در متن چنین آمده است. در واقع قطعات متذکرهٔ مرزی خیلی قبل بنا به تقاضای رهبری افغانستان و بنا بر تصمیم جلسهٔ مورخ ۲۲ اکتبر سال ۱۹۸۱م بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی اعزام گردیده بودند. اینک مطابق مصوبهٔ مورخ ۲۲ جنوری ۱۹۸۹م بیروی سیاسی امکانات استفاده از قطعات مرزی در پیشبرد عملیات جداگانه در ولایات شمالی افغانستان با هدف ارایهٔ کمک نظامی از خاک اتحاد شوروی بعد از خروج قطعات شوروی و بنا بر تقاضای رهبری افغانستان در صورت ضرورت، پیش بینی گردیده بود (مولفین).

قرار داد، از یکطرف به تاخیر انداختن سقوط تا حد ممکن و از طرف دیگر ترک هر چیزی که آن را غیر قابل قبول ساخته بود (مثل سیکولاریزم، اتکا بر سوسیالیزم و کمونیزم). سوسیالیزم زدایی از سال ۱۹۸۷م آغاز گشت و اعلام اسلام به حیث دین دولتی (رسمی) ثبوتی است بر این مدعا. همزمان به سایر احزاب سیاسی اجازهٔ فعالیت داده شد. اما هیچ یک از گروپ‌های مطرح مجاهدین، حتی در سطح محلات حاضر به همکاری با رژیم دولتی نگردیدند. برای استقرار آرامش در جبهات، نجیب‌الله به تاریخ سی دسامبر (۱۹۸۸م) آتش بس را از اول جنوری ۱۹۸۹م اعلان نمود و ابراز داشت که ابتدا قوای حکومتی آن را رعایت خواهند نمود. با این اقدام زمینه‌های بهتری برای تطبیق آخرین مرحلهٔ خروج قطعات باید مهیا می‌گردید. در این زمان در بسیاری از ولایات قطعات شوروی دیگر وجود نداشتند.

۳. بررسی مشی مصالحهٔ ملی

در راستای تطبیق مشی مصالحهٔ ملی، لویهٔ جرگه منعقدهٔ ۱۹۸۷م قانون اساسی جدید را تصویب و نجیب‌الله را به حیث رئیس جمهور انتخاب نمود. گذشته از آن نام جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان تبدیل گردید. در دسامبر فعالیت احزاب قانونی اعلام گردید. در واقع تصور می‌شد که حزب دموکراتیک خلق افغانستان غرق در مبارزهٔ جناحی کمتر به پیشبرد مشی مصالحهٔ ملی آماده‌گی دارد، اما این گام‌ها گسترده‌ترین بازتاب را در میان مردم داشت، چنانکه در طول موجودیت این حزب دیده نشده بود. با تقرب به ۱۸۵ هزار عضو، حتی در تعداد اعضای حزب افزوده گشت. بعد از اعلام مشی مصالحهٔ ملی بود که ۴۰ هزار عضو جدید شامل حزب گردید. ایجاد سیستم پلورالیزام حزبی باعث به وجود آمدن گروپ‌های

جدید سیاسی گردید، مثل سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان، حزب عدالت دهقانان و حزب اسلامی ملی.

فشار از جانب مسکو بود که بالاخره به چنین انکشاف در اوضاع منجر گردید. در تطبیق برنامه، نجیب‌الله را پولیانیچکو سرمشاور امور حزبی رهبری می‌کرد. اما این اقدامات به ختم جنگ نیانجامید. گروپ‌های اساسی مجاهدین در پیشبرد اقداماتی که رویدست گرفته شده بود، شرکت نورزیدند. آن‌ها مبارزه را علیه رژیم نجیب‌الله ادامه می‌دادند. مسکو به حیث سازندهٔ سیاست در افغانستان به عقب نشینی پرداخت. نجیب‌الله به حیث مدافع سیاست جدید تبارز نمود. اما فرماندهی اردوی چهل در گزارش خود این اقدامات را کمتر موثر خواند. انتخابات در ادارات محلی دولت به خوبی پیش نرفت و تغییرات ملموسی را به دنبال نیاورد. مسکو، همچو زمان تصمیم‌گیری به تجاوز، بدیل (الترناتیف) واقعی در اختیار نداشت. تصامیم اتخاذ شده در حل مسایل مبتنی بر این بود که نه جنگ به آن شدت ادامه یابد و نه از آنچه که به دست آمده به نفع مخالفین عقب نشینی صورت گیرد. اوضاع در حالت انجماد قرار داشت و به حل قاطعی منجر نمی‌گردید. مشی مصالحهٔ ملی برای نجات رژیم نجیب‌الله از طریق جذب حلقات مصمم مخالفین در آن، طرح ریزی گردیده بود. این کار تقریباً صورت گرفت، اما گروپ‌های موثرتر مجاهدین آشتی‌ناپذیر باقیمانده و از مشی مصالحهٔ ملی استقبال نکردند.

۴. تغییرات در اتحاد شوروی و اثرات آن بر افغانستان

با به میان آمدن «گلاسنوست» و «بازسازی»، اذهان عامه به عامل مهمی در اتحاد شوروی مبدل گردید. منظور این بود که آیا اتحاد شوروی می‌تواند از جامعهٔ سوسیالستی به جامعه‌ای گام گذارد که در

آن اذهان عامه نقش تعیین کننده‌ای داشته باشند. در نزدهمین کنفرانس حزبی منعقدهٔ جون ۱۹۸۸م، گورباچف با حمایت از اردو و قدردانی از فعالیت‌های آن، اصلاحات به وجود آمده را برگشت‌ناپذیر اعلام نمود. قطعات افغانی بدون کمک عساکر شوروی می‌توانستند در مبارزه علیه نیروهای مجاهدین مقاومت کنند. چنانکه گروموف قوماندان اردوی چهل می‌گوید، از شدت تشنج اوضاع در زمان خروج قطعات کاسته نگردید. فعالیت‌های زیرزمینی ضد انقلابیون شدیدتر شد و بدون در نظر داشت مشی مصالحهٔ ملی، به گفتهٔ منابع شوروی، فعالیت‌های رزمی مجاهدین گسترش یافت. در جنوری ۱۹۸۹م سفیر ورنتسوف مذاکرات میانجیگرانه را در پاکستان و ایران آغاز نمود. به تعقیب آن شیواردنادزی وزیر خارجه مذاکرات را با پاکستان آغاز و پیشنهاد کمک اقتصادی بالغ بر یک میلیارد دالر را در صورتی که مجاهدین حاضر به مذاکره با نجیب‌الله گردند، ارایه نمود. در سه جلسهٔ بیروی سیاسی که قبل از آن دایر گردیده بود، تصمیم اتخاذ شد که خروج قطعات تا ۱۵ فبروری ۱۹۸۹م انجام یابد، در غیر آن به پرستیژ اتحاد شوروی صدمهٔ سختی وارد خواهد آمد.

دومین مرحلهٔ خروج قطعات در جنوری - فبروری ۱۹۸۹م صورت پذیرفت. هر قدر از تعداد سربازان کاسته می‌شد، به همان اندازه اوضاع مغشوش‌تر و ناآرام‌تر می‌گردید. در مسیر خروج قطعات از طریق درهٔ سالنگ بیشتر از ۴۰۰ گروپ مختلف مجاهدین شامل ۱۲ هزار مجاهد جابجا شده بودند. در غرب کشور از طریق هرات، ۱۷۸ گروپ شامل ۵۰۰۰ مجاهد مسلح اخذ موقع نموده بود. در آخر جنوری یازوف وزیر دفاع از کابل بازدید به عمل آورد تا اوضاع را مورد بررسی قرار دهد.

"... قوای مسلح کشور در مجموع به پیشبرد موفقانهٔ عملیات رزمی

با مخالفین ادامه می‌دهند. بیشتر از شش ماه گذشته است که قوای شوروی گارنیزیون‌های جلال آباد، گردیز، غزنی، کندهار، لشکرگاه، کندز، فیض آباد را ترک گفته‌اند، اما مخالفین تا اکنون موفق به تطبیق برنامه‌های خود در تصرف این گارنیزیون‌ها نگردیده‌اند. قوای حکومتی قاطعانه از این گارنیزیون‌ها و میدان‌های هوایی دفاع می‌نمایند. همه این‌ها دال بر این است که قطعات و جزوتام‌های وزارت دفاع، وزارت امنیت دولتی و وزارت داخله با داشتن کادرهای ورزیده، اسلحهٔ عصری و ذخایر مختلف توانایی آن را دارند که تحت رهبری واحد و قاطع، مستقلانه از حاکمیت مردمی دفاع نمایند، اما برای مبارزهٔ فیصله‌کن برای حفظ قدرت در شرایط جدیدی که پس از خروج قطعات شوروی به وجود آمده است بر جانب افغانی لازم است که با انتخاب مسیر اساسی و تمرکز قوا در آن جهت، به دقت آماده‌گی بگیرد.

درستی و صحت این تحلیل اساسی از اوضاع کشور را به دقت به رهبری سیاسی و نظامی افغانستان تشریح نمودم.

. . ابعاد وسیع کمک‌های‌های نظامی و اقتصادی اتحاد شوروی را، به خصوص در این اواخر در مثال‌های مشخص ارایه نمودم. خاطر نشان ساختم که اتحاد شوروی در آینده نیز قاطعانه به حمایهٔ همه جانبهٔ دوستان افغانی می‌پردازد. در زمان حاضر حکومت جمهوری افغانستان همه امکانات ضروری را برای سازماندهی پاسخ متقابل به ضد انقلابیون در اختیار دارد، توازن نیروهای نظامی که به روشنی به سود قدرت دولتی است، می‌تواند ثبوت این مدعا باشد.

رفیق یعقوبی خبر داد که اطلاعاتی مبنی بر آماده‌گی دشمنان برای تشدید فعالیت‌ها در اختیار دارد. کار مخفی ایدیالوژیکی آنان در بین مردم، به خصوص تشکیلات قوای مسلح و همچنان برای ایجاد تفرقه در صفوف حزب دموکراتیک خلق افغانستان شدیداً افزایش می‌یابد.

در این ارتباط . . . واضحاً به رفیق یعقوبی و همچنان دیگر افغان‌های عضو جلسه گفته شد که اتحاد شوروی فقط از رژیم تحت رهبری رئیس جمهور نجیب‌الله در افغانستان حمایه می‌کند. هیچ تغییری در حکومت موجود از طرف ما به رسمیت شناخته نگردیده و مورد حمایه و کمک قرار

نمی‌گیرد.

در پاسخ به آن، حاضرین وفاداری خود را به رئیس جمهور نجیب‌الله ابراز داشتند.

. . . بیست و هشتم جنوری ۱۹۸۹م آخرین دیدار با رئیس جمهور نجیب‌الله منعقد گردید. در جریان ملاقات یکبار دیگر از اهمیت شاهراه حیرتان - کابل برای موجودیت رژیم و حفظ پایتخت یادآوری کردم. . . توجهٔ رئیس جمهور را به ضرورت تشدید پیشبرد کار در بین مردم برای جذب نیروی اضافی برای قوای مسلح کشور جلب نمودم. . .

در جریان همه صحبت‌ها رفیق نجیب‌الله قاطعانه این نظر را پیش می‌کشید که در صورتی که اتحاد شوروی در تهیهٔ مواد غذایی و مهمات کمک ننماید و از خاک اتحاد شوروی بر دشمن ضربات هوایی وارد ننماید، نمی‌تواند مسوولیت حفظ قدرت را بر عهده گیرد.

. . . در آخر رفیق نجیب‌الله مصرانه روی تقاضای خود مبنی بر ایجاد گروپ خاص مشاورین شوروی در سرقوماندانی اعلی جمهوری افغانستان تاکید نمود. . .

. . . در نتیجه تصور می‌کنم که در جریان دیدار موفق گردیدم روحیهٔ خوشبینی و اعتماد را در وجود رفیق نجیب‌الله و سایر رهبران افغانی در مورد توانایی رژیم موجود در حفظ قدرت بلند ببرم، به خصوص اگر آنان بتوانند مسئلهٔ تامین امنیت و دفاع از شاهراه و پایپ لاین کابل - حیرتان. دفاع پایتخت و ارسال منظم اموال را به کابل حل نمایند.»

به تاریخ پانزدهم فبروری آخرین عسکر شوروی افغانستان را ترک گفت، اما ناآرامی افزایش می‌یافت. بعد از مباحثات زیاد به تاریخ ۲۳ فبروری حکومت عبوری مجاهدین در راولپندی ایجاد گردید. مجددی به حیث رئیس جمهور و سیاف به حیث صدراعظم تعیین شدند، اما اختلاف بین سه گروپ میانه رو و چهار گروپ افراطی احزاب هفتگانهٔ پشاور باقیماند.

مذاکرات نه تنها به دلیل موقف پاکستان، ایالات متحدهٔ امریکا و

اتحاد شوروی هفت سال ادامه داشته است. بعد از مرگ اندروپوف و قبل از به قدرت رسیدن گورباچف، مسکو حل سیاسی را از نظر دور نداشت، اما گورباچف نیز از اولین تحلیل اوضاع در سال ۱۹۸۵م تا آغاز خروج قطعات تقریباً سه سال زمان لازم داشت. این امر قبل از همه ناشی از مقاومت کابل بود که در اثر آن حل اوضاع ممکن نمی‌گردید. در سال ۱۹۹۴م گورباچف به مناسبت پنجمین سال خروج قطعات گفت تنها برای قناعت دادن کارمل شش ماه سپری گشته بود. بعد لازم بود تا مقاومت نظامیان از بین برده شود. می‌شد که بر «برادر» فشار وارد نمود، اما اینکه او را در مصیبت تنها گذاشت، غیر ممکن بود.

۵. سقوط نجیب‌الله

دوام رژیم در اثر ارسال اسلحهٔ شوروی

بعد از خروج قطعات شوروی، اردوی افغانستان با ترکیب تقریباً ۱۳۰ هزار نفر در برابر هفت گروپ مخالف شامل ۱۵۰ هزار نفر صف آرایی نمود.[۱]

اگر به اوضاع آن زمان نظر انداخته شود به مشکل می توان جزئیات اوضاع را بررسی نمود، زیرا فعالیت‌های جنگی در سراسر کشور گسترش یافته بود. رژیم نجیب‌الله حمایت قابل ملاحظهٔ نظامی و اقتصادی از اتحاد شوروی به دست می‌آورد، حمایتی که بالاتر از انتظار بود. این امر در ایالات متحدهٔ امریکا بحث بین وزارت خارجه و کانگرس را به میان آورد. در سال دوم خروج قطعات، کمک به

۱- به گفتهٔ منابع شوروی - حزب اسلامی به رهبری حکمتیار (۳۵ هزار نفر)، جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری ربانی (۲۵ هزار نفر)، محاذ ملی به رهبری گیلانی (۱۸ هزار نفر)، اتحاد اسلامی به رهبری سیاف (۲۰ هزار نفر)، حرکت اسلامی به رهبری خالص (۱۰ هزار نفر)، جبههٔ نجات ملی به رهبری مجددی (۱۰ هزار نفر) - مولفین.

مخالفین تا اندازهٔ زیادی کاهش یافت. یکی از علل این امر ازدیاد مخالفت در صفوف گروپ‌های مخالف بود. بین واشنگتن و مسکو مذاکرات روی قطع ارسال اسلحه جریان داشت. در جون ۱۹۹۰م بوریس یلتسن با در نظر داشت چانس آزادی اسرای جنگی شوروی، تقاضای قطع ارسال اسلحه را نمود. در سپتامبر ۱۹۹۱م اتحاد شوروی و ایالات متحدهٔ امریکا موافقتنامه‌ای را در مورد قطع ارسال اسلحه از تاریخ اول جنوری ۱۹۹۲م به امضاء رسانیدند. ایالات متحدهٔ امریکا و همچنان اتحاد شوروی در حال فروپاشی و جانشین آن ائتلاف دول آزاد که در دسامبر ۱۹۹۱م به وجود آمد. در شروع سال ۱۹۹۲م قطع ارسال اسلحه را اعلام نمودند.

نجیب به دلایل مختلف توانسته بود سه سال پس از خروج قطعات اتحاد شوروی ایستاده گی نماید. نخست - نیروهای مقاومت نتوانسته بودند روی استراتیژی واحدی علیهٔ نجیب توافق نمایند. اگر چه جنگ در سراسر کشور جریان داشت، اما مخالفین نتوانستند اردوی افغانی را شکست داده، مراکز مهم را تصرف نمایند. دوم - مسکو در جریان سه سال الی ۱۹۹۱م مقدار قابل ملاحظهٔ اسلحه، مهمات و مواد کمکی برای تقویهٔ نیروی دفاعی رژیم ارسال داشته بود. مسکو روزانه ۲۰ - ۳۰ طیاره حامل کمک‌های مختلف به کابل اعزام می‌داشت. سوم - بعضی از مخالفین سلاح خود را گذاشته بودند. عامل چهارم که نیز از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد، این است که اگر چه مجاهدین در پیشبرد جنگ پارتیزانی موفق بودند، اما تشکیلات آن‌ها برای حمله بر شهرها که تحت کنترول حکومت بودند. کارآیی نداشتند. پنجم - تاکتیک نجیب‌الله نیز در چنین انکشاف وضع تاثیر داشت و آن اینکه: به جای پیشبرد جنگ تهاجمی به منظور نابودی کامل مجاهدین و تلاش برای تحکیم کنترول بر سراسر کشور، چنانکه در گذشته جریان

داشت، کابل استراتیژی دفاعی را انتخاب نمود. قطعات شعاع فعالیت‌های جنگی و دفاعی را کمتر ساخته و نیروی خود را بر دفاع از مراکز مهم متمرکز ساختند. ساحهٔ باقیماندهٔ کشور در اختیار مجاهدین قرار داده شد. هفتم - قطعات افغانی پس از خروج اردوی چهل به حال خود واگذاشته شدند. آن‌ها بیشتر از آنچه که از ایشان انتظار برده می‌شد، پایداری از خود نشان دادند.

به کمک نجیب‌الله کمیسیون ویژه‌ای مرکب از مشاورین بلند رتبه اعزام گردید که وظیفهٔ آن را تامین ثبات اوضاع، خصوصاً در اولین ماه‌های پس از خروج قطعات تشکیل می‌داد. یازوف وزیر دفاع به صورت واضحی وظیفهٔ کمیسیون را تشریح نمود: «وظیفهٔ شما - پایداری برای سه ÷ چهار ماه می‌باشد.»

اما مهمترین علت ادامهٔ موجودیت رژیم نجیب‌الله را ارسال گستردهٔ اسلحه که از بهار ۱۹۸۹م ابعاد وسیعی کسب نموده بود، تشکیل می‌داد. حجم و محتویات این کمک‌ها را امروز می‌توان از روی اسناد بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به دست آورد. کمک عاجلی که در ختم خروج قطعات شوروی باید مواصلت می‌کرد، شامل صدها راکت، تانک، ماشین‌های زرهی، آلات توپ، دینامیت و مهمات اضافی بود. ده‌ها طیارهٔ جنگی و هلیکوپتر را نیز باید بر آن افزود. تنها در سال ۱۹۸۹م وسایل نظامی به قیمت ۲/۶ میلیارد و در سال بعدی در حدود ۱/۴ میلیارد روبل ارسال گردیده بود. مسکو انتظار آرامش در اوضاع را نداشت.

«در ارتباط با تشدید اوضاع که در اثر هجوم مخالفین مسلح که توسط پاکستان کمک می‌گردند، در منطقهٔ جلال آباد به وجود آمده است، ضرورت عاجلی به اقدامات اضافی برای ارایهٔ کمک نظامی به دوستان افغانی احساس می‌گردد.

گام‌های عملی برای انجام بعضی از تقاضاهای رئیس جمهور رفیق

نجیب‌الله در همین ارتباط، برداشته می‌گردد.

همزمان اوضاع نظامی - سیاسی افغانستان و دورنمای انکشاف آن از ما می‌طلبد تا اقدامات عاجل اضافی را برای کمک به جانب افغانی انجام دهیم.

گروپ کاری که در چوکات کمیسیون مذاکرات بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی برای حل اپراتیفی مسایل سیاسی - نظامی و تخنیکی ارایهٔ کمک‌ها به جمهوری افغانستان ایجاد گردیده، اقداماتی را مورد بررسی قرار داده است که درگام نخست ارتباط می‌گیرد به تسلیمدهی طیارات «سو - ۲۲» و «میگ - ۲۱»، تجهیز و ارسال راکت اندازهای «ار ۱۷» در مدت کوتاه و تسریع در ارسال سرگلوله‌های این راکت‌ها به جانب افغانی.»

این اقدامات کمکی بعد از تهاجم ناکام مخالفین در بهار ۱۹۸۹م بر جلال آباد، به صورت یک ضرورت درآمد.

«با در نظر داشت اهمیت خاص عامل زمان در حل مسئلهٔ ثبات اوضاع در افغانستان، باید حد اکثر کوشش را برای برآوردن تقاضاهای رفیق نجیب‌الله انجام داد.»

شرایط، اوضاع دشواری را برای رهبری افغانستان و اردو به وجود آورده بود. با انتظار وخامت بیشتر اوضاع، رئیس جمهور و اعضای حکومت در میدان هوایی کابل جابجا شده و آماده بودند که در صورت ضرورت کشور را ترک گویند. واقعات فرار از خدمت بیشتر و بیشتر می‌گردید. اپوزیسیون تلاش داشت، خصوصاً دستگاه حزبی و دولتی را از درون انفجار دهد و مردم و کارمندان نظامی را به سوی خود جذب نماید. در شهرهای بزرگ گروپ‌های تخریب نفوذ نمودند. ساختار پیچیدهٔ رهبری، عدم موجودیت ریزرف و وضع خراب لوژستیکی تاثیر منفی بر توانایی جنگی اردوی افغانستان وارد نمود. پیشبرد مشی مصالحهٔ ملی نتایج ملموسی به دست نداده بود، اما مسکو رسماً به نجیب‌الله هدایت داده بود که این مسیر را ادامه دهد.

«خروج قطعات محدود اتحاد شوروی از لحاظ کیفی شرایط جدید نظامی و سیاسی را در کشور به وجود آوزده است.

رژیم موجود در افغانستان نشان داد که در بحرانی‌ترین شرایط قادر است مستقلانه تصامیم هدفمند اتخاذ و آن را در عمل تطبیق نماید. . . روحیهٔ بلند نیروهای مسلح و صفوف حزب برجسته است. از جانب دیگر، قوت‌های ضد حکومتی نتوانستند «حکومت عبوری» گسترده که منافع اکثریت مخالفین را تامین نماید، تشکیل دهند.

از موضع امروزی، هیچ کس حتی حلقات ضد رژیم کابل، جرئت نمی‌کنند تا به این سوالات که اوضاع افغانستان در آیندهٔ نزدیک چگونه انکشاف می‌نماید؟ در کدام بخش‌ها و جهت‌ها ضد انقلابیون به پیروزی دست می‌یابند و در کجا جنگ به درازا می‌کشد، پاسخ روشن ارایه نمایند...

همچنان برخی جوانب منفی نیز وجود دارد که نباید در جریان بررسی اوضاع از نظر دور انداخته شود.

از آنجمله گسترش مداخلهٔ پاکستان و ایالات امریکا، افزایش وظایفی که باید نیروهای مسلح جمهوری افغانستان با حفظ زمینه‌ها برای فراخوانی افراد به خدمت نظامی انجام دهند...

با بررسی فعالیت‌های آیندهٔ مخالفین می‌توان پیشبینی کرد که با تشکیل «حکومت عبوری» آن‌ها تلاش خود را در تصرف جلال آباد که در همسایگی پاکستان قرار دارد، تشدید خواهند کرد. اگر موفق به تطبیق این برنامه نگردند، طبعاً با صف آرایی مجدد برای تصرف قندهار و یا کدام شهر دیگری در جنوب افغانستان (مثلاً خوست) تلاش خواهند کرد تا آن را پایگاه «حکومت» خود قرار دهند. . .

همزمان با این ممکن است محاصرهٔ کابل و دیگر مراکز ولایات به شمول هرات، شدیدتر گردد. مخالفین توجهٔ اساسی خود را به قطع شاهراه حیرتان کابل و کابل - جلال آباد، از کار انداختن میدان‌های هوایی کابل، بگرام، جلال آباد، خوست، قندهار و شیندند و همچنان ممانعت نیروهای حکومتی از دسترسی به منابع انرژیکی معطوف خواهند نمود...

در جریان مرحله‌ای که در پیشرو قرار دارد، مخالفین اقدامات فعالی را

در تخریب دولت از درون نیز انجام خواهند داد...»

انکشاف مثبت در اوضاع صرف در صورت ارایهٔ کمک‌های وسیع از جانب مسکو ممکن بود.

«... از جانب ما به افغانستان کمک‌های همه جانبه صورت می‌گیرد. مصوبهٔ مورخ ۱۲ مارچ ۱۹۸۹م کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در مورد اقدامات اضافی برای کمک‌های عاجل و سریع به جمهوری افغانستان...تطبیق می‌گردد... روزانه ۲۰ - ۳۰ پرواز در چوکات «پل هوایی» به کابل صورت می‌گیرد... قطار (کاروان)های مختلط افغان - شوروی برای رسانیدن مواد اولیه به افغانستان تشکیل و به فعالیت آغاز نموده‌اند. از دستگاه‌های بطریهٔ راکتی هوایی «ار-۳۰۰» به صورت فعالانه برای وارد نمودن ضربه به دشمن در منطقهٔ جلال آباد از کابل، استفاده صورت می‌گیرد. موارد استفاده از مهمات آتشزا و دستگاه‌های «شمیل» بیشتر می‌گردد. . تسلیمدهی وسایل بمبگذاری از فاصلهٔ دور آغاز گردیده است.

فکر می‌کنم که باید دوستان افغانی خود را در موارد ذیل کمک نماییم:

۱ - ادامهٔ ارسال سریع اسلحهٔ، وسایل جنگی، مهمات و سایر ساز و برگ نظامی مطابق به موافقتنامه و تقاضاهای اضافی جانب افغانی که بتواند پیشبرد اقدامات فعال جنگی را توسط نیروهای مسلح جمهوری افغانستان تامین نماید.

۲ - آماده گی متخصصین افغانی در رشته‌های مورد ضرورت، منجمله متخصصین راکت در مرکز ۷۲۰ ناحیه نظامی ترکستان در یک برنامهٔ معجل.

۳ - ارایه کمک در ترمیم وسایل جنگی و تسلیحات توسط متخصصین ترمیمکار شوروی مستقیماً در افغانستان.

۴ - . . . بذل توجه خاص به دفاع از کابل، جلال آباد، قندهار، خوست، هرات، میدان هوایی بگرام، شاهراه حیرتان - کابل، ذخایر حیرتان... برنامهٔ دفاع از کابل، جلال آباد و شاهراه کابل جلال آباد به کمک مامورین وزارت دفاع اتحاد شوروی که از تاریخ ۱۴ تا ۱۸ مارچ ۱۹۸۹م در کابل

قرار داشتند، ترتیب گردیده است. برنامه‌ها از طرف رئیس جمهور نجیب‌الله منظور گردیده است.»

اوضاع حقیقتاً چنانکه در این بررسی پیش بینی گردیده بود، انکشاف نمود.

تلاش‌های بی ثمر در رسیدن به صلح وگذار مسکو به موقف دفاعی

نقش خاصی را در سرنوشت افغانستان حفظ پایتخت - کابل - بازی می‌کرد. سقوط کابل به معنی سقوط کُل رژیم بود. مجاهدین با آگاهی از این مطلب برای به دست گرفتن کابل تلاش می‌ورزیدند. اما به زودی آشکار شد که مخالفین توانایی تصرف کابل را از طریق حملهٔ مستقیم ندارند. اولین حمله بر جلال آباد صورت گرفت. جنگ به خاطر این شهر اولین و بزرگترین جنگی بود که توسط قوای حکومتی به پیش برده شد. مخالفین نتوانستند جلال آباد را تصرف نمایند، اما بر نیروهای رژیم نجیب‌الله فشار سختی وارد آمد.

«اوضاع سیاسی - نظامی در افغانستان پیچیده باقیمانده است. مهمترین عاملی که در انکشاف اوضاع تاثیر می‌نماید، تشدید فعالیت‌های نظامی در حومهٔ جلال آباد است. در جریان تقریباً سه ماه پس از خروج قطعات اتحاد شوروی از جمهوری افغانستان، نیروهای حکومت توانسته‌اند در برابر مخالفین که از طرف پاکستان، ایالات متحدهٔ امریکا و عربستان سعودی حمایه میگردند، ایستاده گی نمایند. اما دشمن تمام توانایی خود را برای تشدید فشار نظامی جهت سرنگونی حکومت افغانستان به کار می‌برد.[۱]»

نجیب‌الله باز هم و باز هم کمک نظامی تقاضا می‌نمود. بیشتر از همه او خواهان حمایهٔ هوایی و ارسال راکت بود. هر دو تقاضای او برآورده می‌گردید. برای ارسال راکت‌ها باید برنامه‌های تعلیمی

---

۱ Ibid-S.585

مربوط نیز تطبیق می‌گردید.

«نجیب‌الله رئیس جمهور افغانستان تقاضا دارد تا کمپلکس راکت تاکتیکی 9k52 («لونا - ۹») برای تحکیم دفاع کابل ارسال گردد، همچنان او خواهان ارایهٔ کمک در تعلیمدهی پرسونل این کمپلکس می‌باشد.»(۱)

گروپ‌های مخالفین باز هم و باز هم برای تصرف مراکز شهرها تلاش می‌کردند که بعضاً موفق نیز می‌گردیدند. اگر چه رژیم نجیب‌الله ایستاده‌گی می‌کرد، اما بحران دامنه‌دار و سختی را سپری می‌نمود. در مارچ ۱۹۹۰م توطئه‌ای که توسط تنی خلقی وزیر دفاع علیه نجیب‌الله راه اندازی گردیده بود، ناکام گردید. خلقی‌ها خواهان نفوذ بیشتر بوده و تقاضا داشتند تا پست‌های بیشتری در حکومت برای شان داده شود. در جون ۱۹۹۰م کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان تصمیم گرفت از انحصار قدرت دست بردارد تا نظام چند حزبی ایجاد گردد. نام حزب به «وطن» تغییر یافت و شرط عضویت در آن اعتقاد به اسلام اعلام گردید. در ماه می حکومتی تشکیل گردید که در رأس آن یک نفر غیر حزبی قرار داشت. مخالفین پیشنهاد اشتراک در این حکومت را رد نمودند. نجیب‌الله می‌خواست خصوصیت ائتلافی و چند حزبی بودن حکومت خود را نشان دهد و با این کار می‌خواست موقف خود را تحکیم بخشد.

موازی با تلاش‌های کابل و مسکو جهت ثبات اوضاع، سازمان ملل متحد نیز گام‌های صلحخواهانه بر می‌داشت. در ماه می ۱۹۹۱م هاویر پریزدوکویلار سر منشی سازمان ملل متحد برنامهٔ صلحی را پیشنهاد کرد که مثل تلاش‌های بنین سیوان که از جانب سازمان ملل متحد مذاکرات را به پیش می‌برد، جنبهٔ عملی نیافت.

۱-Ibid - S.597.

بدون توجه به ارسال اسلحه و مواد غذایی، مسکو گام به گام از بازی خارج می‌شد. آنچه که اهمیت داشت تامین عقب نشینی موقرانه و تنظیم سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود.

«. . . در شرایط کنونی نقش اساسی که موافقتنامه‌های ژنیو که خروج قطعات را از افغانستان سرعت بخشیدند، بازی کردند و بازی می‌کنند، تایید می‌گردد. هیچکس در مورد «فرار» اردوی شوروی سخن نمی‌گوید. از برکت ژنیو و به تعقیب آن مشی سیاست داخلی حکومت افغانستان که از جانب ما تایید گردید، پاکستان و امریکا از نظر اذهان بین المللی در موقعیت بدی قرار گرفتند و مسوولیت ادامه جنگ در افغانستان به عهدهٔ آنان گذاشته می‌شود...

۵. همزمان لازم است توجه نمود که موقف حکومت افغانستان تا هنوز مستحکم نگردیده است، به خصوص چند ماه آینده دارای اهمیت بخصوصی خواهند بود... مخالفین بدون توجه به رخوتی که پس از ناکامی نظامی بر ایشان مستولی گشت. از اندیشه تصرف قدرت از طریق نظامی، سرنگونی جکومت و رئیس جمهور افغانستان درست بیرون نرفته اند. . .

۶. در این شرایط مهم است که حکومت افغانستان به دستیابی به حل سیاسی مسئلهٔ افغانستان ادامه می‌دهد. . .تا فعلاً این پیشنهادات تقریباً از ابتدای طرح توسط مخالفین رد گردیده‌اند...

۷. اصولاً اوضاع در افغانستان می‌تواند در چند جهت انکشاف یابد...:

- رژیم موجود در افغانستان با کمک ما می‌تواند در آینده نیز مواضع خود را حفظ و حتی ممکن است مستحکم‌تر نماید. در این حالت می‌شود آن را انتقالی ساخت و حکومت ائتلافی تشکیل نمود....

- در صورتی که دوستان افغانی ما نتوانند ایستاده‌گی نمایند، یکی از محتمل‌ترین حالات به قدرت رسیدن افراطیون مسلمان است و در این صورت، «حالات» دیگری هم به وجود خواهد آمد در صورتی که تضادهای موجود بین خود افراطیون در نظر گرفته شود...

- اصولاً این حالت را نیز باید در نظر داشت که به اصطلاح «میانه روها» پا پیشر خواهند گذاشت، شاید تحت رهبری ظاهر شاه پادشاه

سابق افغانستان. اما امروز این حالت کمتر محتمل به نظر می‌رسد.

بدینترتیب در صورت بدبیاری دوستان افغانی احتمال به قدرت رسیدن افراطیون مسلمان در افغانستان بیشتر است.

۸. چنین چرخش در اوضاع در کنار سایر پیامدهای آن، بر اوضاع آسیای میانهٔ شوروی، جایی که امروز روحیهٔ اسلامی از نوع افراطی آن رو به افزایش است تاثیر منفی وارد خواهد آورد. استخبارات پاکستان به کمک گروپ‌های مخالف افغانی تلاش دارند تبلیغات ضد شوروی را در پوشش اسلام در ساحهٔ اتحاد شوروی براه بیاندازند.

۱۰. با در نظر داشت همه حالات تحلیل ما با برای دراز مدت در قبال آنچه که در افغانستان می‌گذرد می‌تواند چنین باشد: منافع دولتی ما در حفظ رژیم فعلی به هر شکل آن، حتی به شکل انتقالی بودنش، می‌باشد. رسیدن به این هدف کار آسانی نیست. . .

۱۳. لازم است به دقت مشی تشکیل حکومت ائتلافی را در افغانستان با پایه‌های هر چه وسیعتر تعقیب نمود، با هدف تامین همکاری متقابل نیروهای ملی - میهنی، دموکراتیک و مترقی به دور حزب دموکراتیک افغانستان.»

اوضاعی که در اگست سال ۱۹۸۹م چنین ترسیم گردیده بود، در طول دو سال آینده تغییر چندانی نیافت. در جون ۱۹۹۱م بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بررسی‌ای ارایه نمود که سراسر مشحون از انتقاد بر خود بود:

«. . . در افغانستان بن بست مخصوص به خودی در اوضاع به وجود آمده است، به این معنی که هیچ یک از جوانب متخاصم نمی‌توانند به برتری دست یابند.

همزمان بیشتر متخصصین تاکید کرده‌اند که اتکا صرف به رژیم موجود که از اعتماد بخش قابل ملاحظهٔ مردم افغانستان برخوردار نیست، دور اندیشانه نمی‌باشد...

تذکر داده شد که پس از خروج قطعات شوروی، ما دارای هدف و دورنمای واضحی در مورد افغانستان نمی‌باشیم...

. . . لازم است تا سیاست خود را در ارتباط با افغانستان تا حد نهایی روی ایدیالوژی زدایی متمرکز ساخته و آن را روی حقوق بین الدول و حسن همجواری اساسگذاری نماییم....

. . . اعضای جلسه نظر دادند که زمان آن فرا رسیده است تا در برخورد خود با مخالفین مسلح آشتی‌ناپذیر و «شورای پشاور» تجدید نظر نموده و آنان را به حیث نیروهای موجود سیاسی به رسمیت بشناسیم.»

توطئهٔ ماه اگست علیه گورباچف اوضاع را در اتحاد شوروی عمیقاً تغییر داد. در دسامبر دولت اتحاد شوروی فروپاشید و جای خود را به کشورهای مستقل مشترک المنافع خالی نمود. روسیه وارث اتحاد شوروی گردید و تا این زمان اصل «کمک برادرانه» موجودیت خود را حفظ نموده بود. ارسال اسلحه مطابق به جریاناتی که توسط روش‌های بیروکراتیکی عیار گردیده بود، تا تابستان ۱۹۹۱م که آثار سقوط به مشاهده می‌رسید، ادامه داشت. در نیمهٔ دوم سال ۱۹۹۱م در پهلوی مامورین شوروی، مامورین روسی نیز به مسئلهٔ افغانستان پرداختند. تصمیم گرفته شد که تا هر نوع کمک را از اول جنوری ۱۹۹۲م متوقف سازند. از این زمان به بعد رژیم نجیب‌الله صرف چهار ماه دیگر زنده ماند. تعویض او - بدون در نظر داشت تلاش ناکامش برای فرار - که تقریباً بدون خونریزی تحقق یافت، در جریان مذاکرات مخفیانه در ژنیو طرح ریزی گردیده بود. اما صرف پس از یک ماه بین گروپ‌های مجاهدین سابق آتش خانه جنگی چندین ساله مشتعل گشت. نجیب‌الله بیش از چهار سال در خانه‌ای واقع کابل تحت نظارت زنده‌گی می‌کرد تا اینکه در ماه سپتامبر ۱۹۹۶م توسط طالبان به قتل رسید و در محضر عام به دار آویخته شد.

مسئلهٔ اسرای جنگی

منابع شوروی می‌گویند که در اولین سال‌های جنگ اسرای جنگی شوروی را معمولاً شکنجه نموده، می‌کشتند. بعدها مجاهدین در این اندیشه شدند که از آن‌ها برای اهداف تبلیغاتی استفاده نمایند. از اسارت کارمندان نظامی شوروی توسط مجاهدین، در اگست ۱۹۸۰م سوخارییف لوی حارنوال اتحاد شوروی سخن گفته بود. در این مورد قبل از همه سخن بر سر عساکر مسلمان آسیای میانه بود که در اولین موج تجاوز شرکت نموده و با برادری‌ای که با افغان‌ها داشتند، به‌مجاهدین تسلیم شده بودند. بسیاری در سه ماه نخست خدمت خود که تا هنوز تجربه نیندوخته بودند، به اسارت درآمدند. در چند مورد عملیات برای آزاد سازی اسراء موفقیت به بار آورده بود. بعدها مجاهدین اسراء را زنده نگه می‌داشتند تا آنان را مبادله کنند و یا معتقد به اسلام سازند. اما اسرا برای مجاهدین منفعت بار بودند. بعضی آنان را به سویدن بردند و در آنجا با آنان مصاحبه صورت گرفت. از سال ۱۹۸۵م به کمیتهٔ جهانی صلیب سرخ اجازه داده نشد تا در زندان‌های افغانستان کار نماید و مجاهدین نیز از اعزام اسرا به غرب برای مصاحبه خودداری ورزیدند. مجاهدین از تسلیمی اسرای جنگی مطابق به مواد حقوق بین الدول امتناع می‌ورزیدند. معمولاً آنان را مدت زیادی در اسارت نگه می‌داشتند. تبادلهٔ دو اسیر شوروی با دو مجاهد که در ۲۴ اگست سال ۱۹۸۵م در ناحیهٔ لوگر به اساس توافقات محلی صورت گرفت، از این امر مستثنا بودند. بیشتر اسرا در گروپ‌های مجاهدین زنده‌گی داشتند. آن‌ها نمی‌خواستند برگردند، زیرا می‌ترسیدند متهم به خیانت گردند. برخی از آنان اسلام آوردند. در صورت مفقودی عساکر در جریان جنگ بخش ضد جاسوسی و استخبارات نظامی به این مهم می‌پرداختند. همراه با

ادارات نظامی، کارمندان کی جی بی و وزارت داخله و همچنان اردوی افغانستان و حارندوی نیز کار می‌نمودند. علتی که منجر به اسیر شدن کسی می‌گردید، دقیقاً واضح نبود، اما عموماً کسانی که اسیر می‌گردیدند بیشتر در حالت بی فکری (گنسی) قرار می‌داشتند. در بعضی حالات عساکر جوان در اثر بی احتیاطی اسیر می‌گردیدند. با تعداد قابل ملاحظه‌ای از اسراء برخورد خوب صورت می‌گرفت.

تا سال ۱۹۸۶م مسئلهٔ اسرای جنگی ـ حداقل در سطح داخلی - توجهٔ کمتری را جلب می‌کرد. با وجودی که اقداماتی برای برگشت اسراء انجام می‌یافت، در این مورد اخباری به نشر نمی‌رسید. صرف در اواخر سال‌های ۸۰ بود که ابتکاراتی در این راستا صورت گرفت. ۲۹ جون ۱۹۸۸م کمیتهٔ رهایی اسرای جنگی در مسکو تشکیل گردید. در سال ۱۹۸۸م انجمن غیر دولتی در اتحاد شوروی تشکیل گردید که در جامعهٔ آن زمان شوروی غیر معمول بود. گروپ فشار برای آوردن تاثیر به ساختار ارایهٔ کمک که در چوکات وزارت دفاع فعالیت می‌کرد، ایجاد گردید. از پول‌های به دست آمده برای معلولین وسایل طبی چون چوب‌های زیر بغل، چوکی‌های چرخ دار و غیره تهیه می‌گردید. این موضوع در حد وسیعی پس از خروج قطعات در سال ۱۹۸۹م و پس از آن مورد مباحثه قرار گرفت. در فبروری ۱۹۸۹م صدها اسیر جنگی در افغانستان باقی ماندند. شورای عالی اتحاد شوروی در ۲۸ نوامبر ۱۹۸۹م تمام اسراء و کسانی را که در نقض وظیفهٔ نظامی متهم نبودند، عفو نمود. آنان را به برگشت به میهن فراخواندند و تضمین نمودند که از مجازات معاف می‌باشند. اصطلاحی را که در مورد آنان به کار برده می‌شد، نیز تغییر دادند. دیگر سخنی از خیانت در بین نبود. به گفتهٔ تورنجنرال خروبستوف فهرست ۳۱۱ نفر از کارمندان مفقودالاثر نظامی شوروی به دقت زیاد

تهیه گردیده بود. تصور می‌شد که سوم حصهٔ آن به دلایل مختلف، دیگر در قید حیات نیستند.

در سال ۱۹۸۸م کمیتهٔ بین المللی برای رهایی اسرای جنگی در افغانستان در نیویارک تشکیل گردید. اوضاع در این ارتباط پیچیده به نظر می‌رسید، زیرا در موافقتنامهٔ ژنیو مورخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸م حتی کلمه‌ای در مورد اسرای جنگی ذکر نگردیده بود. مجاهدین را در مذاکرات راه نداده بودند که کاستی بزرگی در حل سرنوشت اسرای جنگی به شمار می‌رفت. در سپتامبر ۱۹۸۹م لارد بیتل تلاش هایی را برای میانجیگری بین مجاهدین از یکطرف و رهبری شوروی و رژیم نجیب‌الله از سوی دیگر برای حل مسئلهٔ اسرای جنگی آغاز نمود. نجیب سه نفر از زندانیان سیاسی را به بیتل تسلیم نمود که از طریق کمیتهٔ بین المللی صلیب سرخ به مجاهدین تحویل داده شدند. به تعقیب آن پشاور دو نفر از اسرای جنگی را رها نمود. بعد از آن بیتل وارد مذاکره با نماینده‌گان مسعود گردید که می‌خواست در بدل رهایی هفت یا هشت نفر زندانی، ۲۰۰ - ۳۰۰ نفر زندانی از محابس نجیب آزاد گردند. چنانکه تایید گردیده است در آن زمان بیشتر از دونیم هزار نفر مجاهد در زندان‌های نجیب قرار داشتند. مسعود در بدل اسرای شوروی ۳۰۰ نفر از افراد خود را می‌خواست. از بیتل انتظار تهیهٔ لست را داشتند، اما تبادله صورت نگرفت. لوپوخ و پروکوپچوک دو نفر اسیر جنگی را به شکل استثنایی به مطبوعات معرفی نمودند که در نوامبر ۱۹۸۹م به اتحاد شوروی برگشته‌اند. این موضوع آنقدر توجه را به خود جلب نمود که سوال ایجاد گردید چرا مجاهدین دو نفر از اسراء را بدون شرایط خاص رها نموده است، در حالی که مجاهدین از این عمل قطع کمک به نجیب را انتظار داشتند.

سازمان‌های بیشمار شوروی به موضوع رهایی زندانیان

پرداختند. یونا اندرونوف رئیس شورای اعضای خانواده‌های زندانیان برای مذاکرات عازم پشاور گردید. در تابستان ۱۹۹۱م او نماینده‌گان مخالفین را به مسکو به دیدار بوریس یلتسن دعوت نمود و وعده نمود که مسکو کمک‌های خود را به کابل به حالت تعلیق درخواهد آورد. اما این اقدام در ساحهٔ کار اندرونوف نبود و بالاتر از آن صلاحیتی در این مورد به او داده نشده بود. مذاکرات ضمنی دیگری را با مجاهدین در این ارتباط گانکوفسکی کارشناس افغانستان و رئیس کمیتهٔ رهایی زندانیان به پیش می‌برد. هیئت کمیتهٔ نجات اسرای جنگی شوروی «نادیژدا - آرزو» در سال ۱۹۸۹م از پاکستان دیدار نمود. نتایج منفی بود.

در حل مسئلهٔ اسرای جنگی، روسیه تحت رهبری بوریس یلتسن که مجدداً به حیث رئیس جمهور جمهوری فدراتیف روسیه انتخاب گردیده بود و الکساندر روتسکوی معاونش فعالیت را آغاز نمود. اولین ملاقات با روتسکوی معاون رئیس جمهور در یازدهم نوامبر سال ۱۹۹۱م در مسکو صورت پذیرفت. هیئت (مجاهدین) تحت ریاست ربانی مشتمل بر دو گروپ بود[۱]. چنانکه تایید گردیده است، روتسکوی چنین نتیجه‌گیری نموده بود که حکومت جمهوری فدراتیف روسیه مسوولیتی در قبال اوضاع افغانستان ندارد. یلتسن در جون ۱۹۹۱م به حیث رئیس جمهور انتخاب گردیده است. او، باید فکر کرد که بالای حکومت اتحاد شوروی فشار وارد خواهد کرد. آشکار است که رهایی اساری جنگی برای روسیه از اهمیت زیادی

۱- برای آگاهی بیشتر در مورد این رویداد تاریخی رجوع شود به کتاب: سفرنامهٔ مسکو، تالیف فضل الرحمن فاضل. چاپ دهلی. ۲۰۰۲م. نویسندهٔ این کتاب خود از اعضای این هیئت بوده و با نثری زیبا و حفظ امانت. گفتنی‌های بسیاری از این واقعهٔ تاریخی در اثر خود گرد آورده است. مترجم.

برخوردار بود. ربانی خواهان قطع هر نوع کمک به رژیم کابل، تعویض نجیب‌الله، آزادی همه اسرای جنگی مجاهدین و به رسمیت شناختن مجاهدین بود. موقف وزارت خارجهٔ آن زمان جمهوری فدراتیف روسیه را قطع کمک و عدم مداخله در امور داخلی افغانستان تشکیل می‌داد. مذاکرات دیگری در سطح عالی با اتحاد شوروی صورت نگرفت. بعد از مدتی هیئت روسی تحت ریاست روتسکوی به اسلام آباد و کابل سفر نمود تا از محل اقامت در حدود ۸۰ اسیر جنگی اطلاعاتی کسب نماید. در این ارتباط به تاریخ ۲۲ دسامبر حکمتیار یک فراری اوکراینی را به حیث «اسیر جنگی» در معرض خبرنگاران قرار داد. موصوف تا آن زمان هفت سال در بین مجاهدین زنده‌گی نموده، زبان و طرز زنده‌گی آنان را فرا گرفته، به دین شان گرویده و هیچگونه تصمیمی برای برگشت به اوکراین نداشت. به این ترتیب اولین شکست تلاش‌های جانب مقابل سازماندهی گردیده بود. شکست دوم در کابل روی داد و این زمانی بود که مجاهدین یک ترکمن افغانی را به حیث «اسیر جنگی» نشان دادند که گویا در سال ۱۹۹۰ اسیر گردیده است. با اینکار هیئت روتسکوی به شکست مواجه گردید. در پانزدهم نوامبر بوریس پانکین وزیر خارجهٔ اتحاد شوروی با قطع کمک به رژیم کابل موافقه نمود. او با ضرورت انتقال قدرت به حکومت عبوری نیز توافق داشت. مجاهدین نیز با رهایی زندانیان موافقت نمودند. از ۲۲ تا ۲۶ دسامبر چهار اسیر جنگی تسلیم داده شد.

٦. بررسی نهایی اعزام قوا در اتحاد شوروی

کنگرهٔ نماینده گان مردم[۱] به کمیتهٔ امور بین المللی شورای عالی اتحاد شوروی وظیفه داد تا اعلامیه‌ای را در مورد اعزام قوا به افغانستان تهیه نماید. کمیسیون تحت ریاست دزاسخوف به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۸۹م اعلامیه‌ای را منتشر ساخت حاکی از آنکه اعزام قوا را از دیدگاه اخلاقی و سیاسی باید نکوهش نمود. چنانکه در سند آمده بود، در آن زمان واقعاً اوضاع بین المللی به سبب رویارویی شدید سیاسی در وضعیت دشواری قرار داشت. نظری وجود داشت حاکی از اینکه ایالات متحدهٔ امریکا می‌خواهد افغانستان را با ایران در ساحهٔ نفوذ خود شامل سازد. این امر برای شوروی دلیل عمده‌ای را به وجود آورد تا در مورد تامین امنیت سرحدات جنوبی خود داخل اقدام گردد. سیاست خارجی در آن زمان شدیداً تحت تاثیر ایدیولوژی بود. رئیس کمیسیون به نماینده گی از کمیسیون همچنان اعلام نمود که اعزام قوا بند ۷۳ مادهٔ ۸ قانون اساسی اتحاد شوروی را نیز نقض نموده است. شورای عالی اتحاد شوروی و هیئت رئیسهٔ آن این سند را مورد بررسی قرار نداده و حتی به مباحثه نیز نگذاشتند. برژنیف، استینوف، گرومیکو و اندروپوف که تا دسامبر ۱۹۸۹م هیچکدام شان در قید حیات نبودند. به حیث مسوولین اصلی اتخاذ تصمیم معرفی گردیدند. شورای عالی با این فیصله، اعلام نمود که اشتباه تاریخی‌ای صورت گرفته است. همزمان با این، کار در سطح رسمی خاتمه پذیرفت.

امروز اعزام قوا را دانشمندان نیز مورد انتقاد قرار می‌دهند. به گفتهٔ جنرال قارییف مورخ مشهور نظامی، معاون سابق ستردرستیز اتحاد شوروی و سرمشاور نجیب‌الله رئیس جمهور افغانستان اعزام قوا

۱- در متن چنین آمده است. منظور از دومین کنگرهٔ نماینده‌گان مردم است که در دسامبر ۱۹۸۹م منعقد گردید. (تذکر از مترجمین روسی).

«یک گام عجولانه و غلط سیاسی بود که بزرگترین صدمه را بر کشور ما و مردم افغانستان وارد نمود.» اما او قاطعانه نظامیان را در این جرم دخیل نمی‌داند.

محاسبهٔ علنی با گذشته در رسانه‌های خبری دیر ادامه نیافت. مناقشهٔ گسترده در مورد جنگ در بین مردم یک دو سالی بعد از خروج قطعات جریان داشت. از اواسط سال ۱۹۹۱م توجهٔ نه تنها نظامیان و نخبه‌های سیاسی، بلکه مردم نیز به افغانستان واضحاً کمرنگ گردید.

۷.مبارزه بر سر قدرت از سال ۱۹۹۲م

اواسط ماه مارچ ۱۹۹۲م را می‌شود تاریخ آغاز مبارزهٔ واقعی به خاطر آنچه که از نجیب‌الله بر جای مانده بود نامید. نجیب‌الله نشان داد که آماده است استعفا دهد. دهم اپریل بتروس بتروس غالی سرمنشی سازمان ملل متحد اعلام نمود که جوانب جنگ داخلی توافق نموده‌اند شورایی را تعیین نمایند که «حکومت عبوری» را بنا نهد. شانزدهم اپریل خبر سقوط نجیب‌الله پخش گردید.

مجاهدین از شمال و شرق به سوی کابل نزدیک می‌شدند. فرار سراسری نظامیان حکومتی آغاز گردید. ۲۱ اپریل عبدالرحیم هاتف رئیس جمهور موقت و یگانه وزیر نجیب‌الله که عضویت حزب «وطن» را نداشت، آماده‌گی خود را برای انتقال قدرت به مجاهدین که در دروازه‌های کابل قرار داشتند، اعلام نمود. صبغت الله مجددی به حیث رئیس حکومت عبوری تعیین گردید. نفوذ او منحصر به کابل بود. موصوف به تاریخ اول ماه می جنگ را ختم شده اعلان نمود، اما در حقیقت تازه بازی دراز مدت نیروهای مختلف سیاسی آغاز گشته بود. قوماندانان و رهبران احزاب، کشور را به زور بین خود تقسیم نموده

بودند. حکمتیار و مسعود در تصرف مواضع استراتیژیکی کابل و اطراف آن با هم رقابت می‌کردند تا موقف خوبی قبل از ایجاد حکومت که باید در ۲۷ اپریل ۱۹۹۲م تشکیل می‌شد، به دست آورند. جنگ‌های شدیدی در گرفت که به پیروزی مسعود منجر گشت.

جانشین مجددی، برهان الدین ربانی تاجک بود که جمعیت اسلامی افغانستان را رهبری می‌کرد و به کمک فرماندهٔ نظامی خود مسعود توانست دست بالایی در بسیاری از ولایات بیابد و حکومت خود را که تا بهار ۱۹۹۶م در سراسر کابل نیز گسترش یافت، تحکیم نماید. موصوف در جون ۱۹۹۲م به حیث رئیس جمهور تعیین گردید. در هفت گروپ اساسی مقاومت[۱] و بازوی اساسی قبلی نجیب‌الله ملیشای عبدالرشید دوستم تغییرات بنیادی به‌وجود آمد. به تعقیب آن مبارزه بر سر قدرت آغاز گردید. در سال ۱۹۹۲م درگیری اصلی بین مسعود تاجک و حکمتیار پشتون بود. در دسامبر ۱۹۹۲م جنگ‌ها بر سر کابل افزایش یافت. ربانی تلاش نمود تا جلسهٔ مشورتی دایر نماید تا فعالیت‌های جنگی را موجه سازد، اما موفق نگردید. طرف مقابل خواهان استعفای ربانی بود. در سال ۱۹۹۳م ربانی توانست به کمک مسعود در کابل و به کمک جنرال دوستم قوماندان قدرتمند ملیشای ازبک در شمال کشور بماند.

ربانی در جنوری ۱۹۹۳م دوستم را نظر به تقاضای خودش به حیث معاون وزارت دفاع تعیین نمود، اما در اواسط مارچ ۱۹۹۳م اوضاع تغییر نمود. دوستم که تا آن زمان از مسعود و حکومت دفاع می‌نمود،

۱- حزب اسلامی (گلبدین حکمتیار)، گروپ کوچک حرکت اسلامی (یونس خالص)، اتحاد اسلامی (عبدالرب رسول سیاف)، جمعیت اسلامی افغانستان (برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود)، جبههٔ نجات ملی (صبغت الله مجددی)، محاذ ملی (سید احمد گیلانی)، و حرکت انقلاب اسلامی (محمد نبی محمدی).

با حکمتیار دشمن آشتی‌ناپذیر مسعود که خیلی ضعیف هم شده بود و می‌خواست ربانی و مسعود را سرنگون بسازد، شورایی تشکیل داد[۱]. اما موفق نگردیدند مسعود را شکست بدهند و در موافقتنامهٔ صلحی که عقد گردید، روی شمولیت حکمتیار در حکومت ربانی توافق به عمل آمد.

در اواخر سال ۱۹۹۴م به صورت کاملاً غیر منتظره عامل دیگر قدرت در جنوب کشور به وجود آمد. گروپ «طالپان» برخاسته از پاکستان قدرت را در قندهار به دست گرفت. طالبان اهداف خود را غیر سیاسی - شکستن محاصرهٔ راه‌ها و رسانیدن مواد به مردم، مبارزه علیه کشت خشخاش و تجارت مواد مخدر و تحدید خودسری قوماندانان اعلام نمودند. طالبان خود را چنین نمایانده‌اند که جنبش طلبای پشتون مدارس کمپ‌های مهاجرین پاکستان بوده که برای متحد ساختن افغانستان مطابق به دیدگاه خود شان مبارزه می‌نمایند. عملاً، حداقل در ابتدا می‌تواند سخن از سازمانی در میان باشد که از طرف کشور سومی تمویل می‌گردد. حمایت از طریق قدرت‌های منطقه نیز صورت می‌گرفت که می‌خواستند در برابر نفوذ ایران در

۱- شورایی که مولفین ذکر می‌کنند، «شورای هماهنگی» نام داشت که متشکل از حزب اسلامی به رهبری حکمتیار، حزب وحدت اسلامی به رهبری عبدالعلی مزاری و جنبش ملی اسلامی به رهبری جنرال عبدالرشید دوستم بود. اما در اینجا و در خیلی از جاهای دیگر مولفین کتاب نقش حزب وحدت اسلامی افغانستان را که مرکب از احزاب شیعی افغان مستقر در ایران و افغانستان بود، از قلم می‌اندازند. این امر را نمی‌توان از عدم دسترسی مولفین به اسناد دانست، زیرا نمی‌توان فکر نمود در منابعی که مورد استفادهٔ مولفین قرار گرفته‌اند و بیشتر آنهم منابع شوروی اند، ذکری از حزب وحدت اسلامی در میان نیامده است. زیرا حزب وحدت اسلامی افغانستان نه تنها در دوران جهاد، بلکه پس از دوران جهاد نیز نقش عمده و مهمی را در تاریخ کشور ما بازی نموده است. چشم پوشی از جهاد و فعالیت‌های این حزب که امروز نیز نقش قابل توجهی در معادلهٔ قدرت و سیاست در افغانستان دارد، به هیچ وجه قابل توجیه نمی‌باشد. مترجم.

افغانستان نیرویی را به وجود بیاورند. در خزان ۱۹۹۶م طالبان ربانی و مسعود را از کابل بیرون راندند و به گسترش نفوذ خود پرداختند.

بخش چهارم

درس‌های نظامی

فصل هشتم

فعالیت‌های نظامی

در شرایط جنگ پارتیزانی در افغانستان مسایل جنگی نقش بسیار مهمی را بازی می‌کرد. در اثر همین جنگ پارتیزانی بود که سیاست کرملین به شکست مواجه گردید. تاریخ یکبار دیگر تسخیرناپذیری افغانستان را در اذهان زنده ساخت.

در جریان تقریباً ده سال اشغال شوروی، حل مسایل از طریق نظامی به دست نیامد. آشکار شد که مسئلهٔ افغانستان را نمی‌توان در صحنهٔ جنگ حل نمود. بین تصورات واهی سیاسی کرملین و جریانات روزمره در کابل هر چه بیشتر فاصله ایجاد می‌گردید. سران سیاسی و نظامی شوروی در کابل مجبور گردیدند از اوضاع بیاموزند. اما پروسهٔ درک اوضاع به دشواری میسر می‌گردید و با تلفات زیاد و حرکت‌های عقب نشینانه همراه بود. برخلاف، کرملین در طول شش سال اول جنگ وفاداری به اصل وظیفهٔ انترناسیونالستی و «کمک برادرانه» را حفظ نموده و به حل سیاسی اهمیتی نمی‌داد. با آمدن گورباچف بود که جریان ملموسی از درک حقیقی اوضاع در سطح بالای رهبری به وجود آمد. بر اساس تحلیل مسایل نظامی می‌توان به صورت دقیقتر به دشواری هایی که سیاست مسکو در افغانستان برخورد، پی برد.

۱. محیط ماحول و تاثیر آن بر تاکتیک

افغانستان کشوری است محاط به خشکه که ۶۵۵ هزار کیلومتر مربع مساحت دارد. با داشتن ۲۳۸۴ کیلومتر سرحد از طرف شمال با اتحاد شوروی سابق. ۲۱۸۰ کیلومتر از طرف شرق با پاکستان و از طرف غرب با داشتن ۸۲۰ کیلومتر سرحد با ایران همرز می‌باشد. همچنان سرحد مشترک به طول ۷۵ کیلومتر با هند و چین نیز دارد. سطح زمین و توپوگرافی اهمیت مهمی را در پیشبرد عملیات جنگی بازی می‌کردند. سه بر چهار حصهٔ افغانستان کوهستانی می‌باشد. هشتاد فیصد همواری را صحرا و نیمه صحرا تشکیل داده و صرف بیست فیصد آن به حیث ساحهٔ زراعتی قابل استفاده می‌باشد. در دوازده فیصد آن زرع صورت می‌گردد. سه فیصد را جنگل‌ها و ۴۶ فیصد را مالچرها تشکیل می‌دهد. از طرف شمال شرق به طرف جنوب غرب سلسله کوه‌های پامیر و هندوکش امتداد یافته است که بر سطح هموار حاکمیت دارد. سطح این کوه‌ها به فلات‌ها، کوتل‌ها و دره‌ها تقسیم گردیده و دارای ارتفاعاتی تا ۵ هزار متر می‌باشند که عملاً در زمستان تا ماه‌ می غیر قابل عبوراند. کوه‌ها موانع زیادی برای وسایل نقلیه به وجود آورده و برای پارتیزان‌ها موقف خوبی فراهم می‌آورند. دریاها و جوی‌های زیادی با عرض مختلف از کوه‌ها سرازیر می‌گردند که معمولاً دارای بستر ریگی می‌باشند. ۹۰٪ سرحد افغانستان با پاکستان از کوه‌ها عبور می‌نماید.

افغانستان دارای اقلیم بری بوده، زمستان سرد و تابستان خشک و گرم دارد. حرارت در زمستان بین ۲۰ تا ۳۰ درجهٔ زیر صفر در اهتزاز بوده و در تابستان تا بیشتر از ۵۰ درجهٔ سانتیگراد بالا می‌رود. بعضاً بادهای قوی و توفان‌ها به خصوص در امتداد سرحد با اتحاد شوروی سابق به مشاهده می‌رسد. در زمستان توفان‌های سرد به وجود آمده

که به تعقیب آن برف‌های شدید می‌بارد.

ساختمان‌ها در روستاها یک طبقه‌ای اند که با دیوارهای به ارتفاع ۳ تا ۷ متر احاطه گردیده‌اند. سیستم سرک سازی انکشاف ضعیفی داشته است. سرک حلقوی ای «پخته» وجود داشت که در طول سال مورد استفاده قرار گرفته و ارتباط را با مرزها تامین می‌نمود: سرک‌های دیگر چنانکه معلوم می‌شود، «پخته» نیستند. از مجموع ۲۱ هزار کیلومتر سرک، ۲/۸ هزار کیلومتر آن پخته بوده که از آنجمله ۱۶۵۰ کیلومتر آن قیرریزی شده و بیشتر از یکهزار کیلومتر دیگر بتون کاری شده می‌باشد. این سرک‌ها به طور مناصفه توسط ایالات متحدهٔ امریکا و اتحاد شوروی اعمار گردیده‌اند. شوروی‌ها در سال‌های شصت تونلی را در درهٔ سالنگ اعمار نموده‌اند که کابل را با شمال کشور وصل می‌نماید. راه آهن وجود ندارد. برنامهٔ اعمار راه آهن حیرتان - کابل تحقق نیافت. روس‌ها در سال ۱۹۸۲م پل بزرگی بر دریای آمو که مرز افغانستان و اتحاد شوروی بود، آباد نمودند.

مرز افغانستان - پاکستان برای رفت و آمد کوچی‌های پشتون باید باز گذاشته می‌شد. آنان با مواشی خود در بهار و تابستان به کوه‌ها می‌رفتند و در زمستان به طرف جنوب و پاکستان - مناطق گرمتر - کوچ می‌کردند.

سمت یابی از طریق هوا دشوار است. در افغانستان پنج میدان هوایی ملکی و ۴۲ میدان هوایی نظامی وجود دارد. تا آغاز جنگ در تمام کشور ۳۱/۲ هزار تیلفون، یک ایستگاه زمینی و یک ایستگاه فضایی تیلفون موجود بود.

شرایط توپوگرافیکی و اوضاع جوی امکانات آن را نمی‌داد تا از قوا در محدودهٔ استراتیژیک استفاده صورت گیرد. به جز از چند عملیات بزرگ تهاجمی که در آن هزاران پرسونل نظامی اشتراک

ورزیده بودند، جنگ‌ها در سطح تاکتیکی جریان داشت. قطعات در شهرها مستقر نگردیده بودند. امکانات استفاده از قوای بزرگتر از فرقه در بسیاری از دره‌ها وجود نداشت. محاصرهٔ یک کاروان مکمل ترانسپورتی و هجوم بر آن توسط قوای اندک، خطر بزرگی به شمار می‌رفت. مجبور بودند مواد مهم را از طریق هوا اکمال نمایند. ترتیب جزییات عملیات محاربوی از قبل، ناممکن بود: از قطعات جناحی به مشکل دفاع صورت می‌گرفت، ارتباط با جزوتام‌ها نیز به دشواری صورت می‌پذیرفت. بر سر لین‌های مخابراتی نیز جنگ در می‌گرفت. در چنین شرایطی، استخبارات و ترصد اهمیت اساسی را کسب می‌نمود. خصوصیت کوه‌ها پروازهای منظم اکتشافی را ایجاب می‌کرد. اقلیم دایماً در حال تغییر انجام پروازها را به دشواری مواجه می‌ساخت. از پیلوت‌های طیارات و هلیکوپترها حین پروازها بر دره‌ها توانمندی‌های بیشتر انتظار برده می‌شد. نوسانات شدید حرارت شرایط کار را خراب ساخته و نتایج را پایین می‌آورد. اقدامات ناکافی بهداشتی به گسترش بیماری‌های واگیر می‌انجامید.

قطعات اتحاد شوروی پس از ورود، در تصادم همه جانبه با مجاهدین ابتدا در نواحی شرقی اطراف کابل و جلال آباد قرار گرفتند. درهٔ کنر به سرعت به مرکز عملیات جنگی مبدل گشت. در محلات مختلف این منطقه شرقی مسایل جدی‌ای بروز نمود. تلاش‌های متعددی برای تصفیهٔ کوهدامن در شمال کابل، با به کارگیری گارنیزیون بگرام صورت گرفت. این مشکل تا آخر حل نگردید، اما مرکز اصلی ناآرامی‌ها را درهٔ سالنگ تشکیل می‌داد. در زمان جنگ صدها سرباز و افسر در کمین‌ها گیر افتادند و یا قربانی شبیخون‌ها گردیدند. جلال آباد شهری که در شرق کشور و در نزدیکی مرز پاکستان قرار دارد، برای قطعات شوروی حیثیت شهر کلیدی را کسب

نموده بود. حضور قطعات در کابل نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود. حملات نه چندان بزرگ با استفاده از تاریکی حتی از سال ۱۹۸۰م در درهٔ لوگر در جنوب و پروان در غرب کابل[۱] آغاز یافته بود. برخلاف، در مناطق جنوبی فعالیت‌ها نسبت به مناطق شرقی و شمال شرقی به آهستگی انکشاف می‌نمود. اگر چه گروپ‌های مقاومت در قندهار قویتر بودند، اما خود را بیشتر بزرگ جلوه می‌دادند. از آنجایی که فعالیت‌های محاربوی در این منطقه تمرکز نیافته بود، قوماندانی اردوی چهل اهمیت کمتری به آن قایل بود. ابعاد فعالیت‌های جنگی در زمستان محدود بود. اوضاع در خوست در اواسط سال ۱۹۸۵م به سرعت وخیم گردید. مناطق مرکزی و خود مرکز ولایت غزنی توسط قوای حکومتی اداره می‌گردید. اما اوضاع در این مناطق نیز به وخامت گرایید، زیرا بالاخره اینجا نیز در شمار مناطقی درآمد که به سختی قابل کنترول بود، اگر چه در گردیز فرماندهی اردوی ۳ و فرقهٔ ۱۲، در خوست فرقهٔ ۲۵ و در غزنی فرقهٔ ۱۴ و در نزدیکی غرنی فرقهٔ ۷ جابجا شده بودند. حضور شوروی‌ها در شمال از ابتدا نیز بیشتر بود. بعد از آمدن قطعات و جابجایی قطعات شوروی، حضور شان کمتر گردید، زیرا فعالیت نیروی مقاومت قبل از همه در کوه‌ها متمرکز گردیده بود. غرب کشور تا اندازهٔ زیادی آرام بود.

معضلهٔ افغانستان آزمایشی بود برای توانایی قطعات شوروی در جنگ‌های کوهستانی. عساکر تمرینات خاص خوبی را سپری نکرده بودند، اما حالا می‌توانستند در عمل بیاموزند. آن‌ها تلاش‌های زیادی انجام دادند تا جنگ را بهتر بیاموزند، اما تا حد امکان از جنگ در کوه‌ها کناره گیری می‌کردند. برای شوروی‌ها توپوگرافی به عامل منفی

۱- پروان در شمال کابل موقعیت دارد (مترجم).

در پیشبرد یک جنگ بیرحمانه و برنامه ریزی شده به شیوهٔ اروپایی تبدیل شده بود. دشمن به زودی به این امر پی برد و بیشتر فعالیت‌های پارتیزانی را در کوه‌ها و دره‌های تنگ براه انداخت.

۲. ظرفیت‌های نظامی

اردوی چهل

ارزیابی دو اردو و توانمندی جنگی شان صرف با مقایسهٔ قوت‌های دو طرف کافی نمی‌باشد. مقایسهٔ نیروی دو لشکر برخوردی است محاسبوی. در این راستا بررسی جریان درک اوضاع توسط تمام افراد ذیدخل در طول زمان طولانی از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد. با چنین برخورد همزمان می‌توان به فهم تغییر مناسبات با فعالیت‌های جنگی نیز دست یافت. در معضلهٔ افغانستان پروسهٔ تغییرات دارای اهمیت بزرگی می‌باشد، تغییراتی که خیلی به آهستگی جریان داشتند.

در ابتدا بسیاری از جزو تام‌ها تکمیل نبودند. تنها قطعات دیسانت هوایی از این امر مستثنا بودند. در مورد اینکه حالت ابتدایی چنین قطعات طور دیگری بود، نه تنها تشکیلات آن‌ها، بلکه ساختار هیرارشی گونهٔ شان نیز گواهی می‌دهد. فرهنگ درونی جنگی، خود در برابر انکشاف خود سد ایجاد می‌نمود. از لحاظ پرستیژ قطعات دیسانت هوایی در مقام اول و به دنبال آنان پیلوتان قرار داشتند. مقام‌های بعدی بالترتیب از آن تانکیست‌ها، توپچی و قوای پیاده بود. عساکر استحکام، لوژستیک و ساختمانی در رده‌های آخر جای می‌گرفتند. این برخورد سنتی با پرستیژ، با شرایط افغانستان سازگار نبود. پرسونل استحکام و لوژستیک وظایف خیلی سنگینی به عهده داشتند و نقش خیلی بارزی را بازی می‌نمودند. تلفات آن‌ها بیشتر از

قوای پیاده بود. برعکس، تانکیست‌ها در قدم اول با حوادث بد مواجه می‌شدند و جای دوم را از این رهگذر پرسونل توپچی اشغال می‌کرد. همچنان می‌توان گفت که ساختار تلفات نیز معکوس بود. برخلاف جنگ‌های عادی ای که بین دو قوای میکانیزهٔ متخاصم رخ می‌دهد، در این جنگ تلفات بیشتر را در گام اول نه قطعات محاربوی، بلکه قطعات لوژستیک و جزوتام‌های کمکی که منحیث واحدهای ضعیف به خوبی مورد تهاجم دشمن در جریان جنگ پارتیزانی قرار می‌گرفتند، بر می‌داشتند.

اقشار اجتماعی که نفوس اتحاد شوروی را تشکیل می‌دادند، به پیمانه‌های مختلفی در بین اشتراک کننده‌گان جنگ تبارز یافته بودند. تا قبل از فروپاشی اتحاد شوروی ارقام درستی از ترکیب ملیتی قطعات و مسوولین آن به نشر نمی‌رسید. شرکت کننده‌گان اصلی جنگ مردم روستایی بودند. تا جایی که پای القاب بلند نظامی در میان می‌بود، نماینده‌گان قشر تحصیلکردهٔ شهری در عملیات جنگی دخیل‌تر می‌گردیدند. برای فرزندان بعضی از نظامی‌های مشهور، خدمت (در افغانستان) زمینه‌یی بود برای آبدیده شدن که برای رشد بعدی شخصیت شان کمک می‌کرد. اما در مورد افرادی که در مقام‌های پایین نظامی قرار داشتند و یا کسانی که به خدمت عسکری جلب می‌گردیدند، موضوع برعکس بود. والدین با نفوذ و یا خویشاوندان چنین اشخاص کوشش همه جانبه به عمل می‌آوردند تا فرزندان شان رهسپار افغانستان نگردند. از ترکیب ملیتی قطعات نمی‌توان تعریف دقیقی ارایه داد. در مرحلهٔ ابتدایی بیشتر مسلمان‌های آسیایی میانه به اردوی چهل فراخوانده می‌شدند. برداشت رهبری نظامی چنین بود که آن‌ها خوبتر می‌توانند در افغانستان خدمت نمایند. برای جلوگیری از ایجاد مناسبات «برادری» و فرار از تابستان سال ۱۹۸۰ از این

روش امتناع صورت گرفت. پس از آن اسلاو نژادان اتحاد شوروی عمده‌ترین منبع انسانی قطعات را تشکیل می‌دادند. در شروع سال ۱۹۸۲م هشتاد فیصد عساکر و ضابط‌ها از بخش اروپایی شوروی، سایبیریا و یا شرق دور بوند. بیشترین آن‌ها ساکنین جمهوری فدراتیف روسیه، اوکراین، روسیهٔ سفید، سایبیریا و اورال بودند. افسران را از بخش اروپایی شوروی انتخاب می‌کردند. انتخاب توسط کمیته‌های نظامی صورت می‌گرفت.

به زودی پس از اعزام قوا، در برابر اردوی چهل سوال در مورد منظور و اهداف وظایف قابل اجرال با قوت تمام عرض اندام نمود. رهبری شوروی کار وسیع توضیحی را به راه نینداخته بود. به همین جهت حتی افسران رده‌های وسطی و پایینی در مورد علل تجاوز چیزی نمی‌دانستند. بسیاری فکر می‌کردند که در «تعلیمات» قرار دارند. تداوم و وسعت این اقدام نیز مبهم بود. کارمندان سیاسی اردو از متجاوزین خارجی صحبت می‌کردند که باید مانع ورود شان به افغانستان می‌گردیدند. منظور از امریکایی‌ها، چینایی‌ها و پاکستانی بود. رهبری شوروی با اتکا به وظیفهٔ انترناسیونالستی خود مبنی بر ارایهٔ «کمک‌های برادرانه» فعالیت‌های خود را در نظر قطعات خود طور دیگری جلوه می‌دادند.

تصور دقیقی از دشمن وجود نداشت و نمی‌توانست وجود داشته باشد. حتی در اولین نبردها، بسیاری‌ها دانستند که با مردم می‌جنگند. پروپاگند مفاهیم خود را در عمل تطبیق نموده و حکایت از مداخلهٔ خصمانه از بیرون به شکل ارسال اسلحه و انواع مختلف حمایه از ضد انقلابیون داشت. نظریهٔ «کمک برادرانه» تا حد چشمگیری به کاهش قوت انسجام و موثریت آموزش انجامید. با گذشت سال‌ها ذهنیت قوا و رهبری اردوی چهل تغییر خورد.

برخورد افغان‌ها نیز با قوای شوروی تغییر یافت. اگر چه در زمان ورود آن‌ها بخش چشمگیری از اهالی به استقرار آرامش و نظم امیدوار شده بودند، اما هنوز سه ماه نگذشته بود که کشور از شوک ابتدایی رهایی یافت. متناسب به افزایش فعالیت‌های نیروی مقاومت، عدم اعتماد اهالی کشور به نیروی نظامی اتحاد شوروی نیز ازدیاد می‌یافت. در این حال نیروی مقاومت مردم را جهت معینی سوق داده و اشغالگران شوروی را بی اعتبار می‌ساختند. قوای شوروی هر چه بیشتر در یک خلای سیاسی عمل می‌کردند و خود هدف حملات مسلحانه قرار می‌گرفتند.

پس از آنکه فرماندهی اردوی چهل به سطح پایین آماده‌گی سربازان پی برد، دست به اقدامات متناسبی زد. از سال ۱۹۸۲م در حوزهٔ نظامی ترکستان در مرکز عمومی تعلیمی عشق، جایی که فرقهٔ ۲۸۰ مستقر بود، تعلیمات برای جنگ افغانستان آغاز یافت. پیشبرد نبردهای شبانه و نزدیک تدریس داده می‌شد. تعلیمات ابتدا سه ماه و بعد شش ماه را در بر می‌گرفت. مدرسین را کسانی تشکیل می‌دادند که در افغانستان جنگیده بودند. در جریان ۱۲ روز آموزش دیده‌گان در صحنهٔ عملیات نظامی، جایی که باید خدمت عسکری را انجام می‌دادند، حضور می‌یافتند. این سیستم کاملاً قناعت بخش نبود. بسیاری اوقات تیر به نشانه نمی‌نشست. در جریان تعلیمات ارزش‌های ایدیالوژیکی و اخلاقی‌ای چون مردانگی و پایداری آموزش داده می‌شد. به ورزش در قطعات نیز اهمیت زیادی داده می‌شد. تعلیمات قانون به عنصر تحکیم دسپلین مبدل گشته بود. با همکاری کارمندان حقوق نظامی کار گستردهٔ توضیحی براه انداخته شد که در جریان آن با در نظر داشت رتبه و وظیفه، خصوصیات قوانین جنگی به افراد آموزش داده می‌شد. وقت خیلی زیاد تدریسی در

مسایلی به مصرف می‌رسید که هیچگونه ارتباطی با عملیات جنگی نداشتند، اما نتایجی که در جنگ‌ها به دست می‌آمدند، به صورت گسترده مورد ارزیابی قرار می‌گرفتند و از آن‌ها می‌آموختند.

اردوی حکومتی افغانستان

قوای منظم مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان بر مبنای دکتورین نظامی اتحاد شوروی سازماندهی گردیده بود. پس از سال ۱۹۷۸م ارتقای آماده‌گی نظامی و مدرن سازی قوای مسلح در مرکز توجه قرار گرفت. در اثر برقراری ارتباطات نظامی با اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۶م، کمک‌های عینی به افغانستان صورت گرفت. قوای مسلح که شامل یکصد هزار نفر بود، منحیث وسیله‌ای برای داوډ در مبارزه علیه قبایل سرکش خدمت می‌کرد. با شرکت مشاورین شوروی تمام سیستم نظامی، شوروی گونه گشت. مسکو مواد لازم را سخاوتمندانه تهیه می‌کرد. برای کشورهای رو به انکشاف به دست آوردن اسلحهٔ ثقیل از لحاظ پرستیژ اهمیت داشت. مزیت اسلحهٔ ثقیل شوروی در سهولت استفاده و استحکام آن‌ها بود. در انکشاف آن (اسلحه) تغییرات زیاد کیفی صورت نگرفته بود، بناءً در آموزش تکنیک استفاده از آن مشکل زیادی به وجود نمی‌آمد. با وجودی که اردوی افغانستان را قبلاً با اسلحهٔ عصری چون راکت‌های CA-3 و CA-7، راکت‌های ضد تانک و تانک‌های T-62 مجهز کرده بودند، اما فعالیت‌های اساسی مشاورین پس از انقلاب ثور (اپریل) آغاز یافت. همزمان اردو سیاسی می‌شد. در پست‌های فرماندهی اردو هر چه بیشتر افراد مربوط به گروپ‌های سیاسی تعیین می‌گردیدند.

انقلاب ثور اردو را به دو جناح منشعب ساخت. خلقی‌ها افراد مربوط به جناح «پرچم» را زیر فشار قرار می‌دادند. در نتیجه قوت

رزمی و کمیت قوای مسلح تقریباً سه چند تنزیل یافت. این ضعف، پیامد تصفیه‌ها، فرارها و مسئلهٔ جلب و احضار بود. روحیهٔ رزمی نیز شدیداً کاهش یافته بود. در ترکیب فرقه‌ها دو نیم هزار نفر یعنی بیست و پنج فیصد تشکیل سال ۱۹۷۸م شامل بودند. کار سیاسی کافی صورت نمی‌گرفت و حقوق و امتیازات به وقت معین پرداخت نمی‌گردید. استخبارات، حارندوی (پولیس) و دیگر تشکیلات نظامی مرکب از ۳۰ هزار نفر بود. سازمان‌های نظامی مردمی را نیز به این تشکیلات باید افزود.

پس از تجاوز، اردو یگانه وسیله‌ای بود که کارمل می‌توانست بر آن تکیه نماید. در زمان حکومت امین، ۹۰ فیصد افسران را خلقی‌ها تشکیل می‌دادند. پس از به قدرت رسیدن کارمل پایگاه مطمئن حزبی (در اردو) وجود نداشت. تصفیه‌های جدید لازمی دیگری صورت گرفت که باز هم به کاهش توانایی رزمی اردو منجر گردید. خلقی‌ها را از پُست‌های حساس سبکدوش ساختند. کارمل به اردوی خودش اعتماد چندانی نداشت. او برای ایجاد بدیل برای اردو به تقویهٔ استخبارات و قوت‌های وزارت داخله دست یازید.

تصادمات بین جزو تام‌های قوای حکومتی در اکتبر سال ۱۹۸۰م به جنگ‌های کوچک مبدل گردید. دو غند در حوالی پلچرخی بر یکدیگر یورش آوردند که در نتیجه قوای شوروی فراخوانده شد تا آنان را از هم جدا نمایند. چنین برخوردها در آینده نیز تکرار گشت[۱]. در پهلوی جناح بندی‌های سیاسی، عوامل دیگری چون نژادی، اجتماعی و سمتی و همچنان تفاوت سطح دانش نیز اردو را پارچه نموده بود. تاثیر تبلیغات مجاهدین بر اردو نیز شرایط سختی را تحمیل کرده بود. اگر

---

۱ - در مارچ ۱۹۸۳م بین فرقه‌های ۷ و ۸ و بین قطعات فرقهٔ ۲۵.

چه قطعات شوروی بر این جریان تاثیر متقابل وارد می‌کرد، اما نهایتاً تلاش کارمندان سیاسی شوروی عدم کارآیی خود را به نمایش می‌گذاشتند. در سال ۱۹۸۰م میعاد خدمت از دو به سه سال تغییر یافت. در عین حال - به ارتباط تمدید خدمت - تلاش هایی برای بهبود شرایط خدمت در قوای مسلح صورت گرفت، اما این اقدامات نظامی‌ها را چندان خرسند نمی‌ساخت. عملاً تمام مردهایی که بین سنین ۱۵ تا ۵۵ قرار داشتند، به خدمت عسکری جلب گردیدند. بدین ترتیب صرف در سال ۱۹۸۳م موفق به جمع آوری ۸۱ هزار عسکر گردیدند. اما در عین حال سالانه هزاران تن دیگر از اردو فرار می‌کردند[1]. در سال ۱۹۸۳م کمیت اردوی افغانستان از ۳۵ به ۴۰ هزار نفر ارتقا یافت، اما رهبری آن را صرف مشاورین شوروی به عهده داشتند. قوت‌های ضربتی در سطح پایین قرار داشتند. جزوتام‌های متوسط صرف قادر به پیشبرد عملیات‌های ساده بودند. اصولاً قوای پیاده افغانستان همواره در متابعت از جزوتام‌های موتوریزهٔ شوروی قرار داشتند. در جریان نیمهٔ اول جنگ به مشکل می‌توان از پیروزی‌های قوای پیادهٔ افغانستان سخن گفت. بدون کمک شوروی آن‌ها قادر به پیشرد عملیات بزرگ نبودند.

صرف در نیمه دوم سال‌های ۸۰م بود که اردو دارای توانایی بیشتر نظامی گشت. روحیهٔ رزمی و مورال آن بلند رفت. با وجود آن فشار اصلی عملیات نظامی بر گردن اردوی چهل افتیده بود. گزارش مجموعی که توسط مامورین وزارت دفاع، خارجه و داخله اتحاد شوروی به مسکو ارسال نموده بودند، حاکی از این بود که در آخر سال

۱- تعداد فراریان: ۱۹۸۰م - ۲۲ هزار، ۱۹۸۱م - ۲۰ هزار، ۱۹۸۲م - ۲۸ هزار، ۱۹۸۳م - ۴۱ هزار، ۱۹۸۴م - ۳۲ هزار، ۱۹۸۵م - ۲۵ هزار، ۱۹۸۶م - ۲۹ هزار و پنجصد، ۱۹۸۷م - ۲۶ هزار و ششصد، ۱۹۸۸م (از جنوری تا ماه می) - ۸ هزار و سه صد نفر.

۱۹۸۸م قوای مسلح افغانستان شامل ۳۰۰ هزار پرسونل نظامی و سه نوع قوا می‌باشد. در تشکیل وزارت دفاع ۱۳۲ هزار نفر، در تشکیل وزارت داخله - تقریباً ۱۰۰ هزار، در تشکیل وزارت امنیت - تا ۸۰ هزار و همچنان در تشکیل گارد خاص ۱۱ هزار و پنجصد نفر عسکر موجود بود. این تحلیل، توجه را به پایین بودن سطح توانایی رزمی جلب می‌نمود. کاستی‌های مهم پیشبرد نادرست عملیهٔ جلب و احضار، عدم اکمال قطعات محاربوی، فرار از خدمت، سطح پایین مورال و روحیهٔ رزمی و عدم علاقمندی به پیشبرد جنگ علیه ضد انقلابیون وانمود گردیده بود. سطح جلب و احضار در اردو پنجاه فیصد، در قطعات وزارت داخله تقریباً ۶۰ فیصد و در وزارت امنیت ۷۰/۵ فیصد کمتر از پلان بود.

مجاهدین

در ادبیات شوروی نظریات مختلفی در ارتباط ایجاد نیروی‌های مقاومت موجود است. بعضی از محققین آن‌ها را با جنبش بسمه‌چی که اعضای آن تا سال‌های ۲۰ - ۳۰ علیه تسلط طلبی لنینی - استالینی می‌رزمیدند برابر می‌دانند، بعضی دیگر آن را یک جریان تکاملی‌یی می‌دانند که طی یک دهه رشد یافته است. نظر دیگری هم وجود دارد که طرفداران آن حرکت مجاهدین را یک جنبش پان اسلامیزم می‌خوانند. برای اثبات این مدعا از «اخوان المسلمین» که مثل یک تعداد کشورهای دیگر در افغانستان نیز پایگاه داشت، نام می‌برند. مقاومت آشکار در برابر رژیم بر سر اقتدار از اواسط سال‌های هفتاد به شکل پراگنده و نامنظم به وجود آمد. این نظریه بینش گسترده‌تری را نسبت به آنچه که می‌گفتند مقاومت صرفاً در اثر تغییرات اقتصادی - سیاسی‌یی که بعد از انقلاب سال ۱۹۷۸م در جامعهٔ افغانی به وجود

آمد، به میان می‌آورد. همچنان مسوولیت ایجاد مقاومت را مستقیماً بر گردن تغییر سیستم می‌اندازند. پوهنتون کابل به بارومتر انکشاف گرایش‌های جدید سیاسی مبدل گردیده بود. گروپ‌های سیاسی در همینجا شکل می‌گرفتند. گروپ‌های چپی هم با وجود کمیت ناچیز شان به فعالیت آغاز کردند. گروپ‌های افراطی مائویستی‌یی چون «شعلهٔ جاوید» و «ستم ملی» نیز در همین فضا به وجود آمدند. جنبش‌های بنیادگرای اسلامی نیز در همین سال‌ها پا به عرصهٔ وجود گذاشتند که پس از انقلاب ثور به هستهٔ مقاومت مبدل گردیدند. حلقات اسلامی بیشتر مخفیانه فعالیت می‌کردند. اما این گروپ‌ها فاقد مشی واحد بودند و یگانه رشته‌یی که آنان را به هم پیوند می‌داد، وابستگی شان به اسلام بود. در این میان می‌توان دو حرکت اساسی را مشخص نمود: اسلام بنیادگرا و اسلام سنتی. حرکت اول الذکر خرده بورژواهای شهری و بعضی از حلقات جوانان روستایی را در بر می‌گرفت. این حرکت با انتقاد شدید از مذهب رسمی (دولتی)، خواهان مذهب سچه بود. در ترکیب این حرکت، «پرادران مسلمان» و «جمعیت اسلامی» با رهبران سابق آن ربانی و حکمتیار شامل بودند. اسلام سنتی از بورژوازی بزرگ روستایی که در میان نخبه‌گان حکومتی، منجمله کسانی که به صورت سنتی در رهبری قرار داشت، نیز افراد خود را داشت. این گروه به تحکیم رژیم شاهی تمایل داشتند.

از سال ۱۹۷۸م به خصوص پس از انقلاب ثور نیروی مقاومت به صورت گسترده‌تری سازماندهی گردید و پایگاه اجتماعی خود را وسیعتر ساخت. مسکو بلافاصله پس از کودتا، تعداد احزاب ضد انقلاب را بیشتر از هفتاد حزب شمار کرده بود. دهقانان علیهٔ اصلاحات ارضی مقاومت می‌کردند و آماده‌گی برای پذیرش ایدیالوژی سیاسی جدید رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان نشان نمی‌دادند. با

گذشت زمان بیشتر از ۳۰ سازمان شامل گروپ‌ها و شاخه‌های بیشمار به وجود آمدکه نیروی اساسی مقاومت را تشکیل می‌دادند. قیامی که به وسیلهٔ آنان آغاز گشت، بیشتر طبیعی و فاقد هماهنگی بود. یگانه چیزی گروپ‌های مختلف اسلامی را متحد می‌ساخت، اسلام بود. در ماه می سال ۱۹۷۸م در پاکستان، در نزدیکی مرز افغانستان با کمک مالی عربستان سعودی و سایر دول، اردوگاه‌های آموزشی برای مبارزین نیروی مقاومت ایجاد گردید. کمپاین برای بسیج آغاز گردید. سیستم ترانسپورتی افغانستان در بسیاری از مناطق فلج ساخته شد. تهاجمات بر وسایط نقلیه صورت می‌گرفت، پل‌ها انفجار داده می‌شدند، قسمت‌های از سرک‌ها غیر قابل عبور می‌گردیدند که همه این فعالیت‌ها مشکلات اقتصادی را ژرفتر می‌ساخت. به تدریج اردوگاه‌های به وجود آمد نقش اساسی را در مبارزه علیه رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان و اشغالگران شوروی بازی می‌کردند. این بخش اپوزیسیون در پاکستان موقعیت داشته تحت نام «اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان» فعالیت داشتند، همچنان به نام «اتحاد هفتگانه پشاور» نیز شهرت داشتند. مهمترین عامل اتحاد نیروهای مجاهدین، اسلام بود. در اینجا منظور از چهار حزب سنت گرا (که به میانه رو شهرت داشتند - مترجم) و سه حزب بنیادگرا می‌باشد.

حزب اسلامی افغانستان به رهبری حکمتیار، جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری ربانی، حرکت اسلامی افغانستان به رهبری خالص و جبهه ملی اسلامی به رهبری گیلانی مربوط گروپ اول می‌باشد. پدر معنوی بنیادگراها «اخوان المسلمین» - حزب اسلامی - که در سال ۱۹۶۸م تحت رهبری محصلین پوهنتون برای مبارزه علیه جریانات چپی و نوگرایی به وجود آمد و هدف خود را تشکیل دولت اسلامی اعلام نمود، می‌باشد. این حزب توسط ایران تمویل و توسط

عربستان سعودی حمایت می‌گردید.

بنیادگرایی در دو جبهه مبارزه می‌کرد: از یکطرف علیه رژیم داود و روشنفکران وابسته به او و از جانب دیگر علیه فرهنگ غرب که رژیم دروازه را به روی آن باز کرده بود. تاثیر عامل اسلام از نظر کشورهای خارجی که در قضیهٔ افغانستان دخیل بودند، به دور نماند. در سال ۱۹۸۵م این موضوع در کنگرس امریکا مورد بحث قرار گرفت. هدف از آن طرح ریزی برخورد امریکا نسبت به مسئلهٔ افغانستان و عامل اسلام بود. عامل اسلام به کمک پاکستان در مبارزه علیه رژیم کابل فعالتر گردید. جنگ اعلان ناشده گسترش می‌یافت. اسلحه از بازارهای بین المللی خریداری و از طریق پاکستان مخفیانه به جنبش مقاومت داده می‌شد.

مبارزه مسلحانه به سه کتگوری تقسیم می‌گردد. نخست فعالیت‌های ناچیز سازمان یافتهٔ نظامی، دوم فعالیت‌های تروریستی و تخریبکارانه (حمله بر پل‌ها، گارنیزیون‌ها و قطارها به منظور به دست آوردن اسلحه و مهمات و همچنان وسایط تخنیکی) و سوم از بین بردن دشمن با استفاده از اصول جنگ‌های کلاسیک. مبارزهٔ فعالانه‌تر را سازمان‌های مقاومت مستقر در پاکستان و ایران به پیش می‌بردند که از داشتن اردوگاه‌های نعلیمی و فعالیت‌های تبلیغاتی برخوردار بودند. آنان می‌خواستند به پیروی از نمونهٔ ویتنام ماشین جنگی شوروی را درهم بشکنند، اما شدیداً با یکدیگر خصومت می‌ورزیدند، زیرا جهاد بیشتر روی شخصیت‌ها بنا یافته بود، تا برنامه و ایدیالوژی. پایگاه هشت گروپ متکی به ایران و تشیع در غرب کشور، در نزدیکی مرز با ایران موقعیت داشت[د]. با شیعه‌ها که

د- «شورای انقلاب اتفاق اسلامی افغانستان» معروف به «شورا»، «حزب الله»، «نصر»، «سپاه پاسداران»، «جبههٔ متحد انقلاب اسلامی افغانستان»، «رعد»، «سازمان نیروی اسلامی»،

بیست فیصد اهالی کشور را تشکیل می‌دادند، قبلاً برخورد تعصب‌آمیز صورت می‌گرفت.

چندین بار تلاش برای اتحاد بین احزابی که با هم درگیر بودند، صورت گرفت. از روی سندی که قبلاً محرم بود، نظر اردوی چهل در مورد مجاهدین افغانستان آشکار می‌گردد: ایالات متحده امریکا و ارتجاع اسلامی برای ایجاد وحدت بر رهبران مقاومت در پاکستان فشار آوردند. در جنوری ۱۹۸۰م در کنفرانس وزرای خارجهٔ کشورهای اسلامی، «اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان» ایجاد گردید که شامل شش حزب بود. این دومین تلاش برای اتحاد بود. فقط در جون سال ۱۹۸۱م بود که تلاش برای اتحاد و ایجاد «اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان» به پیروزی رسید. این اولین و آخرین ملاقات همه رهبران اپوزیسیون بود. در ماه اگست سال بعد دیدار سران اپوزیسیون، بدون شرکت یکی از رهبران عمده صورت گرفت. در سال ۱۹۸۲م اولین اعلامیهٔ مشترک «شورای هفتگانه» منتشر شد. تلاش برای اتحاد در سال ۱۹۸۵م نیز صورت گرفت. اتحاد هفتگانه به وحدت اسلامی تمایل داشته و مبارزهٔ آشتی ناپذیری را علیه رژیم حزب دموکراتیک خلق به پیش می‌برد. اما نهایتاً هر گروپ منافع خود را مقدم می‌شمرد. به هر حال، در ابتدای سال‌های هشتاد ـ بعد از تجاوز - نیروی مقاومت نسبت به زمان آخر جنگ، کمتر سازمان یافته‌تر بود. ساختار مشخص و پیش بینی شدهٔ نظامی وجود نداشت. این یکی از دلایلی بود که اردوی چهل، مجاهدین را دست کم می‌گرفت. از سال ۱۹۸۳م نیروی مقاومت فعالیت‌های خود را هدفمندانه‌تر ساخت. موجودیت ساختار نظامی و برنامه‌های معین

«حرکت اسلامی افغانستان».

تهاجماتی خود را آشکار می‌ساخت. بعد از آن که در سال ۱۹۸۵م «اتحاد» به دست آمد، تصادمات جدیدی به وقوع پیوست. گروپ‌ها قبل از رهبری مرکزی «اتحاد»، از قوماندانان خود متابعت می‌کردند. در اپریل ۱۹۷۹م گروپی از مجاهدین در ایران، متکی به کمک آن کشور به وجود آمد.

مجاهدین از لحاظ داشتن افراد نسبتاً در سطح بلندی قرار داشت. در آخر سال ۱۹۸۸ تحلیلگران شوروی از موجودیت ۴۵۳۰ گروپ شامل ۱۷۰ هزار نفر سخن می‌گفتند. بیشترین فعالیت را ۱۹۲۰ گروپ شامل ۸۲/۳ هزار نفر به پیش می‌بردند، اما تحلیلگران روی ۳۰ هزار مجاهد خوب آموزش دیده تاکید داشتند که در جریان مدت طولانی در گروپ‌های رزمی تنظیم بودند و به محاسبه آنان از ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار مبارز در جنگ‌ها شرکت نموده بودند. ساختار نظامی این گروپ‌ها در طول زمان تغییرات چشمگیری داشتند. در سال ۱۹۷۹م گروپ‌های مقاومت به عملیات باز اما کم موثر دست می‌یازیدند. در سال ۱۹۸۰م رهبری آنان تصمیم گرفتند تا عملیات موثرتر نظامی را به پیش ببرند. کمیته‌های اسلامی ایجاد گردید و گروپ‌ها به سازمان‌های نظامی مبدل گردیدند. کوچکترین هستهٔ سازمانی شامل ۱۰ - ۱۵ نفر بود. این هسته‌ها در دسته‌های شامل ۴۰ - ۶۰ تا ۱۵۰ - ۲۰۰ نفر انسجام می‌یافتند. بعضی از این دسته‌ها تشکیلاتی را از ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر یا بیشتر از آن تشکیل می‌دادند. تشکیلات شامل یکهزار یا بیشتر از آن به نام گروپ یاد می‌گردید. اتحاد چندین گروپ به نام جبهه یاد می‌گردید. گسترده‌ترین نوع تشکیلات کوچک نظامی دسته و گروپ‌ها بودند. کمیته اسلامی که حیثیت رهبری را داشت، از پنج بخش رهبری، حزب، نظامی، اقتصاد و مالی ترکیب یافته بود. در سال ۱۹۸۴م غندهای اسلامی ایجاد گردید که شامل ۳ - ۵ کندک بود و هر

کندک از سه تولی تشکیل یافته بود. یک تا دو جزو تام همواره مصروف عملیات بودند. مناصب عسکری نیز به وجود آمد. غندها از ۵۰۰ تا ۹۰۰ نفر تشکیل گردیده بودند. در سال ۱۹۸۸م تشکیلات واحد نظامی به وجود آمد که از آن می‌شود نتیجه گرفت ترکیز رو به افزایش در جهت ایجاد اردوی منظم وجود داشته است.

به این ارتباط می‌توان چهار مرحلهٔ انکشافی را مشاهده نمود:

۱ - تا سال ۱۹۸۰م - اسلحه کهنه، قطعات بدون ساختار، صرفاً محدود به مناطق نزدیک محل اقامت مجاهدین.

۲ - ۱۹۸۰ - ۱۹۸۳م - آغاز اتحاد گروپ‌ها در تشکیلات بزرگتر تحت رهبری نظامی و سیاسی واحد.

۳ - ۱۹۸۴ - ۱۹۸۶م گذار به مرحلهٔ تشکیلات مسلح از نوع اردو. تقویهٔ مرکزیت در رهبری. تقویهٔ کندک‌ها و غندها از طریق ایجاد ساختارهای جدید لوژستیکی.

۳ - از سال ۱۹۸۷م - تکمیل ساختار قطعات، ایجاد غندهای منظم که باب مرحلهٔ جدیدی را در جنگ‌ها کشود.

استراتیژی را جدا ساختن کابل از باقی حصص کشور، منجمله شهرهای بزرگ دیگر تشکیل می‌داد. هدف مجاهدین را غیر موثر ساختن ماشین جنگی شوروی تشکیل می‌داد که در این کار موفق گردیدند. به حیث منبع ذخیره از ۱۰۰ مرکز تعلیمی موجود، ابتدا در پاکستان و بعد در ایران استفاده صورت می‌گرفت. سالانه تقریباً ۵۰ هزار مجاهد تعلیم می‌دیدند. برای این کار حمایه خارج لازمی بود. گالیوته رقم ذیل را ارایه می‌دهد: ۴۴۰۰ میلیون دالر تا آخر سال ۱۹۸۴م، ۲۵۰ میلیون دالر در سال ۱۹۸۵م، ۴۷۰ میلیون دالر در سال ۱۹۸۶م، ۶۳۰ میلیون دالر در سال ۱۹۸۷م و ۴۰ میلیون دالر اضافی در سال ۱۹۸۸م.

در ابتدای جنگ اسلحه مورد استفاده عبارت بوَد از تفنگ‌های دستی، ماین‌های ضد پرسونل و ضد تانک، وسایط زینت و ماشیندارهای خفیف. می‌شد سلاح‌ها را باز کرد و توسط الاغ‌ها انتقال داد. اسلحهٔ غنیمتی ساخت اتحاد شوروی بزرگترین منبع به دست آوری سلاح را تشکیل می‌داد. در ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶م کمبود شدید اسلحه به ملاحظه رسید که به تعقیب آن ارسال اسلحه از پاکستان شدیداً افزایش یافت. بعد در ذخایر مجاهدین اسلحه ساخت امریکا، آلمان غرب، اسراییل، انگلستان، سویس و چین را می‌شد مشاهِده نمود. دسته‌های مجاهدین از انواع مختلف ماین‌ها نیز استفاده می‌نمودند. نیروی مقاومت به عملیات جنگی ذیل دست می‌زد: آتشباری توسط سلاح ثقیله بر محلات نظامی و مناطق ملکی، حمله بر پوسته‌های ترصد و گارنیزیون‌های نه چندان بزرگ قوای حکومتی، کمین، ماین گذاری، اقدامات تخریبکارانه در واحدهای اقتصادی و همچنان حمله بر ماموران ادارات حزبی و اقتصادی و تخریب سرک‌ها. حمله بر گارنیزون‌ها با هدف آوردن فشار دوامدار بر رژیم کابل صورت می‌گرفت. حین این عملیات وارد کردن خسارات هنگفت مادی و روانی مطمح نظر می‌بود. بعضی اوقات پوسته‌های مرزی و قوای حارندوی (پولیس) نیز مورد حمله قرار می‌گرفتند. بسیاری از این عملیات از طرف شب صورت می‌گرفت، زیرا محل استقرار مهاجمین به سختی قابل تشخیص می‌بود و حمایه هوایی هم تا حد معینی صورت‌پذیر بود و یا اینکه اصلاً ممکن نبود. از وسایط توپچی، منجمله توپ‌های بی پس لگد، ماشیندار، راکت‌های زینت و ضد تانک، ماشیندارهای ثقیل و تفنگ‌های عادی استفاده صورت می‌گرفت. آتشباری معمولاً مدت زیادی دوام نمی‌کرد. اکثراً این عملیات توسط موترهای باربردار صورت می‌گرفت که مجاهدین با

کمک آن می‌توانستند حتی قبل از آغاز آتشباری دفاعی، به سرعت فرار نمایند.

تهاجم و تیراندازی با هدف وارد کردن خساره و به دست آوردن اسلحه صورت می‌گرفت. برای حمله به پوستهٔ افغانی معمولاً از گروپ‌های ۲۰ تا ۳۰ نفری استفاده می‌شد. در حمله بر مناطق ملکی معمولاً راه‌های ورودی مسدود می‌گردید. بعد تیراندازی صورت می‌گرفت که تا آغاز حمله ادامه می‌یافت، در نتیجه آن منطقهٔ ملکی به دست نیروهای مقاومت می‌افتید. ضمن این تهاجمات دزدی و اخذ مالیه نیز صورت می‌گرفت: مجاهدین معمولاً در محلات مسکونی باقی نمی‌ماندند و بعد از عملیات به پایگاه‌های خویش بر می‌گشتند. بر گارنیزیون‌های شوروی، مجاهدین کمتر حمله می‌بردند.

کمین‌ها عمدتاً بر راه‌ها صورت می‌گرفت. هدف از آن آوردن خسارات مادی، به دست آوردن غنایم و اسیران جنگی بود. تاکتیک جنگ در راه‌ها مربوط بود به خصوصیت محل و واحد مورد حمله. بخش هایی از سرک ماین گذاری و لین‌های مخابراتی قطع می‌گردید. با نزدیکی قطار (کاروان) به محل کمین، مجاهدین ابتدا بر راننده و آمر سیت آتش می‌گشودند. برای اینکه قطار از حرکت بیافتد، می‌کوشیدند موتر اولی را خساره‌مند ساخته از کار بیاندازند. برای مبارزه با موترهای زرهی از اسلحه دارای کالیبر قوی استفاده صورت می‌گرفت. از نقب‌های سرک استفاده به عمل می‌آمد. قطارهای بزرگ به گروپ‌های متعدد تقسیم گردیده، از یکدیگر فاصله می‌گرفتند. در این مورد ماین‌ها در ابتدا، وسط و آخر قطار انفجار داه شده و قطار توسط نارنجک‌های ضد تانک مورد حمله قرار می‌گرفت. بعضی اوقات قطار را می‌گذاشتند برود، صرف به موتر آخری حمله می‌بردند. در نزدیکی میدان‌های هوایی گروپ‌های ورزیده‌تر عمل

می‌کردند که به ساحهٔ پرواز نفوذ نموده و طیارات را در موقع نشست و یا پرواز مورد تیراندازی قرار می‌دادند. از دیدگاه مجاهدین موفقترین کمین‌ها، آن هایی می‌بودند که بر سر راه قطعات شوروی حین برگشت از عملیات نظامی به قرارگاه‌های شان گرفته می‌شد.

ماین‌گذاری در برابر موانع یا بالای آن‌ها، در پل‌ها، تونل‌ها، گالری‌ها، بخش‌های دشوار گذار سرک‌ها و غیره، در هر جایی که عقب نشینی از برابر آتش و اجرای مانورها مشکل می‌بود، صورت می‌گرفت. نوع و وسایل ماین‌گذاری کاملاً متنوع بودند. در سرک‌های دارای سطح سخت، ماین‌ها زیر قیر، کنار سرک یا در چقری‌ها کارگذاری می‌گردید. برای افزایش قوت انفجار از ماین‌های «فشاری» استفاده صورت می‌گرفت. مجاهدین خود آن‌ها را از بم‌های طیاره و یا مرمی‌های توپ می‌ساختند.

اقدامات تخریبکارانه اهمیت خاصی داشت که متفکران و نظریه پردازان اپوزیسیون اسلامی، آن را مهمترین عامل در سقوط حاکمیت دولتی می‌دانستند. ابوطارق مظفر یکی از اعضای مشهور مقاومت مخصوصاً برای این کار جزوه‌یی در مورد جنگ پارتیزانی در افغانستان منتشر ساخت[1]. ترور، به نظر او یکی از شیوه‌های مخصوصاً مهم مبارزه بود. امحای فزیکی رهبران حزبی و دولتی، فعالین، پولیس و بسیاری دیگر - یکی از وظایف اساسی تروریست قلمداد شده بود، به این کار گروپ‌های متشکل از ۱۰ - ۲۰ نفر مشغول بودند که مخصوصاً در پاکستان، دول شرق نزدیک و اروپا و بعضاً در ایران آموزش دیده بودند. مهمترین اهداف را مراکز کلتوری دولتی و

۱- بعضی از قوماندانان مجاهد تروریزم را از دید فلسفی نیز ارزیابی و آثار مربوط را مطالعه می‌کردند. مسعود بیشتر آثار مائو تسه‌دونگ را مطالعه و اصول آن را در مبارزهٔ روزمره علیه اشغالگران شوروی به کار می‌بست.

تحصیلی، واحدهای زراعتی و صنعتی، ادارات دولت مخابرات تشکیل می‌داد.

اختلاف بین مسکو و کابل

حتی در اواخر سال ۱۹۸۰م اعتقادی در مسکو به وجود آمد، مبنی بر اینکه با وسایل نظامی نمی‌توان بر اوضاع در افغانستان فایق آمد. حقیقتاً هیچکس نمی‌توانست پیش بینی کند که تا چه مدت دیگر جنگ‌های شدید جریان خواهد داشت. کرملین موقف انتظار را در پیش گرفت. حتی هدف لازمی و اساسی - انسداد مرز با پاکستان، ممانعت از ورود اسلحه و مهمات و یا تقلیل نیروی مقاومت - نیز تطبیق نگردیده بود. کارمل رهبر حزبی و دولتی افغانستان به اردوی خود اعتماد نداشت. اردو نمی‌توانست نقش خویش را ایفا کند و کارهای روزمره‌اش نیز بر دوش اردوی چهل شوروی افتیده بود. ضعف روحیه و تخنیک از عللی بود که مانع خروج قطعات شوروی در گذشته گردیده بود. قطعات افغانی نقش منفی را بازی می‌کردند، زیرا آن‌ها در قرارگاه‌ها خزیده و موقعیت خنثی داشتند. با این کار آن‌ها کنترول ۸۰٪ ساحهٔ کشور را به مجاهدین واگذار گردیده بودند.

۳. فضای تکتیکی پیشبرد جنگ

انکشاف دکتورین

نیمهٔ دوم سال‌های هفتاد شاهد تغییر بزرگ در دکتورین نظامی اتحاد شوروی بود. بعد از انتخاب د. استینوف در سال ۱۹۷۶ به حیث وزیر دفاع جنگ داخلی - طوری که شوروی آن را درک می‌کرد - به گسترش دکتورین نظامی منجر گردید. تجدید این دکتورین ارتباط محکمی با تعیین اگارکف در پست لوی درستیز داشت. اصطلاحاتی

چون «جنگ‌های آزادیبخش ملی» و نیروهای مسلح ضد امپریالستی» به وجود آمد. گسترش دکتورین یاد شده همپایگی هستوی را نیز در بر می‌گرفت. اصطلاح جنگ‌های محلی که در آغاز سال‌های سی در جنگ با بسمه‌چی‌ها به وجود آمده بود، باز هم به میان آمد. فرونزه کمیسار مردمی در امور دفاعی (لقبی که بلشویک‌ها پس از سال ۱۹۱۷م به جای وزیر دفاع انتخاب کرده بودند - مترجم)[(۱)] در این مفهوم پنج دورنما را ملاحظه می‌کرد: ۱) - ایجاد گارنیزیون‌های قوی برای تامین کنترول بر شهرها؛ ۲) دفاع از سیستم مخابرات؛ ۳) کشانیدن فعالیت‌های جنگی در مناطق خنثی که محاصره و امحای دشمن را سهولت می‌بخشد؛ ۴) محلی ساختن باندها و نابودی سران شان، و همچنان امحای مراکز محلی باند، ایجاد پوسته‌های کنترول و اشغال راه‌های فرار؛ ۵) دور ساختن پارتیزان‌ها از حدود مناطق مسکونی و محروم ساختن شان از مواد لوژستیکی.

در پهلوی این برخوردهای کلاسیک، فرونزه در فعالیت‌های ضدپارتیزانی در برابر بسمه‌چی‌ها اقدامات سیاسی و اقتصادی را نیز پیش بینی کرده بود. تنها وسایل نظامی برای به دست آوردن پیروزی کافی نبود. نتیجه‌ای که از پنج ماده یاد شده فرونزه می‌توان گرفت این است که برای پیروزی مقدمات بزرگتری لازم است و تنها استفاده از اردو و پیروزی‌های نظامی در این راستا بسنده نمی‌باشد.

نگاهی به دوران معاصر نشان می‌دهد که اتحاد شوروی فاقد تجربهٔ جدید ناشی از جنگ‌های محلی بود. تجربهٔ معینی که از جنگ‌های پارتیزانی موجود بود، تنها در زمان جنگ دوم جهانی به وجود آمده بود. از زمان «جنگ سرد» به تعداد مشاورین شوروی در

---

۱ - در متن چنین آمده است. فرونزه در سال ۱۹۲۵م کمیسار امور نظامی و بحری بود. (مترجمین روسی)

تمام دنیا افزوده گشته بود. آن‌ها در خدمت حکومات مختلف خارجی، منجمله افغانستان قرار داشتند و می‌توانستند دانش معینی کسب نمایند. در دکتورین نظامی مفهوم جنگ پارتیزانی وجود نداشت. نسخهٔ رسمی نظامی برای جنگ‌های آزادیبخش در «جهان سوم» که شدیداً در مورد آن تبلیغ می‌شد موجود نبود. در گام نخست اتکای ایدیولوژیکی بر مارکسیزم - لیننزم صورت می‌گرفت. هستهٔ معضلهٔ نظامی را مبارزهٔ طبقاتی و مبارزه علیه امپریالیزم تشکیل می‌داد، نه جنگ علیه مردم با شیوه‌های مختلف. این بینش کوتاه ایدیالوژیکی، بررسی یکجانبه و ناکافی از اوضاع را به بار آورد.

تصور در مورد تخنیک جنگ روی تضییق دشمن به کمک استفادهٔ وسیع از وسایل میکانیزه استوار بود. در آغاز سال‌های هشتاد در مطبوعات نظامی اتحاد شوروی تکیه روی استراتیژی تهاجمی قابل دید بود. تکتیک شوروی در جنگ عادی از عناصری چون سرعت و اثرگذاری برق آسا، آماده‌گی، مانور، تمرکز قوا و موثریت نظامی تشکیل یافته بود. دکتورین نظامی تاکید می‌کرد که پیروزی صرف با استفاده از استراتیژی تهاجمی ممکن است.

قوای شوروی در افغانستان خیلی زود به عدم کارآیی این اصول پی برد. خیلی دیر در سال ۱۹۸۱م بعد از یک سال جنگ آشکار شد که رهبری در برابر مشکلی قرار گرفته است که از دکتورین نظامی ناشی می‌گردید. همچنان روشن شد که استفاده از قوای زیاد و حل مسایل طی یک عملیات بزرگ نیز ناممکن است. موانعی که دکتورین به وجود آورده بود در این خلاصه می‌شد که از یکطرف استفاده از قوای میکانیزه در اراضی افغانستان تقریباً ناممکن بود و از جانب دیگر نظریه‌ای در مورد جنگ‌های کوهستانی وجود نداشت. عملیات تهاجمی شدیداً قطاربندی شده با استفاده از وسایل میکانیزه غیر

ممکن بود. قوت‌ها در اراضی پراگنده می‌شدند. قطعات لوژستیک از باقی جدا می‌ماندند و مورد هجوم قرار می‌گرفتند. این کاستی از لحظهٔ ورود به افغانستان محسوس گردید. آشکار شد که پیروزی سریع مطابق دکتورین نظامی غیر قابل لمس است.

وظیفهٔ نظامی

در ابتدا شوروی‌ها فکر نمی‌کردند در یک جنگ طولانی و بزرگ کشانیده شوند. آن‌ها می‌پنداشتند وظیفهٔ پاسبانی از نقاط مهم استراتیژیکی را به عهده دارند تا قوای افغانی از حفاظت این واحدها آزاد و در نتیجه امکان پیشبرد عملیات جنگی را داشته باشند. گفتار رهبران در کابل و مسکو موید این ادعا است و مهمتر از آن جنگ علیهٔ مردم برنامه ریزی نشده بود. برخلاف، اعزام قطعات ازبک و تاجیک به این منظور بود تا اقدام (تجاوز) را نسبتاً پذیرفتنی‌تر سازد. اما قضایا خلاف انتظار پیش رفت. بعد از گذشت چند هفته عساکر «بریگاد مسلمان» شوروی باب برادری را با مجاهدین گشودند. تلاش‌های برای بی نظمی و اقدامات تخریبکارانه صورت گرفته بود. اردوی حکومتی افغانستان ضعیف و همکار غیر قابل اعتماد از آب درآمده بود.

وظیفهٔ رسمی - اشغال و حفاظت نقاط مهم - بر تفکرات تبلیغاتی در مورد متجاوزین امپریالستی استوار بود. برای متقاعد ساختن پرسونل مجبور بودند با استفاده از زبان مخصوص تبلیغات از قطعات دشمن نام ببرند. اما آن‌ها هیچ «امپریالست» و یا امریکایی و یا کدام خارجی دیگر را ملاقات نکردند. در عوض ساحهٔ فعالیت قطعات شوروی به سرعت گسترش می‌یافت. فعالیت آن‌ها از تامین امنیت و پاسبانی به کمک ارتقا نموده بود. شاهرگ‌های اساسی شاهراه‌ها،

واحدهای مشترک افغان ـ شوروی مثل پایپ لاین‌های گاز، بندهای برق، میدان‌های هوایی و موسسات صنعتی تحت حفاظت قرار گرفتند. در مراکز ولایات قطعات شوروی مامورین رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان را محافظه و قطارهای (کاروان‌های) ترانسپورتی را همراهی می‌کردند. برای این مامول مصارف زیادی تخصیص داده شده بود. قطعات محافظ، چنانکه معمول است با ماشین‌های زرهی دارای ماشیندار ثقیل و هاوان‌های متحرک مجهز بودند. وظیفهٔ دیگر به محاصره کشیدن راه‌های تجهیز مجاهدین از کشورهای همسایه بود. در جریان این عملیات، مطابقه به گفتهٔ رسمی شوروی، ارتباطات نزدیکی بین قطعات اتحاد شوروی و نیروهای حکومتی موجود بود. اما در عمل، اگر چه تعلیمات مشترک صورت می‌گرفت، قطعات شوروی و افغانی جدا از همدیگر اخذ موقع می‌کردند. در بهار سال ۱۹۸۶م کابل از کرملین خواست در پیشبرد عملیات مشترک نظامی کمک نماید. اردوی چهل دستور یافت مطابق این تقاضا عمل و در عملیات شرکت نماید. استفاده جنگی از قطعات شوروی بدینترتیب آغاز گشت. در مجموع تقریباً در جریان ده سال جنگ بیشتر از ۴۰۰ عملیات مشترک نظامی قطعات شوروی و افغانی به راه افتید.

جزوتام‌های اردوی چهل با علم بر ضعف نسبی خود در میدان جنگ، روی برتری تخنیکی اتکا می‌نمودند. این تکتیک برای جلوگیری از تلفات بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت. اگر نظامیان شوروی مجبور به ترک وسایط شان می‌گردیدند، اساساً خود را در وضعیت بدی احساس می‌کردند. از مراحل ابتدایی توپخانه و قوای هوایی مورد استفاده قرار گرفت که جنگ را شکل دراماتیکی داده، به گسترش آن انجامید. از اینجا بود که وظایف جدیدی چو عمیات گسترده که هر بار منظوری مسکو را می‌طلبید عرض اندام نمود. به

ین ترتیب قطعات شوروی گام به گام داخل جنگ گردید.

تاکتیک شوروی‌ها و تاکتیک مجاهدین

همکاری نظامی افغان - شوروی

مهمترین شاخص جنگ عدم موجودیت جبهات واضح و روشن بود. مبارزین نیروی مقاومت در بین اهالی قرار داشتند و اکثراً از آن‌ها به حیث سپر زنده استفاده می‌کردند. جنگ به عملیات جداگانه تجزیه گردیده بود که در سراسر کشور جریان داشت و به این ترتیب در عین زمان گاهی در همه جا جریان داشت و گاهی در هیچ جا نبود. بیشتر مردم به دلایل مختلف مجاهدین را با دادن مواد خوراکی، آب و دیگر ضروریات کمک می‌کردند. افزایش فعالیت مجاهدین به سستی و بالاخره یاس نیروهای حکومتی انجامید. هشتاد فیصد اراضی کشور در کنترول نیروهای مقاومت بود که امکانات انتقال اسلحه و مهمات را برای شان فراهم می‌ساخت. فعالیت نظامی مجاهدین روی حملات مستقیم و کمین گرفتن‌ها در خارج از محلاتی که با رژیم کابل همکاری داشتند، متمرکز گردیده بود.

تاکتیک قطعات اتحاد شوروی و قطعات حکومتی را ایجاد پایگاه‌ها در شهرهای بزرگ و حفظ محلات دورادور آن را تشکیل می‌داد. همچنان شاهراه‌های بین شهرهای بزرگ و خطوط ارتباطی محلات مسکونی نیز مورد حفاظت قرار می‌گرفتند. خطر به ویژه در شاهراه‌هایی که از شمال به جنوب امتداد داشتند، موجود بود: ترمز - کابل، کابل - کندهار، کابل - جلال آباد، کوشکه - هرات. بیشتر وظایف نظامی در همکاری مشترک قطعات شوروی و قوای افغانستان با شرکت وزارت‌های داخله و امنیت اجرا می‌گردید. دو شکل پیشبرد عملیات نظامی مشهود بود: فعالیت‌های مشترک نظامی

قطعات افغانی و شوروی به منظور امحای گروپ‌های بزرگ مجاهدین و پایگاه‌های شان در مناطق مهم و حمایت از قوای مسلح افغانی در عملیات مستقل نظامی.

جانب شوروی بدون اطلاع قطعات حکومتی افغانستان، عملیات بزرگی را برنامه ریزی و در منصهٔ اجرا قرار نگذاشته بودند. عملیات گسترده علیه اهداف مهم مشترکاً با افغان‌ها اجرا می‌گردید که برنامه ریزی و اجرای آن روزها را در بر می‌گرفت. عملیات محدودتر به عهدهٔ قطعات افغانی گذاشته می‌شد. عملیات بزرگی که مشترکاً با قطعات حکومتی افغانستان به راه می‌افتید، تقریباً از یک ماه قبل برنامه ریزی می‌گردید. اسناد چنین عملیات‌ها را پلان عملیات، امریه و اسناد مربوط اداری، منجمله پلان سازماندهی و پیشبرد کارهای استخباراتی تشکیل می‌داد. سازماندهی عملیات نظامی با وصول وظیفهٔ نظامی از مقامات بالایی در مورد امحای گروپ معین مجاهدین در محل معین و در زمان معینی آغاز می‌گردید. در جریان بررسی امکانات دشمن، محلات احتمالی کمین و ماین گذاری تعیین می‌گردید و احتمالات حرکت و فرار دشمن نیز مورد بررسی قرار می‌گرفت. به خصوص بررسی محل از جمله اقداماتی بود که در حین آماده‌گی عملیات صورت می‌گرفت و در اکثر موارد عامل تعیین کننده‌ای به شمار می‌رفت. گذشته از موارد بالا، برنامهٔ مشترک شامل محاصره، تصفیهٔ منطقه، بمباری همزمان و یا متداوم در قلب ساحهٔ دشمن و پیشبرد یکی از انواع عملیات جنگی نیز می‌گردید. در جریان عملیات مشترک، قوای مسلح افغانی (حداقل در مرحلهٔ احضارات) آماده‌گی قاطع خود را برای مبارزه با دشمن به نمایش می‌گذاشتند. در جریان جنگ این برخورد اکثراً دگرگون می‌شد. پیلوت‌ها بم‌ها را در محلات تعیین شده پرتاب نمی‌کردند. عدم آماده‌گی تخصصی و سطح

پایین روحیهٔ رزمی مانع رسیدن به پیروزی می‌شد. دشمن از برنامه‌های عملیات جنگی آگاه می‌گردید. به این سبب اکثراً شرایط جنگ تغییر می‌خورد و شوروی‌ها مجبور می‌شدند در مدت کوتاهی برنامهٔ خویش را تغییر دهند.

معمولاً آمادگی برای پیشبرد عملیات نظامی از سه مرحله عبور می‌کرد در ابتدا برای عملیات در مناطق یا روستاهای مورد نظر احضارات صورت می‌گرفت. بعد مناطق یا روستاهای مذکور محاصره و از سایر مناطق تجرید می‌گردید و در آخر با کمک با فعالیت‌های شدید تبلیغاتی تلاش می‌شد تا به قناعت اهالی پرداخته شود. در این جریان تلاشی، زندانی ساختن و برخوردهای مسلحانه صورت می‌گرفت. گروپ‌های تبلیغاتی با ارایهٔ کمک‌های طبی و مادی به اهالی، دلسوزی خود را به نمایش می‌گذاشتند. اگر آن مناطق مسکونی‌یی تحت عملیات قرار می‌گرفت که مردمش روحیهٔ دشمنی داشتند، برای امحای گروپ‌های مجاهدین اقدامات خاص و شدیدی در معرض اجرا قرار می‌گرفت. در چنین موارد پایگاه‌های مجاهدین و ذخیره‌گاه‌های مواد غذایی و روستاهای نزدیک به آن خنثی گردیده، سپس به تصفیه می‌پرداختند.

مراحل تاکتیک جنگی افغان - شوروی

در جریان تقریباً یک دهه در جنگ علیه مجاهدین تغییرات مختلفی به چشم می‌خورد. مرحله اول ـ از ورود قوا تا فبروری ۱۹۸۰ - با خصیصهٔ «خودداری» متمایز می‌گردد. بعد از اینکه شهرهای مهم اشغال و شاهراه‌ها تحت حفاظت گرفته شدند. شوروی‌ها به اعمار قرارگاه‌های بزرگ و گارنیزون‌ها پرداختند. ایجاد قرارگاه‌های بزرگ لوژستیکی از تابستان سال ۱۹۸۰ آغاز گردید. شیوه رهبری قوا در آن زمان دچار تغییرات نگردیده بود. تاکتیک به خصوصی در مبارزه با

مجاهدین ابداع نگردیده و به کار نرفته بود. اگر چه قطعات میکانیزه می‌توانستند با کمک آتشباری عملیات نمایند، اما توان آن را نداشتند تا دشمن را کاملاً ناتوان سازند. محور تاکتیک را دفاع از مواضع تجهیز شده تشکیل می‌داد. ایجاد قوماندانی مرکزی با هفت گروپ محلی در کندز، فیض آباد، مزارشریف، جلال آباد، کابل، کندهار و هرات ایجاد رهبری واحد را ممکن ساخت. بعد از آنکه در بهار سال ۱۹۸۰م مرحلهٔ تمرکز قوا به پایان رسید، به تحکیم مواضع دست یازیدند. کرملین به تقاضای رهبری افغانی، به اردوی چهل هدایت داد تا قوای حکومتی را در عملیات مشترک نظامی یاری رساند. تنها این مرحله دوم را که از مارچ ۱۹۸۰ آغاز می‌گردد، می‌توان جنگ نامید. دفاع تاکتیکی و پیشبرد جنگ به شیوهٔ سنتی انجام و مطابق به دکتورین انجام می‌یافت و عملیات جنگی شکل استندرد را داشتند. سرعت، حملهٔ غافلگیرانه و تجمع قوا که از دیدگاه کلاسیک برتری در میدان جنگ شمرده می‌شد، نمی‌توانست مورد استفاده قرار گیرد. اصولی که برای جنگ در اروپا طرح ریزی گردیده بود، عدم کارآیی خود را آشکار ساخت.

از اواسط سال ۱۹۸۰م شوروی‌ها دانستند که آن‌ها در برابر دشمن ساده‌ای قرار ندارند. برای اولین بار قطعات ویژه که نسبت به قطعات عادی اردوی چهل خوبتر آموزش دیده و بهتر مسلح بودند علیه پارتیزان‌ها به کار گرفته شدند. تنها در سال ۱۹۸۰م بیشتر از ۱۰۰ عملیات تهاجمی در اطراف شهرهای بزرگ و مناطق مسکونی صورت گرفت. امنیت واحدهای مورد حفاظت صرف از روز قابل تضمین بود. شب‌ها حملات به وقوع می‌پیوست و کمین‌ها صورت می‌گرفت. بعد از مرحلهٔ اول تمایل به بهبود تاکتیک و سازماندهی پدیدار گشت. مرحلهٔ دوم تا آخر سال ۱۹۸۶م ادامه یافت. در جریان هفت سال

قطعات شوروی «سبکتر» و آماده‌تر گردیدند. تشکیلات اساسی آنان اکنون از کندک موتوریزه، قطعات تقویه شدهٔ دیسانت هوایی که عملیات مستقلانه‌ای را در جریان سه - پنج روز انجام می‌داد، تشکیل یافته بود. هلیکوپترها به پیمانهٔ زیادی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. عملیات دفاعی و تهاجمی یکسان صورت می‌پذیرفتند.

تا سال ۱۹۸۴م تاکتیک شوروی‌ها روی نگهداری مراکز مهم و شاهراه‌ها متمرکز بود. عملیات علیه پایگاه‌های مجاهدین کمتر صورت می‌گرفت. این برخورد را در غرب ناشی از عدم ابتکار می‌دانند. تاکتیک شوروی روی استفاده از اسلحه و یا سیستم اسلحه‌ای که تکنولوژی پیشرفته داشته باشد، استوار بود. بعد از پاکسازی منطقه یا دره و عقب کشیدن قطعات شوروی، در این مناطق قوت‌های مجاهدین وارد گردیده و خلای به وجود آمده را پر می‌ساختند. مجاهدین با کمک اهالی می توانستند تجهیزات معینی را حفظ نمایند. در مجموع این استراتیژی در غرب «تداخل رو به افزایش» نامیده می‌شد. و معنی‌اش استفادهٔ هر چه مفیدتر آن توسط نیروهای مخالف بود.

از سال ۱۹۸۴م زمانی که قطعات ویژه بیشتر مورد استفاده قرار گرفتند، اقدامات شوروی‌ها بیشتر خصلت تهاجمی را به خود گرفتند. و این در حالی بود که همزمان و کمافی السابق وظایف پاسبانی نیز اجرا می‌گردید. در سال ۱۹۸۶م صرف ۴۴٪ قوا می‌توانستند به وظایف خالصاً جنگی گماشته شوند. برای اجرای این وظایف ۱۳٪ قطعات تانک و ۲۴٪ قطعات توپچی استخدام می‌شدند. ۳۲کندک از ۵۵کندک اردوی چهل برای دفاع از مراکز فرماندهی و سایر واحدها توظیف گردیده بودند. طبعاً مسئلهٔ اعزام قطعات اضافی به وجود آمد. ستر درستیز در مسکو تصمیم گرفت قطعات تانک را به موتوریزه

مبدل سازد، بدون اینکه قطعات دیگری به همسایهٔ جنوبی خود بفرستد. نمی‌شد بیشتر از قطعاتی که می‌شد اعاشه گردند، نیروی دیگری گسیل داشت. دلیل دیگر این تصمیم این بود که سایر قطعات به اجرای وظایف دیگری اشتغال داشتند و نمی‌شد از آنان استفاده نمود.

به کمک هلیکوپترها که تحرک مجاهدین را به دشواری مواجه می‌ساخت، پیروزی‌های جدید به دست می‌آمد. حمایت از فضا مستلزم کوردینات فعالیت‌های جنگی بود. در نتیجه بار دیگر تغییراتی به وجود آمد. مرحلهٔ سوم - از سال ۱۹۸۷م تا ۱۹۸۹م - را می‌توان مرحلهٔ خودداری از جنگ نامید. برای تقلیل هر چه بیشتر تلفات خودی، اردوی چهل برخلاف خواست خود دستور عملیات نظامی را صادر می‌کرد و در اجرای آن از نهایت احتیاط کار می‌گرفت.

اصول تاکتیک نیروهای شوروی

برخوردها گسترش می‌یافت و شکل جنگ ضد پارتیزانی را به خود می‌گرفت، جنگی که در آن اردوی چهل نسبت به قوای مسلح حکومتی افغانستان فشار اساسی را متحمل می‌گردید. برخوردهای بزرگ نظامی به ندرت اتفاق می‌افتید. پیروزی را عناصر ذیل تعیین می‌کردند:

احضارات قوا - از آنجاییکه عملیات متداوم تهاجمی غیرممکن بود و برخوردها به اساس قانون «بزن و بگریز» صورت می‌گرفت، احضارات عالی و قابلیت تحرک نقش قاطعی را برای جزوتام‌های شوروی بازی می‌کردند. احضارات پیشبرد تعداد قابل ملاحظه‌ای عملیات جنگی را نیز ممکن ساخته بود. اشغال سریع استحکامات محلی امکان آن را فراهم می‌ساخت تا در مدت کوتاهی گروپ‌های دشمن کشف و محو گردند.

حملات غافلگیرانه ـ از آنجاییکه خطوط روشن جنگی وجود نداشت، شوروی‌ها مجبور بودند برای کشانیدن نیروهای مجاهدین به حالت دفاعی به عملیات غیر مترقبه و غافلگیرانه رو بیاورند. چون دشوار بود مجاهدین را در پایگاه‌های خود شان مورد ضربه قرار داد. عملیات غیرمترقبه صرف در جنگ‌هایی که بر سر محلات مسکونی رخ می‌داد، به راه می‌افتید. این عملیات مستلزم کار عالی برای به دست آوردن اطلاعات بود. باید دقیقاً برنامه روزمرهٔ سازمان مجاهدین در محل مورد مطالعه قرار می‌گرفت و برخوردهای شان بررسی می‌گردید. کمین‌گیری توسط شوروی‌ها که وقت زیادی را در بر می‌گرفت، صرف در مراحل بعدی تقریباً از سال ۱۹۸۲ - ۱۹۸۳م به یکی از عناصر مهم جنگ مبدل گشت. قسمت بیشتری از کمین‌ها در سطح پایین تاکتیکی صورت می‌گرفت و شکل عملیات جداگانه‌ای را به خود داشت. اهداف دوست داشتنی این کمین‌ها را کاروان‌های اسلحه تشکیل می‌داد. کمین همچنان در کاریزها، پلچک‌ها، و نیز سرک‌ها گذاشته می‌شد. پیروزی مربوط بود به سرعت و غیرمترقبه بودن عملیات. از آنجاییکه مجاهدین با تمام نقاط افغانستان آشنایی داشتند، سرعت در پیشبرد عملیات نقش تعیین کننده‌ای داشت.

تمرکز قوا - تمرکز و کوردینات فعالیت نیروها، به خصوص زمانی که قطعات مختلفی استخدام می‌گردیدند، نقش مهمی را بازی می‌کردند. اقدام تیپیک شوروی‌ها را بعد از عملیات تهاجمی و اشغال دو باره مناطق توسط مجاهدین، ضربات انتقامجویانه که عموماً به شکل بمباردمان تبارز می‌کرد، تشکیل می‌داد.

عملیات محدود و کوردینات استفاده جنگی از قطعات مستلزم کنترول مرکزی بر عملیات بود. ساختار جغرافیایی فرماندهی اردوی چهل کنترول مرکزی را بر عملیات جاری و نتایج آن فراهم آورده بود.

اصول تاکتیک مجاهدین

جــهاد - بعد از اشغال کشور روحانیون مخالف با استناد به قرآن (شریف) مردم را به مقاومت قاطع و جنگ مقدس علیه «جنایتکاران کافر» شوروی فراخواندند. اقشار گستردهٔ ملت به این فراخوان پاسخ مثبت دادند. برای هر کسی که در این جنگ شرکت می‌کرد، وعدهٔ بهشت داده شده بود. فراخوان متوجهٔ همه ملت بود، بدون در نظر داشت سن و سال. جنگ پارتیزانی عام شد. زیرا مبارزه به خاطر دفاع از اسلام را تأمین می‌کرد. تاکتیک ساده بود و روی اندیشه‌های تیوریسن‌های قدیم چین بنا یافته و موثریت خود را نیز نشان داده بود. تاکتیک اصلی مجاهدین را ترور شوروی‌ها و مامورین حکومتی که تصادفی و یا برنامه ریزی شده صورت می‌گرفت، تشکیل می‌داد. در اثر ترورهای گستردهٔ کشور باید فلج گردیده و در بین نیروهای اشغالگر بیم و هراس حاکم می‌گردید. پل‌ها، موسسات دولتی، مراکز صنعتی و لین‌های برق تخریب می‌شد. طیاره ربایی انجام می‌یافت، شایعات پخش می‌گردید و تلاش برای اخلال امنیت صورت می‌گرفت. ترورهای انتخابی برای از بین بردن رهبران دولتی انجام می‌یافت. قتل رهبران حزبی، مامورین حکومت، معلمین و اعضای خانواده‌های آنان به صورت گسترده‌ای عام بود. بر روستاها معمولاً تهاجم صورت می‌گرفت و کمین‌ها گذاشته می‌شد.

مبارزهٔ مخفی - در سال ۱۹۸۰ تکتیک مجاهدین در ظرف یکسال تغییر یافت. مبارزه شکل مخفی را به خود گرفت و در کمین‌گذاری، اختطاف، تهاجم و تخریبکاری تبارز می‌کرد. این برخورد بر قوای شوروی و حکومتی تاثیراتی را بر جای گذاشت. در عملیات نظامی سه جهت قابل دید بود. از یکطرف تاسیس پایگاه‌ها و گدام‌ها که امدِ اسلحه و مهمات را تامین می‌کرد، در نظر بود. این محلات تحت نفوذ

مجاهدین که سخت مورد مدافعه بودند، در امتداد مرز با پاکستان و ایران و در مسیر گذرگاه‌های کاروان‌ها موقعیت داشتند. معابر ماین گذاری و توسط وسایل مدافعه هوایی حمایت می‌گردید. ثانیاً تمام کشور به ساحات منافع نیروهای اپوزیسیون تقسیم گردیده بود، مثلاً ساحاتی که کاملاً تحت حاکمیت مجاهدین بود، ساحاتی که بخش‌های از آن تحت کنترول شان بود و ساحاتی که تحت حاکمیت رژیم کابل بود و گروپ‌های مجاهدین صرف در اثر جنگ می توانستند بدانجاها نفوذ نمایند. جنگ‌ها در ساحات اول و گاهی در مناطق دومی طرح ریزی می‌گردید. شاهراه‌ها و راه‌های کوهستانی توسط سنگ‌های با عرض دو متر و درازی از سه تا هفت متر مسدود و همچنان ماین گذاری گردیده و تحت آتش ماشیندار قرار داشتند. در مناطق مجاهدین کنترول شدید بر رفت و آمد صورت می‌گرفت و پوسته‌های قوی ترصد حفاظتی موجود می‌بود. سوم، جزوه‌های مخصوصی در مورد اصول پیشبرد جنگ‌های پارتیزانی تهیه می‌گردید. در عملیات‌های نظامی از شیوه‌های مختلفی کار گرفته می‌شد. از اختطاف عسکر و افسر، حملات شبانه، کمین گذاری، تیراندازی بر نظامیان و موسسات دولتی گرفته تا اقدامات تروریستی و تخریبکارانه، ماین گذاری سرک‌ها و تخریب ساختمان‌ها.

تاکتیک پارتیزانی - دشمن که در ساحات کوهستانی گیر می‌ماند، مورد تیراندازی شدید قرار می‌گرفت. اگر می‌توانست موفقانه دفاع نماید، مجاهدین محل را ترک می‌کردند. موارد زیادی از تهاجم گروپ‌های نظامی بر ذخیره‌های مواد غذایی محلی در تاریکی شب و غبار رخ داده است. بدون توجه به تلفات شدید در بعضی موارد، مجاهدین قادر بودند نفرات خویش را با اتلاف زمان اندکی با فراخواندن افراد جدید از اردوگاه‌ها اکمال نمایند. اگر چه مخالفین

موفق نگردیدند تهاجم گستردهٔ منطقوی را براه بیاندازند. اما جهات قوی فعالیت آن‌ها را جمع آوری اطلاعات لازم، استفادهٔ درست از این اطلاعات، به گمراهی کشانیدن دشمن و استفاده از کاستی‌هایی که قطعات شوروی در تامین امنیت خود داشتند، تشکیل می‌داد. گروپ‌های کوچک اکتشافی می‌توانستند ماین گذاری نمایند، بر موترهای قوماندان‌ها و مخابره حمله برند و بی نظمی ایجاد نمایند. اکثراً موترهای منفرد و قطارهای کوچک مورد حمله قرار می‌گرفتند. عملیات گسترده معمولاً بدنبال اکتشاف دقیق و همه جانبه صورت می‌گرفت. این عملیات توسط گروپ‌های متشکل از ۳۰ - ۳۵ نفر به راه می‌افتید. امحای هدف مورد نظر توسط حریق و یا تخریب صورت می‌گرفت. هنگام فرار گروپ‌های مجاهدین به دسته‌های کوچکتر تقسیم می‌گردیدند. میدان‌های هوایی، گارنیزیون‌ها و پوسته‌های ترصد از طرف شب و توسط هاوان‌هایی که بر موترها نصب بودند، زیر آتش قرار می‌گرفت. پس از مدت زمانی موتر مذکور تغییر محل می‌داد. از آنجایی که جبهه‌ای وجود نداشت، مجاهدین در محلاتی که تصور نمی‌شد، پیدا و بدون اینکه ردی از خود بر جای بگذارند، ناپدید می‌شدند. این تاکتیک، قوای شوروی را تحت فشار دایمی قرار داده و فشار زیاد روانی بر ایشان وارد می‌کرد.

کسب تجربه - استراتیژی‌یی که مجاهدین تعقیب می‌کردند، به دشواری قابل فهم بود. آنان از تصادمات رویاروی اباء می‌ورزیدند. با کمک کمین‌ها می‌توانستند از تحرکات اپراتیفی قوای شوروی و افغانی جلوگیری نموده و وقت کمایی نمایند.

مجاهدین تاکتیک شوروی‌ها را مورد مطالعه و تحلیل قرار داده و از آن برای پیشبرد اهداف خویش استفاده می‌نمودند. مجاهدین بارها تلاش ورزیدند جنگ را بین قطعات حکومتی افغان در بدهند. افسران

شوروی تا این حد پیشرفت در تاکتیک و انجام عملیات گمراه کننده را انتظار نداشتند. مجاهدین برای اینکه از حملات هوایی شوروی‌ها دراامان بمانند، تا سپتامبر سال ۱۹۸۶م به کمک سلاح‌های آتشین از فاصلهٔ ۳۰۰ - ۴۰۰ متری عملیات می‌نمودند. با در نظر داشت برتری اسلحهٔ شوروی‌ها، تنظیم عملیات از فاصلهٔ بیشتر از ۵۰۰ متر خیلی خطرناک بود. اما اگر مجاهدین در فاصلهٔ نزدیک با دشمن قرار داشتند، می‌توانستند از برتری خود استفاده برند. گروپ‌های اپوزیسیون نیز مجبور به آموزش بودند. در ابتدا آن‌ها فاقد سازماندهی، رهبری و وحدت بوده و بیشتر آن‌ها تحت قوماندهٔ قوماندانان محلی بودند. تنها «اتحاد هفتگانه» توانسته بود توجه معینی را به خود جلب نماید.

برتری مجاهدین - مجاهدین دارای تحرک و پویایی بودند. هر باری که قوای شوروی و یا قوای حکومتی افغانی تصمیم می‌گرفتند عملیات متقابلی را انجام دهند، مجاهدین پراگنده شده و «نیست» می‌گردیدند. به همین سبب رویارویی با چنین حملات دشوار بود. محاصره‌ها با موفقیت صورت می‌گرفت. برتری دیگر را پیشبرد عملیات تحت پوشش اهالی محل تشکیل می‌داد. مجاهدین در دفاع از مناطق مسکونی به پیروزی هایی دست یافته بودند. آن‌ها توانایی بیشتری در تحمل اقلیم دشوار داشتند. مجاهدین به خاطر عقیده و آزادی، خانواده و وطن خود که اتکای مطمئنی برای شان بود، مبارزه می‌کردند. اسلحه داشتن از مدت‌ها قبل در بین افغان‌ها رواج داشت. برتری دیگر را توانایی احیای مجدد تشکیل می‌داد. احضارات عالی در جریان جنگ هایی که در مرزهای پاکستان و ایران صورت می‌گرفت، گریز مجاهدین را، به خصوص از آتش توپخانه و راکت با عبور از مرز تامین می‌کرد. جابجایی نیروها معمولاً از طرف شب با

کمک مانورهای فریبنده و تاکتیکی صورت می‌گرفت. در این موارد مجاهدین می‌توانستند به بهترین وجه از آشنایی‌ای که با محل داشتند، استفاده برند و از دید پسته‌های ترصد شوروی‌ها درامان بمانند. برتری دیگر آن‌ها را استفاده از گروپ‌های کوچک ۱۵ - ۲۰ نفری که می‌توانستند از جنگ‌های باز کناره‌جویی نمایند، تشکیل می‌داد. در مراحل بعدی جنگ برتری اپراتیفی مجاهدین در تعلیمات چند ماهه‌ای بود که در اردوگاه‌های پاکستان از سر می‌گذشتاندند.

کاستی‌ها در فعالیت‌های مجاهدین -کاستی نیروهای مسلح مخالف عبارت بود از تحرک محدود شان در عملیات جنگی. این کاستی تنها به دلیل برتری شوروی‌ها در فضا و استفاده از ماین‌ها توسط آن‌ها نبود. اصل تطبیق آتش و حرکت در جریان عملیات عملی نمی‌گردید. کاستی دیگر در عدم موجودیت ارتباطات مخابروی بود. مجاهدین مرکز واحدی نداشتند. هر گروپ به شیوهٔ خود و برای رسیدن به هدف خود فعالیت می‌نمود. اگر چه در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱م تلاش هایی برای وحدت صورت گرفت، اما در اثر تضاد منافع نزد مجاهدین به جایی نرسید. این اختلافات در بین گروپ‌ها تا مرز تصادمات مسلحانه برای رسیدن به قدرت و گسترش نفوذ پیش می‌رفت. مسایل لوژستیکی باعث بروز مشکلات می‌گردید. به همین دلایل مجاهدین نمی‌توانستند اسیران زیادی به دست بیاورند. بسیاری از اسیران به مرگ محکوم می‌شدند و هر از گاهی کشتار جمعی رخ می‌داد. در ابتدا مجاهدین دارای اسلحهٔ کهنه و غیر موثر بودند. مهمترین سلاح را ماشیندار سبک تشکیل می‌داد. در بعضی از حصص هاوان‌های ۶۰ میلی و ۸۰ میلی وو دستگاه‌های راکتی انگلیسی، امریکایی و شوروی وجود داشت.

عناصر ویژهٔ پیشبرد جنگ

خصوصیات عمومی جنگ - شوروی‌ها از جنگ‌های روزمره تجربه می‌اندوختند و به تحلیل آن می‌پرداختند. نگاهی به مطبوعات نظامی شوروی کافیست تا دانسته شود که اندوخته‌های جدید تاثیر مهمی در ارتقای رهبری جنگ بر جا می‌گذاشت. از اقلیم و توپوگرافی به عنوان مهمترین عناصر جنگ نام می‌برند. شوروی‌ها این حقیقت را می‌دانستند که شرایط عینی نام برده تاثیر شدیدی بر جریان جنگ داشته و بالاخره عمده‌ترین مسئله را تشکیل می‌دهد، زیرا استفاده از اسلحه، وسایط و مانور قطعات وابسته بدان است. قالب‌های اساسی تکتیک در شرایط فوق الذکر تقریباً یکسان بوده و در اشغال قله‌ها و دره‌ها خلاصه می‌گردید. بعد از آن اتخاذ حالت دفاعی و حفظ نقطهٔ به دست آمده. نمونه‌های زیادی از جنگ‌های قریب مورد بررسی قرار می‌گرفت. از آنجایی که اشکال سنتی جنگ‌ها عموماً کارآیی نداشتند، همواره باید مطابق اوضاع عمل صورت می‌گرفت. جستجوی اشکال جدید جنگ و گروپ بندی جدید نظامی که توسط آن بتوان به طور موثر و با تلفات اندک وظایف محوله را انجام داد، مسئلهٔ درازمدتی را تشکیل می‌داد. نه تنها سوم حصهٔ قوا مصروف وظایف حفاظتی بود، بلکه بسیاری از پرسونل نظامی به امور ساختمانی و ترمیماتی اشتغال داشتند. در اثر فضای محدود تلاش‌ها برای تقلیل نفوذ مرکز به چشم می‌خورد. عملیات تاکتیکی خارج از نفوذ مرکز و خودمختاری جزوتام‌های کوچک ناشی از آن، خصوصیات ویژه‌ای را از قوماندانان تقاضا می‌کرد. مهمترین جزوتام‌ها را کندک، تولی و بلوک تشکیل می‌داد. آن‌ها مجبور بودند خود تصمیم بگیرند و آن را عملی نمایند. مطابق به دکتورین آن‌ها با جناح‌های پهلوی خود ارتباط مخابروی داشته و به همین سبب می‌توانستند مطابق پلان به آتشباری بپردازند.

معمولاً در افغانستان ارتباطات مخابروی وجود نداشت و قطع ارتباط تا مدت زیادی دوام می‌کرد. به همین سبب کمک به قطعات همجوار که در شرایط دشواری قرار می‌گرفتند، اکثراً ناممکن می‌بود. بدون توجه به اصل تقلیل مرکزیت در سطح محلات، نسبت کمبود قطعات از نظر تعداد، باید اصل مرکزیت مراعات می‌گردید. در آخرین تحلیل موضوع بر سر برقراری تناسب معقول بین ضرورت مرکزیت قوا و احتمال تقلیل در مرکزیت بود.

جنگ ضد پارتیزانی شـوروی‌ها - عملیات نظامی خصلت دورانی داشت. در زمستان فعالیت‌های نظامی کاهش می‌یافت. مجاهدین عقب نشینی می‌کردند. اوضاع جوی عملیات جنگی را اخلال می‌کرد. در بهار جنگ‌ها از سر گرفته می‌شد. مسئلهٔ دیگر را عدم دستیابی به مواضع مجاهدین تشکیل می‌داد. دلیل آن نه تنها در خصوصیات راه‌های منتهی به مواضع مجاهدین نهفته بود، بلکه عدم دقت آتش و شرایط توپوگرافی نیز در آن نقش داشت. تحدید تحرک در کوه‌ها زمینهٔ بزرگ برای ضربه خوردن را فراهم می‌آورد. استفاده از موتر، معمولاً مانع از راه اندازی عملیات غافلگیرانه می‌گردید. برای این جنگ پارتیزانی یک سلسله خصوصیات مشخص گردیده است:

- کمین، حمله و عقب نشینی،
- ماین گذاری زمینی و آتشباری هوایی بر معابر منتهی به قرارگاه‌های مجاهدین و راه‌های فرار شان،
- حمله و تعقیب و همچنان کشانیدن مجاهدین به جهات و به محلاتی که امکان دستگیری شان می‌رفت،
- اشغال ارتفاعات،
- مانور کندک‌ها تحت حمایهٔ آتش توپچی و هوایی در زمان دیسانت قوا در عمق ساحهٔ عملیات،

- محاصره و خنثی ساختن روستاها و محلات مسکونی توسط قطعات شوروی و تصفیهٔ سیستماتیک آن‌ها توسط قوای افغانی تحت حمایهٔ توپچی و هوایی،

- تصفیهٔ سیستماتیک دره‌ها و ارتفاعات.

تجربهٔ به دست آمده از این جنگ‌ها پیوسته در کنفرانس‌ها مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. سندی که در ماه دسامبر ۱۹۸۴م ترتیب گردید، مهمترین تجربهٔ به دست آمده را در بر داشت. در این سند آمده بود که محاصره و تصفیهٔ زون‌های مسکونی -که پوشش خوبی برای مجاهدین بود - بخش مهمی از عملیات نظامی را تشکیل می‌دهد. خصوصیت چنین عملیات در این بود که کاریزهای بزرگ، محلات مسکونی و جلگه‌ها برای مجاهدین پوشش را فراهم آورده و در عین زمان ساحهٔ فعالیت قوای شوروی را از ۱۰۰ تا ۲۰۰ متر پایین می‌آورد. رستنی‌ها (نباتات) به صورت فوق العاده‌ای قوت تشخیص را پایین آورده و مشکلاتی را در هماهنگی قطعات فراهم می‌ساخت. تا فاصلهٔ صد متری و حتی پنجاه متری باید به دشمن تقرب صورت می‌گرفت که این امر حمایهٔ توپچی را ناممکن می‌ساخت و یا صرف در سطح تولی و یا بلوک با استفاده از هاوان و یا دو سه خمپاره اندازهای قابل انتقال محدود می‌ساخت. ضربات غافلگیرانهٔ قوای میکانیزه نسبت غیرقابل عبور بودن محل، عملاً ناممکن بود. همزمان، این شرایط به مجاهدین امکان آن را فراهم می‌ساخت که خود را از جنگ بیرون بکشند، ضربات جناحی وارد نمایند و جاهایی ضربه‌پذیر را در ساختار لوژستیکی خود بپوشانند.

ابتکار جنگی دست به دست می‌گشت و نه تنها وابسته به فصل سال بود، بلکه عامل شب و روز نیز در آن نقش داشت. گروپ‌های مجاهدین از طرف شب نواحی مکملی را در شهر تصرف و عملیات

تخریبکارانه را انجام می‌دادند. در آخر سال ۱۹۸۲م ابعاد چنین عملیات به صورت شدیدی افزایش یافت. در مجموع این جنگِ خود مختار قطعات خفیفهٔ میکانیزه بود. در محلات «دشوار» عملیات باید بدون اتلاف وقت صورت می‌گرفت که مستلزم تحرک قطعات بود و شرایطی را غیر از آنچه که در تعلیمات پیش بینی گردیده بود به وجود می‌آورد.

تنظیم آتشباری - دقت بیشتری در توجیه آتش توپچی و هوایی انتظار برده می‌شد. اکثراً با استفاده از راه‌های طولانی بیروکراسی تقاضای فوری برای آتش توپچی و هوایی صورت می‌گرفت. در جریان عملیات بزرگ گروپ‌های مخصوص تحت رهبری افسران توپچی که پیوسته در کنار قوماندانان جزوتام‌ها قرار داشتند توظیف می‌گردیدند. در حالاتی که آتش بنا بر علل تخنیکی غیر موثر می‌بودند، قوای هوایی به کمک فراخوانده می‌شدند. در این صورت موجودیت متخصصین قوای هوایی ضروری می‌بود. از سال ۱۹۸۰ تا سال ۱۹۸۶م در استفاده از حمایهٔ قوای هوایی افزایش محسوسی به عمل آمد و از سال ۱۹۸۷م قوای شوروی آقایی خود را بر فضا از دست داد. این امر ناشی از استفادهٔ «استینگر» توسط مجاهدین بود و بعد از آن بر اهمیت استفاده از قوای توپچی دو باره افزوده گشت.

عملیات دیسانت هوایی - حرکت قطعات از راه‌هایی که اکثراً ماین گذاری می‌گردیدند، خیلی آهسته صورت می‌گرفت. به همین سبب قطعاتی که از طریق هوا دیسانت می‌گردیدند، اهمیت خاصی کمایی کردند. وحدت داخلی و درجهٔ بلند سازماندهی این قطعات خیلی مثبت ارزیابی می‌گردید. تمام قطعات دیسانت هوایی تعلیمات خوبی را قبل از ورود به افغانستان سپری می‌کردند. در سال ۱۹۸۰ و ۱۹۸۲م این قطعات باز هم تقویه گردیدند. به خاطر احضارات و نرمش در

حرکت قطعات بزرگ نظامی از طریق هوا دیسانت نمی‌گردیدند. چون احضارات تکتیکی باید در سطح بلند آن حفظ می‌گردید، به همین سبب تنها گروپ‌های نه چندان بزرگ می‌توانستند به عملیات بپردازند. از سال ۱۹۸۳م قطعات کوچک و مستقل دیسانت هوایی که نقش کلیدی را بازی می‌کردند وارد عملیات گردیدند. به کمک آن‌ها در چند جنگ نه چندان بزرگ پیروزی به دست آمد. اما این شیوه نتایج قطعی درازمدتی را به بار نیاورد. ساختار و احضارات محاربوی قطعات دیسانت هوایی تا حد زیادی با خواسته‌های حقیقی و شرایط جنگی افغانستان مطابقت داشت. به خصوص در چنین قطعات پروسه توافق با واقعیت‌ها به سهولت صورت گرفت.

عملیات با شرکت قطعات مختلف و تهاجمات بزرگ - عملیات با شرکت قطعات مختلف[۱] به آهستگی به پیش می‌رفت و خیلی بد شکل می‌گرفت. اینگونه عملیات تحت قوماندهٔ واحد به راه انداخته می‌شد و خصوصیت آن را مانورهای محدود تشکیل می‌داد. وضعیت تا حدی بود که هلیکوپترهایی که احضارات محاربوی داشتند منتظر قوماندە می‌ماندند و قبل از حرکت مورد آتشباری قرار می‌گرفتند. عملیات مشترک قطعات مختلف مستلزم دقت زیاد در ایجاد هماهنگی بین قوای دیسانت و پیلوت‌ها بود. اینگونه عملیات‌ها نیز توسط خاد و کی جی بی طرح ریزی و آماده می‌گردید. چنین عملیات با آتشباری آغاز می‌شد و عموماً خصلت سرکوبگرانه داشت. بعد از بمباری شدید به منظور جلوگیری از فرار مجاهدین، قوای دیسانت از هلیکوپترها در محل پیاده می‌گردید. بعد از آن تهاجم قوای پیاده (میکانیزه) آغاز می‌شد و تا ویرانی محل ادامه می‌یافت. تاکتیک عملیات بزرگ بهتر

۱- «مگیسترال = شاهراه» با شرکت ۲۴ هزار افراد نظامی بزرگترین عملیات نظامی شوروی‌ها در افغانستان بود. کوردیسمان.ا. واگنر ا- S.206ff

شده می‌رفت. تعداد آن‌ها در سال ۱۹۸۵م خیلی بالا رفت. در مجموع نتایج خوبی از چنین عملیات به دست نیامده بود، به جز از چند عملیاتی که دارای سازماندهی خوبتری بودند (کندهار، جلال آباد، درهٔ سالنگ و عملیات «مگیسترال» در خوست.)

شهرها و محلات مسکونی

از آنجایی که در بعضی از مناطق روستایی سیستم زراعتی به صورت منظم تخریب و فرار مردم به شهرها آغاز گردیده بود، مناطق شهری از اهمیت بیشتری برخوردار گردیده بودند. شهرها و مناطق بزرگ مسکونی پایگاه اجتماعی رژیم حزب دموکراتیک خلق را تشکیل می‌داد. در این مناطق از مجاهدین حمایت کمتری صورت می‌گرفت و بیشتر مورد هجوم آنان قرار می‌داشت. اهالی ملکی بیشتر قربانی ترورهای رو به افزایش می‌گردیدند. شهرها به این علت که صرف در آن‌ها می‌شد ذخایر لوژستیکی قطعات را ایجاد نمود، هم دارای اهمیت بودند. اهداف مورد تهاجم را ذخایر بزرگ، پایگاه‌ها و سایر واحدهای مشابه که امحای آن‌ها هم از نگاه مورال و هم از نگاه لوژستیکی می‌توانست خسارات بزرگی وارد نماید، تشکیل می‌داد. حفاظت از مناطق شهری وظیفهٔ بزرگی به شمار می‌رفت. به پیروی از قطعات حکومتی افغانی، قوای شوروی روزانه با حفظ برتری در بیرون شهر قرار داشتند. حلقهٔ دفاعی در ساحهٔ بیرون از شهر ایجاد گردیده بود. بعد از انفاذ قیود شبگردی (ده شب) مراقبت از شهر شدیدتر می‌گردید. اما باز هم امنیت تأمین نمی‌شد. شهرها و راه‌ها از طرف شب به مجاهدین تعلق داشت. تیراندازی و حملات راکتی صورت می‌گرفت. در محلات گروپ‌های مجاهدین متشکل از ۲۰ - ۳۰ نفر عملیات می‌کردند. این پدیده به خصوص در سال ۱۹۸۴م

بیشتر در کابل محسوس بود. در اطراف شهر سه حلقهٔ متحدالمرکز پسته‌های نگهبانی با شعاع ۲۰ کیلومتر ایجاد گردیده بود. در داخل و بیرون شهر پوسته‌های کنترول بر پا شده بود. حلقهٔ امنیتی به دور شهر جلال آباد نیز وجود داشت.

با وجود این اقدامات فوق العادهٔ امنیتی، مجاهدین بارها موفق می‌گردیدند با عبور از این پوسته‌ها به داخل شهر نفوذ نمایند. در بعضی از موارد برای خریدن پوسته‌های کنترول از پول و یا حشیش استفاده صورت می‌گرفت. بسیاری از محلات از مناطق اطراف خویش مجزاء می‌گردید، زیرا مجاهدین با تحت کنترول گرفتن جاده‌ها محلات مذکور را به محاصره می‌کشیدند. این امر باعث می‌گردید تا تهیهٔ مواد غذایی از طریق هوا صورت گیرد. حملات مجاهدین را در صورتی که طالع خوب می‌داشتند، دفع می‌نمودند، اما کمتر واقع می‌شد که هنگام فرار شان از شهر به کوه مورد تعقیب قرار گیرند. دفاع از میدان‌های هوایی و ساحات پرواز محتاج اقدامات شدیدتر امنیتی بود.

جنگ در جاده‌ها و دفاع گارنیزیون ها

مهمترین هدف دفاعی را برای روس‌ها سرک حلقوی افغانستان تشکیل می‌داد. وضعیت اقتصاد و در مجموع نظام وابسته به امکان استفاده از این سرک بود. جاده‌های ترانسپورتی مهمترین عرصهٔ تصادمات مسلحانه را تشکیل می‌داد. وسایل دیده‌بانی ودفاعی محدود بودند. هر لحظه امکان حمله می‌رفت. اولین اقدام احتیاطی عبارت بود از ایجاد پوسته‌های زنجیری در مسیر جاده‌های مهم. قطعات ویژهٔ افغان - شوروی از طرف روز حرکت وسایط را کنترول می‌کردند. از طرف شب آن‌ها در مواضع مستحکم خود خزیده و بسیاری از بخش‌های سرک را به مجاهدین وا می‌گذاشتند که «این

گذاری می‌نمودند. همچنان پروازهای مستقل توسط هلیکوپترهای گزمه صورت می‌گرفت. آن بخش‌های جاده که اکثراً و یا برای مدت طولانی در اختیار مجاهدین می‌بود، با آتشباری توپچی مورد «پاکسازی» قرار می‌گرفت. مواضع و استحکامات توسط وسایل ساده ساخته می‌شدند و اکثراً از بوجی‌های ریگ و دیگر مواد طبیعی که در دسترس می‌بود استفاده صورت می‌گرفت. هاوان‌ها مهمترین سلاح مورد اتکاء را در تولی‌ها تشکیل می‌داد. به دور موضع خندق حفر می‌گردید. بین پوسته‌های بیرونی و محل قوماندہ ارتباط مخابروی موجود بود. چنین پوسته‌ها به جزیره‌های دورافتاده می‌مانست، به خصوص در ساحاتی که فعالیت مجاهدین شدید بود. مواد غذایی و مهمات این پوسته ها باید از طریق فضا تامین می‌گردید.

بر سرک‌ها عموماً حملات غافلگیرانه صورت می‌گرفت. ضربات بر اول و آخر قطار (کاروان) وارد می‌آمد. اهداف عمده را موترهای مسوولین قطار، تانکر و موترهای دارای مهمات تشکیل می‌داد. در مسیر قطارها در تنگی‌ها، پل‌ها، آغاز و ختم تونل‌ها پوسته‌های امنیتی قرار می‌داشت. بعد از اینکه قطار در ساحه ماین گذاری شده داخل می‌گردید، تیراندازی شدید صورت می‌گرفت. از دو طرف آتش هاوان و ماشیندار بر قطار کشوده می‌شد. مهاجمین دریوران و قوماندانان را مورد تیراندازی قرار می‌دادند تا هرج و مرج ایجاد نمایند. ماشین‌های زرهی به حملهٔ متقابل می‌پرداختند. برای قطار مشکل بود جنگ را به پیش ببرد. مجاهدین از تاکتیک حملهٔ پراگنده استفاده می‌کردند. افسران، به خصوص پرسونل لوژستیک و دریوران که آگاهی چندانی از تاکتیک و جنگ نزدیک نداشتند، در برابر مسئلهٔ لاینحلی قرار می‌گرفتند. در چنین شرایطی حمایهٔ قوای توپچی و هلیکوپترهای

جنگی تقاضا می‌گردید. به ندرت واقع می‌شد که قطار بدون تلفات از جنگ بدر آید. به اساس اطلاعات روزمره و نقشه‌های مخصوص قسمت‌های خطرناکتر جاده‌ها مشخص می‌گردید. هنگامی که در سال ۱۹۸۳م فعالیت‌های جنگی و همچنان سازماندهی نیروهای مقاومت گسترش یافت، حرکت قطارها بدون قطعات حفاظتی غیرممکن بود. محلاتی که حرکت قطارها در آن خطرناک می‌بود، ساحهٔ مربوط به مجاهدین خوانده می‌شد. شوروی‌ها در برابر این حملات به تقویهٔ نیروهای محافظتی و بهبود خطوط ترانزیتی که سفر را در مجموع کوتاه‌تر سازد می‌پرداختند. در بهبود شیوه‌های حفاظت از جاده‌های اساسی تلاش منظم صورت می‌گرفت. تونل سالنگ تحت حفاظت خاص قرار داشت. برای کشف ماین در این ساحه از پرسونل ویژه و سگ‌ها استفاده صورت می‌گرفت.

•

جنگ در کوه‌ها

دکتورین خاصی برای پیشبرد جنگ در کوه‌ها طرح نگردیده بود. برخلاف، تعلیمات دوامدار عملی روی دست گرفته شده بود. اما در واقع چنان بود که فراوان مسایل جدیدی راکه منسوبین فرا می‌گرفتند باید به زودی در ساحهٔ عمل تطبیق می‌کردند. اساسی برای تعلیمات وجود نداشت، زیرا قبل از آن پروسهٔ تعلیمات روی صحنهٔ جنگ در اروپا عیار گردیده بود که در آن عملکرد قوای پیاده در گام نخست قرار داشت. جنگ در کوه‌ها نه تنها چلنج جدی برای کُل نظام رهبری قطعات به شمار می‌رفت، بلکه پیامدهای مستقیمی را بر پروسهٔ تعلیمات قطعات عادی اتحاد شوروی نیز به دنبال داشت. اما در عین زمان، مسئلهٔ جنگ در کوه‌ها موضوع ساده‌ای نبود که تنها در جریان بررسی جنگ افغانستان مورد مناظره قرار گیرد. تدویر سیمینارها،

بیانات و تحقیقات علمی در سطح رهبری اکادمی نظامی نشان داد که تجربهٔ به دست آمده در افغانستان تا چه حد دارای اهمیت است. استخبارات، رهبری قطعات، تهیهٔ وسایل تخنیکی و مادی و استفاده از قطعات ویژه کاملاً شیوه‌های جدیدی اختیار کرده بود.

اولین تجارب سال های ۱۹۸۰ - ۱۹۸۱م مثبت نبود. تشکیلات عسکری فاقد کارآیی برای جنگ در کوه‌ها بودند. با وجود مشکلات در تحرک، از غندهای تانک استفاده صورت می‌گرفت. به زودی آشکار شد که ساحهٔ استفاده از آن‌ها محدود است. مجاهدین به زودی طریق حمله بر آن‌ها را که به صورت قطار حرکت می‌کردند، فرا گرفتند. شوروی‌ها از این امر درس‌های لازم را آموختند. در آغاز سال ۱۹۸۱م شیوهٔ پیشبرد جنگ در کوه‌ها مورد بررسی مجدد قرار گرفت و تکتیک اساسی روی استفاده بیشتر از حمایهٔ هوایی متمرکز گردید. نقش تانک‌ها کاهش یافت. کندک‌های تقویه شده متشکل از تولی‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفت. در استفاده از قطعات مختلف عسکری مطابق به شرایط مشخص، تسهیلات بیشتر به وجود آمد. به جای توپ‌های ثقیل کوهی از توپ‌های خفیف ۱۶۰ و ۷۶ ملیمتری استفاده به عمل می‌آمد. آتشباری قطعات پیاده و آتش ماشیندار حایز اهمیت گردید. پیشبرد جنگ در کوه‌ها خصوصیات دیگری را نیز به نمایش گذاشت. در ابتدا برخوردهای مسلحانه در کوها از شدت زیادی برخوردار نبود. استفادهٔ محدود و مستقلانه از جزوتام‌های کوچک مشکلات خاصی را برای فرماندهی به وجود آورده بود. لازم بود استقلالیت در عمل و ابتکار فردی، توانایی اخذ تصمیم و درک وظایف تاکتیکی را در سطح پایین رهبری - در سطح قوماندانان تولی و بلوک به وجود آورد. استقلالیت در عمل و ابتکار به خصوص از ضابط‌ها و عساکر توقع برده می‌شد. شرایط خاص جوی، تفاوت

شدید حرارت، پایین آمدن فشار، توفان‌های خیلی شدید و متغیر، تندبادها؛ برفباری‌های غیر مترقبه، برفکوچ‌ها، یخبندی، ریزش سنگ‌ها و بسا علل دیگر موانع اضافی، مشکلات و شرایط خطرناکی را برای قطعات به وجود می‌آورد.

احضارات برای حمله و توانایی انجام آن نیز بر مشکلات جنگ افزوده بود. پرسونل توپچی و تانک، تیراندازان و پرسونل سایر قطعات نظامی دارای تخصص در محدودهٔ دکتورین جنگ در هموار بودند. اندوخته‌های آنان با شرایطی که در افغانستان به وجود آمده بود، سازگاری نداشت. در هر گام باید تجربهٔ جدیدی به دست می‌آمد و تبادله می‌گردید. عدم توافق با شرایط غیر عادی یکی از علل تلفات زیاد را در سال‌های نخستین تشکیل می‌دهد. پیروزی در پیشبرد عملیات در مناطقی وابسته بود که مجاهدین کمتر انتظار آن را می‌بردند. این امر مستلزم دقت بیشتر در ایجاد پوشش و گمراه سازی دشمن بود. در هیچ جای دیگر غافلگیری و قاطعیت تا این اندازه اهمیت نداشته است. در جریان عملیات رزمی همواره ضرورت شدید برای آموزش به وجود می‌آمد. قبل از همه اصول تیراندازی در عملیاتی که در ساحه ماینگذاری شده و در جریان منفجر ساختن و خنثی ساختن ماین‌ها صورت می‌گرفت، تدریس می‌گردید. تشخیص و ترصد با مشکلات روبرو بود.

در بسیاری از موارد فاصله تیراندازی فقط بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ متر بود. این امر انجام عملیات بزرگ را ناممکن می‌ساخت. جنگ‌های نه چندان بزرگ به راه می‌افتید. همچنان به علت کوتاهی فاصلهٔ در جنگ خصوصیت اسلحه و استفاده از آن نیز مشکلاتی را فراهم می‌ساخت. لازم می‌بود از وسایط زرهی در کوتاه‌ترین فاصله‌ها استفاده صورت گیرد. به همین علت ممکن نبود مواضع آتشی را در ارتفاعات به وجود

آورد. همچنان لازم بود تا ارتفاعات از نگاه ریزش سنگ و ریزش سیل مورد امتحان قرار گیرند.

خصوصیت قرارگاهی که یک تولی در جریان جنگ ایجاد می‌کرد، در مسیر بعدی جنگ از اهمیت قاطعی برخوردار بود. در انتخاب چنین محل باید دقت مخصوص به عمل می‌آمد و دفاع آن تا شعاع ساحهٔ عملیات مدنظر گرفته می‌شد. همچنان باید حمایهٔ آتشی بلوک‌ها از یکدیگر نیز تامین می‌گردید. تقسیم بخش‌های عملیات به تحقق «تقسیم کار» می‌انجامید. هماهنگی در آتشباری با آتش توافق شدهٔ توپچی و هاوان به وجود می‌آمد. دفاع حلقوی نیز باید تامین می‌گردید. آتش قوی از ماشیندار «بردیم» فقط از زاویهٔ ۳۰+ تا ۴ - درجه و آتش حلقوی با زاویهٔ ۳۶۰ درجه ممکن بود. با ازدیاد ارتفاع در کوه‌ها فشار پایین می‌آید، در نتیجه از موثریت فعالیت انسان‌ها و قدرت انجن‌های وسایط کاسته می‌گردد. این شرایط باید حین آماده‌گی برای عملیات در نظر گرفته می‌شد. گذشته از آن عملیات نظامی در اثر عوامل دیگری نیز با دشواری‌ها مواجه می‌گردید، مثل کمبود زمین‌های مسطح برای دیسانت توسط هلیکوپترها، دشواری در رسانیدن مهمات در کوه‌ها و انتقال زخمی‌ها و بیماران، وابستگی فعالیت ماشین‌های زرهی و توپ‌ها به شرایط محل، قلت ذخایر آب و مواد غذایی، ظرفیت اندک باطری‌های مخابره و بسا علل دیگر. بیشتر از همه کمبود خواب محسوس بود که باعث مصرف اضافی نیروی‌های عصبی و فزیکی افراد می‌گردید. پست خیلی به کندی کار می‌کرد. نان را پرسونل نظامی خود می‌پختند.

اولین مشکلات در ارتفاع بیشتر از یکهزار متر بروز نمود. در ارتفاعات بلند مشکلات تنفسی و دشواری‌ها در استفاده از وسایط، منجمله موتر، به وجود می‌آمد. افراد در جریان بلند شدن در ارتفاعات

۲ تا ۳ هزار متر در طول چند روز تا هشت کیلوگرام وزن خود را از دست میٔدادند. کمک‌های اولیه به زخمی‌ها و کسانی که دچار آفتابزدگی می‌گردیدند، دارای اهمیت خیلی زیاد بود. تحرک در کوه‌ها محدود بود. در جریان یک ساعت به طور اوسط ۰/۴ - ۰/۶ متر طی می‌گردید. اکثراً سلاح و مهمات به یک چیز اضافی مبدل می‌گردید. نظر به وزن اسلحهٔ دستی یا راکت انداز که تا ۵۰کیلوگرام می‌رسید و همچنان با در نظر داشت ۱۰ کیلوگرام وزن مهمات و همچنان مواد غذایی، وزن محمولهٔ یک نفر به ۷۰کیلوگرام می‌رسید.

آموزش تیراندازی در شرایط کوهستانی و آشنایی با ماین‌ها در محراق توجهٔ امریه‌های جدید تعلیمی قرار داشت. این تعلیمات اصولاً همه ساحات فعالیت جنگی را احتوا می‌کرد، مثل تعلیم تیراندازی، امور استحکام، ورزش و «تعلیم قدم» در مراکز تعلیمی در کوه‌ها به اساس برنامه‌های خاص. قطعات این کورس‌های تعلیمی را در چوکات کندک‌ها و یا غندها سپری می‌کردند.

برای تقویهٔ فزیکی افراد وسایل مخصوص ورزشی مطابق به شرایط کوهستانی در نظر گرفته شده بود. بعضاً افراد را باید با مسایل ساده‌یی، به خصوص چگونگی جنگ در کوه‌ها و یا تحرک فردی آشنا می‌ساختند. وسایل کمکی تخنیکی برای استفاده از کوه‌ها ساخته شده بود. وسایط تایردار و زنجیردار با برک (ترمز)های قوی مجهز شده بودند. همچنان در ظرفیت انتی فریز و آیل برک نیز تزیید به عمل آمده بود. در مجموع کارآیی وسایل برای جنگ مورد امتحان و بررسی قرار می‌گرفت.

جنگ شبانه

از آنجایی که شوروی‌ها در سال ۱۹۸۷م فضا را کاملاً در اختیار داشتند، مجاهدین بیشترینه فعالیت‌های خویش را از طرف شب انجام می‌دادند. قوای حکومتی افغانی و شوروی از طرف شب در وضعیت ناگواری قرار می‌گرفتند. شبانه آن‌ها به قرارگاه‌های خویش بر می‌گشتند و آگاهانه از عملیات حذر می‌کردند. انتقالات، بجز از بعضی استثناآت، بعد از ساعت شش شام قطع می‌گردید. مجاهدین ابتکار را به دست گرفته و ماینگذاری می‌نمودند. تیراندازی و عملیات انتقامجویانه به راه می‌افتید. پل‌ها و پایپ لاین‌ها تخریب و موانع ایجاد می‌گردید. از طرف صبح اوضاع آرام می‌بود و تانک‌های شوروی در طول روز به گزمه می‌پرداختند.

این کاستی جانب شوروی، باعث به راه افتادن تعلیمات شبانه گردید. اگر چه تعلیمات صورت گرفت و امریه‌ها در مورد استفاده از قوای پیاده در جنگ‌های شبانه با بکارگیری توپچی، اشغال مواضع از طرف شب و سوق آتش و بسا چیزهای دیگر به صورت گسترده تطبیق می‌گردید و عملیات شبانه خیلی موثر ارزیابی می‌گردید، اما چنین اقدامات کمتر در ساحهٔ عمل تطبیق می‌شد. معمولاً قوای شوروی و قطعات حکومتی جمهوری دموکراتیک افغانستان از طرف شب در حالت دفاعی قرار می‌گرفتند. جایی که از طرف شب جنگ در می‌گرفت، عملیات شکل خیلی دشوار را به خود می‌گرفت. تنویر ساحهٔ جنگ و استفاده از وسایل دید شبانه که حایز اهمیت فراوان بود، در ابتدا به صورت کافی وجود نداشت. مواضع آتشی مطابق به اصول تخنیک نظامی تجهیز می‌گردید تا عساکر بتوانند از محل برای تطبیق اهداف خود استفاده نموده و همچنان پوشش خود را تأمین نمایند. سیستم موثر ترصد شبانه تا آخر جنگ وجود نداشت.

جنگ ماین ها

جنگ ماین‌ها شدت به خصوصی کسب نموده بود. مطابق به آمار، در جریان ده سال جنگ اشغالگران شوروی، قطعات حکومتی افغانی و مجاهدین از ۲۰ تا ۳۰ میلیون ماین کار گذاشته بودند. هر دو طرف جنگ از ماین‌ها استفاده می‌کردند. هنگام خنثی سازی ماین‌ها مشکلات به وجود می‌آمد. استحکامچی‌ها که باید بخش‌های از سرک را از ماین پاک می‌کردند، فشار زیادی را متحمل می‌گردیدند. در ابتدا برای هر بلوک یک تا دو استحکامچی در نظر گرفته شده بود، اما ضرورت افتید که با سه تا چهار سگ‌های «ماین پال» نیز تقویه گردند. سگ‌ها صرف می‌توانستد ماین‌های بزرگ ضد تانک و ضد موتر را کشف نمایند، اما تحت حرارت بلندتر از ۳۰ درجهٔ سانتیگراد موثریت کار آن‌ها نیز پایین می‌آمد.

ماین‌ها به شکل حلقات متمرکز کارگذاری می‌گردیدند و شعاع جابجایی آن‌ها مختلف بود. هم قوای اشغالگر و هم مجاهدین همواره از یکدیگر می‌آموختند و پیوسته تخنیک ماین گذاری خود را تکمیل‌تر می‌کردند. تحرک تا حد زیادی محدود شده بود. جانب شوروی ماین‌ها را به دور قرارگاه‌ها و پوسته‌های ترصد می‌کاشت. هنگام خروج قطعات، تثبیت ساحهٔ ماین‌ها و ماین پاکی صورت گرفت. نقشهٔ ماین‌ها - اگر واقعاً وجود داشتند - به حکومت افغانستان تسلیم داده شدند. به گفتهٔ منابع رسمی شوروی ۲۱۳۱ ساحه ماین گذاری گردیده بود. در اواسط سال ۱۹۸۸م ۱۵۱۰ ساحه از وجود ماین‌ها پاک و ۱۰۰ ساحهٔ دیگر به افغان‌ها تسلیم داده شد. در سال ۱۹۸۹م ۶۱۳ ساحهٔ دیگر ماین گذاری شده با نقشه‌ها و شمه‌های مربوط به حکومت کابل تسلیم داده شد.

مجاهدین غنایم زیادی را از ذخایر قوای حکومتی به دست آورده

و استفاده می‌کردند. ماین‌های دیگر از ساحاتی که شوروی‌ها کشت کرده بودند، بیرون آورده شده و دو باره مورد استفاده قرار می‌گرفت. همچنان ماین‌ها از بیرون کشور نیز وارد می‌گردید. در شمار آن‌ها ماین‌های ساخت ایتالیا، امریکا، چین، آلمان غرب و بلژیک به چشم می‌خورد. وسایل منفجرهٔ خود ساخت نیز به کار گرفته می‌شد. ماین‌های بیشتری در اختیار مجاهدین قرار می‌گرفت، کیفیت آن‌ها پیوسته بهتر شده می‌رفت و مجاهدین بیشتر از پیش استادانه‌تر از آن‌ها استفاده می‌کردند. از سال ۱۹۸۲م به بعد ماین غیرآهنی مورد استفاده قرار گرفت که از بیرون کشور به دست می‌آمد. از سال ۱۹۸۳م به بعد مجاهدین از ماین‌های عصری‌تر استفاده می‌کردند که خنثی ساختن آن‌ها به مراتب دشوار بود. در همان سال در قسمت پیشروی تانک‌ها وسیلهٔ ماین یابی نصب و سگ‌های ماین پال مورد استفاده قرار گرفتند. در برابر آن مجاهدین به استفاده از ماین‌های فشاری ساخت ایتالیا پرداختند. از سال ۱۹۸۴م مطبوعات شوروی توجهٔ خود را به عدم امکان تثبیت ماین‌های مختلف به کمک وسایل «تشخیص آهن» معطوف داشتند. این امر گواه روشن شدت مشکل ماین بود.

از دیدگاه شوروی جنگ ماین چند جهت داشت. نخست اینکه ماین گذاری باید خسارات مالی به وجود می‌آورد. ماین‌ها در محلات زراعتی کشت می‌گردید. به کمک ماین‌ها اکمالات مجاهدین باید مختل می‌گردید و ساحات مسکونی کاملاً تخلیه می‌شد. دوم از ماین‌ها برای حفاظت از پوسته‌های بیرونی و گارنیزون‌ها استفاده صورت می‌گرفت. سوم حالاتی واقع شده بود که طیارات برای دفاع از قوای خودی به صورت پراگنده به «ماین پراگنی» می‌پرداختند. چهارم اینکه ماین‌ها برای ترور اهالی به کار گرفته می‌شد و ششم اینکه باید فشار روانی بر اهالی وارد می‌آمد. گذشته از آن ماین‌ها در

ساحاتی کشت می‌گردید که در آن‌ها قطعات شوروی و افغانی وجود نداشتند، اما تعداد زیاد مجاهدین موجود می‌بودند. مثلاً در امتداد مرزها با کشورهای همجوار و در مسیر کاروان‌های مجاهدین. در پهلوی کشت ماین مطابق پلان و نقشه، ماین‌ها توسط توپ‌ها و راکت‌ها «پرتاب» می‌گردیدند و یا توسط هلیکوپترها و طیارات از فضا انداخته می‌شدند. ساحاتی که بدون نقشه ماینگذاری می‌گردید، تلفات زیادی را در بین قوای خودی نیز به وجود می‌آورد. جنگ ماین‌ها تا حدود زیادی در فضای کوچک در جریان جنگ‌های دفاعی علیهٔ مجاهدین به پیش برده می‌شد.

مبارزه علیه ماین‌های دشمن نیروی زیاد قوای شوروی را به هدر داد. مجاهدین ماین‌های خود ساخت زیادی را به خصوص در سال‌های اول به کار گرفتند که در ساخت آن‌ها از مهمات سالم شوروی‌ها استفاده صورت می‌گرفت. هم قطعات شوروی و هم نیروهای مسلح افغانی پیوسته امکان گیر افتادن در ساحهٔ ماینگذاری شده را در نظر داشتند. به همین علت تقویهٔ کشف و انجام اقدامات احتیاطی قبل از جابجایی، تلاش زیادی را لازم داشت. معمولاً مجاهدین نمی‌توانستند سرک‌ها را کلا ماینگذاری نمایند، بلکه باید به ماین گذاری در تنگی‌ها و پل‌ها، جایی که دشمن در اثر تجمع قوا خسارات بیشتر را متحمل می‌گردید اکتفا می‌کردند. در جاده‌های ترانسپورتی، تنگی‌ها، تونل‌ها و پل‌ها، مسیر دریاها، محلات استحکام، قرارگاه‌های مجاهدین، محلاتی که دیسانت قوا در آن انتظار برده می‌شد، چشمه‌های آب، و در بسا جاهای دیگر ماین کشت می‌شد. قطعات دیسانت هوایی شوروی با قطعات انجنیری تقویه گردیده بود. تخنیک خاص اختفا، ماین یابی و خنثی سازی آن را به دشواری مواجه می‌ساخت.

شدت جنگ ماین‌ها شوروی‌ها را مجبور ساخت شیوه جنگ را تغییر دهند. استفاده از وسایل و مواد انجنیری بیشتر گردید. قطعات استحکام با ماین پاکی بیشتر دهلیزهای وسیعتری برای حرکت قطعات ایجاد می‌نمودند. با انکشاف و اکمال ماین‌های مختلف، جنگ ماین‌ها شدیدتر و مایوس کننده‌تر می‌گردید. ماین‌های پلاستیکی که به نام «بابوچکه» نیز یاد می‌گردید، چند گرام مایع منفجره نیز داشت که اگر چه به مرگ نمی‌انجامید، اما جراحت خیلی شدید را باعث می‌گردید. اینگونه ماین‌ها از هلیکوپترها نیز بر مناطق مسکونی پرتاب می‌گردید و هدف از آن را قبل از همه زخمی ساختن اهالی که درگیر جنگ نبودند، به خصوص اطفال به منظور آوردن فشار روانی تشکیل می‌داد. تایید گردیده است که از ماین هایی به شکل قلم خودکار، سامان بازی، قطی سگرت، سگرت لایتر و غیره به کار گرفته شده است[1].

ماین‌ها مهمترین سلاح اطراف جنگ را تشکیل می‌داد. تعداد قربانیان جنگ ماین‌ها در بین اهالی ملکی بین ۲۵ تا ۵۰ هزار نفر تخمین می‌گردد. ماین‌ها بیشتر از هر اسلحهٔ دیگر تلفات زیادی را بین اطراف درگیر به وجود آورد. هنوز هم پس از گذشت سال‌ها، میلیون‌ها ماین به صورت فعال باقیمانده و یا منفجر شده است. در فاصلهٔ کمی پس از برگشت شوروی‌ها، در سال ۱۹۸۹م و ۱۹۹۰م به تعداد چهار هزار نفر در اثر انفجار ماین‌ها کشته و ۲۰ هزار دیگر زخمی گردیدند. از اپریل ۱۹۹۲م بعد از تغییر حکومت، افزایش هراس انگیزی در تعداد زخمی‌ها (تا ۱۳۰٪) در اثر انفجار ماین به مشاهده می‌رسد. ارقام واقعات ثبت ناشده بدون شک بیشتر است.

---

۱ - در مورد اشکال مختلف ماین، به کتاب گ. ا. استیننوفسکی مراجعه شود.



فصل نهم
تغییرات ناشی از کسب تجربه

۱. تاکتیک قوای پیاده

تغییرات در تکتیک قطعات شوروی در نتیجهٔ درک پیوستهٔ اوضاع حقیقی در جریان جنگ پارتیزانی صورت گرفته است. از آنجایی که اندوخته در مورد جنگ پارتیزانی صرف محدود به واقعات سال‌های چهل بود، کسب تجربهٔ جدید ضرورت جدی را تشکیل می‌داد. سازماندهی تشکل‌های میکانیزه نشان داد که رهبری سیاسی هرگز احتمال جنگ پارتیزانی را جدی نگرفته بود، اگر چه ستردرستیز در بررسی‌های خود به چنین احتمالی اشاره نموده بود. استفاده از وسایل میکانیزه به زودی غیر موثریت خود را نشان داد. اتکای اساسی روی استفاده از کندک‌های مختلف تقویه شده، با شعاع گستردهٔ ساحهٔ فعالیت، تحت حمایهٔ قوای دیسانت هوایی صورت گرفت. بعد از به کارگیری قطعات ویژه موفقیت‌های بیشتر به دست آمد. در دو سه سال نخستین جنگ، شوروی‌ها تاکتیک سنتی خویش را حفظ نمودند. عملیات دورانی در سطح منطقه با شرکت لوا و یا فرقه که چندین هفته را در بر می‌گرفت. به راه می‌افتید. قوای مورد ضرورت برای پیشبرد چنین عملیات از گارنیزیون‌های مختلف جمع آوری و گروپ‌های ۶ - ۱۲ هزار نفری را تشکیل می‌دادند. این گروپ دارای ۵۰۰ - ۱۰۰۰ واحد تخنیک زرهی بوده و توسط صدها طیاره حمایه می‌گردیدند. آماده‌گی برای تهیهٔ مواد لوژستیکی ماه‌ها وقت را

در بر می‌گرفت. اینگونه عملیات با بمباردمان‌های شدیدی که چند روز و حتی یکهفته ادامه می‌داشت، آغاز می‌یافت. بعد به روی جادهٔ اساسی قوای میکانیزه به حرکت در می‌آمد. برای مدتی در به دست گرفتن کنترول منطقه‌ای پیروزی به دست می‌آمد. مجاهدین از جنگ جبهه‌ای کناره‌گیری می‌کردند و انتظار می‌کشیدند تا قطعات به دره‌های عقبی برسند و یا اینکه به کمین بر بخورند. هنگامی که قطعات شوروی با اطمینان بر اینکه منطقه را تصفیه نموده‌اند، بر می‌گشتند، مجاهدین مجدداً به پیش می‌تاختند. آنان افسران شوروی را افراد خشکی که تابع دستور بوده و توانایی آن را نداشتند تا مطابق اوضاع عمل نمایند، بررسی می‌کردند. در پهلوی تاکتیک‌های ستندرد، فقدان شیوه‌های جدید به ملاحظه می‌رسید. تمرکز آتش موفقیت به بار نمی‌آورد، زیرا در برابر آنان دشمن فوق العاده متحرک قرار داشت. تلاش برای دریافت تکتیک فعال جریان داشت. گذار به استفاده از لواهای تقویه شدهٔ مجهز در سال ۱۹۸۱ - ۱۹۸۲م تکمیل گردید. با حمایت هلیکوپترها، این قطعات می‌توانستند موثرتر عملیات نمایند. اما چنین عملیات نتایج چندانی را در یک مدت معین به دست نمی‌داد، زیرا مخالفین در استفاده از شرایط محل همواره نیرومندتر بودند. از سال ۱۹۸۲م استفاده از قطعات ویژه آغاز گردید. در بعضی از حالات اقدامات زیرین انجام می‌یافت: تمرکز قطعات جنگی و استقلال عمل فرماندهان، تکمیل تسلیح ماشین‌های زرهی و نصب راکت اندازها بر آن، ایجاد گروپ‌های استحکام در جزوتام، جنگ‌های شبانه با استفاده از هلیکوپترها و طیارات جنگی «سو - ۲۵» در سال ۱۹۸۲م. بعدها با افزایش تهاجمات بر گارنیزون‌ها و پوسته‌های ترصد، از قطعات ویژه برای حفاظت گارنیزون‌های شوروی نیز استفاده به عمل آمد. قطعات ویژهٔ بیشتر از پیش نقش

مهمی را در اردوی چهل بازی می‌کردند.

قطعات شوروی برای جلوگیری از ورود دایمی نیروی انسانی و مهمات برای مجاهدین، از ابتدا با مسئلهٔ انسداد مرزها با پاکستان و ایران روبرو گردیدند. فرماندهی اردوی چهل هیچگاهی موفق به بستن مرزها نگردید. برای دریافت راه‌های جدید بیرون رفت از این مسئله تلاش صورت می‌گرفت. پروسهٔ (جریان) عمومی کامل ساختن تاکتیک تعلیمات مستلزم استفادهٔ هر چه بیشتر از قطعات ویژه در وظایف معین بود. برای پیشبرد عملیات توسط این قطعات کار بیشتر و طولانی‌تری در قسمت استخبارات لازمی بود. برای رسیدن به هدف معمولاً باید در مناطقی که به مشکل قابل دسترسی بود، باید عملیات صورت می‌گرفت.

استفاده از قطعات ویژه دو مرحله را در بر گرفت: مرحلهٔ عملیات متفرقه که با حملهٔ قطعات شوروی بر افغانستان و برپایی رژیم کارمل به پایان رسید و مرحلهٔ تاکتیکی که در طول جریان جنگ ادامه داشت. تا اواسط سال ۱۹۸۶م قطعات ویژه نقش محسوسی را دارا بودند، اما از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸م با تطبیق مشی سیاسی گورباچف و استفاده از «استینگر»ها، دیگر نمی‌توانستند در در محدودهٔ قبلی فعالیت نمایند.

در بهار سال ۱۹۸۵م در تعداد کندک‌های مستقل برای اجرای وظایف ویژه افزایش به عمل آمد و آن‌ها را به مرز پاکستان اعزام نمودند. هشت کندک از آن شمار در دو لوا مدغم گردیدند. بیشتر از ۶۰٪ سرحد افغانستان با پاکستان و ایران تحت کنترول جزوتام‌های قطعات ویژه قرار داشتند. گروموف قوماندان اردوی چهل به این باور بود که این کندک‌های مستقل موثرترین قطعات او را تشکیل می‌دهند. توسط آن‌ها در مجموع دو هزار کیلومتر در امتداد مرزها تحت کنترول

گرفته شده بود. در هر یک از کندک‌ها ۵۰۰ افسر، ضابط و سربازی که بهترین دورهٔ تعلیمات نظامی و ورزشی را سپری کرده بودند، موجود بود. جدیدترین تخنیک و مهمات در اختیار آنان قرار داشت. اطلاعات استخباراتی به صورت منظم از مرکز استخباراتی اردوی چهل برای قوماندان فرستاده می‌شد، اما گروپ‌های مخصوص خود اطلاعات بیشتری به دست می‌آوردند. حملات غافلگیرانه نقش مهمی را بازی می‌کردند. قطعات ویژه که وظیفهٔ انسداد مرزها با پاکستان و ایران را بر عهده داشتند، با هلیکوپترها مجهز گردیده بودند. گزمه از طرف شب و روز جریان داشت. وقتی کاروانی ظاهر می‌شد، هلیکوپتر چند چرخ بر فراز آن می‌زد و در نزدیکی‌اش به زمین می‌نشست. اگر کاروانیان پا به فرار می‌گذاشتند، آشکار می‌شد که آنان اسلحه حمل می‌کردند. در غیر آن کاروان را اجازه عبور می‌دادند. برای انسداد کامل مرزها حداقل ۸۰ هزار نفر توظیف گردیده بود. امر باعث گردیده بود تا قطعات اتحاد شوروی در افغانستان دو برابر گردد.

در سال ۱۹۸۳ - ۱۹۸۴م در پهلوی قطعات پیاده، ۵۰۰ - ۱۵۰۰ افراد دیسانت نیز در عملیات جنگی سهم می‌گرفتند. عملیات نخستین مطابق به اصل «بزن و بگریز» در مناطق و روستاهای زیر محاصره انجام می‌یافت. از سال ۱۹۸۴م چنین عملیات از طرف شب صورت می‌گرفت. نرمش در فعالیت قطعات شوروی رو به افزایش بود. در آخر سال ۱۹۸۳م تغییرات محسوسی در اینگونه عملیات‌ها وارد شد. تاکتیک از حالت انجماد بدر آمد، ابتکار در عملیات بیشتر گشت و مجاهدین بیشتر از پیش در وضعیت دشواری قرار گرفتند. از تانک صرف در محلاتی که برای استفاده از آن مناسب و امکان حمایت تخنیکی موجود بود، کار گرفته می‌شد. مهمترین تغییری که در ارتباط با قطعات پیاده به وجود آمد این بود که این قطعات برای جنگ در

کوه‌ها به صورت منظم تحت تعلیم قرار گرفتند. یکی دیگر از پیامدهای این پروسه به وجود آمدن استقلالیت به صورت عموم در عملیات جنگی بود. جزوتام‌های پیاده توسط هلیکوپترها به مناطقی پیاده می‌گردیدند که برای کمین گرفتن مناسب می‌بود. درک شرایط عینی تاثیر خود را در قسمت توظیف نیروی انسانی نیز بر جا گذاشت. عساکر جوان را در وظایف نگهبانی می‌گماشتند و قطعات محارب را برای وظایف جنگی استخدام می‌کردند. در سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۸۵م جنگ‌ها شدت گرفت. اشغال مناطق وسیعتر و نگهداری آن دیگر در صدر وظایف قرار نداشت. هدف را پیشبرد مانورهای جنگی برای ضربه زدن به دشمن و با استفاده از تکتیک «زمین سوخته»، نابودی ذخایر لوژستیکی آنان تشکیل می‌داد. پیشبرد مانورهای جنگی را موجودیت ۴ هزار سرباز از قطعات ویژه امکان‌پذیر ساخته بود. آنان با استفاده از «سلاح خاموش» در جنگ‌های متعدد ضد پارتیزانی شرکت می‌ورزیدند. استخبارات به سرعت نیرومندتر شده بود که امکان تمرکز و هدفمندی را در وارد آوردن ضربه بیشتر می‌ساخت. جنگ‌های فرسایشی امکانات عقد قراردادهای محلی را در مورد مصالحه با گروپ‌های جنگی مخالفین که شرایط مختلفی را در بر می‌گرفت، ممکن ساخت. این امر (عقد قراردادها) برای مجاهدین نیز مجال تنفس داده و فرصت آن را فراهم می‌ساخت تا به سازماندهی مجدد و تقویهٔ قوت‌های محلی خویش بپردازند.

از سال ۱۹۸۵م شرکت قطعات دیسانت هوایی در فعالیت‌های جنگی افزایش یافت. دسته‌های نه چندان بزرگ با احضارات و تجهیزات خوب نسبت به تشکلات بزرگی که به شکل فورمال آن به وجود آمده بود، کارآیی بیشتری داشت و جواب خوبی بود برای سازمان نیروی مقاومت که مستقلانه و پراگنده عمل می‌کردند.

عملیاتی که دیسانتی‌ها اجرا می‌کردند، برای مجاهدین مشکلات ایجاد می‌کردند، زیرا آن‌ها نمی‌دانستند به چه عملیاتی ممکن است دست بزنند.

در سال ۱۹۸۵م گورباچف هدایت داد تا حد ممکن حیات کارمندان نظامی اتحاد شوروی حفظ گردد. تاکتیک عمده سال ۱۹۸۷م را کلاً دفاع از حیات افراد تشکیل می‌داد، زیرا آشکار شده بود که خروج قطعات در پیشروست. رهبران افغانستان در برابر چنین وضعیت مقاومت نموده و از مسکو تقاضا می‌کردند تا به صورت فعالانه دخالت نظامی نماید.

پیروزی‌ای که بعد از سال‌ها در اثر درک اوضاع عینی به دست شوروی‌ها افتید، مجاهدین را در وضعیت کاملاً دشواری قرار داده بود. شوروی‌ها به تاکتیک پارتیزانی مجاهدین واقف گردیده بودند، اما مجاهدین هر بار تاکتیک خود را کامل‌تر می‌ساختند. به این ترتیب تصویر رویارویی جنگی چنین بود که در سال‌های ۱۹۸۰ - ۱۹۸۲م و همچنان ۱۹۸۷ - ۱۹۸۸م برتری به جانب مجاهدین و از سال ۱۹۸۳ - ۱۹۸۶م تفوق نظامی به سمت قطعات شوروی بود. اگر چه عملیات قطعات ویژه از اهمیت خاصی نزد اردوی چهل برخوردار بود، اما این عملیات نقش قاطعی بازی نتوانستند. در اتحاد شوروی به ارایهٔ دکتورین خاصی در مورد عملیات مشخص موفق نگردیدند. اینگونه عملیات جزء متشکلهٔ عملیات عمومی ای را تشکیل می‌داد که از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶م به راه افتیده بود. در مجموع تاکتیک نه به صورت انقلابی، بلکه به صورت تکاملی انکشاف می‌کرد که در جریان آن شوروی‌ها از عملیات استندرد به عملیاتی از قبیل تهاجمی مطابق به شرایط محل رو آوردند.

۲. تاکتیک قوای هوایی

هلیکوپترها و طیارات نقش مرکزی را در مبارزه علیه گروپ‌های مجاهدین بازی می‌کردند. استفاده از آن‌ها وضعیت میدان جنگ را به سرعت تغییر می‌داد. تنها قوایی که از طریق هوا پرتاب می‌گردید، دارای احضارات کافی بودند و می‌توانستند به سرعت وارد منطقهٔ جنگ و محلات کلیدی گردند. قوای هوایی نقش مهمی را در ساحهٔ کشف نیز بازی می‌کرد. عملیات زمینی معمولاً از هوا حمایت می‌شد. تا سال ۱۹۸۷م این کار خیلی ساده و موفقیت‌آمیز بود و اردوی چهل برتری کامل در هوا داشت. در اواسط سال‌های ۸۰، سی آی ای (سازمان استخباراتی امریکا) تعداد طیارات و هلیکوپترهای شوروی را در افغانستان به ۳۲۰ بال تخمین زده بود. هیچ یک از طیارات و هلیکوپترهای مورد استفاده برای جنگ در افغانستان تهیه نگردیده بود. همهٔ آن‌ها برای فعالیت در اروپا تولید گردیده بودند. با وجود آن قوایی هوایی وظیفهٔ خود را به خوبی انجام داد. از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶م اهمیت هلیکوپترها به تدریج افزایش یافت. مهمترین وظیفهٔ آنان را حمایت از عملیات زمینی از طریق هوا بود. از سال ۱۹۸۴م هلیکوپترها با بمب افگن‌ها و ماشیندارهای متوسط مجهز گردیدند. از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۷م استفاده از هلیکوپترها به سرعت کاهش یافت، زیرا مجاهدین به استفاده از راکت‌های «زمین به هوا» نوع «استینگر» آغاز کرده بودند. از آن زمان به بعد وظایف عمده را طیارات شکاری و بمب افگن انجام می‌دادند.

هلیکوپتر موثرترین ماشینی جنگی بود که دشمن بیشتر از هر چیز دیگر از آن هراس داشت. هلیکوپترها به حیث شایع‌ترین وسیلهٔ تخنیه درآمده و برای حمایت قطعات زمینی، دیسانت، کشف و رسانیدن مواد از آنان استفاده به عمل می‌آمد. از آنجایی ساحهٔ استفاده از قوای

توپچی در شرایط کوهستانی محدود بود، امحای اهداف مهم توسط هلیکوپترها صورت می‌گرفت. هلیکوپترهای ترانسپورتی فاقد زره و اسلحه بودند. از هنگامی که مجاهدین اسلحهٔ ضد هوایی به دست آوردند، قوای هوایی شوروی مجبور گشت پروازها را در ارتفاع بالاتر از یک و نیم هزار کیلومتر سازماندهی نماید. در اثر این اقدامات احتیاطی، دقت انداخت کاهش یافت. ساختمان‌های گلین دارای دیوارهای به عرض بیشتر از دو متر را صرف توسط طیارات شکاری ممکن بود ویران نمود.

چنین انکشاف در اوضاع پیش بینی نگردیده بود. در جنوری ۱۹۸۰م صرف چند بال هلیکوپتر موجود بود. در تابستان تعداد آنان به سرعت افزایش یافت. در ماه جون، کارشناسان تعداد هلیکوپترها را بین ۱۷۵ - ۲۰۰ بال تخمین نموده بودند. در سپتامبر تعداد آن‌ها به ۲۵۰ - ۳۰۰ بال افزایش یافت. هر سال به تعداد تقریباً صد بال بر شمار هلیکوپترها افزوده می‌گشت. با آغاز فعالیت‌های جنگی در سال ۱۹۸۲م در درهٔ پنجشیر، عملیات بزرگتری توسط هلیکوپترها صورت گرفت. جدی‌ترین پیشرفت در تاکتیک را نقش فزایندهٔ هلیکوپترها در عملیات مشترک نظامی تشکیل می‌داد. برخلاف سال‌های نخستین که گروپ‌های متشکل از ۲ - ۶ هلیکوپتر به عملیات می‌پرداختند، بعدها - از سال ۱۹۸۵ به بعد - قطعات دارای تا ۲۰ هلیکوپتر وارد عرصهٔ جنگ می‌گردیدند. «مِی- ۸» هلیکوپتر ترانسپورتی غیر زرهی دارای کارآیی چند بعدی مجهز با توپ، راکت و بمب بود. این هلیکوپتر ظرفیت انتقال ۲۸ تفنگدار را داشت. «می- ۲۴» هلیکوپتر چند بعدی نظامی - ترانسپورتی و غیر زرهی بود. وظایف جداگانه برای انواع مختلف هلیکوپترها نیز در نظر گرفته شده بود. «می- ۴» برای تشخیص هدف و اجرای وظایف ترانسپورتی توظیف می‌شد.

این واقعیت که تصمیم در مورد استفاده از هلیکوپترها در سطح خیلی پایین اتخاذ می‌گردید، گواه استفاده وسیع و سریع این واسطه می‌باشد.

• از گزارش‌های رسانه‌های گروهی به زودی دانسته شد که اسلحه ضد هوایی مجاهدین مشکلات جدی را برای پیلوت‌ها به وجود آورده است. مجاهدین در سال ۱۹۸۲م راکت‌های رهبری شدهٔ زیادی از نوع SA-7 که در ناتو GRAIL خوانده می‌شد، به دست آوردند. این راکت را یک نفر می‌توانست از شانه پرتاب نماید. یک مجاهد برای انتقال آن کافی بود. این راکت‌ها دارای سرگلوله‌های رهبری شده بودند. اما قدرت انفجار آن خیلی شدید نبود و دود زیادی که هنگام پرتاب آن ایجاد می‌شد، محل پرتاب را مشخص می‌ساخت. اینگونه راکت‌ها به آسانی هدف را خطا و به فشنگ‌های طیاره و حتی ابرهایی که توسط آفتاب روشن شده بودند اصابت می‌نمودند. در پهلوی آن در ابتدا از توپ‌های خفیف و هاوان‌های ثقیل استفاده صورت می‌گرفت. چنانکه مطبوعات شوروی تایید می‌کند، اوضاع به شکل غیر قابل پیش بینی انکشاف می‌نمود. تلاش برای سقوط طیارات و هلیکوپترها به یک پدیدهٔ دایمی مبدل گردیده بود و تهاجم بر میدان‌های هوایی نیز کار خارق العاده‌ای به شمار نمی‌رفت. با پیدایش اسلحهٔ ضد هوایی که قابل حمل بود، فعالیت‌های مجاهدین موثرتر گردید. حتی در سال ۱۹۸۰م تلاش‌ها برای دریافت اینگونه اسلحه از امریکا و انگلستان صورت گرفته بود. اما از بیم آنکه این تسلیحات به دست‌های غیر مطمئن نیفتد، ارسال آن صرف در سال ۱۹۸۵م صورت گرفت. در ابتداء تصمیم بر آن بود که مقدار زیادی اسلحهٔ نوع SA-7 ارسال گردد. اما این امر صورت نگرفت و در عوض ۳۰۰ دستگاه راکتی «بلوپایپ» ارسال شد. از ۳۰۰ گروپ مجاهدین، ۲۲۵ گروپ آن این اسلحه را به

دست آوردند. این امر پس از آماده‌گی‌های زیادی تحقق پذیرفت. «بلوپایپ»هایی که در سال ۱۹۸۵م در اختیار مجاهدین قرار گرفت، به سختی قادر بود اوضاع را بهبود بخشد. این راکت‌ها سیستم هدایت کننده‌ای داشتند که با هدف باید ارتباط می‌یافت. برای استفاده بلوپایپ، تعلیمات کافی لازم بود. در واشنگتن به این نتیجه رسیدند که این اسلحه خیلی پیچیده است. از سال ۱۹۸۶م به بعد از راکت‌های نوع زینت استفاده به عمل آمد.

اما تغییرات اساسی به نفع مجاهدین، پس از استفاده از راکت‌های نوع «استنگر» به وقوع پیوست. در سپتامبر ۱۹۸۶م اولین محمولهٔ کمپلکس راکت‌های «استنگر» نوع *FIM-92A* با راکت‌های رهبری شده مواصلت ورزید. این راکت‌ها سرگلوله‌های دارای قدرت انفجاری خیلی قوی بوده و با سرعت زیادی که داشتند می‌توانستند طیارات ریاکتیفی را سرنگون سازند. اولین بار به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۶م این راکت‌ها به صورت موفقانه مورد استفاده قرار گرفتند و آن زمانی بود که در در نزدیکی جلال آباد سه بال هلیکوپتر شوروی توسط آن سرنگون گردیدند. امریکایی‌ها با آگاهی از موثریت راکت‌ها، در سال ۱۹۸۶م به تعداد ۱۵۰، در سال ۱۹۸۷م به تعداد ۶۰۰ پایه و در سال ۱۹۸۸م چند پایه دیگر از این راکت‌ها را ارسال نمودند. در نخستین گام راکت‌های «استینگر» در مناطق بگرام، کابل و جلال آباد و بعد از آن در شهر شمالی میمنه که از طریق مزارشریف و کندز به آنجا انتقال یافته بود و همچنان بعدها در فیض آباد که در امتداد مرز جنوب شرقی با پاکستان موقعیت دارد و صرف در اواخر در مناطق شیندند و کندهار مورد استفاده قرار گرفت. استنگرها در مواضع دشوارگذار کوهستانی نیز به کار گرفته می‌شد. از استنگرها در نزدیکی‌های میدان‌های هوایی برای سقوط طیارات هنگام نشست و یا پرواز نیز استفاده صورت

می‌گرفت. در سال ۱۹۸۷م تلفات طیارات شوروی به سرعت افزایش یافت. تنها در همین سال در حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ طیاره سرنگون شده بود. تلفات هلیکوپترها آنچنان زیاد بود که با طیارات تعویض گردیدند. این وضعیت نه تنها روحیه را پایین آورد، بلکه موثریت فعالیت‌های هوایی را نیز کاهش داد.

اگر چه از تغییر وضعیت در ساحهٔ تسلط بر هوا در اثر استفاده از «استنگر» در مطبوعات نظامی تذکراتی داده شده بود، اما تا مدت زمانی اثرات آن مورد بررسی قرار نگرفت. استفاده از «استنگر» تغییرات زیادی را به وجود آورد. میزان تلفات طیارات و هلیکوپترها روزانه ۱/۲-۱/۴ بال را تشکیل می‌داد. در مجموع گروپ‌های مجاهدین موفق به سرنگونی ۵۰۰ بال طیاره گردیده بودند که به این حساب ۲۶۵ بال طیاره در سال و تقریباً یک طیاره در روز می‌شود. قبل از به کارگیری از این اسلحهٔ موثر، قوای شوروی ۲۰ بال طیاره و هلیکوپتر از دست می‌دادند. از فبروری ۱۹۸۶ تا آغاز سال ۱۹۸۹م از ۲۰۰ «بلوپایپ» و ۷۰۰ «استنگر» بیشتر استفاده صورت نگرفته بود. به کارگیری «استنگر» باعث گردیده بود تا اردوی چهل و قطعات افغانی تحرک و احضارات نظامی خویش را از دست بدهند. پس از استفاده از اولین استنگر قوای شوروی حتی برای مدت یک ماه فعالیت قوای هوایی خویش را متوقف ساختند. با وجود استفاده از فشنگ‌ها و دیگر اقدامات احتیاطی، استنگر با موفقیت زیادی عمل می‌کرد و پیلوت‌های طیاره و هلیکوپتر شوروی را مجبور می‌ساخت که مانورهای خطرناک با زاویهٔ پرواز ۵۰-/+ درجه و «پیکه» ۴۰ـ۳۰-/+ انجام دهند که همواره خالی از اشکال نمی‌بود. طیارات مجبور بودند بلندتر و سریع‌تر پرواز نمایند که در اثر آن دقت انداخت پایین می‌آمد، زیرا برای هدفگیری زمان خیلی اندک باقی می‌ماند.

عملیات ترانسپورتی مجدداً از هوا به زمین انتقال نمود. استفاده از ترانسپورت هوایی خسارات زیادی را در قبال داشت و مستلزم اقدامات دفاعی بود. پرواز طیارات ترانسپورتی ان - ۱۲ و ان ۲۶ محدود گشت. پیلوت‌ها دستور یافتند در ارتفاع کمتر از ۷ هزار کیلومتر پرواز ننمایند که موثریت حمایت هوایی از قطعات زمینی را کاهش می‌داد. بعد دو باره دستور داده شد تا در ارتفاعات پایین‌تر پرواز صورت گیرد. خطر سرنگونی طیارات مجدداً بیشتر شد، اما میزان تلفات در قطعات زمینی کاهش یافت. به این ترتیب دیده می‌شود که مبارزه برای کاهش تلفات در زمین و هوا در جریان داشت. یکی دیگر از اقدامات احتیاطی را پرواز در ارتفاع اندک تا جایی که ممکن بود، تشکیل می‌داد که باعث عدم فعالیت سرگلولهٔ «ردیاب» می‌گردید. هلیکوپترها برای فرار از استینگرها در ارتفاع ۵۰ - ۶۰ متر از سطح زمین پرواز می‌کردند. به همین سبب اکثراً تحت آتشباری اسلحهٔ خفیف و ماشیندارهای ثقیل قرار می‌گرفتند. برای تخریب اهداف زمینی آن‌ها مجبور بود به سرعت و غافلگیرانه عمل نمایند تا اینکه مدت زیادی در محل آتشباری باقی نمانند و بعد از تخریب هدف از ساحهٔ کاربرد استینگر خارج گردند و یا از طرف شب به عملیات دست یازند. پیلوت‌های طیارات شکاری اقدامات ذیل را برای دفع خطر انجام می‌دادند:

پرواز در ارتفاع بلندتر از ۴ هزار کیلومتر که خارج از ساحهٔ کاربرد استینگر بود. استفاده از اسلحه در ارتفاع متوسط (بلندتر از ۴ هزار کیلومتر) و تیراندازی از فاصلهٔ دور. نتیجهٔ این اقدامات را کاهش در احتمال اصابت به هدف تشکیل می‌داد.

به این ترتیب استفاده از استینگر که اصولاً صحنهٔ جنگ را تغییر داد، عامل قاطعی در پیروزی نیروی‌های مقاومت افغان به شمار

می‌رود. بدون استفاده از حمایت هوایی. موثریت فعالیت‌های قوای زمینی اتحاد شوروی شدیداً کاهش یافت: چنین انکشاف در اوضاع سبب گردید تا قوای شوروی امکانات دیسانت سریع قوا و حمایت هوایی از ارتفاع اندک را که به شکلی جای آتش توپچی را می‌گرفت، از دست بدهد. برای پر کردن خالیگاهی که به وجود آمده بود، ضرورت افتاد تا هر چه بیشتر از قوای توپچی استفاده صورت گیرد.. در نتیجه مجاهدین امکانات تحرک بیشتر را در میدان جنگ به دست آوردند. از دست دادن برتری در هوا، قوای شوروی را مجبور ساخت دست به عملیات بزرگ زمینی بزنند.

در هر حال، استفادهٔ موفقیت‌آمیز از استینگر نقش تعیین کننده‌ای بر تصمیم بیروی سیاسی مبنی بر خروج قطعات از افغانستان نداشت. تصمیم در مورد ترک افغانستان قبلاً - در سال ۱۹۸۶م - اتخاذ و استفادهٔ وسیع از استینگرها بعدها صورت گرفته بود.

۳. آموزش مستمر

اهداف جنگی‌یی که در ابتدا مورد نظر بودند، مشتمل می‌شد بر تحت کنترول گرفتن شهرهای بزرگ و خطوط مواصلاتی، انسداد مرزها با پاکستان و ایران به خاطر قطع نفوذ نیروی انسانی، ورود مهمات و مواد لوژستیکی، نهایتاً جلوگیری از فعالیت‌های مسلحانهٔ گروپ‌های مخالفین. سوالی به میان می‌آید که آیا از لحاظ تکتیکی این اهداف قابل دستیابی بود. قوای شوروی تاکتیک دفاعی اتخاذ نموده بودند. وظایف مراقبتی، تامین فعالیت قطعات و بدرقهٔ کاروان‌های ترانسپورتی وظایف معمولی را در تمام مراحل جنگ تشکیل می‌داد. در ارتباط با مرزهای شرقی باید گفت که اضافه از ۹۰ راه در مناطق دشوار گذار موجود بود. از ایران و پاکستان اسلحه وارد

می‌گردید. عدم موجودیت نیروی کافی در امتداد مرزها مهمترین مشکلی بود که قوای شوروی در انسداد مرزها با آن روبرو بود.

قطعات شوروی از نگاه رسمی صرف موظف به ارایهٔ کمک بودند. اما در عمل به علت ضعف قوای افغانی و همچنان برای آنکه به هدفی برای تهاجم مجاهدین مبدل گردیده بودند، جبراً بار اصلی جنگ را بر دوش می‌کشیدند. با گذشت چند ماهی آشکار شد که قوای شوروی یگانه نیروی حافظ نظم در افغانستان بود که توانایی دستیابی به نتایجی را حداقل در سطح منطقه در اختیار داشت. اگر تعداد اولی قوای شوروی را در نظر بگیریم، ساحهٔ فعالیت‌های نظامی محدود به نظر می‌رسد. قوای شوروی برای این جنگ آماده نبود. عملیات پراگنده منتج به پیروزهایی می‌گشت، اما به زودی از دست می‌رفت. سطح بلند تامینات تخنیکی و احضارات و همچنان آتش قوی باعث به وجود آمدن برتری‌های منطقوی می‌گردید. ناکامی شوروی‌ها در رسیدن به پیروزی‌های واقعی و محکم ناشی از عدم تنظیم عملیات و درک واقعی اوضاع بود. مشکلات اساسی در عدم درک اوضاع و واکنش درست در برابر آن خلاصه می‌گردید. عواملی چون تخلف از دسپلین، بیروکراسی، عدم احساس مسوولیت، مصرف مواد مخدر و همچنان عدم موجودیت مناسبات عادی بین آمرین و زیردستان و بین مامورین مربوط به ملیت‌های مختلف، توانایی جنگی را پایین می‌آورد.

عملیات متقابل جزوتام‌های شوروی که ناگهان در تیررس مجاهدین قرار می‌گرفتند، با احساس عدم اطمینان به خود شکل می‌گرفت. عساکر مستقر در آن عده از وسایط ترانسپورتی که خارج از محدودهٔ آتشباری قرار داشتند، به حمله نمی‌پرداختند. آنانی که زیر آتش قرار می‌گرفتند، اکثراً تکان نمی‌خوردند و اگر وسایط از جای

خود حرکت نمی‌کردند، هدف خوبی را برای مجاهدین افغان تشکیل می‌دادند.

ظاهراً اردوی چهل وظایفی را که بیروی سیاسی در برابرش نهاده بود، انجامِ می‌داد، اما ۹ سال جنگ هیچونه دستاوردی نداشت. بزرگترین پیروزی‌ها در سال ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶م، قبل از به کارگیری «استینگر» به دست آمده بود. تاکتیک انکشاف نمود، اما قطعات به صورت کافی وجود نداشت. کنترول صرف بر شهرهای بزرگ و گارنیزون‌ها می‌توانست تحکیم گردد. این تجربه نشان داد که برتری قوا و اسلحه نمی‌تواند به پیروزی حتمی عملیات منجر گردد. تهاجمات غافلگیرانه و مانورهای اغواکننده، عناصر ضروری برای پیشبرد جنگ در کوه‌ها به شمار می‌رفتند، زیرا این عناصر قدرت ابتکار را از دشمن سلب و در بین صفوفش پراگندگی ایجاد می‌نمایند. برتری قوا به تناسب سه بر یک و حتی پنج بر یک نه همیشه پیروزی به بار می‌آورد. اگر چه طریق استفاده از وسایط و قوت‌ها توسط شوروی‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت، اما سطح آماده‌گی تخنیکی - اپراتیفی برای سال‌ها در یک نقطه منجمد بود و هیچگونه تغییراتی در آن به وجود نیامد.

در ارتباط با سطح اپراتیفی - استراتیژیکی باید گفت که رهبری شوروی در مسکو، ارزیابی کاملاً نادرستی از دشمن داشت. رهبری مسکو از خصوصیت دشمن و طبیعتی که در آن جنگ به وقوع می‌پیوست هیچگونه اطلاعی نداشت. علاوه بر آن تجربه نشان داد که آماده‌گی کامل استخباراتی هم چه قبل از جنگ و چه در جریان آن وجود نداشته است.

۴. فضای رهبری

رهبری توسط مشاورین

در مسایل اداری، مشاورین شوروی بر تمام ادارات کلیدی افغانستان کنترول مستقیم داشتند. در هر وزارتخانه حد اقل دو مشاور شوروی وجود داشت که صلاحیت تصمیم‌گیری داشتند. آن‌ها باید وزیر را قبل از اتخاذ هر تصمیم مشوره می‌دادند. بعد از به قدرت رسیدن تره‌کی کمبود کادرهای مسلکی به شدت احساس می‌گردید که این خلاء را با مشاورین شوروی پُر ساختند. گروپ کوچکی از جنرالان شوروی فعالیت‌های مشاورین شوروی و رهبری شان را بر قوای افغانی را تحت نظارت داشته و مشی نظامی را دیکته می‌نمود. در وزارت دفاع گروپی وجود داشت که تمام قطعات را قومانده می‌داد. رئیس گروپ اپراتیفی وزارت دفاع(۱) و سرمشاور نظامی رئیس جمهور افغانستان عالیترین مقام را بر مشاورین نظامی در تمام سطوح داشتند. علاوه بر آن سرمشاور مستقیماً با وزیر دفاع سر و کار داشت و رئیس گروپ اپراتیفی سرقومانданی مشاورین را بر عهده داشت. سرمشاور امور حزبی(۲) نیز با او در ارتباط بود. مشاورین عملاً در تمام تشکلات نظامی، از کندک به بعد فعالیت داشتند. برخورد آن‌ها عملاً آمرانه بود.

هفتهٔ یکبار جلسهٔ مشاورین دایر می‌گردید. رقابت‌ها و مبارزه و صف آرایی برای کسب مقامات بلندتر بین مشاورین جریان داشت. تعداد مشاورین در نوسان بود. مطابق به احصاییهٔ اول جنوری سال ۱۹۸۸م تعداد مشاورین دقیقاً به ۱۰۰۷ نفر می‌رسید.

مشاورین همچنان در ساحات مهم ملکی نیز فعالیت داشتند. مثل

۱- مشهورترین آن جنرال ب. ای وارینیکوف بود.

۲- در واقع مشاور سرمنشی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان.

استخبارات، رادیو، بسیاری از وزارتخانه‌ها، و ریاست ترافیک. ببرک کارمل، چنانکه بعدها شکایت می‌کرد. حتی گامی بی اجازهٔ آن‌ها برداشته نمی‌توانست. مشاورین از اشتراک مستقیم در جنگ‌ها منع شده بودند. آن‌ها صرف می‌توانستند اوضاع را بررسی و از آن گزارش دهند. روابط دوستانه با افسران افغانی کمتر به ملاحظه می‌رسید، آن‌ها علناً با یکدیگر در تضاد بودند. عدم موجودیت توافقنامهٔ روشن بین مشاورین اردو، وزارت داخله و امنیت پراگنده‌گی در فعالیت‌ها را به وجود می‌آورد. در کار مشاورین عدم موجودیت برخورد میتودیک علمی و پیش بینی اوضاع سیاسی و نظامی کشور در آینده، به چشم می‌خورد.

اعمار جامعه نوین نیز در پروسهٔ شوروی سازی شامل بود. انبوهی از سازمان‌ها به تقلید از شوروی بنا نهاده شد. مهمترین آن‌ها سازمان دموکراتیک جوانان، سازمان دموکراتیک زنان و اتحادیهٔ شعرا و نویسنده‌گان بود. محصلین و نظامی‌ها را برای تحصیل به شوروی اعزام می‌نمودند. در زمان تره‌کی همه مکاتب را با رنگ سرخ نقاشی کرده بودند و متعلمین مجبور بودند نیم ساعت قبل از شروع مکتب، به درس سیاسی حاضر گردند. غیر حزبی‌ها برای کسب تحصیلات عالی به دشواری‌هایی مواجه می‌گردیدند. مضامین اسلامی جای خود را به مضامینی مثل تاریخ جنبش‌های انقلابی. ماتریالیزم تاریخی و دیالکتیک و غیره داده بود. کنترول بر رسانه‌های گروهی نیز از جملهٔ عناصر شوروی سوزی به شمار می‌رفت. دو روزنامه وجود داشت، یکی به زبان پشتو و دیگری به زبان انگلیسی.

در مطالعهٔ روزنامهٔ انگلیسی زبان «کابل تایمز» باید به درک مفاهیم پنهانی در لابلای جملات توجه می‌شد. مخابرات بین المللی که قبلاً از طریق پاریس صورت می‌گرفت. اینکه از طریق مسکو عیار

گردیده بود. برنامه‌های رادیو و تلویزیون توسط مشاورین شوروی مورد سانسور قرار می‌گرفت.

رهبری نظامی در افغانستان

از سال ۱۹۸۷-۱۹۸۶م می‌شد مطالبی را در مورد دشواری‌ها و مشکلاتی که قطعات شوروی در افغانستان بدان روبرو بودند، در مطبوعات مطالعه نمود. کنایتاً از موجودیت عدم تمایل و گریز از سپری نمودن خدمت عسکری در افغانستان سخن زده می‌شد. جنرالان و افسران معمولاً دو سال، ضابط‌ها و سربازان یک و نیم سال در افغانستان می‌ماندند. داوطلبانی هم وجود داشت. در مجموع خدمت در افغانستان مستلزم احساس قوی مسوولیت و خود ارادیت همه کسانی بود که آن را سپری می‌نمودند. حفظ دسپلین نقش ویژه‌یی را بازی می‌کرد. به گزارش از فعالیت‌های جنگی توجه خاصی مبذول می‌شد. بررسی چگونگی تطبیق دسپلین در عمل نشان داد که همه افسران سطوح پایین فرماندهی خصوصیات لازمی را که برای رهبری موفقانه مادونان شان ضرور بود دارا نبودند. آشکار شد که دشوارترین مرحله برای هر فرد نظامی، به خصوص جوانان چند ماه اول دورهٔ خدمت شان است. مشکلات روانی شدیدتر می‌شد، زیرا تحمل جدایی از خانواده و دوستان با دشواری‌های زیادی همراه بود. اوضاع جدید، اقلیم و شیوه‌های تازهٔ برخورد به سختی پذیرفته می‌شد. در چنین اوضاع تاثیر مثبت قوماندان از نگاه روانی بر مادونان و کمکش در سپری نمودن مراحل اول خدمت، از اهمیت خاصی برخوردار بود. بعضاً سیمینارهایی تدویر می‌یافت که در جریان آن مسئلهٔ مزبور تحت بررسی قرار می‌گرفت. قوماندانانی که در این سیمینارها شرکت می‌ورزیدند، از تجارب خویش که در جریان

کار با سربازان جدید الورود کسب نموده بودند، سخن می‌گفتند. مهمترین جهت کار را در این راستا پیشبرد صحبت‌های انفرادی و یا جمعی قوماندانان با مادونان شان تشکیل می‌داد. در جریان چنین نشست‌ها اقداماتی صورت می‌گرفت تا زنده‌گی در سرزمین بیگانه سهلتر گردد. از جملهٔ این اقدامات و وسایل، گذشته از تهیهٔ مواد تبلیغاتی، می‌توان از شعر و موسیقی، ایجاد تکیه‌گاه روانی بر پایهٔ احساسات وطنپرستانه و وفاداری به فرهنگ روسی نام برد. اوضاع جوی و همچنان دشواری در انتقالات مواد مورد ضرورت نیز برای رهبری مشکلات ایجاد می‌کرد. ضابط‌ها و قوماندانان تولی تا مدت درازی از داشتن نقشه برای تثبیت محل و وسایل کافی مخابراتی محروم بودند. این وضعیت قطعاً رضایت بخش نبود، به خصوص به خاطری که در جریان هفت سال - تا سال ۱۹۸۷م- عملیات جنگی توسط جزوتام‌های کوچک به پیش برده می‌شد. مورال و دسپلین در آن سطحی که ایجاب می‌کرد، قرار نداشت. وقایعی از قبیل استفاده از مواد مخدر، دزدی و فروش اسلحه رخ می‌داد. افسران به کمبود نقشه دچار بودند. از آنجایی که بعضی از تشکلات نظامی و افراد معین نظامی در مدت کوتاهی عازم افغانستان می‌گردیدند، نشاندهندهٔ عدم موجودیت احضارات کافی می‌باشد.

ساختار فرماندهی

بین فرماندهی اردوی چهل و افراد با صلاحیت دیگر از مسکو و همچنان رهبری سیاسی رقابت‌ها موجود بود. در ابتدا تصور می‌شد که فرماندهی اردوی چهل نهاد موقتی است که مطابق به وظیفهٔ داده شده باید به حفظ و نگهداری از نقاط کلیدی در افغانستان می‌پرداخت. هنگامی که جنگ‌ها آغاز یافت، حوزهٔ نظامی ترکستان به مثابهٔ پایگاه

لوژستیکی هر روز بیشتر از پیش به ایفای نقش‌های مهمتری پرداخت. گروپ اپراتیفی وزارت دفاع (در کابل) نقش حلقهٔ ارتباطی بین ستردرستیز در مسکو و اردوی چهل و ستردرستیز افغانستان را بازی می‌کرد. گروپ اپراتیفی از نظامیان بلند پایه تشکیل یافته و وظایفی را که مامورین افغانی و شوروی انجام می‌دادند، طرح ریزی می‌کرد و از نفوذ بالایی برخوردار بود. از سال ۱۹۸۵م فرماندهی اردوی چهل به صورت منظم به رهبری گروپ اپراتیفی خاطر نشان می‌ساخت که حضور قطعات شوروی (در افغانستان) دیگر لازمی شمرده نمی‌شود. در آن وقت رهبری شوروی نمی‌دانست که چرا به کمک قوای نظامی نتایجی به دست نمی‌آید. موجودیت گروپ اپراتیفی موانع بیروکراتیکی را در اتخاذ تصمیم به وجود آورده بود. اردوی چهل به دشواری می‌توانست تصمیم دوراندیشانه‌یی را به صورت مستقلانه اتخاذ نماید. در نتیجهٔ شمولیت گروپ اپراتیفی و مشاورینی که از سر مشاور اطاعت می‌کردند در محدودهٔ فرماندهی حوزهٔ نظامی ترکستان، ساختار نظامی شکل پیچیده‌یی را به خود گرفته بود. رهبری غند وظیفهٔ دشواری به نظر می‌رسید. امور مربوط به کندک که عملاً مهمترین واحد جنگی را تشکیل می‌داد، در سطح غند اجراء نمی‌گردید. این کاستی تنها متوجهٔ عملیات بزرگتری که در سطح غند و یا حتی فرقه باید طرح ریزی می‌گردید، نبود.

در جریان جنگ پروسهٔ رهبری عملاً شکل پیچیده‌یی داشت. با آنهم فرماندهی اردوی چهل تحت رهبری گروموف به صورت خیلی پراگماتیستی عمل می‌کرد که در نتیجه عوارض منفی ناشی از کاستی ساختار رهبری تاثیر چندانی بر جا نمی‌گذاشت. درک اوضاع حقیقی نتایج معینی را در بخش سازماندهی امور بر جا گذاشت. استفاده از قطعات بزرگ میکانیزه تحت سوال قرار گرفت. پیشبرد عملیات

جداگانه توسط قطعات کوچکتر که خواهی نخواهی مورد حمایهٔ توپچی و غیره قرار می‌گرفت، موثرتر از آب درآمد. منظور از حمایه، استفاده از قطعات توپچی، جزوتام‌های هوایی و لوژستیکی بود که تحت قوماندهٔ رده‌های متوسط رهبری صورت می‌گرفت. در بعضی حالات برای پیشبرد عملیات ویژه نیرویی از جزوتام‌های مختلف ایجاد می‌گردید که مطابق به وظیفهٔ داده شده قادر به کسب دست آوردهای بیشتر می‌بودند. بعضی از قطعات با در نظر داشت خصوصیت دوامدار بودن عملیات علیه مجاهدین افغان تشکیل خود را حفظ می‌کردند. چنین قطعات معمولاً قطعات دیسانت هوایی، توپچی، جزوتام‌های مدافعهٔ هوایی و راکت‌های زمین به زمین را در بر می‌گرفت. تجربه به کارگیری از چنین تشکلات نظامی نقش خود را در ساحهٔ اصلاحات نظامی در اتحاد شوروی و نیروهای مسلح روسیه بر جای گذاشت.

رهبری قطعات

بارها این نظر ارایه شده بود که شیوهٔ فرماندهی ضابط‌ها و افسران تا سطح قوماندان تولی، بزرگترین نقطعهٔ ضعف را تشکیل می‌دهد. عدم توانایی درک عناصر ابتدایی تکتیک آشکارا اینگونه تفسیر می‌گردید که این افراد دورهٔ تعلیمی خود را مطابق به تعلیمنامهٔ صحنهٔ جنگ اروپایی سپری کرده‌اند. بسیاری از افسران به خصوص در دوران اولیهٔ خدمت از یکطرف به علت کاستی‌های سیستم موجود و از جانب دیگر نبود تحصیلات و تعلیمات قادر به اتخاذ تصمیم مستقلانه نبودند. دلیلی وجود ندارد که بگوییم که بین آمرین و مادونان اختلاف نظرهای دایمی وجود داشت. لحظات خطرناک همه کلکتیف را که سرنوشت واحدی افراد آن را بهم پیوند می‌داد، متحد می‌ساخت. نفرت

و قدرت سوی دشمن عیار می‌گردید و تا اندازهٔ کمتری صفوف خودی را نیز در بر می‌گرفت. برای قوماندان‌های رده‌های پایین خیلی مشکل بود که هدف و علت عملیات را به مادونان خود تشریح نمایند. مواردی پیش می‌آمد که افراد یکدیگر خود را مورد استهزاء قرار می‌دادند.

از دیدگاه روانی، مقام رهبری تقاضاهای معینی را از قوماندانان داشت. در صفوف افسران، تقسیماتی مثل قوماندان دورهٔ آرامش و قوماندان زمان جنگ به چشم می‌خورد. قوماندانان زمان با کاغذبازی‌ها می‌رزمیدند و عقب دیگران پنهان نمی‌گردیدند. برخلاف، قوماندان دورهٔ آرامش با تقلید موفقانه از تعلیمنامه‌هایی که برای دوران صلح در نظر گرفته شده بود، زمینه را برای ترقی خود در دورهٔ خدمت مهیا می‌ساختند. آنان توجه بیشتر را به کارهای شکلی معطوف داشته و کوهی از کاغذها را به وجود می‌آوردند. همچنان می‌توان از تعداد زیاد کارمندان سیاسی نام برد که صرف غرق مسایل سازمانی، تیورتیکی و سیاسی خود بودند. در مورد بعضی از قوماندان می‌شود گفت که آن‌ها با عبور از مرز افغانستان رفتار خود را عوض نموده و به مقررات سخت شوروی پابندی نشان نمی‌دادند و همچنان از تجارب گذشته و آن چه را که سابقاً آموخته بودند مورد استفاده قرار نمی‌دادند.

ضابط‌ها- انجام کارهای روزمره به عهدهٔ ضابط‌ها و سربازان بود. لایحهٔ وظایف تقریباً باید توسط خود شان تهیه می‌گردید که مستلزم ضیاع نیروی زیادی بود. ضابط‌ها حلقهٔ ضعیفی در ایجاد روابط بین افسران رده‌های اوسط و سربازان بودند. در اردوی شوروی مسوولیت خاصی به آنان محول نمی‌گردید و برای شرایط فوق العاده آنان را آماده نمی‌ساختند. در شرایط جنگ وضعیت کاملاً تغییر یافت.

لازم بود تا سریعاً تصمیم اتخاذ گردد. ضابط‌ها دورنمایی از ترقی و رشد در برابر خود نمی‌دیدند. در بعضی مواقع افسران آن قدر از موقعیت خود استفاده می‌کردند که سررشتهٔ فرماندهی از دست ضابط‌ها بیرون می‌شد و تا سطح یک سرباز تنزیل می‌یافتند. برای جلوگیری از چنین وضعیت به تمرین روزمره در قسمت بررسی فعالیت‌های جزوتام‌ها پرداختند که در جریان آن ضابط‌ها باید انجام وظایف محوله توسط مادونان خود را بررسی می‌کردند و در آن قسمت مسوولیت داشتند. به خصوص هنگام خروج قطعات مسوولیت‌های بیشتری متوجه ضابط‌ها گردید. عملیات اخراج قطعات با خطرات معین، به خصوص برای افراد رده‌های وسط همراه بود. در چنین وضعیت چندین هزار ضابط که باید به احتیاط سوق داده می‌شدند، پیشنهاد دوام خدمت را نمودند تا بتوانند دانش و توانایی خود را در سوق و ادارهٔ قطعاتی که در حالت بیرون رفتن از افغانستان بودند، به نمایش بگذارند.

سـربازان - برای یک سرباز متوسط روس خدمت در افغانستان آزمون دشواری به شمار می‌رفت. مسئله در این بود که بسیاری از کارمندان جوان نظامی فاقد احساس ترس مفید یا سالم بودند. و این بی احتیاطی تلفات را به بار می‌آورد. آنان صرف پس از گذرانیدن یک مرحله معین تعلیمی، برای شرایط جنگی آماده می‌گردیدند. همچنان افرادی بودند که با خطر مرگ زنده گی می‌کردند و مواجه شدن با آن را ممکن می‌دانستند. چنین اندیشهٔ خرافاتی نیز باعث بی احتیاطی و در نتیجه تلفات می‌گردید. هنگامی که به مرور زمان مسکو در این باره اطلاع حاصل کرد، دستور داد عملیات بدون تلفات راه اندازی گردد. هنگام تجاوز جزوتام هایی که «کندک مسلمان»

نامیده می‌شد و مرکب از افراد مربوط به اقلیت‌های قومی[۱] بود، در عملیات به کار گرفته می‌شد[۲]. در مجموع این اقدام نتیجه‌یی را به بار نیاورده بود. در بهار سال ۱۹۸۰م مجبور شدند که عساکر مربوط به کشورهای آسیای میانهٔ شوروی را که اغلب بیشترین قربانی‌های جنگ روانی را در ابتداء تشکیل می‌دادند، تعویض نمایند. ایدیالوژی در برابر عوامل زبانی و نژادی ناتوان از آب درآمده بود. مسایل نژادی به ایجاد روابط تحقیرآمیز در برابر همقطاران منجر گردید، اگر چه شاید وسعت آن نسبت به قاغوش‌های شوروی به مراتب کمتر بود. بسیاری از سربازان به علت عدم آماده‌گی فزیکی برای شرکت در عملیات نظامی مناسب نبودند. از آن‌ها معمولاً در قطعات لوژستیکی استفاده صورت می‌گرفت. ضعف بدنی آنان نیز موجبات تمسخر دیگران را فراهم می‌ساخت. تقسیم سربازان به قوی‌ها و ضعیف‌ها نیز روابط سختی را بین سربازان به وجود آورده بود. تلفات در بین سربازان مربوط به اقلیت‌های نژادی، تلفات بین سربازان دارای تحصیلات اندک و به اصطلاح «روستایی» نسبتاً بیشتر بود.

۱- منظور نویسنده سربازانی است که در ابتدای تجاوز از کشورهای ازبکستان، ترکمنستان و تاجکستان برای جنگ افغانستان فراخوانده شده بودند. وزارت دفاع اتحاد شوروی در آن زمان می‌پنداشت که این افراد با آشنایی که با آب و هوا و شرایط جغرافیایی افغانستان دارند، نسبت به سایر سربازان شوروی مفیدتر واقع خواهند گردید. اما چنانکه خواننده‌گان گرامی مطالعه فرمودند، این پیش بینی درست نبود و بیشترینه سربازان برخاسته از آسیای میانه با داشتن پیوندهای دینی، زبانی و قومی با مردم افغانستان و همچنان تصویری که از جنگ‌های سال‌های سی پدران و نیاکان خود با روس‌ها داشتند، در برابر مردم افغانستان چنانکه مسکو می‌خواست، نجنگیدند و حتی در صورتی که شرایط را مساعد می‌دیدند، به مجاهدین می‌پیوستند. مسکو به زودی به این امر پی برد و آنان را با سربازان مربوط به نژاد اسلاو تعویض نمود.(مترجم)

۲- در متن چنین آمده است.

در مرحلهٔ اول خدمت به خصوص عدم احضارات محاربوی خود را در جریان کورس هایی که برای سربازان جوان برای چند هفته تدویر می‌یافت، به نمایش می‌گذاشت. سرباز شوروی به کمبود تجربه، انگیزه و استعداد آموزشی دچار بود. تحلیلگران پاکستانی نظر داشتند که از شمار ۸۵ هزار سرباز شوروی صرف ۱۰ - ۱۲ هزار آن برای پیشبرد عملیات مناسب بودند. ظاهراً مواد مخدر و شراب وسایلی بودند که واقعاً دوره خدمت را در شرایط سخت اقلیمی و جغرافیایی که دلتنگی و فشارهای زیاد عصبی را به بار می‌آورد، سهلتر می‌ساخت. امکانات استفاده از پول برای تسهیل زندگی میسر نبود.

افسران - فعالیت افسران در مجموع مثبت ارزیابی می‌گردد. اگر چه آنان نمی‌توانند از این انتقاد که احضارات کاملی برای پیشبرد جنگ‌های کوهستانی نداشتند، خود را کنار بکشند. اشکال اصلی را در این راستا تفکر قالبی تشکیل می‌داد. احضارات جنگی افسران از آن لحاظ که کامل نبود، مورد انتقاد قرار می‌گرفت. انطباق درست اندوخته‌های مسلکی مثلاً در ساحهٔ تخنیکی، طبی و یا لوژستیکی و غیره با اصول فرماندهی از اهمیت مهمی برخوردار بود. به خصوص نقش قوماندانان بلوک‌ها، تولی‌ها، جزوتام‌ها و کندک‌ها برجسته‌تر بود. لازم بود تجربهٔ آنان به قوماندانان هم سطح انتقال یابد. استفاده از این تجارب به تقویهٔ روانی قوماندان منجر می‌گردید. برای به دست آوردن چنین تجارب به خصوص قوماندانان جوان باید استقلالیت بیشتری از خود در عملیات نظامی نشان می‌دادند. بدون تردید افسران تجارب زیادی کسب می‌کردند. در ابتدا قبل از آغاز عملیات آنان باید دساتیر مشخص اخذ می‌کردند. با گذشت زمان افسران آماده‌گی بیشتری از خود تبارز داده و می‌توانستند به تنهایی عمل نمایند و تصمیم بگیرند. با کسب تجارب حس اعتماد به خود در

وجود آنان تقویت یافت. افسران مجبور بودند به کارهای حزبی در قطعات نیز توجه نمایند. در بعضی از قطعات در هر دو هفته جلسات اعضای حزب با افغان هایی که طرفدار رژیم حزب دموکراتیک خلق بودند، تدویر می‌یافت. قطعات شوروی برقراری مناسبات آمرانه را با رفقای نظامی افغانی خود تمرین می‌کردند. به هر یک از فعالین حزبی و یا سازمان جوانان معمولاً دو یا سه افغان تحت امر داده می‌شد تا او را در کارهای سیاسی و یا حزبی کمک نماید. این «کار اجتماعی» به این علت هم به پیش برده می‌شد تا هر یک از کارمندان نظامی که هزاران کیلومتر از خانهٔ خود دور بودند، نه تنها مصروف کار خویش باشد، بلکه فعالیت هایش در مسیر معینی قالب بندی گردد.

نقد رهبری قطعات

رهبری قطعات اکثراً مورد انتقادهای شدیدی قرار می‌گیرد. عدم توانایی مسوولین در نفوذ بر روان مادونان، عدم درک کامل از اوضاع و شیوه‌های بیروکراسی باعث آن گردید تا بسیاری از وظایف نااجرا باقیماند و یا به صورت کامل اجرا نگردد. رهبری از قیمومیت خوبی بر مادونان برخوردار نبود. وفاداری افسران به بیروکراتیزم مانع جدی یی را در پیشبرد امور تشکیل می‌داد. گر چه خواست‌های بیهودهٔ بیروکراتیکی مقامات بالایی اجرا می‌گردید، اما شدیداً عدم رضایت مادونان در اجرای آن مشهود بود. همزمان به خصوص در همین شرایط بحرانی افراد آماده‌گی پذیرش شیوه‌های جدید را داشتند. شیوهٔ بیروکراتیکی فرماندهی در ماه‌ها و سال‌های اول اشغال حاکمیت خویش را بر امور به نمایش گذاشته بود. با گذشت زمان با در نظر داشت اوضاع، شیوه‌های جدید و موثرتری اوضاع به میان آمد.

در بین اردوی چهل اصل تغییر و تبدیل که زمینهٔ در نظرگیری

مسایل اخلاقی و مورال را نیز فراهم می‌کرد، معمول گشت. نقش افراد مربوط به آسیای میانه همواره کمتر می‌گردید. در سیستم تبدیلی افسران اندیشهٔ کافی صورت نگرفته بود. اکثراً در یک جزوتام سه افسر جدید اعزام می‌گردید و یا در یک غند همزمان همه قوماندانان کندک‌ها و تولی‌ها تبدیل می‌گردیدند. در حوزهٔ نظامی ترکستان افسران احتیاط موجود نبود. همچنان با وجود اکمال تشکیل، صرف ۷۰ تا ۷۵٪ قطعات برای عملیات جنگی به درد می‌خوردند. درک این وضعیت باعث گشت تا فرقهٔ تعلیمی مرکب از دو غند تشکیل گردد. ضمناً دو مرکز تعلیمی برای تدریس جنگ‌های کوهستانی نیز ایجاد گردید. بعد از اولین موج برگشت کادرها. تثبیت گردید که قلت افراد مسلکی تحصیلکرده بیشتر گردیده است. گذشته از آن، اولین تبدیلی بزرگ افسران در سال ۱۹۸۱م باعث گردید تا کارمندان نظامی‌یی که کمتر برازنده‌گی داشتند، به افغانستان اعزام گردند. افغانستان برای بسیاری از افسران جوان به حیث مرحله گذرایی در ساختار شخصیت نظامی شان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

نارضایتی در بین افسران قطعات محارب بیشتر می‌گردید. وضعیت در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴م که در جریان آن تلفات به بلندترین حد آن رسیده بود، خیلی دراماتیکی بود. این وضعیت، شیوهٔ رهبری اردوی چهل را به انتقاد مواجه ساخت. کهنه پرستی به خطرناکترین دشمن مبدل گردیده بود. در جریان این دو سال طی شدیدترین جنگ‌ها بیشتر نظامیانی کشته شدند که اضافه‌تر از نیم خدمت خود را سپری نموده بودند. نظر به احصاییه، افراد جدید بیشتر ریسک می‌کردند، اما نسبت به جنگ‌ها. آن‌ها حین اجرای وظایف نگهبانی بیشتر مواجه با خطرات می‌گردیدند. امکان مصاب شدن به بیماری‌ها نیز در بین آنان بیشتر بود. شیوه‌های قوماندانی بعضی از

افسران جهات منفی نیز داشت. بسیاری از افسران می‌پنداشتند که می‌توانند مثل «خانه» با سربازان در افتند. رهبری بی قید و شرط در برابر چنین پدیده‌ها ناتوان از کار درآمده بود، اما به خصوص همین نظم داخلی بود که سرنوشت بسیاری‌ها را رقم می‌زد.

مخابره

در ارتباط با تامین مخابره، قطعات شوروی به ابتکار خود شان واگذار شده بودند. قطعات افغانی آماده‌گی جدی برای استفاده از دستگاه‌ها و وسایل مخابراتی نداشتند. توپرگرافی نیز مشکلات ضمنی فراهم آورده بود. مشکلات فرسایشی در حد زیاد آن در کوه‌ها به وجود می‌آمد. در فواصل کوتاه استفاده از مخابرات رادیویی به موانعی برخورد. نظامیان شوروی مجبوز شدند به صورت جدی به آموزش افغان‌ها بپردازند. شرایط کار منسوبین مخابره در مجموع دشواری هایی را به وجود آورده بود. مشکلات مذکور فراخواندن آتش توپچی و یا حمایهٔ هوایی را ناممکن ساخته بود. اوضاع جوی نیز تاثیرات معینی بر سیستم مخابره بر جای می‌گذاشت. دستگاه‌های رادیو ریلی معمولاً وقتی آماده فعالیت می‌گردیدند که مخابره قطع می‌گردید. نقش مهمی به عهدهٔ طیارات «ان ۲۶» که مجهز با دستگاه رادیو ریلی بودند گذاشته شده بود. حین پیشبرد عملیات بزرگ سیستم قوی مخابره برای ارتباط با مرکز قومانده ایجاد می‌گردید. از سال ۱۹۸۴م مجاهدین برای انجام فعالیت‌هایی که بتواند به عدم دسترسی شوروی‌ها به اطلاعات بیانجامد، به نفوذ به شبکهٔ مخابراتی شوروی‌ها پرداختند.

استخبارات به مثابهٔ وسیله برای رهبری

در سال‌های اول، شوروی‌ها بدون استفاده از وسایل رادیویی به گردآوری اطلاعات می‌پرداختند. بعدها نه تنها تقریباً همه مخابرات مجاهدین اخذ و شفرهای شان باز می‌شد، بلکه محلی که مخابره از آن صورت گرفته بود، نیز مشخص می‌گردید. اطلاعاتی که توسط وسایل برقی استخباراتی به دست می‌آمد، در اصل کافی بود که تصور کاملی از دشمن در یک ناحیهٔ معین به وجود آورد. استخبارات با پشتیبانی نیروهای محلی معمولاً نتایج خوبی به بار می‌آورد، اما چنین اطلاعات همواره دیرتر به مرکز فرماندهی می‌رسید. به دست آوردن اطلاعات در یک محدودهٔ معین زمانی وظیفهٔ مهمی را در شرایط جنگ پارتیزانی که همواره سریعاً در حال تغییر است، تشکیل می‌دهد. معمولاً شوروی‌ها بعضاً و گاهی کاملاً وابسته به اطلاعات افغان‌ها بودند. در چنین حالات گاهی شوروی‌ها به خلای اطلاعاتی مواجه می‌گردیدند.

اقدامات سرکوبگرانه و تخریبکارانهٔ قطعات شوروی که تا حد معینی انجام می‌یافت، جای سازماندهی شبکه‌های اکتشافی را در محلات مسکونی گرفته بود. تحقیقات از اسیران و اهالی محل وسیلهٔ موثری برای گردآوری اطلاعات شمرده می‌شد. زیرا اکتشافات عادی بیشتر از آن چیزی را به دست نمی‌آورد. نبود ساختار دقیق سازمانی در بین نیروهای مقاومت و اختفای آنان در بین اهالی محل مستلزم به کارگیری شیوه‌های جدید کسب اطلاعات بود. بازپرسی از مجاهدین کار ساده‌یی نبود، زیرا آن‌ها از مرگ و پیامدهای سکوت در برابر سوالات نمی‌ترسیدند و معتقد بودند که رهسپار بهشت خواهند شد.

در ابتدا به کشف رادیویی ضرورتی احساس نمی‌گردید، زیرا مجاهدین فاقد دستگاه‌های مخابراتی بودند. از سال ۱۹۸۴م به بعد

بود که استفاده از وسایل مخابراتی در بین مجاهدین گسترش یافت. از وسایل دید شبانه نیز به حیث وسایل اکتشافی استفاده به عمل می‌آمد. عکسبرداری حین پروازهای اکتشافی از فضا نتایج کمتری به بار می‌آورد، زیرا نقاطی که در اختیار مجاهدین قرار داشت، معمولاً بزرگ نبوده و به خوبی ستر و اخفا می‌گردید.

بدین ترتیب شوروی‌ها و قوای حکومتی مجبور بودند توجه خود را به استفاده از وسایل و آلات تخنیکی معطوف نسازند. شوروی‌ها تلاش داشتند با ایجاد شبکه‌های جاسوسی در بین گروپ‌های مجاهدین نفوذ نمایند. آن عده افسران جوان قوای حکومتی که برای این کار مناسب به نظر می‌رسیدند، در «خاد»[۱] جذب گردیده و برای اجرای وظایف متذکره تعلیم داده می‌شدند. از سال ۱۹۸۰م تا ۱۹۸۹ میلادی این سازمان (خاد) به موثرترین نهاد دولتی در افغانستان مبدل گردید. کارمندان خاد که روابط تنگاتنگی با کی جی بی داشتند، شبکه‌های پیچیدهٔ اطلاعاتی را ایجاد نموده بودند. اما روس‌ها هیچگاهی توانایی آن را نداشتند که واقعاً در بین گروپ‌های مجاهدین نفوذ نمایند. اصولاً امکانات دو طرف در به دست آوردن اطلاعات در محلات مسکونی مورد مقایسه قرار نگرفته است. اما برخلاف اردوی چهل، ماموران اطلاعاتی مجاهدین در همه جا وجود داشت. مجاهدین شبکهٔ گستردهٔ اطلاعاتی را ایجاد نموده بودند که ارگان‌های دولتی را نیز در بر می‌گرفت و تا سطح وزارتخانه‌ها و خاد نفوذ یافته بود. تمام گارنیزون‌های شوروی زیر نظارت شباروزی قرار داشت. در مورد کوچکترین تحرکات قطعات راپور داده می‌شد. راپورهای دروغین باعث برخورد بین قوای افغانی و شوروی می‌گردید. مجاهدین

۱- مخفف خدمات اطلاعات دولتی که ریاست آن را داکتر نجیب الله به عهده داشت و بعد به نام وزارت امنیت دولتی مسمی گشت (مترجم).

کارهای استخباراتی را به نحو احسن انجام می‌دادند.

کشف در میدان جنگ ارتباط تنگاتنگی با احضارات و توانایی واکنش سریع در برابر پیدایش وضعیت جدید داشت. داشتن امکانات گشودن آتش به موقع قبل از دشمن، که معمولاً عملیات با آن آغاز می‌گردید، اهمیت خاصی داشت. تنها پیدا شدن گروپی از روس‌ها با مشخصات اروپایی در یک محل و یا در یک قشلاق می‌توانست اهالی را مظنون ساخته و گروپ مجاهدین را به آنجا بکشاند. افراد کشف زبان محلی را نمی‌دانستند. در هر فرقه یک یا دو ترجمان وجود داشت. به همین علت بود که حتی سوال وَ جواب ساده هم با اهالی محل ممکن نبود. فعالیت جاسوسان شوروی به شکل و لباس اهالی محل در درازمدت غیر موثر ثابت شد، زیرا آن‌ها به قدر کافی با شرایط محل و عادات مردم آشنایی نداشتند. آن‌ها اکثراً شناسایی می‌گردیدند.

استخبارات به مثابهٔ سیستم اخذ و انتقال اطلاعات که در سطوح مختلف سازماندهی گردیده بود، نقش مهمی را بازی می‌کرد. گردآوری به موقع اطلاعات در دهات برای شوروی‌ها مشکلات بیشتری را به بار آورده بود. در اخذ و انتقال اطلاعات در قدم اول نه کمیت، بلکه کیفیت و موضوع آن مدنظر بود. به اطلاعاتی که می‌توانستند در پیش بینی انکشاف اوضاع در آینده کمک کنند نیز توجه زیادی مبذول می‌گردید. از شبکه‌های استخباراتی «خودی» همه خودی‌ها می‌توانستند استفاده نمایند. کار به انتقال اطلاعات دروغین نیز کشید. انکشاف و حمایت چنین سیستم زمان زیادی را لازم داشت. شوروی‌ها مجبور شدند دو باره چینل‌های استخباراتی ایجاد نمایند. موفقیت در به دست آوردن اطلاعات موثریت عملیات نظامی را بیشتر می‌ساخت.

در سطح دیگر وظایف کشف توسط قطعات ویژه انجام می‌یافت.

این قطعات، قطعات دیسانت هجومی نامیده می‌شدند و برای اجرای وظایف کشف تعلیمات دیده بودند. معمولاً در قلب دشمن کمین‌ها راه اندازی می‌گردید که مستلزم احضارات ویژه بود. این یکی از دشوارترین وظایف بود، زیرا ستر و اخفا را در حد کامل آن تقاضا می‌کرد. مهمترین امر در این مورد تامین استقلالیت در جنگ در حد نهایی آن بود. سلاحی راکه باید در این عملیات با خود می‌گرفتند یک و نیم چند سنگینتر از سلاح هایی بود که قطعات عادی در اختیار داشتند. وارد کردن شوک و زمان غافلگیری اکثراً زمینهٔ نابودی دشمن را در کمترین زمان میسر می‌ساخت، بدون آنکه فرصت حملهٔ متقابل را برایش بدهد. در نتیجه نیروی خودی هیچ تلفاتی را متقبل نمی‌گردید و یا اینکه تلفات در حداقل آن می‌بود. چنین عملیات برای اسیر گرفتن مناسب بود. چانس به دست آوردن اطلاعات مهم در چنین موارد خیلی بلند بود.

به دست آوردن اطلاعات عمومی در مورد قوا و قرارگاه‌های گروپ‌های مجاهدین، تحرکات و اهداف آن‌ها برای مدت طولانی‌یی کار دشواری شمرده می‌شد. در چنین موارد کشف هوایی و اخذ اطلاعات از طریق شبکه‌های استخباراتی موثریت بیشتری داشت. انکشاف شبکه‌های استخباراتی با وجودی که اکثراً در حد معینی به مشکلات بر می‌خورد، همیشه از اولویت برخوردار بود. این مشکلات از یکطرف امکانات محدود استفاده از وسایل عصری تخنیکی توسط اجنت‌های محلی را در بر می‌گرفت و از جانب دیگر کاستی‌هایی‌های را شامل می‌شد که در شیوهٔ انتقال اطلاعات موجود بود. اجنت محلی معمولاً پیاده و یا با استفاده از ترانسپورت اطلاعات خویش را به مامور محلی استخبارات می‌رساند و او به نوبهٔ خویش آن را به مرکز انتقال می‌داد. این جریان اطلاع رسانی گاهی تا پنج روز به درازا

می‌کشید و اطلاع تا زمانی که به دست مامور مربوط می‌رسید، شدیداً اهمیت خویش را از دست می‌داد. اصولاً هر راپوری که مواصلت می‌ورزید، باید مورد آزمون قرار می‌گرفت. دقیق‌ترین اطلاعات را، راپورها در مورد ذخایر اسلحه و مواد غذایی مجاهدین و گروپ‌های بزرگ مجاهدین تشکیل می‌داد. با قراردادی که با کی جی بی شوروی به امضاء رسید، دسته‌های تعلیم دیدهٔ ویژه به افغانستان اعزام گردیدند تا جریان اخذ اطلاعات مورد اطمینان را رهبری نمایند. جزوتامی تحت نام «کاسکاد» در افغانستان فعالیت می‌کرد که شامل کارشناسانی در عرصهٔ استخبارات بود. اگرچه اکثریت اعضای این جزوتام نه زبان پشتو را می‌دانستند و نه دری را که این امر دشواری هایی را در تماس‌های شان با اهالی محل به وجود آورده و کیفیت کاری را تقلیل می‌داد، اما با وجود آن استفاده از چنین قطعات بی فایده نبود.

کشف هوایی کار زیادی را ایجاب نمی‌کرد، اما از موثریت بیشتری برخوردار بود. در مجموع فعالیت‌های استخباراتی بدون در نظر داشت ابعاد آن، پاسخگوی نیازهای شرایطی که هر دم پیچیده‌تر شده می‌رفت، نبود. علت این کاستی از یکطرف در عدم امکانات استفاده از وسایل تخنیکی و از جانب دیگر در ساحهٔ کادری نهفته بود. در مراکز تمام فرقه‌ها، بخش‌های استخبارات موجود بود که توسط افسران ریاست عمومی استخبارات نظامی رهبری می‌گردید. مواردی اتفاق می‌افتید که راپوری درست می‌بود، اما مفاد آن کامل نبوده و صرف مورد استفادهٔ جزیی قرار میگرفت. اکثراً از راپورهای رسیده نتایجی حاصل نمی‌شد. اخذ به موقع اطلاعات دقیق در مورد گروپ‌های بزرگ مجاهدین اکثراً از نادرات می‌بود. سازمان‌های مجاهدین عملاً برای مامورین استخباراتی غیر قابل نفوذ بود.

کاستی‌های یاد شده در گام نخست مربوط می‌شود به اطلاعاتی که از طریق شبکه‌های مامورین محلی مواصلت می‌ورزید. استخبارات اپراتیفی و استراتیژیکی در انجام این وظایف دخالت نداشت.

برای تامین توانایی واکنش سریع در سطح فرقه‌ها و لواها، زون‌های استخباراتی تشکیل گردید. بزرگترین برتری آن در این بود که با وصول اطلاع در مورد وضعیت خاصی، هر قوماندان می‌توانست در محدودهٔ صلاحیت‌های خویش اقداماتی انجام بدهد، بدون آنکه از فرماندهی اردوی چهل طالب هدایات گردد. همچنان این قوماندان صلاحیت احضار دو هلیکوپتر را از نزدیکترین میدان هوایی نیز داشت.

منظر روانی کسب تجربه در جریان جنگ

جنگ روانی برای هر دو طرف اهمیت خاصی داشت. نظامیان شوروی بیشتر در ابتدای جنگ و در جریان تصادمات ۱۹۸۳ - ۱۹۸۵م اغلباً قربانی شکنجه‌های شدید گردیدند. بعضاً با صرف نیروی فراوان موفق به رهایی آنان می‌گردیدند که این امر به تقویهٔ روانی قطعات شوروی منجر می‌گشت.

شب‌ها توسط مجاهدین شبنامه‌ها پخش می‌گردید. با کمک سی آی ای، مجاهدین ۱۱۵ هزار نسخهٔ تقلبی «ستارهٔ سرخ»[۱] حاوی اخبار نادرست را پخش کردند. خلای اطلاعاتی، تهدید و بی اعتبار ساختن مجاهدین، به کارگیری شیوه‌های جنگ روانی چون توزیع اوراق حاوی اخبار نادرست، سکوت در مورد شرکت قطعات شوروی در جنگ و متهم ساختن از راه‌های تجربه شده‌یی بود که از آن استفاده

۱- کرسنایا زویزدا یا ستارهٔ سرخ یکی از نشرات مشهور عسکری اتحاد شوروی بود(مترجم).

صورت می‌گرفت. پیروزی پارتیزان‌ها در عملیات که غیر ممکن بود از انظار مردم مخفی بماند، واقعه‌یی ناگواری محسوب می‌گشت. در چنین موارد توجه به جلوگیری از ناآرامی‌ها در بین نیروهای خودی معطوف می‌گشت. در عین زمان تلاش به خرج داده می‌شد تا از دشمن تصویر دروغینی به سربازان شوروی ارایه گردد. دشمن که در چهرهٔ مجاهد افغان ظاهر می‌گردید برای نظامیان شوروی نه دشمن خود شان، بلکه دشمن دولت افغانستان تصویرسازی می‌گردید. این دشمن نه تنها سرسخت، مقاوم و نیرومند تعریف می‌گردید، بلکه گفته می‌شد که تحت نفوذ امپریالیزم قرار دارد. برای محق جلوه دادن شرکت در جنگ‌های جاری از تبلیغات دروغین استفاده می‌گردید که گویا قطعات شوروی در برابر امریکایی‌ها، چینایی‌ها و فرانسوی‌ها می‌جنگند. رهبران حزبی قوات مسلح فقط از پیروزی‌ها به مسکو گزارش می‌دادند تا زمینهٔ رضایت مرکز را فراهم آورده و فعالیت‌های خویش را قناعت بخش جلوه دهند. این جو سازی تا آن حد از واقعیت فاصله داشت که اخرومییف و سوکولف نماینده‌گان وزارت دفاع پیوسته از امضای گزارش‌های که بر حقیقت پرده می‌انداخت، خودداری می‌ورزیدند.

در پهلوی تبلیغات سیاسی، فعالیت‌های کلتوری نیز برای تحریک احساسات میهنی در بین نیروهای خودی سازماندهی می‌گردید. کارهای کلتوری به دو شکل انجام می‌یافت. یک نوع آن متوجه سربازان شوروی و دیگر کسانی که با آن‌ها در گارنیزیون‌ها اقامت داشتند بود و باید قبل از همه بهترین شرایط پیشبرد خدمت، ارتقای سطح احضارات و تمایل آن‌ها را برای شرکت در جنگ‌ها تامین می‌کرد. از لحاظ روانی این بخش کار از اهمیت خاصی برخوردار بود، زیرا بعد از بهار ۱۹۸۰م آشکار شد که قطعات برای مدت طولانی در

افغانستان باقی خواهند ماند. همچنان مسایلی مطمح نظر قرار می‌گرفتند که یا خالی از اهمیت بودند و یا اینکه از اهمیت کمتری برخوردار بودند. در شرایط به ویژه دشوار به کمک وسایل کلتوری شوروی، باز هم و باز هم تمایل شوروی‌ها به پیروزی و برتری در ساحهٔ روانی بازتاب می‌یافت. کمپاین‌های کلتوری به خصوص قبل از عملیات نظامی و یا بعد از آن سازماندهی می‌گردید. شکل دوم کارهای اساسی کلتوری را گسترش آرمان‌های انقلاب و دست آوردهای اجتماعی آن در بین مردم تشکیل می‌داد. این امر به منظور تحکیم همسبتگی با مردم افغانستان و متقاعد ساختن هر چه بیشتر سربازان شوروی به اجرای وظایف انترناسیونالستی شان انجام می‌یافت. کارهای عمومی کلتوری تاسیس کتابخانه‌ها را نیز در بر می‌گرفت. از سینما به مقصد ارایهٔ تصویر مطلوب از سربازان استفاده صورت می‌گرفت. گروپ‌های سیار هنرمندان کنسرت‌ها بر پا می‌داشتند. با شکوه جلوه دادن سرباز شوروی به کمک وسایل کلتوری و با تبلیغ اینکه اردوی چهل وظایف بشری و خیرخواهانه دارد، صورت می‌گرفت.

بعضی نتایج

در مجموع جنگ بر خلاف تصورات اولیه، تحرک کاملاً جداگانه‌یی را اختیار نمود. این تغییر بخش استخبارات را نیز در بر گرفت: اطلاعات مهم در مورد اوضاع عمومی و موقعیت نیروی مقاومت نه از طریق منابع خودی، بلکه از منابع غربی به دست می‌آمد. اطلاعاتی که از منابع خودی می‌رسید، مورد سانسور قرار می‌گرفت و کافی نبود. از دیدگاه استخباراتی جنگ در افغانستان برای اتحاد شوروی غیر عادی بود، زیرا به کارگیری شیوه‌های جدید

کسب اطلاعات را تقاضا می‌کرد و استفاده از وسایل معمولی به تنهایی بسنده نبود. استخبارات مجموعه‌یی از مشکلات را در سطح استراتیژیکی آن تشخیص داده بود. متخصصین را تا حدی که لازم بود، تا قبل از تجاوز در قضیه داخل نساخته بودند. اما پیروزی هایی هم وجود داشت. در قسمت رسانیدن اطلاعات در وقت و زمان معین کاستی هایی موجود بود. قطعات و جزوتام‌های زیادی شامل صدها افسر، ضابط و سرباز مصروف گردآوری اطلاعات بودند. در تشکیل فرماندهی اردوی چهل سیستمی برای اخذ اطلاعات وجود داشت. اطلاعاتی را که اکثراً فرماندهی به دست می‌آورد، برای راه اندازی عملیات محلی فاقد ارزش بود.

به فرماندهی اردوی چهل مسجل گشت که اتحاد شوروی باید قطعات خود را از افغانستان فراخواند. در غیر آن تعداد قطعات باید دو برابر می‌گردید. در مجموع تاکتیک رهبری قطعات در پرتو تجارب به دست آمده بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۳م، بهتر شده بود. به این ارتباط باید گفت که قطعات شوروی برای درک شرایط جدید کاملاً آمادگی داشتند. اما برخلاف، رهبری و ساختار کمونستی تغییرات بزرگی را متقبل نگردیده بودند. با در نظر داشت اشتباهات و کاستی‌ها، تمایل دایمی برای درک حقیقی اوضاع به مشاهده می‌رسید.

۵.تغییرات ساختاری در پرتو تجارب نظامی

ساختار قطعات و تجارب تکتیکی

واحد اساسی نظامی را قطعات پیاده تشکیل می‌داد، اما در سازماندهی این قطعات و استفاده از آن‌ها در عملیات جنگی، تغییرات دایمی ناشی از درک اوضاع حقیقی به چشم می‌خورد. در جریان تعلیمات و محاربات تغییرات بیشمار در ساختار قطعات و شیوه‌های

جنگ به میان آمد. توافق با اوضاع اساساً در سطوح پایین، حین راه اندازی عملیات با شرکت قطعات مختلف پدیدار گشت. اولین تغییرات در بهار ۱۹۸۰م، هنگامی که آشکار شد که قطعات شوروی بار اساسی جنگ را باید بر دوش بکشند، به وجود آمد. قبل از همه باید در ساختار پیچیدهٔ رهبری تغییرات به میان می‌آمد. نظریه‌یی ابراز می‌گردید که طرح دکتورین جدید و تغییرات در ساختار و سازماندهی قطعات را منتفی، اما تعیین وظایف مشخص را لازمی می‌دانست. باید در سطوح خیلی پایین آزادی بیشتر در عمل، استقلالیت و ابتکار و همچنان توانایی اتخاذ تصمیم بدون دخالت مرکز فراهم می‌گردید. این امر بدین معنی بود که عملیات نظامی و ساختار جنگی بدون دخالت مرکز می‌توانست تامین گردد. در اواخر بهار ۱۹۸۰م تغییرات ساختاری قطعات از سر گرفته شد. این نخستین مرحلهٔ اصلاحات به منظور تامین احضارات فوق العاده و ارتقای توانمندی نظامی با استفاده از وسایل دست داشته راه اندازی گردیده بود. همزمان این مرحله آزمایشی برای تغییر ساختار در مراحل بعدی نیز به شمار می‌رفت. کندک تقویه شده به واحد اساسی نظامی مبدل گردید. از تشکیلات جدید نظامی برای نخستین بار در عملیات جلال آباد (مارچ ۱۹۸۰)، هرات (زمستان ۱۹۸۱/۸۲ و اپریل ۱۹۸۴م) و در دره پنجشیر (۱۹۸۲-۱۹۸۰ و ۱۹۸۴م) استفاده صورت گرفت. به خصوص در درهٔ پنجشیر، جایی که اردوی چهل گروپ‌هایی را مشتمل بر ۲۰ هزار نفر سوق داده بود، آشکار شد که می‌توان با به کارگیری تشکیلات نه چندان بزرگ نظامی مشتمل بر قطعات مختلف نظامی به موفقیت دست یافت. تشکیلات نظامی مطابق به خصوصیت محل و وظیفهٔ داده شده سازماندهی می‌گردید. در تصامیمی که با در نظر داشت اوضاع مشخص اتخاذ می‌گردید، مسایل تخنیکی و تکتیکی به

خوبی پیش بینی می‌گردید. این موضوع مخصوصاً به احتمال ضرورت نیروی‌های احتیاطی توپچی، انجنیری و کیمیاوی ارتباط می‌گرفت. حمایت احتمالی از طرف قطعات کی جی بی و وزارت داخله نیز پیش بینی می‌گردید. تامینات تخنیکی و مواد تا حد زیادی از طریق فضا صورت می‌گرفت.

در سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۸۶م بود که قوماندانان محلی تا اندازهٔ زیادی به خودمختاری و آزادی در عمل نایل آمدند. پیدایش این حالت نه تنها از تجارب به دست آمده ناشی شده بود، بلکه انعطاف مقامات بالایی نیز در آن نقش داشت. در سال ۱۹۸۷م اردوی چهل به لازمی بودن ایجاد تغییر در سیستم رهبری و نظارت مطابق به تغییرات در اوضاع مواجه گردید، زیرا چنین تغییرات که از درک درست اوضاع ناشی می‌گردید، در جانب دشمن که خوبتر مسلح شده می‌رفت، نیز به چشم می‌خورد. برای گسترش ارتباطات مخابروی به ایجاد شبکه‌های جدید رادیویی مبادرت به عمل آمد. درک اوضاع و انعطاف بیشتر، شوروی‌ها را قادر ساخت بر ساختار نظامی و سازمان‌های مجاهدین ضربه وارد کنند که این امر مجاهدین را واداشت در برخوردهای خویش تغییرات معینی را به وجود آورند. به عواملی چون زمان، سرعت و آزادی عمل قطعات بیشتر از پیش توجه نشان داده می‌شد.

قطعات میکانیزه و تهاجمی

عملیات قطعات هجومی و جزوتام‌های ویژه که از طریق فضا دیسانت می‌گردیدند، خیلی موفقیت بار بود. با وجود استفاده از قطعات مختلف و تشکلات تهاجمی اردوی چهل، قطعات افغانستان و نیروی مقاومت همچنان نقش مهمی بازی می‌کردند. در جریان سه

سال اول جنگ، کسب تجارب با اشتباه و کاستی‌ها همراه بود. بر اهمیت قطعات تهاجمی در جریان جنگ بیشتر از پیش افزوده می‌گشت. مطابق به آمار دست داشته در ختم جنگ قطعات تهاجمی بیست فیصد کُل قطعات ویژه را تشکیل می‌داد. تعداد مجموعی افراد در این قطعات به ۱۸ تا ۲۳ هزار نفر می‌رسید که از تعلیمات خوب و تجارب کافی برخوردار بودند. در شمار این قطعات جزوتام هایی وجود داشت که از طریق فضا دیسانت می‌گردید و متخصصین کشف و اطلاعات را نیز در تشکیل خود داشت.

از جانب دیگر عملکرد قطعات میکانیزه از کیفیت خوبی برخوردار نبود، زیرا معمولاً خصوصیات اراضی مانع از فعالیت‌های آن‌ها می‌گردید. وسایط زرهی برای استفاده در جنگ‌های اروپا مناسب بود. بزرگترین مشکل را فقدان شرایط خوب برای تحرک تشکیل می‌داد. تانک‌های ثقیل و کهنهٔ T-55 و T-62 زنجیرهای خود را در کوه‌ها و سنگ‌ها از دست می‌دادند. به همین علت بود که در مصرف تیل ۵۰-۳۰ فیصد ازدیاد به عمل آمد. در اُخر جنوری ۱۹۸۰م تانک‌های T-55با تانک‌های نسبتاً جدید T-62، T-64 و T-72 تعویض گردیدند. بعد از سال ۱۹۸۳م چگونگی استفاده از تانک‌ها با در نظر داشت موثریت جنگی آن‌ها تثبیت می‌گردید. در کیفیت روپوش زرهی تانک‌ها و چاین‌های (زنجیرها) شان بهبودی به عمل آمد که به ارتقای کیفیت جنگی و بهبودی تحرک تانک‌ها انجامید. گذشته از آن تمایل به استفادهٔ هر چه زیادتر از وسایط زرهی خفیف بیشتر می‌شد که همچنان تحرک و موثریت عملیات را در جنگ‌های کوهستانی ارتقا می‌داد. تانک‌ها در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳م نیز مورد استفاده قرار می‌گرفتند، اما وظایف شان کمی متفاوت‌تر از گذشته بود. آن‌ها را بیشتر در امتداد جاده‌ها به منظور حمایت یا دفاع از سایر قطعات

جابجا می‌ساختند. جایی که از تانک‌ها به منظور اهداف تهاجمی استفاده به عمل می‌آمد، توسط قوای توپچی و هوایی مورد حمایه قرار می‌گرفتند که به تقلیل تلفات می‌انجامید. برای انجام وظایف جنگی به تعداد غندهای تانک تا اندازه‌یی زیادی افزوده گشت. موجودیت کندک‌های تانک در تشکیل قطعات میکانیزه کافی بود. نگهداری غندهای تانک که هر کدام ۹۰ عراده ماشین زرهی داشتند، در افغانستان بیمورد بود. قطعات زرهدار با تانی حرکت می‌کردند و استفاده از آنها محدود و اختفای شان دشوار بود. تانکیست‌ها تمایلی برای جنگ از طرف شب نداشتند و در محلات دشوار گذار از حرکت باز می‌ماندند. از آنجایی که جنگ به جنگ ماین‌ها گذار کرده بود، آماده گی جنگی در اراضی محدود شده بود. در اواخر از تانک‌ها به منظور دفاع از موسسات استفاده به عمل می‌آمد. در سال ۱۹۸۱م تعداد تانک‌ها از یکهزار به ۳۰۰ عراده کاهش یافت. در ساختار نظامی نیز تغییرات به عمل آمد، به جای هفت فرقهٔ زرهدار، دو - سه لوای زرهدار و دو غند مستقل زرهدار تشکیل گردید. بعدها تغییراتی به منظور ایجاد تشکلات نظامی با شرکت قطعات مختلف، به شمول قوای هوایی صورت گرفت که قوماندانان صلاحیت استفادهٔ تکتیکی از طیارات را داشتند و این امر در زمان فراخوانی کمک هوایی کاهش به عمل آورد. چگونگی استفاده از وسایط ترانسپورتی زرهی در ترکیب قطعات و جزوتام‌ها همواره سوال برانگیز بود. موثریت این وسایط در مجموع مثبت ارزیابی می‌گردید. با آغاز استفاده از «استنگر» از سال ۱۹۸۷م حمایهٔ هوایی متوقف گردید و از این زمان دور جدیدی در جنگ آغاز یافت.

وسایط زرهی تجهیز شده همیشه قابل استفاده نبود و تحرک شان به دشواری هایی مواجه می‌گشت. به علل تخنیکی این وسایط

نمی‌توانستند به شیوهٔ قوای پیاده در کوه‌ها و همواری‌ها عمل نمایند. پیشبرد جنگ رویاروی امکانپذیر نبود. در بعضی از حالات مرمی‌های تانک چنانکه لازم بود، قادر به تخریب مواضع نمی‌گردید. دریوران وسایط زرهی معمولاً بیشتر از دو ساعت بدون وقفه باید عقب اشترنگ قرار می‌داشتند. در حالاتی که درجهٔ حرارت هوا بیشتر از ۵۰ درجه سانتی گراد می‌بود، کیفیت تیل و روغنیات وسایط تغییر می‌یافت. عمله از بیخوابی شکایت می‌داشتند. ازدیاد حرارت هوا به کاهش نیروی انجن وسایط منجر می‌گشت. دستگاه تهویه و پکه‌های انجن با پف نمودن گرد و خاک دریور را در وضعیت دشواری قرار می‌داد. امتحان و پاک کاری فلترها از گرد و سنگریزه‌ها کاری بود که باید هر روز انجام می‌یافت. فشار نهایی‌یی را که وسایط متقبل می‌گردیدند، عملیات با کیفیت ترمیماتی را ایجاب می‌نمود. مهمترین درس را استفاده از انجن‌های قویتر و گذار به جنگ پیاده تشکیل می‌داد، زیرا پیشبرد جنگ از درون وسایط زرهی ناممکن بود. به منظور استفاده بهتر و با در نظر داشت مسایل فوق الذکر، وسایط زرهی همواره کاملتر و مطابق با خصوصیات اراضی آماده‌تر می‌گردیدند.

توپچی

قوای توپچی در نشرات شوروی موضوع همیشگی برای مباحثه نبوده است. برعکس قوای هوایی و مدافع هوایی و قطعات پیاده که به صورت گسترده مورد استفاده قرار می‌گرفتند و با بررسی فعالیت‌های شان، نتیجه گیری هایی صورت می‌گرفت، در مورد قوای توپچی چنین برخورد ارزیابی‌گرانه‌یی وجود نداشت. دکتورین نظامی نقش مهمی برای توپچی حین هجوم برای اجرای آتشباری وسیع قایل بود، اما در

افغانستان قوای توپچی نمی‌توانست چنین وظیفه‌یی را انجام دهد. تشکیل قطعات توپچی مطابق به دکتورین تنظیم گردیده بود، اما پاسخگوی شرایط محل نبود. قطعات توپچی متشکل بود از ۱۳/۵٪ سیستم راکتی، ۳۹/۵٪ توپ‌های ۱۲۲ میلیمتری و ۴۳/۵٪ هاوان. قوماندانان جزوتام‌ها امکانات تامین حمایهٔ آتشی لازمی را هنگام حمله نداشتند. خصوصیت محل، آتشباری متمرکز توپچی را ناممکن می‌ساخت. به علت دشواری و دقت لازمی در محاسبات، موفق نمی‌شدند با سرعتی که لازم بود، اهداف موقتی را مورد آتشباری قرار دهند. قوای توپچی توانایی آن را نداشت که مطابق آنچه که انتظار می‌رفت، حمایهٔ گستردهٔ آتشی را سازمان دهد.

در جریان جنگ با تغییراتی که در نحوهٔ استفاده از قوای توپچی به عمل آمد، به کارگیری آن مجدداً آغاز گردید: جزوتام‌های توپچی در تشکیل کندک‌های زرهدار شامل گردیدند. از سال ۱۹۸۱م اردوی چهل مواضع آتشی را که از ۱۵ تا ۲۰ کیلومتر از یکدیگر فاصله داشتند، ایجاد نمود. نیروی آتشی توپچی تا اندازه‌یی در رفع کاستی احضارات قطعات و حفظ کنترول بر محل معینی کمک نموده بود. در سال ۱۹۸۳م گروپ‌های کوچک توپچی ایجاد گردید که توانایی وارد آوردن ضربات موثر متقابل را در همیاری با قطعات پیاده و زرهی دارا بود. سیستم مراکز توپچی (آتشی) در سال‌های ۱۹۸۳ - ۱۹۸۴م موثریت استفاده از قطعات توپچی را ارتقا داد.

از اواسط سال ۱۹۸۶م قطعات توپچی به صورت گسترده‌تری مورد استفاده قرار گرفت و هدف از آن را تعویض حمایهٔ محدود هوایی که توسط هلیکوپترها انجام می‌یافت با توپچی تشکیل می‌داد. اهمیت توپچی به مثابهٔ وسیلهٔ مستقیم حمایهٔ قوماندان که عملیات تکتیکی را رهبری می‌کرد، به سرعت بالا رفت. با آتشباری توپچی

عملیات آغاز می‌گردید و در جریان عملیات، آتشباری توپچی به منظور حمایت قطعات نیز ادامه می‌داشت. آتشباري توپچی به منظور تحدید فعالیت‌ها و تحرک مجاهدین نیز صورت می‌گرفت. آتشباری کوتاه مدت توپچی، عملیات نیروهای دیسانت هوایی را نیز ممکن می‌ساخت. قسمت عمدهٔ آتشباری توپچی نیروهای شوروی و همچنان افغانی بر هدف مشخصی صورت نمی‌گرفت. هدفگیری به اساس محاسبه از روی نقشه و یا اطلاعات کشف هوایی انجام می‌یافت.

اقداماتی به منظور ارتقای احضارات محاربوی در کوه‌ها نیز روی دست گرفته شد. یکی از این اقدامات را تجهیز قطعات و جزوتام‌ها با وسایط جدید و نیرومندتر تشکیل می‌داد؛ اما موثریت آتشباری در کوه‌ها کماکان ضعیف باقیماند. بسیاری از محلات استحکامی دشمن شامل «ساحهٔ جامد» می‌گردید و آتشباری بر آن سودی نداشت. در چنین حالات هاوان‌ها و خمپاره‌اندازها نسبت به سایر اسلحهٔ صحرایی بهتر فعالیت می‌کردند، زیرا از زاویهٔ دقیق انداخت برخوردار بودند. در کوه‌ها بر مشکلات تخنیکی نیز افزوده می‌گشت. برخلاف معمول، انتخاب مواضع آتشی غیر ممکن بود. وسایط باید در جاهای خطرناکی تعبیه می‌گردیدند که مستلزم احضارات بلند می‌بود. بعضی اوقات زوایهٔ انداخت هر یک از سلاح‌ها باید تصحیح می‌گردید. علاوه بر آن جزوتام‌های انداخت صرف در سرک‌ها می‌توانستند حرکت نمایند.

آتشباری غیرمتمرکز و بدون استفاده از اجزای سیستم رهبری کننده صورت می‌گرفت. معمولاً وسایط توپچی در زمین ستر و اخفا نمی‌گردید. از آنجایی که مجاهدین فاقد توپچی بودند، بیمی از آتشباری متقابل احساس نمی‌گردید. اگر انداخت توپچی خسارات قابل ملاحظه‌یی بر مجاهدین وارد نمی‌کرد، نمی‌توان آن را ناشی از

موجودیت مناطق مسکونی و یا اهالی ملکی در آن نزدیکی‌ها دانست. برای آتشباری گسترده و بلاوقفه بر محلات مجاهدین از دستگاه‌های چند میلهٔ ریاکتیفی استفاده به عمل می‌آمد. به این ترتیب صدها روستا تخلیه گردید. هزارها ماین ضد پرسونل کارگذاری گردید[۱]. در اواخر جنگ از راکت‌های «سکاد- ب» به عوض وسایط عادی توپچی استفاده صورت می‌گرفت. دستگاه‌های پرتاب سکاد در حوالی کابل و مزارشریف موقعیت داشتند. این راکت‌ها با داشتن فاصلهٔ انداخت تا ۳۰۰کیلومتر، خیلی خطرناک بودند.

لوژستیک

در این جنگ که بیشتر در مناطق غیرقابل عبور جریان داشت، برای حمل و نقل مواد مختلف، احضارات فوق العاده‌یی لازمی بود. تنها ساختار و سازماندهی فعالیت‌های انتقالاتی یگانه موضوع مورد بحث را تشکیل نمی‌داد، بلکه تامین ضروریات شخصی کارمندان نظامی از لحاظ مواد و مهمات در افغانستان نیز دچار محدودیت هایی بود. در آغاز جنگ مشاورین نظامی و کارشناسان تخنیکی در بخش‌های جنگی و لوژستیکی در افغانستان حضور داشتند. اکمال اردوی چهل بر عهدهٔ حوزهٔ نظامی ترکستان گذاشته شده بود. از سال ۱۹۸۰م پایگاه‌های شوروی‌ها در افغانستان با در نظر داشت اقامت طولانی اساسگذاری گردید. تدریجاً نقاط ضعف برطرف گردیده و ساختار جدید تهیه و اکمال طرح ریزی گردید. تا این زمان اکمال قطعات به اساس نورم‌های زمان صلح پی ریزی شده بود. برای فعالیت

۱- از توپچی برای کارگذاری ماین‌ها از فاصلهٔ دور نیز استفاده صورت می‌گرفت. افغانستان برای توپچی به یک پولیگون مبدل گردیده بود که در آن سه نوع جدید این اسلحه مورد امتحان قرار گرفت.

در شرایط جنگی آمادگی‌یی وجود نداشت و این امر مشکلات محسوسی را به بار می‌آورد. برای رفع این کاستی مجبوراً قطعات زیادی را برای اجرای وظایف غیرجنگی به کار می‌گرفتند. عدم موجودیت راه آهن، آمادگی ناقص قطعات لوژستیکی برای فعالیت در کوه‌ها و دشت‌ها، تغییر درجهٔ حرارت، کیفیت جاده‌ها از شمار دشواریی‌های بودند که باید بر طرف می‌گردیدند. شرایط جنگی عامل دیگری بود که بر مشکلات ناشی از شرایط تخنیکی، جغرافیایی و اقلیمی افزوده گشته بود. در مورد اکمال مواد و همچنان خدمات صحی اطلاعات مقایسوی در دست است. در شرایط جنگی قطعات صرف زمانی می‌توانند موفقانه عمل نمایند که اکمالات شان نیز در همان سطحی باشد که تاکتیک، تیوری و پراتیک قرار دارد. در افغانستان نیز مورال کارمندان نظامی شدیداً با کیفیت اکمال مواد پیوند داشت.

ساختار تهیه و تدارکات

در جریان مرحلهٔ اول جنگ قطعات شوروی در روستاها و محلات مسکونی جابجا نگردیده بودند. ایجاد و راه اندازی ساختار لوژستیکی نیروی زیادی را به مصرف می‌رسانید. در آخر سال ۱۹۸۰م قطعات از خیمه‌ها به عمارات مستحکم نقل مکان نمودند. در سال‌های ۱۹۸۰ - ۱۹۸۲م مراکز ترمیماتی سیار، ابتدا در خیمه‌ها و جاهای موقتی و بعدها در محلات ثابت ایجاد گردید. کیفیت کار پیوسته بالا می‌رفت. صرف در سال ۱۹۸۵م بود که با استفاده از ساختار صنعتی افغانی، ایجاد مراکز ترمیماتی دایماً فعال ممکن گردید. کندک‌های ساختمانی (مهندسی) شوروی به ساختن سرک‌ها، عمارات و گدام‌ها دست یازیدند. در شمال کشور، در نزدیکی حیرتان ایستگاه راه آهن موقعیت داشت که از یکطرف صدور مواد معدنی و از جانب دیگر

ورود مهمات جنگی را سهولت می‌بخشید. در ایجاد چنین ساختار هزاران نفر از کارمندان ملکی اتحاد شوروی حصه گرفتند. صرف برای ارایهٔ خدمات لوژستیکی سالانه ۳۰ تا ۴۵ هزار پرواز طیارات صورت می‌گرفت. یکی از مهمترین مراکز لوژستیکی را پلخمری که بین کابل و درهٔ سالنگ[1] موقعیت دارد، تشکیل می‌داد. لولهٔ انتقال نفت نیز از همین شهر می‌گذشت و افغانستان را با شوروی وصل می‌ساخت. مواد سوخت از همین شهر توسط طیارات و یا لاری‌ها (کامیون‌ها) به مستهلکین انتقال داده می‌شد. این تجهیزات لوژستیکی بارها و بارها مورد تهاجمات مجاهدین قرار می‌گرفت.

شرایط محیط ماحول و ساختار حمل و نقل آنقدر پیچیده بود که تمام مواد مورد ضرورت نظامی‌ها تحت فشار نیرومندی انتقال داده می‌شد که به خرابی سریع مواد متذکره منجر می‌گردید. به کیفیت کارهای ترمیماتی و تامین پرزه‌جات اضافی ضرورت بیشتری احساس می‌گردید. به خصوص قوای هوایی به ایجاد پایگاه‌ها در شرایط خوب ضرورت داشت، زیرا بسیاری از طیارات بمب‌افگن و شکاری از مراکزی در داخل اتحاد شوروی پرواز می‌کردند. پایگاه‌های هلیکوپتر به صورت غیر متمرکز در تمام کشور پراکنده بود.

هر غند دارای مرکز ترمیماتی مربوط به خود بود. چنین شیوه در درازمدت عدم کارآیی خود را نشان داد. ضرورت افتید تا به اکمال پرسونل تخنیکی و وسایل کمکی، ایجاد مراکز اضافی مختلف، طرح ریزی شیوه‌های تخلیه وسایط داغمه از کشور که آنهم وسایل دیگری را طلب می‌کرد، پرداخته شود. بزرگترین مشکل را تامین ارتباطات

۱- شهر پلخمری مرکز ولایت بغلان بوده که بین سالنگ و مزارشریف موقعیت دارد (مترجم).

تشکیل می‌داد. ترمیم‌طلبی بسیاری از دستگاه‌های مخابراتی، ضرورت ایجاد تغییرات در شیوهٔ ترمیم را به میان آورد. به تدریج شبکهٔ کاملی از مراکز ترمیماتی ایجاد گردید. در این جریان دو وضعیت پیچیده به وجود آمد. نخست تعویض پرسونل کهنه گی بود که در بسیاری از بخش‌ها سال دو بار صورت می‌گرفت. این امر تغییر و تبدیل دایمی افراد را در جریان حضور نظامی به وجود آورد. در نتیجهٔ چنین وضعیت ضرورت افتید تا پرسونل ترمیماتی و اکمالاتی در بست‌های شان باقی گذاشته شود، زیرا واقع شده بود که فرد تجربه یافته در بخش بخصوصی تبدیل می‌گردید و با رفتن او دانش و تجربهٔ بذست آمده نیز بار سفر می‌بست. دوم اینکه در بخش ترمیماتی ضابطان کارآزموده وجود نداشت. امکانات کار ترمیماتی در جریان جنگ خیلی محدود بود. به خصوص اکمال تخنیکی وسایط ثقیل نظامی دچار اشکالات بود که یکی از عوامل فراخوانی قطعات میکانیزه را تشکیل می‌داد. هدف پیشبرد امور خدماتی را تسهیل حضور قطعات در شرایط موجود تشکیل می‌داد. به همین منظور روزهای رخصتی نیز برای پرسونل در نظر گرفته شده بود که طی آن پرسونل می‌توانستند رخت خواب خود را بشویند یا بدوزند، تفریح و تجدید قوا نمایند.

انتقال مقدار قابل ملاحظهٔ مواد باید از طریق جاده‌ها صورت می‌گرفت که هشتاد فیصد از آنجمله باید توسط موترهای باربری و از طریق سرک‌های خراب منتقل می‌گردید. به طور اوسط هر روز تا ۲۸ قطار یعنی تقریباً ۵ هزار موتر به حرکت در می‌آمد. ظرفیت و تشکیل قطارها مختلف می‌بود. قطارهای بزرگ از ۱۰۰ تا ۳۰۰ موتر را شامل می‌شد که ۳۰٪ از آنجمله برای امور دفاعی توظیف می‌گردید. رفت و آمد قطارها وظیفهٔ سنگینی را تشکیل می‌داد. تامین امنیت شاهراه‌ها

مصارف زیادی را ایجاب می‌کرد و قطعات محاربوی برای انجام آن توظیف می‌شد. تا ۳۰٪ از قطعات مجاربوی وظیفهٔ تامین شاهراه‌ها و موسسات را بر عهده داشتند[۱]. سرک‌های کم عرض با پیچ و خم‌های زیاد و خطر حملهٔ مجاهدین، انتقالات را خطرناک ساخته بود. از آغاز ماه می، انتقالات با مشکلات جوی مواجه می‌گردید. بادهای نیرومند، گرد و خاک را براه انداخته و نه تنها مشکلات برای راننده به وجود می‌آورد، که حتی مانع دید او نیز می‌گردید. باران‌های تند، سرک‌ها را چنان گِل آلود می‌ساخت که مجبور به تخلیهٔ بار موتر می‌گردیدند. بسیاری سرک‌ها پر از سنگ و جغل بودند.

رانندهگان به حرکت در چنین سرک‌ها آشنایی نداشتند و همواره از چنین وضعیت شاکی بودند. وضعیت خراب سرک‌ها سرعت متوسط قطارها را به ۱۵ تا ۳۰کیلومتر در ساعت تنزیل داده و شرایط مناسبی را برای حملات و کمین‌گیری مجاهدین به وجود آورده بود. قطارهای متوسط ۳۰ تا ۵۰ موتر را شامل می‌شد. امنیت آن‌ها هم توسط پسته‌های ثابت شاهراه‌ها و هم توسط ۳ یا ۵ ماشین محاربوی یا دستگاه‌های زینت که قطار را همراهی می‌کردند، تامین می‌گردید. برای ارایهٔ خدمات تخنیکی در هر قطار موتر ترمیماتی «پَک - ۲۰۰» وجود می‌داشت که انواع مختلف پرزه‌های اضافی را حمل می‌نمود. به منظور جلوگیری از حملات غافلگیرانه پسته‌های ترصد در فاصلهٔ ۲ تا ۵ کیلومتر ایجاد گردیده بود که از صبح تا شام خط السیر قطارها را کنترول می‌کرد. اکثراً در جلو قطار موترهای ترصد استحکام حرکت می‌نمود تا با کشف ماین به خنثی آن بپردازد و بعد قطار تحت پوشش به حرکت در می‌آمد. نخست از همه تانک یا ماشین محاربوی حرکت

۱- برای تامین امنیت قوا هنگام خروج حتی ۴۶٪ قطعات توظیف گردید.

می‌کرد، در عقب آن اولین موتر و بعد تانک دومی. این پیشقراول قطار بود که بعد از آن مجموع قطار به حرکت آغاز می‌نمود. بسیاری از قطارها وسایل و لوازم استحکام را برای خنثی سازی ماین‌ها با خود حمل می‌کردند. معمولاً قطار شب‌ها حرکت نمی‌کرد. در چنین حالات روز بعد باز هم باید عملیهٔ ماین یابی تکرار می‌گردید. عبور از سرک سالنگ که ۳۰۰ کیلومتر طول دارد، ۵ - ۶ روز را در بر می‌گرفت. در صورتی که مجاهدین شدت عمل بیشتری به خرج می‌دادند، این فاصله در دو هفته طی می‌شد. مسوولیت حفظ قطار را قوماندان همان بخش سرک بر عهده داشت. در محلاتی که پسته‌های امنیتی وجود نداشت، ۷۰ - ۹۰ ماشین محاربوی و جزوتام‌های موتردار با قطار یکجا می‌گردید و هلیکوپترها برای تحت پوشش گرفتن قطار به پرواز در می‌آمد. در چنین حالات مسوولیت امنیت قطار را قوماندان و یا معاون جزوتامی بر عهده داشت که قطار را همراهی می‌کرد. یکی از وظایف مهم حفظ ارتباط مخابروَی بود. در این ارتباط کیفیت کیفیت و ترمیم وسایل مخابروی خیلی ضعیف ارزیابی می‌گردد.

قطعات انجنیری که وظیفهٔ ترمیم و فعال نگهداشتن پایپ لاین هایی را برعهده داشتند که از اتحاد شوروی به مراکز مهم اکمالاتی افغانستان مواد سوخت را انتقال می‌داد، اکثراً مورد تهاجم قرار می‌گرفتند. حملات مجاهدین نه تنها خود آن‌ها تهدید می‌کرد، بلکه این قطعات باید از حملات بر پایپ لاین‌ها و تخریب شان که اکثراً توسط فیر ماشیندارها صورت می‌گرفت، نیز باید جلوگیری می‌کردند. تهاجمات اکثراً شب هنگام و به شکل غافلگیرانه صورت می‌گرفت، به همین سبب حفظ پایپ لاین دشواری ویژه را به وجود آورده بود. مجاهدین که برای قطع اکمالات مواد سوخت، همواره بر پایپ لاین‌ها حمله می‌کردند، به مطالعهٔ تاکتیک شوروی‌ها می‌پرداختند. گزمه به

تنهایی حل مشکل نبود. استفاده از ماشین محاربوی هنگام گزمه نیز به تنهایی کافی نبود. از قوماندان‌های مسوؤل امنیت شاهراه‌ها همواره تقاضا صورت می‌گرفت تا تصامیم جدید اتخاذ نموده و در برابر مهاجمین کمین اخذ نمایند.

آبرسانی

یکی از مشکلات مهم را آبرسانی تشکیل می‌داد. مسئله تنها بر سر رسانیدن آب نبود، بلکه کیفیت و تقسیم درست آب نیز اهمیت خاصی داشت. کاستی‌هایی در قسمت نگهداری، تصفیه، انتقال و کنترول آب به چشم می‌خورد. این موضوع که برای یک نفر در یک روز چه مقدار آب اختصاص داده شود، بحث برانگیز شده بود. تحقیقات نشان داد که در هوای عادی یک نفر ۳/۵ کیلوگرام وزن خود را از دست می‌دهد. در هوای گرم این رقم به ۵ کیلوگرام و هنگام جنگ‌های شدید به ۶ کیلوگرام می‌رسید. در زمستان نیز، هنگامی که شدت سردی بیشتر می‌گردید، کاهش وزن تا ۵ درجه بالا می‌رفت. فیصلهٔ مورخ ۱۹۸۵م کمیسیون متخصصین در مورد اینکه برای هر نفر روزانه ۱۰ تا ۱۵ لیتر آب اختصاص داده شود، با در نظر داشت شرایط اقلیمی و صحی مورد بررسی مجدد قرار گرفت. با در نظر داشت تمام مصارف، منجمله استفادهٔ بهداشتی، رختشویی عساکر، طبخ صحرایی و غیره، برای مصرف شبانه روزی یک نفر ۵۰ لیتر آب در نظر گرفته شده بود. نظر به چگونگی استفاده، مصرف آب به چند کتگوری تقسیم شده بود، نخست: آب آشامیدنی که پخت و پز و تنظیف شخص را نیز شامل می‌شد. دو: آب برای رختشویی و تنظیف محل و سوم آب برای مقاصد تخنیکی، مثل سرد سازی انجن.

تأمین آب آشامیدنی یکی از مشکلات اساسی را تشکیل می‌داد. ابتدا آن را از دریا، جوی‌ها، منابع سر باز و آبشارها می‌گرفتند که

دشواری هایی را به وجود می‌آورد. تعدد چشمه‌های طبیعی پراگنده و دوری شان از پایگاه‌های سربازان، کنترول و مراقبت آن‌ها را از نگاه بهداشتی کاملاً مشکل ساخته بود. آزمایش آب‌ها اکثراً موجودبت باکتری‌ها و میکروب‌ها را در چنین آب‌ها نشان می‌داد. استفاده از کلورین در آب احتمال مصاب به بیماری را تا سه - چهار مرتبه پایین می‌آورد. یکی از اقدامات بهداشتی را تجهیز تشناب‌ها و سیستم کانالیزاسیون تشکیل می‌داد. بزرگترین مشکل را در قسمت تامین آب به صورت منفردانه در شرایط جنگ، تصفیهٔ آن تشکیل می‌داد. برای چنین هدف تابلیت‌های «رودنیک» و «توریست M-2» ساخته شد. تنها در سال ۱۹۸۵م، تقریباً شش میلیون از این تابلیت‌ها و ۱/۵ هزار تصفیه کنندهٔ جیبی برای تصفیهٔ آب به مصرف رسید. تحقیقات نشان داد که نگرانی از مصاب شدن به بیماری‌های ساری در اثر استفادهٔ مسلسل و درست از این وسایل به شدت رو به کاهش نهاد. ساختار رفاهی شهرک‌های عسکری به سطح متوسط هم برابر نبوده و خیلی به آهستگی انکشاف می‌نمود. در سال ۱۹۸۰م برای ۵۴/۷٪ قطعات در شرایط جنگی آب تأمین می‌گردید. برای بعضی از قطعات مستقیماً از چشمه آب می‌آمد. کاستی آب، اردوی چهل را مجبور ساخت مناطقی را که به دست آورده بودند، تخلیه نمایند. بسیاری از قطعات به آب روان دسترسی نداشتند. نظامی‌ها نمی‌توانستند خود را شستشو دهند یا لباس‌ها و ظرف‌های خود را بشویند. روجایی‌ها به ندرت تبدیل می‌گردیدند. این عوامل خطر پیدایش بیماری را افزایش می‌داد. آب گرم حتی در بخش‌های بهداشتی به ندرت دستیاب می‌گردید. در سال ۱۹۸۴م بود که بسیاری از قرارگاه‌ها به دسترسی به مقدار کافی آب موفق گردیدند. کثافت منابع آبی ضرورت تلاش برای دستیابی به منابع جدیدتر آب را از عمق زیاد به وجود آورد. از سال ۱۹۸۴م از

بمبه‌های آب در چاه‌ها استفاده صورت گرفت. هنگام اعمار شهرک‌های عسکری شبکهٔ کانالیزاسیون در نظر گرفته نمی‌شد.

تأمین آب در صحنهٔ جنگ، نسبت به قرارگاه‌ها دشوارتر بود. نظر به اینکه انتقال آب و نگهداری آن در قطعه ممکن نبود، مجبوراً آب را از هلیکوپتر پرتاب می‌کردند. برای قطعاتی که در محلات بدون آب مصروف جنگ بودند، باید آب می‌رسانیدند. اکثراً به عوض هشت لیتر آب مورد ضرورت، صرف ۲ یا ۲/۵ لیتر آب به افراد می‌رسید که به کاهش آب وجود منجر گشته و تشنگی شدید را به وجود می‌آورد. بسته بندی‌های مطمئنی که یکبار مورد استفاده قرار گیرد، موجود نبود. نظر به محاسبهٔ پرسونل خدمات بهداشتی مصرف آب در شرایط جنگی به ۲۰ لیتر به فی نفر در شبانه روز رسید که ۹ لیتر آن برای آشامیدن به مصرف می‌رسید.

تغذیه و محمولهٔ شخصی

تغذیهٔ قطعات از نگاه کیفیت کافی و یکنواخت نبود. سبزیجات تازه و کچالو، روغن نباتی و گوشت تازه وجود نداشت. غذای پخته شده نیز امتیاز خاصی نداشت. وضعیت در بخش غذایی به نسبت پاک نبودن ظروف و مواد، عدم شرایط مناسب بهداشتی هنگام طبخ غذا و یک تعداد عوامل دیگر، خرابتر شده می‌رفت. نوعیت غذا با شرایط محیطی عیار نگردیده بود. کاهش دایمی در وزن از همین امر ناشی می‌گردید. مواردی از نرسیدن غذای کافی نیز دیده شده است. در مورد کیفیت و کمیت غذا چند دستگی وجود داشت، به هر اندازه قوهٔ رزمی قطعه بیشتر و به صحنهٔ جنگ نزدیکتر می‌بود، به همان اندازه کیفیت غذا بهتر می‌بود. این واقعیت که عسکر شوروی اکثراً داشته‌های نظامی خویش را با مواد غذایی تازه مبادله می‌کرد، نشاندهندهٔ نارضایتی عمومی از وضعیت غذایی است. از جانب دیگر

با اعمال قوه، از اهالی ملکی نیز مواد غذایی می‌دزدیدند. از آنجایی که بسیاری از قطعات در ارتفاع ۲ - ۴ هزار متر فعالیت می‌کردند، مشکل رسانیدن غذا به کوه‌ها که هر روز توسط هلیکوپتر ممکن نبود، به وجود آمد. مشکلاتی در قسمت رسانیدن مواد سوخت نیز وجود داشت. ایجاد ذخیره‌ها گام مناسبی به شمار می‌رفت، اما نگهداری آن مشکلات به بار می‌آورد.

محمولهٔ شخصی از لوازم زیادی تشکیل یافته و وزن آن زیاد بود که شکایات را به بار می‌آورد. پوشش زرهی سنگین بود و خریطه‌های خواب با داشتن هفت کیلوگرام وزن راحت نبودند. مهمات شخصی از ۴۰ تا ۶۰ کیلوگرام وزن داشت. سنگینی محموله و فشار به کاهش روزانهٔ وزن تا ۸ کیلوگرام منجر می‌گردید. زیر حرارت تا ۵۰ درجهٔ سانتیگراد باید پرتلهٔ آب و بیلچه و بکس کوچک را در کمربند آویزان می‌نمودند که به کندی در حرکت می‌انجامید. اضافه بر آن سلاح شخصی، ۴ تا ۶ دانه نارنجک و همچنان مهمات و مواد غذایی برای ۲ تا ۳ روز نیز حمل می‌گردید. بعضی اوقات عساکر هاوان‌های ۸۲ میلیمتری و ماین‌ها را نیز باید با خود انتقال می‌دادند. کیفیت بسته بندی و قبل از همه بوت‌ها شکایات بیشتر و بیشتری را سبب می‌گردید. عینک‌های آفتابی برای کار در شرایط کوهستانی با ارتفاع بلند وجود نداشت.

خدمات صحی

فعالیت‌های عملی پرسونل صحی اردوی چهل هنگام جنگ در افغانستان، پیوسته مورد انتقاد قرار می‌گرفت. فعالیت کارمندان صحی دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد. نخست رسانیدن کمک عاجل در میدان جنگ. دوم ایجاد شرایط مناسب بهداشتی در قرارگاه‌ها و هم چنان میدان جنگ که به پیروزی در جنگ می توانست کمک نماید. به

تدابیر جلوگیری از بیماری‌ها (وقایه) اهمیت بیشتری داده می‌شد. وقایه نظر به عوامل خاص اقلیمی و توپوگرافیکی بیشتر از پیش توجه را به خود معطوف می‌داشت. دوران کوتاه تطابقت با محیط و همچنان تمایل دایمی برای به دست آوردن نتایج عالی در محیطی که آشنایی چندانی با آن وجود نداشت و همچنان در خطر بودن زنده گی نظامی‌ها، در برابر قوماندان‌ها و کارمندان صحی که می‌خواستند توانایی رزمی قطعات را حفظ نمایند، مشکلات زیادی را به وجود می‌آورد. از اواخر سال ۸۰م در بررسی‌های دانشمندان شوروی و روسی به خصوص فعالیت‌های کارمندان صحی به صورت آشکار و بیرحمانه‌یی با تجارب و فعالیت‌های کارمندان صحی کشورهای دیگر، به ویژه ایالات متحدهٔ امریکا و اسراییل مقایسه می‌گردید.

در طول جریان اشغال، اردوی چهل در برابر کاستی‌های تجهیزات بهداشتی که مشکلات زیادی را به بار آورده و منجر به تلفات در اثر گسترش بیماری‌های ساری و پیدایش شرایط نامطلوب بهداشتی می‌گردید، مبارزه می‌کرد. به گواهی اسناد رسمی، خدمات کافی صحی صرف پس از مرحلهٔ دوم جنگ تأمین گردید. دشواری‌های بیشتر هنگام ورود قوا و به زودی پس از آن به وقوع پیوست، یعنی از دسامبر ۱۹۷۹ تا جنوری ۱۹۸۰ و همچنان هنگام جنگ‌های شدید از بهار ۱۹۸۰ تا تابستان سال ۱۹۸۵م.

دشوارترین کار را وقایه از بیماری تشکیل می‌داد. بین آبرسانی و وضعیت صحی پیوند معینی وجود داشت. در سال‌های نخستین سیستم منظم آبرسانی وجود نداشت. کنترول بر تجهیزات تخنیکی - طبی نیز از جمله کارهای بهداشتی محسوب می‌شد. برخلاف، با افزایش سریع شدت جنگ‌ها از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶م، دقت در امور بهداشتی تضعیف و در نتیجه گسترش بیماری هایی را چون اسهال، حصبهٔ بطنی و غیره را

سبب گردید.

خدمات صحی ضمن پرداختن به مسایل بهداشتی، رسانیدن کمک‌های صحی حین جنگ را نیز شامل می‌گردید. در آغاز جنگ‌ها شبکهٔ صحی اردوی چهل کامل نبود و کیفیت مورد نظر خدمات صحی به دست نمی‌آمد. حین طرحریزی خدمات صحی، عامل جغرافیایی طور لازم مدنظر گرفته نشده بود. وضعیت سرک‌ها، انتقال به موقع زخمی‌ها را به دشواری مواجه ساخته بود. در جریان مرحله اول جنگ بسیاری از دکتوران نسبت نداشتن تجربهٔ کافی دچار اشتباهات می‌گردیدند. در جریان موجودیت قطعات شوروی در افغانستان تعداد اوسط زخمی‌ها و کشته شده‌ها در اثر نارسایی کمک‌های صحی به ده فیصد می‌رسید. بسیاری از واقعات مرگ و میر را در اثر نرسیدن کمک‌های عاجل پس از زخمی شدن و یا عدم کفایت کمک‌های مذکور ذکر می‌کنند. تا سال ۱۹۸۵م تیم‌های ویژهٔ جراحی وجود نداشت و کمک‌های عاجل توسط پرسونل عادی طبی صورت می‌گرفت. از سال ۱۹۸۶م، پرداختن به واقعات جراحات شدید ناشی از انفجار ماین‌ها و یا فیر سلاح گرم به عهدهٔ گروپ‌های آموزش دیدهٔ جراحی گذاشته شد که می‌توانستند کمک‌های عاجل صحی را طور لازم ارایه دهند.

نتیجه‌گیری

خدمات لوژستیکی در حالت طبیعی خود قرار داشت، اما رسانیدن مواد کافی و به موقع به اضافه‌تر از ۱۰۰ هزار نفر دشواری هایی را سبب می‌گردید. بزرگترین مانع را صعب العبور بودن محل، وضعیت جوی، وضعیت سرک‌ها و عدم موجودیت ذخیره‌گاه‌ها و مراکز ترمیماتی تشکیل می‌داد. در اثر مصروفیت قسمت بیشتر قطعات به وظایف لوژستیکی، فقط سوم حصهٔ کل قطعات می‌توانست در

جنگ‌ها حصه گیرد. اگر مسکو قطعات بیشتری به افغانستان اعزام می‌داشت، باعث ایجاد دشواری‌هاي بزرگتری در امور لوژستیکی می‌گردید. موثریت قطعات در نهایت به موجودیت مقدار آب ارتباط می‌گرفت. اردوی چهل به موانعی بر می‌خورد که طبیعت بر سر راهش گذاشته بود.

خدمات تاميناتی و لوژستیکی در جریان جنگ ماین‌ها خیلی محدود می‌گردد. مسکو در این اندیشه بود که چگونه می‌تواند به انتقال مطمئنتر اموال بپردازد و به این نتیجه رسید که با ایجاد و استفاده از قطعات پایپ لاین، موارد انتقال اموال را از طریق سرک کاهش دهد. پایپ لاین‌ها افغانستان را مستقیماً با شوروی پیوند می‌داد، اما استفاده از آن خیلی محدود و مصارف زیاد را برای حفاظت ایجاب می‌کرد. حرکت کاروان‌ها (قطار) به کمک کشف و فعالیت‌های ضد تخریبی، زمینهٔ آن را برابر ساخت تا تشکلات لوژستیکی به اجرای وظایف ضروری خود بپردازند. قوماندان قطعات انجنیری در سال ۱۹۸۷م خاطر نشان ساخت که هیچ یک از عملیات بدون شرکت قطعات پیشرو استحکام نباید صورت گیرد. آن‌ها باید قطعات محارب را در جریان و بعد از انجام عملیات با پاک کاری ماین‌ها یاری رسانیده و سرک‌ها را برای عبور قطعات آماده می‌ساختند.

در سال ۱۹۸۸م امکانات انتقال اموال و مواد از اتحاد شوروی به افغانستان کاهش یافت. اموال در بندر حیرتان واقع در سرحد افغان - شوروی انبار گردیده بود. نیروی کافی ترانسپورتی برای انتقال این اموال به کابل وجود نداشت. در گزارش وزارت خارجه و وزارت دفاع شوروی که در نوامبر سال ۱۹۸۸م ارایه گردید، علت آن را موجودیت نارسایی در شیوهٔ مدیریت مسوولین افغانی وانمود ساخته بودند. گذشته از موجودیت چنین عوامل عینی، فعالیت مجاهدین نیز در این مورد بی تاثیر نبود.

۶. درس هایی از استفادهٔ تخنیک نظامی

مطابق به آمار رسمی، ضایعات (شوروی) را ۱۱۸ طیاره، ۳۳۳ هلیکوپتر، ۱۴۷ تانک، ۱۳۱۴ بیردیم و ۴۳۳ خمپاره انداز تشکیل می‌داد. تلفات موترهای مخابره و قومانده ۱۱۳۸، موترهای عادی ۵۱۰، موترهای باربری و تانک به ۱۱۳۶۹ عراده می‌رسید. این تلفات نه تنها ناشی از جنگ رخ بود، بلکه استهلاک بیش از حد نیز به از بین رفتن وسایط منجر می‌گردید. در حرارت بلند تا ۵۰ درجه سانتیگراد، فشار قوی هوا و در جریان بعضی از جنگ‌ها، بر وسایط فشار بزرگی وارد می‌آمد. در ارتفاعات ۳ هزار متر، فشار هوا تقریباً ۱/۵ مرتبه نسبت به شرایط عادی پایین‌تر می‌باشد. تا ۶۰٪ وسایط از فعالیت باز می‌ماند و در مصارف مواد سوخت تا ۱/۵ - ۲ چند بیشتر، ازدیاد به عمل می‌آمد. تانک *T-54* در مناطق کوهستانی عوض ۳/۵ لیتر، ۴/۵ - ۵/۹ لیتر تیل در یک کیلومتر به مصرف می‌رسانید. مصرف زیاد مواد سوخت مستلزم تامینات تخنیکی بیشتری نیز بود. توانایی فعالیت وسایط در مجموع مثبت ارزیابی می‌گردد. فعال نگهداشتن وسایط و اجرای خدمات تخنیکی از اهمیت خاصی برخوردار بود. در مناطق کوهستانی و صحرا این فعالیت‌ها اهمیت بیشتری را کسب می‌کرد. در پهلوی مشکل تغییر هوا؛ گرد و خاک و همچنان ریگ‌ها، دشواری‌های دیگری را به وجود می‌آوردند. امتحان و پاک کاری فلترها باید هر روزه صورت می‌گرفت. اگر یک توتهٔ کوچک ریگ و خاک سرک در گریس یا مبلایل مخلوط می‌گردید، عمر انجن را تقلیل می‌داد. وسایط قطعات دیسانت هوایی زودتر استهلاک می‌گردید. وسایط چاین دار و تایر دار با برک‌های قوی مجهز بودند که مصرف زیاد وایکم برک و انتی فریز را سبب می‌گردید.

در استفاده از اسلحه نیز تغییراتی به عمل آمد. در زمان برژنیف، شوروی‌ها از اسلحهٔ مدرن استفاده نمی‌کردند. مجاهدین نیز سلاح خیلی کهنه را به کار می‌گرفتند. هنگام حکمروایی گورباچف بود که شوروی‌ها تخنیک جنگی مدرن را مورد استفاده قرار دادند که علت آن را کسب تجربه و انکشاف جنگ در هر دو جانب تشکیل می‌داد. در جریان جنگ کاستی‌هایی به ملاحظه می‌رسید که صرفاً زاییده عدم آشنایی با محیط نبود. وسایط جنگی‌یی چون تانک‌ها، بیردیم‌ها و وسایط توپچی از مانور خیلی اندک در جریان جنگ برخوردار بودند و موثریت خود را نشان داده نمی‌توانستند.

توجه اساسی به اقدامات خدماتی متمرکز شده بود. برای مطالعهٔ ارقام تخنیکی، استفاده از اسلحه و انکشاف آن بسیاری از افراد مسوول و همچنان انجنیران بلند پایه انواع مختلف وسایط زرهی از افغانستان دیدن نمودند. در برابر متخصصین قبل از همه این موضوع قرار داشت که در صورت برخورد با ماین و انفجار آن، چگونه امنیت افراد را تامین نمایند. نوآوری هایی که صورت می‌گرفت، توسط نیروهای خودی در ساحهٔ عمل تطبیق و وسایط جدیدتری به افغانستان ارسال می‌گردید. کارشناسان طیاره و تجهیزات نیز خود را با وضعیت محل آشنا می‌ساختند. وزارت دفاع در مسکو در هر ماه به بررسی نتایج استفاده از سیستم اسلحه می‌پرداخت که همواره منظور از آن ارتقای هر چه بیشتر موثریت سلاح مختلف بود.

۷. بررسی عمومی کسب تجربه در فضای جنگی

شوروی‌ها قبل از همه در ساحهٔ تخنیکی و تکتیکی تجربه‌هایی کسب می‌کردند. پیشرفت‌های جدیدی در ساحهٔ تجهیزات قوا و استفاده از آن صورت می‌گرفت که در نتیجه به تغییر تکتیک منجر

می‌گردید. پس از چندین جنگ که تلفات زیادی را به دنبال داشت، مجاهدین از سال ۱۹۸۰م به بعد به جنگ پارتیزانی رو آوردند. برخورد تخنیکی با قضایا به نوبه خود تغییرات جدی‌یی را در صحنهٔ جنگ به دنبال داشت و خیلی دیر به وقوع پیوست. دو سال از جنگ گذشته بود که از بهتر شدن اسلحهٔ دستی که مجاهدین از آن استفاده می‌کردند، اطلاع حاصل گردید. تقریباً بعد از چهار سال جنگ بود که اسلحهٔ جدید به شکل جمعی و زیاد و اسلحهٔ مدرن و جدید مثل استینگر بعد از شش سال جنگ به دست مجاهدین رسید. جریان درک اوضاع در موضوع به سرعت به پیش می‌رفت. آنچه که مربوط به بروز تغییرات در قوای حکومتی یا در نظر داشت نوسانات سیاسی، منجمله به قدرت رسیدن «خلق» و «پرچم» می‌شود، این است که این تغییرات هر چه بیشتر سریعتر و دارای ابعاد گسترده می‌گردید. در اینجا هم پس از گذشت شش سال جنگ بود که قوای حکومتی، در زمان نجیب‌الله، توانست به آن سطحی برسد که مستقلانه عمل نماید.

در بین اهالی دو جریان موازی به مشاهده می‌رسید. از یک طرف به تناسب کسب تجربه، احضارات قوای شوروی بیشتر شده می‌رفت که به موثریت بیشتر آن‌ها و در نتیجه کاهش تلفات بین اهالی ملکی منجر می‌گردید. از جانب دیگر موقف اهالی نیز تغییر خورد. اگر چه هنگام ورود قوای شوروی بعضی از افراد به امید آنکه آنان ثبات را با خود می‌آورند، با شوروی‌ها برخورد دوستانه داشتند، اما این رویه به زودی تغییر یافت. درک این موضوع که اهالی ملکی چه وقت و در کدام مناطق چه رویه‌یی - دوستانه یا خصمانه - را در پیش خواهند گرفت، غیر ممکن شده بود. موازی با این جریانات، وقایع دیگری نیز رخ می‌داد که حس اعتماد به خود را در بین قوای شوروی از بین می‌برد.

اگر چه قطعات شوروی به سرعت واقعیت‌های محیطی را درک می‌کردند، اما نتوانستند بر نیروهای مخالفین فایق آیند. مخالفین از امکانات تجدید فوری قوا و سازماندهی سریع عملیات جدید جنگی برخوردار بودند. کادرهای احتیاطی مجاهدین در کمپ‌های مهاجرین پاکستان به سر می‌بردند. برخلاف انتظار آمدن قوای شوروی به ختم مقاومت مسلحانه نیانجامید. به زودی ثابت شد که نقش و امکانات قطعات شوروی در افغانستان باید مورد ارزیابی دو باره قرار گیرد. در مجموع مجاهدین افغان، جنگی را که شوروی‌ها به پیش می‌بردند. یک جنگ «کتابی» توصیف می‌کردند و این پندار اکثراً بی اساس هم نبود. اطلاعات کشف و استخبارات به طور کافی موثریت نداشتند و مغایر واقعیت بودند. ابتکار عمل نیز وجود نداشت.

جریان عمیات جنگی در افغانستان، سطح موثریت اردوی چهل شوروی را در ابعاد مختلف منجمله تامینات لوژستیکی، استفاده از تخنیک و پیشبرد عملیات جنگی به نمایش گذاشت. توانایی اندک اردوی چهل نهایتاً این چانس را برای مجاهدین به وجود آورده بود که با استفاده از اسلحهٔ کهنه در برابر متجاوز ایستادگی نمایند. گذشتهٔ تاریخی شکست ناپذیری افغانستان را نشان داده بود و این بار مجدداً این امر به اثبات می‌رسید. احضارات ناکافی قوای شوروی هنگام تجاوز، باعث آن گردیده تا آن‌ها در جریان سال‌های بعدی مداوماً به کسب تجربه اشتغال داشته باشند. و این امر در تمام ساحات نظامی صادق بود. درک اوضاع حقیقی در بین مجاهدین نیز به صورت فزاینده جریان داشت و آن‌ها با موفقیت خود را با شرایط جدید وفق می‌دادند. در اثر حمایهٔ ضعیف قوای حکومتی افغانی، قطعات شوروی بار اساسی جنگ را بر دوش می‌کشیدند. این امر مخالفت هایی را بین قوماندان قطعات و جزوتام‌ها تا سطح قوماندانی اردوی چهل به

وجود می‌آورد. این وضعیت خلاف اصول پرنسیپ «کمک‌های برادرانه» بود. کرملین تلاش داشت به هر قیمت ممکنه رژیم مورد نظر خود را در افغانستان زنده نگهدارد. اعضای بیروی سیاسی می‌دانستند که اساساتی برای بقای دایمی حزب دموکراتیک خلق در قدرت، آن طور که مسکو می‌خواهد وجود ندارد. به همین جهت آن‌ها کارمل را با نجیب تعویض و مشی مصالحهٔ ملی را براه انداختند. این گام همچنان این امکان را به وجود آورد تا کم کم از وظایف جنگی خود بکاهند. اما حتی بعد از خروج قطعات، الی فروپاشی اتحاد شوروی ارایهٔ «کمک‌های برادرانه» به شکل مشوره و ارسال اسلحه ادامه داشت. به این ترتیب «کمک برادرانه» تا لحظهٔ فروپاشی ایدیولوژیکی، به موجودیت خود ادامه می‌داد.

بخش پنجم

آیا مسکو درس اندوخت؟

فصل دهم

جنگ در افغانستان و چیچین

از رخدادهای افغانستان می‌توان برای مطالعهٔ سیر جنگ در سطح اپراتیفی و تاکتیکی آن منحیث نمونه‌یی استفاده نمود. این رخدادها تکامل جنگ را به مرحلهٔ جدید پیشبرد جنگ (جنگ پارتیزانی) به نمایش گذاشته و برای بررسی مناقشاتی، مثل آنچه که در سال‌های ۹۰م در ساحهٔ اتحاد شوروی اسبق (چیچین، تاجکستان و غیره) به وقوع پیوست، موثر می‌باشد. نتایج به دست آمده از این تحلیل می‌تواند در اخذ تصامیم سیاسی مفید ثابت گردد. همچنان می‌توان پیوند بین نظامیان و سطح عالی رهبری سیاسی را نیز مطالعه نمود. دقیقاً به همین ترتیب می‌توان تاثیر جنگ را بر جامعهٔ شوروی، منحیث عنصری در فروپاشی آن کشور آشکار ساخت. در نتیجهٔ تغییراتی که در سال‌های هشتاد میلادی به وجود آمد، می‌توان عقبگرد سیاسی اتحاد شوروی در ارتباط با مسایل سیاسی و نظامی در افغانستان را در تمام مراحل آن (از برژنیف تا میخاییل گورباچف) مورد بررسی قرار داد. گذشته از آن در پرتو همین بررسی می‌توان مناسبات متقابل بین دولت‌ها را نیز زیر مطالعه گرفت. در پهلوی عملیات بلاانقطاع نظامی، از اقدامات دیگری، منجمله دخالت نظامی به منظور استقرار ثبات سیاسی و یا حمایهٔ رژیم از خارج کشور نیز سخن در میان می‌آید.

تصورات در مورد امکانات سنتی جنگی، در افغانستان کاملا دگرگون گشت. ستردرستیز با در نظر گرفتن اصطلاح کلاسیک جنگ، نظامیان را مطابق به شیوه‌های یکنواخت و سنتی مناقشات تدریس می‌نمود. امروز بیشتر از هر زمان دیگر، دولت‌ها و اردوهای مختلفی با این مسئله روبرو هستند. جنگ در افغانستان با در نظر داشت تغییرات سریع تکنالوژی و تجمع مسایل، نمونه‌یی گشت برای مناقشات بزرگ معاصر که در آن فاتح و مغلوبی دیگر وجود ندارد. اگر مناقشات دیگری (چون یوگوسلاویای سابق و قفقاز) را در نظر بگیریم، این تحلیل کاملاً مفهوم دیگری کسب می‌نماید.

۱. علل مناقشات نظامی

قفقاز شمالی کلاً یک منطقهٔ بحرانی‌یی به شمار می‌آید، به خصوص از دیدگاه تمامیت ارضی فدراتیف روسیه. گذشته از آن به خاطر موجودیت منازعات درونی در داخل هر جمهوریت و هم بین جمهوریت‌های مختلف نیز این منطقه دچار آشوب بوده است. این منازعات از ژرفنای قابل ملاحظه‌یی برخوردار می‌باشند. چاشنی جنبش‌های توحیدگرانه را که از بیرون مرزها فوران می‌زد، داعیهٔ آزادی جمهوریت خود مختار ابخازیا تشکیل می‌داد که در ترکیب دولت همجوار گرجستان قرار داشت. هدف این جنبش‌ها را تبدیل قفقاز به یک واحد سیاسی در برابر فدراتیف روسیه بر اساس مشترکات تاریخی، فرهنگی و مذهبی تشکیل می‌دهد. اما منازعهٔ اسیتین و اینگوشیا بر قضیهٔ چیچین سایه افگنده بود.

یکی از ویژگیهای مهم را در اوضاع در قفقاز شمالی، تعدد نژادها تشکیل می‌دهد. مرزهای داخلی این منطقه که پنج میلیون نفوس دارد و هشتاد فیصد آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، در جریان چند دههٔ

گذشته بیشتر از سی بار دچار تغییرات گشته است. کوشش‌ها برای استقرار جمهوریت‌های آزاد، خود مختار و حوزه‌ها و تشکیل دولت‌ها بدون در نظر داشت عوامل تاریخی، به خصوص در زمان حکمروایی ستالین و همچنان بیجا سازی و یکجا ساختن جبری نژادهای مختلف علل اساسی منازعات و ناآرامی‌های امروزی را تشکیل می‌دهد. در ۳۵۵۱۰۰ کیلومتر مربع، یعنی در ۲/۱ فیصد ساحه این منطقه هفتاد قوم مختلف زنده‌گی می‌نمایند.

منازعه بین فدراتیف روسیه و چیچین ظاهراً از لحظهٔ فروپاشی اتحاد شوروی آغاز یافت، اما در حقیقت از زمان اشغال قفقاز شمالی توسط امپراتوری روسیه در قرن ۱۹ این منازعه وجود داشت. در نتیجهٔ تجاوز قوای مسلح روسیه به چیچن و بمبارد گروزنی پایتخت آن، این منازعه به یک جنگ خونین مبدل گردید که قبل از همه اهالی ملکی را خساره‌مند ساخت.

در قرن ۱۶ چیچنی‌ها که تحت فشار گرجستان عیسوی شده بودند، به اسلام رو آوردند. با افزایش خطر از جانب تزار از شمال، به اهمیت و نقش اسلام بیشتر از پیش افزوده می‌گشت. از سال ۱۸۳۲ الی ۱۸۵۹ میلادی مردم قفقاز شمالی تحت رهبری امام شمیل در برابر استقرار حاکمیت روس‌ها ایستادگی نمودند. از نیمهٔ دوم قرن هژده به بعد اهمیت قفقاز شمالی برای روسیه بیشتر گشت. در آن زمان روسیه از بحرانی که امپراطوری عثمانی بدان روبرو بود، برای به دست آوردن کریمیه استفاده می‌نمود. کاترین دوم به قفقاز شمالی حمله برد و در سال ۱۸۶۵م این منطقه به اشغال نظامی روسیه درآمد. چیچنی‌ها دست به مهاجرت زدند و از آن شمار یک تعداد به ترکیه رو آوردند. جنگ قفقاز در طول قرن نزده و حملات پارتیزانی حتی تا سال ۱۹۱۷م همچنان ادامه داشت. از سال ۱۹۲۸م، چیچنی‌ها از سیاست اختناق

استالین رنج می‌بردند تا اینکه در سال ۱۹۴۰م مجدداً دست به قیام زدند. حکومت قیام کنندگان امیدوار بود که آلمان استقلال قفقاز را به رسمیت می‌شناسد. در سال ۱۹۴۴م، پس از ناکامی حملهٔ آلمان، بریا دست به کوچانیدن چیچنی‌ها به دیگر مناطق کوهستانی زد. استالین با متهم نمودن کوهستانی‌ها به همکاری با نازیست‌ها به تصفیهٔ حساب با آنان پرداخت و دستور داد که مناطق خود را تخلیه نمایند. چیچنی‌ها پس از اینکه در نیمهٔ سال‌هاي ۶۰م دو باره به مناطق خود برگشتند، ادعای ارضی خود را از سر گرفتند.

با فروپاشی اتحاد شوروی، روس‌های مقیم چیچن مورد تهدید و فشار قرار گرفتند. خروج متخصصین روسی، بحران اقتصادی قفقاز شمالی را شدیدتر ساخت. زاد و ولد در بین اهالی اصلی منطقه همچنان در سطح بلند باقیمانده بود که به آغاز معضله بر سر توزیع مواد اولیه منجر گشت. در نوامبر سال ۱۹۹۰م جوهر دادایف جنرال قوای هوایی اتحاد شوروی که آخرین وظیفه‌اش در استونیا بود، به رهبری کنگرهٔ سراسری ملت چیچن قرار گرفت. طرفداران دادایف در انتخابات پارلمانی پیروز گشتند و او به ریاست جمهوری دست یافت. مسکو انتخابات را ساختگی خواند، اما بدون توجه به آن چیچن در اول نوامبر سال ۱۹۹۱م آزادی خود را اعلام و در ۱۲ مارچ ۱۹۹۲م قانون اساسی خود را تصویب نمود. این قانون، توافقنامهٔ فدراتیف را با روسیه که مناسبات آن کشور را با مناطق خود مختار و سایر جمهوریت‌ها مطابق با اساسات جدید حقوقی تنظیم می‌کرد، به رسمیت نمی‌شناخت و بر استقلالیت، خارج از محدودهٔ فدراتیف روسیه پافشاری داشت. قبل از آغاز جنگ استونیا، لیتویا، ایران و ترکیه آزادی چیچن را به رسمیت شناختند. مسکو روی حفظ چیچن در ترکیب روسیه اصرار می‌نمود. اعلام یک جانبهٔ استقلال کشور نه تنها

به تشدید رویارویی با مسکو انجامید، بلکه جدایی بخش انگوشیا را نیز به بار آورد. تا قبل از سال ۱۹۹۱م این منطقه به نام جمهوریت خود مختار چیچن - انگوشیای شوروی نامیده می‌شد. بعد از آن دو واحد ملی به وجود آمد، یکی انگوشیا به شکل جمهوریت خود مختار و دیگر چیچن با مرزهای نامعلوم و تثبیت ناشده. همزمان فرار روس‌ها از چیچن بیشتر شد.

یلسین با اعلام وضعیت اضطراری به لشکرکشی بر چیچن پرداخت و دستور دستگیری دادایف را صادر نمود، اما پارلمان روسیه رئیس جمهور را وادار به بازگردانیدن قطعات نمود. در اواسط سال ۱۹۹۲م محاصرهٔ اقتصادی که توسط روسیه اعلام گردیده بود، اثرات خود را به نمایش می‌گذاشت. مخالفت داخلی با دادایف بیشتر می‌شد. بر منازعه‌یی که با روسیه در اثر اعلام استقلال به وجود آمده بود، منازعات داخلی بر سر حدود اختیارات دولتی دادایف افزوده شده بود. در سال ۱۹۹۳م پس از اینکه پارلمان تصمیم گرفت نظر خواهی‌یی (رفراندم) را در مورد شکل آتی حاکمیت راه اندازی نماید و دادایف طی فرمانی آن فیصله را ملغی قرار داد، مشکلات سیاسی در داخل کشور ادامه یافت. پیامدهای این مشکلات به شکل تظاهرات، اعتصابات و برخوردهای مسلحانه بین طرفداران و مخالفین دادایف تبارز نمود. پس از آنکه منطقه نادتیرچنی که خواهان آزادی بود، در ماه جون ۱۹۹۳م تصمیم به جدایی از چیچن گرفت، در ماه اگست تصادمات خونینی بین گروه‌های تشکیل شده در این منطقه و قوای حکومتی چیچن به میان آمد. علاوه بر آن انحلال پارلمان توسط دادایف، اکثریت مردم و همچنان مخالفین را که عمدتاً طرفدار روسیه بودند، به مقاومت واداشت. رهبران بسیاری از گروه‌ها که حداقل دوازده نفر از آنان خود دارای گروه‌های مسلح بودند، علیه رئیس

جمهور متحد گردیدند. برخوردهای مسلحانه آغاز یافت. چیچن در انتخابات پارلمانی روسیه که در دسامبر ۱۹۹۳م به راه افتید، شرکت نورزید. به تعقیب آن قطعات نظامی در حالی که انتخابات ریاست جمهوری و تقرر صدراعظم جدید را تقاضا می‌نمودند، دست به شورش زدند. ایگوروف وزیر امور سیاست ملی دستور برکناری دادایف را از مقامش صادر نمود[1]. افزایش تقابل و زورآوری، زمینه را برای مخالفین دادایف آماده ساخت تا هر چه بیشتر به جلب حمایه مادی به شمول تانک، توپخانه، هلیکوپتر و طیاره بپردازند. در سپتامبر ۱۹۹۴م اوضاع شکل جنگ داخلی را به خود گرفت.

در نوامبر سال ۱۹۹۴م جنگ تمام عیار آغاز گردید. مسکو پافشاری داشت که چیچن به منبع جنایات مبدل گردیده است. خبر داده شد که از یک کلاهبرداری گسترده در عالیترین سطح رهبری ظاهراً پیشگیری به عمل آمده است. بسیاری از جنایتکاران زیر تعقیب، در چیچن پنهان شده بودند. رهزنان مسلح به قطارها (ترن‌ها) حمله می‌بردند و حکومات محلی برای جلوگیری از چنین اقدامات هیچ کاری صورت نمی‌دادند. از جمله ۵۶۶ قطار آهن که در سال ۱۹۹۴م از چیچن عبور کرده بود، ۱۲۰ آن مورد حمله قرار گرفته بود. حکومت روسیه ادعا می‌کرد که در چیچن جنگ مذهبی و حتی قیام مردمی وجود جریان ندارد، بلکه گروپ‌های تجزیه‌طلبی که از قانون سرکشی می‌نمایند، دست به اقدامات تروریستی در آنجا زده‌اند.

نمی‌توان از تمایل چیچن برای خروج از ترکیب فدراتیف روسیه به عنوان یگانه علت جنگ سخن گفت. جنگ هنگامی شعله‌ور گردید که دادایف در برابر روسیه به سرکشی پرداخت. روسیه این سرکشی را با

۱- در متن چنین آمده است (تذکر مترجمین روسی).

فشار بیرحمانه‌یی پاسخ گفت. حکومت بدیلی نیز ایجاد گردید که با اسلحه تجهیز گردیده و وظیفه داشت با نیروهای رقیب بجنگد. از آنجایی که هنگام خروج قوای شوروی از چیچن در ۱۹۹۱ - ۱۹۹۲م، بزرگترین ذخایر اسلحه به دست خود دادایف افتاده بود، او امکانات پیشبرد چنین جنگی را در اختیار داشت. این ذخایر ۲۲۶ طیاره، ۴۲۴ تانک، ۳۶ بیردیم، ۲۹ پایه هاوان و خمپاره‌انداز و همچنان وسایط تخنیکی، منجمله مخابره را در بر می‌گرفت. عصری‌ترین نوع اسلحه را مافیا تهیه می‌کرد. یک تعداد از این نوع اسلحه از جمله اسلحه هایی بود که به غنیمت گرفته می‌شد و یک تعداد دیگر اسلحهٔ کاملاً جدید بود که تازه از فابریکه بیرون می‌آمد.

علت انکشاف اوضاع را به طوری که بالاخره به رویارویی نظامی با روسیه انجامید، می‌توان در تغییر برخورد حکومت روسیه و رئیس جمهور یلتسن با حل معضله و عادی سازی روابط بین چیچن و روسیه جستجو نمود.

۲. انگیزه‌ها و سیر جنگ

مسکو در برابر خود برقراری حاکمیت روسیه را در چیچن و برکناری رژیم دادایف را هدف قرار داده بود. شهرای وزیر امور سیاست ملی(۱) و جانشین او ایگوروف حل قضیه را از طریق سرنگونی دادایف تعقیب می‌کردند. انگیزه‌های جیواستراتیژیکی که در جریان جنگ چیچن توسط مسکو تعقیب می‌گردید، مختلف بود. نخست الگو قرار نگرفتن قضیه مطمح نظر بود. جدایی چیچن برای آن مناطق و محلاتی که نیز خواهان استقلالیت از مسکو بودند، مثال

۱- در متن چنین آمده است. در اصل شهرای رئیس کمیتهٔ دولتی فدراتیف روسیه در امور سیاست ملی بود. (تذکر مترجمین روسی).

خوبی به شمار می‌رفت. بیم آن می‌رفت که این مناطق نیز تصمیم به آزادی خواهی بگیرند. خروج از ترکیب روسیه، نقض تمامیت ارضی آن کشور به حساب می‌آید. هیچ یک از مناطق روسیه حق ندارد از ترکیب آن خارج شود. گذشته از آن تأمین منافع روس‌های مقیم چیچن نیز لازمی بود.

چیچن تا آن زمان از مرکز اداره می‌شد و اضافه بر آن این منطقه برای تامین ارتباطات ترانسپورتی برای مسکو از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است. مسکو می‌خواهد این منطقه را به حیث خط ترانزیتی حفظ نماید. این منطقه دهلیزی را به وجود آورده است که تا شبکه‌های ترانسپورتی قفقاز را با هم وصل می‌نماید. همچنان از طریق گروزنی لوله‌های نفت و گاز عبور می‌نماید. به این ترتیب مسئلهٔ ترانسپورت در کنار تهدید به تمامیت ارضی از انگیزه‌های خیلی مهم به شمار می‌رود. نقش نفت از اهمیت کمی برخوردار است، زیرا در استخراج آن از سال ۱۹۸۰م به بعد کاهش به عمل آمده و صرف یک فیصد از تولید نفت کل روسیه را تشکیل می‌دهد. به استخراج گاز طبیعی نیز نباید اهمیت زیادی قایل شد. با استفاده از تکنالوژی سال‌های ۹۰ تمام این ذخایر در طول ۱۵ سال استخراج می‌گردید.

اعزام قوای روسی به چیچن، بدون تردید بزرگترین اقدام نظامی در روسیه بود که پس از جنگ افغانستان و خروج اردوی چهل از آن کشور، انجام می‌یافت. یازدهم دسامبر سال ۱۹۹۴م لشکرکشی گستردهٔ روسیه بر چیچن آغاز یافت. ۴۰ هزار سرباز روانهٔ گروزنی[۱] گردید. به جای جنگ برق آسا و محو فوری مبارزین چیچن، چنانکه انتظار می‌رفت، جنگ دراز مدتی در گرفت که قربانی‌های بیشماری،

۱- گروزنی - پایتخت چیچن.

منجمله در بین اهالی ملکی بر جای گذاشت.

برای سرنگونی دادایف قول اردو، چندین فرقه، لوای‌ها و غندهای مختلط، قوای دیسانت هوایی حوزهٔ نظامی قفقاز شمالی و همچنان قطعات ویژه، قطعات لوژستیک، مخابره و رادیو الکترونیک توظیف گردیده بود. تصور می‌شد که گروپ‌های نظامی غیر قانونی دادایف در برابر نیروی قطعات فدرال قادر به ایستادگی نبوده و انهدام مبارزین چیچن بیشتر از ۱۰ - ۱۵ روز به درازا نخواهد کشید. اما مبارزات مسلحانه نیم سال به طول انجامید و نارضایتی هایی را در بین اهالی به وجود آورد. قضیه در ۱۹۹۵ - ۱۹۹۶م شکل حادی را به خود گرفت. جنگ‌ها بعد از قتل دادایف که در اپریل ۱۹۹۵م صورت گرفت و بجایش سلیم خان یندربییف نشست، نیز ادامه یافت. برخوردهای خونین بار دیگر در اگست ۱۹۹۶م شعله ور گردید و تا هنگامی که رئیس جمهور یلتسن، الکساندر لیبدوف را نمایندهٔ با صلاحیت در حل قضیهٔ چیچن تعیین نمود، ادامه یافت. در نیمهٔ دوم ماه اگست ۱۹۹۶م توافقنامه‌یی در مورد ختم عملیات جنگی به امضاء رسید. بعد از آن قطعات روسی چیچن را ترک گفتند.

قوای روسیه در این جنگ دو شکست را متحمل گردید. از یکطرف در جنگ درازمدتی گیر ماند و نمی‌توانست موفقیتی به دست بیاورد و از جانب دیگر نمی‌توانست وسایل اضافی از دولت به دست بیاورد. جنگ تقریباً دو ساله در حدود ۱۰۰ میلیارد خساره بر جای گذاشته بود. در تابستان ۱۹۹۶ رهبری مسکو نتوانسته بود از عهدهٔ جنگ بدر آید. اعلامیه‌هایی در مورد راه اندازی هجوم گسترده به نشر می‌رسید، در عین زمان مواردی از اطاعت ناپذیری و صدور دساتیر متناقض نیز به ملاحظه می‌رسید. دساتیری صادر می‌شد که دستور چند لحظه قبل را نقض می‌کرد. گفته می‌شود که حتی به دساتیر رئیس جمهور نیز

کسی توجه نداشت. در قسمت هماهنگی نیروهای وزارت داخله با وزارت دفاع نیز مشکلاتی بروز نمود. حرف اول را طبعاً قطعات وزارت داخله می‌زد، زیرا مسکو نمی‌خواست چنین تصوری را ایجاد نماید که گویا در چیچن جنگ روان است و روسیه قطعات اردو را به آن کشور اعزام نموده است. اما به هر حال از نظر به کارگیری قوا، نتیجه یکسان می‌بود. امروز، بیشتر در اثر تلاش‌های لیبیدوف، اوضاع در آنجا آرام شده است. قوای روسی چیچن را ترک گفته‌اند، اما مشکل هنوز وجود دارد.

۳. اصطلاح «کمک برادرانه» هنوز باقیست

جریان تصمیم‌گیری در مسکو در پیوند با بیروکراسی و ایدیالوژی

بین خروج قطعات شوروی از افغانستان و تجاوز به چیچن پنج سال فاصله است. در این مدت عدهٔ زیادی از جنگدیدگان افغانستان به مقامات بالایی در اردوی روسیه که در ماه می ۱۹۹۲م مجدداً تشکیل شده بود، دست یافتند[۱]. سوالاتی در مورد مقایسه اوضاع چیچن با افغانستان و همچنین اندوخته‌های نظامی روسیه با استفاده از تجارب افغانستان به میان می‌آید. از آنجایی که هنوز بررسی‌های واقعی از جنگ چیچن در دست نیست و نسبت اینکه قضیه حساسیت خود را تا به حال از دست نداده، اسنادی نیز تاکنون به نشر نرسیده است، صرف می‌توان به صورت سطحی مقایساتی به عمل آورد.

در چیچن، مثل جنگ افغانستان، قوای روسیه مجبور بود در شرایط غیر مطلوب دست به اقدامات بزند. مدت تعلیمات قطعات نیز

۱- از آنجمله، پ. گراچیف وزیر پیشین دفاع، بوریس گروموف معاون وزیر دفاع و بعد کارشناس ارشد نظامی وزارت خارجه و همچنان ای. نیکیتنکو معاون ادارهٔ علمی - نظامی ستر درستیز و عده زیاد دیگر(مولفین).

خیلی کوتاه بود. با وجود آنکه اوضاع در قفقاز شمالی از ماه‌ها قبل وخیم شده بود و به مشکل می‌شد با کمک قوای عادی امنیت را در آن منطقه تامین گرد، اولین اشاره در مورد به کارگیری قطعات نظامی در چیچن در ماه دسامبر به وزارت دفاع مواصلت نمود. نهم دسامبر ۱۹۹۴م رئیس جمهور فدراتیف روسیه امریهٔ «به کارگیری قطعات نظامی در ساحهٔ جمهوریت چیچن» را امضاء نمود. به اساس این امریه، در مدت کوتاهی گروپ عملیاتی سه وزارتخانه دفاع، امنیت و داخله تشکیل گردید که ریاست آن را وزارت دفاع فدراتیف روسیه بر عهده داشت. مسکو در ابتدا امیدوار بود قضیه را به کمک قطعات وزارت داخله و پولیس حل نمایند. اما در جریان دو سال حکومت دادایف و ایجاد قطعات نظامی توسط او، گروپ‌های نظامی چیچن توانسته بودند از توانایی خوب جنگی برخوردار شوند.

می‌توان ابهام در تعیین وظیفه را در ابتدای ماموریت که قوای روسیه در چیچن با آن مواجه گردیدند، با تجاوز در افغانستان مقایسه نمود. به عوض اعزام قطعات نخبه، افراد جوان و جلبی‌های تازه که تعلیمات خوب نظامی را ندیده بودند، به چیچن فرستاده شده بودند. پیلوتان ورزیده‌یی که تجربه کافی پرواز داشته باشند، نیز توظیف نگردیده بودند. اگر چه دادایف قبل از آغاز حملات زمینی، تمام طیارات ترانسپورتی و جنگی خود را از دست داد، اما عملیات قوای هوایی روسیه در چیچن همیشه سیستماتیک نبود.

در مجموع می‌توان گفت که روس‌ها در ارزیابی دشمن اشتباه کرده بودند. قطعات نظامی دادایف را خطر جدی به شمار نمی‌آوردند. چنین تصور می‌کردند که آن‌ها در اولین تصادمات از جنگ فرار نموده و به جنگ‌های پارتیزانی رو خواهند آورد. تفریق اهالی ملکی از

«باندیست[۱]»ها دشوارترین کار را تشکیل می‌داد. این «باندیست»ها مشکلاتی را که قطعات روسی با آن دچار بودند، به خوبی می‌دانستند. آن‌ها با تمام قوا تلاش داشتند خود را با اهالی ملکی گروزنی مخلوط سازند. روسیه جنگ تمام عیار را با استفاده از تخنیک ثقیل نظامی در قفقاز به پیش می‌برد. با در نظر داشت وقوع جنگ‌های پارتیزانی، موفقیت چنین شیوهٔ جنگی تردیدآمیز بود. مبارزین چیچن توانسته بودند از تجاوز قوای مهاجم استفاده تبلیغی نمایند. تا اندازه‌یی همچون افغانستان، از اصطلاح جهاد استفاده صورت میگرفت. در جریان جنگ‌های خیابانی قوای دادایف خسارات زیادی وارد می‌کردند. این خسارات به بهای هنگفتی تمام می‌شد و ادامه جنگ را ناگزیر می‌ساخت. چنین وضعیت رهبری قوای روسی را به مشکلات مواجه ساخته بود. جنرال نیکیتنکو در مصاحبه‌یی از اشتباهات بزرگ و اینکه عملیات رزمی به خوبی آماده نگردیده بودند، سخن گفت.

مسکو در چیچن از طرفداران خود که خواهان برقراری حاکمیت فدرالی روسیه بودند، حمایت می‌کرد. این حمایت علیرغم خواست کسانی که خود را مبارزین آزادی می‌خواندند، صورت می‌گرفت. در تفاوت با افغانستان، در اینجا برخوردهای واضح درون دولتی وجود داشت.

کشورهای خارج از معضلهٔ چیچین دوری می‌جستند. تلاش‌های دادایف برای جلب کمک‌ها از خارج به جایی نرسید. در آغاز سپتامبر ۱۹۹۴م او با در نظر داشت شدت جنگ داخلی، از جهان اسلام خواست تا با ارسال اسلحه به او کمک نمایند. مامورین مخفی افغانستان و

۱- مبارزین چیچن را روس‌ها «باندیست» می‌نامند. چنانکه در افغانستان نیز به مجاهدین «باندیست» و «اشرار» خطاب می‌کردند. (مترجم دری)

کشورهای عربی ظاهراً وعده نموده بودند تا جنگجویانی را به چیچن اعزام دارند، اما این «کمک برادرانه» صرف در حد حرف باقی ماند. از خارج حمایهٔ مادی نیز صورت نمی‌گرفت. با وجود آنکه امروز اوضاع در چیچن آرام است، اما معضله هنوز وجود دارد. جنگ چیچن را همچو دیگر منازعات مسلحانه یی که در کشورهای اسلامی ساحات شوروی سابق وجود دارد، باید در پیوند با هجوم اسلام سیاسی بررسی نمود. بنا بر آن در آینده نیز وقوع حوادث مسلحانه در این مناطق قابل پیش بینی می‌باشد.

در ارتباط با درک اوضاع در چیچن طرح این مسئله نیز مهم است که آیا سیاست روسیه در قبال آن کشور خصلت توسعه طلبانه یا دفاعی داشت و یا اینکه تامین تمامیت ارضی روسیه مطمح نظر بود. نمی‌توان گفت که در این مورد سیاست توسعه طلبانه در نظر بوده است. روسیه می‌خواست تمامیت ارضی خود را حفظ نماید و نگذارد چیچن برای دیگران همچو مثالی تبارز نماید. ممکن بود جمهوری فدراتیف روسیه مثل اتحاد شوروی بدون خونریزی فرو نپاشد، بلکه سرنوشتی مشابهٔ یوگوسلاویا را دچار شود. کرملین نمی‌توانست چیچن را از دست بدهد، زیرا حد اقل در تفاوت با افغانستان، در این مورد رقابت جهانی مطرح نبود، بلکه تمامیت ارضی آن کشور در اولویت قرار داشت.

اوضاع چیچن، چنانکه در افغانستان واقع شد، روسیه را در تنگنای جدی‌یی قرار داده بود. مقاومت مردم در برابر رژیم دادایف شدت می‌گرفت و کسی قادر نبود نظم اجتماعی را تامین نماید. چنانکه در سال ۱۹۷۹م واقع شد، مسکو روی یک تهاجم کوتاه مدت حساب می‌کرد که در حد یک عملیات پولیسی می‌بود و صرف توسط قوای وزارت داخله به پیروزی می‌رسید. آنچه که منجر به تجاوز گردید این

بود که یا نفوذ خود را بر چیچن حفظ کرد و یا اینکه تمامیت ارضی خود را از دست داد. در مورد افغانستان باید گفت که در آنجا نه تمامیت ارضی اتحاد شوروی، بلکه اصول ایدیالوژیکی‌یی مورد نظر بود که به هیچ وجه اجازه نمی‌داد کشوری از حیطهٔ نفوذ شوروی به دامن ایالات متحده امریکا بیافتد.

تجاوز مسکو به افغانستان و چیچن نتایج دلخواه سیاسی را به بار نیاورد. در هر دو مورد از مفاهیم ایدیالوژیکی و بیروکراتیکی برای نیل به مقاصد سیاسی استفاده صورت می‌گرفت. اما هم افغانستان و هم چیچن در برابر نیروی نظامی کرملین سر تسلیم فرود نیاوردند. مورد افغانستان عدم کارآیی مفاهیم بیروکراتیک را در تشکیل دولت به‌خوبی نشان داد و از این لحاظ برای بررسی اهمیت دارد. با وجود آن این مفاهیم با فروپاشی اتحاد شوروی از بین نرفته و هنوز هم وجود دارد. «کمک برادرانه» بر اساسات ایدیالوژیکی بنا یافته و تطبیق ایدیالوژی را با استفاده از وسایل قهرآمیز در بر داشت. بین تصورات ایدیالوژیکی و تطبیق آن‌ها هم در افغانستان و هم در چیچن تفاوت زیادی موجود بود. اتحاد شوروی آن زمان، افغانستان را از دست داد. بحران در چیچن و در قفقاز به ذغال زیر خاکستر می‌ماند. ولادیمیر ایلیچ لینن اشتباه کرده بود، فریدریک انگلس و کارل مارکس درست گفته بودند.

***

ضمایم

ضمیمهٔ شماره ۱

قوای مسلح اتحاد شوروی و ارسال اسلحه

۱. قوای مسلح (به اساس منابع شوروی و غرب)

زمان	اردوی افغانستان(تعداد)	اردوی شوروی (تعداد)	مشاورین شوروی	مجاهدین
۱۹۷۸، بعد از کودتای هفت ثور				در حدود هفتاد سازمان (مطبوعات شوروی)
پایان سال ۱۹۷۸			در حدود هفتصد نفر (میریت)	
آغاز سال ۱۷۹	۱۵۰۰۰۰ (میریمسکی) ۱۰۷۰۰۰(وزارت داخله روسیه) ۸۰۰۰۰(میریت) ۹۰۰۰۰(مک میکاییل)			
مارچ ۱۹۷۹			بیشتر از ۵۰۰ جنرال و افسر. احتمال داشت ۱۰۰ تا ۲۰۰ دیگر نیز اعزام گردد. (جلسه برژنیف و تره‌کی. ۲۰ مارچ	
مارچ ۱۹۷۹	بیشتر از ۱۰۰۰۰۰ در ده فرقه (استینوف در جلسه بیروی سیاسی)		در حدود ۵۵۰ مشاور نظامی. (استینوف در جلسه بیروی سیاسی)	
۴ اپریل ۱۹۷۹			۱۱۱۰ از مجموع ۱۹۰۰ مشاور خارجی (امین)	

زمان	اردوی افغانستان(تعداد)	اردوی شوروی (تعداد)	مشاورین شوروی	مجاهدین
می-اگست ۱۹۷۹			۱۱۱۰ نفر، از جمله ۳۰۰ مشاور نظامی (تره‌کی)	
۷ جون ۱۹۷۹			۱۳۰۰-۱۴۰۰ (تره‌کی در کنفرانس مطبوعاتی)	
اگست ۱۹۷۹				۲۵۰۰۰ نفر (میریمسکی)
سپتامبر ۱۹۷۹			۱۰۰۰-۱۵۰۰ (امین)؛ ۱۳۴۱، از آن جمله ۲۵۰ ترجمان (تره‌کی)	
۲۳ سپتامبر			بیشتر از ۱۵۰۰ (امین)	
نوامبر ۱۹۷۹	۱۵۰۰۰ در زمان امین (شایعه)		۳۰۰۰ نظامی، ۳۰۰۰ ملکی (منابع امریکایی)	بیشتر از ۳۰۰۰۰ در حال تمرین در پاکستان (استیفانوفسکی)
۲۵ نوامبر ۱۹۷۹			در حدود ۲۰۰۰ منابع رسمی افغانستان	
۲۵ نوامبر ۱۹۷۹		۷۵۰۰۰، تعداد پیش بینی شده اگارکف		
۹ دسامبر ۱۹۷۹			۱۰۰۰-۱۵۰۰ (امین)	
زمان	اردوی افغانستان(تعداد)	اردوی شوروی (تعداد)	مشاورین شوروی	مجاهدین
آخر سال ۱۹۷۹	۴۰۰۰۰ (مک مایک و اسکات)		۴۰۰۰-۵۰۰۰ (میریت)؛ ۵۰۰۰ (فرانسیس چینی)	۴۰۰۰۰ (موزیی)

زمان	اردوی افغانستان(تعداد)	اردوی شوروی (تعداد)	مشاورین شوروی	مجاهدین
آخر سال ۱۹۷۹	۹۰۰۰۰ (نیول)		مجموعاً ۱۰۰۰۰ (نظامی، ملکی و پرسونل قطعات متقدم) (نیول)	
آخر سال ۱۹۷۹		۱۰۰۰۰۰، وارد شده به افغانستان		
۱ جنوری ۱۹۸۰	۵۰۰۰۰-۵۵۰۰۰ ۸۰۰۰ حارندری ۷۰۰۰ خاد			
۷ نوامبر ۱۹۸۰		۸۵۰۰۰ پرسونل نظامی (نیول)		
مارچ ۱۹۸۰		۱۰۷۰۰۰داخله ۸۰۰۰۰-۸۵۰۰۰ در افغانستان ۳۵۰۰۰ به حالت احضارات در شوروی		
جون ۱۹۸۰	۳۰۰۰۰ (نیول)			
دسامبر ۱۹۸۰	۱۰۰۰۰۰ (بچهورن)			۴۵۰۰۰ (منابع شوروی)
۱۰ مارچ ۱۹۸۳	۱۴۰۰۰۰ (گرومیکو، جلسه ب. س)			
سال ۱۹۸۳	بیشتر از ۱۰۰۰۰۰ (استپانوفسکی)			
۱۳ نوامبر ۱۹۸۶				۵۰۱۶ گروپ ۱۸۳۰۰۰ نفر، از آن جمله ۸۰۰۰۰ فعال در جنگ ها

زمان	اردوی افغانستان(تعداد)	اردوی شوروی (تعداد)	مشاورین شوروی	مجاهدین
۱۳ نوامبر ۱۹۸۶	۱۰۶۰۰۰ (اخرومییف در جلسه بیروی سیاسی، جمع ۱۱۵۰۰۰ حارندوی و ۲۰۰۰۰ خاد			
سال ۱۹۸۶				۱۵۰۰۰۰ مجاهد فعال (منابع شوروی)
سال ۱۹۸۶	۳۰۰۰۰ - ۴۰۰۰۰ (جیسوپ)			
سال ۱۹۸۶	۳۰۰۰۰۰ (مطبوعات شوروی)	۱۰۰۰۰۰ (شوروی)		
۱۵ اگست ۱۹۸۸		۱۰۰۳۰۰ (استپانوفسکی)		
فبروری ۱۹۸۹		۱۰۰۳۰۰ (استپانوفسکی) ۱۲۰۰۰۰ (قاریف)		
می۱۹۸۹	بیش از ۳۰۰۰۰۰ (همه ارگان‌ها و تشکل‌ها، گانکوفسکی)			
از ۱۹۷۹ الی ۱۹۸۹		۱۰۰۰۰۰۰ (استپانوفسکی) به طور اوسط تشکیل قطعات ۱۱۰۰۰۰		

سایر ارقام

۱ - تعداد زندانیان سیاسی: ۱۴۰۰ نفر - ۴ اپریل ۱۹۷۹م (امین در کنفرانس مطبوعاتی).

در حدود ۱۰۰۰ نفر - ۷ جولای ۱۹۷۹م (تره‌کی در کنفرانس مطبوعاتی).

۲ - مهاجرین به پاکستان (مطابق به منابع پاکستانی که مورد تردید نیکتینکو قرار گرفته است):

- ۱۹۷۸م - ۱۰۹ هزار نفر،
- سپتامبر ۱۹۷۹م - ۱۹۳ هزار نفر،
- دسامبر ۱۹۷۹م - ۴۰۲ هزار نفر،
- جولای ۱۹۸۰م - بیشتر از یک میلیون نفر،
- می ۱۹۸۱م - بیشتر از دو میلیون نفر،
- جنوری ۱۹۸۲م - بیشتر از دو میلیون و هشتصد هزار نفر،
- می ۱۹۸۲م - بیشتر از دو میلیون و هشتصد هزار نفر.

۳ - سیر حرکت مهاجرین (قرار گفتهٔ ایواشینکو، مجلهٔ آسیا و افریقا. ۱۹۹۳، شمارهٔ سوم، صفحهٔ ۶۱):

به پاکستان:

- در آخر سال ۱۹۷۸م - ۳۰ هزار نفر،
- در دسامبر ۱۹۷۹م - ۵۰۰ هزار نفر،

در اپریل ۱۹۸۰م - ۷۰۰ هزار نفر،

در سال ۱۹۸۸م - ۳ میلیون نفر.

به ایران:

- دو میلیون و دو صد هزار نفر.

۴ - در آخر سال ۱۹۸۰م مطابق به گفتهٔ منابع شوروی (مجلهٔ زندگی بین المللی. ۱۹۸۰، شماره ۱۲، ص.۲۰)، دو صد هزار نفر به کشور باز گشته بود. در چهار چوب مشی مصالحهٔ ملی تا سال ۱۹۸۸م، ۱۱۰ هزار نفر از مهاجرین به کشور عودت نمودند (زندگی بین المللی. ۱۹۸۸، شمارهٔ سوم، ص. ۹۱).

۵ - شواهدی وجود دارد که سالانه در بیشتر از یکصد کمپ در پاکستان در حدود ۳۰ تا ۴۰ هزار عضو نیروی مقاومت تعلیمات می‌دید (زندگی بین المللی. سال ۱۹۸۶، شماره ۹، ص.۶۴). از این رقم چنین بر می‌آید که هر چهارم نفر مجاهد را بیشتر از ۱۵۰۰ کارشناس تعلیمات می‌داد (زندگی بین المللی. ۱۹۸۶، شماره ۹، ص. ۶۸).

۶ - قطعات و جزوتام‌های شوروی که تا آخر جنوری ۱۹۸۰م در افغانستان جابجا گردیده بودند:

- رهبری اردوی چهل با قطعات لوژستیکی و خدماتی.
- ۳ فرقهٔ موتوریزه و ۱ فرقهٔ دیسانت هوایی.
- ۵ لوای مستقل (۲ لوای موتوریزه، یک لوای دیسانت هوایی و ۲ لوای مخصوص).
- ۴ غند مستقل (دو غند موتوریزه، ۱ غند دیسانت - پاراشوت و یک غند توپچی).
- ۴ غند محارب هوایی.
- ۳ غند هلیکوپتر.
- ۱ لوای پایپ لاین.
- ۱ لوای خدماتی.

۲. اسلحه و مهمات ارسالی شوروی به افغانستان

(صرف متکی بر منابع شوروی)

تاریخ	نوعیت اسلحه	مقدار	قیمت
مارچ ۱۹۷۹م	ماشین‌های محاربوی بی ام پی (۱-) هلیکوپترهای می - ۲۵ هلیکوپترهای می - ۸تی ماشین‌های زرهی بی تی ار - پ بی ماشین‌های زرهی اکتشافی دستگاه‌های راکتی «استرتیلا» هلیکوپترهای می - ۱	۳۳ ۵ ۸ ۵۰ ۲۵ ۵۰ ۸	
می ۱۹۷۹م (۱۹۷۹ - ۱۹۸۱م)	اسلحهٔ خفیفه هاوان و تجهیزات ماشین‌های زرهی خمپاره‌اندازها بمب‌های طیاره وسایل طبی	۴۸۰۰۰ ۱۴۰ ۹۰ ۱۰۰۰ ۶۸۰	به قیمت مجموعی ۵۳ میلیون روبل ۵۰ هزار روبل
جون ۱۹۷۹م	هلیکوپترهای می - ۲۴ لاری‌ها برای استفاده موقع تجاوز (گروپ برنامه ریزی ستردرستیز، نیکیتینکو - احضارات	۶+۶ ۸۰۰۰	
دسامبر ۱۹۷۹م	طیارات برای انتقال اموال و پرسونل نظامی صرف هنگام حمله از ۲۵ تا ۲۸ دسامبر ۱۹۷۹م (نیکیتینکو)	۳۵۰	
جنوری ۱۹۸۰م	طیارات و هلیکوپترها (پروتوکول الحاقیه با توافقنامهٔ دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی در مورد جابجا سازی موقتی قوای شوروی در افغانستان).	تا ۲۰۰	

ادامهٔ جدول اسلحه و مهمات ارسالی شوروی به افغانستان

تاریخ	نوعیت اسلحه	مقدار	قیمت
فبروری ۱۹۸۹م	موترهای باربری که موقع خروج قطعات به افغان‌ها داده شد.	۴۵۰۰	
اپریل ۱۹۸۹م	موترهای باربری	۵۰۰	
جون ۱۹۸۹م	موترهای باربری کاماز (برای استفاده از مقاصد غیر نظامی - در چهارچوب ارسال مواد غذایی).	۵۰۰	
جون ۱۹۸۹م	دستگاه راکت «لونا - M» دستگاه پرتاب آن دستگاه ریزرفی پرتاب راکت‌های لونا (به درخواست نجیب الله)	۱ ۲ ۲ ۳۰۰۰	
اکتبر ۱۹۸۹م	طیارات از - ۳۲ هلیکوپترهای نظامی می - ۱۷ هلیکوپترهای می - ۸تی هلیکوپترهای می - ۳۵ (به شمول چند بال دیگری که بعدا ارسال گردید.)	۱۰ ۱۲ ۲۵ ۴۵+۱۲	
اکتبر ۱۹۸۹م	مرمی‌های ۱۲۲ میلیمتری برای خمپاره‌اندازهای ۳۰-D «گراد» = مرمی‌های بی ام - ۲۱ (اورگان) سایر اقلام مخصوصی که طی یک لست ضمیمهٔ امریهٔ ارسال این محموله می‌باشد.	۱۰۰۰ ۶۰۰۰ در حدود ۲۰۰۰	

ضمیمۀ نمبر ۲

تلفات

۱. ارقام نهایی

به ادعای منابع رسمی، در جنگ افغانستان ۱۳۸۵۳ سرباز و افسر کشته و بیشتر از ۴۹۹۸۵ نفر زخمی گردیده است[۱]. از جمله ۱۳۸۳۳ نفر مقتول، ۲۵۰۳ آن در شفاخانه جان دادند که از آن جمله ۱۱۲۱ نفر در اثر زخم هایی که در جنگ برداشته بودند و ۵۰۱ نفر دیگر در اثر بیماری تلف گردیدند. بیشتر از ۴۵۰ هزار نفر در اثر عوارض بهداشتی از صف محاربه خارج گردیدند[۲]. این تلفات از زمان تهاجم اردوی شوروی بر افغانستان (۲۵ دسامبر ۱۹۷۹م) تا خروج قطعات از افغانستان (۱۵ فبروری ۱۹۸۹م) را در بر می‌گیرد. در بین ۱۳۸۳۳ نفر مقتول، ۱۸۰ نفر مشاور نظامی و ترجمان نیز شامل بود. آن عده از مشاورین ملکی، کارمندان سازمان جوانان و حزبی و همچنان مشاورین وزارت داخله که حارندوی (پولیس آن زمان افغانستان) را یاری می‌رسانیدند و در افغانستان به قتل رسیدند، در این محاسبه گنجانیده نشده‌اند. در بین ۱۳۸۳۳ نفر مقتول، ۵۱۴ نفر از قوای سرحدی نیز شامل بودند که در چوکات قطعات کی جی بی ایفای وظیفه می‌کردند. همچنان ۱۸ متخصص کشف نظامی، ۲۹ مشاور کی جی بی و ۱۱ کارمند آن ارگان نیز در شمار این کشته شدگان است.

۱- تعداد مجموعی کشته شدگان را ۱۴۴۳۳ نفر تشکیل می‌دهد. از آنجمله ۱۳۸۳۳ پرسونل نظامی اردوی شوروی، ۵۷۲ از قطعات کی جی بی و ۲۸ نفر از پرسونل وزارت داخله. تعداد زخمی‌ها به شمول صدمه دیدگان جسمی و روحی، به ۵۳۷۵۳ نفر می‌رسد.(مترجمین روسی)

۲- در اثر عوارض بهداشتی ۴۶۹۶۸۵نفر قابلیت خود را از دست دادند و ۲۳۸۶ نفر در اثر زخم‌های وارده به هلاکت رسیدند.(مترجمین روسی).

اپارات مشاورین در زمان جنگ افغانستان مجموعاً ۱۷۸ نفر خود را از دست داد. ۴۱۷ پرسونل نظامی در فهرست مفقود شدگان و یا اسیران درج گردیده است. از جمله اسیران ۱۱۹ نفر آن رها گردیدند که ۹۷ نفر آن به شوروی برگشتند. قطعات شوروی به طور اوسط روزانه ۴ نفر خود را در افغانستان از دست می‌داد.

تلفات نظامی اردوی شوروی

کشته شدگان	۱۳۸۳۳	٪۲۱.۶٪
زخمی ها	۴۹۹۸۵	٪۷۷.۹٪
مفقود شدگان	۳۰۰	٪۰.۵٪
جمعاً	۶۴۱۴۸	٪۱۰۰٪

تلفات سالانه اردوی شوروی در اعداد ثابت

سال	تلفات در میدان جنگ		تلفات در اثر عوارض بهداشتی	
	مجموعی	افسران	مجموعی	افسران
۱۹۷۹	۸۶	۹	۷۰	۹
۱۹۸۰	۱۴۸۴	۱۹۹	۱۲۲۹	۱۷۰
۱۹۸۱	۱۲۹۸	۱۸۹	۱۰۳۳	۱۵۵
۱۹۸۲	۱۹۴۸	۲۳۸	۱۶۲۳	۲۱۵
۱۹۸۳	۱۴۴۶	۲۱۰	۱۰۵۷	۱۷۹
۱۹۸۴	۲۳۴۳	۳۰۵	۲۰۶۰	۲۸۵
۱۹۸۵	۱۸۶۸	۲۷۳	۱۵۵۲	۲۴۰
۱۹۸۶	۱۳۳۳	۲۱۶	۱۰۶۸	۱۹۸
۱۹۸۷	۱۲۱۵	۲۱۲	۱۰۰۴	۱۹۸

۱۹۸۸	۷۵۹	۱۱۷	۶۳۹	۱۰۶
۱۹۸۹	۵۳	۱۰	۴۶	۹

منابع: مجله صحی اردو - ۱۹۹۲م. شمارهٔ ۵-۴. ص. ۴۰ و لیاخوفسکی ا. زبرودین ب. ص. ۲۱۴.

جدول تلفات اردوی شوروی نظر به گروپ سنی

تا بیست ساله	۸۶۵۵. از آنجمله ۲ افسر.
۲۰ تا ۲۵ساله	۳۵۵۷. از آنجمله ۸۴۲ افسر.
۲۶ - ۳۰ ساله	۸۷۸. از آنجمله ۶۴۰ افسر.
۳۱ - ۴۰ ساله	۵۷۳. از آنجمله ۳۹۶ افسر.
بالاتر از ۴۰ سال	۱۷۰. از آنجمله ۹۹ افسر.

جدول تلفات اردوی شوروی نظر به درجه

افسر	۱۹۷۹
ضابط	۶۹۱
خرد ضابط	۳۱۶۶
سرباز	۷۸۷۹
کارگر و خدمتگاران قطعات نظامی	۱۱۸
غیر از منسوبین قطعات:	
مشاورین نظامی	۱۸۰
مامورین سایر وزارتخانه‌ها و ادارات	۵۸۴

سیر تلفات سالانه در اثر عوارض بهداشتی

سال	مجموعی	٪	زخمی	٪	در جنگ	.
۱۹۸۰-۷۹	۳۱۷۰۹	۷/۰	۳۷۹۹	۷/۶	۲۳۷۲	۷ ۶
۱۹۸۱	۳۹۲۲۴	۸/۶	۳۸۴۲	۷/۷	۲۳۷۲	۸ ۶
۱۹۸۲	۳۱۳۶۱	۶/۰	۵۹۷۵	۱۲/۰	۴۳۴۲	۱۳ ۸
۱۹۸۳	۴۷۳۰۰	۱۰/۴	۴۱۲۷	۸/۳	۲۶۰۰	۸ ۳
۱۹۸۴	۵۷۸۲۶	۱۲/۷	۷۷۳۷	۱۵/۵	۵۶۶۱	۱۸ ۰
۱۹۸۵	۶۳۶۶۱	۱۴/۰	۸۲۱۹	۱۶/۴	۵۲۰۱	۱۶ ۶
۱۹۸۶	۶۷۰۱۹	۱۴/۸	۷۶۹۶	۱۵/۴	۳۶۳۱	۱۱ ۶
۱۹۸۷	۵۹۰۲۲	۱۳/۰	۴۹۱۵	۹/۸	۲۹۵۴	۹ ۳
۱۹۸۹-۸۸	۵۷۲۴۶	۱۲/۶	۳۶۷۵	۷/۳	۱۹۳۰	۶ ۲
مجموع	۴۵۴۴۴۹	۱۰۰	۴۹۹۸۵	۱۰۰	۳۱۳۷۷	۱۰۰

مقایسهٔ تلفات بین سربازان و قوماندان در جنگ‌ها، نتایج روشنی را به دست می‌دهد. تعداد کشته شده‌ها و زخمی‌ها در بین افسران تقریباً دو چند نسبت به سربازان و ضابطان بیشتر بود. امکان کشته شدن در ماه‌های اول و ماه‌های آخر جنگ نسبت به سایر اوقات زیادتر بود. این بدان علت بود که از یکطرف در جریان ماه‌های اول و دوم جم و جوش افراد جدید الورود و آمادگی شان برای پذیرش خطر با تجربه‌یی که داشتند وفق نمی‌کرد و از جانب دیگر در ماه‌های آخر، در آستانهٔ ترخیص یک نوع سستی و بی قیدی بسیاری از سربازان را فرا می‌گرفت که سرعت واکنش و فعالیت شان را کاهش می‌داد. اقدامات تخریبکارانه در طول جریان جنگ که پیوسته تلفاتی را به بار می‌آورد، مشکل بزرگی را ایجاد کرده بود. کارمندان ملکی شوروی

نیز قربانی این اقدامات می‌گردیدند. در پهلوی این عوامل واقعات مرگباری ناشی از استفاده از مواد مخدر، اعمال جنایتکارانه و خودکشی نیز به وقوع پیوسته بود.

جدول تلفات عمومی

	مجموعی	اردو	کی جی بی	داخله
کشته شدگان در جنگ	۹۵۱۱	۸۹۸۴	۴۹۹	۲۸
٪ نظر به تلفات	٪۶۵.۸	۶۴.۹	۸۷.۲	۱۰۰
تلفات ناشی از جراحات	۲۳۸۶۱	۲۳۳۷	۴۹	۰
٪نظر به تلفات	٪۱۶.۵	۱۶.۹	۸.۶	.
جمع کل تلفات جنگی	۱۱۸۹۷	۱۱[illegible]	۵۴۸	۲۸
تلفات در اثر حوادث، سانحات ترافیکی. خودکشی‌ها				
و سایر واقعات	۱۷۳۹	۱۷۰۸	۱۱	۰
٪ نظر به تلفات	۱۲/۰	۱۲.۳	۱.۹	۰
تلفات در اثر بیماری‌ها	۸۱۷	۸۰۴	۱۳	۰
٪نظر به تلفات	۵/۷	۵/۸	۲/۳	۰
مجموع تلفات غیر جنگی	۲۵۵۶	۲۵۱۲	۲۴	۰
فیصدی نظر به تلفات	۱۷/۷	۱۸/۲	۴/۲	۰
تقسیمات تلفات نظر به درجهٔ نظامی:				
جنرال	۴	۴	۰	۰
افسر	۲۱۲۹	۱۹۷۵	۱۲۹	۲۵
ضابط	۶۳۲	۶۱۶	۱۶	
خردضابط و سرباز	۱۱۵۴۹	۱۱۱۲۰	۴۲۷	۲
کارگران و مستخدمین	۱۳۹	۱۱۸	۰	۱

اگر ترکیب ملی قطعات در نظر گرفته شود، باید گفت که تعداد بیشتر تلفات در میان روس‌ها، اوکراینی‌ها، روس‌های سفید و ازبک‌ها بوده است[۱].

معلولین درجه اول[۲] ۱۷٪ کل معلولین یعنی ۲۵۰۰ نفر، معلولین درجه دوم ۳۴٪ (۵۱۰۰ نفر) و معلولین درجه سوم ۴۹٪ (۷۴۰۰ نفر) را تشکیل می‌دهد. در جنوری ۱۹۹۰ میلادی ۸۶,۲٪ کل قربانیان تحت مراقبت دکتوران قرار داشت و در مجموع ۱۷۴۵۰۰ نفر پرسونل نظامی شوروی که در افغانستان بوده‌اند، زیر مراقبت صحی قرار گرفته بودند. در سال ۱۹۹۰م، ۲۶۳۰۰ نفر که ۷,۹٪ نیازمندان تداوی را تشکیل می‌دهد، توسط دکتوران معالجه گردیده‌اند. کمبود اعضای مصنوعی بدن محسوس بود. با فروپاشی اتحاد شوروی در اثر تخریب ساختار بهداشتی دولت گذشته و کمبود وسایل، تداوی معلولین جنگ به دشواری‌های بیشتری مواجه گشت. برنامه‌یی که در مورد بهبود زندگی شرکت کنندگان جنگ افغانستان برای ۱۹۹۱ - ۱۹۹۵م طرح ریزی گردیده بود، در عمل مجال تطبیق نیافت. مراکز تداوی معلولین با مشکلات اقتصادی سردچار بودند. تداوی روحی «افغان‌ها[۳]» نیز در اثر کمبود پرسونل مسلکی همچنان لاینحل باقی مانده است.

۱- تلفات در بین ملیت‌های مختلف شوروی چنین است (به نفر): روس: ۶۸۸۸، اوکراینی: ۲۳۷۸، ازبک: ۱۰۶۶، روس سفید: ۶۱۳، تاتار: ۴۴۲، قزاق: ۳۶۲، تاجک: ۲۳۶، آذربایجانی: ۱۹۵، ملداویایی: ۱۹۴، قرغیز: ۱۰۲، داغستانی: ۱۰۱، باشقیر: ۹۸، ارمنی: ۹۵، گرجی: ۸۱، لیتویایی: ۵۷، چیچنی: ۳۵ و سایر ملیت‌ها: ۵۵۵ (لیاخوفسکی و زبرودین. ص. ۲۱۵-۲۱۴).

۲- معلول درجه اول به کسی گفته می‌شود که دچار نقص عضوی شدید شده باشد. مثلا یک یا هر دو پای خود را از دست داده باشد.

۳- «افغان‌ها» در شوروی به کسانی گفته می‌شود که مدت خدمت نظامی خود را (اعم از سرباز و افسر) در افغانستان سپری نموده‌اند

تلفات در اثر جراحات

بعضی از نشرات طبی - نظامی شوروی به مسئلهٔ جراحات در جریان جنگ و پیامدهای آن پرداخته‌اند. به عنوان مدخلی بر این بحث می‌توان گفت که در جریان یک دهه جنگ وقوع جراحات مختلف افزایش و تعداد کشته شدگان در بین مجروحینی که در مراکز صحی تداوی می‌گردیدند، کاهش می‌یافت. کاهش مرگ و میر در بین مجروحین که ناشی از کسب تجارب توسط کارمندان بخش صحی بود، گویای این واقعیت است که کارمندان این بخش پیوسته توانایی و دانش خود را در جریان جنگ ارتقا می‌دادند. شاهد این مدعا تعداد بیمارانی است که تداوی گردیده و دو باره به خدمت برگردانده شده‌اند. تعداد زخمی هایی که دو باره به حالت عادی برگردانده شدند، به ۷۷/۹٪ می‌رسد. این رقم آشکارا بلندتر از رقمی است که دکتوران در جریان جنگ دوم جهانی به آن نایل آمده بودند(۷۲.۳٪). در مرحلهٔ دوم جنگ (از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۸) حتی ۸۲/۴٪ زخمی‌ها به مقایسهٔ ۷۴/۱٪ در مرحلهٔ اول جنگ (۱۹۸۴-۱۹۸۰) مورد تداوی کامل قرار گرفتند. بین سال‌های ۱۹۸۰ - ۱۹۸۴م، ۳۶/۳٪ و در سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۵م ۴۹/۴٪ از کسانی که دچار زخم‌های شدید بودند، به صورت کامل معالجه گردیدند. ارقام در مورد بیماری‌ها چنین است: ۸۷/۲٪ کل قطعات شوروی در سال‌های ۱۹۸۰- ۱۹۸۴ و ۹۱/۴٪ در سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۸۸م دچار بیماری‌هایی بوده‌اند. اوسط بیماری بین شوروی‌ها در افغانستان ۸۹٪ را تشکیل می‌دهد. این ارقام کاملاً با ارقامی که از بررسی جنگ دوم جهانی به دست آمده است، مطابقت می‌نماید. در مجموع می‌شود گفت که طب نظامی در جریان کسب تجارب جدید و آموزش به نتایج مثمری رسیده بود.

در مورد جراحات مختلف مثل جراحات ناشی از مرمی، انفجار،

زخم‌های متعدد، جراحات شدید و جراحات خیلی شدید نیز آماری موجود است.

جدول زیر موارد مختلف جراحت را به(٪) بین سال‌های ۱۹۸۰ - ۱۹۸۸م نشان می‌دهد:

جراحت	۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۸۸
مرمی	۶۲/۲	۵۴/۷	۵۰/۴	۴۶/۰	۳۴/۱	۳۶/۶	۳۱/۸	۲۶/۵	۲۸/۱
چره	۳۷/۲	۴۵/۳	۴۹/۶	۵۴/۰	۶۵/۹	۶۳/۴	۶۸/۲	۷۳/۵	۷۱/۹
هردو	۱۶/۰	۲۱/۱	۲۹/۵	۴۷/۶	۶۵/۴	۷۲/۸	۶۸/۸	۶۵/۸	۵۹/۴
جراحات شدید و خیلی شدید	۲۳/۱	۲۷/۷	۳۱/۱	۴۷/۱	۵۲/۴	۵۱/۴	۵۰/۲	۵۰/۱	۴۵/۲

این آمار نشان می‌دهد که با افزایش شدت جنگ که بین سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۸۵م به منتهی درجه رسیده بود، موارد جراحات شدید بیشتر شده می‌رفت. در سال ۱۹۸۴م تعداد کشته شدگان نیز بیشترین رقم را نشان می‌داد. تعداد مجروحین به تناسب تعداد مقتولین سیر نزولی را می‌پیمود. علت این امر را در دو چیز می‌توان جستجو کرد: از یکطرف افراد در جریان جنگ تجربه کسب می‌کردند و از جانب دیگر جنگ ماین‌ها شدت می‌گرفت. در تعداد کسانی که در اثر انفجار ماین‌ها دچار جراحات می‌گردیدند، در دورهٔ فوق الذکر از ۲۵ تا ۳۰ فیصد افزایش به عمل آمد. در عین زمان تغییر شیوهٔ عملیات جنگی که از جنگ‌های رویارویی به برخوردهای پارتیزانی گذار نموده بود و خط مشخص جبهه وجود نداشت، نیز در این امر نقش داشت.

تلفات در اثر بیماری‌ها

ده‌ها هزار کارمند نظامی مصاب به بیماری‌های واگیر گردیده بودند. عملیات جنگی، اب و هوا (گرمی و کثافت هوا)، کمبود آب آشامیدنی و شرایط صحی از جمله عواملی بودند که سبب پیدایش بیماری می‌شدند. بیماری‌های ساری چون محرقه، ملاریا، اسهال خونی و غیره، بزرگترین مشکلات را در عرصهٔ بهداشتی به وجود می‌آوردند. تحقیقات نشان داد که در جریان جنگ تعداد مریض‌ها تقریباً هشت برابر تعداد زخمی‌ها بود. چنین وضعیت ایجاب می‌کرد تا اقدامات خاصی رویدست گرفته شود. در صورتی که بیمار در بیمارستان بستری می‌گردید، باید از سایرین مجزا می‌شد.

آمار در مورد تلفات در اثر بیماری مطابق به محل و زمان بررسی متفاوت می‌باشد. غیر محارب شدن ۴۵ - ۷۰٪ افراد نظامی مربوط به بیماری‌های ساری می‌شد. منابع سرایت بیماری‌ها را به صورت عمده آب و غذا تشکیل می‌داد. اردوی چهل در آغاز جنگ آماده‌گی کامل نداشت. به همین جهت کاستی‌های زیادی در قسمت تنظیف آب‌های نوشیدنی به مشاهده می‌رسید. منابع آبی به ماشین‌های اتوماتیک کلورین مورد تصفیه قرار می‌گرفتند. تنها ۶۰٪ از منابع آبی مجهز با چنین ماشین‌ها بودند، در باقی موارد از شیوه‌های صحرایی برای تصفیهٔ آب استفاده صورت می‌گرفت که نتایج دلخواه را به بار نمی‌آورد.

بروز بیماری‌ها

سال	مجموع	فیصدی	بیماری‌های ساری	فیصدی
۱۹۷۹- ۱۹۸۰	۲۷۹۹۱	۹/۶	۱۸۹۲۲	۸/۶
۱۹۸۱	۳۵۳۸۲	۷/۸	۱۶۱۷۶	۸/۵
۱۹۸۲	۲۵۳۸۶	۳/۶	۲۱۷۸۶	۹/۷
۱۹۸۳	۴۳۱۷۳	۱۰/۷	۳۲۰۹۷	۱۱/۵
۱۹۸۴	۵۰۰۸۹	۱۲/۴	۳۸۶۴۱	۱۳/۹
۱۹۸۵	۵۵۴۴۲	۱۳/۷	۳۹۵۶۷	۱۴/۲
۱۹۸۶	۵۹۳۲۳	۱۴/۷	۴۱۵۴۵	۱۴/۹
۱۹۸۷	۵۴۱۰۷	۱۳/۴	۳۴۸۹۹	۱۲/۶
۱۹۸۸-۸۹	۵۳۵۷۱	۱۳/۲	۳۴۴۲۹	۱۲/۴
مجموع	۴۰۴۴۶۴	۱۰۰	۲۷۸۰۲۲	۱۰۰

منبع: مجله طب نظامی. سال ۱۹۹۲، شمارهٔ ۴ و ۵. ص. از ۱۹ به بعد.

تحلیل همه جانبه نشان می‌دهد که ۹۹/۲٪ کسانی که نسبت بیماری از صف محاربه خارج شده بودند، دو باره تداوی گردیده‌اند.
۰/۳٪ نسبت بیماری ختم وظیفه گردیده و ۰/۵٪ جان باخته‌اند. به این ترتیب تعداد بیمارانی که دو باره به وظیفه برگشته بودند، به مراتب بیشتر می‌باشد.

سال‌ها	۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۸۸
سهم امراض ساری در تمام موارد	۶۰/۴	۴۱/۳	۴۰/۱	۶۷/۸	۴۶/۱	۴۴/۹	۳۹/۹	۳۷/۷	۳۸/۷
تناسب تلفات در اثر جنگ و امراض	۶/۵:۱	۵/۶:]	۵:۱	۱۲/۴:۱	۷:۱	۷/۸:۱	۸/۷:۱	۹:۱	۱۱۱/۶:

منبع: مجله طب نظامی. سال ۱۹۹۱. شمارۀ هفتم، صفحه ۲۹.

تلفات در اثر بیماری پنج برابر بیشتر از تلفات در اثر جنگ بود. نصف این تلفات در اثر بیماری‌های ساری به وجود آمده بود. بررسی غیابت افراد بیمار چنین ارقام را به دست می‌دهد:

دوام بیماری	٪
تا شش ماه	۴۳
۶ - ۱۲ ماه	٪۳۸
۱۸-۱۲ ماه	۱۵/۳
بیشتر از ۱۸ ماه	۳/۷

منبع: مجله طب نظامی. سال ۱۹۹۲، شمارۀ ۵-۴، از صفحه ۱۹ به بعد.

اوسط غیابت از وظیفه در اثر بیماری، شش ماه بوده است. در سال‌های اول جنگ بعضی از بیماری‌ها به صورت درست تشخیص نمی‌گردید. کسانی که صحت یاب می‌گردیدند، از شفاخانه راهی موسسات نظامی خویش می‌گردیدند. در مجموع می‌توان گفت که طی شش ماه تا یک سال ۹۶/۶ - ۹۸٪ بیماران تداوی می‌گردیدند.

بررسی عمومی تلفات

آمارهای رسمی در مورد تلفات که در نشرات طبی نظامی، بررسی‌های ستردرستیز و همچنان سایر بررسی‌های طبی به نشر رسیده است، مسایلی مشترکی را نشاندهی می‌کند که شفاخانه‌های صحرایی کم و بیش به آن مواجه بوده‌اند. مشکل عمده را تنظیم ارایه سریع کمک‌های اولیه در میدان جنگ تشکیل می‌داد. مشکلاتی که در این ساحه وجود داشت در اثر نبود آماده‌گی کافی وسایل ترانسپورتی، شرایط توپوگرافیکی و همچنان عدم امکانات انتقال مجروحین و بیماران به وجود می‌آمد. زمان نقش مهمی را در این وسط بازی می‌کرد. اینکه بیمار در چه وضعیتی قرار دارد و کمک‌های اولیه در چه زمانی برایش می‌رسد، از اهمیت فراوانی برخوردار بود. برای انتقال کسانی که دچار جراحات شدید بودند، از هلیکوپترها استفاده می‌گردید. بعد در اثر استفاده «استینگر»، این شیوه تغییر کرد. در چهار سال اول جنگ بسیاری از مجروحین را به شوروی انتقال می‌دادند، زیرا تاسیسات و پرسونل کافی صحی وجود نداشت.

در ارتباط با انکشاف خدمات طبی، می‌توان دو مرحلهٔ بزرگ را در جنگ مشاهده کرد. از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴م که جنگ مستقیم و رویاروی در جریان بود، خدمات صحی منظماً مطابق به شرایط عیار و هر چه بیشتر به صورت موثرتر و کاملتر ارایه می‌گردید. در مرحلهٔ دوم در تعداد مجروحین در اثر انفجار ماین‌ها افزایش قابل ملاحظه‌یی به عمل آمد. در این مرحله خدمات صحی نمی‌توانست جوابگوی نیازهای آن زمان باشد، اما به مرور زمان تلاش صورت گرفت تا فعالیت‌های پرسونل طبی مطابق به شرایط جدید جنگی عیار گردد. تجربه‌یی که در اثر جنگ به وجود آمده بود، به غنای هر چه بیشتر

دانش پرسونل طبی منجر گردید. با وجود افزایش مجروحین در اثر اصابت مرمی و انفجار ماین‌ها، دکتوران جراح توانسته بودند، سطح تلفات را تا هشت برابر پایین بیاورند. همچنان اشتباهات در ارایهٔ کمک‌های طبی تا یک و نیم چند کاهش یافته بود. در این ارتباط فعالیت‌های وقایوی که برای پیشگیری از عفونت انجام می‌یافت، نقش بارز داشت. موضوع سازماندهی خدمات صحی به صورت منظم در جلسات شورای علمی طبی وزارت دفاع مورد بررسی قرار می‌گرفت و در این مورد بیشتر از ۳۰کتاب و رساله به نشر رسیده بود.

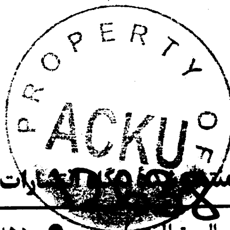
پایان

وانکوور -کانادا، ثور ۱۳۸۲ - اپریل ۲۰۰۴م

فهرست اعلام

اسامی

اماکن



قسمتی از کتب منتشرهٔ مؤسسهٔ انتشارات میوند (کتابخانهء سبا)

- سیرة النبی ﷺ (ترجمهء فارسی الرحیق المختوم)
- تاریخ نبوت و انبیاء
- شرح قدوری
- سپیڅلی نبوی سیرت (ترجمهء پشتو الرحیق المختوم)
- پیغمبر زنجیر شکن
- فقه آسان(فارسی و پشتو)
- احکام فقهی برای زن مسلمان
- داستانهای پیامبران برای خورد سالان
- تربیت اولاد از دیدگاه اسلام
- افغانستان در مسیرتاریخ (جلد دوم)
- تاریخ مسخ نمی شود
- اردو وسیاست «درسه دههء اخیرافغانستان»
- داؤدخان در چنگالK.G.B(فارسی وپشتو)
- حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی
- جغرافیای تاریخی افغانستان (غبار)
- جغرافیای تاریخی افغانستان(حبیبی)
- تحلیل واقعات سیاسی افغانستان
- ازسقوط سلطنت تاظهور واجراآت طالبان
- فدرالیزم و عواقب آن در افغانستان
- آسیای میانه و افغانستان درکنار آتش
- بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی
- افغانستان از امیرکبیر تا رهبر کبیر
- افغانستان تجاوزشوروی ومقاومت مجاهدین
- جنبش هزاره ها واهل تشیع در افغانستان
- نادرشاه چگونه به پادشاهی رسید؟
- محمد ظاهر شاه(فارسی و پشتو)
- ورروستی مورچل
- دیوغازی داستان
- تروژمی مسافر
- محمد بن قاسم
- شاهین
- کلیسا او اور
- ورروستی جگړه
- قیصر او کسری
- توفان در افغانستان
- بحران ونجات
- شهید میوندوال
- کرباس پوشهای برهنه پا
- افغانستان گذرگاه کشور کشایان
- دو نابغهء سیاسی نظامی افغانستان
- دههء قانون اساسی
- افغانستان در قرن نزده
- پادشاهان متأخر افغانستان
- نگاهی به عهد سلطنت امانی
- تاریخ روابط سیاسی افغانستان
- تاج التواریخ
- افغانستان چا وران کړ
- محاکمهء خاینین ملی
- محمد هاشم میوندوال
- ابومسلم خراسانی
- مرداره قول اس
- جنگ در افغانستان
- سیر ژورنالیزم درافغانستان
- دستور معاصر زبان فارسی دری
- کلیسا او اور
- سیرت خاتم النبیین
- روسیه و خاور
- افغانستان و مداخلات خارجی
- افغانستان در آتش نفت
- خاطرات ظفر حسن ایبک
- داستانهای پیامبران برای کودکان و...
- اسپارتاکوس
- سیر تاریخی ضرب سکه در اسلام
- د پیغمبرانو داستانونه د نوی حوانانو...
- روابط بین الملل در اسلام
- د افغانستان پر معاصر تاریخ یوه...
- افغانستان و پنج سال سلطهء طالبان
- کوکران در ساتگین سرخ
- واهمه های زمینی
- افغانستان تهاجم شرق و دسیسهء غرب
- افغانستان در مسیر تاریخ (دوردو جلدی)
- اسلام و امت مسلمان
- ظهیرالدین محمد بابرشاه
- سیری در قرآن مجید
- کرونولوژی حوادث تاریخی افغانستان
- طنزهایی از چهار گوشهء جهان
- کتاب الخراج
- افغانستان در دایرة المعارف تاجیک
- مقدمهء بر جامعه شناسی سیاسی
- و ...





دیپلوم انجنیر عبدالرحیم احمد پروانی فرزند شهید عبدالواحد احمد پروانی در سال ۱۳۴۲ خورشیدی در شهر چاریکار ولایت پروان دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را نسبت اشتغال پدرش به وظایف دولتی، در شهرهای مختلف کشور به پایان رسانید و در سال ۱۳۶۰ خورشیدی از لیسهء خیرخانه مینه فارغ التحصیل گردید.

موصوف در سال ۱۳۶۷هـ ش تحصیلات عالی خود را به سویهء ماستر علوم تخنیک در اتحاد شوروی به پایهء اکمال رسانید. پس از دورهء عسکری یك ساله، از سال ۱۳۶۸هـ ش الی ۱۳۷۵هـ ش به حیث سرانجنیر تخنیکی یك شرکت سهامی ترانسپورتی و بارچالانی افسوتر ایفای وظیفه نموده است. و در همین سال (۱۳۷۵هـ ش) به هندوستان سفر نمود.

عبدالرحیم احمد پروانی در سنبلهء ۱۳۷۱ خورشیدی مدیریت نشریهء «آزاده گان» و در سال ۱۳۷۵ مدیریت مجلهء «ترجمه» نشریهء بنیاد فرهنگی امام غزالی را در کابل به دست آورد.

وی مدتی مدیر مسوول مجلهء «بنیاد خانوادگی - اجتماعی» نشریهء بنیاد فرهنگ و تمدن افغانستان بوده و معاونیت جریدهء «میزان» نشریهء سفارت کبرای دولت اسلامی افغانستان در هند را نیز به عهده داشت. مضامین، مقالات و ترجمه های زیادی از وی در جراید و نشرات مختلف کشور به چاپ رسیده است. و از وی تا به حال آثاری به نام های «گنجینهء نفایس، شیرشاه سوری، سیدجمال الدین افغان شخصیت و افکار و قپچاق افغان ... (همین کتاب) به نشر رسیده است. او فعلاً در کانادا زندگی می کند.

آثار آمادهء چاپ:

۱- در امتداد یك فاجعه (مجموعهء پنج داستان کوتاه)

۲- سوژه و مضمون نظامی گنجه ای در ادبیات مشرق (ترجمه از زبان روسی)

۳- تجاوز (ترجمه از زبان روسی

۴- تاریخ مختصر اسلام (ترجمه از زبان اردو)

۵- رهنمای روزنامه نگاری (ترجمه از زبان اردو)



بنگاه انتشارات میوند
کابل - افغانستان